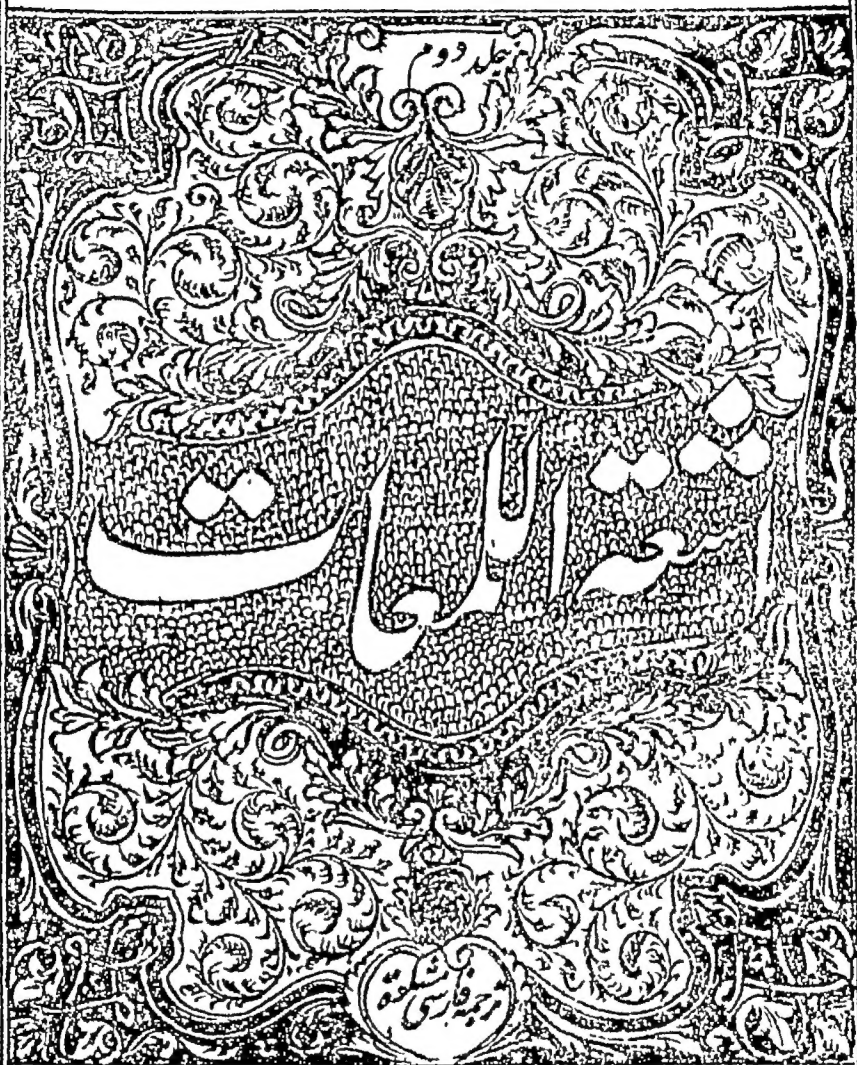


عن صفا که میسر و صفا خلاصه و زین  
بنام مکیان و نول و مین



مطالع من نسبی که طبع برین امان  
مطالع من نسبی که طبع برین امان

اطلاہ۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسل وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست اسکی ہر ایک کتاب کو چھانے سے مل سکتی ہے ہر جگہ معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ازان اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحہ جو سادہ ہیں انہیں بعض کتب و نیات درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حال ہو

کتب حدیث اردو	اردو کے لفظ درود کا مجموعہ۔
مظاہر حق۔ ترجمہ مشکوٰۃ المصابیح شرحہ جناب مولانا محمد قطب الدین دہلوی مرحوم و مغفور کامل چار جلدیں۔ تحفۃ الاخیار۔ ترجمہ اردو مشارق الانوار ترجمہ مولوی محمد ترجمہ جامع ترمذی۔ حامل المتن جلد اول مترجمہ مولوی مفضل احمد انصاری لاہوری۔ اور جلد دوم زیر طبع ہے۔	تفسیر حسین علی ملا حسین واعظ۔ مشارق متداول پوری تفسیر خوشخط۔ تفسیر اسرار الفاتحہ۔ مصنفہ ملا معین ہروی درلصوف۔
احادیث اہل سنت عربی	کتب تفسیر اردو
تیسیر الوصول الی احادیث جامع الاصول۔ از شیخ عبدالرحمن بن علی مینی معروف۔ جامع ترمذی۔ کامل درود جلد یکجائی۔ از امام ابو عیسیٰ صحیح ستہ میں سے معروف مع رسالہ اصول حدیث جرجانی۔ قسطلانی۔ شہاب الدین قسطلانی کی شرح صحیح البخاری سے بارشاد الساری معروف بہ قسطلانی دس مجلدات میں پوری شرح خط نسخ۔	تفسیر قادری۔ ترجمہ اردو تفسیر حسینی مترجمہ مولوی میر الدین صاحب کامل دو جلد میں۔ تفسیر زاد الاخرت۔ نظم میں پوری تفسیر قرآن کی کمال عمدگی سے کامل چار جلد میں از مولوی عبدالسلام۔ تفسیر سورۃ فاتحہ۔ مسما بہ تحفۃ الاسلام از مولوی اکرام الدین۔ تفسیر سورۃ یوسف۔ سے مصرعہ از مولوی اشرف علی۔ ایضاً۔ چار مصرعہ از مولوی اشرف علی۔
سنن ابوداؤد۔ ہر چار جلد کامل دو جلد میں۔ از	تفاسیر قرآنی عربی
امام سلیمان بن شعث داخل صحاح ستہ معروف۔ دلائل الخیرات۔ با ترجمہ فارسی و اسامیے بہرکہ و خواص اسماء حسنہ معروف۔ زاد السبیل الی الجنۃ و السلسبیل۔ ذخیرہ احادیث مولانا غلام کبیری۔ عناصر الخیرات۔ با ترجمہ اردو از حکیم ناصر علی صاحب	تفسیر جلالین مع کمالین تجشی جدیدہ۔ مطبوعہ دہلی۔ تبیان فی اعراب القرآن۔ مولفہ شیخ عبدالمدین حسین عسکری محدث مفسر نحوی متوفی ۱۱۷۵ھ اس فن کی کوئی کتاب ہند میں طبع نہ ہوئی غلط فہمی سے خلافتہ الکتاب نام درج ہو گیا ہے ساتھ میں رسالہ فتح الخیر مولانا دہلی دہلوی کا لگا ہوا ہے۔



فهرس اشعة اللغات ترجمه مشکوة شریف جلد دوم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۰۳	کتاب سمار اللہ تعالیٰ	۲	کتاب الزکوٰۃ
۲۰۴	باب ثواب الشیخ والتکبیر .....	۱۵	باب ما یجب فیہ الزکوٰۃ .....
۲۰۹	باب التوبۃ .....	۲۳	باب صدقۃ الفطر .....
۲۱۶	باب متمم .....	۲۶	باب من لا تحل لہ الصدقۃ .....
۲۴۳	باب ذکر الصباح والمساء .....	۳۱	باب من لا تحل لہ المسکۃ ومن تحل لہ .....
۲۸۶	باب دعا و اوقات .....	۳۹	باب الاتفاق و کراہتہ الامساک .....
۳۰۲	باب الاستعاذۃ .....	۵۱	باب فضل الصدقۃ .....
۳۰۹	باب جامع الدعاء .....	۶۶	باب افضل الصدقۃ .....
۳۱۹	کتاب المناسک	۷۲	باب لمحق .....
۳۲۹	باب الاحرام .....	۷۵	باب من لا یجوز فی الصدقۃ .....
۳۳۴	باب قصۃ حجۃ الوداع .....	۷۶	کتاب الصوم
۳۵۰	باب دخول مکہ .....	۸۱	باب رویۃ الہلال .....
۳۵۹	باب الوقوف بعرفۃ .....	۸۵	باب ورشہور .....
۳۶۴	باب الدفع .....	۹۰	باب تنزیہ الصوم .....
۳۶۹	باب رمی الجمار .....	۹۸	باب صوم المسافر .....
۳۷۲	باب الہدی .....	۱۰۱	باب القضاء .....
۳۷۸	باب الحلق .....	۱۰۳	باب صیام التطوع .....
۳۸۱	باب متمم .....	۱۱۵	باب متمم .....
۳۸۲	باب خطبۃ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتواج	۱۱۹	باب لیلۃ القدر .....
۳۹۲	باب ما یحقیقہ المحرم .....	۱۲۵	باب الاعتکات .....
۳۹۷	باب المحرم .....	۱۳۰	کتاب فضائل القرآن
۴۰۱	باب الاحصار و فوت الحج .....	۱۵۷	باب آداب التلاوۃ .....
۴۰۵	باب حرم مکہ .....	۱۶۶	باب متمم .....
۴۱۲	باب حرم المدینۃ .....	۱۷۸	کتاب الدعوات
		۱۸۸	باب فوکرا اللہ عز وجل .....



صنایع کیمیا و مکاتبات فضل خلدی زورما  
بعنوان شیخ عین الله و ابن عین الله



در مطبع میمنشی نوکشو طبع مسقطی  
در مطبع میمنشی نوکشو طبع مسقطی



بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید زکوة موجب نما و زیادت و طیب تطهیر مال و سبب ای بر صاحب آن طهارت اواز ذل و ب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب و در دعوی صحت ایمان بدلائل که در شریعت زکوة و سایر صدقات مانند عشر و جز آن در احکام و حدود آن حکمتها و اصطلاحات است که در می یابند آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شریعه و فایده حکم لایعده و لایحسی است و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقر است و محاسن ایشانست چنانچه وصیت کردی ترغیب نمودی در بر اینند آن با ایشان بدینست امانت در رغبت بی محنت و شقت و بی من اذمی ایجاب استی در اهل که منفعته انشی در و سه بیشتر از ذکر است و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا اموال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال حیده و خلاصه انتخاب نمایند و زیاده بر قدر فرض از بدایا و ضیافات نشانند و شرط نما و حوالان حول که ناظر در بر و رفیق است اهل است و هم از جهت رعایت عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که در آن وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بآن افراد آن است حساب گردانید تا بدان آن آسانی میسر شود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد و صنف اول زرع و ثمار چنانچه داد و خوا و انگو و مانند آن مثل ابقول و غیره است که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الاقلام از شتر و گاو و گوسفند و بقره و طی و تفصیلی که در فقه مذکور است صنف سوم زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدان است صنف چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سال یکبار فرمود و در زر و سیم و ثمار در وقت حسا و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سنی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و شققت و سه و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لا جرم پنج رایگی واجب که در مالیکه بی شققت و تکلف بدست آید همچو گنجی که باید از کان یا از فینه و آمدن سال در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که باید بروی واجب شود که اخراج خس کند و آنچه در مال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لایست نیمه آن که در رایگی باشد واجب که چنانچه در زر و سیم و ثمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی لست نه رایگی واجب کرد

لغت زکوة و ثمار  
تبییه الانعام  
زر و سیم  
اموال تجارت

مال بی حث ۱۰ زراعت و ثمار ۱۰ مال با شقت ۱۰ مال با مشقت و انشی شده آب کینه ثمار چاه ۱۰  
مال بی حث ۱۰



در آنچه زیادت تکلف محتاج بود از دولابی که بآن ارجح و جویبار آب بکشند یا از چاهی بجا و خوشتر و خشنود و نمیه آن که چهل سال است واجب شود در آنچه محتاج است بصل و تقب و انکم از در کتاب شفت اسفار و رکوب بحار و تزقیه اشتهار قیام و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی احوال بحسب مصلحت حال و کمیتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود چنانکه در فقره و دستمزد و در زیست مشغال و در گوسفند چیل و در گاو و سی و در شتر تیج که در کمتر ازین نصایب با چیزه واجب نبود

**الفصل الاول** عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذاً الى اليمن فقال - روايت من نازين

عباس که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت نکند و پیاده و معاذ سوار بود گفت شاید که باز در نیایی ما را تو با معاذ و همچنین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ - انک تاتي قوما اهل کتاب - بدرستی که تویی آتی قومی را که اهل کتابند و تخصیص اهل کتاب بذکر محبت اتمام بحال ایشان است و گرنه در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند - فادعهم الى شهادة - پس نخست دعوت کن ایشان را به گواهی دادن - ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فان هم اطاعوا

لذلك پس اگر فرمانبرداری کنند ایشان ترا برای آن یعنی ادا کنند و مقین کنند و مسلمان شوند - فاعلم ان الله قد فرض عليكم خمس صلوات في اليوم و الليلة پس بر آنان ایشان را که بدرستی که خدا تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب - فان هم اطاعوا الله و كمالهم ان الله قد فرض عليكم صدقة - پس اگر ایشان فرمانبرداری کنند بر نماز پنجگانه پس بر آنان ایشان را که بدرستی که خدا تعالی تحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوات بر اعلام بزرگوار و محبت اتمام و فضل دست بر سایر اعمال نه که شوط آن باشد

تو خد من غنیا هم فزاد علی فقرهم گرفته شود صدقه از تو نگران ایشان بآن حد که تو نگر می را درین باب سنا ده پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان - فان هم اطاعوا الله و كمالهم ان الله قد فرض عليكم صدقة - پس اگر ایشان اطاعت کنند صدقه را و بدینند آنرا - فایا کرام اموالهم پس در واد خود از ائمه اسرار موال ایشان که چیده چیده بگیر می چنانکه شکم دار و فریه و جز آن بلکه هر چه که مالک است بر بشرط سلامت از عیب نقصان که در شرع جائز نیست - و اقل دعوة المظلوم - و پر همیز کن دعا که ستم کرده شده را - فانه ليس بيننا و بين الله حجاب - پس بدرستی که نیست میان ما کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بحجاب محمدی می پیوست و حجاب می گردد اگر چه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است

است یففق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صاحب بيت لا فضة لا يودي منها فانه ميت فبیج خداوند زردسیم که نمیدهد ازان حق آنرا که زکوة است - الا اذا كان يوم القيمة - گر آنکه چون باشد روز قیامت - صفحات به تشدید گفته شود و ساخته شود بر گوی - صفائح من نار - صغیر از آتش و صغیر از زرم شود از کوفتن مانند آهن و من صفائح الباب محترقا در صغیر شمشیر مینا و در سنگ پهن را نیز گویند و صغیره اوجه بشریه پوست رز و صفائح از زردسیم ساخته میشود و من نار از جبت آن گفت که گویا از بس گرم کردن دخی گرمی آتش میگرد چنانکه فرمود - فاحمی علیها فی نار جهنم - پس گرم کرده میشود بر آن صفائح در آتش و در زنج - فیکوی بهر جنبه - پس داغ کرده میشود بآن صفائح پیاد آتش - و نمیه و پیشانی او را و زلفه و پشت او را - و تخصیص این بر عضو داغ کردن محبت آنست که جمع کردن مال و سادگ به برای طلبی تری جاهد بنما و تنعم بمطاعم شهید و ملاس بهیه بود از جبت آنکه روگردانیدن

از سالکان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن ایشان و اینها شریعتاً عاصیانه است و مثل نذر بر اعضا و ریسه که در باغ و دل و  
 جگر است - کلمات ابعید است - هرگاه که بر آورده شوند آن صفای باز گردانیده شوند برای آنکس یا بر آوردن چنانکه آن گم  
 بار بار در کوره آهنگری در آورده میشود و بر آورده میشود - فی یوم کان مقدار هسین الف سسته - و روزی که باشد اندازه و سه  
 پنجاه هزار سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی محنتی و بی برگها گاران و این روز نیز بکاران  
 چنان گذرد که در کعبت نماز بگذرانند انجالی طبع فلسفی حیران بود و بر خود سجد و باطن با میان منفعت و شرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه  
 نبود و انچه که حتی لقیضی بین العباد - تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان - فیری سبیل اما الی الجنة و اما الی النار پس بدیده شود  
 راه و یا به بنید و سه راه خود را یا بسو بگشت و یا بسو و درخ و دیگر بضم یا دفع آن و سبیل نصب بلام و رفع آن هر دو روایت است قبل  
 گفتند صحابه - یا رسول الله قال ال - پس حکم شتر که حق آنرا و انکرده باشند حیثیت و عذاب تا کی کوه در و چگونه بود - قال گفت  
 آنحضرت صلعم - و الا صاحب بل لایوردی منها حقما - و نیست هیچ خداوند شتران که او نمیکند از آن حق آنرا - و من حقما جلها یوم و  
 و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است و لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب در طریقه شکر گذاری حق گوید که حکم واجب از زمین  
 شتران است روز و در یکم و سکون را یعنی فرد آمدن شتران بر آب خوردن که مردم در آن فراهم می آیند و نشسته سیر باشند  
 و ظاهراً حدیث در آنست که ترک این حق نیز عذاب شود و با جمله نیست هیچ صاحب شتران که ادانی کند حق آنرا - الا اذا کان  
 یوم القیمة - گمان آنکه چون باشد روز قیامت - بطح لها - بر رو انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بر و بگذرند و پایال کنند بقاع  
 قرق - بجز آنرا که در کوه و تل نباشد و قرق بفتح قافین و سکون را نخستین نیز یعنی قاع است و تا کی صفت کاشف است  
 و روز با کانت - و در حال بودن شتران فربه و تمام نیست تر یا گران تر و تو مند تر باشد - لایقده منها فسیل و احدا - و حالیکه  
 گم نمیکند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچه یا نیز باشد شتران باشند و احتمال دارد که مراد تفصیل بین شتران  
 باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و موی اینست عبارتی که  
 در بقر و غنم می آید - قطار با خفاها - پایال میکنند این شتران آنکس را بسبها خود و شتران خف میگویند و گوسفند را ظلف  
 چنانکه بیاید و وقفه با خواها - و می گردانکس را این شتران بدندانهای خود کلمات علیها و لهما و علیها خرها - هرگاه که بگذرند و بر  
 طائفه نخستین شتران باز گردانیده شود بر و طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند یعنی مکرر و دائم  
 پایال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلمات علیها و لهما و علیها ازیرا که  
 رد و رجوع و راولی واقع میشوند در آخری و در روایت مسلم بمرین نق و قع است و در حدیث ابی ذر نیز چنین است و توشی  
 گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سومی است که از بعضی روایة واقع شده صاحب صحابح بی تامل آنرا نقل کرده اند و اگر تکلف کنند  
 و از رد و رجوع مراد دارند رجوع فلا انکال فتامل - فی یوم کان مقدار هسین الف سسته حتی لقیضی بین العباد فیری سبیل اما الی الجنة  
 و اما الی النار قبل یا رسول الله قال و الا صاحب لقر و لا غنم لایوردی منها حقما الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرق

ترجمہ این عبارت معلوم شد۔ لایفقد منها شیئاً۔ در حالتیکہ کم نمی کند از آن گاوان گو سفند ان چیز را پس فیما عقصا و در حالتیکہ نیست و از آن بقدر غنم حمیدہ شاخما کہ زور آن کمتر بود عقصا بفتح عین و سکون قاف۔ ولا یجلی۔ و نیست در میان آن حلال بفتح حیم و سکون حیم بر جملہ مملکت شاخ ندارد۔ ولا عصباء۔ و نہ شکستہ شاخ۔ تخطی بقرہ نہا۔ میزند آن گاوان و گو سفند ان اورا بشاخما سے خود و قطار باطلا فہما و پی میگیرند اورا بسما خود و اطالان جمع ظلف بکسر طاء سے مجسمہ شکافستہ چون ہم گاؤ گو سفند و امثال ان و ہم شتر را خفت میگویند و اسب خرا خرا و کلہا علیہا و لہما و علیہا آخر ہمانی یوم کان مقدارہ حسین اہل بیت حتی یلقینی من الی با و بقرہ سبیلہ اما الی الجنۃ و اما الی النار قبل گفتہ شد۔ بار رسول اللہ فانیل پس اسپان حکم آہنا چیست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلعم۔ فانیل ثلثہ۔ پس اسپان قسم اند ہر یک حکمی دارد ہر سی روز۔ اسپان مرد ویرا بڑہ و بارگنا ہند و در کبیر او سکون نہا اگرانی بڑہ۔ و ہی لرجل شتر۔ و اسپان مرد ویرا پرودہ و خوب ستر حال نہا مردم نمائند کہ فقیر و محتاج است و حجاب نہا کہ باز میدارد اورا از اظہار حاجت بمردم۔ و ہی لرجل اجبہ۔ و اسپان مرد ویرا اجرو ثواب اند۔ فاما اللہ فی ہی کہ روز را پس اسپان کہ آن ہر مرد ویرا سبب بڑہ و بارگنا ہند۔ فرجل البطار یا ویرا پس اسپان مرد ویرا کہ بشتہ است آنرا بخت نمودن مردم نمائند کہ دی بجا ہر غازی است و واقع نیست۔ و فخر۔ و بشتہ است آنہا براسے نازیدن و بزرگی کردن ہر مردم ویرا غیر فخر نیست چہ ریاد و طاعت میباشد۔ و نواری بکسر نون۔ علی اہل الاسلام۔ و بشتہ است براسے عداوت کردن بر مسلمانان تا برایشان بغی کند و جنگ برآید۔ ففی کہ روز را پس اسپان براسے این چنین شخصی سبب بڑہ و بارگنا ہند۔ و اما اللہ فی ہی کہ ستر و اما اسپان کہ آن برای مرد پرودہ اند۔ فرجل ربطما فی سبیل اللہ۔ پس اسپان مردی است کہ بشتہ است آنہا در راہ خدا یعنی در راہ طاعت و بندگی نہ در معصیت و بی فرمانی وی چنانکہ و قسم اول بود و خصوص جہاد و غز و راہ خدا نیز مراد نیست چنانکہ و قسم ثانی بلکہ مراد آنست کہ براسے سواری خود بشتہ است تا در حاجتہا سے مشورہ سوار شود و تردد کند و فقرا و محتاج خود را از مردم بپوشد چنانچہ در روایتی دیگر واقع شدہ است و ربطما آنفینا یعنی بشتہ است براسے اظہار غنا و تو لگری خود و تعففاً از طلبیدن اسب از مردم و نزد محتاج بسوار سے۔ شتم لم نیس حق اللہ فی ظہور ما۔ پشتر فراموش نکرده است حق خدا را و طلب ثواب از وی و پشتمای اسپان کہ سوار میشود بر پشتہای ایشان در طاعت امور خیر و عاریت میدہد و سوار میکند مردم را بران۔ و لا رقبہا۔ و نہ فراموش کرده است حق خدا را در گردنہا سے اسپان کہ ادا میکند حق آن را در زکوٰۃ و شافعیہ میگویند کہ حق در رقاب اسپان آن است کہ غنم واری آہنا بکند گاہ و دانہ و اصلاح کند آنہا را و دفع ضرر کند از آنہا بپائے مختلف و تفسیر اختلاف در آنست کہ نزد ما در اسپان زکوٰۃ است کہ اگر برون و حجر البجیرند و در خانہ علف نیابند خداوند اسب بخارست کہ پس ہر اسب بیارے بدہ یا قیمت کند تا نہاد او از ہر ولایت در ہجرت ہر بدہ چنانکہ حساب زکوٰۃ است و نزد صاحب شامی و اسب زکوٰۃ نیست زیرا کہ در حدیث و اقوال کثرت بر مسلمان در عبودے و نہ در فرس سے صدقہ و دلیل امام ابوحنیفہ قول آنحضرت صلعم کہ فرمود در سر ہر اسب کہ بیرون بچر و یک دنیا است و آنچه شافعی روایت کردہ بر اسب غازی محمود است کہ سوار سے میکند بران بچمن عبد براسے خدمت است و تقویم فرس مردیت از عمر من و سخن در ایجاد و است و در شرح سفر سعادت پائے از ان مذکور است ففی کہ ستر پس این اسپان مرد را پرودہ و ستر حال اند و اما اللہ فی ہی لرجل۔ و اما اسپان



کہ آن مرمر در موجب اجر و ثواب عظیم است۔ فربل رب لعلنا فی سبیل اللہ لایل بالاسلام۔ پس سپان مروے اند کہ سبب است آئینہ ارادہ را  
 خدا بر اس اہل الاسلام کہ جہاد کنند و دیگر آئینہ جہاد اعانت کنند و سوار گردانند تا جہاد کنند و فی مخرج یفنیج سیم و سکون ہا و حکیم در چراغ  
 فرخ۔ در وضعتہ۔ و زمینیکہ آب و گیاہ دارد۔ نما اکلست من فم لک الرج او الرضتہ من شیء پس بخورند آن سپان الزان مخرج یار و ضمہ  
 چیز حیا الاکتب لہ عدد و ما اکلست حسنت۔ مگر آنکہ نوشتہ شود مر صاحب سپان را بشمار آنچه خوردہ اند اسپان نیکبیا و ثوابہا و کتب لہ عدد  
 او و اتھا و ابوالہا حسنت + و نوشتہ میشود در او را بشمار سرگنہا نیکبیا سپان و کثیر ہای اسپان نیکبیا۔ و لا یقطع طولہا + و بنزد سنا سے  
 خود را طول یکسر طار و فتح و اورسپان کہ بندند کیطون او رنج و دیگر را پاسبان سپ یا دست و سے تا بگرد و و بچہ و۔ فاستت شرفا و فخر  
 پس بر ایند یکے من بلند یا دوزین بلند را۔ الاکتب لہ عدد آثار ہا دار و اثنا حسنت۔ مگر آنکہ مینویسند خدا نیتعالی و ثابت گردانند  
 آن مرو را بشمار گامہا یکہ اسپ میزند و بشمار سرگنہا نیکبیا۔ و لا یرہا صاحب علی نہ فرشتہ منہ۔ و مینگزد و بان اسپان صاحب  
 آن الزان جوے پس آب میخورند اسپان الزان جوے۔ و لا یریدان یقیما۔ و میخواہند آن صاحب اسپان کہ آب بخورند اسپان را یعنی  
 و سے نیت آب خور ایندن نذر و یکہ بی قصد و ارادہ او آب میخورند یکف کہ وی نیت و قصد و ارادہ آن داشتہ باشد۔ الاکتب لہ عدد  
 ما شرب حسنت۔ مگر آنکہ مینویسد خدا نیتعالی بر اس وی بشمار آنچه نوشیدہ اند اسپان نیکبیا و از اینجا معلوم میشود کہ کسی کاری میکند و در ضمن آن بے  
 اختیار وی کار ہاے دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شدہ است  
 فتذکر قیل۔ گفتہ شد یا رسول اللہ فالخمر پس خراں حکم آن چیست در اداسے حق آئند ترک آن چیز سے وارد شدہ است۔ قال۔ گفت  
 اتخفرت سلم۔ ما نزل علی فی الخمر شیء۔ فرد فرستادہ شدہ است بر من در حکم خراں چیز سے مخصوص۔ الاہذہ الآیۃ الفاظہ الجامعہ مگر این  
 آیت تنہا کہ جامع حکام تمام افعال است از خمر و شر فاذا لفا و تشدید فال معجہ فین عمل متقال ذرۃ خیر ایرہ۔ پس کسیکہ عمل کند مقدار یک  
 ذرہ نیکی می بیند وی یا بجزا سے آنرا۔ و من عمل متقال ذرۃ شر ایرہ + و کسیکہ بکند مقدار ذرہ بدی می بیند جزا سے آن را پس اگر خمری  
 کند جزای آن می باید اما چیز سے مخصوص و جزای مخصوص نازل دارد و نشدہ۔ رواہ سلم۔ وعشہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من  
 اتاہ اللہ مالا علم یو و و کو تہ۔ کسیکہ بدہ او را خدا نیتعالی مالی پس او اکلند زکوٰۃ آنرا تا تکل لہ مالہ یوم اقیمتہ شجاعا مصور گردانیدہ شود بر اسے  
 وی مال وی روز قیامت بصوت مار و شبل بعض شین و کسر آن مار زما تین زما مطلق مار زما مادہ۔ اقرع۔ مار کل کہ موی بر سر ندارد و این  
 نشان بسیار سے از زہر و درازی عمر است + و لہ زبیتان۔ برای و دو با سے موحده میان آئنا تختیہ و بفقو قانیہ مر آن مار را دو  
 نقطہ سیاہ است بالای چشم او یا درون چشم او بعضی گفتہ اند گرد و دین و سے + و یطو قمر یوم اقیمتہ۔ گردانیدہ میشود آن مار مانند طوق در  
 گرد آنکس روز قیامت۔ ثم یاخذہ ہنر یمنہ و یترکہ و آن را بر ہر طرف ہنرست و یعنی شدہ یعنی ہر کونج دین خود و ہنرستین بفتح لام و سکون ہا و فنج نام  
 و امتحان بر اسندہ زیر زمرہ گوش و در شرح شیخ گفتہ لہ مینیتہ یعنی بختیہ و امتحان ہاں کہ ریش بران میریزد و چون نزدیک بشد تعین بود تفسیر  
 کردہ بدان و برین معنی فہمیر لہ مینیتہ راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند کہ شخص مالدار باشد و یا زائدہ بود یعنی میگردد آن مار زہر و کلمہ آنکس  
 را + ثم یقول اتما لک + پس میگردد آن مار بزبان حال یا قال من مال تو ام کہ زکوٰۃ آن ندادی + انا لک ترک + من گنج تو ام کہ زکوٰۃ خدا

کرده ننهادی رقم تلم - پسترواندا حضرت صلعم ابن آیت را - واکسین الذين یخلون الآیۃ + تا آخر آیه که نسبت بآتم اللہ من فضلہ  
 ہونہیں بل ہونہیں سیلو قون مانجواہ یوم القیۃ - رواہ البخاری + وعن ابی ذر عن النبی - روایت است از ابو ذر از پیغمبر صلی  
 اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ماسن جل کیون لہ اہل اول بقراؤنم لایودی حقما - نیستہ بیچ مروی کہ باشد مرا در اشتران یا گاوان  
 یا گوسفندان کہ ادانکہ حق آنہا را - الا انی ہایوم القیۃ اعظم ما یکون واسمنہ + مگر آنکہ آورده میشود آن اشتران و گاوان و گوسفندان  
 را در حال بودن آنہا بزرگتر و فرہ تر از ظاہر باخفا ہما - پی سپر میکنند آنہا در اشتران یا ہایامی خود - و تظہر بقروہنا - و میزند گاوان  
 و گوسفندان را در اہ شاخہای خود کما جازت آخر ما ردت علیہا ولہا ہر ہا کہ بگذر طائفہ پسین آنہا باز گردانیدہ شود نخستین آنہا  
 این عبارت بظاہر و بطن است بخلاف عبارت حدیث ابی ہریرۃ کہ سابقا گذشت چنانکہ اشارت بدان کردہ شد + حتی یقضی  
 بین الناس + تا آنکہ حکم کردہ شود در میان مردم + متفق علیہ - وعن جریر بن عبد اللہ - روایت است از جریر بن عبد اللہ کہ  
 کہ از مشاہیر صحابہ است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بودہ است - قال قال رسول اللہ - گفت گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ  
 علیہ وسلم اذا اتماکم لمصدق + چون بیاید شمار اصدقہ متانندہ یعنی آنکہ از جانب امام ہای گرفتن زکوٰۃ اموال بیاید کہ از اسائی  
 و حامل خوانندہ در قاموس گفتہ کہ مصدق بر وزن محدث گیرندہ صدقہ و متصدق بتاد مہندہ صدقہ - فلیصد عنکم و عنکم من  
 پس بیاید کہ باز گرد مصدق از پیش شما و حال آنکہ وی از شمار اضنی خوشنودست باین طریق کہ خوب پیش بیاید بوی داد کنند  
 صدقہ بہ تمام و کمال - رواہ سلم - وعن عبد اللہ بن ابی اوفی - پدر و پسر ہر دو صحابی اند و ابن عبد اللہ از صحابہ است کہ در کوفہ  
 از عالم رفت + قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتاہ قوم بصدقہم قال حکم چنان بود کہ مردم صدقات و زکوٰۃ خود را پیش  
 آنحضرت می آوردند آن حضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آن حضرت کہ چون می آوردند نزد و سہ قوی  
 صدقہ خود را دعائی کرد و ایشان را وی گفت - اللهم صل علی آل فلان - خداوند او را در و بر فرست و رحمت کن بر آل فلان  
 کہ صدقہ آورده است یعنی بروی ذہب کسان وی خاتاہ ابی بصدقہ + پس آوردند و آنحضرت پدر من کہ ابو اوفی است صدقہ بخود  
 - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - اللهم صل علی آل ابی اوفی - و حکم آہی نیز چنین بود کہ بگیر صدقہ ایشان را و صلوات بفرست  
 بر ایشان چنانکہ منطوق قرآن مجید است + متفق علیہ و فی روایۃ اذا اتی الرجل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بصدقہ قال  
 چون می آورد و مردی نزد آنحضرت صلعم صدقہ خود را می گفت آنحضرت + اللهم صل علیہ + ازین روایت معلوم شد کہ مراد  
 بآل فلان همان فلان است و آل متضم است چنانکہ آل فرعون و آل داود و مراد ذوات آنہا است و ایتل نیز بہ تبعیت دران  
 داخل نہ چنانکہ اشارت کردیم + وعن ابی ہریرۃ قال - گفت - بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمر علی الصدقۃ فرستاد  
 آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقہ از مردم - فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمدہ گفتند بآن حضرت صلعم کہ  
 منع کرد و نہاد زکوٰۃ را ابن جمیل کہ منافقی بود و فقیر بود خدا می تعالی او را غنی گردانیدہ در فتح الباری گفتہ کہ واقف  
 نہ شدیم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفتہ اند کہ نام وی عبد اللہ بودہ بعضی گفتہ اند حمید و گفتہ اند بن جمیل منافق بود

بعد از آن تو به کرد از اتفاق و قاضی حسین گفته که در دی نازل شده است بقول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن آلائیة انتمی + و خالد بن الولید + که صحابی مشهور بود و او نیز نژاد - و العباس - و عباس بن مطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم + او نیز نژاد و دیگران همه دادند فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما یقیم ابن جمیل - نعم یعنی اشکر که است که بجز خط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه و عقوبت نیز ازین باب یعنی کرده می پذیرد و ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد - الا انه کان فقیراً فاعناه الله و رسول - مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس تو اگر گردانید او را خدا و رسول وی و این تو فکر می سبب یعنی و طغیان وی شد و کفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آن است که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول آنها از جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحین آورده اند و آن حضرت صلعم دعا کرد و او را الفتاد ثروت بالتماس وی و عهدی که شکر گذاری نعمت کند - و اما خالد فاکتم الظلمون خالد - و اما خالد بن ولید که می گویند و سینه نیز نیاور زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را و حال دی نیست که وی - قد اجتمعت افراعه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق و وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاح و چهار پا پیا در راه خدا بر غازیان هر که حالش این باشد که چنین خیرات نفل میکنند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست پس و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مرد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد و هر چه نزدی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع غنا و بفتح بمعنی بهشت و آمادگی و الله اعلم - و اما العباس فمی علی - و اما عباس پس زکوة دی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر گرفته بود در ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانچه فرمود - و مثلها سموا - و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تا خیر کرده در زکوة دو ساله عباس - بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام راجا نیز است که مهلت دهد و تا خیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصائص آنحضرت بود صلعم - ثم قال - پیتر گفت آنحضرت - یا عمر ما شغرت ان عم الرجل صنوا به + ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد دثیل پدر اوست پس عباس را بجای پدر من دان و تعظیم وی نگاه دارد اینا کن و اصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دوست درخت خرما از یک تنج بر آید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح صنو بکسر کی از چند تنه درخت که همه از یک تنج رسته باشند برادر پدر متفق علیه - و عن ابی حمید - بضم حار و فتح میم الساعدی - منسوب به بنی ساعده که قبیلۀ است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت - قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم جلا من الاز و گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از از و بفتح همزه و سکون نون که از بلاد یمن است قانرا از دوشنوه نیز گویند - یقال له



گفته میشود و نام پرده پیشد آن مرد را - ابن اللبیبی بچشم لام و فتح ان فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید بیای  
نسبت نام ماوراء است که منسوب است به بنی السب به سکون تار قبلیه مشهور است و نام ابن اللبیبی عبد الله است - علی الصدقة  
عامل گردانید برگرفتن صدقه - فلما قدم قال هذا لكم - پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت بمسلمان این مقدار مال برای  
شماست که صدقه انوال است - و نهاده ای لی - و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من چون این سخن آن  
حضرت رسید ناخوش آمد و خطبای نبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآورد آنحضرت - محمد الله و اتنی علیه - پس حمد گفت آنحضرت  
شایش کرد بر ذات پاک می توانی چنانکه در خطبه بیاید - ثم قال - پیوسته گفت - اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور - اما بعد  
حمد و شایش بدستگاه من عاملی گردانم مردان را از شما بر کارهای اولای الله از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است  
انرا خدا می توانی - نیای ای احدی فبقول - پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید - هذاکم و هذه هدیة اهدیت لی - این مرد  
شمار است و این هدیه است که فرستاده شده است مرا - فلما جلس فی بیت امیه - پس چنان نشست این مرد در خانه  
پدر خود - او بیت امیه - یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تنویر است - فینظر امیدی له ام لا - پس بیندیشد که آیا پیشکش  
فرستاده میشود برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری او است اگر علمداری او بود  
خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال صل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد  
که پیشکش برای وی هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند -  
والد می نفسی سیده لا یاخذ احد منه شیئا - بعد از سوگنده گیر و بچ کی از آن مالی ندهد که چیزی را - الا جابر به یوم لقیته یکله علی رقبته - مگر  
آنکه بری آورد آن مال را در زقیامت برگردان خود - انکان لبعیر الرخاء - اگر باشد آن مال از جنس شتر یا باشد مردار و غنایم  
را و جنس حبه ممدوده آواز شتر و گاو و گشتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریه نخت - ادلتیر له خوار - یا اگر باشد آن مال از جنس گاو  
می باشد مردار و آواز گاو و خوار شتر و گاو و گشتار و گوسفند و آهو - او شاة تیغر - یا اگر باشد آن مال از جنس  
گوسفند که آواز میکند تیغر کسیرین و فتح آن مرد زن یغرب یا بر وزن لفتح و یغارب یضم یا آواز غنم را گویند - ثم رفع یدیه و پشیمون گفت  
آنحضرت هر دو دست خود را - حتی رانیا عفرة الطیبه - تا آنکه دیدیم با سفیدی هر دو نعل آنحضرت و عفرة بر وزن حمرة و صفرة یا هن  
اعفر یضین چنانکه امر و امضی - ثم قال پیوسته گفت آنحضرت - اللهم انی اطلب - اللهم انی اطلب - و بار خداوند آیتا رسانیدم حکم ترا بخلق +  
متفق علیه - قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت - و هو لا یجلس فی بیت امیه و ابیه فینظر امیدی الیهام  
لا دلیل علی ان کل امر متذرع به الی امر مخطور فهو مخطور + دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود وی بسبب  
امری حرام پس وی حرام است زیرا که دسائس را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و از این  
جست آمده است که هر فرضی که آن منقشی حاصل شود ربواست - و کل قول فی النقد - و از این جا کلام خطابی است که هر چه  
در آمده است در عقد مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلاً - نیقظ بل کیون حکم عند الانفراد - نظر کرده شود و تا مل نموده شود

که آیا هست حکم وی نزد افراد دینی پیش از دخول در عقد نکاح حکم عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن و در عقد ام لا - یا نیست - بکذا فی شرح السنه - و این کلیه ثانی لائق بمذهب کسی است که از حمله منع میکند چنانچه امام الکسندر امام حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیل را اجاز میدارند نظر نمیکند باین داخل - کذا فی شرح الشیخ - و عن عدی بن عمره - یفتح عین و کسوم و سکون یا صحابی است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملنا منکم علی عمل و هم کسبک علی عمل کردیم ما و را از شما بر عملی - فکتمنا غیظاً - پس پوشید وی از ما سوزنی را غیظ بکسریم و سکون خافع یا - فما وقع به پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی - کان غلوا - میباشند این گمان خیانت و غلول بضم غین چه خیانت غفرت و بمعنی مطاق خیانت نیز آمده - یائی بر یوم القیمه می آید آن کس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده نشود و از برای او کراهه

**الفصل الثانی - عن ابن عباس** - قال لما نزلت هذه الآية - گفت ابن عباس چون نازل شد این آیه که و الذین یکنزون الذهب و الفضة - مجمل مضمون آیه است که آن کسانیکه گنج میکنند در رویم را در خرج نمیکند آزاد را در راه خدا گرم کرده میشود آن رویم در آتش و در رخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و میلوها و پشتیهای ایشان را چنانکه در فضل دل گزشت که بزرگ علی اسلین - بزرگ و گران آمد آن بمسلمانان - فقال عمر انما افرج عنکم - پس گفت عمر من بکشایم بستگی این اشکال را از شما تفرج بجم و تشدید کشادن از تفرج بمعنی کشایش - فاطلق عمر - پس رفت عمر - فقال - پس گفت - یا بنی الدان کبر علی اصحابک هذه الآية - بدستیکه گران آمد بر یاران تو این آیه - فقال - پس گفت آنحضرت - ان الله لم یفرض الزکوة الا علی طیب ما بقی من اموالکم - بدستیکه خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را بر برای آنکه پاک گرداند چیزی بیکه باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کردید باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و بخینه بسازید باکی ندارد و در آیه قرآن که بر گنج نهادن و عید فرود آمده است بر تقدیری است که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض الموارثه و فرض نکرد اینده وی تعالی میراثش - و ذکر کلمه - و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول بود است یعنی آنحضرت بعد از قول دی و انما فرض الموارثه کلمه ذکر کرد که من یا و ندارم آزاد آنچه یا و دارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارثه فرض کرده است برای همین کرده است که - لتکون لمن بعدکم - تا باشد اموال هر کسانی را که بعد از شما اند که دارند اندیشه و در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از کسی باقی نماند میراثش از کجا باشد - فقال پس گفت راوی - فکبر عمر - پس تکبیر گفت عمر بحسب تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن گره این اشکال و اباحت شایع بر جمع اموال - ثم قال - پس گفت آنحضرت - الا خبرک بخبر ما یکنز المرء - آیا خبر ندیم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد - المرأة الصالحة آن گنج که امست زن صالح که بفرموده حق عمل کند و در فرمانبرداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرموده انظر الیهما سرته - چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را همیشه در حسن صورت و سیرت و در شایسته وی - و اذا امرتا اطاعتیه + و چون کار فرمایید او را فرمانبرداری کند او را - و اذا خاب عنهما خطیئته و چون خائب گردد

مرد از آن زن نگاهدارد حق او را و نفس مال - رواه ابو داود - و عین جابر بن عتیق نفع عین و کسرت او سکون یا انصاف صیابی بزرگ است و در شهود وی بدر را اختلاف است و بعد از بدتر تمامه مشاهد را حاضر شده - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سیاتکم کعب - تصغیر کعب که حج را کعب است زود باشد که بیایند شما را سوارگان - بنویسند که دشمن داشته شده اند و کرده اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان نمی بیند یا بجهت آنکه خلق میکنند و سختی نمی نمایند مراد مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند - فاذا اجابوا کم فرجوا هم - پس چون بیایند شما را پس جای فرخ کنید بر ایشان و مرحبا بگوئید بر ایشان و دخلوا بشیء بین ما یشیئون - و خالی گردانید و متی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حاکمی و انفی نباشد - فان عدلوا فلا انفسهم - پس اگر عدل و زورند ایشان و زور بکنند پس بر اوست خود میکنند که ثواب عدالت یا بهند - وان ظلموا فلیعلم - اگر ظلم بکنند و زور کنند پس بر ایشان است یزید و زیان آن مراد است که اگر ظلم کنند با اعتقاد و وزعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مسالغته و الا اگر بحقیقت ظلم کنند و رضای ظالم بآنچه ضرورت دارد - و از صنویم فان تمام زکوٰۃ کم رضایم - و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوٰۃ شما خشنودی ایشان است یعنی اگر چه اصل واجب زکوٰۃ با دای مال حاصل میشود لیکن اگر مصدقان راضی و خشنود و روند اتم و اکمل است - لیدعواکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما مبتلا بعبث و بخت که بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میگرد -

رواه ابو داود - وعن جرير بن عبد الله - صحابي مشهور يستحب من صورته وسيرته - قال جابرنا من الاعراب  
الى رسول الله - گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المحدثین -  
یاؤنا فی ظلمنا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقین می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را - فقال - پس گفت آنحضرت - ارحموا  
مصدقکم - راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را - قالوا - گفتند آن مردم اعراب - یا رسول الله وان ظلمونا - راضی  
گردانیم بالیشان را اگر چه ظلم کنند ما را - قال - گفت آنحضرت - ارحموا مصدقکم وان ظلمتم - راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه  
ظلم کرده شوید شایهان توجیه و تاویل که گفته شد - رواه ابو داود - وعن بشیر بن نفیع بادکوشی بن عمه - بن الحصاصیه - بنفتح  
خای مجمر و تخفیف صادق و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی ست و مولای آنحضرت - قال قلنا ان اهل  
الصدقة لینذون علينا - گفت بشیر گفتیم بالینی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز می نمایند  
از حد انصاف و اعتدال و ظلم میکنند بر ما - انکم من اموالنا بقدر ما لیتدون - آیا پوشیم از اموالهای خود بر اندازه آنچه ظلم  
میکند - قال - گفت آنحضرت نه پوشید و صبر کنید بر آنچه میکنند رواه ابو داود - وعن رافع بن خدیج - بنفتح و کسریال  
انصاری صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العالم علی الصدقة باحق کالنزاری فی سبیل الله علی  
کنده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی ست که غزا کننده است در راه خدا و یا بنده است ثواب آن راه  
حتی یرجع الی بیتی - تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود - رواه ابو داود و الترمذی - وعن عمرو بن شیب بن امیه عن



جده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا حلیب ولا حنیب - روایت است از عمر بن شعیب از پدرش از زید بن اسلم که روایت  
 نه حلیب و نه حنیب هر دو یک معنی است که اول بلام و ثانی بنون مراد حلیب آنست که فرو آید ساعی در جای دور و امر  
 کند خداوندان ما شیعه را که کشیده بپارند ما شیعه خود را در جای که فرو آمده است و حنیب آنکه خداوند ما شیعه و در رود از جای  
 خود و ساعی را در کف کند که بجانب او آرد و هر دو معنی عنده است از جهت حصول تعجب و شگفت در اول بر تصدق و در ثانی بر  
 مصدق - و لا توفد صدقاتکم الا فی دویرهم - و گرفته نشود صدقه های مردم مگر در سراها و جایها سائیشان این تلمیح و تاکید  
 کلام سابق است و شامل صورت حلیب و حنیب است هر دو سواه ابو داود - و عن ابن عمر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم من اتفاد ما لا فلا زکوة فیه حتی یحول علیہ الحول یکسیک سیامی مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی  
 یکسال - رواه الترمذی و ذکر جماعتنا هم و تفوه علی ابن عمر - و ذکر کرده است ترمذی جامع از رواة را که وقف کرده اند این  
 حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه فروع حدیث  
 رسول را خوانند معلوم اما انجمن موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی  
 ان العباس رضی اللہ عنہما سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی تعجیل صدقة قبل ان یحل - روایت است از امیر المؤمنین  
 علی که عباس من سوال کرد در شتاب دادن زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود سال و فرو آید وقت وی و تخلی بکسر حاست  
 از حلول دین اما حلول در مکان بکسر ضم هر دو است کذا قالوا - فرخص له فلک پس رخصت کرد آنحضرت عباس را در  
 شتاب دادن زکوة دین است نه مذهب نزد ما نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید  
 توجیه اول مرتوال آنحضرت را که و اما العباس من فی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت - رواه ابو داود و الترمذی  
 و ابن ماجه و الدارمی - و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس فقال لا من ولی  
 یتیم له مال فلیتر فیه خطیبه خواند آنحضرت تعلیم کرد مردم را پس گفت آگاه باشید هر که والی شد دنگاها داشت یتیمی را که مراد اموال است  
 پس باید که سوداگری کند و روی - و لا یتیر که حتی تارک الصدقة و لکن ارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخرد مال و در صدقه یعنی کم گرداند  
 و وفائی گرداند او را زکوة - رواه الترمذی و قال فی اسنادہ مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد  
 این حدیث سخن است لان الشیخی بن الصباح ضعیف - زیرا که شیخی بن صباح به تشدید با کسی از راویان این حدیث است  
 اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما حدیث دینی نمی آرد اما تسع و اربعین دمایه  
**الفصل الثالث** عن ابی هریره - قال لما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خلف ابو بکر بعده گفت  
 ابو هریره چون فات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابو بکر عباد از وی - و کفر من کفر من العرب - و کافر شد کسی که کافر شد  
 از عرب بخار زکوة و حقوق مسلم که از ابی عامر اللہ پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون موجب کوفه قطع می است پس نکار  
 کفر باشد چنانکه ناریا امتناع آورده اند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تعلیظ و تشدید باشد و مراد کفر ان نیست

چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر گفته و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر  
و نفی هر دو جایز باشد و عمر اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان با شهادت و در خروج حقیقت حال دریافت موافق شد باین بزرگوار  
و اعتراف کرد که حق همان است که ابو بکر بیان ست چنانکه منیر ماید - قال عمر بن الخطاب لا بی بکر رضی الله عنهما کیف تعامل الناس  
و قد قال رسول الله - چگونگی کشتن میکنی مردم را و حال آنکه تحقیق گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم امرت ان قاتلوا  
حتى یقولوا - امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان سلام الله الا الله فمن قال - پس کیسکه بگوید لا اله الا الله  
عصم منی ماله و نفسته نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را - الا بقره - مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بقره الاسلام  
چنانکه دیت و قصاص و دیوان - و حساب علی الله - و حساب او بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع نیست و حساب باطن او  
در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق - فقال ابو بکر و الله لا قاتلین من فرق بین الصلوة  
و الزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آنکه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق کند میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد  
و بوجوب زکوة را منکر گردد و یا بول عمل کند و از ثانی امتناع آورد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب و مال است -  
چنانکه نماز حق واجب و نفس است و موجب هر دو اسلام است - و الله لو منعونی عناقا - بخدا سوگند اگر منع کنند مرا از عناق  
بفتح عین انشی ولد موی که یک سال زسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پایی بند شتر را و این مبالغه است و طلب حق  
واجب و در قیاموس گفته است که عقال کبیرین زکوة یک سال از شتر و گوسفند - کالوا یودعها الی رسول الله - بودند که او میگردید  
بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقائهم علی منہما - هر آنکه قتال میکنم ایشان را بنابر منع عناق یا بجهت کفر او ترا و اگر منکر شوند  
یا برامی حفظ شمار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فافهم - قال عمر فوالله ما یهوا الا رایت ان الله متخرج صدرابی بل قال  
گفت عمر پس بخدا سوگند بود دشمن من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من و روشن و هویدا شد بر من که خدا تعالی کشاد  
سینه ابو بکر صدیق را برای قتال - فوفت انه الحق - پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است  
که صحابه دیگر نیز حتی که علی مرتضی منع کردند ابو بکر را و گفتند که ادل عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتنه  
در کار خاتمه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لائق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجا شوند من تنه  
باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر متفق علیه و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم  
الفرار احدکم یوم القیمة شجاعاً اقرع - می باشد گنج گوی از شمار روز قیامت ما بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت - یقیرم  
میگرداند از آن صاحب گنج باشد - و هو یطلبه - و حال آنکه آن ماریجوید او را - حتی یلقمه اصابعه تا آنکه  
لقیرم میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در زمین  
اندازد و نیز از عطا بدست و انگشتان ظاهر میگردد - رواه احمد - و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من  
رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنته شجاعاً - نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگردد از دست

روز قیامت و گردن و حتی ماری را هم قرآن علیه محمد آیه من کتاب الله - پسر خواند آن حضرت بر او لیل بن نضر را که تفسیر می کند  
 این موافق است بآن از کتاب خدا این آیه - و الا یحیی الذین یحبون با ائمه و الله من فضلک الایه - تا تمام آیت چنانکه در فضل  
 اول گذشت - رواد الترمذی و النسائی و ابن ماجه و حسن عاصم - رضی الله عنهما قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 یقول - گفتم عائشه شنیدم آنحضرت را می گفت - انما اطلقت الزکوة بالانطلاق الا الهکله - نیاخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه پاک کرد  
 زکوة بجهت بیرون نیامودن وی از آن مال بآن مال یا باین مال بآن مال یا بخرام کردن آن و این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری  
 نمیشود بآن در حکم پاک و غسل گشت - رواد الترمذی و البخاری و ابن ماجه - روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری  
 در تاریخ خود و در صحیح خود - و احمدی - و روایت کرده است حمیدی - و زاد و زیاده کرده است حمیدی و در تفسیر خود مراد بخاری  
 زکوة و محاکمه قال - گفتم آنحضرت - یکون فی وجه علیک صدقة - می باشد این که به تحقیق واجب شده است بر تو زکوة و محاکمه  
 بخاری پس بیرون می آید تو زکوة را می توانی پاک الحرام الحلال - پس پاک میگرداند حرام حلال را بخاطری و بی بدی علم  
 اتضاع یا به پاک و ضیاع - و قد حجج به من یحیی لعلی الزکوة بالعین و به تحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر که  
 اعتقاد کرد و تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و احمدی و دیگر در نظر روایات از ایشان و ایشان تجویز میکنند و فقیه زکوة  
 زیرا که این ترتیب است که تعلق گرفته است بحال پس ادا نماید بغير آنکه چنانکه بدهد یا وضعا یا بعلق زکوة به مال نزد ایشان تعلق نگرفت  
 زیرا که مخصوص علیه شایسته است مثلاً پس شایع مخصوص واجب گردانیده است فین مخصوص علیه را و ترک واجب گنجایش  
 ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة به مال در زمره چنانکه نزد ابو حنیفه است مخالفت زکوة به مال صورت ندارد و دلیل حقیقه بر تعلق  
 زکوة بزمه آن است که امر با دای زکوة بسوی فقیر انصاف است مرزوقی موعود که مشارالیه است بقول حق تعالی  
 و امن و اجه فی الارض الا نفعی الله رزقه ما یرزق عبارت است از چیزی که منع شود بوی کفایت و این مختلف است  
 با اشکالات حولت بعد از آن واجب گردانید مال سعی بر اغنیا برای ذرات کریم خود جل جلاله و امر کرد با بخارا آن مواعید را  
 سعی و مال سعی احتمال ندارد به کفایت آن خواج و آنجا زمواعید سبب اختلاف آن حوائج و مواعید پس متضمن گردد  
 امر با آنجا زمواعید اذن با استدلال بر او بطلان قید شایسته چنانچه سلطان برأت کند غازیان را با آلات حرب بر بعضی  
 و کفای خود از مال معین که بوی پسر مدینه است اذن است از سلطان با استدلال و در بدها یا وضعا یا قیمت ازان جهت  
 درست نیست که قربت آنجا اراقت و دست و در متنازع فیه مدعایت محتاج است بر تقدیر تعلق بزمه اگر چه به صورت  
 مخالفت نیست اما در حکم مخالفت است و در معنی آن است فافهم - کذا فی التفسیر النبی در معنی است که تصنیف ابن عبد البر است  
 و وی التفسیر فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشه - و روایت کرده است بهیچ وجه شعب الایمان از  
 امام احمد بن حنبل باسناده وی تا عائشه این معنی را که و قال احمد فی خالطت - و گفته است احمد در قول وی خالطت  
 زکوة تفسیر در آن الرخص یاخذ الزکوة و هو مومرا و شی - تفسیر وی این است که مردی میگیرد زکوة را و حال آنکه وی مومراست

یا غنی شک راوی سنت داکر در میان موسر و غنی فرقی مینهند از جهت اشتقاق موسر از پس بر معنی سهولت خند و غنی از غنا  
معنی عدم فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست این زکوة مگر برای فقیران بخالطت زکوة بال  
و اهلاك آن بخلطت حرام بخلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بخلطت زکوة به مال گرفتن آنست با وجود بسیار و غنا و در  
معنی اول مراد منع زکوة است و نه دادن آن به فقرار و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور مبنی بر معنی اول است

## باب ما يجب فيه الزکوة

التفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة و انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در تریه یا  
و سبیه و میوه یا که ویر یا نباشد و سال تمام نه ایستند نزد ائمه واجب نیست در آن زکوة و در هر دو طلب واجب است و بیک  
برسد میبخت و سق نه در کمتر از آن و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجب است عشر در هر چه بیرون آید از  
زمین کم باشد یا بیش مگر درنی و بهیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیها العشر  
تفصیل این باب از کتب فقه با حجت

## الفصل الاول عن ابی سعید الخدری - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اوسق

من التمر صدقة - نیست در بیان این پنج و سق بفتح و اود سین ممله شصت صاع و صاع چهار رطل و در یک رطل و ثلث رطل تحقیق  
این اوزان و تطبیق آن با اوزان و یا خود در شرح سفر السعادت به تفصیل کرده شده است فلینظر مثله - و ليس فيما دون  
خمس اواق من الورق صدقة - و نیست در چیزیکه کم از پنج اوقیه از فقره است زکوة اداقی بفتح هزه جمع اوقیه بضم هزه و سکون  
و اود و کسراف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه و سیست درهم باشد و ورق بفتح و اود و کسراف فضة و ليس فيما دون خمس

فرد من الابل صدقة - و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه و ذو و بذال حجر از دو تانه یا از سه تا ده را گویند درین حدیث  
جز ذکر زکوة تمر و فقره و شتر نگرفته متفق علیه - وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على مسلم

صدقة في عبده ولا في فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بندۀ دی و نه در اسب دی مراد بندۀ خدمت و اسب سواری است یعنی  
مراد نیست بی عبده صدقه الا صدقة الفطر نیست و عبد و ع صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهند متفق علیه - وعن انس ان  
ابا بکر کتب له هذا الكتاب لما وجه الى البحرين و روایت است از انس که ابو بکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه

گردانید و از النبوی بحرین کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم - هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله - این فريضة زکوة

است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی مسلمین - بر مسلمانان - و التي امر الله بها رسوله - و آن صدقه که امر کرده است

خدا بتعالی بآن پیغمبر خود را - من سلكها من مسلمین علی وجهها فليعطها - پس کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع

که مر آن صدقه راست باید که بدهد آثرا - و من سلكها فوفا فلا يعط - و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید

تهد بعد از آن بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید - فی الریح و عشرین من الابل فادونها من الغنم من كل خمس



شاة در بیت و چهار از شتران آنچه پانین این بیت و چهار است از هر پنج شتر یک گو سفند و من الغنم بیان شاست براتی کبیر  
 فاذا بلغت خمساً و عشرين الى خمسین پیش چون برسد شتران بیت و پنج شتر را تا بی و پنج شتر - فیها بیت مختص علی غنم  
 واجب در آن بیت مختص ماه و دینت مختص آنکه یکسال بروی گذشته باشد زیرا که مالدی علی مال میا شد و مختص ماه و دینت  
 را گویند جمع است که او را واحد است فاذا بلغت ستاً و ثلاثین الى خمسین در بعین فیها بیت لبون آنی - چون برسد شتران تا چهل و  
 پنج پیش در آن بیت لبون است ماه و دینت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر گذشته باشد زیرا که مالدی شتر میاید بر پی و دیگر که زانیه است -  
 فاذا بلغت ستاً و اربعین الى خمسین فیها حقه - پس چون سجد چهل و شش را تا شصت پیش در آن حقه است بکسر حاء و تشدید قاف - طرقة اکل  
 که گرفته شده شتر است یعنی حتی آن شده است که شتر زردی بجهان آنست که بچهار سال رسیده - فاذا بلغت واحدة و عشرين الى خمسین  
 فیها حقه - پس چنانکه رشحت و یک تا شصت و پنج پیش در وی خدعه است بفتح خیم و فال شتر در سه خامسه فاذا بلغت ستاً و عشرين  
 الى خمسین فیها بیت لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود و پنج در وی دو بیت لبون است فاذا بلغت واحدة و عشرين الى خمسین  
 فیها حقتان طرقة اکل پیش چون برسد نود و یک را تا صد و بیست و در وی دو حقه است گرفته شده شتر - فاذا ازادت علی عشرين فانه  
 فقی کل اربعین بیت لبون - پس چون زیاده گردد بر صد و بیست پیش در هر چهل بیت لبون است و فی کل خمین حقه - و در هر پنجاه حقه است  
 و من لم یکن معه الا ربع من الابل فیکسکه نباشد او را که چهار شتر پیش نیست واجب در وی صدقه - الا ان یثار بهدا مگر  
 آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق ترجع و تطوع چیزی بکند - فاذا بلغت خمساً و عشرين بر پنج شتر را - فیها شاة - پس در وی یک گو سفند  
 و من بلغت عنده من الابل صدقة الحجة و یکسکه برسد نود و یک از شتران مقداری که صدقه در وی خدعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد  
 و پنج است - و لیست عنده خدعه - و حال آنکه نیست نزد وی خدعه و عنده حقه - و نزد وی حقه است فانهما قبل منه الحقة و قبل منها شاتین  
 پس قبول کرده میشود از آنکس حقه و میگردد اندوادی و دو گو سفند - ان استیسر ناله - اگر آسان شوند آن دو گو سفند را در او - او عشرين درها  
 یا یک و اندو بیت در هر یک - و من بلغت عنده صدقة الحقة و یکسکه برسد نود و یک صدقة حقه - و لیست عنده الحقة و عنده الحقة - و نیست  
 نزد آن حقه و نزد او حقه است که فوق حقه است - فانهما قبل منه الحجة - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی حقه - و لیست عنده  
 عشرين درها او شاتین و میدهد او را صدقه شاتنه بیت در هر یک یا دو گو سفند چنانکه بمصدق میداد و قسم سابق - و من بلغت عنده  
 صدقة الحقة و لیست عنده الا بیت لبون - و یکسکه برسد نود و یک صدقة حقه و نیست نزد وی مگر بیت لبون - فانهما قبل منه بیت  
 لبون و لیست منها شاتین او عشرين درها - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی بیت لبون را و بد هر همراه آن دو شاة یا بیت در هر  
 و من بلغت صدقة بیت لبون و عنده حقه و یکسکه برسد صدقه وی بیت لبون را و نزد وی حقه است - فانهما قبل منه الحقة و لیست  
 عشرين درها او شاتین - پس بر سیکه قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را صدق بیت در هر یک یا دو گو سفند بر عکس آنکه او بمصدق  
 میداد - و من بلغت صدقة بیت لبون و لیست عنده و عنده بیت مختص فانهما قبل منه بیت مختص و لیست منها عشرين درها او شاتین  
 و من بلغت صدقة بیت مختص فانهما قبل منه و لیست عنده و عنده بیت لبون فانهما قبل منه و لیست منها عشرين درها او شاتین - ترجمه این عبارت

نظر سابق ظاهرست و حاصل است که اگر صدق را کمتر از واجب به چیزه دیگر یا آن ضم کند و اگر بیشتر بصدق چیزی بوی دهد - فان لم یکن عندہ نسبت مخاض علی وجهها و عنده ابن بیون پس اگر بنا شد بر روی نسبت مخاض بطریق وی نزدیکی این بدل است نسبت بیون یعنی نزد مادر - فانه یقبل منه و لیس منه شیء پس بدینیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن بیون نسبت با وی چیزی می آید پس نسبت که فضیلت او نیست بجز سیکه و یقبل سن فی صدقة الغنم فی سائمة اذا كانت الاربعة الی عشرین و مائة شاة + و در صدقه گو سفندان و بیرون چندان این قید بجهت آن کرد که در علوه که در خانه علوه بنیورند زکوة نیست الا و شیکه باشد چهل تا صد و بیست یک گو سفندست - فاذا زاد علی عشرين و مائة الی مائتين ففیما شاتان - پس و شیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست و دو گو سفندند - فاذا زاد علی مائتين الی ثلث مائة ففیما ثلث شاة - پس چون زیاده شوند بر دو بیست تا سه صد پس در آن سه گو سفندند - فاذا زاد علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة - پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گو سفندست + فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من الاربعة شاتاً واحدة + پس چون باشند بیرون چندان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل گو سفند یک گو سفند یعنی اگر چه یک گو سفند هم کم باشد از چهل + فلیس فیها صدقة الا ان یثیر بها + پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه بخواهد صاحب آن بطریق فعل چیزی بدهد + و لا ینخرج فی الصدقة هر چه بیرون آورده نشود و داده نشود در صدقه در ابل و غنم و بقیر کل ان سال - و لا ذات عوار - و نه خداوند عیب نقصان عوارش عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد + و لا تیس + و نه بیرون آورده شود + تیس فتح قوانین و سکون تختانی در آخر همین جمله بزرگه آرد آنکه گویند - الا ما اشار الی صدق - مگر در وقت خواستن صدقه شامه بجهت غرضی و سئل این اشتنا راست از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند - و لا یجمع بین متفرق - و جمع کرده نشود میان متفرق - و لا یفرق بین مجتمع - و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد سنی مررب المال را در ساعی را مثال دل مردیست که مالک است چهل گو سفند را و واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد به چهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه از شاة بخصت شاة یا بود او را بیست شاة خلط به بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد لصاب بنود و مثال ثانی بود در وی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا شاة که بود او را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل بیست شاة واجب گردد و شیشه الصدقة + این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تعلیل و استقاط با بکثیر ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد + و اما کان من الخلیطین بوضابی که باشد میان دو شریک + فانهما یراجعان بنیما بالسوية + پس بدینیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیک گریه برابری بیا تش آنکه مثلاً دو مرد در دو بیست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد شاة است پس واجب گردد بر اول یک شاة و بدیگری نیز یک شاة نه که واجب گردد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی - و فی الزکوة ربع العشر + و واجب گردد بر نفر چهل یک ورقه بکسر را و تخفیف قاف مخمین ورق سیم سکه زده که آنرا در هم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است + فان لم یکن الا سبعین و مائة فلیس فیها شیء الا ان یثیر بها + پس اگر بنا شد بر صد و دویست کمتر از دویست اگر چه یکدو هم کم باشد پس نیست در آن چیزی

مگر آنکه بخوابد صاحب مال که به طریق نقل بدیده رواد التجاری و عن عبد العزیز بن عمر بن النبی صلعم فیما سقت السمار لم یمن  
در چیزیکه آب داده است آسمان چشمه ها - او کان عثر گویا باشد زمین عشری - یفتح عنین مهله و ثمای مثلثه در قاموس گفته که عشری  
انچه آب داده است آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارات لازم آید پس صواب آنست که بعضی شرح ذکر کرده اند که عشری آنست  
که آب داده شده بجا شور و عاثر گوشت که کنده میشود برین مانند جوی و آب میرسد از وی بسیر سیاه و تره باد درخت خرما  
گشت کار و عشری نیز فرو بر میگویند که فایده است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ کی ازین و در حدیث آمده است که  
دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عز و جل است یعنی مرد فایده از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدلیل و هندی آنست  
نمیکند عشری میگویند از جهت حصول فایده و آسایش در آن بآنکه در انچه آب باران چشمه و کنن جوی بی آنکه به کشند بدو  
مانند آن حاصل شده - العشره رایجی واجب است و ما فی بالفتح - و انچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند  
آن عشره و گا و در آن - نصف العشره است بر یک است - رواد التجاری - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم العجا بر حیا جبار - عجا بر وزن جبر یعنی بهیمه چنانکه اسب دستور دارند آن و جرح بضم جیم خشکی و یفتح خسته کردن و است  
انچه بضم است و جبار بضم تخفیف با هر دو باطل شدن مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیز را و بنا باشد  
با وی کشنده یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او در روز باطل است هیچ چیز بر آن لازم نمی آید اگر با وی سائق یا قائد باشد  
خاص میگردوزد زیرا که جرح و تلفات بتفصیل است و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن وی  
چه عادت در شب بستن و نگاه داشتن و صواب و بهنام است و اگر چه لفظ حدیث عام است ولیکن آنرا مقید مخصوص باشته اند بدلائل  
و احادیث دیگر - و البر جبار یعنی اگر یکی را با جبار گرفت بآبرای او چاهی بکنند ناگاه و ردی افتاد بر آن شخص مستحضر ضانی نباشد و چنین  
اگر در زمینی که طاک اوست بکنند یا در صحرائیکه در راه گذر مردم است شخصی در آن بقیه ضانی نباشد - و المعدن - بکسر دال مشتق  
از معدن یعنی اقامت - جبار - و اگر یکی را برای کان کردن با جبار گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست با لاک  
شد چیزی لازم نیاید - و فی الرکاز خمس - و در کاز پنج رایکی است و رکاز برادر اول و برادر آخر مراد بآن نزد خفیه معدن است  
و نزد اهل حجاز و فنیة اهل جاهلیت معنی اول النسب است بسایق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که  
رکاز چیست فرمود ذهب و فنیة که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین و در پیدایش وی نزد شافعی در معدن و کوفتی  
نسبت و حکم وی حکم صد است مگر آنکه مستخرج ذهب فنیة باشد و نزد ما ردی خمس است بی اشتراط حوالان حول - متفق علیه  
الفصل الثانی عن علی - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عفت عن الجبل و الرقیق - عفو مردم از  
زکوة اسب و نیده براد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک اتفاق  
آن برای خدا گناهی هست ولیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده - و ما توا صدقة الرقة من کل بعین بیها  
پس به سید صدقه نقره از هر چیزی در هم یک در هم بعد از آنکه بحد نصاب برسد که و نیست در هم است - و لیس فی تسعین بایشی

و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی + فاذا بلغت ائمتن ففیها خمسة و را هم بحساب مذکور که از چهل یکدهم سده  
 الترمذی و ابو داود و فی ردایة لابی داود عن الحارث الاور عن علی - و در روایتی مرالی داود و از حارث اعمور که تابعی است  
 مشهور صحبت علی و تکلم کرده ائمه در وی از علی رضی الله تعالی عنہ - قال زید بن جریج عن النبی صلی الله علیه و سلم - گفت زید بن جریج که رادی است  
 از حارث اعمور گمان میبرد حارث را که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم یعنی رفع کرد با تحفه و  
 موقوف بر علی نه گذاشت تا این قول علی باشد حدیث پیغمبر صلعم - انه قال روایت که آنحضرت گفت - ما تواربع العشر من کل  
 اربعین در نهاد و هم بدین چهار یک از دو یک که از چهل و هم یک و هم است - و لیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم - و وجبت بر شما  
 پنج چیز تا آنکه تمام شود و بگذرد در دویست درهم پس در وی پنج درهم است - فاذا كانت مائتی درهم ففیها خمسة و را هم پس چون  
 بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است - فما زاد فعلی حساب ذلک - پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد  
 اندک یا بیش و در زکوة این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک صدین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت  
 و میگوید - و فی الغنم فی کل اربعین شاة شاة - و در گوسفندان در هر چهل گوسفند یک گوسفند است و در آنچه زیاده گردد جزیل پنج  
 نیست الی عشرين و مائة - تا صد و بیست - فان زادت واحدة فثلاثان - پس اگر زیاده شود بر صد و بیست اگر چه یک شاة  
 واجب میشود دو شاة الی مائتين تا دویست شاة همین دو شاة است - فان زادت ثلث شاة - پس اگر زیاده شود بر دویست  
 اگر چه یک شاة هم باشد واجب میشود سه شاة - الی ثلاثمائة - تا سه صد شاة و شاه بهاست و اصل شاة شوبه بدلیل تفسیری بر شوبه  
 و جمع بر شاة چنانکه جمع شفة شفاة می آید - فان زادت علی ثلاثمائة - پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود آنکه هر چه زیاده  
 شود - فلی کل مائة شاة شاة - پس هر صد شاة یک شاة است و چهار صد چهار و پنج صد پنج و یکصد و در میان پنج نیست خان  
 لم تکن الا تسع و ثلثون - پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیء - پس چه نیست بر تو چیزی - و فی البقر فی کل ثلثین شیء  
 و در گاوان در هر سی گا و پنج است که یک سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و زکوة آن در برابر است - و فی الابرین  
 مائة - و در چهل گا و پنجاه است که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است پس حدیث ذکر صدقه اهل بیت چنانکه در حدیث  
 سابق در فصل اهل کشت ظاهر آن جماعت که مورد حدیث بودند اموال ایشان از برقی قلیل نبود - و لیس علی النوازل شیء  
 نیست بر شتران و گا و اینکه کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسپان سواری و عبید خدمت  
 چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در انعام زکوة است - و عن معاوان النبی صلی الله علیه و سلم لما وجه الی ائمتن  
 روایت است از معاوی که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن - امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین بیتا و یقیمهم  
 کرد آنحضرت معاوی را که بگیرد از گاوان از هر سی گا و یک گوسفند زیاده - و من کل اربعین مائة - و بگیرد از هر چهل گا و دو ساله در  
 پنج مذکور و شتر هر دو ذکر کرده و در سنه مؤثرت ذکر کرده گفتا کرد باول یا در پنج نزد ماده هر دو برابر است و در سنه یا در عین است و اعظم  
 و نزد ما در هر دو زیاده برابر است و هر دو جائز است - رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی و عن انس قال



رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المعتدی فی الصدقة کما لعلنا - مصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در برزخ و گناه محبو  
متصدق است که من زکوة میکند و زکوة نمیدهد بطریق درست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامورین حکم  
آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد آنرا - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی سعید الخدری - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
قال یس فی حب ذلالت صدقة - نیست در دانه و نه در خرباز کوة - حتی تبلغ خمسة اوسق - تا آنکه برسیخ و سق را و این ثواب الهی  
ثلثة است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشرت است مطلقا کم یا بیش چنانکه گذشت - رواد النسائی - وعن موسی -  
بن طلحة روایت است از موسی بن طلحة بن عبد الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاده قال  
عندنا کتاب معاذ بن جبل - گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل است - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نهاده قال - گفت موسی بن طلحة  
انما امره ان یاخذ الصدقة من الخسطة و الشیر و الزبیب و التمر - امر نکرد آنحضرت معاذ را مگر آنکه بگیرد صدقه را از گندم و جو و سوزن و خرما و انگور  
موجود در آنجا یا کثیره یا قلیل همین ایشا بود که زکوة نمهر در دنیا باشد - مرسل رواد فی شرح السنه - این حدیث مرسل است لغایت کزو  
است بغوی آنرا در شرح السنه و در برون او مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است - وعن عثمان بن عفان عین مملو و  
ثقة یثناة بن اسید یفتح هنزه و کسین قرشی اموی است اسلام آورد و در فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلعم بر یک و دهم بر آن مقرر داشت  
او را ابو بکر و وفات یافت روز وفات ابی بکر و عمر او بیست و پنج ساله بود و از اسادات قریش بود و خیر و صلح رضی اللہ عنہ  
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فی زکوة الکرم انما یخرج من الثمر - گفت آنحضرت در زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که اگر  
که اندازه کرده شود و بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود و در بار درخت - ثم تؤدی زکوة زبیا کما تؤدی کوة النخل - پس اگر اندازه شود  
زکوة کرم در حالیکه زبیب است چنانچه اگر در میوه زکوة نخل در حالیکه ثمر است یعنی وقتی که پیدا شود در انگور خراشیدنی  
اندازه کند شخصی که ماهر است در آن که انگور در وی چون میوه شود یعنی خشک گردد یا این رطب که مگر گردنی خشک شود چه مقدار  
خواهد شد اگر منصب برسد زکوة آن بدهد - رواد الترمذی و ابو داود - وعن سهل - بن ابی حمزة - یفتح مملو سکون مثله  
صحافی است و ولادت او در سال سوم از هجرت است که آن حدیث ان رسول الله - حدیث کرد که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان  
یقول - بود که میگفت - اذا ختمتم فخذوا و ادعوا الثلث - چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرد یعنی ثلث و بگذارد ثلث را  
از آن مراد آنست که تعیین کنید مقدار زکوة را در آن میان ثلث را بگیرد ثلث را به مالک بگذارد و احسان کنید بوی تا آن را  
به سایه های خود بخوراند و به بگذران و هر که بر سر وقت وی برسد احسان کند تا از مالک خود صرف بکند و این خطاب است بعد قان  
و تو سه است بر مقدار قان در فواکه و شمار که محل صرف بدل اند - و ان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع - و اگر نتوانید گذشت ثلث را پس  
بگذارد ربع را و کم از این بنیاید - رواد الترمذی و ابو داود و النسائی - و عن عائشة - رضی اللہ عنہا قالت کان رسول الله صلی اللہ  
علیہ وسلم یحیی عبد الله بن رباح الی یهود و بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رباح را که از شما یهودی را بیدار بود و در خواب بود  
شاید شده به سوی یهود یعنی یهودی غیر - فیخرج من النخل حین یطیب - پس قیاس نمیکرد و بخرما را بر درخت نهگامیکه خوشبو گشت

خراب یعنی ظاهر شد و روی شیرینی - قبل ان یوکل منه - بیشتر از آنکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت  
 خرم درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است شافعی را ولیکن فقها میگویند که این مفسر میگوید و بر او میگوید  
 که در و این احادیث پیش از تحریم دلالت کذا قبل پوشیده نماند که در و این احادیث در باب صدقه است شافعی در آن  
 مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا بر او لازم آید و قولی فقها در باب بیعت است اگر این احادیث در غیر بیعت است فلا  
 اشکال رد اگر عام است مخصوص گردانیده شود بغیر آن والله اعلم - روایت ابو داود - و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ارق زرق - روایت از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است -  
 رواه الترمذی قال فی اسناده مقال - و گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی راویان وی مطلقه میگویند - و لا یصح عن النبی  
 و صحیح ترمذی است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی هذا الباب - یعنی در باب زکوة عسل - کثیر شیء بسیار چیز و علمای نیز اختلاف دارند  
 نزد امام شافعی در عسل زکوٰتی نیست و بقی از امیر المؤمنین علی روایت کرده که فرمود و لیس فی العسل زکوة نزد امام ابی حنیفه در آن  
 عشرت است اگر در ارض عشره است کم باشد یا بیش و تشریف نصیابی معین چنانچه در خارج ارض از خضر اوت و فواکه و حجت امام ابی حنیفه  
 قول حضرت رسول است معلوم از حربه الارض فلیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگره قمره است  
 چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و ما عسله که بیرون می آید از جبال و روی نیز عشرت نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف  
 و از جامع صغیر تفهیم کرده اند که عسل که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر ارجاز کرده شده پس در وی عشرت است  
 و الا حکم صید دارد و الله اعلم - و عن ترمذی - روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است  
 در صحابه از وی روایت میکنند قالت خلبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال یا مشرک النساء تصدقن  
 پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید - و لومن حلین - و اگر چه از یاور شما باشد و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یاء و در  
 بعضی حلین بکسر حاء و سکون لام و به تاء فوقانیة بعد ثنائیه - فالمن اکثر اهل جهنم یوم القیمة - زیرا که بدستیکه شما بیشترین و در خیانت  
 روز قیامت - رواه الترمذی - و اختلاف کرده اند در زکوة حلی در مسأله پس نزد امام ابو حنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة  
 نیست و حلی که مباح است استعمال وی شافعی را و قول است و انظر همین است و همین مختار در مذنب احمد و در آنچه برای پوشیدن نبویا  
 برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مسمی کرده شده است برای نفاق نزد حاجت در وی زکوة است با اتفاق  
 نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی ادجوا هر ولای در هر حال حجت آنکه آنست که وی مستعمل مباح است پس  
 مشایب جامهای پوششندگان خرمیت و خانه های سکونت باشد حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکیزون  
 الذینب الفضة الآتیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله فی الرقة ربح العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صاحبیه و تابعین و  
 من بعدهم مثلاً و اشتد در آن و بعضی گفته اند که مراد زکوة حلیه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این را بیل  
 از سعید ابن السیب و حسن بصری و در و عید ناظر در جانب وجوب است و الله اعلم - و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده

ان امر اثنين اتيا رسول الله - ووزن امدني ثم خذرا - صلى الله عليه وسلم - في ايديهما سواران من ذهب - ووزنهما في هر يك اربعين وزنا ياره بود از طلا - فقال لهما اؤديا زكوة - پس گفت آنحضرت آن دو وزن را آيا ادا ميكنيد شاكوة آنرا - قائلالا - گفتند ادا نميكنيم زكوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم - پس گفت آنحضرت آن دو وزن را - انجانان ان ليسوا كما الله بسوارين من نار آيا دوست ميداريد شما كه بپوشانده شما را خدای تعالی سوار را از آتش و نوح - قائلالا - گفتند آن دو وزن دوست نميداريم كه بپوشانده ما را خدای تعالی سوار را از آتش و نوح - قال فاديا زكوة - گفت آنحضرت پس ادا كنيد زكوة آنرا - رواه الترمذي وقال هذا حديث قد روي الشني بن الصباح عن عمرو بن شعيب بن نخره - وكنهه است ترمذي اين حديثي است كه بتحقيق روايت كرده است شني بن الصباح از عمرو بن شعيب بن نخره - و الشني بن الصباح و ابن ابي عمير يصفان في الحديث - و شني بن الصباح و ابن ابي عمير كه دي نيز از رواة اين حديث است ضعيف داشته ميشوند در حديث - و لا يصح في هذا الباب عن النبي صلعم شي - صحيح نه شده است در باب زكوة حلي از ابن حضرت جيسه - و عن ام سلمة قالت كنت البس وضاحا من ذهب - گفت ام سلمه بودم من بپوشيدم او صندل از طلا جمع و متح به ضد و متح و حاي مملو نوعي از زير دست و اصل وى از فضه است و از ذهب تير ميباشد چنانكه درين حديث واقع شده است و وجه تسميه بوضوح بخت سفيدى و روشنى اوست و در صرح گفته وضع درم سه و پيرايه از درم درست و روشنى و سفيدى ام سلمه ميگويد - نقلت - پس گفتم من - يا رسول الله اكثر هذين ايا كبرت اين كه بر آن وعيد واقع شده - فقال بالبح ان يودى زكوة - گفت آنحضرت چيزي كه برسد مقداري را كه ادا كرده مى شود زكوة آن نيست بجه نصاب برسد - فزكى فليس بكنز - پس داده شد زكوة آن پس نيست كنز كه بران وعيد است همچنين هر كس زكوة آن ادا كند از صيطه و عيه خارج است - رواه مالك و ابو داود - و عن يرمه - بفتح سين و ضم يم - بن جندب - بضم دال و فتح آن - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يا مرثا ان يخرج الصدقة من الذي لود البطح - بود آنحضرت امرى كردار كبرين آريم صدقه را از مالي كه آماده مى كرديم براى فروختن يعنى براى تجارت يعنى آنچه براى خوردن و پوشيدن و خدمت و سوارى ميبود بران زكوة نبود - رواه ابو داود - و عن يرمه بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد - ربيعة كه تابعى جليل القدر متفق عليه است ميان علما و او را ربيعة الراى ميگويند روايت ميكنند از بسيارى صحابه - ان رسول الله - كه بنمير خدا صلى الله عليه وسلم قطع لبلال بن الحارث المزني - جدا كرده و او مرثال بن حارث مزني را كه از صحابه ايمت در آن حضرت در وفد مزنيه آمده بود و قطع جدا كرد اين بن امام است بعضى از لشكريان خود را قطع زمين تا از حاصل آن رزق خود سازد و قطع گاهى به تملك مى شود و گاهى بغير تملك - معادن القبليه - كه منتهى قبليه را بفتح قاف و يا نام ناحيه است از ساحل بحر ميان دى و ميان مدنيه پنج روزه راه است - و هى من ناحيه الفرج - و اين قبليه از جانب فرج است بضم فاء رسكون را موصى است در جانب بالاى مدنيه ميان حرمين - فملك المعادن لايه خدمتها الا الزكوة الى اليوم - پس آن كاهنا گرفته نمى شود از آنها بزرگ زكوة كه چهل يك است يعنى گرفته نمى شود خمس چنانكه حكم معادن است و اين فريب نام را كه در شافعى است

در قولی و نزد امام ابو حنیفه دشمنی در قول و دیگر در آن شخصیت و قول و دیگر در شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا تعجب و  
موت چیل یک و نه و الا خمس - رواه ابو داود

الفصل الثالث - وعن علي - رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس في الخرفعات صدقة - گفت  
ان حضرت که نیست در سهریبا و تره بازکوة و این مذهب ائمه ثلثه است و میوه ها که در پیاپیید و سال تمام نایستند من علم  
دارند و نزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین روئید کم یا بیش ده یک است مگر گاه و بی و نیم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم  
ما از جهت الارض بقیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت - ولانی العرا یا صدقة - و نه در عرا یا صدقة است و عرا یا جمع  
عرب است و آن فروختن رطب یعنی خرما یا ترک برداختن است بتر یعنی خرما یا خشک بطریق تخمین و اگر چه از جمع میوه تر برداختن میوه  
خشک که آزمایانه گویند باز اول تقدیم یا بر نون منی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع باید انشاء الله تعالی اما برای بعضی  
مفسران و محتاجان که میخواستند رطب بخورند و نقد می در دست ندارند که بدان بخورند و غلی هم ندارند که از آن رطب عیال  
خود بخورند و متری در خانه دارند که بدان قوت عیال بیا سازند یا رة از آن که از قوت زیاد مانده است بصاحب نقل میدهند  
و از وی رطبی که بر درخت دارد بخورند و در این جهت شققت و دفع احتیاج این جماعت در دادن نموده است  
خصعت داده اند و چون اقل از خسته اوسق بود و روی زکوة نباشد چنانکه فرمود - ولانی اقل من خسته اوسق صدقة  
ولانی العرا یا صدقة - و نیست بر چار پای یا که کار میکنند و نه برای تجارت اند صدقة چنانکه گذشت - ولانی الجبهة صدقة - و نیست در  
جبهة صدقة - قال الصقر الجبهة الجبل و البغال و العبيد - گفته است صدقة لقفا که از ردة این حدیث است که مراد بکوه اسپان و  
استران و غلامانند که پیشانی دارند - رواه الدارقطني - و عن طاووس ان ساذ بن جبل قال فی بئس البقر - روایت است  
از طاووس یافانی که از مشاییر البعین است آورده شده بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند - فقال لم یامرنی فیہ النبی صلی الله علیه  
وسلم بشی - گفت معاذا امر کرده مرا و روی آن حضرت بچیزی از زکوة - رواه الدارقطني و الشافعی و قال الوقص مالم  
تبلغ الفرضین و گفته است شافعی که وقص چیز نیست که بجز فضا که در وی زکوة واجب گردونه رسیده است خواه ابتدا خواه  
دو فرغیده و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاویة همان اول بود و الله اعلم و وقص بخت منی است نقصان

باب صد و الف

صدقه فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد و ظاهر مذهب و سنت مذکوره است نزد مالک و واجب است  
نزد ما بمبنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بنیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل میکنند  
و مالک میگوید فرض بمبنی تقدیر است و ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید  
و جوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک انصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط ظاهر و نزد شافعی هر که قادر است  
بر قوت یومی خود و برای کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس مسکن و خادم و دین فرض است بروی صدقه فطر



وشرکت است نصاب و غیره آنکه واجب در صدقه شصت صاع از بر و شصت صاع از بر نیز آمده و در  
بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر متعین چیزی نگفته اند که واجب در زبان نبوت همان شصت صاع  
بود و زیاد و بطریق تطوع بود و واجب در زبان زبان صاع از بر یا تمر یا شکر بود پس مردم بعد از آن  
نصف صاع از بر گرفته اند که معادلی بود و قیمت بصاع از تمر یا شکر فاقیم و در حکم برت نزدانی حینقه و در حکم شیرست نزد  
الی برت و خود درست از امیر المومنین علی که در زبان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سکر  
پروردگار تعالی بر شما تمام صاع و سید از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاد و بر شصت بطریق تطوع است

**الفصل الاول** - عن ابن عمر - رضي الله عنهما قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاة الفطر صاعا من  
تمر او صاعا من شير - گفت ابن عمر فرض گردانید از شصت زکوة فطر صاعی از تمر یا صاعی از شیر درین حدیث ذکر نیست  
و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زبان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از غیر تمر  
و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شیر درین حدیث بحجت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این  
عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شیر در مینه کم شد از شیر میداد آن جز یکبار نبود - علی العبد و الخ و الذکر و الانثی الا الضعيف  
و الکبیر من مسلمین - بر بنده و آزاد مرد و زن و خرد و کتان از مسلمانان و بنده چون مالک ندارد و واجب بر همه  
معنی واجب بر مالک او خواهد بود و از جانب وی و همچنین واجب بر ضعیف بمعنی واجب بر پیراوست اگر مالک مال نبود  
و الا از مال وی خواهد بود و ایام مجتهد گویند با وجود مال بر پیرا واجب است - و امر به ان تودی قبل خروج الاناس  
الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز ظاهرا هر حدیث درین است که ادا بعد از نماز گفتا  
نمیکند لیکن الله ارنبه اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل  
بسیارست در شرح سفر السعادت آنرا ذکرده ایم متفق علیه - و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام  
گفت ابو سعید خدری بودیم ناکمی بر آوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد به طعام گندم است که  
متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد زره است بضم ذال حجه و تشدید را که متعارف  
دران وقت نزد اهل حجاز و غالب قوات ایشان آن بود - او صاعا من شير - یا بیرون می آوردیم صاعی از جو - او صاعا  
من تمر یا صاعی از خرما می خشک - او صاعا من التبن فتح هنزه و کرفا و لکبا کلمه یا صاعی از قوت که از آن ماضی گویند آن  
شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد - او صاعا من زبيب - یا صاعی از انگور خشک که از آن نیز بخوانند متفق علیه  
**الفصل الثاني** - عن ابن عباس - رضي الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس  
در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای  
معلق میباشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم



تقواست می کند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة به سوی کافر جائز نیست و مستقط ذمه نه و بخت کرده نمیشود  
از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و باجماع زکوة به کافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل  
صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی  
از امام ابی جعفر جازم است درین زمان و ممنوع در آن زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جازم است دفع بعضی  
بنی هاشم بعضی و جازم نیست دادن زکوة به کسیکه مالک تصدقات است و در روایتی الا لعلماء که حول ایشان خصوصاً جمع  
کتب ایشان را در کار است بسیار است و به کسیکه میان او و من کی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقر با اعمام و عمارت و  
انوال و نملات و اولاد ایشان اولی و افضل است صلح که با صدقه جمع میشود و به کسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب  
خود و بر سر و ام و له خود و غیر نمند

**فصل الاول عن النس** - قال الربی صلی اللہ علیہ وسلم تبعة فی الطریق - گذشت آن حضرت بیک خرافی  
خرام راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خرافا افتاد - فقال لولا انی اخاف ان یتكون من الصدقة لاکتلتها - پس گفت  
آنحضرت اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرافا از صدقه هر آینه می خورد من آن را می کین نه خوردم از ترس آنکه میاد از صدقه  
باشد و اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف و بی حرام بود و با حدیث دیگر نیز  
معلوم شد که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که حضرت وی صلعم مطلقاً حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع  
و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال الطبری و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم و زو و صاحبیه و زو و ابی  
حنیفه و روایت است و نیز معلوم شد که بر دشمن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد منتهی است و اگر بخورند نیز  
جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم امت الهی است اگر چه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت  
واجب است - متفق علیه - وعن ابی هريرة قال اخذ الحسن ابن علی مزة من تمر الصدقة - گفت ابو هريرة گفت امام  
حسن ابن علی خرافا از خرافای صدقه - فجعلها فی فیه - پس گردانید حسن ابن خرافا را در دهن خود - فقال النبی - پس گفت پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم - لا یخ - شیخ کاف و کسر آن و سکون خامی مجر و کسر آن بالتونین کلمه است که بزور وضع کرده میشود بوسی  
صفتی باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود - لیطهرها - گفت آنحضرت این کلمه را  
تا بیند از حسن آن تمر از زبان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه ابجیمیه است و بخاری این را در باب من کلم بالفارسیه آورده -  
ثم قال - پس گفت آنحضرت بحسن - اما شرت الا لانا کل الصدقة - آیامی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت میخوریم صدقه  
را ظاهر این عبارت شمرت بسابقه علم امام حسن باین حکم و بعد نیست زیرا که وی شخص عاقل بود و تحقیق تحمل کرده اند این  
و امام اجل حاویش رسول اللہ صلعم و در حسن بدو و در زمان وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هشت ساله زیرا که بود  
ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه - وعن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

روایت است از عبدالمطلب بن حارث بن ہاشم قرشی کہ در زمان آنحضرت بہ سن رجبیت رسیدہ بود گفت گفت آنحضرت  
 ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس - بدرستی کہ این صدقہ ہا نیست مگر چرکهای مردم کہ اموال ایشان را و  
 ایشان را پاک میکرد و اند - و انہما لا تلحل لحد ولا لآلحد - و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند نہ محدود و نہ آل محدود  
 بالنجاشی ہاشم اند کہ حلال نیست مرا ایشان را زکوة دال - اچن معنی است کہ در جای خود تحقیق کردہ شدہ است - و عن  
 ابی ہریرۃ - رضی اللہ تعالی عنہ - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی بہ طعام سال عنہ اہریتہ ام صدقۃ گفت  
 ابوہریرۃ بود آن حضرت وقتیکہ آورده میشود نزد وی طعام می پرسید آیا ہدیہ است یا صدقہ فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ ہدیہ  
 چیز است کہ اتفاق کردہ میشود بر فقر بہ طریق ملتفت و مہربانی و ارادہ کردہ میشود بواسطہ ثواب آخرت و در وسع نوعی انزوا می  
 وز بونی است آنرا کہ دادہ میشود صدقہ بوی و ہدیہ مقصود بوی تعظیم و اکرام است و پردہ میشود نزد اغنیاء - و مکافات  
 کردہ میشود و روی نہ در صدقہ - فان قیل صدقۃ - پس اگر گفتہ میشود کہ این طعام صدقہ است - قال لا صجاء کلا -  
 میگفت آنحضرت مریدان خود را بخورید شما - ولم یأکل - و خود نخورد - وان قیل ہدیہ - و اگر گفتہ میشود کہ ہدیہ است - مضرب بیدہ  
 میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تمنا شا - فاکل معہم - پس میخورد با ایشان و مضرب معنی شتابی در راہ رفتن و معنی رزق  
 بہ طلب رزق آید و از اینجا معلوم شد کہ آن حضرت قبول میکرد صدقہ را و میخورد آنرا و ہدیہ قبول میکرد و رغبت میخورد آنرا  
 متفق علیہ - و عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت کان فی بریرۃ ثلث سنن - گفت عائشہ بود در بریرہ بفتح باو کسر  
 اولی مولای عائشہ مدنت یعنی حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت - احدی اسنن انہا عفت فحرت فی وجہا  
 یکی اذان سنت آنست کہ بریرہ آزاد شد پس مخیر گردا میدہ شد در زوج وی کہ نام وی منیث بود اگر خواہد در تحت آن زوج  
 باشد و اگر خواہد جدا شود از وی و این خیار عتیق است کہ علامت اثبات کردہ اند آن را و رزنی کہ داہ بود چون آزاد گردید و بخت  
 کہ شوہر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوہر او بندہ کسی باشد و نزد ما خواہ بندہ بود خواہ آزاد و این  
 منیث شوہر بریرہ بود و بریرہ او را خواست منیث و عشق او و فراق و دالہ و حیران میگشت و فریاد میکرد و میگفت - و قال  
 رسول اللہ و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الولا لمن اعشق - و لا امر کسی راست کہ آزاد کردہ است این منیث دوم  
 کہ در بریرہ بود بپانش آنست کہ بریرہ داہ یہودی بود کہ او را مکاتب ساختہ بود و چون از ادای بدلتہ کتابت عاجز  
 آمد نزد عائشہ آید کہ تا چیزی بدہد کہ در بدل کتابت مالک خود ادا کند و آزاد گرد و عائشہ فرمود اگر بہ صاحبان خود موعبی  
 کہ ترا بدست من بفروشد مخیرم پس بی رفت و بہ صاحبان خود آنچه عائشہ گفتہ بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بہ شرط آنکہ  
 و لا ردی یعنی برادری برای باشد عائشہ بآن حضرت صلح عرض کرد کہ یہود چنین میگویند آنحضرت فرمود کہ غلط میگویند الولا لمن اعشق  
 و لا برای کسی است کہ آنها آزاد کردہ و تلوا می عائشہ بخود آزاد کن و لاسے وی ترا خواہد بود و شرط ایشان باطل و سنت سوم  
 آنست کہ میفراید - و فعل رسول اللہ - و در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی درآمد در خانہ عائشہ - و البریرۃ تقویر لجم و حال آنکہ



و یک میجو شید به گوشت بر بضم با و سکون را دیک ادساک که مشهورست در بلاد حجاز دین و آلان در حرمین شریفین نیز مشهورست  
فقر ب الیه خبر و آدم من دم الیه - پس نزدیک گردانیده شد به سوی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در  
خانه بود و آدم بضم هزه و سکون دال و ضم آن مفرد جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که به سکون مفرد و بضم جمع  
فقال الم اربوتم فیها لحم - پس گفت آن حضرت آیا نمی دیک را که در وی گوشت است - قالوا بلی - گفتند آری هست و یکی که  
میجو شد در وی گوشت است - لکن ذلک لحم تصدق به علی بریره - و لکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره  
و انت لا تاكل الصدقة - و تو نمیخوری صدقه را - قال به علیها صدقة و لنا هدیه - گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است  
و برای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی به فقیر بر وجه زکوٰۃ داد و آن فقیر به کسی دیگر بدد که زکوٰۃ گرفت و او را جانی نیست آن چیز  
کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدد و است - متفق علیہ - و عمنها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
و سلم یقبل الهدیه و شیب علیها - بود آن حضرت که قبول میکرد هدیه را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن - رواه البخاری -  
و عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لو دعیت الی کرع لاجبت - اگر خوانده شوم من بیتی  
کرع بضم کاف یعنی پاچه که شی حقیقت قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کرع نام مکانی است مشهور میان مکہ  
و مدینه که آن را کرع النمیم میگویند و معنی اول آن در است و انشب بقول وی - و لو اهدی الی ذراع لقبلت - و اگر هدیه  
فرستاده شود به سوی من یک دست گوشت هر آنچه قبول میکنم اشارت است بنفایت تو اضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا -  
رواه البخاری - و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لعلی المسکین الذی یطون علی الناس - نیست مسکین  
آن کسیکه طواف میکند به مردم و گرد ایشان میگردد و تروده اللقمه و اللقمیان - و باز میگردد انداد یک لقمه یاد و لقمه  
و التمرۃ و التمرتان - و یک خرما و دو خرما - و لکن المسکین الذی لا یجد غنی یعنی - و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد اگر  
را که بی نیاز گرداند او را - و لا یظن به فیصدق علیہ - و دریافت نمیشود و در رسیدن نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا  
تصدق نموده شود بروی - و لا یقوم فیسأل الناس - و بر نیزه از کنج خانه و زوایه غربت خود تا سوال کند مردم را  
و در ذکر فطانت که معنی زیرکی و جودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف است که بدان و نتوان رسید متفق علیہ  
الفصل الثانی - عن ابی رافع - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة - رواه  
از ابی رافع که سالی آن حضرت بود که آن حضرت فرستاد و برگماشت مردی را از قبیلہ بنی مخزوم برگزین زکوٰۃ - فقال  
لابی رافع اجبنی کیا نصیب منها - پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت دار بمن و بیا همراه من بری از صدقه  
نصیب خود را و بدهم تو از آن چیزی - فقال لا - پس گفت ابو رافع صاحب بنی شوم بتو نمی آیم همراه تو - حتی انی رسول اللہ  
تمامی آیم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ و سلم فاساله - پس سوال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه - فاطلاق  
الی البنی - پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم و آمد نزد وی - فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم

مهره آن مرد بانه - فالطلق الی البی - پس رفت البورایع بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آمد نزد وی - فسأله - پس پرسید  
 آنحضرت را که بروم بانه - فقال ان الصدقة لا تحل لنا - پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که نبی باشیم  
 و ان موالی القوم من انفسهم - و بدرستی که موالی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست  
 موالی ما را نیز نباشد - رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی - وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی - یعنی حلال نیست زکوة مرغنی را و الا لانی مرة سوچی - و نه حلال است مر خداوند قوت و دست  
 اعضا را که کسب روزی می تواند کرد و مرة بکسریم و تشدید را به چند معنی آید قوت و شدت و عقل و استحکام و طاقت  
 جسد و اگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مراد از زکوة و اخذ کرده است باین حدیث  
 امام شافعی و قائل شده است بعد از حل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب باشد و زکوة حلال است زکوة مر کسی را که مالاک  
 انصاب که دولیت در هم است نباشد اگر چه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرا و اصحاب خود  
 اگر چه قوی و تند دست میبودند و همین بود آخر امر از ان حضرت صلعم پس این حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که نمی  
 باید و نه سبب کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت و ذلّت - رواه الترمذی و ابوداؤد  
 و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة - وعن عبد الله بن عدي بن الحنبار - بکسری میهم  
 و تخفیف تخانیه از کبار تابعین است و تولد او در زبان نبوت بود - قال انبرنی رجلان انهما اتیا البی - گفت خبر دادند  
 مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هونی حجة الوداع - و حال آنکه آنحضرت در حجت الوداع بود که  
 عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فرموده و در بیع حیات نمود - و هو تقسیم الصدقة و آنحضرت قسمت میکرد  
 صدقه را - فسأله منها - پس سوال کردند آن دو مرد آن حضرت را از ان صدقه پس آن دو مرد میگویند که - فرغ  
 فینا النظر و خلفه پس چون سوال کردیم ما برداشت و بلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را و پست گردانید نظری ما را و بایان  
 نظر یعنی سر تکیا دید و نگاه کرد - فرأنا حلیین - پس دید و دانست ما را چاک و توانا - فقال ان شئنا اعطیکما پس  
 گفت آنحضرت اگر خواہید شاید هم شمارا - و لا حظ فیما لغنی - و حال آنکه نیست نصیب و صدقه مر تو نگرا - و لا لقوس  
 کمسب - و نه توانا را که کسب میتواند کرد و منی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارا است و اگر شمارا غنی  
 میشود بر خوردن حرام میباشد شمارا و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست و اگر در  
 واقع بچنین آید که توانگر آید حلال نیست شمارا و الا به هم شمارا و در مذہب ما آنست که در صدقه خوردن خواری و ذلت  
 است اگر باین صفت راضی آید به هم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و توجیح است - رواه ابوداؤد و النسائی و غیره  
 بن یسار مر سلا - از علمای تابعین و کبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی سیبویه ام المؤمنین - قال قال رسول الله صلی الله  
 لا تحل الصدقة لغنی الا خمسة حلال نیست زکوة مرغنی را اگر چه غنی هم باشند میتوان داد و سلا غنی بسبب الله

لیکن مرغزا کنندہ را در راه خدا - ولعالم علیہما - دوم مرکبی کہ عامل است بہ صدقات و گماشتہ سلطانیت بہ تحصیل آن معلوم  
 سوم مرکبی را کہ بیرون است دینی بر دین دین غنائی دی بادی دین دی فغانہ میکند - اول رجل اشترک بالمالہ -  
 چہارم مردی کہ خریدہ است صدقہ را بہ مال خود بل صدقہ کہ نزد فقیرے بود غنی آن را از وی بخرید حلال است اورا نسبت  
 یوسہ صدقہ نیت - اول رجل کان لہ جاز سکین - پنجم مردی را کہ بہت مراد را ہمایہ سکین - فقہر علی السکین - پس تصدق  
 کردہ شد بہ سکین - فابہی السکین لغنی - پس ہدیہ فرستاد آن سکین بر این غنی را ازان صدقہ چنانکہ در حدیث بریرہ معلوم  
 شد و استحقاق غازی غنی زکوٰۃ را نہ سبب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا کہ عامل اجرت عمل خود  
 میگیرد و غنا و فقر دران برابرست و غارم بہ سبب استحقاق وی دین است آن قدر کہ دین وی اورا بدو درست است نہ غازی  
 را از جہت اطلاق حدیث معاذ بن جبل کہ آن حضرت فرمود کہ از اعیان بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن جہت حدیث  
 آنحضرت صلعم حلال نیست صدقہ مرغنی را - رواہ مالک و ابو داؤد و فی ردایۃ لابن داؤد عن ابی سعید و ابن اہبیل - و در  
 روایتی مرابی داؤد را از ابی سعید خبری اورا بن اہبیل نیز واقع شدہ است کہ بدان مراد مسافر است کہ از وطن خود جدا  
 افتادہ است زیرا کہ مال وی از ملک وی بر آندہ دوی حکم فقیر و بشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا  
 من ديارهم و اموالهم و عن زبایدین الخارث الصدائی - ہنم صادہم و تخفیف دال منسوب بہ شخصی کہ نام وی صدقت صحابی است  
 مباہجت کرد آنحضرت را و اذان گفت و پیش وی صلعم چنانکہ در باب الاذان گذشت - قال میت النبی - گفت آدم پیغمبر راصلی  
 اللہ علیہ وسلم قبالویتہ - پس مباہجت کردم و بوسہ مسلمانان دست بوی داؤد - فذکر حدیثاً طویلاً - پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را -  
 فاما رجل - پس آدم نزد آنحضرت مردی - فقال اعطی من الصدقۃ - پس گفت آن مرد بان حضرت بدہ مرا از صدقہ - فقال لہ  
 رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ لم یرض بحکم نبی ولا غیرہ فی الصدقات - بدرستیکہ خدای  
 تعالی را رضی نشدہ است نہ بحکم پیغمبر نہ بحکم خردی از علما و مجتہدین و تقسیم صدقہ ہا کہ بکہ باید داد - حتی حکم فیما ہو - تا آنکہ حکم کردہ  
 در صدقات وی تعالی خود در قرآن - نجاہاتانیۃ اجزاء - پس پارہ پارہ ساخت و تقسیم کردہ آن را بہشت پارہ یعنی قسمت  
 کردہ آن را بہشت طائفہ کہ جز ایشان را نباید داد و چنانکہ کریمیان الصدقات للفقراء و المساکین متکفل بیان آنست و در  
 کتب فقہ سبع طوائف واقع شدہ بہ گردانیدن فقر و مساکین کی بی اعتبار فرق میان ایشان - فان کنت من ملک الاجزاء  
 اعطیتک - پس اگر هستی تو از جملہ آن قسام میدہم ترا ظاہر حال وی معلوم نبود و تردیدی داشتہای بود و دران بدو دلہ بوداؤد  
**الفصل الثالث** - عن زید - بن اسلم - فقیہ عمری مولای عمر بن الخطاب ثقہ عالم فقیہ عابد زیادہ از جمل فقیہ  
 در حلقہ درس ادبے نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد و قال شرب عمر بن الخطاب  
 لبناً فاجبہ لوشید ثم شربہ و پس خوش آمد آن شیر اورا - فسأل النبی سقاہ من این ہذا اللبن - پس پرسید آن کس  
 کہ شیر نوشتا یند اورا کہ از کجا بود این شیر - فاجبرہ انہ و د علی ما قد ساء - پس خبر داد آن کس عمر کہ وی فرود آمدہ بود

برآئی کہ یہ تحقیق نام برد آن آب را در آن موضع را کہ آن آب از آنجا فرو آورده بود - قافو الغنم من لحم الصدقة پس ناگاه  
 شتری چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند و ہم سیقون - و ایشان آب میدادند شتران را - فخلوا من الباشا پس  
 ووشیدند قدری از شیرهای آن شتران فخلت فی سقائی - پس گردانیدم و انداختم آن شیر را در مشک خود و سقا بکسر و در  
 مشک شیر را آب - فوہذا پس آن شیر که خوردے این شیر بود کہ از آن جابر آورده بودم - فادخل عمریدہ پس را آورد  
 عمر نگشتان خود را در دهن خود - فاستقار - پس بزور و کلفت تی کرد و شیری که خوردہ بود از شکم برآورد و این حالت  
 تقوی و توسع بود و الا اگر فقیر ہر کند یا ہدیہ آورد از صدقہ خود راست خوردن او را و آنچه آنحضرت فرمود در حدیث برجہت  
 بود کہ برای بیان جو از فرمود و گذاریل - رواہ مالک و البیہقی فی شعب الایمان

### باب من لا یحل له المسکة من کل

باب در بیان کیسکہ حلال نیست مراد از سوال کردن و گدائی نمودن کسی کہ حلال است او را سوال کردن و گفته اند کہ  
 نمی باید کہ سوال کند ہر کہ نزدی قوت یوم است زیرا کہ سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی  
 ندارد کہ بدان ستر عورت کند حلال است کہ سوال کند و فقیری کہ او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مراد از  
 حرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین کہ چیزی نہ دارد کہ قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مراد از سوال  
 و اتفاق دارند علماء بر نمی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین است کہ حرام است یا حلال با اگر است بسبب شرط اول آنکہ خوان کنند  
 نفس خود را و الحاح نہ کند در سوال و اینکہ نہ کند مسؤل عنہ را اگر یکی ازین سبب شرط معقود گرد و حرام است باتفاق و مقول  
 از ابن المبارک کہ گفت خوش نمی آید مرا کہ سائل چون لوجه اللہ سوال کند و ادہ شود بوی چیزی زیرا کہ دنیا تہنیت است  
 و چون لوجه اللہ طلبیہ تعلیم کرد و چیزے را کہ تحقیر کرده او را حق تہالی پس و ادہ نشود چیزے بجهت زجر و منع اگر گوید بحی خدا  
 و بحق محمد بدہ واجب نمیکرد بر مسؤل عنہ چیزے دادن بوی کسی کہ گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیکرد و بدین  
 اگر گوید بدروغ کہ من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدہد و دے دریا طین از کتاب و تحصیث میکند اگر نداند آن را  
 معطل و بدین مالک نمیکرد و حرام است بروی و واجب است بدوے بمالک و بدین کسی کہ و ادہ شود و او را چیزی بجهت بد  
 زبانی دے یا شتر سحایت وی حرام است بروی و اگر فقیرے بیاید برای سوال و خواهد کہ دست مسؤل عنہ بنویسد یا چیزی بوی  
 بدہد نکرده است و افضل آنست کہ مسؤل عنہ دست بوی نہد بقصد منع و زجر و نباید داد سائل را کہ طبل زدہ بر دریا میگذرد  
 و مطرب را کہ از ہمہ افشست است ابن سبیل ہم در مطالبہ المومنین ذکر کرده بہ نقل از کتب و اللہ اعلم

الفصل الاول عن قبضۃ - یفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیہ و صاد مہملہ - بن خبارق - یفہم ہم و خاز و مجو و کسر  
 را و قاف در آخر صحابی است محد و در اہل بصرہ - قال - گفت قبضہ - تحملت حمالة - یقبل رضا من متبہ یوم من نمی  
 را از جہت دیت و حمالة یفتح حای مہملہ مالی کہ بر میید ارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن ویدیون نمیکرد



بجہت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یک دیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتا کہ برایشان لازم می آید بخود میگیرد و ضامن میگیرد و بجہت آن دینی بر ذمہ آدمی نشیند و چون غلام دینی بوی یکی از مصارف زکوٰۃ است این مرد نزد آن حضرت آمد تا از مال زکوٰۃ بوی بدہند چنانکہ گفت: فایتت رسول اللہ - پس مرد پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم اسالہ فیہا - در حالیکہ سوال میکنم آن حضرت را در حالہ یعنی در ادای دین حالہ فقال: قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما - حتی تا نیتنا الصدقۃ - تا آنکہ بیاید ما را مال زکوٰۃ - فنامرک بہا پس میفرایم برای تو بدان صدقہ یعنی بفرایم کہ از آن بہ تو چیزے بدہند کہ بدان از دین خلاصی یابی - ثم قال - پس گفت آنحضرت - یا بقیصۃ ان المسکۃ لا تحل الا لاحد ثلثہ رجل - بدستیکہ سوال روانیست مگر یکی از سبہ مرد را بکل حالہ - یکی از آن سہ مردیست کہ بر ذمہ است حالہ را یعنی مال را کہ او کند از آنچه ضامن شدہ است بدان رحلت لہ المسکۃ حتی یصیبہا - پس حلال شدہ است مراد از سوال کردن تا برسد آن حالہ را - ثم میسک - پسترباز دارد و خود را از سوال بعد ادای حالہ و زیادہ بر قدر حاجت سوال نکند و بکل اصابتہ جائزہ اجابت مالہ سوم مردی کہ رسید اورا حادثہ و آفتی کہ ہلاک گردانید و از بیخ بر کند مال اورا و جوج ہلاک گردانیدن و از بیخ بر کند و جائزہ شدت بخنی کہ ہلاک کند مال را از قحط و فتنہ - فحلت لہ المسکۃ حتی یصیب تو امان عیش پس حلال شد اورا سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزے را کہ بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروری و از زندگانی او قال سدا من عیش - یا گفت سدا من عیش بجای تو امان عیش یعنی چیزے کہ بہ بند و حاجت اورا از زندگانی و قوام بکسرت چیزے کہ قائم شود بوی حاجت و قوام شی بخنی چیزے کہ نظام و عدا و ہلاک دی بود نیز آید و آن نزدیک بہین معنیست و اما قوام لفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکہ در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک تو امان سدا و بکسرین چیزے کہ بہ بند شود بوی حاجت و ہر چیزے کہ بہ بند و چیزے را سدا و دوست چنانکہ سدا و قارورہ و جز آن سدا و - ففتح سین بخنی ہستی و میانہ روے در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغہ است در باز آمدن از سوال گویا تشبیہ و اوسائل را بمعنہ کہ حلال است اورا اکل تہیہ برے سردق و قوام بدن اگرچہ رسیدن بہ مرتبہ شرط نیست در حل سوال بلکہ فقدان قوت یوم در آن کافیست و این گویا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقیر این است کہ میفرماید - و رجل اصابتہ فاقۃ - و سوم مردی کہ رسید اورا حاجت در دیشی فاقہ حاجت افتیاق حاجتہ شدن - حتی یقوم ثلثہ من ذوی الحجی من قومہ تا آنکہ بایستند و خبر دہند و بگویند سہ کس از خدا و ندان عقل و فراست از قوم دی کہ بحقیقت حال میرسد و سخن بچنین و قیاس نمیکویند و جوی بکسر مطلق و تشبیہ عقل - لہذا اصابت فلان فاقۃ - بحقیق رسیدہ است فلان کس را فاقۃ - فحلت لہ المسکۃ پس حلال شد اورا سوال نمودن و گدائی کردن - حتی یصیب تو امان عیش او قال سدا من عیش - پوشیدہ نانہ کہ ظاہر مراد از یقوم ثلثہ کہ شہادت دہند و گفتہ اند کہ آن نہ مراد است بلکہ مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داؤد و لیقول آمد و در ذکر یقوم مبالغہ است کہ چنان بیشین خبر دہند کہ گویا شہادت است و در ذکر لام لہذا اصابت نیز ناگیست و ذکر ثلثہ نیز برای حیثیاط است و بچنین ذکر ذوی الحجی

و این همه برای مبالغه است و منع و زجرا ز رال و سنا رلت و ران - فمما سوا من اسلحه یا قبیحه تحت یا کلهما صحاحنا  
 پس چیزیست که جز این سه صورت نیست از صورتهای سوال کردن ای قبیحه حرامست که میخور و خداوند وی حرام را دوست  
 لعنم بین و سکون حای مالمین حرام و سخت و اسحات در اصل بمعنی اهلک و استیصال است - رواه مسلم - و عن ابی هریر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سال الناس اموالهم تکثرا - کسیکه سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقتصد  
 زیادت شدن مال نه به قصد رفع فقر و حاجت - فانما یسأل جبرا - پس سوال نمی کند مگر اگر را فلیستقل و لیستکثر پس  
 گوید کم طلبید یا بسیار بر سر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش - رواه مسلم - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یا زال الرجل بینا دل الناس حتی یاتی یوم القیمة - همیشه است که سوال میکند مرد از مردان تا آنکه می آید روز  
 قیامت - پس فی وجهه فرقة لحم - در حالی که نیست در دمی گوشت کنایت است از خواری دبی آبر دنی یا مردان بخوان بی گوشت  
 است و صور و اساحت تابع معانی آنده است و فرقه لعنم میم و سکون را و عین ممله پاره از گوشت و لعنی یعنی بفتح میم و زای ضبط  
 کرده اند و محفوظ از محذوفین منم و سکون است متفق علیه - و عن معاویه - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخفوا فی  
 المسئلة کما یخافون السوال کردن و بسیار نه چسبید رسول غده را - فوالله لا یسألنی احدکم شیئا - پس بخدا سوگند که هر کس  
 نمیکند از من هیچ کی هیچ چیزی را فخر تخرج له مسئله منی شیئا - پس بیرون می آید برای وی سوال کردن وی از من  
 چیزی را همانکه کاره - در حالیکه من هر آن سوال را ناخوش دارنده ام - فیارک له فیما اعطیته - پس برکت کرده شود آن  
 کس را و ران چیزیست که داده ام او را - رواه مسلم - و عن الزبیر بن العوام - یفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور از عشره  
 مبشره ابن عمر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یأخذ احدکم حبله - هر آینه بگیرد یکی از شمار من  
 خود را فیانی بحبله خطب علی ظهره - پس بسیار و نشسته بهیزم را بر پشت خود و زمه بضم ممله و سکون زای بند بهیزم - قبیحه یا پلج و نشسته  
 آن بسته بهیزم را - فیکف الله بها وجهه - پس باز و در حق قتالی بان نشسته بهیزم آبر و وجه او را درین عبارت از تار  
 است یا آنچه نگاه داشتن آبر و بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت  
 در کسب حلال ترک سوال - خیر له من ان یسأل الناس - بهتر است مر او را ازین که سوال کند مردم را - اعطوه او منعه - بدهند  
 مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبر و میرود و محروم می ماند و اگر بدهند بتر از آن که در بند نیست ایشان می افتد و در رلقه و  
 عبودیت و امتنان ایشان می در آید و بطبع و سوال عادت میکند - رواه البخاری - و عن حکیم بن حزام یکسر جا و زهحالی  
 بر او زاده ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست ساله شصت در جاهلیت گذراند و شصت در اسلام  
 قال سارلت رسول الله - گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم فاعطانی - پس داد آنحضرت مرا یعنی  
 آنچه سوال کرده بودم - ثم سألته فاعطانی - بیشتر سوال کردم آنحضرت را پس داد مرا - ثم قال لی راسی فکفتم را یا حکیم ان  
 هذا المال خضر حلو - بفتح خا و کسر فاء و تین و حلو بضم حاء و سکون لام گفت این مال و مثال وینا سبز و شیرین است یعنی خوش نما

و زیاده در نظر خوش آئیده و لذت در دل - من اخذه بنحو اذنة نفس بزرگ که قیبه پس کسیکه بگیرد آزار به سعادتی و نفس یعنی بی تعلل  
و اشتیاق و الحاح برکت کرده میشود و در او در آن مال - و من اخذه با شرف نفس لم یبارک له فیہ - و کسیکه بگیرد آن را به مطلق  
شدن بدان و انتظار داشتن آن را و طبع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود و در او در آن مال فی الصرح اثرش  
اطلاع یافتن بر چیز و از بالا به زیر نگریستن - و کان کالذی یا کل ولا یشبع - و با شدوی همچو کسیکه بخورد و سیر نمیشود - و الیہ العلیا  
خیر من البذلغی - و دوست بالا بهتر است از دوست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دوست  
بالا آنکه نمیستاند و سوال نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آئیده معلوم گردد و بر هر تقدیر در وی نهی است از سوال فی بیان فضیلت ترک  
سوال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بروی قول خود را تفکات - پس گفت من - یا رسول اللہ و الذی لبیک با حق - سوگند به کسیکه  
فرستاده است ترا بحق و راستی - لا ازال را احد العیالک شکیلا - سوال نه کنم بعد از تو یا بعد از من سوال که از تو کردم و بعضی گویند  
که بعد یعنی غیر مستیج کی را و نشانم از کسی چیزی - حتی افارق الدنیا - تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت موت در زیر تقدیر  
- ای مفتوح بر زای ساکن هموز یعنی رسیدن چیز از کسی و معنی نقص نیز آمده چون گرفتن از کسی چیزی بسبب نقص دوست  
بر آن اطلاق کردند متفق علیہ - و عن ابن عمر - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال و هو علی البئر روایت است از ابن عمر  
که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر بنبر بود - و هو یدکر الصدقة و التقف عن المسئلة و آن حضرت ذکر میکند صدقه را و باز  
ایستادن از سوال - الیہ العلیا خیر من الیہ السفلی - و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول خود و فرمود - و الیہ العلیا ہی المتفقہ -  
بنوعی و قات از اتفاق بمعنی خراج کردن و دادن و السفلی ہی السالیة - و دست پایان دستی است که سوال کننده است بخین  
واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم طبعی گفت و مخین ذکر کرده ابو داود و تیر و مخین آمده است روایت از اکثر و در  
روایتی مرابو داود و الیہ العلیا ہی المتفقہ بنا و عین و فاذنعت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی نسب  
ترست به سیاق حدیث که گفته و هو یدکر الصدقة و التقف عن المسئلة - هر دو معنی محبت و نقل کرده شده است از نو و  
که صحیح روایت اولی است متفق علیہ - و عن ابی سعید الخدری - قال ان انا سامن الا انصارا لو ان رسول اللہ  
گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فاعطاهم - پس داد آن حضرت ایشان را  
آنچه طلبیدند - ثم ساروا فاعطاهم - باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی تقدیر معذبه - تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت  
بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را - فقال یا یون عندی من خیر ملین اخره عنکم - پس گفت آنحضرت آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی  
مال پس خیره یعنی هم از شما - و من استیغف بقرآن - و کسیکه باز ایستاد از سوال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و او را احتیاج  
تعالی محتاج نمیکرد و اندر بوم - و من استغف بقرآن - و کسیکه استغفار از خود بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی نمیکرد و بی  
نیازی سازد او را خدا تعالی - و من یحیی لیسر اللہ - و کسیکه تکلف کند و زود آمد در صبر کردن صبری بخشد او را خدا تعالی - و  
ما صلی احد عطا بهو خیر و ادب من صبر و داده کشید هیچ کی دانی را که آن بهتر است من از خیر است از صبر یعنی صبر عطا مییست از باب تعالی

کہ بہترین عطا ہوتی ہے متفق علیہ وعن محمد بن الخطاب قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطیئ النصار کفتم بود آخرت میداورم بخشے۔ فاقول عظم  
 انقر الیمنی۔ پس کیفتم بالتخفرت بدہ آن را بختج ترین بگو از من۔ فقال خذہ فتمولہ وتصدق بہ۔ پس کیفتم آن حضرت بگم آن  
 را و مال ساز آن او تصدق کن بآن۔ فاجارک من ہذا المال انت غیر مشرف ولا سائل۔ پس چیز کہ بیاید ترا ازین مال و حال  
 آنکہ تو شرف نہ کنندی و انتظار نہ برندی و طمع نہ کنندی و نہ سوال کنندی آن را مخذہ۔ پس بگم آن را۔ و لا فلا تبتہ نفسک۔ و چیز  
 از نہ تخمین است پس میر و مگردان آنرا نفس خود را یعنی دینی آن مرد و طمع کن و انتظار مبر چنانچہ در میان مردم مشہورست کہ لا رد ولا کد متفق علیہ  
**الفصل الثانی**۔ عن سمرقہ۔ بن جندب۔ صحابی مشہورست حلیف الضر و بود از حفاظ اکثر الحدیث از رسول خدا  
 صلعم روایت کردہ اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرۃ سنۃ تسع و خمسين او تین۔ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم السائل کرجح بہا الرجل و جہہ۔ بود اما خراشها و جراتهاست کہ مخرج میگردد اند یا نہ از روی  
 خود را۔ فمن شارب القی و جہہ۔ پس کسیکہ خواہد لنگا ہر در دروسے خود را از خراش و سوال نہ کند و در بعضی نسخ القی علی و جہہ بود  
 بعضی القی علی و جہہ مار۔ و من شارب ترک۔ و کسیکہ خواہد ترک کند آن را یعنی نگاہ نہ دارد آبروی خود را و سوال کند اختیار است  
 اوست و این بہتید است برا شکاب سوال کردن پس سوال بناید کرد۔ الا ان یسأل الرجل و السلطان بکرا آنکہ  
 سوال کند مرد خداوند سلطنت را کہ امیر است۔ او فی امر لا یجد منہ بد۔ یا سوال میکند در کاری کہ نمی یابد از ان چارہ چنانکہ احتیاج  
 و گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکہ در شرح ترجمہ باب گذشت۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی۔ و عن عبد اللہ بن مسعود  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل الناس وله ما یغنیہ۔ کسیکہ سوال کند مردم را و حال نہ مرد راست چیز  
 کہ بی نیاز گردد اورا۔ چار یوم القیمۃ و مسئلۃ فی وجہہ می آید روز قیامت و حال آنکہ سوال او در روی وی بود۔  
 فموش او خدوش او کدرج۔ یعنی گفتہ اند کہ این الفاظ قریب المعانی اند و از بخت شک را و است و بعضی گفتہ اند کہ متباہن اند  
 و معنی خدش پوست کردن بچوب و خش کردن بناخن و کج بردن ان اشارت است بتفاوت احوال سالکان و قلت  
 سوال و کثرت آن و توسط۔ قيل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ و ما یغنیہ۔ و چیز بی نیاز میگردد اند و یعنی خدشا کہ سوال  
 بآن حرام است چیست۔ قال خمسون درہم۔ گفت پنجاہ درہم۔ او قیمتہا من الذہب۔ یا قیمت پنجاہ درہم از طلا۔ رواہ ابو داؤد  
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن سهل بن الخفطۃ۔ یفتح حا و سکون نون و فتح طای مجزئام او بر مل است  
 یا کی را ما در ان اوست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل وعنده ما یغنیہ۔ کسیکہ سوال کند در روی چیزی  
 باشد کہ بی نیاز گردد اورا از سوال۔ فانما یكثر من النار۔ پس نیست وی مگر آنکہ میکند طلب بسیاری از آتش۔ قال الترمذی  
 گفتہ است عبد اللہ بن محمد فی بعضی لضم نون و فتح فاکہ شیخ ابو داؤد و سجستانی است۔ و ہوا حد روا تہ۔ و فی فی یکی از راویان این  
 حدیث است فی موضع آخر۔ گفتہ است در جای دیگر تہ در میان این حدیث۔ و ما الغنی الذی لا یغنی عنہ المسلمۃ و چیست  
 غنا کہ روانیت با وی سوال کردن۔ قال قدر ما یغنیہ و لیثبہ۔ گفت آن غنا کہ۔ روانیت بہ وجود وی سوال مقدار



چیزی است که آن را قوت یا عدد گردانند و قوت شبانگاه گردانند یعنی هر کرا قوت یک روز و شب حاصل باشد که بدان قوام یابد و کثافت کند سوال کردن بر روی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد۔ وقال فی موضع آخر۔ گفته است فیصلی در موضع دیگر۔ ان یکون له شیخ یوم اولیٰ لیه و یوم۔ حدیثی که بآن سوال حرام است انیت که باشد مراد سچیزه که سیر گردانند و در روز و شب در روز و شب یحییٰ سیر و بکسر فتح چیزه که بوی سیر شود۔ رواه ابو داود۔ بدانکه حدیث این مسود گردانند و از اهل بیت دارد بدانکه حدیثی که مانع از سوال است ملک پنجاه در هم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه از عطاء ملک او قبیله است که چهل در هم باشد و درین حدیث قدر تقدی و توشی و شیخ یوم و لیلہ پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک اسحاق ثمالی و بعضی علمائے ثانی و اخذ کرده ابو حنیفه و اصحاب وی به ملک دو سیت در هم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز دارد شده است که در کافی آن را ذکر کرده معنوفش است که هر که سوال کند و باشد و رایج اوقیه الحدیث پنج اوقیه و سیت در هم و قطبی گفته که این آسان ترست بر مردم و در کافی گفته که ابن مخنف است مراد حدیث دیگر و الله اعلم بوشیہ مانند که انجا و حیرت منع از اخذ زکوٰۃ و منع از سوال اعتبار مامی در هم نزد ابی حنیفه در اول است و در ثانی قدر تقدی و توشی است و الله اعلم۔ و ثمن عطاء بن یسار عن رجل من بنی اسد قال ان سول الله۔ روایت است از عطاء بن یسار که از مشایخ ائمه العین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه و سلم من سأل منکم وله اوقیه او عدلما فقد سأل الخاکیه سوال کند از شما و حال آنکه مراد است اوقیه که چهل در هم است یا شل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منہی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا یسکون الناس الخافا۔ رواه مالک ابو داود و النسائی۔ و عن جیشی۔ یضم حامی مملو و سکون موحده و شین معجمه۔ بن جناده۔ یضم حیم تخفیف لون۔ قال قال سول الله صلی الله علیه و سلم ان المسئله لا یحل لغنی و لا لذی مرقه سوی۔ بدرستی که سوال کردن حلال نیست مگر آنکه مراد از فقر خداوند تو سلیم الاعضاء لا لذی فقر مرقع۔ ولیکن حلال است مراد از فقر را که چسپانیده است بخاک و تعارض بفتح و ان سکون قاف خاک و قع برخاک چسپیدن بفتح یضم هم و سکون ال و کسراف خاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت و فقر که اورا بخاک افکنده است و منی تواند برخاست و سکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه در قرآن مجید فرماید و سکینا و امر بهت او غم مطلق۔ یا حلال است برخداوند و ام که در نطاعت و شاعت افکنده است عزم یضم غین معجمه و ام و تا و ان نطاعت سکونی و من سأل الناس بشیری۔ یضم یامی سکون مثلثه و کسر را۔ به مالک۔ و سکین سورا ل کند مردم را تا بسیار کنند آن مال خود را کلان خوشامی و وجه یوم القیمه۔ می باشد آن سوال ز خدا و خدایان در روی او روز قیامت سو ر ضقایا کله من جمجم۔ و سنگ گرم که منخورد آنرا از دوزخ رخص بفتح را و سکون خدا و مجسمه گمای تفسیره که شیر را بوی در جوش آزند رخصه کی فمن شاء فلیقتل من شاء فلیکشت پس هر که خواهد گو کند و هر که نخواهد زیاده کند۔ رواه الترمذی۔ و عن انس۔ ان رجلا من الانصار الی النبی۔ روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم لیسالہ۔ و حالیکه سوال میکند آن مرد از پیغمبر را می خواهد از آن حضرت چیزی

نقال - پس گفت آن حضرت - ای ابی بکر منی - آیا نیست در خانه تو چیزی - فقال ابی بکر لیس عنده و بسط البغیه - پس گفت آن مرد آری در خانه من گلیم سبزه است که می پوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را از وی و گلیم جاکبایی که بر پشت شتر زین برده است اندازند و در خانه مادر زیر فرشهای فاخر می کشند - و تعب - بفتح قاف و سکون عین قحج چون خورد و سبزه است -  
نشر فیمن الماء - که می نوشیم در وی از آب - قال ابی بکر گفت آن حضرت بسیار بیش من آن گلیم و قحج را غنایا  
سواء پس آوردان مرد پیش آن حضرت آن گلیم و قحج را - فاخذها رسول الله - پس گرفت آن گلیم و قحج را پس خرد علی الله  
علیه و سلم مید - بدست شریف خود - و قال من یشتری هذین - و گفت آن حضرت کیست که بخرد این هر دو را - قال رجل  
انا اخذها بدرهم گفت مردی که من میگیم این هر دو را بیک درهم - قال من یشتر علی درهم - گفت آن حضرت کیست که  
دیاده کند بیک درهم خردن او را - گفت آن حضرت این سخن را دو بار یا سه بار به قصد تاکید و اهتمام - قال رجل انا اخذها  
بدرهمین - گفت مردی من میگیم آنها را بدرهم - فاعطاها ایاه - پس داد آن قحج و گلیم آن مرد را - فاخذها را  
فاعطاها الانصاری - پس گرفت آن حضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را - و قال شتر با درهم  
طعاما - و گفت بخردی از این دو درهم طعام را - فابنده الی ابلک - پس بنید از این طعام را به سوی کسان خود تا وقت پخت  
روزه خود سازند - و انشتر بالآخر قحج و ما - و هر خبر بدرهم دیگر تیشه را و قدوم بفتح قاف و ضم دال مخفف یا مشد و تیشه در دو گره و آنکه در  
حدیث ابراهیم هم و انشتره که اشتق بالقدم بعضی گفته اند که تیشه مرا دست بعضی میگویند که نام شویست از شام فامتی به پس  
بیار نزد من آن تیشه را فاما به - پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را فاشعه فیهم سوال الله صلی الله علیه و سلم عود اسپه پس  
محکم کرد آن حضرت و دان تیشه و شتر بدست مبارک خود - ثم قال فاذهب فاحطب و لی - پس گفت آن حضرت برو پس بزم کنش و  
به فروش - و لا اریک خمسة عشر يوما - و باید که نه نیم ترا پانزده روز - فذهب الرجل فاحطب و لی - پس رفت آن مرد و در حالیکه  
بزم میگشت و می فروشد - فجاءه و قد اصحاب عشرة دراهم - پس آمد آن مرد نزد آن حضرت متلع در حالیکه تحقیق رسید  
و یافته است دو درهم را - فاشتری بعفتها ثوبا و صندبا طعاما - پس خرید آن مرد به پاره از آن دراهم جامه را به پانچ ازان  
طعام را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلعم هذا خیر لک من ان تجی المسئلة نکسه فی وجهک یا یوم القیمه - این بزم  
کشیدن و قوت از آن ساختن اگرچه شقی دنی دار و بهتر است مرزا از آمدن سوال و کشتن او لفظ سیاه و نجس رودی تو روز قیامت  
ان المسئلة لا تصح الا لثانیه - بدرستی که سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را - لذی فقر و لذی غم مطلق - ترجمه این  
دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد - و لذی دم مویج - یا مرد خداوند خون را که در وند کننده است مراد بدان دیت است که در بد  
خون داده از خود یا از غیر خود چیست انکه در تفسیر محل حواله معلوم شد سواه بود و در وی این باجه الی قوله یوم القیمه  
و عن ابن مسعود - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصابته فاقه - کسیکه سید او را حاجت دهد و در  
فانزلها بالناس - پس فرود آورد او را به مردمان آورد و بالیشان - لم تسد فاقه - بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت

فمن انزلها بالند - و کسیکه فرود آورد و حاجت را بر خدا - او شک الله که بالغفار شبانی کند و برساند و را انبتا فتح غنیمت محبت یعنی  
فانته و کفایت نه غنا بکس غنیمت یعنی تو نگری و مال داری زیرا که فرمود - اما موت عاجل او غنی اجل - یا به مرگ که زود و یا به  
تو نگری که دیر حاصل گردد و تو نگری به موت حاصل نمیکرد پس این تفصیل دی نه شود و اما کفایت موت حاصل است و در اکثر نسخ  
غنیمت عاجل یعنی مهله است و گفته اند که همچنین است در اکثر نسخ مصباح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی و غنیمت  
اجل به مهله مهله است و این صحیح است روایت و روایت که اقال الطیبی - رواه ابو داود و الترمذی -

الفصل الثالث عشر عن ابن الفراسی - کبیر فاد تخفیف را نسبت است به فراس - بن یحیی بن الفراسی قال  
قلت لرسول الله - روایت است از ابن فراسی از پدرش که فراسی است گفت انتم من پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم اسال -  
ایا سوال کنم من - یا رسول الله - از مردم چیزی نزد حاجت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا - سوال کن  
و ان كنت لابد فاسال الصالحین - و اگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بحجت حاجتی که داری پس سوال کن  
صالحان را از جهت کرم ایشان و حلال بودن رزق ایشان - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن الساعدي  
عن ابن السدي نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع خمسين - قال استعملني عمر على الصدقة - گفت عامل گردانید مرا عمر  
ابن الخطاب بر گرفتن زکوة - فلما فرغت منها واديتها اليه - پس هرگاه پرداختم من از سهم صدقه و رسانیدم صدقه را به سوی  
عمر - امرني بها - امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عااله بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن - فقلت انما علمت الله و احرى على الله  
پس گفتم من کار نه کرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خدا است - قال خذوا عطيت - گفت عمر بگیر چیز که داده میشود -  
فاني قد علمت على عهد رسول الله - پس بدینگونه تحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فعملني به تشييد  
پس داد او اجرت عمل مرا تمیل عااله داد - فقلت مثل قولك - پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم

مردمن پرنهادست - فقال لی رسول الله - پس گفت مرا پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تسالنه  
عقل و تصدق چون داده شود تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و تطلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن - رواه  
ابوداؤد - وعن علي - انه سمع يوم عرفه ترجلا لیسال للناس - روایت است از امیر المومنین علی که در شیند روز عرفه مردی را  
که سوال میکند از مردم - فقال - پس گفت علی - انی هذا اليوم و هذا المكان - آید درین روز که روز عرفه است و در فرخا طاعت  
و عبادت و دعاست و درین مکان که عرفاتست و محل دعا و آثار مغفرت و نزول انوار رحمت است - تسال من غیر الله سوال  
میکنی از جز خدا - فحققه بالدره - پس زد علی آن مرد را بر دره بکسر دال و تشدید را آت زدن و خنق به خای بهجه و فاروقان  
پدره زدن کسی را متحقق دره و به پنهان شمشیر زدن که انی الصراح و گفت طیبی خنق به چیزی پنهان زدن - رواه زرین -  
و عن عمر قال لعلمن اسبا الناس ان الطلع فجر - گفت امیر المومنین عمر میدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از ازاله روز  
سبب فقر و زیارت حاجت است - وان لیاس - بکسر نهزه - غنی - و بدانند که نوید بودن از مردم تو نگری و بی نیاز

وان المراد ان یستخرج عن شیء آخر یعنی وہدائید کہ مردقتی کہ نامید شود از چیزے بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان  
 بمعنی طمع لغزداشتن برمالی کہ مشکوک است رسیدن آن یعنی کہ مسید ہدیا نمید ہدایا اگر کسی را حق یا اوراری بہ کسی لازم است  
 یا حکم مجتہد و کہ مقتین دارد بدادن آن جاعنی طمع شتخت نیست فندبر۔ رواہ رزین۔ وعن ثوبان۔ رسولی ان  
 حضرت است حاضر در گاہ و محرم گاہ و بگاہ و ملازم سفر و حضر بود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یقل لی ان لا  
 یسأل الناس شیئا۔ گفت گفت آنحضرت کیست کہ ضامن شود و وعہ کند با من کہ سوال نہ کند از مردم چیزی۔ فقال  
 کہ بالجحیم۔ پس ضامن شوم من وعہ کنم مراد را بہ بہشت غایت تاکید است بوقوع آن بحجت لہر آئی بدان دو حد صادق می  
 دران و انبیاء و ات اللہ علیہم گا ہی ضامن میشود نہ ثواب طاعتی مخصوص بہ اذن الہی تعالی و ذوالکفل کہ نام یکی از  
 انبیاست عرم بہ ہمین معنی است کہ وی علیہ السلام ضامن شدہ بود برای امت خود بہ بہشت کذا تیل۔ فقال ثوبان کہ نیست  
 ثوبان۔ انا۔ من ضامن میشود وعہ میکنم کہ سوال نہ کنم۔ فكان لا یسأل احدا شیئا۔ پس بود ثوبان کہ سوال نہ کرد و بیع  
 یکی را چیزے۔ رواہ ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابی ذر قال دعانی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یترط علی ان  
 لا یسأل الناس شیئا۔ گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکہ وی طلب شرط میکند بر من کہ سوال نہ کنی تو از مردم چیزی۔  
 قلت نعم۔ گفتم من آری شرط کردم کہ سوال نہ کنم از کسی چیزی۔ قال گفت آنحضرت۔ و لا یسألک اذ سقط منك۔ و گفت  
 آنحضرت و نہ طلبی از کسی تا زیانہ خود را وقتی کہ بفیتہ تا زیانہ از دست تو۔ حتی تترال لک فتاخذہ تا آنکہ فرو آئی تو از پست برزی  
 بہ سوی تا زیانہ پس بگیر آں را و این کمال مبالغہ است در ترک طلب سوال۔ رواہ احمد

### باب الاتفاق وکراہیۃ الاساک

اتفاق سپرے کردن مال و خج کردن دامساک نگاہ داشتن مال و بخیلی کردن بان و مساک بخیل را گویند و ظاہر است  
 کہ مراد اتفاق دامساک از غیر زکوٰۃ باشد و لهذا لفظ کراہیت ذکر کرد و بیان زکوٰۃ و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد  
 کہ مراد بوجہ صفت اتفاق و دوم بخل و امساک باشد مطلقا خواہ از فرض یا فضل و سوق احادیث مذکورہ در باب اکثر  
 ناظر بوجہ سخا و اتفاق ال دینی نہ گذشتن چیزے از است

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کان لی مثل احد فہا لیسر لے ان لا  
 یمر علی ثلث لیل و عندی عتہ شیء۔ فرمود اگر می بود مرا مانند کواہ احد ظاہر آئینہ شاد میکرد و اند مرا این کہ نہ گذرد بر من سہ  
 شب و حال آنکہ نزد من چیزے از ان باقی است۔ الا شیء ارصدہ لدرین۔ مگر چیزی کہ آندہ کنم و نگاہ دارم آن را برای نام  
 در نیجا بیان نہایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب امت بہ است بر آن۔ رواہ البخاری۔ وعنہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم من یوم یصلح العباد فیہ الا لکان نیز لان نہ نیست هیچ روزی کہ صبح میکنند بندگان در دی مگر آنکہ دو فرشتہ  
 فرودی آیند از آسمان۔ فیقول احدهما۔ پس میگوید یکی از ان دو فرشتہ۔ اللهم اعط منفقا خلفا۔ خداوند ابدہ اتفاق کنندہ را



خلف یعنی چیزیه بجای می که اتفاق میکنند عیوض و زیادت مال - و یقول الآخر اللهم اعط مسکنا ملغا - و میگویی بدو خیرت و دیگر خداوند بده نخل را ملت یعنی لپاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه - و عن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - روایت است از اسامیه بنت ابی بکر صدیق زوجه زید بن العوام که از صحابیان است و مناقب او بسیار است گفت آن حضرت متفق و لا تخصی - اتفاق کن شمار کن که چند دهم و چه دهم - تخصی الله عليك - پس هسا کند خدای تعالی بر تو دوشمده و دهم تو مراد با حصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سد باب زیدیت یا در احباب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است - و لا تمنی فی عی ما را با حصای خدای تعالی بر تو وصل ایضا حفظ متاع در دعا است یعنی خوف و مراد این جا اسما الله عليك - و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو وصل ایضا حفظ متاع در دعا است یعنی خوف و مراد این جا اسما و ترک اتفاق است از خصی - بده آنچه میتوانی در وضع بضاد و خای عجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگر چه چیز اندک شد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال و حج جز در شی سیر نخواهد بود - متفق علیه - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی - این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله روایت میکند که گفت ای تعالی - انفق یا ابن آدم انفق عليك - اتفاق کن ای پسر آدم اتفاق کنم یعنی اناضه و انتقام کنم من بر تو بچشم آنکه اتفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب زیدیت است متفق علیه - و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل النخل خیر لک - ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه لفظ حدیث صحیح و روان نیست و مسلم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن را تواند گوید ای آدمی نخل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است بر ترانبل در باختم و نگاه نداشتن چیز را در آن نمسکه شکر لک و نگاه نداشتن تو آن را بخیلی کردن بدتر است ترا - و لا تلام علی کفالت - و نکو سپیده بنشینوی تو بر نگاه داشتن کفالت یعنی اگر مقدار کفالت نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جور و سوال و این مختلف میشود با اختلاف اشخاص و ازمان و احوال و ابدان بنقول - و آغاز کن در نبل زائد از کفالت به عیال خود و فرخ گردان رزق برایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده - و رواه سلم - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل النخل الصدق - صدقه حال نخل آنکه صدقه میدهد و اتفاق میکند - مثل حلیر علیما جنان من حدید همچو قصه در حال و مرست که بران دو مورد وجه است از آهن جنبه بضم جیم و تشدید زون یعنی زره و روایت کرده شده است جنتان به موحده و بنون اصح است روایت در آیه زیر که جیه از آهن موهود نیست - قد اضطرر ایدیم الی شریها و ترقیها - به تحقیق چسبیده شده است و ستمای آن دو مورد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بچیت تکی آن دوزخ و اضطرار در صل یعنی احتیاج و بی اختیار است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و دشمنی بفتح مشکنه و سکون دال پستان و آن زن فرو هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع اوست در روایت به لفظ جمع و افراد هر دو آمده و کج اکثر و اظهر است تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قان استخوان میان مناکه منخوعات و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب

و جمع باعتبار جواب و اطراف است - فحمل المتصدق كما التصديق بصدقته انما سلطت عنه - پس در استاد صدقه گفته هرگاه که تصدق میکند فراح میگرد و زره از وی - و حمل انجیل كما هم بصدقته قلعت - و در استاد انجیل هرگاه که تصدق میکند بصدقته تنگ میگرد و گرد می آید - و اخذت کل حلقه بمکاشها - و میگرد و هر حلقه جای خود را میبندد بان حاصل معنی آنکه جواد چون تصدق نفقه میکند فراح و کشاده میگرد و سیئه وی بدان و فرمان برداری میکند او را دستهای او و در از شود بعباد و بذل و انجیل تنگ میگرد و سینه او و مقبض میگرد و دست وی و طبیی گفته که تخصیص کرده شد بشیبه لبس جنه از حدیث اشارت بان که اسراف است از حیات انسان مخلقت است فافهم متفق علیه - و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الظلم - پرهیز کنید از ظلم را و یکسو شنوید از آن و ظلم شامل انواع معاصی است و جمع وی در قول وی - فان الظلم ظلمات یوم القيمة - باین اعتبارت یامر او آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مثر آنکه متعدد از اموال قیامت و شدائد آن میگرد و حاصل ظلم وضع الشی فی غیر محل و غالباً سهواً او درستم کردن بر خلق - و اتقوا الشیخ - و پرهیز کنید شدت بنخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و استبداد انواع اوست زیرا که نتیجه حب و تیا و شهوات اوست - فان الشیخ اهلک من کان قبلکم - زیرا که شیخ نیست گردانیده استگانی را که پیش از شما بوده اند - حکم علی ان سفکوا دماهم بر داشتند ویرانگشت ایشان را بر آنکه ریخته خون یک دیگر را سوختند و احوال - و حلال گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حل شیخ بر سفک دما و استحلال معاصی آنست که بذل اموال و موارات اخوان سبب نجات و توأصل است و اسراف و تبذیر سبب تاج و تقاطع و این مفسی بعد اذ آنست که مودی مبتدیان و تقاتل است - رده سلم - بدان که تفسیر کرده اند شیخ را با شد نخل و بعضی گفته اند شیخ نخل با حرص است و بعضی گفته اند که نخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شیخ عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که نخل در مال میباشد و شیخ در مال و معروف و گفته اند که شیخ خصالت غریبه است که مجبول است بر وی آدمی نادر آن حکم و صفت لازم دارد و مکرزی نفس است چنانکه در قرآن مجید فرماید و احضرت الانفس الشیخ و منعی غلبه و سلطنت اوست مستولی گرد بر عرش قلب و منع کند آنها از احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شیخ میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بدان و بذل نمیکند انقیاد را برای امر خدا و شیخ بر نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع این است خلاصه آنچه ذکر کرده است تورنشتی - و عن حارث بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کتب روایت میکند از آنحضرت و از امام المومنین جعفر علیه السلام - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصدقوا - تصدق کنید و غنیمت را بید و جو آن و ثواب آن را فانه یا فی علیکم زمان میشی الرجل بصدقته - زیرا که خواهد آمد بر شما زمانی که می برود و صدقه خود را یعنی پیش مردم - فلا یجد من یقبلها - پس نمی یابد که قبول کند آنرا - ليقول الرجل - میگوید مردی که می آرد نزد و صدقه - لو جئت بها بالامس - مگر می آوردمی تو این صدقه را و می ریزی یعنی پیش ازین بقبولتها - بهر آنکه قبول میگردم من آن

را - فاما اليوم فلا حاجة لي بها - اما روز پس نیست حاجت مرا بوسی این حالت و آخر زمان خواهد بود و در زمان امام مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید متفق علیه - و عن ابی هريرة قال قال رجل - گفت ابو هريره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا - کدام صدقه بزرگتر است از رومی اجر و ثواب - قال ان تصدق - بفتح تا و وال اصل وی تصدق - و انت صحیح شیخ گفت آنحضرت بزرگترین صدقه با آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو ندرستی و نجلی - تحتی الفقر و تامل الغنی و در حالتی که می ترسی در دینش را و امید میداری تو انگری را یعنی تصدق کنی در حالتی که بجهت صحت امید حیات و در زمانی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدو شاید که فقیر گردد - و لا تهمل - بضم طاء لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف نه کنی یا تاخیر و توقف مکن - حتی اذا بلغت الحلقوم - تا آنکه چون برسد روح در گلو - قلت لفلان کذا و لفلان کذا - بگوئی مرفلان را چنین و مرفلان را چنین و قد کان لفلان - و حال آنکه مال هست مرفلان را و گفته اند مراد بفلان اولی ثانی شخصی است که وصیت کرده است مرآت را و بفلان اخیر دارش زیرا که دارش را وصیت میت و در حالت موت اگر خواهی اجازت کند و اگر خواهی البطل نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شده بدان حق و از آن احتمال دارد که مراد به هر دو صی که باشد دور آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر است برای وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی از آن متبرر متفق علیه - و عن ابی هريرة قال انتهیت الى النبی - رسیدم و کلم لبوی بنعمه خدا صلی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل الکعبه - و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه - فلما راوی قال همسم الاخر و ان رب الکعبه - پس چون دید آن حضرت مرا گفت ایشانند زیارتکار تراز همه بگویند پروردگار کعبه - فقلت فداک الی و امی من هم - پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان را زیارتکار تراز همه گفتمی - قال هم الاکثر و ان مالا - گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان - الا ان قال - مگر کسیکه بکند - بکند او بکند او بکند - سب بار یعنی بذل کند و بیند از مال را از چنین و این چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد به قول خود و من بین یدیه و من خلفه و عن یمنیه و عن شماله - از پیش خود و از پس خود و از راستای خود و از چپای خود و و قلیل ما هم و انک انداین جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال انجا بمعنی نخل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت و قال بر جمله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله - سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق - قریب من الجنة - نزدیک است از بهشت که در آید آن را قریب من الناس - نزدیک است از دنیا مردم به محبت - بعید من النار - چون نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ - و انجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار - بر عکس حال سخی درین حدیث مبالغه است و ذم بخل و ظاهرا آنست که مراد بخل و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد انصاف باین دو صفت است مطلقاً - و باطل سخی حب الی الله من عاید بخل - و به تحقیق جاہل سخی در

داشته شده است به سوسه خدا از عابد بخیل ظاهر مقابل این را می طلبد که گفته شود جاهل سخی محبوب ترست از عالم خجیل یا  
 گوید غیر عابد سخی محبوب ترست از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یک است با اختصار و عبارات  
 فافهم + رواه الترمذی - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان تصدق للمری فی حیوة  
 بدیهه خیر له من ان تصدق بکاهنه عند موته - گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت هر آنکه تصدق کردن مرد در زندگانی خود  
 بیک در هم بهترست مرا و از تصدق کردن وی بعد در هم نزد مردن وی چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه  
 ابوداود - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی تصدق عند موته او یقیق سه حال  
 کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آرد میکند بنده را یعنی نزد مردن - کالذی یمیدی لذل شیخ مثل حال کسی است که  
 بدیهه می فرستد طعام را بعد از آن که سیر شد و او را حاجت به طعام نماند - رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی و صحیح  
 حکم و ترمذی یصح این حدیث - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان الیمینان  
 فی مؤمن الخجل وصور الخلق - وخصمت جمع نمیشوند در اینجای مؤمن که مسلمان است یکی خجلی و دیگر بدخلنی از نفسی اجتماع چنان مفهوم  
 میشود که اگر یکی ازین دو باشد تواند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصمت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه الفکاک پذیر  
 نباشند و صاحب آن بدان راضی باشد و اما آنکه گاهی بدخلتی کند و خجل و زرد وجود آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان  
 شود و نفس را امانت کند و بانفس و ترزاع باشد منافات به سلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار  
 باشند بکما آنکه مراد از حجت وقوع نکره و رسیاق نفی که مفید عموم است مؤمن کامل باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت  
 خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی راجع به منی از حد و انحال و آثار این دو صفت و ترغیب براز اله آنهاست بریافت  
 و مجاهد و ترمذی از اقبال و رضا بدانست معنی آنکه آنها از نشان مؤمن نیست و معنی باید که در وی موجود باشد و مراد بسوز  
 خلق اتصاف بدانچه مخالف دین و شرعیت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لاین جانب و مساهله و ملا موزیر که  
 البعض لله از اقصای ارکان مسلمانی است فافهم - رواه الترمذی - وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخجل الخبیث خب ولا الخجیل ولا یمانان - در معنی آیند بهشت را این سه کس اول خب بفتح  
 خا و کسر آن مرد فریبیده که زجر چنانکه در حدیث دیگر وقع شده است که المنافی خب لیم و قوم خجیل که در ادای حق خدا و  
 موساسه فقر القصیر کن سوم یمانان به تشدید و منست نهنده بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص یا تشدید قطع  
 حق و نقص آن کند بخبیات در آن تواند که قطع تواند و انتخاب از قوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که واجب است  
 محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة  
 دارند لیکن رسول خدا صلعم اقتضای کفر و زامثال این موطن بر قول محل از جهت البقای خوف و نفوس مکلفین و تحذیر  
 از آنچه موجب نقص است در دین با عتقاد آنکه علمای راسخ و دین ارجاع خواهند کرد آن را به آنچه حق است از اصول دین

رواه الترمذی - وعن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شراني الرجل شح بلع وجبن خلع -  
 بدترین خصلتهاي که در مرد است یکی شح جرع و فزع کننده بر استخراج حق مدوی و بلع خرد شدن  
 هاست مکرده و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بدوی و ترسندگی که می برآورد جان - از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید  
 و جبن سخت - رواه ابو داود و سند کر حدیث ابی هريرة - و سرانجام است که ذکر کنم حدیث ابی هريرة را که اولش این است  
 لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الا ما دنا الله تعالى

الفصل الثالث - عن عائشة - ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلی الله علیه وسلم - روایت است از آنکه  
 که بعضی از زنان آنحضرت را در پیوستن مرد و پسرینند از وی - انیا اسرع بک لحوقا - کدام یکی از شماست ترست پیوستن  
 وی بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از اجداد تو پیشتر خواهد مرد - قال اطولکن ید - گفت آن حضرت شما  
 ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شماست از روی دست یعنی او شماست ترستن خواه پیوستن کسیکه دراز دست است  
 از شما - فاخذوا قصبة ید رسولها - پس گرفتند زنان فی پاره را در حالی که کمتر میکردند دست هر یک را - و کانت سودة اطولهن  
 یدها - و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است دراز دست ترین این زنان - فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة  
 - پس انتمیم بعد از آن که بنو و مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داده بود به سرعت لحوق وی بوی مگر صدقه و  
 خیرات که دست وی در آن دراز تر و نیز تر بود یعنی اگر چه نخست طویل ید را بر ظاهر حمل کردیم اما آخر بفرق و نظر به قرینه  
 و ائمه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید معنی نعمت می آید - و کانت اسرعنا به لحوقا زینب - و بود  
 شماست ترین از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال میت یا میت و یک از بهرست در زمان عمر  
 وفات یافت - و کانت تحب الصدقة - و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را - رواه البخاری فی روایت  
 لمسلم قالت گفت عائشة - قال سول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرکن لحوقابی اطولکن یدها شما  
 از روی پیوستن بمن درازترین شماست از روی دست - و کانت یتطاولن اثین اطول یدها - و بودند این زنان که  
 گردن کشی و نزاع میکردند و آن که کدام یکی از ایشان دراز دست ترست - قالت و کانت اطولنا یدها زینب پس بود دراز  
 دست ترین زینب - لانما کانت تعمل یدها و تصدق - زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد و درین روایت  
 صحیح معلوم نمیکرد که نخست در طول ید بر ظاهر حمل کردند بآنان و دریافتند که مراد بدان کثرت عمل صدقه است شاید از اول  
 همین معنی فهمیدند بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم - بدان که از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه  
 پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی  
 گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری و صحیح موهب است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صفیر خود و گفته  
 اند این خطاست از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود و در سنه اربع و تسعين و در شرح این معنی را بیشتر



وہ بیان تفصیل دادہ شدہ است فتدبر۔ وعن ابی ہریرۃ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال جبریل علیہ السلام  
بصدقۃ۔ گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل کہ ہر آئینہ تصدق کہم نذر کرد و با سو گندہ خور و فرج بصدقہ پیش من  
آور و صدقہ خود را۔ فوضہما فی ید سارق۔ پس ہنا و صدقہ را در دست و زوی۔ فاصبحوا اتحد ثون تصدق اللیلۃ علی سارق  
پس صبح کردند مردم در حالی کہ سخن میکنند بہ طریق تعجب و انکار تصدق کردہ شد شب بروز وی۔ فقال اللهم لک الحمد  
علی سارق۔ پس گفت آن مرد بار خدا یا مہراست حمد بر تصدق کردن بروز و یا بطریق شکر گفت کہ باری تصدق بوجود  
آمد اگرچہ بروز و بویاہ بہ طریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت۔ لا تصدقن بصدقۃ تخرج بصدقۃ فوضہما فی ید زانیۃ  
پس ہنا و صدقہ در دست زن دنا کار کہ اجرت می گرفت بر زنائی خود۔ فاصبحوا اتحد ثون تصدق اللیلۃ علی ید زانیۃ  
فقال اللهم لک الحمد علی زانیۃ۔ باز گفت۔ لا تصدقن بصدقۃ تخرج بصدقۃ فوضہما فی ید غنی۔ پس ہنا و صدقہ در دست نوگر  
فاصبحوا اتحد ثون تصدق اللیلۃ علی غنی۔ در بعضی نسخ در اینجا الیلۃ نیست۔ فقال اللهم لک الحمد علی سارق و زانیۃ و غنی فاتی  
پس آمدہ شد آن مرد یعنی نمودہ شد او را در خواب۔ فقتل۔ پس گفتہ شد مر او را۔ اما صدقۃ ک علی سارق۔ اما صدقہ  
تو بروز و پس نافع ست و بیفائدہ نیست۔ فلعلہ ان یستغف عن سرقۃ۔ پس شاید کہ وی پارسائی در زد و باز آید از دزدی  
خود در آن روز کہ قوی بوی رسیدہ دیگر چہ حاجت سرقہ است۔ و اما الزانیۃ فلعلہا ان یستغف عن زنا یا پس شاید کہ وی  
عفت و زد و باز آید در آن روز از زنا۔ و اما الغنی فلعلہ ان یبتر۔ پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند۔ فیتفق جما  
اعطاه اللہ۔ پس اتفاق کند از آنچه دادہ است اورا خدا می تالی۔ متفق علیہ و لفظہ للنجاری۔ وعن النبی صلی اللہ علیہ  
وسلم قال۔ گفت آنحضرت۔ بنا رجل لفلاۃ من الارض۔ در آشنای آنکہ مردی حاضر و استادہ است بہ بیابانی و صحرائی کشادہ  
از زمین۔ سمع صوتانی سحابتہ۔ پس شنید آوازی در ابری کہ میگوید۔ اسق حد لقیۃ فلان۔ آب دہ بستان فلان را و حد لقیۃ  
من غرا یا درخت بستان از غرا و غیرہ۔ فتعنی ذلک السحاب۔ پس یکسو شد آن ابر۔ فارغ مارہ فی حرۃ۔ ففتح حاتم لہ  
و تشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان۔ فاذا شربہ سن تلک الشراج قد استوعبت ذلک الماء کلہ  
پس ناگاہ آب را ہی از آن آب را با بانہ گرفتہ است آن آب را ہمہ و شہرچہ بفتح شین مجہ و سکون را و بحکم آب را ہ از سنگستان  
بر زمین بزم شرج و شروج جماعت۔ فتفتح الماء۔ پس پیروی کرد آن مرد کہ آن آواز شنیدہ بود آب را کہ بجا میرود تا در  
یابد کہ آن فلان کہ بحد لقیۃ وی آب فرستادہ است کیست و کجاست۔ فاذا رجل قائم فی حد لقیۃ۔ پس ناگاہ مردی استادہ  
است در حد لقیۃ خود۔ یجول اما سحابتہ یکسریم سکون سین و حاتم لہ میگردد آن آب را بہ جبل آہنی خود۔ فقال لہ یا عبد اللہ ما اہک۔  
پس گفت این مرد مردی بنبدہ خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابتہ ان نامیکہ شنیدہ  
بود در آب فقال لہ پس گفت این مرد کہ استادہ بود در حد لقیۃ مرا کہ پرسید نام او را و آواز شنیدہ بود در آب۔ یا عبد اللہ  
تساوینی عن آبی۔ ای بندہ خدا برای چہ نمی پرسی مرا از نام من۔ فقال انی سمعت صوتانی السحاب الذی ہذا مارہ۔ پس گفت

آئندہ کہ من شئیدہ ام ادازی را در ابری کہ این آب دست بقول اش حدیقہ فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکہ آواز میگوید آب  
 ده حدیقہ فلان را۔ لاسک۔ مزانم ترا پس نام ترا می پرسم تا بدانم کہ آن فلان تویی۔ فالتنع فیہا۔ پس چہ کاری کنی تو وحدیقہ  
 خود کہ این فضل یافتی کہ در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند کہ برو حدیقہ او را آب ده۔ قال اما اذا قلت ہذا۔ یعنی من  
 خود میخواہم کہ حقیقت حال را اظہار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی گفتی تو این اگویم بہ تو۔ فانی النظر الی ماخرج منها۔ پس بدستیکہ  
 من نگاہ میکنم بہ سوی چیزے کہ بیرون آید از آن حاصل میشود در آن۔ فالتصدق ثلثہ۔ پس تصدق میکنم سوم حصہ آن۔  
 وکل انا وعیالی ثلثا۔ وخورم من وعیال من ثلث دیگر آنرا و در فیما ثلثہ۔ و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقہ و در زراعت  
 و عمارت آن ثلث آنرا یعنی ہمہ حاصل آن را حصہ میکنم یکی بفقیر امیدہم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم  
 رواہ سلم۔ وعنه انه سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ سو ہم از ابی ہریرۃ است کہ وی شنید آن حضرت را کہ میگفت۔ ان  
 ثلثہ من بنی اسرائیل ابرص و اقرع و اعی۔ بدستیکہ کہس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پسی دوم کل سوم کور فاراد اللہ ان  
 یتعلیم۔ پس خواست خداے تعالی کہ ابتدا کند ایشان را دوا دیش نماید کہ شکر نعمت میگویند یا نہ۔ فبعث اللہ الیہم ملکا۔  
 پس فرستاد خدای تعالی بسوے این سه کس فرشتہ را۔ فاتی الابرص۔ پس آن مد آن فرشتہ نزد ابرص۔ فقال ای شیء احب  
 الیک۔ پس گفت فرشتہ با برص کہ ام چیز دوست داشتہ شدہ تراست بہ سوئی تو۔ قال نون حسن و جلد حسن۔ گفت رنگ  
 نیک و پوست نیک و ید بہب عنی الذی قد قدر فی الناس۔ و این کہ برود از من آنچه بہ تحقیق پلید و مکروہ میدارند مرا در دم  
 یعنی این علت پسی برود و تنزدست و پاکیزہ شوم ازان و ید بہب برفع یا و نصب آن و قدر فی بکسر ذال از باب سجع سمع۔  
 قال فسمہ۔ گفت آن حضرت پس سجع کردہ فرشتہ او را دوست برآورد و بر اندام وی۔ فذهب عنه قدرہ۔ پس رفت از وی  
 پلیدی وی و علت وی۔ فاعطی لونا حسنا و جلد احسن۔ پس دادہ شد او را رنگ نیک و پوست نیک۔ فقال فانی المال حب  
 الیک۔ باز گفت فرشتہ بوی پس کہ ام مال محبوب ترست بہ سوئی تو۔ قال الابل۔ گفت محبوب ترین مال نزد من شتر است۔  
 او قال البقر۔ یا گفت البقر بجای الابل شکر است۔ شکر کردہ است بحق بن راہو یہ کہ از اقران امام احمد بن حنبل است  
 و مجتہد و راوی این حدیث است در الابل و البقر۔ الا ان ابرص او الاقرع۔ لیکن ابرص یا اقرع۔ قال احدہما۔ گفت  
 یکی از ایشان۔ الابل و قال الآخر البقر۔ و گفت دیگری البقر یعنی شکر در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر معلوم  
 کہ محبوب امرے غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت الابل است۔ قال گفت فاعطی ثلثہ عشر ار۔ پس  
 دادہ شد او را مادہ شتری حامل دہ ماہہ در قاموس گفته عشر ارضم عین و فتح شین و مد آنکہ بر حمل او ہشت ماہ یا دہ ماہ  
 گذشتہ باشند و بشتر اطلاق کردہ میشود بر ابل خیل۔ فقال بارک اللہ فیہا۔ پس گفت فرشتہ برکت دہا و خدای تعالی مرزا  
 درین ناتمہ بوصول نتائج و ثمرات۔ فاتی الاقرع فقال ای شیء احب الیک۔ پس آمد فرشتہ نزد کل پس گفت کہ ام چیز  
 محبوب تر نزد تو۔ قال شتر حسن۔ گفت موی نیک۔ و ید بہب عنی ہذا الذی قد قدر فی الناس۔ و این کہ برود

از من این چیزے کہ بہ تحقیق مکرمہ پنداشتہ اند مرا مردم - قال - گفت آنحضرت - فسبح قدس بعبود پس مسح کرد فرشته اورا پس رفت از وی کلی - قال - گفت فاعطی شعرا حسنا - پس دادہ شد رموی نیک - قال فای المال حبب لیک - گفت فرشته پس کدام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال بقدر - گفت بقدر فاعطی بقدرہ حاملہ - پس دادہ شد اورا گاوی باردار و حاملہ گفت از جنت بودن وی از صفات محققہ منہار و دروسے تذکیر و تائینست ہر دو جائز ترست - قال - سوا کرد فرشته و گفت بارک اللہ لک تمہا برکت و ہاد خدای تعالی و افزون گرداناد و ترا درین کار - قال - گفت آن حضرت - فانی الاغی پس آمد آن فرشتہ آن کو را - فقال امی شیء احب الیک - پس گفت کدام چیز محبوب ترست بہ سوی تو - قال ان یولد لک ابی بصری - گفت این کہ باز گرداند خدای تعالی بہ سوی من بنیائی مرا - قال بصر بہ الناس - پس بہ بنیم بوی مردم را - قال فسبح فواللہ علیہ بصرہ - پس مسح کرد فرشتہ اورا پس باز گردانید خدای تعالی بروی بنیائی اورا - قال فای المال احب الیک - گفت پس کج ام مال محبوب ترست بہ سوی تو - قال نعم - گفت گو سپندان محبوب تراند نزد من - فاعطی شاة والدہ - پس دادہ شد گو سپندان این نیز مثل حاملست در جو از ترک تا - فانتج ہذان - پس استلج کرد زین و یعنی صاحب اہل و صاحب بقدر و تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کردہ شدہ است - و ولد نہاد - و تولید کرد این یعنی صاحب غنم دانناج و تولید بر یک معنی است و غالب استعمال نتاج در اہل است و تولید در غنم و نتاج و مولد یعنی زائیدہ یعنی تولد و لاوت چنانکہ دایہ آدمی راست و لا بد مالک بیمار فاری و لاوت حیوانات خود میکند - فکان لہذا واد من الابل - پس بود راین را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر - و لہذا واد من البقر - و راین را یعنی صاحب گاؤ را وادی از گاوان - و لہذا واد من النعم - و راین را یعنی صاحب گو سپندان را وادی از گو سپندان یعنی بسیار شد چنانکہ او بہیابا پر کردند - قال ثم اتی الابرص - گفت آن حضرت پیتر بد رستیکہ آن فرشتہ آمد بر ص را - فی صورتہ و سہیئہ - در همان صورت و پیکر و نہاد خود کہ تخت آمدہ بود و این اوخل است در شتاعت منع و انکار وی - فقال رجل مسکین - پس گفت من مردے مسکینم قد انقطع بی الحبال فی سفری - بہ تحقیق گسستہ است بہ من اسباب طلب رزق در سفر من حبال بودہ ہجرجیلست بمعنی رسن و مراد بان سببست و تجمانیہ نیز روایتست جمع حیالہ یعنی دستان و چارہ اما روایت یکیم و موحده خطا و تصحیف است - فلا یبلغ لی الیوم الا باللہ - پس نیست کفایت در رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی - ثم بک - پیتر نبود اما دوا عانت تو و این بر تقدیر تنزلست برو و جہت مجاز و جائز ترست کہ گویند برداشتہ ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روانیت کہ گویند بخدا و بہ تو کند اقاوا - اساک بالذی اعطاک اللون الحسن الجلد الحسن المال سوال میکنم ترا بان خدای کہ دادہ است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال - بعیر التبلیغ بہ فی سفری - سوال میکنم شتری را کہ برسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بہ طریق استعطاف و طلب ہرانی نہ حقیقت اخبار زیرا کہ واقع ندخینست کہ گفت - فقال الحق کثیرہ - پس گفت ابرص حقما بسیارست یعنی

جماعت کثیرہ دارم کہ بآہنہ چیزے می باید وادو نو بیت بتو کی رسد۔ فقال انه کانی اعوفک۔ پس گفت فرشتہ بدرستیکہ شان  
 این ست کہ گویا من ترا می شناسم۔ اتمکن ابرص یقذرک الناس فقیرا۔ آیا نبودی تو ابرص کہ بلید و مکروہ میداشتند ترا  
 مردم فقیر کہ مالی با خود نداشتی۔ فاجطاک اللہ۔ پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال۔ فقال انما ورثت هذا المال کابرا  
 عن کابر پس گفت داده نہ شد من این مال بکمیراث ابا عن جد۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت پس گفت  
 فرشتہ اگر ہستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردندہ یہ سوی حالی کہ بودی تو یعنی ابرص فقیر۔ قال۔ گفت آنحضرت  
 واتی الا قرع فی صورتہ۔ و آمد آن فرشتہ اقرع را در ہمان صورت کہ نخست آمدہ بود۔ فقال لہ مثل ما قال لہند پس گفت  
 فرشتہ مرا آن اقرع را مانند آنچه گفتہ بود مرا این ابرص را۔ و رد علیہ مثل ما رد علی ہذا۔ و جواب داد و رد و بروی ہذا  
 رد کردہ بود برین۔ فقال ان کنت کاذبا نصیرک اللہ الی ما کنت قال۔ گفت آن حضرت واتی الاعمی فی صورتہ دائمیہ  
 فقال رجل مسکین و ابن سبیل۔ پس گفت من مردے مسکین و مسافر۔ انقطع بی الحال فی سفری فلا یبلغ لی الیوم  
 الا باللہ ثم بک اسالک بادی روی و علیک بصیرک شاة۔ سوال میکنم از تو بآن خدای کہ باز گردانیدرتو بنیائی ترا گو سفند  
 کہ اتلغ بہانی سفری فقال۔ پس گفت آن مرد اعی بہ طریق شکر و اظہار نعمت و شکرانہ آن سو کنت اعمی۔ تحقیق بود من کہ  
 فرد اللہ الی بصری۔ پس باز گردانید خدای تعالی بہ سوی من بنیائی مرا فخذ ما شئت و دع ما شئت۔ پس بگیر ہر چیز بخوای  
 از گو سفند ان و بگذار آنچه بخوای۔ فواللہ لا اجدک الیوم بشئ اخذتہ اللہ۔ پس بچدا سو گند من نمیکند و در مشقت نمی  
 اندازم ترا از دزبہ چیزے کہ بگیر می تو انرا برای خدا و آہدک بضم ہمزہ و کسر ہمزہ با و فتح ہمزہ و ہا از ہمزہ جنی طاقت و مشقت۔  
 فقال۔ پس گفت فرشتہ۔ اسکت لک۔ نگاہدار مال خود را فانما بتلغتم۔ جز این نیست کہ ابتلا کردہ شدہ آید شما سہ کس  
 تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شا کہ از کافر۔ فقدر ضی عنک و خط علی صاحبیک۔ پس بہ تحقیق شنود  
 شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بران و دیار تو و رخصی و سخط ہر دو بلفظ مجہول نیز روایت است متفق علی  
 و عن ام بجد۔ بضم با و فتح جیم نام او خواست صحابہ انصار یہ بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن۔  
 قالت قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ ان اسکین یقف علی بانی۔ بدرستیکہ مسکین ہر آئینہ می ایستد بر وزن۔ حتی  
 ایچی تا آنکہ شرم میدارم من۔ فلا اجد فی عینی ما اوقع فی یدہ۔ پس نمی یابم در خانہ خود چیزے کہ بہم آن را در دست وی۔  
 فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او می فی یدہ و لو ظلفا محرقا۔ بدہ و بنہ در دست وی اگرچہ ہم سوختہ باشد  
 و ظلف بکسر ظا سم شکافندہ چون سم گا و گو سپند و امثال آن یعنی شئی محقر لا ینفع بہ و مقصود مبالغہ است در ادواہ احمد و  
 و ابوداؤد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن۔ صحیح۔ و عن مولی العثمان بن عفان قال ہدی لام سلمۃ بضعۃ من لحم۔ روایت  
 از مولی کہ مرغان را بود گفت فرستادہ شد مرا م سلمہ را گوشت پارہ۔ و کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یجہد اللحم۔  
 و بود آن حضرت کہ خوش آمد اورا گوشت۔ فقالت لئلا ادم ضعہ فی البیت۔ پس گفت ام سلمہ مرا و را کہ بہ آن گوشت

را در خانه فی الصراح خادم چاکر مروباشید یا زن لعل البنی - شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا کار - بخورد آن را - فوضت فی  
 کوة البیت - پس مراد خادم آنرا در طاقچه خانه - و جاساسی مقام علی الباب - و آمد فقیر به سوال کننده پس استناد بر  
 فقال تصدقوا باریک الله فیکم - پس گفت سائل تصدق کنید بکثرت کثرت خدا و رشتا - فقالوا باریک الله فیکم - پس گفت  
 اهل خانه مسائل را بکثرت کثرت خدا و رشتا و این رو سائل است بالطف چنانکه الآن می گویند شفع الله - خذ بهما سائل -  
 پس رفت سائل - فدخل البنی - پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یعنی در خانه - فقال یا ام سلمة هل عندکم شیء اطعمه -  
 پس گفت آن حضرت ای ام سلمه یا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را - فقال نعم - پس گفت ام سلمه آری هست  
 چیزی که خورم از هوی خانی رسول الله - گفت ام سلمه مراد را بر دو بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بندگان - اللحم  
 آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی خانی به سکون هیزه و گستر تا ر و جزم یار - فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مودة - پس رفت  
 و او پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مرده سنگ سفید براق و بطنی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ جرق  
 فقال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فان ذلک اللحم عا مودة - بدستیکه آن گوشت گشت سنگ - لما تم قطعوه  
 از جهت نه دادن شما آن را سائل را - مراد البقی فی دلائل النبوة - وعن ابن عباس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم الا اجعلکم بشیر الناس مثلاً - گفت آن حضرت ایابرند هم شمارا به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت  
 قبیل نعم - گفته شد آری خبر ده - قال الذی لیال بالله ولا یطی به - گفت آن کسبکه سوال کرده شود بنام خداوند بدنام  
 خدا گفت طیبی ابن مشکل است مگر آن که تمت کند سائل را بعد استحقاق و گفت من یا یا باشد مسؤل عنه محتاج و نفس خود  
 یا بر ای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد و الله اعلم - مراد احمد - وعن ابی ذر انہ استاذن علی عثمان  
 روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان - فاذن له - پس اذن کرد عثمان مرابی ذر را  
 و بیده عصاه - و در دست ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در اینجا حاضر بود - فقال عثمان یا کعب بن ان  
 عبد الرحمن توفی - پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت - و ترک مال او گذاشت مالی عظم - فامر فی  
 پس چه می بینی رچه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن و بای بر وی خواهد بود - فقال ان کان لیس فی  
 حق الله فلا یاس علیه - پس گفت کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد و در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست  
 برو - فرفع ابو ذر عصاه - پس برداشت ابو ذر عصای خود را - فغضب کعبا - پس زد و کعب را - وقال سمعت رسول الله  
 و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - یا احب لوان لی هذا الجبل فربما تنقصة و یقتل منی -  
 دوست بیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که اتفاق کنم آن را در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من درین  
 مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد و لیکن دوست میدارم که - و ذر خلقی منته مست اوراق - بگذارم پس خود  
 از آن و هب شش او قیه - انشک بالله یا عثمان اجمعته - سوگند میدهم ترا به خدای تعالی ای عثمان یا شنیدی توان را



ثلث سرات - گفت ابو ذر سہ بار این سخن را - قال نعم - گفت عثمان آری شنیدہ ام ابو ذر رضی اللہ عنہما از فقرای صحابہ در ہا و اشیائشان بود و مذہب او ترک کل اختیار تجرید و عدم ادخار بود و مسئلہ شرعی آنست کہ ہر چہ مالی او اگر دہ شود زکوٰۃ آن کثر نیست و بزبان وعیدہ لایسا و فقی کہ صلہ کند در وے حقوق از صدقات نافلہ و نزاع و سہ درین مسئلہ باہودہ در شام در زمان عثمان مشہور و تذکرہ است - رواہ احمد - وعن عقیقہ بن الحارث - صحابی قریشی فقیست اسلام آورد و در روز فتح مکہ - قال صلیک و راہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدينة العصر - گفت عقیقہ گزاردم من پس آن حضرت در مدینہ نماز عصر را - فسلم ثم قام مسرعاً - پس سلام داد آن حضرت پست بر استادش تابان - فخطی رقاب الناس پس در گذشت کہ دہنای مردم را - الی بعض حجر لسانہ - و رفت بسوی بعضی حجر ہاے زنان خود - ففرخ الناس من سرعۃ - پس ترسیدند مردم از شبانی آن حضرت کہ چہ وقع شدہ است کہ این ہمہ تیز رفت - فخرج علیہم - پس بیرون آمد آن حضرت از خانہ بر صحابہ - فرای انہم فذبحوا من سرعۃ - پس دید کہ ایشان بہ تحقیق شکفت کردہ اند از شبانی دے قال ذکرک شئیاً من تبرعنا - گفت یا دردم چیزے را از زری کہ نزد ما بود تبرک بکرتار و سکون باز رخالتس بی مہر فکرتار بقبسی - پس مکروہ پنداشتم کہ منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند با سوسے - فامرت بقسمتہ - پس امر کردم من بہ قسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود کہ اتقات با سوسے مقربان را مشغول میکرد و اندواز علو مقام قرب فرودی آورد با آنکہ این ہمہ براسے تعلیم و تبلیہ امت است - رواہ البخاری و فی روایت کہ - و در روایتی مخرج است را این چنین امدہ کہ - قال - گفت - كنت خلقت فی البیت بئرا من صدقة - بودم من کہ پس گذاشتہ ام در خانہ زری از صدقہ - فکرتار ان ابيتہ - پس مکروہ پنداشتم کہ بگذارم آن را کہ شب در آید بروے - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا لما قالت کان لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندی فی مرضہ شئ من نایرا و سبتہ - روایت است از عائشہ کہ دے گفت بود مرا آن حضرت را نزد من در بیمارے دے فخش و نیار یا نہفت - فامر لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان افرقنا - پس امر کرد مرا آن حضرت کہ تفریق کنم آن دینار ہا را یعنی ہر جا ہر جا بدہم و تفریق بمنجہ جدا کردن - فشقنی ارجح بنی اللہ - پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن در دو نیم خدای - صلی اللہ علیہ وسلم - و نصبت نہ شد کہ بدہم - ثم سار لنی عنہا فقلت الستہ او السبتہ - پیستہ سوال کرد آن حضرت مرا کہ چہ شد آن شیش دینار یا نہفت و نیار و حیث حال ان خرج کردی آنہا را یا نہ - قالت لا - گفت عائشہ خرج نکردہ ام - و اللہ لحد کان شقنی و حبک - بخدا سوگند بہ تحقیق باز داشت مرا از خرج آن در دو تو - فدعا بہا - پس طلبید آن دینار را - ثم وضعانی کفہ - پیستہ داشت و نہاد آن را در کف دست خود - فقال لاطن بنی اللہ - پس گفت حیث گمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لولم ی اللہ عزوجل و نہدہ عندہ - اگر ملاقات میکرد و خدا را در حالی کہ این دینار ہا در دست اوست یعنی بودن آنہا در دست منافی بمقام نبوت است - رواہ احمد - وعن ابی ہریرۃ - ان النبی صلی

اللہ علیہ وسلم دخل علی ہلال وعنده حبیۃ من تمر۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت در آمد بر ہلال و زود ہلال تودہ بود از خرما می خشک۔ فقال ما ہذا یا ہلال۔ پس گفت آنحضرت بہ طریق تعجب و انکار چیست این تمر یا ہلال۔ قال شی او خرمہ نند۔ گفت ہلال این چیزے است کہ ذخیرہ کردہ ام و نگاہ داشتہ ام آن را برای فردا۔ فقال لا تخشی ان تزل لہذا انجارا فی نار جہنم یوم القیمۃ۔ پس گفت آن حضرت ای ایمنی ترسی کہ بہ بینی مرا این تمر را فردا الفت و دلتش و فرخ روز قیامت یعنی بر سر انداز آن بتومی گویند رسید اورا از بخار و روع یعنی رسید بخوردی۔ الفق یا ہلال ولا تخش من فی الارش اقلا لا خج کن اسے ہلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی الفاق کن و از درویشی مترس کہ قادری کہ عرش عظیم را پیدا کردہ و بر پا میدارد و روزی تو البتہ خواہر رسانید و این ارشاد است بہ مقام توکل و اعتماد بر حق سبحانہ تعالی۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم السخاء شجرۃ فی الجنۃ۔ جو ان مردی در خست و در خست یعنی مانند درخت است خداوند شاخا ہر کہ بہ پیوند بہ طرف از وی در آید در بہشت چنانکہ فرمود۔ فمن کان یحیا اخذ بعصن سہبا۔ پس ہر کہ نمی ست گرفتہ است شاخی را از ان درخت۔ فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ الجنۃ۔ پس نمی گذارد آن شاخ اورا تا آنکہ می در آرد اورا در بہشت و السخاء شجرۃ فی النار۔ و نخل درخت در و فرخ۔ فمن کان یحیا اخذ بعصن سہبا۔ پس ہر کہ نخل ست گرفتہ است شاخی را از ان درخت۔ فلم تیر کہ انھن حتی یدخلہ النار۔ پس نمی گذارد آن شاخ تا آنکہ می در آرد اورا در و فرخ۔ رواہا روایت کردہ است این دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن علیؑ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا دردا بالصدقۃ فان الہلاک لا یخطا با۔ شتابی کیند بہ صدقہ زیر کہ بد رستی کہ ہلاکجا ورنی کند صدقہ را ورنی گذرد از وی بلکہ مے ایستد و دفع مے شود۔ رواہ رزین

### باب فضل الصدقۃ

این نیز احتمال حمل بر صدقات نافلہ دارد چنانکہ غالب در اطلاعات آن است و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد و تسمیہ آن بہ صدقہ از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب دی و در دعوی صحت ایمان چنانکہ تسمیہ زکوٰۃ بجهت آن است کہ دے نزکیہ می کند صاحبش را و شہادت میدہد بہ صحت ایمان وی و کمال وی و وجوہ دیگر نیز گذشت

**الفصل الاول**۔ عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تصدق بعدل تمرۃ۔ کسی کہ تصدق کند بہ مقدار چیزیکہ بر ابرست قیمت تمر را و عدل بر فتح مثل شی در قیمت و یکسر مثل در منظر بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شئی بود از غیر حبس و یکسر از حبس و ہر ہر تقدیر میفرماید ہر کہ تصدق کند مقدار تمر۔ من کسب طیب ساکب پاک و کسب در زمین و گرد آوردن و مراد مالی است کہ گرد آورده است آن را از وجہ حلال۔ و لا یقبل اللہ الا طیب۔ و نمی پذیرد خداے تعالی مگر پاک را چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است ان اللہ طیب لا یقبل الا طیباً۔ فان لہ یقبلہا جہنم۔ پس بد رستی کہ خدای تعالی می پذیرد آن را بدست راست خود۔ ثم یرہا لہا جہا۔ پستتر پرورش می کند ان

صدقه را و افزون میکند بر آن صاحبش - کما یبنی احدکم فلو - چنانکه پرورش میکند یکی از شما که اسب خود را - حتی  
 مکنون مثل الجبل - تا آنکه میباشند آن صدقه مانند فلو بکسر فاء بر وزن عدد و سحره اسب چون از شیر باز داشته شود تا یک  
 سار شود تنق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقصص صدقة من مال - کم نه کند هیچ صدقه چیزی را از  
 مال یعنی - صورت اگر چه صدقه بسبب نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بحدی که بزرگتر و دفع آفات  
 و ترتب اجر و ثواب - و ما زاد الله عبد الله الا غرا - و زیادت نه گردانید خدای تعالی هیچ بند را بسبب عفو کردن وی  
 از کسی که جرمی کرد یا بدی اندیشید بوسه مگر عزت و در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه به ظاهر در صورت خوار  
 و زبون فی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست - و ما تواضع احد  
 الله الا رفاه الله - و فردی نه کند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث دلیل است  
 بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت - رده سلم - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 من انفق زوجین من عی من الاشیاء فی سبیل الله - کسیکه انفاق کند و چیزی را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دنیا  
 و دو جامه و دو اسب و بعضی گفته اند و جنس را مثل درهم و دنیا و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فضل ثلث  
 بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً درهم انفاق نموده بار  
 دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست - و عی من ابواب الجنة - خوانده میشود آن کس از  
 درهای بهشت - و للجنة ابواب - و در بهشت را درهاست متعدد و بعد از اعمال خیر - فمن کان من اهل الصلوة - پس  
 کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز - و عی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص  
 باهل نماز است - و من کان من اهل الجهاد و عی من باب الجهاد - و کسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن  
 خوانده میشود از در جهاد - و من کان من اهل الصدقة و عی من باب الصدقة - و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود  
 از در صدقه - و من کان من اهل الصیام و عی من باب الصیام - و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در ریان  
 بشخ را و کشید تختانیه مشتق از رس به کسر راء یعنی سیرابی نام در بیت از درهای بهشت که مخصوص اند بر آمدن از آن  
 در روزه داران - فقال ابو بکر اعلی من عی من تلک الابواب من ضرورة - پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسی که روزه  
 میشود از درها ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مراد که در  
 آمدن بهشت است حاصل است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست - فمل یعنی احزن تلک الابواب کلها - پس با خواندن  
 میشود هیچ یکی از همه درها - قال نعم - گفت آن حضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها - و ارجوان مکنون نعم - و مید  
 سیدارم که باشی تو ای ابو بکر از آن کسان که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمع انواع خیرات و برکات است تمام خلق  
 یتق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائماً - پسید آنحضرت از صایه نیست کس صبح کرده از شما را

روزہ دار۔ قال ابو بکر انما۔ گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزہ دار۔ قال فمن منع منکم الیوم جنازۃ۔ گفت آنحضرت عرم پس کیست کہ پیروی کرده است از شما امروز جنازہ را و نماز گزارده است بروی دو بنال دی رفتہ قال ابو بکر انما قال۔ گفت آنحضرت۔ فمن اطعم منکم الیوم مسکینا۔ پس کیست کہ طعام خورائیدہ از شما امروز مسکینی را۔ قال ابو بکر انما قال فمن عاد منکم الیوم مریضا۔ پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیمارے را امروز۔ قال ابو بکر انما قال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما یجتمعون فی امری الا دخل الخبثۃ۔ جمع نہ شوند این چهار چیز یعنی در یک روز بیچ مروے مگر آنکہ در آید در بہشت۔ رواہ مسلم۔ و ازین حدیث معلوم شد کہ منی نیست از انما گفتن و اثبات نصیحت برای خود بہ قصد طلب ثواب و طمع و ران کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کرده اند و گفته اند کہ در ویش را کہ انما بر زبان رود و مقید بآن خواهد بود کہ بر قصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و آثار بیشتر از ان است کہ احصا کردہ شود پس منع از ان چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر و تقریر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این را بہجت آن بس است و شیخ توبہ بنی درین باب بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا سائر المسلمات لا تحرقن حارۃ لبحارہما۔ ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خرو نشمرید زنی را کہ ہم سایہ است ہدیہ و تصدق را برای زنی دیگر کہ ہم سایہ است و لو فرس شاقۃ۔ اگرچہ باشد کم گوشت و فرس بکسر فاسکون را و کسین و نون در آخر ہر وزن زبج خفت بعیر دگاہی در شاقۃ نیز اطلاق می کنند و اکثر در شاقۃ تلف میگویند چنانکہ ہم سب و خرا حازمی نامند و این شی لا ینفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق در وی ہمیر و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است و لو بظلف محرق اگرچہ سم سوخته بود و این منی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ می و ہر وی فرستد بہ ہم سایہ یا برای زنی باشد کہ اوراد اوہ می شود و فرستادہ میشود برای وی و تحفیص بہ زن بہجت آن است کہ کفران و مخط و طبعیت زنان بیشتر است۔ متفق علیہ۔ و عن جابر و حدیثیہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ۔ روایت است از جابر و حدیثیہ کہ گفتند گفت آن حضرت ہر کاری کہ در وی خیر و تقرب بہ درگاہ اکی است و معروف است در شریع و منکر نیست خواه اعطای مال باشد یا سختی زہم دروے کشادہ کہ ازوے دلی بیاساید و خاطری بشاد گردد و صدقۃ است و صدقۃ مخصوص بہ مال نیست یتفق علیہ۔ و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحرقن۔ لفتح تا و سکون حا۔ من المعروف شیاً۔ خرد و خوار پندارید نیکی را چیرے و لو ان تلقی اخاک بوجه طلیق۔ و اگرچہ باشد ان معروف پیش آمدن تو بر او و خود را بروے کشادہ و خوی خوش۔ رواہ مسلم و عن ابی موسی الاشعری۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ۔ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ فان لم یجد۔ پس اگر نیاید چیرے کہ تصدق کند چہ کار کند۔ قال فلیعمل بہدیہ۔ گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیرے پس باید کہ کار بکند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از ان چیرے۔ فینفع نفسہ۔ تصدق۔ پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند با چہ فاضل ماند۔ قالوا فان لم یستطع۔ گفتند پس اگر نہ تواند کرد

آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر - آدم القیل - شک را وی ست و معنی همان ست که نتواند کرد و قال گفت  
 آن حضرت فیعین ذالکاجز الملوک - پس باری دهد خداوند حاجت اند و بگین ستم زوده داد خود را - قالوا فان لم یفعل  
 گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد و ملوک را و در بعضی نسخ فان لم یستطع - قال فیا مریا بن الحیر - گفت آن حضرت پس امر کند  
 مردم را به نیکی - قالوا فان لم یفعل - گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد و امر بنجر - قال فیسک عن الشر - گفت پس باز و از خود  
 را از رسانیدن شر بر مردم چنانکه گفته اند مضرع را بنجر تو امید نیست بدو مرسان - چنانکه صدقه - پس بدو تکیه اساک  
 از شر او را صدقه و خیرست خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم کل سلامی من الناس علیہ صدقۃ - ہر بند استخوان کہ آزادی ست بزدی یعنی بمقابلہ وی صدقه است  
 و سلامی بنعم سین و تحفیت لایم معنی عضو و بمنہ استخوان و بمنہ بند استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در متن آدمی  
 سه صد شخصت مذکور چنانکہ در حدیث آئینہ بیاید و چون در پیدایش آمدنا حکمتاے بالغہ و نمتھاے عظیمہ است  
 شکرانہ آن صدقه لازم باشد - کل یوم تطلع فیہ الشمس - ہر روزے کہ بر آید در وے آفتاب بعد ازان بیان می کند  
 کہ صدقہ مخصوص بالفاق مال نیست - یعدل بین الاشیئ صدقہ - عدل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم  
 سندن صدقه است - و یعین الرجل علی دابۃ - و باری دادن در و را بر دابہ وے - یعمل علیہا - پس بر و را و را  
 بر دابہ - او رفع علیہا متاعہ صدقہ - یا بر و را بر دابہ او رخت او را صدقه است - و الکلمۃ الطیبۃ صدقہ - و سخن پاک  
 کہ در وی ثواب باشد - یا سخن نرم کہ بہ سائل گوید صدقه است - و کل خطوۃ یخطوہا الی الصلوۃ صدقہ - و ہر گامی کہ بزند  
 آن را بہ سوے نماز صدقه است و خطوۃ پنجم گام و فتح یکبار گام زدن - و میطی الاذی عن الطریق صدقہ - و در و کردن  
 آنچه آزار کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راہ صدقه است متفق علیہ - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثلاثۃ مفصل - پیدا کرده شدہ است  
 ہر شخص از اولاد آدم عم بر سہ صد و شخصت بند - فمن کبر اللہ - پس کسیکہ تکبیر بگوید مر خدا را و بگوید اللہ اکبر  
 و حمد اللہ - و ستایش کند خدا را یا الحمد للہ - و اهل اللہ - و تلیل کند بلا الہ الا اللہ - و سبح اللہ - و بپاکی یاد کند خدا  
 را یا سبحان اللہ - و استغفر اللہ - و طلب آمرزش گناہان کند از خدا و گوید استغفر اللہ یا اللہم اغفر لے - او غفر  
 حجرا عن طریق الناس - یا کیسو افکند و دور کند شکی را از راہ مردم - او شکر - یا خارے را - او غفل - یا استخوان را  
 کہ ایذا کند ایشان را - او امر معروف و نہی عن منکر - یا امر کند بہ مشروع کہ شناختہ می شود و جوہ و در شنی  
 و نہی کند از نامشروع کہ شناختہ نمی شود - عد و ملک - استین و الثلاثۃ - بہ گوید و بکشد این اقوال افعال  
 را ہمہ البعضی بہ شمار آن سہ صد شخصت بند خصوصاً از امر معروف و نہی منکر کہ آن اقوال و افعال ہمہ یک صحت دین و یک  
 طرف قاضی - فتح یا دشمن معہ یعنی راہ می رود و در دایمی میسی بضم یاء و سکون میم و سین مہمل یعنی شام می کند



یومئذ در آن روز - و قد خرج لنفسه عن النار - و حال آنکه دور انداخته است نفس خود را از آتش و فرخ و در قولی  
یومئذ اشارت است بآن که باید که هر روز این کار را بکند تا کفایت شود - رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم ان لكل تسبیحة صدقة - بذرتیکه بهر تسبیح صدقه است - و بكل تکبیر صدقة - و بهر تکبیر صدقه است -  
و بكل تحمید صدقة و بهر تحمید صدقه است و بكل تهلیل صدقة و بهر تهلیل صدقه است - و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر  
صدقة - و بهر امر معروف صدقه است و بهر نهی منکر صدقه است - و فی بضع احدکم صدقة - و در فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که  
به زن یا بده خود میکند صدقه است یعنی ثواب است و چون در بودن بضع صدقه محل استبعاد و استفسار بود - قالوا  
لقد نفعنا هذا رسول الله ایاتی احدنا شهوته - آیا بیا بیکی از ما شهوت نفس خود را که جماع است - و یکون له فیها اجر - و  
باشد مراد از آن شهوت مزد و ثواب - قال انا ایتیم لو وضعنا فی حرام کان علیه فیه و ذر - گفت آن حضرت خبر دهید  
مرا بشنا که اگر نهی بکی شهوت را در حرام آیامی باشد پر دس بار گناه - فذلک اکبر اذ وضعنا فی الحلال کان له اجر  
پس همچنین و قتی که نهی شهوت در حلال باشد مراد از ثواب یعنی اگر چه جماع در حذات خود صدقه و عبادت نیست  
ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوج و نگاهداشت نفس از حرام است به حکم نهی نفس از هر هو او کف و می آید  
متضمن اجر و ثواب باشد و لهذا اینجا به کلیه آن آورده و گفت فی بضع احدکم صدقة به خلافت تسبیح و تحمید و امثال  
آن که عین عبادت است - رواه مسلم - و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انکم انتم  
النفقة الصفة منته - نیکو صدقه است شتر ماده زائیده که شیر دار است از روی عطیة تقیه بکسر لام فتح نیز آمده ناقه خلوب و  
از انفق لفتح لام نیز گویند و ناقه بعد از زائیدن تا دوسه ماه نام او نفق است بعد از آن لبون و صفی بروزن غنی بسیار  
شیر دار و نفق بکسر میم و سکون نون در اصل یعنی عطیه است و غالب طلاق او بر ناقه و شاة است که محتاجی را به عاریت دهند  
تا از شیر دس شتق گردد و بعد از تقضای حاجت بالکشف باز دهد و این در اهل خیر از عیب متعارف بود و آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم آن را مدح کرده و ستوده - و الشاة الصفی منته و نیز صدقه است گویند بسیار شیر دار از روی منته - لقد و بانار  
و تفرج باخر - باید او میکند یا و ند شیر و شبانگاه میکند یا و ندی دیگر یعنی بچگاه و بیگاه شیر میدهند و بدان شتق میشود شتق  
علیه - و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرس غرسا یست یح مسلمانی که به نشاند و رختی را -  
او یزرع در عا - یا بکار و کشتی را - فیا کل منه الشاة او طیر او بهیمة - پس بخور و از آن آدمی یا پرند یا چار پاے  
الا کانت له صدقة - گم آنکه یا شد مراد از صدقه و صدقه برفع و نصب هر دو روایت است - شفق علیه - و فی رواية مسلم  
عن جابر - و در روایتی مسلم را از جابر آمده که - و ما سرق منه صدقة - و آنچه دزدیده شد از آن نیز مراد از صدقه است  
و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة کما یغفر علی راس رملی - آفریده شد  
مرئی زانیه را که گذشت به سبب بر سر راهی و مؤمنه یعنی زانیه یعنی زانیه از مؤمن یعنی احکام یعنی زانیه

چیزے را بہ چیزے در کی ہر وزن زر کی چاہ۔ بیکہشت کا و ثقیلہ العطش۔ در حالی کہ برمی آرد آن سگ زبان خود را از  
 تشنگی نزدیک ست کہ بہ کشد اور تشنگی۔ فترعت خنما۔ پس بکشید آن زن زانیہ موزہ خود را۔ فادقشہ نگار۔ پس  
 برست موزہ را بہ چرخ خود بخار بکسر مجہر سوتوش زنان۔ فترعت کہ من المار۔ پس بکشید آن زن برائے آن سگ چری  
 از آب کہ سیراب گشت بدان۔ فخر لہا ہند لاک۔ پس آرزیدہ شد مر آن زن را بآن محل کہ آب دادن بہ سگ ست  
 فلیف بہ آدمی خصوصاً صلح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بہ طریق استفہام۔ ان لنا فی البہائم اجرا۔ بدرستی کہ  
 ما را در احسان کردن بہائم و سیراب کردن آنہا ثواب ست۔ قال فی کل ذات کبیر رطبہ اجر۔ گفت آن حضرت  
 در احسان کردن بہ حیوان خداوند جگر تر ثواب ست و جگر تر کنایت ست از حیات زیرا کہ رطوبت لازمہ حیات ست  
 و بعضی گویند جگر چون تشنہ گرد و تر میشود تمخین چون بر آتش ہنادرہ شود و بعضی گفتہ اند کہ وصفت کرد جگر را بہ ترے  
 باعتبار حصول آن ہند از سیرانی و در روایت ذلت کبیر حار آمدہ یعنی خداوند جگر گرم و گفتہ اند کہ در ذکر کبیر رطبہ  
 مبالغہ است چہ ہر گاہ در جگر ترا جگر شد در جگر گرم بہ طریق ولی خواہد بود و این حکم مخصوص بغیر موزیات ست مثل  
 مار و کتر دم و جزیر آن متفق علیہ۔ وعن ابن عمر و ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غدت لہ  
 فی ہرۃ اسکتہا۔ عذاب کردہ شد زنی از جہت گرہ کہ بستہ نگاہداشت آن زن گرہ را۔ حتی ماتت من الجوع تا آنکہ  
 مرد آن گرہ از گرگی۔ فلم تکن لظہما۔ پس نبود آن زن کہ چیزے بخوراند آن گرہ را۔ ولا تر سلما۔ و بنود کہ بگذارد  
 در ہاکنہ را در۔ فمائل من خشاش الارض۔ پس بخورد گرہ از کرکما کہ بر زمین اند و خشاش بکسر خای مجہہ حشرات  
 زمین انچہ دماغ ندارد از و اب بہ ثلثیت خا حشرات زمین و خشکا و مانند آن متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر رجل بنصف شجرۃ علی ظہر طریق مگشت مردے بہ شاخ درختے کہ بر پشت  
 راہ است و فوق اوست و ظاہر ست بران۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ ولا تخین ہذا۔ بضم ہمزہ و فتح زون کہ  
 حامی محلہ شدہ از تخم و بسکون زون و تخیف حار و فتح تخانیمہ و تون ثقیلہ از انجا ہر آنیہ یکسو گردانم این شاخ  
 را۔ عن طریق السلین۔ از راہ سلمان۔ لا یؤدیم۔ تا ایدانہ کند این شاخ مسلمان را۔ فادخل الجنۃ۔ پس در آورده  
 شد آن مرد در بہشت بہ ہمین نیت کہ کرد یا کیسو ہم گردانید۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 لقد رایت رجلاً یقلب فی الجنۃ۔ گفت آنحضرت ہر آنیہ تحقیق دیدم من مردے را کہ میگردد و تنغم میکند در بہشت۔  
 فی شجرۃ قطعہا من ظہر الطريق۔ بہت درختے کہ برید آن را از ظاہر طریق و فوق آن۔ کانت توذی الناس  
 بہر آن درخت کہ از ارمی کرد مردم را مضمون حدیث اول ست و اینجا تاکید و مبالغہ بیشتر ست کہ آن حضرت اور  
 چشم مبارک خود دید کہ ہر سو میگردد و در بہشت نیاز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوے از مبالغہ بود کہ  
 بہرین شانی بہ بہشت در آید چہ جامے تمام درخت بر راہ سلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ یقع موعده و سکون

را و برای صحابی است مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آن حضرت و دست کشنده عبد الله بن خطل بنجای معجم و طای سله مفتوحین در روز فتح مکه - قال - گفت ابو بکر - قلت - گفت من - یا بنی الله علمنی شیئاً انفع به - بیا من را چیز از اعمال که سودمند شوم بدان - قال اغزل الاذی عن طریق السلیلین - گفت آن حضرت یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و بنیداختن اذی از راه و حکم یکسو کردن است و بتاویل شامل تمامه منع آزار است از هر جنس که باشد - ر واه مسلم و سند که حدیث عدی بن حاتم - و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است القوة النار - فی باب علامات النبوة - در باب علامات النبوة - ان شاء الله تعالی - و این حدیث در از است که بآن مناسب است

**الفصل الثانی عن عبد الله بن سلام** قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدينة حبس - عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود و گفت هنگامی که قدم آورد و آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمد من نزد آنحضرت صلعم به تحقیق حال و صحت نبوت وی - فلما تبینت وجهه عرفته ان وجهه ایس وجهه کذاب - پس هنگامی که دیدم و تامل کردم روی مبارک آن حضرت را شناختم که روسه وی نیست روی دروغ گوی و ثنین یا بطریق تامل و تفرس بود یا به علامات مذکوره در تورات و سیاق حدیث ناظر و معنی اول است - و در اول هر استی که حق زده است در روسه او از پیغمبر است پس در همان مجلس ایان آورد و عبد الله و یهودیان بروی محمد بودند و به راه عناد رفتند چنانکه در مجلس مذکور است - فلما ان اول ما قال - پس بود نخست چیزه که گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود - یا ایها الناس افشوا السلام - ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را یا بآن معنی که ظاهر گردانید و بلند گوید چنانکه مسلم علیه بشنود یا معنی آنکه عام گردانید بر آشنایان و بگوید هر که پیش آید از مسلمانان سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و الطمواء الطعام - و بخور این طعام مهانان را و گردایان را و هر که محتاج باشد بدان - و صلوا الارحام - و پیوندید رحمها را با حسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بچویشان بر قدر رفاقت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل مضی است که بچ در آن پیدا میگردد - و صلوا باللیل والناس پیام و نماز بگذارید در شب و در حالی که مردم در خواب باشند که این اوصل است در اخلاص و حضور و جمعیت تذخلوا الجنة سلام - این کار را به کنید می در آید در بهشت به سلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم با شجاع صفت تواضع وجود و عبادت که اصول کمالات بدنی و مالی و لازم و مستعدی است ر واه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدوا الرحمن عبادوا کینند ضای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید - و اطعموا الطعام و افشوا السلام تذخلوا الجنة سلام - درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد و چه نشان

و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است و دفع و دوران حدیث تقدیم کرد سلام را که اقرب است به محبت  
 و اقبال و تخفیف کرد به ذکر صلوات ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتقاد و اتمام - رواه الترمذی و ابن ماجه - و حسن  
 السن - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة تطفي غضب الرب - بدرستی که صدق کردن هر آینه  
 میکشد آتش خشم الهی را - و دفع عینة السور - و دور میگرداند مرگ بدر اشارت است بحصول سلامت و عافیت و دنیا  
 و دین و مسدود مال و دنیا به کسب و سکون یا در حالت موت و مرگ بکسب السور حالت بدی که در وقت موت باشد  
 از آنچه نمودی به کفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جوع و فرغ و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد  
 و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه منقضی گردد و بسور خاتمت و وخامت عافیت  
 نعوذ بالله من ذلک و موت فجأت در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است - رواه الترمذی - و حسن جابر - قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل معروف صدقة - هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه  
 مخصوص بال نیست - و ان من المعروف ان تلقى اخاك بوجه طلق - و بدرستی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات  
 کنی تو برادر خود را بروی کشاوری بفتح طار و سکون لام یعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود  
 و ان تفرغ من دلوک فی انار اخیک - و از جمله معروف است که به بریزی از دلو آب خود در آوند برادر خود آید را  
 که در دلو تو فاضل ماند و ظرف مسلمان بریزی مراد ظاهر نیست یا کنایت است از فضل و احسان - رواه احمد  
 و الترمذی - و حسن ابی ذر - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسبک فی وجه اخیک صدقة - تسبم کردن  
 تو در روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تسبم لب شیری کردن - و امرک بالمعروف صدقة - و امر کردن تو  
 بمعرف صدقه است - و نیک عن النکر صدقة - و نیک کردن تو از منکر صدقه است - و ارشادک الرجل فی الدین  
 الفضل لک صدقة - و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمین که مردم در روی راه گم میکنند  
 ترا صدقه است - و نصرک الرجل الرومی البصر لک صدقة - و یاری دادن تو مرتبانه بنیائی را بر ترا صدقه است  
 و دایمه بفتح و مدد و بتاه شدن - و اما طمک الحجر والشوک و العظم عن الطريق لک صدقة - و دور کردن تو سنگ را  
 و خار را و استخوان را که در روی احتمال آزار مردم باشد از راه مرترا صدقه است - و افراغک من دلوک فی دلو اخیک  
 لک صدقة - در خنق تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مرترا صدقه است - رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب - و حسن سعد بن عبادة قال - روایت است از سعد بن عبادة الفزاری که از مشایخ صحابه است و مقبولان  
 در گاه نبوت بود که گفت - یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدستیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است  
 فامی الصدقة انی کنت فاضل ترو بهتر است - قال المار - گفت آن حضرت که آب  
 بهترین صدقه است که برای وی چاه کنی و بتشنگان پیچی - مخفی بیا - پس بکند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود

تاخیر جاری باشد - و قال - و گفت - هذه لام سعد - این چاه برای ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروج و برسد - رواه ابو داود و النسائی - و عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت - یا ایها المسلم کما سلما تو با علی عی - هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام - کساه الله من خضر الجنة - بپوشاند او را خدای تعالی از حله های سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر الخبیث است بقول عز وجل عظیم ثیاب سندس خضر - و یا ایها المسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة - و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوه های بهشت - و یا ایها المسلم سقا مسلما علی ظما - و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصرح ظمرا بفتح حین مهموز تشنه شدن سقاها الله من الریح المخبوم - بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جبت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده - لیسقون من ریح مخبوم ختامه مسک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که او انی را بدان مهر میکنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن اذان بوی مشک می آید - رواه ابو داود و الترمذی - و عن فاطمة بنت قیس - صحابه ترشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فی المال حقاسوی الزکوة - بدرستیکه در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است البته باید داد و جز زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه حج هم فرض است و هم نفل - ثم لکما - پستتر خوانند آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیه را بکنس البران تو لو اوجو کم قبل المشرق والمغرب الآیه - تا آخریت وجه استدلال باین آیه بر ثبوت حق جز زکوة در مال آن است که حق تعالی مدح کرده است او را مؤمنان بادلون مال به محبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از ان مدح کرده است باقامت صلوٰۃ و ایتامی زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عیسیٰ بن یحیی و حذو فتح او سکون تختانی و سین منله از صحابی است و حدیث وی در بصری است - عن ابیها - روایت میکند از پدر خود و قال - گفت عیسی که - قال - که گفت پدر وی یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز است که روایت باز داشتن از دلان کسی را اذان - قال المار - گفت آنحضرت آن چیز آب است که منع نمیتوان کرد کسی را اذان چنانچه کسی اچاهی و جوی باشد دیگر را اذان منع نباید کرد - قال - باز گفت - یا بنی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه - چه چیز است که حلال نیست منع و - قال الملح - گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانکه نمک زاری دارد و مردم را از گرفتن نمک اذان منع روا نیست و در سئله آب تفصیل است که ذکر آن را باب احیاء الموات و الشراب بیانید انشاء الله تعالی و در آنجا آتش را نیز گفته کن آن حایز نیست - قال - باز گفت یا بنی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه قال - گفت آن حضرت - ان یفعل الخیر لک - کردن تو خیر را بهتر است مگر از این کلمه جامع است بر همه خیرات بر اینی بده هر چه بخواهی و هر چه از دست تو آید همه یکس را اذان منع



لکن - رواه ابو داود - وعن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ارجى ارضاً یقیمه فله فیها اجر - کسیکه زنده  
 گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثبات است مراد از آن ثواب و حکم آن در باب احیاء  
 موات بیاید - و ما اکلنا العافیة منه فلوله صدقة - و هر چه کسی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس حق اب آن مراد است  
 و عافیة هر طالب رزق از انسان بهیمیه و طائر عافی یکی و عافیة جماعت و در روایتی العافی نیز آمده - رواه الترمذی  
 و الدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن - کسیکه  
 عطا کند عطیه شیر یعنی ناز یا شانی و بد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز و کند به سوی وی - او ورق سیاه عطا کند عطیه فقره  
 را مثلاً و ورق مشهور بفتح و او و کسر را نام در اسم معز و به است و مراد قرض در اسم و دنا نیست و آنرا صفی نام کرد زیرا که زنده  
 کرده میشود به صاحبش و منحة بمعنی عطای مطلق نیز آید - و هدی زقاقا - یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایت و  
 زقاق بضم زای مجبه معنی کوچ که بخانه رود و معنی رسته از خرا که در بساطین نشانند نیز آید برین تقدیر هدی از هدیه گیرند یعنی  
 تصدق کند و بخشد رسته در ختان خراسا و بر هر تقدیر هدی تخفیف دال است و در روایتی به تشدید دال نیز آمده البراء  
 مبالغه و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند - کان له مثل حق رقیبة - باشد مراد را مانند آنرا و شدن بنده رواه  
 الترمذی - وعن ابی جری - بضم جیم فتح را و تشدید یاء که نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح لام است و بعضی سلیم  
 بن جابر گفته اند و اول صح و آخرت صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از دوسه محمد بن سیرین - قال ثبت  
 المذنبه - گفت آدم بد نبیه - و رأیت رجلاً یصدر الناس عن رایة - پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از راست  
 وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میرود و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود - لا یقول شیاً الا  
 صدر و اعنه - میگویند آن مرد چیز نیز در ایامی زند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدر  
 بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیلاب شده باز میگردند و درود که فرود آمدن است بر آن و صدر بمعنی مطلق  
 بازگشتن نیز آید - قلت من هذا - گفتم من کیست این مرد - قالوا هذا رسول الله - گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده  
 اوست بخلق برای هدایت ایشان - قال ذهبت و قلت - گفت جابر بن سلیم قدم پیش آنحضرت و گفتم - علیک السلام  
 یا رسول الله مرتین - دو بار گفتم این را - قال - گفت آن حضرت - لا تقبل - گو - علیک السلام - زیرا که علیک السلام  
 تحیه است - سلام مرده است که مرده را بدان تحیت بنماید قل - گو - السلام علیک - که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت  
 این است که چون زیارت مرده بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند ولیکن تحقیق آن است  
 که سنت و ریت نیز اسلام علیک است بتقدیم اسلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام  
 علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیه الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال و وجش آن است که  
 زنده را میکنند سلام را به علیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تا از لازم آید بجا آمدن است که در اسلام از دست  
 متحقق نیست نیز

شرعیت سلام برای آنست که مسلم سپاد رست می کند مسلم علیه را با من و سلامت ارجانبی می تقدیم علیک که موضوع  
برای حضرت منافات دارد و مناسبت نیست آن را که ذاقیل فافهم باز میگوید جابر بن سلیم - قلت انت رسول الله گفتیم من  
با تحضر صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی - فقال انا رسول الله الذی ان احصا بک صر فذعوته کشفه عنک - پس گفت  
آنحضرت من نمی خیر خدایم آن خدائی که اگر رسد ترا زیاتی پس دعا کنی تو او را بکشاید و دور کند آن زبان را از تو و مادر  
و دعوتی ممتوج است برای خطاب و بعضی نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم  
دور کن زبان را از تو و محبتین در ما بعد - و ان احصا بک عام سنه فدعوتی انتها لک - و اگر رسد ترا سال قحط پس  
دعا کنی تو او را بر رویانند برای تو - و اذا كنت بارض قفر - و اگر باشی تو در بیابان مهملکه - او فلاة - یا در پشت شک راویست  
مضائق را حلثک - پس راه گم کردی بیشتر تو - فدعوتی - پس دعا کنی تو او را - رو ما علیک - باز می آرد وی تعالی رحله  
را بر تو و قفر بتقدیم قات مفتوحه بر فانی که در وی آب و گیاه بنود و فلاة بغامفاده و صحرای فراخ و در قول  
آنحضرت صلعم که من رسول خدا ام که این صفات دوست اشارت است که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در افتاد  
خیر و برکت از پروردگار عالمیان که برآورنده حاجات و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم - قلت -  
گفتم - اعمدالی - اندر زن مرا نصیحت کن - قال - گفت آن حضرت - لا تسبن احدا - دشنام نده هیچ کی را فقال  
گفت جابر بن سلیم - فما سببت لبعده حرا و لا عبدا - پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ کی را نه آزاد را و نه بنده را و لا ابعلا  
و لا ثاة - و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت عوام می باشد  
قال - گفت آنحضرت - و لا تحقرن شیئا من المعروف - و خوار و خور و بدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو  
به کسی کنی هر چه نیکی با تو کند بزرگ دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و عنیت و ان - دان تکلم افک  
و انت بسط الیه و جهک - و عهد میکنم بسوی تو باین که سخن گوئی بر او و خود را و حال آنکه تو باین صفت باشی که فراخ  
و کشاده است بسوی آن برادر بروی تو - ان ذلک من المعروف - بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است  
و ارفع از ارک الی نصف الساق - و برادر از ار خود را تا نیمه ساق - فان ابیت فالی الکعبین - پس اگر سر کشی  
میکنی از بلند کردن از ار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر منیدار و آن را پس بر دار تا هر دو شت انگ - و ایاک  
و اسبال الازار - و دور و ار خود را از فرو بستن ازار - فانه من الخیلة - زیرا که ازار فرو بسته از جهل است  
دان الله لا حب الیه - و بدینیکه خدای تعالی دوست بنمیدار و کبر را خیله بفتح میم و کسر خا و سکون یا و خال  
و خیلا و بضم خا و فتح یای محدوده کبر و این مسئله بالواحق آن در کتاب اللباس بیاید انتشار الله تعالی - و ان امر شک  
و اگر مردی دشنام دهد ترا - و غیر کب بالعلم فیک - و سرزنش کند ترا یعنی که میداند وجود آن در تو - فلا تیر به بالعلم فیه  
پس سرزنش کن او را یعنی که میدانی تو وجود آن در او - فانه و بال ذلک علیه - زیرا که نیست گناه آن اگر

بروی و تو چادر و بالی انتی در جای بدی بدی میدی بدیت بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی حسن الی من است  
 و ظاهر آنحضرت صلعم احداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احسان فرموده پس صحبت کرد بان دانست علم - رواه  
 ابو داود - روایت کردین حدیث را به تمام ابو داود - و روی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از  
 جمله این حدیث صدر آن را تا حدیث سلام که ابو جری سلام داد بران حضرت صلعم و گفت علیک السلام و منی کرده  
 آنحضرت اورا از ان و بعد از وی تا آخر حدیث روایت کرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز تمام حدیث را  
 روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکورست در کتاب لفظ ابی داودست و فی روایت - و در روایتی بجای فانما و بال  
 ذلک علیه این عبارت آمده است - فیکون لک جز ذلک و باله علیه پس می باشد در ثواب آن دی باشد و بال آن بود -  
 و عن عائشة رضی الله عنها انهم فوجوا شاة - روایت است از عایشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم فرج کردند و گویند  
 اقتطال البنی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم البنی منها - چه چیز باقی ماند از ان گویند - قالت باقی منها الا کتفها - گفت  
 عایشه باقی ماند از وی مگر شانه وی یعنی سینه بخش کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایه ها فرستادند الا کتف که در خانه ماند  
 قال - گفت آنحضرت - البنی کما غیر کتفها - باقی ماند همه شاة جز کتف دی یعنی باقی آنست که آنچه بمردم داد بد که ثواب آن  
 در در ابقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم میفقد و ما عند الله باقی - آنچه  
 نزد شماست سپردیم و آنچه نزد خداست پائنده است - رواه الترمذی و صححه - و عن ابن عباس - قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که می گفت - ما من مسلم کسا مسلما ثوبا - نیست ما هیچ  
 مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه - الا کان فی حفظ الله - مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه  
 وی دور اکثر تشنگی فی حفظ من الله - ما دام علیه من خرقه تا آن وقت باقی ماند از ان جامه پاره - رواه احمد و الترمذی -  
 و عن عبد الله بن مسعود یرفعه - روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را با آنحضرت  
 - قال تلک کیم الله - سه کس اند که دوست میدار و ایشان را خدای تعالی - رجل قام من اللیل تیلو کتاب الله -  
 یکی اثران سه مرد و نیست که برخاستند در پاره از شب در حالی که میخواهند قرآن را در نماز و غیر نماز و خواب اول است  
 و رجل یتصدق لصدقة یخفیها - و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند  
 آن را - اراه قال - گمان میبرم اورا که گفت - من نماله یعنی تصدق میکند بدست راست خود در حالی که پنهان میکند  
 صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا - و رجل کان فی سرقه - سوم مردیست که بوده است در پاره او شک  
 فانهزم همراه به - پس شکست خورد و نذران او - فاستقبل الله و پس وی آورد و ثمنان دین را و جنگ فرج نمود  
 شاه الترمذی و قال لها حدیث غیر محفوظ - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث  
 غیر محفوظ است و منی محفوظ در مقدمه معلوم شد - احد روایت ابو بکر بن عباس کثیر الغلط - یکی از رویان این حدیث

ابو بکر بن عیاش است بہ محتانیہ و شین مجہ دوی بسیار غلط میکنند در حدیث و این کلام ترمذی و راستا و خاص است  
از اسانید این حدیث و راستا و دیگر صحیح است کذا قیل۔ وعن ابی ذر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
ثلاثة يحبهم الله وثلاثة يبغضهم الله۔ سہ کس اند کہ دوست میدارد ایشان را خدا می تواند و سہ کس دیگر نند کہ دشمن  
میدارد ایشان را خدای تعالی۔ فاما الذين يحبهم الله۔ پس آن کسانی کہ دوست میدارد ایشان را خدا  
تعالی قرجل اتی قوما۔ یکی از آن سہ مروی کہ مذکور است درین قضیہ کہ مردے سائل آمد گر وہی را فسا اللهم باللہ۔  
پس سوال کرد ایشان را بہ محض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی۔ و لم یسألهم بقراۃ بیتیہ و بنیم و سوال نکرد  
ایشان را از جهت خویشی کہ میان او و میان ایشان است۔ منخوہ۔ پس ندادند ایشان او را انجہ سوال کرد۔  
فتخلف رجل باعناہم۔ تو رشتی در شرح این عبارت گفتہ است پس گذاشت مردے ازین قوم این قوم را  
یا با شخاص ایشان یعنی ترک داد این قوم را کہ ندادند پس خود پیش رفت و داد او را یا سبقت کرد و بر ایشان نین  
چیز ویس انداخت ایشان را۔ فاعطاه سرا۔ پس داد آنرا مہمانی۔ لا یعلم بحقیقۃ الا اللہ الذی اعطاه۔ و حالی  
کہ نمیداند دادہ شدہ او را مگر خدا و آن کسی کہ دادہ است او را و در روایت طبرانی من اعیانہم آمدہ و لہین روایت  
اشبہ و انسب است تخلف کہ بمعنی تاخیر است چنانکہ می گویند تخلف کرد فلان از غزوہ فلان یعنی متاخر شد و جدا  
گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بساکن و داد او را پوشیدہ کذا قال التورثی پس آن مرد کہ دوست میدارد  
او را خدای تعالی این مردیست کہ از میان قوم جدا شد و بہمان بساکن دادہ آن مرد کہ آمد قوسے را و سوال کرد  
چنانکہ ظاہر عبارت است فافهم۔ و قوم سار و الیہم۔ دوم مردیست کہ از میان قومے کہ راہ رفتند تمام غیب۔  
حتی اذا کان النجوم احب الیہم ما یجدل بہ۔ تا وقتی کہ شد خواب دوست داشته شدہ تر بسوی ایشان از ہر چہ برابر  
کردہ شود و عدیل ساختہ شود بخواب یعنی محبوب تر شد از ہر چہ۔ فوضو اور دسہم۔ پس بہم دادند این قوم سرای خود  
را بخواب۔ فقام رجل منہم۔ پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ۔ فقام احدہم یلقنی۔ و حالی کہ مناجات  
میکند مراد غایت تضرعی نماید۔ و یقولو آیاتی۔ و میخوانند آیات کتاب را و این حکایت قول حق تعالی است کہ آنحضرت  
کردہ و فی الصراح تملق چاہلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز لیست کہ میان محب  
و محبوب میگردد و اسرار لیست کہ جز زبان و وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکہ بزبان مجاز اشارت  
بدان کردہ است و حال حقیقت عالی تر از است۔ فظلم امی عاشق ناز از چہندان۔ معشوق نیاز مستندان۔  
چشم کرم تو عین ناز است۔ نازی کہ در دو و صد نیاز است۔ و اللہ المشعل الاعلی تعالی و تقدس و عز و علا  
مشعل طریقت گفتہ اند کہ یکی از نشان ہای بہشت کہ درین دنیا گذاشتہ اند ذوق تملقی است کہ محبان و مناجات  
وقت سحری یا بندا اشارت بشاہدہ قلبی کہ نمودہ رویت بصری است کہ در آن عالم خواہد شد اللهم از قننا۔

و رجل کان فی سریر لقی المدونہ من موافق لصدورہ - سوم مردیست کہ بود در لشکری پس پیش آمد و شہان را بجنگ  
پس شکست داده شد و اہل این لشکر پس اقبال کرد این مرد سینہ خود یعنی روی آورد بجنگ دور اقبال یہ سینہ  
مبالغہ است در قتال و جرات یعنی بر سینہ کتبارہ بی تماشائی مقابل شد - حتی یقتل او یصلح لہ - تا آنکہ کشتہ شود آن مرد را کشتا  
کرده شود و نصرت داده شود و اورا - والثالثۃ الذین یغضبہم اللہ الشیخ الزانی - و آن سہ کہ دشمن میدارد و ایشان را  
خدایکی پیرزنا کندہ است کہ شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف کہ و عدم قدرت بمحض خست باطن و گرفتاری شہوت  
الودہ میشود بدان - و الفقیہ المختار - دوم در ویش تکبر کندہ است کہ با وجود اسباب غربت و نامرادی و شکستگی  
تسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرشی می نماید کہ بر زشت ست از گدایان زشت ترہ روز برت و وقت  
سر و جامہ ترہ اما استغنامی فقیر و تعفف از سوال ناشی از عزت فقر و رضا بدان عدم التفات بدنیاد اہل آن دیگرست  
بشیر بن حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندہ مرا یا امیر المؤمنین فرمود چہ نیکوست مہربانی کا نگران بر  
فقیران بہ طلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقر است بر غنیا با اعتماد و توکل بر خدا - و لغنی الظلوم - نفیخ طاسم و نکر  
ظلم کندہ بر نفس و بر خلق کہ شکر نعمت حق نمیکند و بازیر و ستان مہربانی نمی درزد و بعضی گفتہ اند مراد رنگ کردن  
توانگست و مراد اسے حق از قرص و غیرہ - رواہ الترمذی و النسائی - زوایت کردہ است این حدیث را ترمذی و نسائی  
و لم یکرہ - و ذکر کردہ است نسائی این عبارت را کہ - و ثلثۃ یغضبہم اللہ - یعنی ذکر نکردہ است نسائی آن سہ کس را  
کہ دشمن دارد و ایشان را خدا و اتقصار کردہ است بر ذکر محبوبان الہی کتالی - و عن الحسن قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم لما خلق اللہ الارض جعلت یسئل - وقتی کہ پیدا کرد خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین کہ  
یسئل کتہ یجذبہ لخلق الجبال - پس پیدا کرد خدای تعالی کوہ ہارا - فقال بہا علیہا - پس زد کوہ ہا بر زمین و قال یعنی  
تکلم و ضرب ہر و قادمہ - فاستقرت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بزود کوہ ہا بران سہ زمین از تپ و از زہ آمد  
ستوہ - فرو کوفت بر دانش منج کوہ - فحبت الملائکۃ من شدۃ الجبال - پس شکفت کردند فرشتگان از سختی کوہ ہا  
فقالوا یا رب ہل من خلقت شیء اشد من الجبال - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزے سخت  
سخت تر از کوہ ہا - قال نعم الحدید - گفت پروردگار تعالی آری آہن سخت ترست از کوہ کہ ریزہ ریزہ میکند آن را فقالوا  
یا رب ہل من خلقت شیء اشد من الحدید - پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزے سخت تر  
از آہن - قال نعم النار - گفت پروردگار آری آتش سخت ترست از آہن و غالب و قاہرست بروے کہ میگذازد  
آزما فقالوا یا رب ہل من خلقت شیء اشد من النار - پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزے سخت  
تر از آتش و غالب و قاہر بروی - قال نعم المار - گفت آری آب غالبست بر آتش کہ میکشد و سر میگذازد  
آن را - فقالوا یا رب ہل من خلقت شیء اشد من المار قال نعم الرج - گفت آری باد غالبست بر آب کہ متموج



و متحرک و متزلزل میگردد اند از ان فقال یا رسول اللہ من خالق شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقہ بہ یکمینہ  
 یعنی ہما من شمالہ گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقہ دادن فرزند آدم است کہ تصدق میکند بدست راست  
 خود و می پوشد آن صدقہ را از دست چپ خود این از ہم سخت تر و دشوار تر است زیرا کہ در وی مخالفت نفس و طبعیت  
 و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود بچیزے از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع کہ بہیچ  
 چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر برباطت و مجاہدہ و کمال توفیق الہی و تائید وی بجانہ و از طبع آدمی است ایشان  
 سیم در یاد و غیب و حب و ثناء و طلب تفوق بر امثال و اقربا پس دوست میدارد اظهار تفکات را چون تسخیر نفس  
 و طبیعت را و غالب آید آن را باشد آن غایت شدت و قوت و از بہت آنکہ صدقہ سہر اطفای کند غضب و در گار  
 را و غضب پروردگار مقابلت نمی کند آن را بچیزے در شدت و صعوبت و اگر فرض کردہ شود نزول عذاب  
 و سے تعالیٰ مثلاً بریج و تصدق کند بصدقہ سہر منفع گردد و عذاب مذکور و نکشف گردد و پس صدقہ سہر شد از بریج  
 باشد و بعضی گفتہ اند کہ از بہت عظیم ثواب صدقہ سہر است و بعضی گفتہ کہ از بہت آنکہ حاصل میشود و بان رضائے  
 الہی تعالیٰ و رضوان من اللہ اکبر۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ۔ و ذکر کردہ شد حدیث  
 معاذ کہ این است۔ الصدقۃ لطفی الخ طبعی فی کتاب الایمان۔ در کتاب لایمان

الفصل الثالث۔ عن ابی ذر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یفقی من کل مال  
 لہ زوجین۔ نیست هیچ بندہ مسلمان کہ خرج کند از ہر مالی کہ مراور است دو چیز چنانکہ دو اسب یا دو شتر یا دو جنس مثل  
 اسب و شتر و در ہم و در کنار۔ فی سبیل اللہ۔ در راہ خدا۔ الا استقبلتہ حجۃ المحبۃ۔ مگر آنکہ پیش سے آیند او را  
 پروردہ داران شہادت۔ کلمہ یدعوہ اسے ماعندہ۔ ہر یک ایشان میخوانند او را بہ سوی چیزے کہ نزد او است از ناز  
 و نعمت کہ زبان بیان از شرح آن کوتاہ است۔ قلت و کیف ذلک۔ ابو ذر میگوید کہ قسم من و پریدم از آن حضرت  
 کہ چگونه است اتفاق زوجین از ہر مال۔ قال۔ گفت آن حضرت در جواب آن۔ انکانت ابلأ بغير من۔ اگر باشد  
 اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را۔ و ان کانت بقرة فبقرة من۔ و اگر باشد اموال گاوان پس  
 اتفاق کند و گاوان را چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین وقع شدہ متعین است کہ مراد از ان ہمین  
 خواہ بود ولیکن بحج و احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کردہ اند چنانکہ گفتہ شد شاید کہ از جاسے دیگر آن را  
 فهمیدہ باشند و اللہ اعلم۔ رواہ النسائی۔ و عن مرثد۔ یفتح یم و سکون را و فتح مثلثہ۔ بن عبد اللہ۔ از  
 ثقات تابعین است و مفتی مہر بود و زبان خود و عمر بن عبد العزیز از و سے استفسار میکرد۔ قال۔ گفت  
 مرثد حدیثی بعض اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ حدیث کردہ مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم۔ انہ سمع  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ کہ دسے شنیدم آن حضرت را کہ میگفت۔ ان ظل المؤمن یوم القيمة صدقۃ

بدستیکہ سایہ مورین و پناہ جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز قیامت صدقہ اوست کہ در راه خدا کرده  
 و تواند کہ صدقہ را بمثل بصورت سایہ بانی سازند کہ در گرمی روز محشر بر سر وی سایہ کند۔ رواہ احمد۔ و عن ابن  
 مسعود۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی النفقۃ یوم عاشوراء۔ کیسکہ فراخی کند بر اہل عیال  
 خود در خراج روز عاشوراء۔ وسع اللہ علیہ سائر سنتہ۔ فراخ گرداند خدا سے تعالیٰ بروے در باقی سال وے۔  
 قال سفیان۔ گفتہ است سفیان ثوری۔ انا قد جربناہ فوجدناہ کذلک۔ بدستیکہ ما از مودیم این را پس یافتیم این  
 را ہمچنین۔ رواہ زرین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و زرین عبدیری کہ از اکابر علمای حدیث است  
 و روی البیہقی فی شعب الایمان عن ابی ہریرۃ و ابی سعید و جابر و روایت کردہ است بہیقی از ابن مسعود  
 و از ابی ہریرہ و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد اللہ و ضعفہ۔ و حکم کردہ است بہیقی بہ ضعف این حدیث  
 و نیز گفتہ است کہ اگرچہ طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کردہ شود بعضی از ان بہ بعضی منجر میگردد و ضعف او بقوت  
 بدانکہ انچہ ثبوت رسیدہ است نزد محدثین از اعمال روز عاشوراء صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح است  
 و حدیث توسع ضعیف ولیکن بتجدد طرق و کثرت آن بہر تہیہ حسن رسیدہ و در کتاب ثابت بالسنۃ فی ایام السنۃ اتحادیث  
 وارودہ در روز عاشوراء از صحاح و حسان و ضعافات و موضوعات بہ تفصیل ذکر کردہ ایم واللہ اعلم۔ و عن ابی امامہ  
 صحابی مشہور است و ابو امامہ از تابعین نیز مشہور است اما صحابی مشہور است باین کینیت۔ قال قال ابو ذر یابنی اللہ  
 ارایت الصدقۃ ماذا ہی۔ گفت ابو ذر ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خبر دہ مرا کہ صدقہ چہ ثواب دارد و فضل وی  
 چیست۔ قال اصناف مضاعفہ۔ گفت آن حضرت ثواب صدقہ چند در چند است و از احادیث معلوم مے شود کہ  
 در چند دست نافت صد و آیت کریمہ کثرت جتہ است سبع سنابل فی کل سنۃ یا تہ جتہ نیز دالت دارد بر آن۔ و عند اللہ  
 المزیذ۔ و نزد خداست زیادتی کہ اگر خواہد از ہفت صد ہم زیادہ کن چنانکہ قول وے سبحانہ واللہ لیضعف لمن  
 یشار در آخر کریمہ مذکورہ اشارت است بآن و ضعف بکسر ضا و بمعنی مثل چیزے است چنانکہ یکی بر یکی زیادہ کہ ضعف  
 اوست پسین تا میرود۔ رواہ احمد۔

## باب افضل الصدقۃ

افضلیت صدقہ یا باعتبار آن است کہ آن در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکہ آب  
 و ہرچہ محتاج الیہ است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالت مجرودہ کہ موجود است در متصدق مثل جہنم  
 و بودن وی بر ظہر غنی چنانکہ در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صد در آن بروہر اخلاص و صدق و انشراح صدر  
 بی من و اذی و مانند آن یا بہر صفتی کہ مرئیست در متصدق علیہ چنانکہ بودن او مستحق احسان و العام و بودن وے  
 عیال و متصدق و زوی رحم وی یا سوال کنند و وجہ اللہ و امثال آن و اکثر احادیث کہ ذکر اند درین باب بسیار است

الفصل الاول عن ابی هريرة - وحكيم بن ارام - بكسر جاز و بزاز صحابی مشهور است برادر زاده ام المومنین  
خدیجه است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شخصت و جلالیت گذراند شخصت در اسلام قلالا  
رسول الله گفت این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما كان عن ظهر غني ما كان  
چیزیست که باشد ناشی از ثروت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار نکند بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج  
نگردد اند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد به آنچه زیادت ازان مانند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه نهد و چنانکه  
فرمود و ابدار بمن تقول - و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غمخواری و بیگنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه  
ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و نفقه بخدای عزوجل و در تصدق کردن از فقر تر رسد و لهذا استایش کرد و حضرت  
ابوبکر صدیق را چون بر آند از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود و افضل الصدقة بهمن  
چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و روای اول بسیارست و تحقیق آنست که اگر توکل درست باشد و عیال نیز نفقه  
کند بد هر چه خواهد الا سرعایت کند و سابق دارد و جانب نفس و عیال را و در هر چه منتهی فرموده است و ابدار بمن تقول  
رواه البخاری و در راه سلم عن حکیم و صدقه - روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو  
کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد - و عن ابی مسعود قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انفق المسلم نفقة على اهل و هو یحبها کانت له صدقة - روایت است از ابی مسعود انصاری که  
صحابی مشهورست و او را بدری گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او بیدر باعتبار سکنت است که در آنجا میبودند بجهت حضور زوجه  
آن دانند اعلم که گفت آن حضرت چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیست ثواب و ادای حق  
کند و ران میباشد آن نفقه صدقه اگر چه بفقر انداده است و باهل و عیال خود داده - متفق علیه و عن ابی هریره  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و دنیا رفقته فی سبیل الله یک و دنیا رست که انفاق کرده تو آن را در راه خدا  
یعنی جهاد و دنیا رفقته فی رقبته - و دنیا ری دیگرست که انفاق کرده در آزاد کردن بنده - و دنیا رفقته به علی  
مسکین و دنیا ری دیگرست که تصدق کرده بدان بر مسکین - و دنیا رفقته علی اهلک - و دنیا رست که انفاق کرده  
بر اهل عیال خود - اعظمها اجر الذی انفقته علی اهلک - بزرگترین آن دنیا را از روی اجرائی دنیا رست که انفاق کرده  
آن را بر عیال خود و راه سلم - و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل دنیا رفقته الرجل فاضلترین دنیا  
که انفاق کند آن را مرد - دنیا رفقته علی عیاله - دنیا رست که انفاق کند آن را بر عیال خود و مردن و فرزندان  
و هر که در نفقه و مؤنت اد باشد - و دنیا رفقته علی دایته فی سبیل الله - و دنیا رست که انفاق کند آن را بر چاروای  
خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاروای سواری که برای جهاد و هیانیت گوید که حکم عیال دارد - و دنیا  
نفقه علی صحابی فی سبیل الله - و دنیا رست که انفاق میکند آن را بر اهل خود در راه خدا که این سه محل افضل

مصارف صدقہ است از غیر خود یا فضل کی از نیاز دیگرے ازین حدیث معلوم نمیکرد و یارب مکرّم تقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرحت بدان - رواہ سلم - وعن ام سلمہ - قالت قلت - روایت است از ام المومنین ام سلمہ کہ گفت گفتم - یا رسول اللہ الی اجران الفق علی بنی ابی سلمہ - آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکہ انفاق میکنم بر پسران ابی سلمہ - آنما ہم بنی عیسیٰ نزد پسران ابی سلمہ مگر پسران من و ابو سلمہ شوہرام سلمہ بود پیش ازان حضرت صلعم و از کبار صحابہ بود چون از عالم رفت ام سلمہ در خانہ آن حضرت آمد و از ام سلمہ پسران مانده بودند و ام سلمہ بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید ازان حضرت کہ مراد از انفاق بر ایشان ثوابی هست کہ آنما چون پسران شوہر من اند و گویا پسران من اند و مراد از پسران ابو سلمہ نہ ام سلمہ اند و الا آنما خود و پسران ام سلمہ اند نسبت آنما بابی سلمہ چندان فائدہ ندارد و آنما عذر و زنب بود کہ ریب آنحضرت بودند فتدبر - فقال التقی علیہم فلما اجرنا الفقت علیہم - پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمہ پس مراد است ابراخچہ انفاق کنی بر ایشان استفق علیہم - وعن زینب - امرأة عبد اللہ بن مسعود - روایت است از زینب زن ابن مسعود کہ صحابیہ است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود و زوج وی و ابو ہریرہ و ابی سعید خدری و عائشہ ازوے روایت دارند - قالت قال رسول اللہ - گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - در ترغیب النساء بر انفاق تصدقن یا معشر النساء - تصدق کنید ای گروہ زنان - و لمن خلیکن - اگر چه از یورہای شما یان، باشد - قالت فرجعت الی عبد اللہ - گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت کہ ابن کلمہ از وی در ان شنیدم یہ سوی عبد اللہ فقلت انک رجل خفیف ذات الیر - پس گفتم بدینیکہ تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر کہ گرافی مال نداری - و ان رسول اللہ و بدین پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قد امرنا بالصدقہ - تحقیق امر کرده است ما را بہ تصدق - فأتہ فاسأله - پس میا آنحضرت را پس پرس اور یعنی کفایت میکند کہ بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود آنشر اک و احتمالاً علی و از و واجی کہ مراد است - فان کان لک - بخیرے یعنی - پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو کہ بسندگی میکند از من ادا کنم آن و صرف کنم بر شما و الا صرفت الی غیر کم - و اگر کفایت نکن صرف کنم بر غیر شما و بر من آن را بہ سوی غیر شما الی غیر کم و علی غیر کم ہر دو روایت است - قالت فقال لی عبد اللہ بل ائیمہ انت - گفت زینب پس گفت مرا عبد اللہ بلکہ میا توان آنحضرت را یعنی تو خود بر دو پرس و مرا الکلیف کن گویا وی رضی شرم داشت از پرسیدن آن کہ محل حیا و حجاب است - قالت فاطلقت - گفت زینب پس فتم من نزد آن حضرت - فاذا امرأة من الانصاب باب رسول اللہ - پس ناگاہ زنی از انصار را ایستادہ است بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم و حاجتی حاجتہا - و در حالی کہ حاجت من حاجت اورست یعنی آن زنی نیز براسے پرسیدن این سخن و استفتای ہمین مسئلہ آمدہ بود کہ آیا انفاق کند بر شوہر و متعلقان وی یا نہ - و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد اقبلت علیہ المہابہ - و بود آنحضرت کہ بہ تحقیق انداختہ شدہ بروی بزرگی و ترس و ہیبت و عظمت کہ ہر کس نمیتوانست در آمد بر و سہ بی اذن وی - قالت خرج عیسا بلال - گفت زینب پس بیرون آمد بر مال بلال از نزد آن حضرت

فقلنا له انما انت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجزه ان امرائنا بالباب پس گفتیم ما مر بلال را بیا آن حضرت را پس خبر کن که دوزن برور ایستاده اند - تسالاک انک ان تجزئ الصدقة عنهما علی ازدواج و علی ایام فی حجورهما - سوال میکنند آن دوزن ترا آیا ببنده گی میکند تصدق کردن ازان دوزن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمدن بقتضی سوال از اتفاق براز و لاج بود بظاهر سوال از اتفاق بر یتیمان و در دل مضمر داشتند یا الا ان بخاطر ایشان رسید فافهم - و لا تجزئ من نحن - و خبر کن آن حضرت را که چه کسانیم یعنی نام ما را در حضرت وی مبرکه مباد و بنشیند آن نام تصدیق وقت شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان - قالت قد دخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فساله - پس پرسید آن حضرت را ازین مسئله - فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من هما - چه کس اند آن دوزن - قال امرأة من الانصار و زینب - گفت بلال یک زن است از قبیل انصار و دیگری زینب است - فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزینب - پس گفت آن حضرت کدام کی از زینب است زینب نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید این که آمده است کدام کی از انهن است بلال با اعتماد آنکه مشهورترین زینب امراة معبد الله خواهد بود مطلق آورد و نام آن زن دیگر را نه شنید و این را شنید - قال امرأة عبد الله - گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم کم - آری کفایت می کند اتفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظاً نعم نیست و همین گفت که - لما اجران اجر القراة و اجر الصدقة - مرا این دوزن را ابر قراة و خویشی است که بر شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ السلم - و عن میمون بن عبد الله بن الحارث انها اعتقت و لیده فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمون که وی آزاد کرده و او خانه زاور او در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مذکرت و کاک رسول الله - پس ذکر کرد میمون آن را در رسول خدا صلعم - فقال لولا عطیتها انوالک کان اعظم لاجرک - پس گفت آن حضرت اگر میدادی تو آن دوا را تا غنایان خود را که محتاج بودند بجامد می بود بزرگ تر مر ثواب را ازینجا معلوم می شود که صلعه رحم افضل است از اعتناق - متفق علیه - و عن عائشة - رضی الله عنها قالت - گفت عائشه - یا رسول الله ان لی جارین - بدستیکه مراد و همسایه اند - قالی ایها الیسی - پس بسوی کدام کی ازین دو هدیه فرستیم - قال الی اویها مشک بابا - گفت آن حضرت نفرست به سوی کسیکه نزدیک تر است در وی از و تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیک تر است نه اتصال خانه و قرب آن - رواه البخاری - و عن ابی ذر - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طمخت مروة فاکثر ما بها و قتیکه به چری شوربای را پس بسیار کن آب آن را - و لما هجر الکلب - و باز پرس کن همسایه یا خود را بفرستادن شور با نجانه ایشان و مرق لفتح میم و را را شور با - رواه مسلم -

الفصل الثانی عن ابی هريرة - قال یا رسول الله ای الصدقة افضل - کدام کی از انواع صدقه فاضل تر است



قال جده المقل - گفت افضل صدقات صدقه ايت که مرد قليل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد و جهد  
 بضم هم و فتح آن هر دو لغت است و معنی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و قوت  
 عیال است و اگر ایشان را معنی نباشند روانیت و لهذا فرمود - و اهدار بمن قول - و هدایت کن به کسیکه عیال مندی  
 آنها میکنند و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت - رواه ابو داود - و عن سلیمان - بن عامر بنین  
 در نسخ مشکوٰه سلیمان بضم سین و یاء تحتانیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین و بے یا و سلمان بهوست یا از کتاب  
 یا از صاحب کتاب و در مناسیکو یک سلیمان همه بیاست بگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن  
 بن سلمان که آنها بی یاست و سلیمان بن عامر صحابی است و عداوی در بصرین است - قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة - تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و بهی علی ذی الرحم تجاوز  
 و صله - و صدقه کردن بر کسیکه قرابت و ولادت و رحم دارد و ثواب دارد و یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم - رواه احمد  
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الداری - و عن ابی هريرة - قال جابر رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عند  
 دینار - گفت ابو هریره آمد مروی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است - قال الفقه علی نقی گفت  
 آن حضرت خج کن آن را بر ذوات خود پس مال عندی آخر - گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی و دیگر  
 فرمود خج کن آن را بر فرزندان خود - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی اهلک - فرمود  
 اتفاق کن آن را بر کسان خود جز اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان در صلح گفت اهل کسان مرد و کسان سر  
 قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال الفقه علی خادمک - فرمود اتفاق کن بر خد متکا خود و گویا مرکب  
 در حکم خادم داشته - قال عندی آخر - گفت نزد من دینار دیگر است - قال انت علم گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه سخن  
 زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بدهد رواه ابو داود و النسائی - و عن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم الا اجرکم بخیر الناس - گفت آنحضرت آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم - جل مسک بعبان فرسه فی سبیل الله - بهترین  
 مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان آب خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران است و استاده است  
 و در آتش است که او از جمله خیر الناس است و الاخصی که علم بالله واقعی و اخشی و از هر درد دنیا باشد و جهاد بروی فرض نباشد  
 بهتر خواهد بود از این شخص کذا قالوا - الا اجرکم بالله سیلوه - آیا خبر کنم شما را به مردی که تابع و تالی اوست در غربت به رجل  
 معتزل فی غنمه لم یروى حق الله فیما تالی وی مردیست که توشه گیرنده است در گوسفندی چیده که بر او راست که او میکند حق خود  
 را در آن گوسفندان از تصدق بر فقرا - الا اجرکم بشیر الناس - آیا خبر کنم شما را به بهترین مردم - رجل لیسان بالله و لا یعطى  
 بهترین مردم مردیست که سوال کرده میشود بنام خدا و تمیذ بهر بدان برین تقدیر لیسان به لفظ مجبول است و لا یعطى لفظ  
 معلوم و این حال مسئول عنه است و بمعنی لیسان به لفظ معلوم و لا یعطى به لفظ مجبول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام

خدا و داده نشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد - رداه الترمذی و النسائی و الدارمی - و عن ابي حمزة  
بعض موصده و فتح جیم و سکون تحتانیه در آخر و ال صحابیة الفزاریه است - قالت قال رسول الله صلعم ردا و السائل  
و لو بطلعت محرق - باز گردانید سائل را اگر چه بسیم سوخته باشد و ظلف بکسری می بخورد و سکون لام سم شکافته کا و و گو سفند این  
مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است - رداه مالک و النسائی و روى الترمذی و ابو داود و معناه - و عن ابن عمر  
قال قال رسول الله صلعم من المستأذن منكم بالند فاعیزوه - کسیکه پناه طلبد از شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را  
و من سأل بالند فاعطوه - و کسیکه سوال کند و بخواند از شما چیزی بنام خدا پس بدهید او را - و من دعاکم فاجیبوه -  
و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند به طعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر انمی نباشد حسی یا شرعی - و من  
صنع الیکم معروفًا فافکوه - و کسیکه به سوی شما نیکی بیاید پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکی کنید بادی و صنع الیکم  
نیکی کردن به کسی و معروف نیز نیکی و صنع اینجا بمعنی فعل است - فان لم تجدوا ما لکم فافکوه فادعوا له - پس اگر نیاید  
چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مراد را - حتی تر فان قد کافارتموه - تا آنکه بداند و گمان برید که مکافات  
کردید او را و او اگر دید حق او را یعنی مبالغه کنید در دعا و بکر کنید تا حاصل گردد و مثلیت در نیکی و شیخ مخرج میفرمود که  
کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیر او میفرمود که مبالغه در وی از جهت رویت عجیب است از نفس خود و کافا  
و تفویض وی بحق سبحانه تعالی - رداه احمد و ابو داود و النسائی و عن جابر - قال قال رسول الله صلعم لا یسأل  
لوجه الله الا بحیث - سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است  
یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مگر بهشت و بهشت خود از مردم  
سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده نشود و انباشان چیزی لوجه الله دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از  
متاع دنیا از جهت حقارت و فحای وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رداه ابو داود  
الفصل الثالث - عن انس - قال کان ابو طلحة اکثر الاضارب بالذیة بالامن یحل - انس گفت بود ابو طلحه  
که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما - و کان حب مواله  
البیه بیر حار - و بود محبوب ترین مالهای ابو طلحه به سوی ابی طلحه بیر حار که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است  
و مشهور بکسر موصده و قصر و مدست و در اول کتاب گذشته است - و کان من مستقبلی المسجد - و بود بیر حار مقابل مسجد  
بنوی صلعم - و کان رسول الله - و بود پیغمبر خدا - صلیم به خلها - می در آمد آن بوستان را - و مشرب من مایه فیها طیب  
و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین - قال انس فلما نزلت هذه الآية - گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این  
آیت که - لن یتناولوا البیر حتی یتفقوا مما تجون - هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه اتفاق کنید از آنچه دوست تزداری آن  
را قام ابو طلحه الی رسول الله - ایستاد ابو طلحه و رفت به سوی پیغمبر خدا صلعم فقال - پس گفت ابو طلحه یا رسول الله

ان الله يقول - بدرستیکم خدای تعالی میگوید - لمن تناوا البر حتى تنفقوا اما تجون - و ان احب مالی الی سیر حار و برستیکم  
محبوب ترین مال من بسوی من سیر حار است که بستان نذر است - و انما صدقة الله تعالی ارجو بها - و بدرستیکم  
این سیر حار صدقه است برای خدا امید دارم منکی را میوجب این آیه کریمه - و ذخرها عند الله - و امید میدارم خیر  
هنادون آن را نزد خدا - قسمها - پس بنه آن را - یا رسول الله حیث اراک الله - انجا که نماید ترا خدای تعالی  
و قرار یابد برای تو بران یعنی بده هر که میخواهی و هر چه که مناسب دانی - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلعم  
نسخ ذلک مال را نسخ نمی کنی آن یعنی سیر حار مالی بود مندرست بر تو نفقه آن و حق کلمه ایست که گفته میشود و نزد خود و در  
بچیزه و در فارسی یعنی دوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و چون وصل کند خود و منون  
دوی مخفف است و گاهی مشد و نیز آید و فرمود و انخفضت - و قد سمعت ما قلت - و به تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی  
تو ازینت خیر - وانی اری ان تجملها فی الاقرین - و بدرستیکم من می بینم وی دانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود  
و تصدق کنی برایشان تا ثواب صدقه و صلح رحمی هر دو ترا باشد - فقال ابو طلحة فعل - پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی  
و بگردانم آن را در خویشان خود - یا رسول الله قسمها ابو طلحة فی اقارب - پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در خویشان خود - و  
بنی عمه - و در پسران عم خود این بیان اقارب است یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در  
زمان امارت خود آن را از اقارب ابی طلحه مال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد و متفق علیه - و عنه - قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل الصدقة ان تشیع کبیرا جلتا - فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جلگه را  
طیبتی گفته که مؤمن باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه ابی بکر فی شعب الایمان

## باب

عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند در آن متمامات و ملحقات باب سابق را و در بعضی  
نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص  
نیست بمرأة خازن و خادمه نیز شامل است

الفصل الاول - عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غیر مفسدة - چون  
انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره هناده نمیشود و در حالی که تباه ننگنده و اسراف  
نه نمائیده است - کان لها اجر با ما انفقت - باشد مر آن زن را ثواب آن بسبب انفاق کردن وی - و لزومها  
اجره با کسب - و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست - و لخازن مثل فلک - و باشد  
مرغبنیه دارد که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر را است - لا ينقص لبعضهم اجر بعض شیا -  
کم نمیکردند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است موجب نقصان آن متفق علیه

واین حدیث مطلق است ورجو از تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جائز نیست زن را تصدق به  
 هیچ چیز از مال مرد مگر با اذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم  
 را اذن کرده میگذاردند و الفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالکان و ضعیفان و حدیث آئینده صحیح است  
 و رجوازی مرد اذن و شاید که آن جماعت حل کنند آن را بر امر جدید فافهم - و عن ابی هریرة - قال قال رسول  
 الله صلعم اذا نفقت المرأة من کسب زوجها من غیر امره - چون الفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر دے با علم زن  
 بر رضای زوج صحیح یا دلالت و چیزه اندک باشد کذا فی الحواشی و تور پستی گفته که مردان راجع است به عادت مردم  
 خواه شتر می باشد یا روستائی مختار همین قول است - فلما نصف اجرة - پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی  
 بیشتر است میان ایشان متفق علیه - و عن ابی موسی الاشعری - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الخازن المسلم الا یمن الذی یطی با امره - گنجینه و از مسلمان امانت دار که مبدء ها پنجه امر کرده شده است بدان حکم  
 کرده است بدان مالک - کا لا مو فرا - به کمال و تمام - طیبته به نفسه - در حالی که خوشش است بدان نفس و  
 کراهیت نمیدارد و تنگی نمی نماید - فید نه الی الذی امر به - پس میرساند آنرا به سوی کسیکه امر کرده شده است  
 مراد را بدان - اجد المتصدقین - یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو تصدق کننده یکی مالک که بحقیقت تصدق  
 میکند و یکی همین خازن متصف به صفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است به ظاهر و این عبارت از قبل  
 قول ایشان است که میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین و مراد شش کت اوست و اجر و ثواب  
 و المتصدقین بکسرات نیز خوانده اند متفق علیه - و عن عائشة قالت ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم  
 ابن امی اثلاثت نفسها - گفت عایشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است به مرگ ناگهانی و قتل به معنی  
 ناگهان شدن کاری و اثلاثت یعنی ربودن نیز آید - و اظنها لو تکلمت تصدقت - و گمان می برم او را که اگر سخن میکرد  
 و هو شیاریو و تصدق میکرد به چیزه و وصیت میکرد بدان - فصل لهما اجران لتصدقتهما - پس آیا هست مر او را  
 ثوابه اگر تصدق کند از جانب دے - قال نعم - گفت آن حضرت آری میرسد مر او را ثواب تصدق که میکنی از جانب  
 دے - متفق علیه - و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد به میت و همچنین دعا و استغفار برای میت  
 و مذنب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است که در عبادات بدین اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن  
 و مختار وصول ثواب است امام عبد الله یافعی در روئے الرباحین می گوید که شیخ اجل اکرم غزالدین عبد السلام را  
 بعد از فوت او در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعد از وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم  
 برخلاف آن یافتیم والله الحییب

الفصل الثانی - عن ابی امامة - قال سمعت رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الودع - گفت ابو امامه

شہیدم آن حضرت را کہ میگفت و در خطبہ خود سال حجۃ الوداع - لا یتحق امر آتہ شتیامن بیت زوجہ الا باذن زوجہا لانفاق نکند منی هیچ چیز را از خانہ شوہر خود مگر باذن شوہر خود - قیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ولا الطعام - و طعام را نیز انفاق نہ کند از خانہ شوہر بے اذن شوہر با وجود آنکہ در مالیت آن قدر نیست کہ در اہم و دنا نیز مثلاً - قال ذلک افضل اموال - گفت آن حضرت یعنی طعام بہترین مالہای ماست کہ بالفعل سبب کفاف معیشت و بقای بنیہ است و مراد بہ طعام اینجا خوب و تمیز است نہ مطبوع و تواند عام تر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس - رواہ الترمذی و عن سعد - قال لما بیع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص و تبتکہ مباہلت کرد آنحضرت زنان را - قامت امراتہ جلیلہ کاہنا من نسائہم - بایستادنی بزرگ گویا کہ آن زن از زنان قبیلہ مضرست یعنی سیم و فتح صنادید کہ قبیلہ مشہورست از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار - فقالت - پس گفت آن زن یا نبی اللہ انما کل علی آبائنا و ابائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالہم - بدرستی کہ ما اگر انیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوہران خود پس چه چیز حلالست ما را از مالہای ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی کہ مستقل نیست در کار خود - قال الرطب تاکلہ و ہندنیہ - گفت آن حضرت حلالست شمارا از اموال ایشان طعام را از آنچه زود تباہ می گردد مثل شوربا و شیر و میوہ و ترہ و امثال آن بخورید شما آن را و ہدیہ می کنید و می فرستید آن را از براے ہر کہ میخواہید و حاجت نیست در آن با ستیدان زیرا کہ عرف و عادت جاریست بساحت در آن و ما طعام خشاک چارہ نیست در آن از اذن و رضا و طبیعی گفتہ کہ این در آب و آبنا و امہاتست و در ازواج و زوجات جائز نیست مگر باذن انستہ و حدیث صریحست در شمول ازواج و مدار بر عرف و عادتست چنانکہ گفتہ شد - رواہ ابو داؤد -

**الفصل الثالث - عن عمیر -** مولی ابی اللحم - عمیر بن عیین و فتح سیم کہ صحابیست حاضر شد و فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود کہ ابی اللحمست و از قدمای صحابہ و مشاہیر ایشانست و او حاضر شد بر او شہید شد و چنین و ابی اللحم لقب اوست بجهت ابا کردن او از گوشت مطلقاً و بعضی گفتہ اند کہ دسے نیخورد و در جاہلیت از آنچه ذبح کردہ میشد بر احصنام - قال - گفت - عمیر امرنی مولائی ان اقد و لحما - امر کرد مرا مولای من کہ ابی اللحمست کہ خشاک کنم گوشتی برا - فجاء فی مسکین - پس آمد مرا مسکینے - فاطعمتہ منہ - پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت - تعلم بذلک مولائی - پس عالم شد بان یعنی بخورانیدن من آن مسکین را از آن گوشت مولای من -

منفردی - پس نزد مرا کہ چرا خورائیدی - فایست رسول اللہ - پس آدم من پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت ذلک لہ پس ذکر کردم این قصہ مرا آن حضرت را - فدعاہ - پس طلبید آن حضرت او را - فقال لم ضربتہ - پس گفت آنحضرت براے چه زدیدی او را - قال لعلی طعامی بغیر ان آمروہ - گفت سید ہ طعام مرا بہ مسکینان بی آنکہ امر کنم او را نہ فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزن او را و غم نخور زیرا کہ تو اسب آن مشترک است میان ہر دو شما گفتہ اند کہ مقصود آن حضرت



آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی اعلی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد برین فعل بحسب اشتراک در ثواب غنیمت پنداشتن آن - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت عیسی که گفت ملوکا بودم من بنده کسی - فسالت رسول الله - پس سوال کردم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم الصدق من مال مولائی بتبی - آیا تصدی کنم من از مال مالک خود بخیر و در بعضی نسخ مولی به لفظ جمع - قال نعم - گفت آن حضرت آری تصدی کن - و الاجر یبکیما لصفان - و ثواب مشترک است میان شما دو نیم سده اسلم -

### باب من لا یعود فی الصدقة

باب در بیان کسیکه باز نمی گردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه کسی داده بازستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث بسیار که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تیزه است از ان و بحقیقت عود نیست و الله اعلم

**الفصل الاول عن عمر بن الخطاب** قال حلت علی فرس فی سبیل الله - روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسب و راه خدا یعنی بخشیدم اسب را یکی از غازیان را که اسب نداشت - فاضاء الذی کان عنده - پس ضایع گردانید آن اسب را آن کسیکه بود آن اسب نزد و یعنی خوب نگاه نداشت و بدست کرد و خبردار نشد گو یا هلاک گرد آن را و ضایع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن - فارقتان اشتویه پس خواستم من که بخرم آن اسب را - و طعنت اندیشیدم برخص - و گمان بردم که وی بفرودشد آن اسب را بارزانی دو خصم را از زانی دارزان داشت - فسالت النبی - پس پرسیدم پیغمبر را صلعم - که خریدن من اسب را از وی خوب است یا نه - فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقک - پس گفت آن حضرت مخزن آن را و باز گرد در صدقه خود - و ان اعطاک بدیم - و اگر چه بدهد و بدهد اسب را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت و سوق کلام چنان بیناید که گویند اگر چه بفرودشد آن را بیک درهم و طبیعت گفته نظر بارزانی و صحت هیچ وی شرعاً لیکن نظر بان کن که آن هبیه و صدقه توبه ظاهر در معنی عود است فافهم بعد از ان تعلیل کرد آن حضرت آنرا و قبیح نمود و عود را بقول خود - فان العائد فی صدقه کالکلب یعود فی قیئه - زیرا که بستر است عود و گفت در صدقه خود مانند سگ است که عود میکند و برقی خود و باز میخورد آن را - و فی روایتی - و در روایتی این چنین آمده است که - لا تعد فی صدقک فان العائد فی صدقه کالکلب یعود فی قیئه - و عن بریده - قال كنت جالساً عند النبی - گفت بریده بودم من نشسته بودم پیغمبر صلعم از آتشه امراره - ناگاه آمد آن حضرت رازنی فقال گفت آن زن - یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریه - بدرستی که من تصدی کرده ام بر مادر خود و اهی مرا و انما انت - و بدستی که مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر من میرسد بمن بارش من چه میفرمائی آیا این هم از قبیل داخل عود در صدقه هست یا نه - قال و جب اجرک - گفت آن حضرت ثابت شد اجر و ثواب تو به تصدی کردن تو ان را بر مادر - و رد ها علیک المیراث - و باز گردانیدن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث

خوردن است که ثابت میگردد و نه باختیار بخلاف شتر که وی در حکم است و دست باختیار - قالت - باز گفت آن من - یا رسول الله آنکه کان علیها صوم شهر - بود برادر من روزه یک ماه که آن را به علت مرض یا سفر یا حیض خورده بود - افا صوم عنها پس آیاروزه دار من از جانب وی - قال صومی عنها - گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی - قالت - باز گفت آن زن - ما نهالم کج قضا افلاج عنها - مادر من حج نگذاشته است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی - قال نعم حجی عنها بایس گفت آن حضرت آری بگذار حج از وی - رواه مسلم - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میسر کند نگاه دارد آنرا آنچه بر او بود از روزه قضای رمضان یا نذریا کفارت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویز نه کرده اند آنرا آنکه غلظه گذاشتن لطیفی و مذموب بآن است که روزه ندارد از میث دلی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ کی از دیگر کسی و نه نماز گذار هیچ کی از دیگر کسی بلکه اطعام کند و فدی دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیة او بشت و اگر وصیت نکرده جائز است که مترع کند در نه اما لازم نیست و نه شناعی حاجت نیست ب وصیت گذاشتن فی البدایه و فصل لام آن است که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة و دیگر بدنی محض چنانچه صلوٰة و دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود و فعل نایب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود القاب نفس است و آن حاصل نمیکرد و بفعل نایب و جاری میگردد و نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است تنقیص مال و جاری نمیشود و نزد قدرت از جهت عدم القاب نفس و در حج نفل جاریست انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آن است که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بحون الله و توفیقه و تالی اوست کتاب الصوم نسأل الله التمامه

## کتاب الصوم

صوم و صیام در لغت بمعنی اساک و در شریع عبارت است از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوٰة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آن است که صلوٰة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است و اعلیٰ ان خیر اعمالکم الصلوٰة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیکم بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بخاطب است فافهم

**الفصل الاول - عن ابی هريرة - قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء - چون می در آید رمضان کشاده میشود درهای آسمان سونی روایت تحت ابواب الجنه - کشاده میشود درهای بهشت - و غلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ - و سلسلت الشیاطین - و نذیر در پا کرده میشوند شیطانان - و فی روایت تحت ابواب الرحمة - کشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از مرض است بمعنی تحت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ زمین جز آن و سوختن قدمها و بگراچیدن گوسفند و سوختن درون و علت ناک شدن می ازان و گویند که در ان هنگام که اقل**

میگردند اسهای شهر را در وقت قدیم تمام کردند آنهارا بر اینها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان سر  
والله اعلم بفتح تحقیق و به تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن رحمت  
و مسود اعمال بی مانع و اجابت و فدا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ  
از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و جمع شهنوا و دور زنجیر کردن شیاطین  
از بسته شدن طواف معاصی و دسائس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همه معنی  
این است متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجنة ثمانية ابواب - فهو دان حضرت  
که در بهشت بهشت درست - منها باب يسمى الريان - از جمله درها در می است که نامیده میشود آن را ریان بفتح راء تشدید  
یا از ری یعنی سیرابی - لا یدخله الا الصائمون - و نمی آیند آن را اگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت  
متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم  
من ذنبه - کسیکه روزه دارد در رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعده وی چشم داشت  
اجر و ثواب وی آمرزیده شود و در آنچه پیش رفته است از گناه وی - و من قام رمضان ايماناً واحتساباً غفر له ما تقدم  
من ذنبه - و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد و در شبهای وی از جهت ایمان و حبه لله آمرزیده شود آنچه پیش  
رفته است از گناهان وی - و من قام ليلة القدر ايماناً واحتساباً - و کسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب -  
غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يضاعف - هر عمل نیک  
آدمی را مضاعف کرده میشود باین وجه که - الحسنه بعشر امثالها - یک نیکبده چند وی - الى سبع مائة ضعف - تا بهتصد  
مانند بر اندازده شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل و سه - قال الله تعالى الا الصوم - گفت  
خداوند تعالی اگر روزه که جزای اثر آن بجدوی اندازده است - فانه لی - زیرا که روزه برای من است - و انا اجره لی - و من  
جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چند آنکه نخواهم از حد و احصایه برون - فانه لی - زیرا که روزه محض مراست اگر چه همه چیز مراست  
تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست در روزه داران میان تخصیص کرد و بیکرم و تشریف خاص مخصوص گردانید  
از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریاء و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریاء بدان راه میابد و لهذا منع  
کرده اند که گوید من روزه دارم مگر در فرض که متعین و معلوم است و از جهت آنکه نفس را در آن خطی نیست چنانکه  
فرمود - یدع شهوته و طعامه من اجلی - ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصاً طعام خود را که احتیاج بدان باشد  
و اکثر است از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه گفته اند که هر حق سبحانه و تعالی بعبود بر روزه  
نه شده و تعظیم کفار و پنج عصری از اعصار مبادات خود را بصوم بنوده اگر چه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی  
گفته اند که استغنا از طعام و سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده بدرگاه و سه

تعالیٰ بآنچه موافق و مشابه صفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث آن است که اضافت انجبت  
 آن است که روزه سبانه عالم است به مقدار ثواب و تضعیف آن و مغفرت بدان - للصائم فرحان - مر روزه دار را دو  
 خوشی و شادمانی است - فرحه عند فطره - یک فرحت نزد کشادن روزه است یا بجهت انتعاش طبیعت بسیر و سیرانی  
 بعد از گرسنگی و تشنگی باضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سر و شیرین می بر آرد و شکر آن را از در و نه  
 دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت و توفیق - و فرحه عند لقاربه - و فرحت دیگر نزد حصول لقای پروردگار است که در آخرت  
 خواهد شد - و خلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك - و بر آئینه بوی دهن روزه دار خوشترست نزد خدا از بوی  
 مشک تصویر و تشبیه معقول است به محسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن و اخلاط متغیر شدن بوسه دهن  
 و الصیام خبثه - روزه سپهرست و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا یا از آتش دوزخ در آخرت -  
 فاذا كان يوم صوم احدكم فلا يرث - بضم فاء پس چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که نکلم نکند بجلام قبیح و فحش گوید  
 و لا یضرب - یضرب فم و بلند کند و از او را بزند یا بخصومت - فان سابه احد او قاتله فلیقل الی امره صائم پس اگر دشنام  
 دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نوزد و بگوید که من مردی  
 ام روزه دار بزرگان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت ننمایم بعضی گویند که اگر  
 روزه فرض باشد بزرگان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از زیاد و در باشد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که موضع خلاف  
 صوم نفل است و در فرض البیت بزرگان گوید - متفق علیه

**الفصل الثانی -** عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كان اول ليلة من شهر  
 رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند و حکم بسته میشوند شیاطین صفدا  
 بکسر صا و و دال بند و غل و آنچه اسیر ابدان بند کنند از قید و غیره و صفدت به تشدید فار و ایت است - و مروه الحزن  
 بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مروه بفتحات جمع ما و دنیا نچه طلبه جمع طالب - و غلقت ابواب النار - و بسته  
 میشوند درهای آتش - فلم یفتح منها باب - پس کشاوه نمیشود از آن در هیچ درمی - و فتحت ابواب الجنة - و کشاوه میشوند  
 درهای بهشت - فلم یغلق منها باب - پس بسته نمیشود از وی درمی - و دنیا وی سنا - و بندامیکند و آواز میدهند آواز دهنده  
 و میگویند - یا اعی الخیر اقبل - ای طلب بگشاده نیکی و ثواب پیش آ که وقت تست - و یا اعی الشر اقصر - و ای طلب  
 گشاده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست - و الله عتقنا من النار  
 و مر خدای راست آزادگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان - و ذلک کل لیلته و آن آزاد کردن در هر شب است  
 مخصوص به شب قدر نیست - رواه الترمذی و ابن ماجه و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث غریب  
**الفصل الثالث -** عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاكم رمضان - آمد شمارا

رمضان - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده شده است و روی - فرض الله علیکم صیامه - فرض گردانیده است  
 خدای تعالی بر شمار روزه آنرا - یفتح فیہ ابواب السماء - گشاده میشوند و روی درهای آسمان - و یغلق فیہ ابواب الجحیم -  
 بسته میشوند و روی درهای دوزخ - و یغلق فیہ مودة الشیاطین - و غل کرده میشوند و روی مودة شیاطین و غل بضم  
 بند کردن - فیہ لیلة خیر من الف شهر - در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است - من حرم خیر ما  
 حرم من خیر کثیر - کسیکه محروم گردانیده شد یکی و ثواب آن را پس تحقیق محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در  
 حدیث انس بیاید و این سبانه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آن است که مراد ثبوت حقیقت حرمان است  
 با قطع نظر از متعلق - رواه احمد والنسائی - وعن عبد الله بن عمر بن عثمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام و انحران

یشفعان للعبد - گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بر بنده را - یقول الصیام ای رب انی سئمت الطعام  
 و الشهوات بالنهار فتغنی فیہ - میگوید روزه ای پروردگار من بدرستی که من بازداشتم و از خوردن و شهوات و دیگر  
 چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در روز و ظاهر آن است و الله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد  
 از مستلذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آن است که تمام اعضاء و حواس را ریاضت فرماید و از نایبیتها  
 بازدارد و عموم رحمت آبی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرده تا همه را شامل باشد و غیبت در مذہب سفیان ثوری تأخر  
 صوم است - و یقول القرآن منته النوم باللیل فتغنی فیہ - و میگوید قرآن منع کردم من و خواب را به شب پس قبول کن  
 شفاعت مرا در روی قیشفعان - پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواهش کردن و درخواستن  
 گناه کسی را شفع و شافع خواهش کرد و تشفع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فاء تشدید آن پذیرفته شده شفاعت و س

رواه البیہقی فی شعب الایمان - و احمد و طبرانی نیز روایت کرده در رجال و سب جت اند و رحمت و حاکم گفته صحیح علی شرط  
 مسلم - وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله - گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم و فیہ لیلة خیر من الف شهر - بدرستی که این ماه تحقیق حاضر شده شمارا  
 و در وی شبی است بهتر از هزار ماه - من حرمنا فحرم الخیر کله - کسیکه محروم گردانیده شده از آن شب پس تحقیق محروم  
 گردانیده شد از خیر همه خیر - و لا یحرم خیر الا کل محروم - و محروم گردانیده نمی شود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم است  
 از سیادت و موسوم است به سمت حرمان و سبیل است بدان این عبارت ناظر بر معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم  
 رواه ابن ماجه - وعن سلمان الفارسی - قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان -

گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان - فقال - پس گفت - یا ایها الناس قد اکلمکم  
 شهر عظیم - اسی مردمان به تحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ - شهر مبارک - ماهی است که برکت کرده  
 شده است و روزه - شهر فیہ لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة - گردانیده است خدایتعالی روزه ماه رمضان



را فرض - و قیام لیلہ تطوعاً - و گردانیدن دست نماز گردن را در شب دمی نفل و سنت - من تقرب فی جملة من الخیر کسیکه نزدیک  
 جوید بد رگه حق در وی بخوبی و علی از نیکی یعنی نفل - کان لمن اوی فریضة فیما سواه - باشد همچو کسیکه بگذارد و فرض را  
 در ماهی که جز رمضان است - و من اوی فریضة فیه کان لمن اوی سبعین فریضة فیما سواه - و کسیکه ادا کند فریضة را در وی  
 باشد همچو کسیکه بگذارد هفتاد فریضة را در ماهی که جز رمضان است و هوشهر البصر - و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است  
 از شهوات نفس - و الصبر ثوابه الجنة - و صبر کردن ثواب دمی بهشت است - و شهر المواساة - و ماه رمضان ماهی است  
 که در وی غمخوارگی فقر و اگر سنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن - و شهر نیراد فیه رزق المؤمن  
 و ماهی است که زیاده میشود در وی و رزق مسلمان و برکت داده میشود در وی و نیز بتوسیع طعام و مواسات که در وی  
 و مر کرده اند لایسب و سنت رزق فقر و محتاجان خواهد شد - من فطر فیه صائماً کان له مغفرة لذنوبه - کسیکه روزه کشایاند  
 روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مرگنا مان او را - و عتق رقبة من النار - و سبب آزادی ذات وی از آتش -  
 و کان له مثل اجره من غیر ان یقیض من اجره شیء - و باشد مر او را مانند مردان روزه داری آنکه کم شود از مرد و سی چیز  
 قلنا - گفتیم ما - یا رسول اللہ لیس کلنا نجد الفطرة الصائم نیست همه ما باین صفت که بیاییم چیزی را که روزه  
 بکشایانیم روزه دار را و نجد در اکثر نسخ بنون است و در بعضی بیاست و این بحسب قاعده عربیت ظاهر ترست چنانکه  
 در موضع خود مقرر شده است - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یطی اللہ هذا الثواب  
 من فطر صائماً علی ندوة لبن - میدهد خدای تعالی این ثواب را بکسی که روزه کشایاند روزه دار را بدست شیر آمیخته  
 بآب و ندرق شیر آمیخته بآب عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته می خوراند - و تمر - یا روزه کشایان بیک خرما - او شربت من  
 ما سیاید می از آب و من اشبع صائماً سقاه اللہ تعالی من حوضی شربة لا یطعم بعده ابداً - و کسیکه سیر گرداند روزه دار را بنوشاند  
 او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت  
 را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است - و هوشهر اول رحمة - و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است  
 از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گنا مان و کثافت معصیت می برآیند - و اوسط مغفرة  
 و میان وی سبب مغفرت و آمرزش گنا مان است - و آخره عتق من النار - و آخر ماه رمضان آزاد شدن فی است از  
 آتش دوزخ چون طاعات میرشد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و متبسی و مستعد و خول جنت گردید  
 و من خفف عن ملوک فیه - و کسیکه تخفیف کند از واه و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و شقت نکند غفر الله له و عتق  
 من النار - بپامزد خدای تعالی مر او را و آزاد گرداند او را از آتش دوزخ - و عن ابن عباس - قال کان رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر - بود آن حضرت چون می در آمد ماه رمضان را  
 میکرد هر بنده را - و اعطی کل سائل - و میداد هر خواهنده را شاید که درینجا کسی گوید که چگونه روا باشد را کردن

هر اسیر و شاید که درین میان کسی باشد که بروی حق باشد مری را جوایش آن است که بگویم اسیران آن حضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند و رغزوات و آن حضرت نمی بود و بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن میان فدیہ گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا استرقاق نزد خفیه و نبود میان ایشان کسی که بدست حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آن حضرت ارضای خصم کرده باشد کرد و عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان الجنة ترخف لرمضان - فرمود آن حضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان من راس الحول الی حول قابل - از سر سال تا سال آئینده ترخف لبسم زای و دراز و هر آنچه آراسته و آبدار باشد ترخف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای دنی - قال فاذا کان اول یوم من رمضان - پس چون می باشد نخست روز از رمضان بهشت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین - میوز و باودی زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم در از شرکان کشاده چشم خور جمع حوراء و حسین جمع عنیار فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجاً تقر بهم اعینتا - پس می گویند آن زنان بهشت اسیر پروردگار ما بگردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گردد و قرار گیرد و بالیشان چشمهای ما - و تقر اعینهم بنا - و خنک گردد و قرار گیرد چشمهای ایشان با تقر بفتح قاف و کسر آن یا از تقر بضم قاف بمعنی برویت و چشم بمشاهده محبوب سرور گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش می در دیدن اعبال بود یا از تقر بفتح قاف بمعنی قرار و چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست نشکود و در حدیث واقع شده است که جعلت قرۃ عینی فی الصلوة و اولاد قرۃ العین گفتن نیز از اینجا است - رومی الهیاتی الاحادیث الناثیه فی شعب الایمان - وعن ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال یغفر لامرئ فی آخر لیلته من رمضان - روایت است از ابی هریره که آن حضرت گفت آمرزیده می شود مرأت او در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لامرئ - قیل گفتند صحابه - یا رسول اللہ ای لیلۃ القدر - آیا آن شب که آمرزیده میشود امت را شب قدر است که بخشدن گناہان و سلامت از آفات انخواس و لوازم اوست - قال لا - گفت آن حضرت آن شب شب قدر نیست - ولكن العاقل انما یونی اجرہ اذا قضی عملہ - ولیکن کارکننده تمام اواده میشود و او مگر وقتی که تمام کند عمل خود در آن در آخر شب اخیری باشد یعنی این مغفرت از بهجت فراغ ازین عمل نه از بهجت شب قدر - رواه احمد -

### باب روتیه اللال

لال نام غره قمرست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در شب آخر ماه بیست و ششم و بیست و هفتم و در جز این شبها قمرست کذا فی القاموس مرآۃ انبیا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در بناروی موم یا فطره

و مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکہ یک مرد مستور الحال یعنی آنکہ فسق او معلوم نباشد مقبول است خبری در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شہادت و تفصیل مذہب آن است کہ مذہب حنفیہ و صحیح از مذہب شافعی و مشہور از مذہب احمد آن است کہ ثابت میشود ہلال رمضان بخبر واحدی عدل و شرط نیست لفظ شہادت زیرا کہ این امر دینی است کہ متعلق بدان است و جب این صوم پس مشابہ شد روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قول شافعی را و در روایتی از احمد و اسحاق شرط است شہادت دو کس چنانکہ در سایر شہادات و لیکن عدالت خبر شرط است باتفاق و طحاوی گفتہ قبول کردہ میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغير عدل مستور است چنانچہ ظاہر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امر اراۃ و عبد و ابن و رصوم است باغیم و در فطر باغیم شرط است عدو شہادت و عدالت و حریت و بی علت در ہر دو شرط است حج کثیر و مراد بکثرت عدد و تواتر است و نزد بعضی اہل محلہ و روایت است از ابی یوسف بچاہ مرد۔ و عن ابن عمر۔ قال ترائی الناس الهلال۔ بیکدیگر مینمودند مردم ماہ نورانی جمع شدند و دیدن آن۔ ما خبرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی رأیتہ۔ پس خبر دادم من آنحضرت را کہ من دیدہ ام ماہ را۔ فقام و امر الناس لبصیامہ۔ پس روزه داشت آن حضرت و امر کرد مردم را بروزہ داشتن۔ رواہ ابو داؤد و الدارمی

**الفصل الثالث۔ عن عائشہ۔** رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحفظ من شعبان ما لا یحفظ من غیرہ۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ یاد میداشت ایام شعبان را و نگاہبانی میکرد و آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغہ می نمود و در شمردن ایام ماہ شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصرح حفظ ہشیا رو بیدار بود و یک یک یاد کردن۔ ثم لیوم لرویتہ رمضان۔ پس روزه میداشت آن حضرت وقت دیدن ماہ رمضان۔ خان غم علیہ حدیثین یوما ثم صام۔ پس اگر پوشیدہ میشد ماہ شمار میکرد و سی روز را پس روزه میداشت رواہ ابو داؤد۔ و عن ابی الخیر۔ یفتح موحده و سکون معجمہ و فتح فوقیہ از تابعین است نام و سعید ابن فیروز کوئی۔ قال گفتہ خبر جبال للعمہ۔ بیرون آمدیم ما برای عمرہ گزاردن۔ فلما نزلنا بطن نخلة۔ پس چون فردا آمدیم ما بہ بطن نخلة کہ موضعیت میان مکہ و طائف۔ تراینا الهلال۔ جمع شدیم بطلب ہلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث۔ پس گفتند بعضی از قوم کہ این ماہ سہ شب است۔ و قال بعض القوم ہو ابن لیلیتین۔ و بعضی از قوم گفتند کہ این ماہ دو شب است۔ فلقینا ابن عباس فقلنا۔ پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم۔ انارائنا الهلال فقال بعض القوم ہو ابن ثلث و قال بعض القوم ہو ابن لیلیتین فقال اسی لیلۃ را تیموہ۔ گفت ابن عباس کہ ما دیدیم شما ماہ را قلنا لیلۃ کذا و کذا۔ گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعیین کردندان شب را کہ دیدہ بودند۔ فقال ان رسول اللہ۔ پس گفت ابن عباس کہ بغير خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم مدہ للرویت۔ مدت گردانیدہ است

رمضان را وقت دیدن هلال یعنی بدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کینه نمویلیه را بپوشید - پس این هلال مریشی راست که دیده اید او را در آن شب - و فی روایه عنه قال - و در روایتی از ابی النخعی چنین آمده است که گفت وی - اهللنا رمضان - و بدیم ماه رمضان را اهلل و استلال ماه دیدن یعنی برداشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید - و سخن بذات عرق - و حالا نکه بودیم مادر موصی که نام وی ذات عرق است کابسترین و سکون را نزد یک بهمان موضع است که مذکور شد - فارسلنا رجلا الی ابن عباس سیالیه پس فرستادیم مردی را به سوی ابن عباس که پرسد او را این ماه کدام شب است - فقال ابن عباس قال رسول الله - پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله قد مده لرویته - بدرستی که خدای تعالی تحقیق بدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال - فان انعمی علیکم فاکملوا العده - پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام مکالم گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید در روزه دارید - رواه مسلم

### باب در سجور و مقاصد مختلفه از صوم

الفصل الاول - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تسحر و افان فی السحور بركه - طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر بركت است و سحر به فتح سین و ضم آن هر دو جا بركت است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین به فتح است و اظهر و معنی ضم است زیرا که بركت در فعل است بمثل بركت است نه در نفس طعام کذا قبل - متفق علیه - وعن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل ما بین صیامنا و صیام اهل الکتاب اكله السحر - فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب پنج روزه است زیرا که خداوند تعالی مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان نیکو گذاری است نعمت است و اگر بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه معنی لقمه داین موافق روایت سحر است بفتح سین ولیکن روایت اینجا بفتح همزه است - رواه مسلم - وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یزال الناس یخیرون و افطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که مرور مدینه اصحاب گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم همیشه اندمزم ملابس نجیر و ادام که شتابی کنند در کشتادون روزه - متفق علیه - و این نیز جهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شمار بعضی از اهل بدعت شده که از اوجوب میدانند ولیکن باید که تمحیل بعد از تحقیق وقت باشد و تحقیق بدان احتیاط و در آن نه استحال با تردید این چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن میکنند و توریستی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا فیه نفس و دفع سرگشی و توستی کردن نفس یا مصلحت عشا بن بنواقل باشد بی اعتقاد و جوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است از ابوسعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود وصال نه کنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند

گو کہ وصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیارست نفس قطع شہوات امریست کہ کردہ اند از بسیاری ربانین و ارباب احوال و معاملات اعدا و اللہ علیہا من برکاتہم انتہی کلامہ۔ وعن عمر رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قبل اللیل من ہنا۔ چون پیش آید تاریکی شب از بخا یعنی از جانب مشرق۔ و ادبر النہار من ہنا۔ پس رود روز از بخا یعنی از جانب مغرب۔ و غربت الشمس۔ و فرود و آفتاب و این اقبال و ادباز نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برائے تاکید و تقریر دخول لیل است۔ فقذا فطر الصائم۔ پس بہ تحقیق روزه کشا و روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و می باید کہ افطار کند متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الوصال فی الصوم۔ نہی کردہ است آن حضرت از وصال یعنی روزه داشتن و در روز نایز یادہ بی اکل و شرب و در میان آن۔ فقال لہ رجل۔ پس گفت مر آن حضرت را مردی از اصحاب۔ انک تو اوصل بدرستیکہ تو وصال میکنی۔ یا رسول اللہ۔ پس مراجعہ می کنی از ان و حالانکہ تو میخوای مارا دایم با تباع خود۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ و اکیم مثلی۔ و کدام یکی از شما مانند من است۔ انی ابیت لطیفی ربی و سقینی۔ بدرستیکہ من شب میکنم در حالیکہ طعام میبارم و مرا آنکہ پرورندہ و تربیت کنندہ من است و آب میدہد و می مرا۔ متفق علیہ۔ بدانکہ علما درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکہ طعام و شراب محسوس بود کہ برای آن حضرت ہر شب از زور پروردگاری آمد و بخیر و می نوشید و این گرامتی بود از خدا بیغالی مخصوص بوی صلی اللہ علیہ وسلم و این منافی وصال موجب لبطان صوم نبود اگرچہ خود روزانہ نیز فرض کنند چنانکہ در روایت دیگر آمدہ است (نظر عند فی لطیفی و سقینی) روز میکنم زور پروردگار خود و طعام و شراب می دہم و مراجعہ انچہ موجب انظار است شرعاً طعام و شراب مقادوست اما انچہ بطریق خرق عادت از ہشت و از پیش پروردگار آمدہ باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفتہ اند کہ مراد بہ طعام و شراب اینجا قوت است کہ لازم است پس گو با فرمودہ مرا پروردگار من قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکہ قائم مقام طعام و شراب می گردد و قائم می کند و بدان قوت بطاعت و عبادت می یابم و یا مراد بہ طعام و شراب سیرے و سیرابی است کہ بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل می شد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است چہ تواند کہ قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیرے و سیرابی است و گفتہ اند معنی اول راجع ترست چہ سیرے و سیرابی منافی حال صائم است و منقوت مقصود از صوم وصال است چہ روح ابن علی گرنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکہ شگ بر شکم مبارک می بست گذافی فتح الباری و مختار کنت کہ مراد طعام و شراب محسوس نیست و نہ لازم دے کہ قوت و تشنگی است بلکہ غذای روحانی بود کہ از خراف و لذات مناجات و فیضان لطافت آنی کہ بر دل شریف وی صلی اللہ علیہ وسلم دار و می گشت حاصل می شد کہ بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی می شد و این در مجتہای مجازی و مستر تائی می مجرب است چہ جائے محبت حقیقی



و مسرت معنوی که مرآن حضرت را بود - تمییز - اختلاف است علماء را در عدم وصال مرغز آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است مگر کسی را که قادر است بر آن و نمی آید برای محبت و تحقیق بود و چنانکه تصریح در حدیث عالیه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و غیره و امین مثل عبد الله بن ابی معمر و عامر بن عبد الله بن الزبیر و از ابراهیم تمیمی منقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تمییز کرده اند بر گراهِت و اختلاف کرده اند که گراهِت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و بهر بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنرا که مولع اند بر یا محنت نفس و گداز حق و دی افطاری کنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم

### الفصل الثانی عن خصمته - رضی الله عنها - قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یجیع الصیام

قبل الفجر فلا صیام له - کسیکه نیت نکند و تصیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مراد از اینجمله بصر یا سکون جیم و کسر نیم از اجماع به معنی درستی عزم و ثبات عزم بودن بر کاری - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدارمی و قال ابو داود و وقفه علی صفته - و گفته است ابو داود که موقوف گردانیده است این حدیث را بر حقه - سمر - بفتح میسین و عین ممله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینة و عبد الرزاق از وی روایت دارند و الزبیری - بضم زای - بفتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بر بید نام او بنی بن صعب است از اربابان زهری است و ده سال وی بوده و مسلح حدیث از وی نموده - و ابن عیینة - نیز از اتباع است و شهرت - دیوشن الایلی - بفتح هزه و سکون تحققة منسوب بایل شهر مشهور از شام نام پدر وی زبیر است حکم عن الزهری - همه ایشان معروض بیدی و سفیان ابن عیینة و دیوشن روایت می کنند از زهری و موقوف می دارند این حدیث را بر حقه و معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شد که قول صحابی باشد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است بخمس از اصحاب کتب مشهور بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی هر ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست باشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل ولیکن مذاهب در اینجا مختلف است مذاهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزی که باشد نظر بموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قائل اند در غیر نفل اما نفل جائز است به نیت قبل الزوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذاهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر عین جائز است به نیت از نصف شار شرعی که قبل الزوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقه بر - و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء ارحمکم

والانارنی بیده - چون بشنوید بانگ نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد و سفلای قیصر  
حتی یقین حاجت منه - پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از دست یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که  
مراد از آن مزب باشد پس درین تاکید است بر آنکه تعبیل افطار اگر چه ترک اکل و شرب نزد اذان منسوب است یا اذان  
صح بود یعنی مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صحیح کند اگر به یقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر  
در غالب ظن شب است بخورد و الا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که شب میگفت چنانکه در باب فان  
گذشت و قید بودن آن در دست اتفاقی است - رواه ابو داؤد - و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله  
تعالی حم از ابی هریره است که گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی - احب عبادی الی عجلهم فطرا - و است و شسته  
ترین بنده گان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت شکر گذار  
ترخیص و اعتناست نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که پیرو و نصاری تاخیری کنند  
در آن - رواه الترمذی - و عن سلمان ابن عامر - صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است  
بیا و این خطاست یا از کاتب یا از مؤلف کتاب کذا قالوا - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فطر احدکم  
فلیفطر علی تمر - چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرمای - فانه برکت - پس بدرستی که خرمای افطار  
به خرمای سبب برکت و زیادتی ثواب است - فان لم یجد فلیفطر علی ما ریس اگر نیابد تمر پس باید که افطار کند بر  
فانه طهر - پس بدرستی که آب پاک کننده است یا افطار با آب پاک کننده است معده را از آلاش و صفات کثیف  
است و موجب اشتهاست و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام داشته باشد و قبول  
میکند طعام را باقبال تمام و چون باشد نخست چیزیکه برسد بوی شیرین متغیر گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصا  
توت با صبر که انتفاع وی از خلوات بیشتر و قوی ترست و چون خلوات این جاز ترست و محبوبست طبیعت ایشان  
بر آن و تربیت یافته است بدان انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر را روزه خشکی حاصل میشود پس  
چون تر شود و انتفاع وی بآن کمال تر گردد و لهذا اولی کمال ترشنه و اگر سنه آن است که اندک آبی شرب کند پس از آن  
طعام بخورد - رواه احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و الدارمی و لم یجد کذا فانه برکت غیر الترمذی - و ذکر کرده است  
لفظ فانه برکت را جز ترمذی - و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات  
بود آن حضرت که افطار میکرد پیش از آن که نماز بگذارد و بر چند خرمای تر - فان لم یکن رطبات فتمر - پس اگر نمید  
خرمای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک و در بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده - فان لم یکن تمرات  
حسی حوات من ماء - پس اگر نمی بود خرمای خشک هم می نوشید چندانکه آب - رواه الترمذی و ابو داؤد و قال  
الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما

او جز نماز یا قله مثل اجزه - روایت است از زید بن خالد که از مشایخ صحابه است گفت گفت آن حضرت کسیکه روزه کشاید روزی و در پیرایا سازد و سامان غرا کند و سالیس مرار است مانند اجزوی بجبت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن روزه البقی فی شعب الایمان و محی السنه فی شرح السنه و قال صحیح - و گفته است محی السنه که این حدیث صحیح است و نزدی انسان و ابن جبر و ابن خرمیه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما یقال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا افطر قال - ابن عمر روایت می کنند که بود آن حضرت وقتی که افطار میکرد میگفت فذهب الظلم و اقبلت العروق و ثبت الاجران شاکل الله تعالی - رفت تشنگی و تر شد رگمای و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظلم را موزست محدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت - رواه ابو داود و - و عن معاویہ بن زهره - یضم زای و سکون باز قنات تابعین است - قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا افطر قال بود آن حضرت چون افطار میکرد میگفت - اللهم لک صمت - خداوند برای رضای تو روزه داشته ام - و علی رزقک افطرت و پروردگار تو که سائیدی کشادم روزه را - رواه ابو داود و مرسل -

### الفصل الثالث - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الدین ظاہر لایل

الناس الفطر - همیشه است دین غالب مادی که شتابی کند مردم افطار را - لان اليهود والنصارى یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیری کنند در افطار پس در خلافت ایشان و دهم بنای عمل ایشان غلبه و شوکت است

در دین و دیرین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است - رواه ابو داود و ابن

ماجره - و عن ابی عیینہ - رضی اللہ عنہ تابعی است ان قرآن مسروق - قال - گفت - دخلت انا مسروق علی

عائشہ - در آدم من و مسروق بر عائشہ - فقلنا - پس گفتیم ما - یام المؤمنین رجال من اصحاب محمد - دوم و انداز یاران محمد

صلی اللہ علیہ وسلم احد ہما یجمل الافطار یجمل الصلوۃ - یکی اذان دوم و شتابی می کند در روزه کشادن شتابی

میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب - و الاخر یؤخر الافطار یؤخر الصلوۃ - و دیگر اذان دوم و تاخیری کند افطار

را و تاخیر میکند نماز را - قالت - گفت عائشہ ای ہما یجمل الافطار یجمل الصلوۃ - کدام یکی اذان دوم و تجمل میکند در افطار

و تجمل میکند نماز را - قلنا عبد اللہ بن مسعود - گفتیم ما آن مرد که تجمل میکند عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ -

قالت - گفت عائشہ همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و الاخر ابو موسی - و مردی

که تاخیر میکند ابو موسی اشوری است رضی اللہ عنہ پس ابن مسعود و علی بن عمر می کردند ابو موسی بر خصمت و ابن مسعود

اعلم واقف است در احکام و اقدم است در ابتلاع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است و این سندی یا عذری

خواهد بود و شاید گاہ گاہی میکرده باشد و اللہ اعلم - رواه مسلم - و عن الربیع بن ساریہ صحابی است

از اہل صفہ و اذان گیرندگان که نازل شده در ایشان و لا علی الذین اذا ما توکل تحلمم آلا یتقال و عافی رسول اللہ

گفت خواند مرا سپید خدا - صلی اللہ علیہ وسلم الی السجور فی رمضان - لطعام سحر رمضان اینجا سحر یعنی سین ست زیرا کہ خواندن بہ طعام میگویند - فقال یلم الی الغذاء المبارک - پس گفت آن حضرت بیا بسوی طعام - برکت کردہ شدہ درو چنانکہ در اول باب گذشت - فان فی السجور برکہ رواہ ابو داؤد والنسائی - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکم سحر المومنین التمر - نیکو طعام سحر مسلمانان خرامست کی خود سحر مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار بوسے نیز برکت است سحر بوسے موجب برکت اول و آخر خواهد بود - رواہ ابو داؤد

### باب تنزیہ الصوم

یعنی دور داشتن روزہ از آنچه فاسد گرداند اورا یا مکروه بود در وی و تنزیہ یعنی بعدست و تنزیہ بارے تعالی بتعید است از آنچه روا نیست بروی از نقائص و عیوب و در حدیث آمدہ است الا یان تنزیہ یعنی دورست از مای و در حدیثی دیگر آمدہ است الجاہلیۃ نزہتہ یعنی جاہلیہ بعدست از و با وجاہیہ نام و ہمیت بدشقی -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یدر قول الزور - روزہ دار کہ ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بہتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی - والصل بہ - و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل - فلیس للذہ حاجۃ فی ان یدع طعامہ و شربہ پس نیست مرخصا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالغاتی در آن کہ ترک کند و سے خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شریعت آن ہمین گرسنگی و تشنگی نیست بلکہ کسر شہوت و اطفای نازہ نفسانیت است تا نفس از مارگی برآید و مطمئن گردد - رواہ البخاری - مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام کہ عموم حمت آن ہمہ عالم را است و آن امساک از کل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامہ اعضا و حواس از لذات و شہوات محرمہ و مکروهہ بلکہ از اسماک در مباح نیز از آنچه منافی کس نفس و قمع است و صوم انھل الخواص و آن امساک از ہر چیزی کہ مادیون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق با سوای وی بجانہ - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبل ویباشر و یوصائم - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ بوسہ میداد و مباشرت می کرد یعنی بشرہ و اندام را بہ بشرہ زنان می رساند - و کان الکلم لاریہ - و بود آن حضرت مالکترین شما حاجت خود را و شہوت خود را و در روایتی نفسہ و آب نفث و ہمزہ در ابغنی حاجت و روایت مشہور نزد محدثین ہمین است و گاہے روایت کردہ میشود بکسر ہمزہ و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فح نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و تورشتی گفته کہ حل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حل است بر حاجت - متفق علیہ - و ترندی گفته کہ درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حصہ و سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ رضی اللہ عنہم نیز آمدہ و حدیث عائشہ حدیث حسن صحیح است و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابہ و غیر ہم در بوسہ

مرصائم را بعضی خصصت کرده اند پیرایه جوان را و مباشرت سخت ترست ازان و بعضی گفته اند که بوسه نقص ابر میکند نه تقطیر انتی و مذنب نزد آن است که پاک نیست به بوسه اگر امین باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه لذاته مفطر نیست ولیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شد ذات و سه و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را ازان افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است لوزن ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر بنی میگرد از تقبیل و مباشرت و عمر بن الخطاب بنی میگرد از تقبیل و میگفت که بنو از عصمت مریج کی را آنچه بود مرا حضرت راضی الله علیه و سلم و عنهما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدرکه العجری فی رمضان و هو جنب من غیر حلم گفت عایشه بود آن حضرت که در ی یافتند او را بخورد در رمضان و حال آنکه وی جنب نبی بود از غیر احتلام - فتنسلس و یصوم - پس غسل می کرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه از ام سلمه نیز نقل این روایت کرده شده است و بود ابوهریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که نیست روزه مری را که صبح کند بخوابد و چون رسید ابوهریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد ازان و گفت الشیطان و انار لاندان من درین امر این را قصه السیت که ذکر کرده ام آن را در شرح سفر السعادت و اکثر علما برین اندویشی از مخفی نقل کرده که در روزه نقل درست است ولیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین برانند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح ترست بعد ازان بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم هر چه از احتلام بر آنحضرت و الا فائده نباشد این قیود را لیکن گفته اند که احتلام بر آن حضرت جائز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیة از موطا نقل کرده است که گفت صحیح نیست که جائز نیست احتلام بر آن حضرت و مراد با احتلام و جهه رویت انزال است بی دیدن چیز در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قیود عدم جواز است یعنی می بود غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جائز نیست بروی فافهم - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم اجم و هو محرم گفت ابن عباس که آن حضرت حجامت کرد بمی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جائز است که حجامت کند ولیکن بشرط آنکه موی کتفه نشود و اگر کتفه شود اجزای آن بدو چنانچه در باب احرام بیاید و اجم و هو صائم و حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکرد و نزد امام ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیکرد و زود آنکه تلافی نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد و صوم حاکم و محجوم و واجب میکرد و بروی فقهاء کفارت و زود عطا باطل میکرد و صوم حاکم و واجب میکرد و بروی کفارت که اقال الطیبی و کلام در احتجام صائم در حدیث افطر الحاکم و المحجوم بیاید متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه - کسیکه فراموش کرد روزه را و



حالا گوئی روزه و درست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکند و فاما الله و سقاہ  
 نیزه که نخورائیده است و در او نه نوشائیده و اگر خداوند تعالی - متفق علیه - و این حکم عام است در هر روزه فرض باشد  
 یا نقل زد و همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد  
 از امام ابی حنیفه که می گفت اگر معنی بود اقوال مردم می گفتم بقضائینی اگر معنی بود روایت ائمه این حدیث را قائل میشد  
 بقضا و در هر دو یک گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جمیع از جهات استوار گشت - و  
 عمره - قال بنیامح بن جلوس عند البنی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل فقال - در آشنای آنکه نشسته ایم باز و آنحضرت ناگاه  
 آمد و او را مردی پس گفت آن مرد - یا رسول الله هلاکت - هلاک شدم من یعنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کرد  
 و اهاکت و هلاک کردم یعنی زن خود را بافکندن او را در گناه - قال مالک - گفت آن حضرت چه شده است و چه کرده  
 تو که این را میگوئی - قال - گفت آن مرد - و قعت علی امرائی و انا صائم - افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم  
 و در روایتی بجای و انا صائم فی سائر رمضان و وقع شده فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم  
 هل تجد رقبه تقصها - ایامی یابی بنده را که آزاد کنی آن را - قال لا - گفت نمی یابم - قال گفت آن حضرت قبل سطر  
 ان تصوم شهرین متتابعین - پس ایامی توانی که روزه داری دو ماه پیاپی - قال لا - گفت نمی توانم - قال - گفت  
 آنحضرت - هل تجد طعام سینین مسکینا - ایامی یابی طعام شصت مسکین که بخوری فی الیثان - قال لا - گفت نمی یابم -  
 قال - گفت آن حضرت - احلین شین سوکت البنی - و در رنگ کرد و انتظار برو پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید  
 از طعام و بوی و بد تا کفارت وی شود و سوکت یعنی کاف و فتح هر دو رواست - بنیامح بن علی ذکاک اتی البنی - پس در مقام  
 آنکه بابرین حال بودیم آورده شده پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم بعرق فیه ممر بزمبلی بافته شده از برگ خرما و عرق بخت  
 سین و راو به سکون نیز آمده - و العرق المکمل الصنم - زببلی سطر که در روی پانزده صاع تا مایت صاع بخورد و پانزده  
 صاع شصت بدست - قال این السائل - گفت آن حضرت کجاست آن مرد سائل و کیست - قال انا - گفت منم اینجا  
 حاضر قال - گفت آن حضرت - هذین مقصدی به - بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بفقرا از کفارت خود - فقال اهل  
 اعلی فقر منی - پس گفت آن مرد ایایا تصدق کنم بفقیر تر از خود - یا رسول الله - یعنی من خود فقیر تر از همه ام بفقیرا چه  
 تصدق کنم - فوالله ما بین لایتمیا - پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه - یرید الحزین - میخواهد به لایتمین  
 حزین و حره و حره زمین سنگ لایح سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگلاخ واقع شده - اهل بیت فقر من اهل بیت  
 نیست اهل خانه فقیر تر از اهل خانه من فصحک البنی - پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت لایتمیا - تا آنکه پیدا آمد  
 نابهای آنحضرت و ناب دندان مشین و در دندان و دندان لیشک میگویند و آن دندانهاست متصل رباعیات و در رباعیات  
 بدست و اجنه نیز آمده و آن دندانهاست و در نهایت و بان که از افرس القل و افرس الحکم میگویند و در وقت بلوغ

و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق و نداشتن است تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است - ثم قال اطمیناناً - پس گفت آن حضرت بآن مرد بخور آن مژرا اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور کفارت و در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواست یافت و خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بران رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که شوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد و الله اعلم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن عائشة - ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یقبلها و یهوضا - روایت می کند عائشه رضی الله عنها که آن حضرت بوس می کند او را و حال آنکه آن حضرت روزه دار بود و سهوی میل نمائید آن حضرت بآن عائشه را دمس میگردان و گفته اند مصطفی بن مثل مصطفی بن لیکن مملو بطرف زبان میباشد و مجبه به تمام زبان نمیک نیست که این بر تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود - رواه ابو داود - و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از رواة وی محمد بن وینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند و الله اعلم - و عن ابی هریره - ان رجلا سأل النبي صلی الله علیه وسلم عن المباشرة للصائم - ابو هریره روایت می کند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مرصام را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک دیگر را و ملاقات بشتره به بشتره در غیر فرج - فرخص له پس رخصت کرد آن حضرت مراد را و مباح گردانید - فأتاه آخره فساكه - و آمد آن حضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت - فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود - فاذا الذي رخص له - پس ناگاه آن گوی که رخصت کرد مراد را پیر بود - و اذا الذي نهاه شاب - و آن کسی که نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را و رخصت است و جوان را نه

و مال با من و خوف من الله و در باب سبب آن پیر و جوانی است - رواه ابو داود - و عكرمة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فزع الفتي و هو صائم فليس عليه قضاء - کسی که سبقت کند و فلیه آر و در راتی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست - و من استقار عند اطمینان - و کسی که قی کند بقصد باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صوری است مطلق است و برابر است که قی بری همین باشد یا کمتر از آن و این است مذهب اکثر علماء و از اصحاب مالک و ابی امام محمد موافق است امامه را در اطلاق صوریترین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف معتقد میگردد اند و محمد قی را بلام الغم نیست اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر نکرده است و در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را و در بعضی اشرفی هدایه گفته که قول محمد زوایتی است از ابی حنیفه گفته من و یجد التوفیق که امام محمد در موطای خود گفته است

که همین است قول ابی حنیفه - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا یرویه الا من حدیث - و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس قال محمد بنی بخار لا اراه محفوظا - و گفته است محمد بنی بخار که گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است

و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد. و عن محمدان - یعنی یحیی و سلیمان مصلی - بن طلحه - تابعی ثقة است روایت دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان - ان ابا الدرداء حدثنا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فانظر - روایت می کند که ابو الدرداء حدیث کرد و او را که آن حضرت قی کرد پس انظار کرد - قال فقلت ثوبان فی مسجد و مشق یکن محمدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد و مشق - نقلت لمن ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس گفتم بدرستی که ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلم - قال فانظر - قی کرد پس انظار کرد - قال صدق - گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء - و انما صحبت له و ضوره - و من رخصته یوم برای آن حضرت آن ضوره و او را ثوبان مولای آن حضرت است صلی الله علیه وسلم - رواه ابو داود و الترمذی و الدارمی - ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضوست و بقرینه حدیث سابق استقار بمغنی تعمده قی مراد خواهد بود - و راوی تمیز نکرد کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حل کرد شافعی و آنرا که قائل نیستند بنقض قی و ضو ابر شستن و بان دروسه یا براتجباب و الله اعلم - و عن عامر بن ربیع صحابیت قدیم الاسلام حاضر شدند بر او تمامه مشاهد را - قال راییت النبی صلی الله علیه وسلم الا اھوی تیسوک ہواکم گفت دیدم آن حضرت را آن قدر که شارب نیوانم کرد مسواک نمی کرد و حال آنکه وی روزه دار بود - رواه الترمذی و ابو داود و ابن حدیث مطلق است و رجوا از مسواک کردن روزه دار و علما اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک با نزاع دارند خواه مسواک بشر یا شکر یا تر کرده باشد بآب دخواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکره است بطب و مبول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال زیرا که دروسه انا که خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نماز پس آنکه مکروه نمی دارد سنتی دارد یا استحباب چنانکه در غیر رمضان صرح به العلماء - و عن انس قال جاز رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال شکایت عینی - گفت انس آمد روی نزد آن حضرت گفت شکایت کردم من هر دو چشم خود را باین هر دو چشم من بدو آمدی گویند شکایت کرد فلان شکم خور اوقتی که بدو آمد شکم یا چشم و گاهی همچون میگردد شکایت کرد لطن اولینی دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز ازین باب است - افاتحل و انما صائم - گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج در چشم است و حال آنکه من روزه دارم - قال نعم - گفت آنحضرت آری سرمه کشش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش روزه الترمذی و قال لیس اسنادہ بالقوی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی - و ابو عاتکہ الراوی لضعف - و ابو عاتکہ که راوی این حدیث است ضعیف و اشته می شود و حکم کرده میشود بضعف و سهو نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست و تصحیح نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف

کرده اند اهل علم در آن پس کرده داشته اند از ابی بنی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند بعضی و این قول شافعی است و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک که اجماع نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک روایت ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سر میگردود و حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و سلم باید که پیش از آنکه از آن و هر دو حدیث ضعیف است و الله اعلم و عن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قال لقد رأیت النبی صلی الله علیه و سلم بالعرج - گفت به تحقیق ویدم آنحضرت را بالعرج لفتح عین مہلہ و سکون را نام شستی میان مکہ و مدینہ و بعضی گفته اند موضع بدرینہ - یصیب علی راسہ الماء - میرنجیت آن حضرت بر سر خود آب را - و ہو صائم - د حال آنکہ آنحضرت روزه دار بود من لم یطش - میرنجیت آب از جهت تشنگی - او من العرج - یا از جهت گرمی شک را و لیست - رواہ مالک و ابو داود - و عن شداد بن سمیج بن جندب و شداد بن مہلہ - بن اوس بن فتح ہمزہ و سکون واد الضاری برادر زادہ حسان بن ثابت رواہ پدر او از اہل بیت است ان رسول اللہ - روایت میکند کہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتی رجلاً بالبقیع - آمد مردی را ببقیع کہ مقبرہ مدینہ مطہرہ است - و ہو یحجم - و آن مرد حجامت میکرد - و ہو اخذ بیدمی - و آن حضرت گیرندہ بود دست مرا ثمانی عشرۃ خلعت من رمضان - وقتی کہ پنجہ شب گذشتہ بود از رمضان - فقال - پس گفت آن حضرت - افطر الحاجم و المحجوم - روزه کشا و حجامت کنندہ و حجامت کردہ شدہ یعنی فاسد شد روزه ہر دو - رواہ ابو داود و ابن ماجہ و الدارمی قال اشخ الامام محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ و تاو لہ بعض من رخص فی الحجامة - و تاویل کردہ است این حدیث را کہ ظاہرش در فساد و صوم است بحجامت بعضی از کسانی کہ رخصت کردہ اند در حجامت و میگویند کہ روزه بحجامت مہنی شکندہ و میگوید بقول خود - ای ترضی للافطنار - یعنی پیش آمدند از حجام و محجوم برای افطار و نزدیک است کہ بشکند روزه ایشان را محجوم للضعف - اما محجوم بحجت ضعف و سستی کہ عارض میشود مرا و را بحجت خون کم کردن یعنی نزدیک است کہ ضعف کند و بحجت آن بخورد روزه تا ہلاک نہ شود - و الحاجم لادہ لا یار من من ان یصل شیء الی جوفہ - و اما حجامت کنندہ زیرا کہ دے این نیست از رسیدن چیزے از خون بشکم دی - بمص الملازم - بیکدن شیشہ ہائے حجامت در عرب باین طریق خون کم می کنند کہ بر موضع خون نیشہا میزنند و بہ شلخ یا شیشہ کہ آن را محجم گویند بکسر میم بر آن موضع ہنوا بدمان مے کشند بے کنند پس بجای آن واد کہ خون در و دہن در آید و از دہن درون شکم رود و ملازم جمع لازم بکسر میم فارورہ حجامت کہ جمع میگردد و در و دے خون بد آنکہ جمہور علما بر آنند کہ حجامت مہنی شکندہ روزه را و مکروہ نیست رخصتم را لکن بحجت طریان ضعف و این مذہب امام ابو حنیفہ و شافعی است و ہمین است مردی از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جماعتی از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ و رفته اند امام احمد و طائفہ از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و او زاعمی و اسحق و ابی نضر ابے آنکہ حجامت مفسد است صوم حاجم و محجوم را چنانکہ ظاہر این حدیث است و واجب است تضا و تشدید کرد عطا

و کفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند یعنی از شافیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان نقل کرده و عفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و روی صائم بود و روایت کرده است نیز که افطر الحاجم و الحجوم و من بیچ که ام ازین حدیث را ثابت نمایند پس اگر اجتناب کنند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب بود اگر بکنند حجامت نمی گویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع می کرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد بر خست و در فتح الباری گفته که بود شافعی که می گفت حدیث ابن عباس در احجام آنحضرت مثل نه احتجاج است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که حجامت ببردن می آید چیزه از داخل و خارج و در نمی آید چیزه از خارج و داخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه چنین است و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن نهی و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگر چه مفطر نیست اما کرده است از جهت طریایق ضعف و خف و هلاک و علمای مذہب احمد مبالغه کرده اند در صحیح حدیث افطر الحاجم و الحجوم و تائید مذہب خود و نصرت آن بمعتقانی منقول و گفته اند که دو اذنه نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب جمهور تا دلیل میکنند آن را که مراد با افطار تفرغ برای اوست و وقوع در آن چنانچه مولف مد کتاب بمنقل از محلی السنه بیان کرده است و بعضی سئ گویند این قول یعنی افطر الحاجم و الحجوم و شخص مسین را بود که با حجامت از حکاب امری دیگر که مفسد صوم بود میگرداند و جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث تنقیر اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک به شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نگرفته اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نسی است و نهی مسخ است و الله اعلم و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصه فلا یمضی سیکه افطار کند روزه را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری و بیم مرض - لم یفیض عنه صوم الله هر که قضا نکند ادوی روزه تمامه عمر - و آن صامه - اگر چه روزه دارد و تمامه عمر دین حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آنست که نفی است روزه فرضی در آن مرتبه است که بر روزه نقل در نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و الا کفایه بزرگ و ماه کفایت می کند در آن - باده الحمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب - و روایت کرده آن را بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاد و ده است چنانچه احادیث صحیح بخاری است - و قال الترمذی سمعت محمد بنی البخاری - و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را - بقل - می گفت بخاری - ابو املطوس - بنیمیم و فتح غای و کسر و او مشهوره در آخرین مملکه - الراوس - که راوی این حدیث است



لا اعرف له غیر هذا الحدیث - یعنی شناسم مراد را جز این حدیث و گفته است گمان نمی برم پدر او را که شنیده باشد این را از ابی هریره و ابن خلف قریبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمیشود و نقل وی کذا فی بعض النسخ و عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظلم - بسیار روزه دار که نیست مراد حاصلی از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهای خود را باز ندارد - و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر - و بسیار شب خیز نماز گزار نیست مراد حاصلی از قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین معصوب کند و ارتکاب مناهای نماید و به نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظاهرین محدوده و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت - رواه الدارمی و ذکر حدیث لقیط - و ذکر کرده شده است حدیث لقیط یفتح لام و کسر قاف - بن صبرة - یفتح صا و ممله و کسر مو حده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مرصائم را فی باب سنن الوضوء - اگر چه در مصلح اینجا مذکور است -

الفصل الثالث - عن ابی سعید - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یغفران الصائم - ثم فصلت است که روزه نمی کشد یا نذر روزه دارد - الاحجامه و القی و الاحتمام - مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعد نکند که سه مفطرت چنانکه گذشت - رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ - و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است - و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث - و گفته اند که روایت کرده است آن را دار قطنی و یقینی در روایت کرده است ابو داود - از مرسله از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است - و عن ثابته البنانی - یفهم موحده و تحقیق نون از کبار تابعین است روایت می کند از انس - قال - گفت - سئل انس بن مالک پس سیده شد از انس پس مالک - گفت مگر هون الحجامه للصائم علی عهد رسول الله - آیا بودید شما که کرده پنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال لا - گفت انس کرده نمی پنداشتیم حجامت را - الا ان اهل الضعف - مگر از جهت پیدا شدن ضعف بجماعت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگردد اند صوم مایا مکرده است در آن - رواه البخاری - و عن النجاری - تعلیقا - و روایت است از نجاری بطریق تعلیق و منتهی تعلیق در مقدمه معلوم شد - قال - گفت نجاری - کان ابن عمر یحجم و هو صائم - بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه - ثم ترک - بعد از آن گذشت حجامت کردن - در روزه - فکان یحجم باللیل - پس بود که حجامت می کرد به شب - و عن عطاء - رضی الله عنه قال ان مضمض - گفت عطاء که از تابعین است اگر آب در دهان جنباید - یخرج افرغ مانی فیہ من الماء - پستری بخت آنچه بود در دهان و سه از آب - لایغفران - و درود و روزه زیان نمی کند و آنرا که فرو برد و بجواب دهان خود را - و بالقی فی فیہ و فرو برد و چیز را که باقی مانده است

در دہن او و بعضی گفتند اندامانیہ است یعنی چیزے باقی نماندہ است و در دہن وسے و گفته اند کہ اصل عبارت  
ماذ البقی است ذوالقلم ناخ افتادہ و منحنے آن است کہ در چیز باقی مانده است و در دہن یعنی پیچ چیز باقی نماندہ است  
بعد از تخمین آب از دہن بمبالغہ و شیخ ابن حجر گفته است و در روایات دیگر ماذا یصرح آمدہ است فتنہ بر  
و لا یضغ العاکب و نجاہد عاکب را کہ بر عین مہلہ و سکون لام مہروف است مثل مصطلکی و آن را عاکب رومی میگویند  
کہ براسے قوت و دندان میخانیید و عاکب بمعنی لنج و چپان مثل سریشم نیز آید و عاکب بمعنی خاسب دین نیز می آید  
فان از در برین لعاکب لا اقول انه لیقطر پس اگر بگجو فرو برد آب و دہن را کہ نجاسیدین عاکب پیدا می گردد یعنی گویم  
کہ وسے افطاری کند زیرا کہ از وسے چیزے جدا نمی گردد کہ بر شکم در رود تا روزہ بشکند و لیکن ہتی عنہ و لیکن ہنی  
کرده می شود از فرو بردن و مکرده است و احتیاط نیست و در بعضی نسخ و میضغ العاکب بی کلمہ لا و گفته اند کہ این از بعضی  
بیاق فافهم - رواہ التجارے فی ترتیبہ باب -

## باب صوم المسافر

بدانکہ احادیث وارودہ در صوم مسافر و افطار و بعضی اندک بعضی وارود شدہ اند در اباحت افطار بے  
تقرض یا آنکہ صیام یا افطار افضل است و بعضی وارود شدہ بتجہیز بیان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و روم صیام  
نظر در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمہور علما از اہل فتوی کہ افطار و صیام ہر دو جائز اند و اختلاف  
دارند در آنکہ کدام یکی ازین دو افضل است یا ہر دو برابر اند ابو حنیفہ و مالک و شافعی و ثوری و جز ایشان بر آنند  
کہ صوم افضل است کسی را کہ طاقت دارد از جهت ابرامی ذمہ و آسان بودن او بہ موافقت مسلمانان و مشکل  
بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روزہ و اشتیاق صلح حجیت است  
مرا ایشان را در نزد احمد و شافعی و آوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقاً و بعضی از اصحاب شافعی  
این قول را از شافعی نیز نقل کردہ اند از جهت تمسک بظاہر قول خداوند تعالی فعدۃ من ایام اخر و با حدیثی کہ  
دارود شدہ است در روم صوم تا آنکہ بعضی از اصحاب ظواہر بعدیم جواز صوم و سفر رفتہ و گفته اند کہ اگر روزہ وارود  
کند کہ قشش ہمان است و بعضی علما بدان رفتہ اند کہ ہر چہ آسان تر است ہمان افضل است و بعضی بر آنند کہ  
ہر دو برابر است و بیشترہ مخیر است در ان و اللہ اعلم

الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت ان حمزہ بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی اللہ علیہ وسلم صوم  
فی السفر - گفت عائشہ کہ حمزہ بن عمرو اسلمی کہ از صحابہ است گفت مرا آن حضرت را آیا روزہ دارم در سفر و کان  
کثیر الصیام - و بود این مرد بسیار روزہ دارند - فقال ان شئت فصح وان شئت فافطر - پس گفت مرا آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم اگر میخواہی روزہ دار و اگر میخواہی افطار کن ظاہر آنست کہ بحال وی روزہ و افطار ہر دو برابر بود

ولین حدیث ولعل سنت بر جواز صیام در سفر و تخیر میان وس و افطار متفق علیہ۔ وعن ابی سعید الخدری۔  
قال عزونا مع رسول اللہ۔ گفت غزا کردیم با ہمراہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ است عشرۃ رمضان من شهر رمضان۔  
وقت شانزده شب کہ گذشتہ بود از رمضان۔ فمنا من صام ومنا من افطر۔ پس بعضی از ما کسی بود کہ روزه داشت  
و بعضی از ما کسی بود کہ روزه افطار کرد و علم الحیب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم۔ پس عیب نگرفت روزه دار  
بر افطار کنندہ و نہ افطار کنندہ بر روزه دار این حدیث نیز ظاہر در تخیر و مساوات است مگر آنکہ عدم عیب بجهت صل  
حو از دارند اگر چه یک جانب افضل باشد رواہ مسلم۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ گفت  
جابر بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر۔ در سفری فرمای زحاما۔ بکس زحای پس دید آن حضرت انبوی مردم  
را۔ ورجلا قد ظل علیہ۔ و دید مردمی را کہ بہ تحقیق سایہ کرده شدہ است بروی نخیمہ و مانند آن تا از شدت عطش و  
حرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از اینست او مردم ہر سرا و گرد و برگ را داد۔ فقال ما ہذا۔ پس پرسید  
آن حضرت چیست این انبوی و این سایہ کردن و سبب آن چیست۔ قالوا صائم۔ گفتند این چارہ روزه دار است کہ بجهت  
کفایت ضعف افتادہ است۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ لیس من البر الصیام فی السفر۔ نیست از نیکی روزه داشتن  
در سفر یعنی باین سرحد کہ برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است۔ متفق علیہ۔ وعن انس۔  
رضی اللہ عنہ قال کان مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی السفر۔ بودیم با آن حضرت در سفری۔ فمنا الصائم و  
منا المفطر۔ پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کنندہ۔ و فجزلنا منہ لاسنہ یوم حار۔ پس فرود آمدیم  
متری را و روز گرم۔ فسقط الصوامون۔ پس افتادند روزه داران۔ وقام المفطرون۔ و بر پا ایستادند افطار  
کنندگان۔ فصرخوا لا یقیۃ۔ پس زود نیمہ ہارا۔ وسقوا الرکاب۔ و آب دادند شترانرا۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت  
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم ذہب المفطرون الیوم بالاجر۔ بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و برین دلیل است  
کہ فطر باقوت افضل است از صوم باعجز کذا قیل گفت بنسبہ ضعیف ساعۃ اللہ کہ در قول وی الیوم ایماست بآنکہ  
افضلیت فطر بجهت شدت کاری مفطر آن است مصانان از علی الاطلاق فانہم دور حدیث ولعل سنت بر آنکہ خدمت  
صالحان افضل از نوافل است ذکرہ اشخ فی العوارف۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ قال خرج رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من المدینۃ الی مکہ۔ بیرون آمد آن حضرت از مدینہ مکہ یعنی بہ سال فتح مکہ۔ فقام۔ پس روزه  
داشت در راہ حتی بلغ عسفان۔ تا آنکہ رسید عسفان را اقم عین و سین مہلتین و فاما نام مضمی است بر دومر حلہ از مکہ در  
وی چاہ ہاست خمیرین آب۔ ثم دعا بآبار۔ پستہ طلبید آن حضرت آب را۔ فرغہ الی یدہ۔ پس برداشت آب را تا نہایت  
درازی دست خود۔ لیراہ الناس۔ تا بہ بیند آنرا مردم۔ فافطر۔ پس آب خورد و روزه بہ کشادہ حتی قدم مکہ۔  
تا آنکہ قدم آورد مکہ۔ و ذلک فی رمضان۔ و این واقعہ قدر معانی نمود مشہور آن است کہ بر آمدن آن حضرت

از مدینه و هم رمضان بود و در آمدن یکمه فرج آن بستم۔ و کان ابن عباس یقول بے بود ابن عباس کہ میگفت۔ قد صام رسول اللہ بہ تحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی در سفر یا درین سفر۔ واقطر۔ واقطر کرده است یعنی بہر دو وجہ عمل فرمودہ اند۔ نمین شام صام و من شام افطر پس ہر کہ خواہد روزه دارد و ہر کہ خواہد افطار کند یعنی ہر دو برابرست و منہدہ میخست میثوق علیہ دنی روایت مسلم عن جابر۔ و در روایتی مرسل را از جابر ابن جہین آمدہ است انہ شرب بعد العصر۔ کہ آن حضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر۔

**الفصل الثانی عن انس۔ بن مالک الجبلی۔ صحابی ست غیر انس بن مالک مشہور گفتمہ اند کہ در میان صحابہ بیت و دو کس اند کہ نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث است در صوم مسافر و حال و مرض۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وضع عن المسافر شغل الصلوۃ۔ بدستیکہ خدای تعالی نہادہ است از مسافر یعنی اسقاط کردہ است فرضیت آن را از ذمہ و نصف نماز را کہ چہار گانی را بدو گانہ آورده۔ والصوم عن المسافر۔ و نہادہ است وجوب روزه را از نصیہ مسافر و عن المرض و الحمل۔ و نہادہ است روزه را از زن شیر دہندہ و از زن باردار و افطار در مرض و حمل را بر تقدیری است کہ اگر زیان کند بچہ را یا نفس ایشان را و مراد بمرض و ایہ است کہ حکم عقد اجارہ ارضاع بروے لازم شدہ است اما بروے ارضاع لازم نیست اگر امتناع آورد و جبرش نتوان آورد مگر آنکہ پدرش فقیر باشد یا مرض نیابد بخین است مذہب از رواہ ابو داؤد و الترمذی والنسائی وابن ماجہ۔ وعن سلمۃ۔ بن جحش۔ بضمیمہ فتح حار مملہ و تشدید موحده مفتوحہ و آخر قات و بکسر یا نیز گفتمہ اند و لیکن محدثان بفتح یا میخوانند صحابی ست و حسن بصری ازوے روایت می کند و پیروے سنان بن سلمہ کہ از دلیران و پہلو اتان بود و غزوہ چند کردہ نیز صحابی ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ حملۃ تاوے الی شیخ۔ کسیکہ باشد مراد را مرکبی کہ برساند او را بمنزل در حالت سیرے و آسانی و حملہ بفتح حاجیرے کہ برداشتمہ شود بار بروے شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب۔ فلیعم رمضان حیث اور کہ۔ پس باید کہ روزه دارد رمضان را ہر جا کہ دریا بد رمضان اورا یا در نیابد او رمضان را ازین حدیث معلوم می شود کہ بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر بروے حمل بر مذہب و استحباب و الا نظار جابر است در سفر اگر چہ شقت نبود با جلع و درین حدیث سخن بکسبت ضعیف بعضی رجال است کہ اسناد کردہ اند ذکرہ الشیخ ابن حجر۔ رواہ ابو داؤد۔**

**الفصل الثالث۔ عن جابر۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خرج عام الفتح الی مکہ فی رمضان سدکیت از جابر کہ آن حضرت بیرون آمد در سال فتح لبوی مکہ در رمضان۔ عصام۔ پس روزه داشت در راه۔ حتی بلغ کراع انہم یغم کاف و خفیف را فتح غنیمت مجتہد رسید ازین موضع را کہ میان مکہ و مدینہ است نزدیک مدینہ بر سفان برسمیل اند۔**

فصام الناس - پس روزه داشتند مردمان - ثم دعا بقبح من مانده - پستتر طلبید قدحی از آب - فرغته - پس برداشت قحج را - حتی نظر الناس الیه - تا آنکه دیدند مردم بسوی قحج - ثم شرب - پستتر نوشید آب را - فقتل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام - پس گفتند مردمان حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند - فقال - پس گفت آن حضرت - اولئک العصاة اولئک العصاة واما ان کسانا من بی نواری کنندگان آن کسانندی فرانی کنندگان مکرر فرمود از برای تا کبید در زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را و عذول و وارد شده است که خدا دوست دارد که گروه شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود و غیر بیتهای اونه از ان جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهره توهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و گفت بر سواد

مسلم - وعن عبد الرحمن بن عوف - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر - روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر ازین حدیث معلوم می شود منع از صوم در سفر بخلاف افطار در حضر و این محمول بر تفرغ و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است دیگری تارک عزیمت - رواه ابن ماجه - وعن حمزة - بن عمر و الا انه قال - گفت - یا رسول الله انی اجبني قوة علی الصیام فی السفر - بدرستی که من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر - فیل علی جراح - پس ایاهمست بر من گناه - قال - گفت - هی رخصة من الله - این افطار رخصت است از خدا می عذول - لمن اخذ بها حسن پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بدان پس نیک است نظر بشود و گرم و تسیر آتی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت - ومن احب ان لیوم فلا جراح علیه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گن و بروی درین اشارت است با و لو تیه افطار - رواه مسلم -

## باب القضاء

تظاهر آنست که مراد بقضای صوم رمضان باشد و اگر مرد از ان عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را سه حکم است اگر ناسی باشد نه قضا است و نه کفارت و اگر تمتد باشد بخیر کفارت است و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذارد و اگر بعد باشد چنانچه سفر و مرض و رانجا قضا است -

الفصل الاول - عن عائشة - قالت کان یكون علی الصوم من رمضان - گفت عائشه بود نشان که سه بود بر روزه من روزه از رمضان که بعد از خورده بودم - فما استطیع ان اتصی الا فی شعبان - پس نمی توانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال - قال - گفت یحیی بن سید یعنی الشغل من الینی او بالینی صلی الله علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه رضی الله عنها را از قضا ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت



از جهت طلب کردن وصی الله علیه و سلم استماع از وصی الله عنهما یا از جانب عالیه بنی نبوی بودن وی را حضرت را از  
 آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میباشند درین میان عالیه فرصت می یافت و روزه قضای کرد میفرمود  
 علیه و عن ابی هریره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم ذروها من شهر الا باذن زوجها  
 مرن را که روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر به استوری شوهر این شامل است ابتدای صوم را و انتظار  
 را بعد از صوم و درین هنگام قضای کند بر بنده ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم قبل بعد از نقص  
 آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجود یا عدم باین  
 موافق باشد بر بنده شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فاقم - ولاتأذن لهن بینه الا باذنهما فان  
 نکلدن اینجکی را بد را مدنی خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه حرم باشد - رواه مسلم - و عن موازاة العمد و تیه - انها  
 قالت لعلنا نشتی ما بال الحاکم لقضی الصوم ولا تقضی الصلوة - روایت است از موازاة حدویه که تابعیه نقله است  
 و کینیت اوام الصهاست که وی گفت مرعایشه را که چیست حال حالته که قضای کند روزه را که در ایام حیض تحریر  
 است و قضای کند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شد ادای آن بعد حیض - قالت عالیه کان ایضاً یماذک  
 گفت عالیه بود که میرسد ما را آن یعنی حیض - تنویر مقضار الصوم - پس امر کرده می شنیدیم قضای صوم و لا توامر بقضار  
 الصلوة - و امر کرده نمی شنیدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبد است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت  
 نیست اگر چه ممکن بود که می گفت در قضای نماز حج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نه شد اما  
 عالیه راه گفتگو بر بست شاید که وی میگفت ما را حج نیست و مشقت فی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب  
 کردن حاجت نیست حکم شارع است بهر چه فرماید باید کرد - رواه مسلم - و عن عالیه رضی الله عنهما قالت قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من ثاب و علیه صوم صام عینه و لیه - کسبیه بمیر و و بردی صوی است که قضا نکرد آن را  
 روزه دارد از جانب وی ولی و متفق علیه - بعد آنکه اختلاف کرده اند علماء در کسبیه مرد و بردی صوم واجب بودنی  
 بدان و فتنه که جائز است که روزه دارد از وی ولی و این قول قائل است امام احمد و شافعی در قولی و صحیح کرده است  
 آنرا و و در جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که بخیر است ولی نمایان صوم و اطعام و جمهور علماء بر  
 آنند که جائز است و متعین است اطعام که آنرا فدیہ میگویند و باین فاعل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در  
 اصح قولین نزد اکثر اصحاب و می پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت  
 کنند کنند پس گرفته می شود از کل مال و تا دلیل کرده اند این حدیث را با آنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر است  
 و این تا دلیل بعد است مگر آنکه ثابت شود به و لائل دیگر که قدیه واجب است و صوم درست نه متفق علیه  
 الفصل الثانی - عن نافع عن ابن عمر - ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام رمضان

لا یطعم عنه مکان کل یوم مسکیناً - کسیکه بمیرود و بزدی روزه رمضان باشد پس باید که خورائیده شود و از جانب و سه  
 بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالباً این ناسخ اول است یا اول باطل است بدین  
 چنانکه گفته شد - رواه الترمذی و قال اصح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است  
 بر ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بطناع از شایع درست نباشد  
 الفصل الثالث - عن مالک - یلعن ابن عمر کان لیال - روایت است از امام مالک رسیده است  
 او را که ابن عمر بگوید که پرسیده میشد - هل یصوم احد عن احد و یصلی احد عن احد - آیا روزه دارد یکی از جانب  
 دیگری و نماز بگذارد یکی از جانب دیگری - فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد - پس گفت ابن عمر  
 رضی الله عنهما که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری که برای ذمه وی شود اما در روزه و نماز گذارد  
 و ثواب آن را بر دیگری بخشیدن اختلاف است و صحیح بخاری است - رواه فی الموطا

### باب صیام التطوع

تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توریشتی گفته که طوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض  
 باشد آوردن و عبادت ناقله را طوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت می کند یعنی آنکه  
 شارع او را تکلیف نکند

الفصل الاول - عن عائشه - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یطعم و لقیط و لقیط  
 حتی نقول لا یصوم - گفت عائشه بود آن حضرت که روزه می داشت تا آنکه می گفتیم که دیگر افطار نخورد و او افطار میکرد  
 تا آنکه می گفتیم که دیگر صوم نخورد و داشت و نقول در هر دو جا بناز فواقیه نیز رواست یعنی تا آنکه می گفتی تو ای  
 مخاطب و مقصود آن است که عادت شریف آن حضرت در روزه نفسی خواهم و استمرار نبود گاهی چندان متصل  
 روزه میداشت تا آنکه مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطاری کرد که گمان می بردند  
 که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید - و ما راایت رسول الله صلی الله علیه وسلم استیکل صیام شهر رمضان  
 رمضان و ندیدم من ان حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مگر روزه رمضان را - و ما را یتیم فی شهر  
 اکثر منه حیاتی شعبان - و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان  
 روزه می داشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت - و فی رواية قالت - و در روایتی این چنین آمده است که  
 گفت عائشه - کان یصوم شعبان کله - بود آن حضرت روزه می داشت شعبان همه شعبان را و چون در نجایا التوبه بود باعتبار  
 اتمامت اکثر بمقام کل و دادن اکثر را حکم کل گفت - کان یصوم شعبان الا یتلاید بود آن حضرت که روزه می داشت  
 شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه می داشت گاهی کمتر

و این معنی بهترست خصوصاً بر تقدیر روایت و کان بود و در ثانی فافهم متفق علیه - و عن عبد الله - بن حنفی - از کلباء  
 تابعین و ثقات ایشان است - قال قلت لعائشه اکان النبی - گفت گفتم مرعائشه را آیا بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 لیوم شهر اکل - روزه می داشت پنج ماهی را همه ماه - قالت ما علمته صام شهر اکل الا رمضان - گفت عالیه نمیدانم  
 من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را - و لا افطر کله حتی لیوم منه - و نمیدانم آن حضرت  
 را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه می داشت بعض آن ماه را یعنی پنج ماهی را تمام روزه نمی داشت پنج  
 ماهی را تمام بی روزه هم نمی گذاشت - حتی مضی بسبیله - تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است از موت  
 و اشارت بآنکه بودن آنحضرت در دنیا و توقف در وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و وی دی همیشه در  
 راه آخرت و توجه بآن عالم بود که تمام کرد و در گذشت - رواه مسلم - و عن عمران ابن حصین - لیضم جارتی حاد  
 مملکتین صحابی مشهور است تاسی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را می دید و بروی سلام می کردند آورده اند  
 که یکبار می داغ سوخت پس از دیدن ملائکه عجوب گشتند عن النبی - روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 انه سأل - که آن حضرت سوال کرد عمران را - او سال رجب را و هوسیع - یا سوال کرد مردی را و عمران می شنیدند که  
 دارد در صورت حال بر هر تقدیر سوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این است - فقال یا ابافلان - پس گفت ای  
 ابوفلان کنایت از کنیت اوست مثل ابو محمد یا ابو عبد الله مخصوص کنیت او را به گفتند چنانکه اکثر که خطاب میکنند میگویند  
 ای فلان یا فلان کس یا او کنیت نداشت اندا با بوفلان علی الاطلاق به کنیت ذکر کرده اند یا آن حضرت کنیت او را ذکر  
 کرده باشد روا می فراموش کرد و الله اعلم - اما صمت سن سر شعبان - آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان  
 قال لا - گفت نداشته ام - قال - گفت آن حضرت - فاذا افطرت - پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان  
 خصم یومین - پس روزه دارد و روز را گویا که آن روز نذر کرده بود یا عادت داشت و در روز روزه داشتن  
 از آخر ماه و چون بشنیدستی از تقدیم رمضان لیوم یک روز چنانکه در فضل اول از باب نوبه الملک گذشت  
 باز کشید خود را از آن منذر و معاذ پس بیان کرد آن حضرت که روزه منذر و معاذ منتهی عنه نیست باید داشت  
 و اگر فوت شد قضا باید کرد و سر رفته سین در او یکسر و بعضی لیضم نیز گفته اند و فتح را یعنی اول ماه و اوسط  
 و آخر ماه باید چنانکه در قانوس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا یعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر  
 شعبان منی و فتح شده است و تحقیق آن است که هر روز را گفته نمی شود مگر در روز آخر ماه که هر شب آنها  
 مستحب و پوشیده می شود و تو جیش آن است که گفته شد - متفق علیه - و عن ابی هریره - قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم - فاضلترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه  
 خداست که محرم است بعضی میگویند که مراد ماه محرم روز عاشور است که جزای وی اعظم است و مؤید آن است حدیث

آینده از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد و از محل استفساری شود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه می داشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پدید می شد - و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل - و افضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تجمیع است انضیات آن از حیثیت تاب و مشقت و وجود اخلاص و اما انضیات سنن روایت با ترتیبی که در اینهاست چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکید منافات با آن ندارد و بیان ترتیب نوافل و روایت در انضیات به تفصیل در شرح مذکور است - روه مسلم - و عن ابن عباس -

قال ما رأیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحرم صیام یوم فضله علی غیره الا هذا الیوم یوم عاشورا - گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب می کرد روزه روزی که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر و سبب مگر این روز را که روز عاشورا است - و هذا الشهر - و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چنانچه که احرامی است یعنی سزاوارتر است در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعینه توهم کرده که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تخلفیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که انضیات روز عاشورا بنی بر نهم این عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این چنین فهمید و دریافت و الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در انضیات روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و به تحقیق دارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یک سال و صوم عرفه پنج دو سال است متفق علییه -

و عنه - قال صین صام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم عاشورا و امر لصبیامه - و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بر روزه داشتن روز عاشورا - قالوا گفتند اصحاب - یا رسول اللہ ان یوم لعظیمه الیوم و النضاری - بدرستی که روز عاشورا روزیست که بزرگ می دارند و در ایام بود و نضاری - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لمن لقیته الی قابل لا یومین التاسع - اگر باینده باندن تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جهت صحت عزم آن حضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آن است که روزه دارد و روز نهم و دهم و یازدهم و همچنین آمده است در حدیث احمد و یزید از ابن عباس دوم نهم دهم سوم دهم چهارم و او مسلم - عن ام الفضل - بنت الحارث - روایت است از ام الفضل بنت الحارث - که امراة عباس است و نام اولیایه است و خواهر ام المومنین میونه است و ام عبد اللہ بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت بان - آن

فاساتما روا عنه با یوم عرفه فی صیام رسول الله - که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند و روز عرفه در روز و دشتن  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - که آنحضرت بروزه است یا نه - فقال یضمن هو صائم و قال لبضم لیس بصائم - پس گفتند بعضی  
 که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میگوید رضی الله عنهما قارسلت الیه یقبح لکن - پس فرمود  
 نزد حضرت قبح شیر را - و هو واقف علی بحیره برفقه - و آن حضرت در وقوف بود بفرقه سوار بر شتر خود - فشر به - پس  
 نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فضل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت  
 روزه نمی دارم من و بنی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز برین است که مستحب است افطار مروان فان لعرفات را تا قوت  
 یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند لعرفات و ظاهرا مختلف می شود با اختلاف  
 احوال در قوت و ضعف و به تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیری کند گناهان سال گذشته  
 و آئینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجج - یثقی علیه - و عن عائشه - رضی  
 الله عنهما قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط - گفت عائشه ندیدم من آنحضرت را روزه دار  
 در ماه ذی الحجه هرگز - رواه مسلم - بدانکه به تحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت  
 مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آن حضرت نیز در آن روزه  
 داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنهما خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را در آن اوقات مانع  
 شده باشد از سفر یا مرض یا جز آن - و عن ابی قتاده - رضی الله عنه - ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال  
 لقوم روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که مردی آمد آنحضرت را و پرسید چگونه روزه نمیدادی تو  
 فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله - پس در خشم آمد آنحضرت ازین گفتن آن مرد و پرسیدن و سه  
 حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که گوید کیف اصوم تا جواب می کرد  
 آنحضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آنحضرت سوال کند و در فعل آنحضرت در قوت و کثرت امر او  
 که بجا دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمسئله مسلمانان و حقوق ازواج و یتیمان  
 فلما رای عمر غضبه قال - پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت - رضینا بالله ربنا - راضی شدیم بخدا که پروردگار است  
 و با اسلام دنیا - و راضی شدیم با سلام که دین ماست - و محمد صلی الله علیه وسلم نبیا - و راضی شدیم به محمد که پیغمبر ماست  
 شرح این کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد - ثم قال رسول الله - پناه می جویم بخدا  
 از غضب خدا و رسول خدا و جمل عمر و یزید - هذا الکلام - پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی  
 سکن غضبه - تا آنکه آرام یافت غضب آنحضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مردی پرسید به تفصیل



بود چه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کلّه چگونه است حال کسی که روزه دارد و همیشه  
 روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آنحضرت نه روزه داشت آن کس و نه افطار کرد و قال لم یصم ولم یفطر ترک  
 رابو بیت اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت و  
 سنت را که موجب نقص اجراست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام منیه را و بعضی گفته اند از جهت  
 زیان زده شدن شخص بدان مشقت و القای نفس در بتلکه و عجز از جہاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد  
 منی یکسکه افطار نه کند و ایام منیه و یکسکه تفرز گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمّه بجز از آن رفته اند مگر کسی را که شایسته  
 خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محلی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه الضاری و حمزه بن عمر و سلمی و آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان منقول است از بسیاری از تابعین و جز ایشان و بعضی گفته اند که منی  
 وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بآن را مل میگرد و کلفت و مشقت که مدارا بر و ثواب بر آن است که مقصود  
 از شریعت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده و چه اول از وقوع در کلفت و مشقت و الله اعلم قال گفت  
 عمر کیف من یصوم یومین فی فطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت  
 و لیتق ذلک احد یا طاقت دارد و آن را هیچ کی که این نیز و شواست و مشقت تمام دارد و مقصود و در انداختن  
 این است از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب و عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است  
 قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و فطر یوما چگونه است حال کسی که روزه دارد و روزی و افطار کند روزی و دیگر قال  
 گفت آنحضرت ذلک صوم داد و دین روزه و او پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار می کرد  
 و این فضیلتی و حکامی دارد که در وی نوعی از توسل و اعتدال است ولیکن این نیز شرفی دارد و چنانچه سیاق حدیث بدان مشهور است  
 قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و فطر یومین چگونه است حال کسی که روزه دارد و یک روز و افطار کند دو روز قال گفت  
 آنحضرت و دوت الی طو قوت ذلک و دست میدارم من که طاقت و قوت داده شوم آن را و ملع نیاید مرا از آن حقوق  
 و مصالح درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت و دهر را بران  
 و غرض تجبید و در این قسم نیز نم قال رسول الله پیتر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر رمضان  
 الی رمضان برست یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام  
 و استمرار آنست و ایست بآنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرموده و هذا صیام الدهر کلّه پس این است روزه تمام روزگار  
 و همیشه و صیام یوم عرفه احتساب علی الله ان یکفر السنه التي قبله و السنه التي بعده و روزه روز عرفه را هم در ثواب چشم دارم  
 مستند بفضل خدا که تکفیر کند گناه سالی را که پیش از دست یعنی پنجشنبه گناه سال که در آن سال کرده است و تکفیر کند گناه  
 سالی را که بعد از دست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقعه شود گناهان در وی پنجشنبه شود و صیام

یوم عاشورا احتساب علی الله ان کثیر السنه التي قبله - ورویه عاشر اجماع دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از دست  
و گفته اند که زیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا اجبت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد صلی الله علیه وسلم  
و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است رواه مسلم - وعنه - قال کل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن  
صوم الاثنين - وهم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه در دو شبینه - فقال فیه ولدت -  
پس گفت آنحضرت در روز و دو شبینه زاییده شده ام من - و فیه انزل علی - و در روز و دو شبینه نخیست فرستاده شده  
است وحی بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز و دو شبینه یا از سبب استجاب  
روزه داشتن است درین روز بر هر تقدیر سبب آن شکرانه نعمت وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت او است  
- رواه مسلم - وعن معاذه العدویة - انما سالت عائشه اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم  
من کل شهر ثلثه ایام - روایت است از معاذه که وی پرسید عائشه را آیا بود آن حضرت که روزه میداشت از هر ماه  
سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه - نقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم - پس گفتم من عایشه  
را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت - قالت - گفت عائشه کم یبانی من ای ایام الشهر یصوم - بنو آنحضرت  
که باک میداشت از کدام روزهای ماه سه روزه می داشت - رواه مسلم - ازین حدیث معلوم می شود که سه روزه  
داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت می کند و مقید به پیروزیم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر اوقات  
و آثار در آن واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه تیر از سلف منقول است  
جمع احوال ده است در شرح آن را بیان کرده ام - رواه مسلم - وعن ابی الیوب الانصاری صحابی  
بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل و بے بود از و آید است  
انه حدثه که وی حدیث کرد را وی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال - گفت آن حضرت کسیکه روزه دارد در رمضان را پس تا یک روز  
آن را شش روزه را از شوال - کان کصیام الدهر کلهم - باشد همچو روزه روزگار همیشه - رواه مسلم - وعن  
ابی سعید الخدری - قال فی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر - نهی کرد آن حضرت  
از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و زوایا ایشان  
نذر نیز روایت است و زوایا نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر - متفق علیه - وعنه - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاثنی - نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید النحر  
عید نحر است در حقیقت نذر روزه در روزی نیست و تحقیق فی اصول الفقه متفق علیه  
و عن ثبیته - یضم نون وفتح موحده و سکون تخانیه و شین بحجه الهندلی یضمها وفتح ذال بحجه بنسب بهذیل

بنابر آنکه ابن الیاس صحابی است و او این پیشه را نمیگوید. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل و شرب - روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یا زوهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز فنج بهی در وقت طلوع آفتاب می کنند - و ذکر الله - و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرموده ذکر الله فی ایام معدود است و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند به تکیه بر آن بعد از نماز فرض و نزد خج قربا سینه در می چهار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید - رواه مسلم - و عن ابی هريرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة - روزه ندارد یکی از شمار روزه - الا ان یصوم قبله او یصوم بعده - مگر آنکه روزه دارد پیش از روزه جمعه یا روزه دارد بعد از روزه یعنی تنها روزه جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگری که روزه جمعه باشد یا روزه شنبه با و می ختم کند و اگر هر دو روزه دارد بهتر است - متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخصوا الیوم الجمعة بقیام من بین الیالی - مخصوص نگردانند شب جمعه را به شب خیر از میان شبها - و لا یخصوا الیوم الجمعة بصیام من بین الایام - مخصوص نه گردانند روز جمعه را به روزه داشتن از میان روزها - الا ان یکون فی صوم یوم جمعة احدکم - مگر آنکه باشد روزه جمعه در روزی که روزه می دارد یکی از شانزده روزه عادت چنانکه روز دهم یا نوزدهم مثلاً عادت گردانند کرده است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده باین عذر تنها روزه جمعه روزه داشتن منع نیست - رواه مسلم - بدانکه در منی از صیام یوم جمعة تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علماء را اقوال - و ذکر آن موجب تطویل و در شرح املغای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در افراد جمعه بصوم مشابهاست به یهود و نصاری که روزی معین را تعظیم می کنند و بعد از دست و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در تشریح از تعظیم و تخصیص دے واقع شده است آن ثابت است و موهم آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد که اقا لاک گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب منی آن است که بنده را باید که در همه اوقات کبریات و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نجات آلی غراسه باشد و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیز نیست و این معنی منی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است که لا یخصی علی المتقین فانهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مورط گفته است نه شنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا با ایشان توان کرد که منی کرده باشند از صوم یوم جمعة تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه می داشت و بدان بخری میکرد و شیخ حمی الدین نو دے گفته این که مالک گفته است برای او و برای غیر وی مخالفت نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او به تحقیق ثابت شده است در منی از صوم

یوم حجبه تنها دارد رفته حدیث صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک معذرت کرد که او حدیث سید  
 دو آدمی از اصحاب مالک گفته که نزد سید این حدیث مالک را و اگر میرسد مخالفت آن نمی کرد و الله اعلم - و عن  
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوماً فی سبیل الله بعد الله وحبه عن النار  
 سبعین خلیفاً - کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی و در راه خدای تعالی روزه او را از آتش  
 دوزخ بمقدار سیست هفتاد ساله راه که مراد بدان جہاد است و در فصل سوم یا جہاد و احادیث آمده و کسی گفته که  
 تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید این است آنچه از ابوهریره آمده در آخر باب و مراد بخیریت سال است  
 عرب ابتدا سه سال بخیریت کنند متفق علیه - و عن عجمه بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت  
 عبد الله بن عمر گفت مرا پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخرج انک تصوم الثمار و تقوم اللیل یا عبد الله  
 آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری با شبی تمام شب و درین کلام تهدیدی و سخطی است  
 که مخفی نیست عبد الله بن عمر و میگوید - فقلت لی یس گفتم من لی - یا رسول الله همچنین است که میفرمائی - قال  
 فلا تفعل - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اگر چنین است مکن - و صم - انظر - هم روزه دارند و هم افطار کن - و قوم و هم شب  
 بر خیز و خواب هم کن - فان لم یکن علیک حقا بدرستی که مرتن تر از بر تو حق است که بسیار در توبت نیندازد و بیچاره  
 شوی و پلک نگر دی - و ان لعلک علیک حقا بدرستی که مرتن تر از بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم را  
 آرام دهی - و ان لزواجک علیک حقا - بدرستی که مرتن تر از بر تو حق است و زوج بر مرارة بغیر تا اطلاق می کنند  
 زوجة بتائیز - و ان لزدرك علیک حقا - بدرستی که مرتن تر از بر تو حق است که بدیدن تو  
 بماند که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری با ایشان طعامی بخوری و زور نشیخ ز او سکون و او هیچ ز او چنانکه یک حج  
 راکب - لا صام من صام الله هر - روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و چه این سخن و در حدیث ابی قتاده گذشت  
 صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الله هر که روزه سه روز از ماه و در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام سه روزه  
 دارد و همراه سه روزه - و اقرأ القرآن فی کل شهر - و بخوان قرآن را در هر ماه - قلت انی اطلق اکثر من ذلک - گفتم  
 بدرستی که من طاعت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن - قال - گفت آن حضرت - صم افضل الصوم  
 صوم داود - روزه دار فاضل ترین روزه که روزه داود است علیه السلام - صیام یوم و انظر یوم - روزه یک روز  
 و افطار یک روز و اقرأ فی کل سبع لیل مرة - و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار - و لا تزدد علی ذلک  
 و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن - متفق علیه - و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده  
 اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحیح مروی باشد

الفصل الثانی - عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیوم الاثنين

والجیمس - بود آن حضرت که روزه می داشت روز دوشنبه و پنجشنبه - رواه الترمذی والنسائی - وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرض الاعمال يوم الاثنين والجميس - عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را خود هر روز و شب می بریزند تا آنکه عرض و برین و بر روزی کرده باشند یا هر روز عرض می کنند و برین و روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میگردانند باشند مجمل و مفصلاً از جهت حکم و مصالحی که جزو سے تعالی نمیدانند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفتند اند - فاحب ان یعرض علی وانا صائم - پس دوست می دارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن و شنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه و دوشنبه سبب دیگر نیز در فضل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد گفتند که در اختیار صوم از جهت فضل دوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت می گذرانند و صوم مستحب نه است و یا از جهت آنکه وی محبت میشود با دیگر علما - رواه الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ابا ذر اوصت من الشهر ثلثة ایام - ای ابو ذر چون خواهی که روزه داری از هر ماه سه روز - فتم ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة - سپس روزه دار نیز دهم و چهاردهم و پانزدهم که آن را ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر سه روز که روزه دار در روزه است و لیکن درین سه روز افضل است در روایات در وی اکثر و در بعضی آنها در ایام سودمندترین روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و نهم و بیست و دهم و بیست و نهم باشد نیز آمده است - رواه الترمذی و النسائی - وعن عبد الله بن مسعود قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من غرة كل شهر ثلثة ایام - بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از اول ماه سه روز و قلماکان لفیطر یوم الجمعة - واندکی بود که فطر می کرد و در جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه نه نام او باشد یا بار روز و دیگر فخم - رواه الترمذی و النسائی و رواه ابو داود و الی ثلثة ایام - روایت کرده تمام این حدیث ما ترمذی و نسائی در روایت کرده و آنرا ابو داود و تالیفاً ثلثة ایام و آخرین حدیث را که قلماکان لفیطر یوم الجمعة روایت نه کرد - وعن عایشة رضى الله عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یصوم من الشهر السبت والاعدا الاثنين - گفت عایشه بود آن حضرت که روزه می داشت در بعضی احوال از یابی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه - و من الشهر الاخر الثلثاء والرابع والجميس - و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بدست و پنج ثلثاء و ضم آن و اول اکثر است و در برابر مثلثه بالبار الممدود - رواه الترمذی - وعن ام سلمة قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یأمرنی ان اصوم ثلثة ایام من كل شهر - گفت ام سلمه که بود آن حضرت که امر می کرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه - اولها الاثنين والجميس - اول آن سه روز یوم الاثنين بود و ثلثاء و اربعاء و یوم الجميس بود و یوم جمعه



است و در روایت او انجیس آمده بکلمه او چنانچه طهرانی آورده معنی این چنین می شود که تخیر میداشت که ابتدا بدو شبانه کند یا پیش بخشبنه که هر دو مترک اند و روایت کتاب را که به او است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داود و الترمذی - وعن مسلم القرطبی - صحابی است ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم - قال سالت ابا عبد الله - گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر - از حکم روزه دهر - فقال ان لا الهک علیک حقاً - پس گفت آن حضرت بدرستی که مرزبان ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و تصور در ادای آن حق است - صوم رمضان و الذی یلیه - روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است بر رمضان که مراد بآن سه شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان مراد است این چنین است در شرح ابن فرشته - و کل اربعماء و خمیس - در روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه - فاذا انت قد صمت الدهر کلّه - پس اکنون تو به تحقیق روزه داری همی و هر را از این حدیث معلوم می شود که حکم بصوم و هر تخم در حساب بودن حسن بهشت امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بآن حساب یا بپیغمبر آن حساب فافهم - رواه ابو داود و الترمذی - وعن ابی هریره ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نمی عن صوم یوم عرفة یوفیه یعنی کرد از روزه و داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت و گویند که معنی تنزیه است نه تحریفی - رواه ابو داود - وعن عید المدین بسیر - یضم موحده و سکون مهله - عن اخته الصام الفصح صا و مهله و تشدید میم و بد آن - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال - روایت است از عبد الله بن بسرانی که صحابی است و پدر او که بسیر است و مادر او که عطیه نام دارد و خواهرش که او صما نام دارد و همه صحابی اند و روایت می کنند از خواهر خود صما که آن حضرت گفت - لا تصوموا یوم السبت - روزه ندارید روز شنبه را یعنی تنها - الا فیما افترض علیکم - مگر در چیزه که فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افراض بندز باشد - فان لم یجد احدکم الا بحار غلبه - پس اگر نیاید یکی از شما مگر پوست درخت انگور یا بکسر لام و محدود - او عود شجرة - یا نیاید مگر چوب درخت - فلیمضه پس باید که بخاید آن را یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیاید بخاند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نمی از صوم سبت لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه است به بود و اگرچه ایشان روزه نمی دارند بحیث بودن در عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه میاید که آن حضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمی دارند در آن جهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احذر ان تعظیم اینها لازم نیاید و در وقت دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است که اقبل - رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی - وعن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوماً فی سبیل الله - کیسه روزه دارد و گویند

در راه خدا جل الله علیه و بین النار خنقا می گرداند خدا می توانی میان وی و میان آتش خنقی عکاسان  
والارض - بقدر سببانی که میان آسمان و زمین است مقصود و مبالغه است و این بالغ است از آنچه در حدیث ابی سعید  
خدری گذشت بعد از وجه عن النار سبعین فریقا و خنقی گوی که گرد باره شتر بکنند مغرب کنده - رواه الترمذی  
و عن عامر بن مسعود - اختلاف کرده شد و در صحبت و بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین -  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة الباروة الغنوم فی الشتاء - فرمود روزه داشتن در زمستان  
غنیمة باروه است که کنایت است از حصول وی بے تعب و مشقت - رواه احمد و الترمذی و قال نه احدث  
مرسل - و گفته است ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی بنی بر بودن وی تابعی نه صحابی - و ذکر  
حدیث ابی هریره - و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ - ما من ایام احب الی الله  
فی باب الاضحية - در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذمی الحجه و عمل هجران -

**الفصل الثالث عشر** عن ابن عباس - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینه فوجدها یهودی و صیام  
یوم عاشورا - گفت ابن عباس که آن حضرت قدم آورد مدینه را پس یافت یهود را روزه دار روزه و عاشورا -  
ان قال لهم رسول الله پس گفت من ایشان را پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه چیست این  
روز که روزه میدارید شما - فقالوا هذا یوم عظیم - پس گفتند یهود این روز می بزرگ است - بنحی الله فی موسی قوم  
راستگاری داده است خدا را تعالی در وی موسی را علیه السلام دقوم ادرا - و غرق فرعون قوم - و غرق  
کرده است فرعون را و قوم او را غرق بفتح را اے مشرک و کبر بر اے مخففه نیز روایت است برین بجه فرعون  
مرفوع است یعنی غرق شده فرعون - فصار موسی شکر - پس روزه داشت موسی بجهت شکرانه این نعمت  
فحسن تصومه - پس ما روزه می داریم بجهت موسی در شکر - فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
فحسن احدی و اولی بموسى منکم - پس ما نیز او را روزه و نزدیک تریم بموسى از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه  
ما که روزه می داریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما - فصار رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و امر بصیامه - و امر کرد صحابه را بر روزه داشتن این روز این جای اشکال می آید که  
خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بجهت ایشان بجا شش آنکه شاید که ظاهر شد  
صدق این خبر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواهر یا خبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبد الله بن  
سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان - متفق علیه و عن ام سلمه رضی الله عنها  
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد - گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداد  
روز شنبه و یکشنبه را - اکثر ما یصوم من الايام - بیشتر از آنچه روز می داشت از روزهای دیگر و لیقول -

ومی گفت آنحضرت در سبب روزه داشتن این دو روز - آنها یوما عید الشکر کن - بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند بر مشرکان را - فانما احببنا انا الفهم - پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را را در بمشکران کافرانند که بیود و نصاری باشد و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راز یافته بود و بت پرستی نصاری می بود و خود امر شیخص بود و چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و بمشبهه این کلام در حدیث عبداللہ بن بسر گذشت - رواه احمد - و عن جابر بن سمرة قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یام بالصیام یوم عاشوراء وروایت است از جابر بن سمرة که صحابی است و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آن حضرت که امر میکرد بر روزه داشتن روز عاشوراء و یکشنبه علیہ - می برانگیخت ما را بران - و بتیغاب ناعنده - و نگاه میداشت در رعایت میکرد احوال ما را بمعطت و نصیحت و وصیت میکرد بر روزه روز عاشوراء و روز حضور این روز - فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم یمنعنا عنه - پس وقتی که فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را بدان نه می میکرد ما را از آن - و لم یمنعنا عنه - و تقا بهر نمیکرد ما را از آن و حضور این روز - رواه مسلم - و عن حفصه قالت اربع لم یکن یدع عن النبی - گفت حفصه جیاهر خصلت اند که نبود که ترک دهد آن را بنیمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی از بسن موکده اند - صیام عاشوراء و روزه عاشوراء - والعشر - و روزه دهم و بیامی الحجه یعنی که روز از آن - و ثلثه ایام من کل شهر - و روزه سه روز از هر ماه - و رکعتان قبل الفجر - و دو رکعت است پیش نماز باراد سنت فجر چه مقدار موکده است روزه این روز با رانیز قرئیه آن ساخت تا معلوم گردد قوت تا که آن - رواه النسائی و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر - بود آن حضرت که افطار نمی کرد در روزهای ایام بیض رانہ در حضر و نہ در سفر این حدیث نیز دلالت بر کمال اهتمام و تا که این روزها دارد - رواه النسائی - و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء زکوۃ - مہر چیز از نعمت های آسمانی زکوۃ است موجب شکر است و معروف در شرع اطلاق زکوۃ است بر زکوۃ مال - و زکوۃ الجسد الصوم - و زکوۃ بدن و وجود و صحت و دعائیت و می روزه است گویا که بجمع و عطش و ترک شہوت صرف می کند چیزی را از بدن به سوی درگاه عزت و می دهد بوی چنانکه چیزی از مال صرف می کند و میدهد - رواه ابن ماجہ - و عنه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصوم الاثنين و الخميس و ہم از ابی ہریرہ روایت است که آن حضرت بگویم روزه می داشت در روز دوشنبه و پنجشنبه - فقیل پس گفته شد - یا رسول اللہ انک تصوم الاثنين و الخميس - بدرستی که تو روزه میداری در شنبه و پنجشنبه - فقال ان یوم الاثنين و الخميس لیغفر اللہ فیما کنت مسلم - پس گفت آن حضرت بدرستی که روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مہر مسلمان را یعنی روزه می دارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت آسمانی سبحانہ الا اذا جریں - می بخشد همه را مگر دو قطع کننده گان رحم را و کلمہ ذرا زانده است - ليقول دعما حتی یصلحا

سیکد بید خدای تعالیٰ هر کسی را کہ سوال منفعت کند در ایشان از ملک بشر بگذارد ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکہ انکار نمایند میان یک دیگر وصلح کنند و در بعضی احادیث اثر کواد در بعضی الظوا از انظار بمعنی امہال بہ لفظ جمع آمدہ۔

رواہ احمد و ابن ماجہ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صام یوما ابتغى وجہ اللہ کسی کہ روزہ دارد روزہ بجهت طلب کردن ذات حق و رضائی وی تعالیٰ بجدہ اللہ من جنم۔ و در دیگر داند اورا خدای تعالیٰ از فروغ کعبہ غراب طائر۔ مانند دوری زناغ پرندہ۔ و ہونمخ۔ و حالیکہ آن زنخ چوزہ است۔ حتی مات ہرما۔ تا آنکہ بمیرد و رغایت پیری عمر تراغ و سازست و تمام عمر کہ پیر و قیاس باید کرد کہ چه مقدار مسافت قطع خواہد کرد۔

رواہ احمد و روی البیہقی فی شعب الایمان عن سلمۃ بن قیس۔ صحابی ست از اہل کوفہ

## باب در تہمات و طعنات ابواب سابقہ متعلقہ بصوم نفل و قضاء نفل و قضای آن

الفصل الاول عن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا قالت دخل البنی۔ گفت عائشہ در آمد بر من پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزی فقال ہل عندکم شیء۔ پس گفت آن حضرت آیا ہست نزد شما چیزی یعنی از طعام فقلنا لا۔ پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی۔ فقال قالی اذا صائم۔ پس گفت آن حضرت پس من اکنون روزہ دارم یعنی نیت روزہ کردم از اینجا معلوم میشود کہ نیت نفل در نماز جائزست و ہمین ست مذہب ما و باین قال ست امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمہ دیگر قائل اند کہ واجب ست نیت از شب چنانکہ در فرض چنانچہ گذشت و در باب بعد از باب رویۃ الامال۔ ثم اتانا یوما آخر۔ پشتر آمد آن حضرت نزد ما روزہ و دیگر یعنی پرسید کہ آیا ہست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمدہ کہ همان روز باز آمد و پرسید۔ فقلنا۔ پس گفتیم یا رسول اللہ اہدی لنا حیص۔ فرستادہ شدہ است برای ما حیص یعنی حاکم و سکون تختانیہ در آخرین مہلہ و آن طاق

کہ ساختہ میشود از تمر و قروت و روغن و گاہی بجای قروت آر دیاسو لوق اندازند و حیص در اصل بمعنی خلط و مزج ست۔ فقال اریہ۔ پس گفت آن حضرت لعائشہ نامرا حیص را کہ چگونه است بیار و در داسیہ قریبہ نزد یک گردان آزا۔ فلقد صحت صائما۔ پس ہر آیینہ بہ تحقیق صبح کدہ ام من روزہ دار یعنی برخاستہ ام بر نیت روزہ۔ فاکل۔ پس خورد آن حضرت و از اینجا معلوم میشود کہ افطار صوم تطوع جائزست بلے عذر و برین اند اکثر علما و امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آنند کہ واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بجز رضایت و مانند آن زیرا کہ این البطلان عمل ست و البطلان عمل معنی عنہ است از جهت قول وی سبحانہ و لا تبطلوا اعمالکم و همچنین ہر عمل کہ شروع کردہ شدہ است در آن لازم میگردد بوجہ مشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن و در روایتی جائزست مطلقا زیرا کہ قصا خلف است پس باکی نیست بہ نقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلافست و نزد مالک قضا کند اگر سجیز نقض کردہ است و این بحث در حدیث زہری از عروہ منبصر ح گرد۔ و رواہ مسلم

**وعن الس -** رضی اللہ عنہ قال **خل النبی -** در آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی اسم سلیم - بر اسم سلیم بن سین کہ مادرش است - خاتمہ بنمر و حسن - پس آورد ام سلیم زود آنحضرت خواہد و روغن سنقال عید و کرم فی سقاہہ پس گفت آن حضرت باز گردانید و روغن خود را در مشک کہ روغن در وی بود و روغن غسل را و ز آبجا اکثر در مشک ہی اندازند - و مکرر فی دعائہ - و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرمای - فانی صائم - زیرا کہ پدر ستیکہ من روزہ دارم بچا بخورند کہ عذر سے بنود و در سابق ظاہر عذر سے بود تو اندک بعد از زوال باشد یا افطار جائزست و عدم افطار مشائات بدان ندارد - ثم قام الی ناحیہ من البیت پیغمبر ایستاد و رفت آنحضرت بجایب از خانہ فصلی غیر المکتوبہ - پس بگزارد نماز غیر فیضیہ - فردا لام سلیم ابن بیتا - پس دعا کرد ام سلیم را و اہل خانہ اورا گوید دعای از برای جبر کسر خار طوی باشد کہ روزہ بخورند و نیز عادت شریف بود کہ چون در خانہ کسی سید را آمدند نماز سیکہ را روزہ و برای وی دعا سیکہ کردند -

**رواہ البخاری -** و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم چون خواندہ شود یکی از شاہ سومی طعامی دعای آنکہ وی روزہ دار است فلیقل انی صائم پس بگوید کہ گوید کہ من روزہ دار ام افطار نہ کند و در گفتن این سخن بزبان کلامی است کہ گذشت و فصل اول از کتاب صوم - فی بدایتہ - و در روایتی انچنین آمدہ است کہ - قال - گفت آن حضرت - اذا دعی احدکم فلیجب - وقتیکہ دعوت کردہ شود یکی از شاہ طعام پس باید کہ اجابت کند دعوت را و پروہ - فان کان صائما فلیصل - پس اگر باشد روزہ دار پس باید کہ نماز کند یا دعا کند - وان کان معطرا فلیطعم - و اگر باشد غیر صائم پس باید کہ بخور و رواہ مسلم -

**الفصل الثانی - عن ام ہانی -** رضی اللہ عنہا قالت لما کان یوم الفتح - گفت ام ہانی وقتیکہ شد روز فتح یعنی فتح مکہ - جارت فاطمہ مجلس علی ایثار رسول اللہ - آمد فاطمہ زہرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ام ہانی عن یمنیہ - و نشست ام ہانی یعنی ششم من جانب راست آن حضرت فجارت اولیہ بانا و فیہ شراب - پس آورد خانہ زاد آوردہ را کہ در وی چیزی از حبش نوشیدنی بود آب یا جز آن - فت اولتہ - پس داد اولیہ آن انا آنحضرت را فشرب منہ - پس نوشید آن حضرت اذان شراب - ثم ناوہ ام ہانی - پیغمبر داد آنحضرت انا را بام ہانی - فشربت منہ - پس نوشید ام ہانی اذان شراب - فقالت - پس گفت ام ہانی - یا رسول اللہ لقد افطرت و کنت صائمۃ - ہر آئینہ بحقیق افطار کردم و بودم من روزہ دار و در روایتی آمدہ کہ گفت گناہ کردم پس طلب آمرزش کن برای من - فقال - پس گفت آن حضرت یعنی بام ہانی - اکت الفصین شینا - آیا بودی تو کہ قضای میکردی چیزی را از روزہ یعنی این روزہ روزه مقنا بود از رمضان یا نذر - قالت - لا - گفت ام ہانی قضای نمی کردم چیزی را - قال فلا یفرک - گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا من کان تطوعا - اگر بود روزہ تو روزہ نفل - رواہ ابو داؤد و الترمذی و الذاریفی و فی روایت لاجم و الترمذی بخوہ - و در روایتی مر احمد



وترندی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است - و فهم - و در وی این عبارت است - نقالت - پس گفت ام هانی یا رسول الله - اما می گشت صائم - آگاه باش بدرستی که من یوم روزه دار - فقال الصائم المطلق امیر نفسه - پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارنده است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست اوست - ان شار صام وان شار افطار - اگر خواهد روزه دار و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق تنگ را و سه و تور بخشی گفته که تا بشر این است که مراد امیر است که افطار کند نظر بر متصلی که ظاهری شود و او را از امور که امیر و امین ساخته شده است بران چنانکه کسی که ضیافت می کند قومی را یا فرومی آید بر قوسه و میبندد که در ترک افطار و رخت انداختن است مصاحب خود را پس او را میبرد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گرد و بی حرج و شفقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصاً که دارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آمده از عایشه بیاید فافهم ما ند آنکه در کتب سیر بالفاق روایات آمده است که فتح که در رمضان بود و برین تقدیر مشکل می شود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیر کرده اند و ترندی گفته است که در اسناد وی مقال است و مندری گفته که ثابت نیست و در اسناد و اختلاف کثیر است اشعار کرده بدان نسائی انتی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام و سه نیست بلکه اقامت آن حضرت امرمند مستمر تا بقای آن قضیه است و در نباشد و نیز روایات در وقت اقامت آن حضرت در بکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده که تقاضای کند که فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم - وعن الزهري - عن عروة عن عائشة قالت كنت انا وحفصة صائمتين - گفت عایشه یوم من وحفصة روزه دار - ففرض لنا طعام استئیناه - پس عرض کرده شد و آورده شد بر اسی ما طعامی که خوش داشتیم ما آن را - فاکلنا منه - پس خوردیم ما از آن طعام - فقالت حفصة یا رسول الله انا كنا صائمتين ففرض لنا طعام استئیناه فاکلنا منه - پس گفت حفصة یا رسول الله بدرستی که ما یوم روزه دار پس عرض کرده شد بر اسی ما طعامی که خوش داشتیم آن را پس خوردیم ما از آن طعام - قال - گفت آنحضرت - اقضیا یوما آخر مکاز - قضا کنید در روزی دیگر بجای آن روز که خوردید این حدیث دلیل حقیقه است بر وجوب قضا صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعی میگوید که امر بقضا به طریق استجاب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذموب نزد ایشان آن است که واجب نیست قضا صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیست کرد و بخیزد خور و واجب است قضا و همچنین نزدیک مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقاً و نفل لازم می گردد - به شریع و تحقیق فی اصول الفقه - رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ و رواه عن الزهري عن عائشة مرسل و لم یروا فی فییه عن عروة و هذا صحیح - رواه کذا این حدیث را ترمذی و ذکر کرده جماعته از حفاظ حدیث را

کہ روایت کرده اند از زہرے از عائشہ بطریق ارسال و ذکر نہ کرده اند و روضہ عروہ را کہ در روایت سابق واسطہ بود میان زہرے و عائشہ گفته است ترمذی این کہ ذکر نہ کرده است عروہ را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوے از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است و مشهور آن است کہ مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کہ قید کرده اند نیز اصطلاحی است۔ و رواہ ابو داؤد و عن زمیل مولی عروہ۔ و روایت کرد ابو داؤد و این حدیث را از زمیل بضم زاء و فتح میم و سکون تخانیہ کہ مولای عروہ است۔ عن عروہ عن عائشہ۔ از عروہ از عائشہ و درین حدیث سخن کرده اند۔ و عن ام عمارۃ۔ بضم عین و تخفیف میم۔ بنت کعب۔ یعنی کعب بن عمر و بن عوف صحابیہ انصاریہ است نام آن نسبیہ بفتح نون و کسر سین حاضر شدہ بیۃ العقیقہ را و حاضر شدہ غزوہ اُحُد را همراه زوج خود عاصم بن زید و رسید بوسے یا زودہ جراحت و حاضر شدہ بیۃ الرضوان را بعد از آن حاضر شدہ تمامہ مشاہد را و جروح شدہ یا زودہ یا دوازده جراحت و بریدہ شدہ دست وے رضی اللہ عنہا روایت می کند۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم دخل علیہا۔ کہ آن حضرت در آمد بروسے۔ فدخلت لہ لیلعام۔ پس طلبید وے برای حضرت طعامی را۔ فقال لها کُلّی۔ پس گفت آئی حضرت مرا در اینجا بخور۔ فقالت انی صائمۃ۔ پس گفت دی کہ من روزه دارم۔ فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان الصائم اذا کُل عندہ صلت علیہ الملائکۃ حتی یفرغوا۔ بدستیکہ روزه دار چون خورده می شود و نزد وے دعای کنند و درود و رحمت می فرستند بر روزه دار و فرشتگان تا آنکہ فارغ شوند از خوردن پس حضرت اورا بر نا خوردن تقریر کرد و بشارت داد و امرار

اباحت بود فافهم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی۔

الفصل الثالث عشر۔ عن بریدۃ۔ بضم موحده رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است اسلمی سهمی مساعی جمیلہ و در حضرت نبوت و بعد از وے صلی اللہ علیہ وسلم کہ در عندہ خلقا سے را رسیدین بود و در حب جمل و عین با علی مرتضیٰ و قبر وے بمکہ مشہور است بزار و پیغمبر کہ بہ۔ قال۔ گفت بریدہ۔ و دخل بلال علی رسول اللہ۔ در آمد بلال بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ہوتیندی۔ و آن حضرت طعام چاشت می خورد۔ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم تا کُل رزقنا و فضل رزق بلال فی الحجۃ۔ می خوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در شبست است۔ اشترت یا بلال ان الصائم یسبح عظامہ۔ آیا شعور واری و میدانی اسے بلال کہ روزه دار تسبیح می کند استخوانہا بے وے۔ و یستغفر لہ الملائکۃ۔ و آمرزش می خواهند اورا فرشتگان۔ ما کُل عندہ۔ ادام کہ خورده شود و نزد وے۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان

## باب لیلة القدر

لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده می شود و در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و احوال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی به سکون دال نیز آمده است اگر چه مشهور بر یک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدر عظیم زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیارست اکثر احادیث در آنند که در رمضان است خصوصاً در او تار عشره اخیره خصوصاً در شب بیستم و در قولی وی دوازدهم است در تمام سال منتقل و متحول می شود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضیان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عمره و جز ایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمی شود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه و لیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمی شود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول می شود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان وجواب داده است ابو حنیفه از آنکه که دلالت دارند بر بودن او در عشره اخیره از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را در آن حبسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت می کند نزد کسیکه تامل می کند طرق احادیث را و الفاظ آنها برین معنی استی گفته کاتب حروف بن مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول قریب است به تطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و تقار و اعتقاد نه کنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند و بیداری شب یک سال تمام در یاد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامت امارت است و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را باب کشف از اهل البهار و البحار از او امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزی از عالم ملکوت و طریقه از قومی نقل کرده است که درختان و دران شب سجده کنند بر زمین افتند باز بنیابت خود باز گردند و سجده کنند در وی بر چیزی و بعضی در فضائل اوقات از طریق او زاعی از بعیده ابن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن معبد و اندلس روایت نموده و در آن شب ساطع می شود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور لیساکسیکه در یاد آن شب را

و مشاہدہ نکند ازین امور چیزے و رواست کہ دو کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو در یاد بند و برای یکی ازین چیزها کشف گردونه دیگر را و احسن انچه حاصل گردد در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خشوع و خضوع و حضور و اخلاص است و این استیامی که امامت است بی شبهه و مشاہدہ خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است و بہ تحقیق وارد شدہ است در احادیث تحریر فیض و ترغیب و در زندہ داشتن آن شب و مختار آنست کہ معبر احیای اکثر لیلہ است و اگر تمام شب احیا کند و منجر برض و ملال و احتمال در ادای فرائض و سنن مؤکدہ نگردد و غفلت و اکل است و الاہر مقدار کہ توفیق قیام یا بہ مقصود حاصل است و لیس للانسان الا لاسعی و کان سعیتہ مشکوراً و رزقاً

**الفصل الاول - عن عائشہ - رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحروا لیلۃ القدر فی الاخر**

**من العشر الاواخر من رمضان - طلب کنید و بگوید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبہای طاق از دہ شب اخیر از رمضان کہ شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ہفتم و بیست و نہم است کہ از یک ازین پنج شب بیرون**

**نخواہد بود اگر چہ بیستم است - رواہ البخاری - و عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال ان رجلاً من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم اراد لیلۃ القدر فی المنام - روایت است از ابن عمر کہ گفت کہ چند مرد از یاران آن حضرت نمودہ شدہ شب قدر را در خواب - فی سبع الاواخر - در ہفت شب اخیر احتمال دارد کہ مراد ہفت شب اخیر باشد کہ متصل عشرین**

**اند یا ہفت شب آخر کہ متصل آخر شہر اند و این ظاہر تر است و اللہ اعلم - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا**

**صلی اللہ علیہ وسلم اربعے و یا کم قدر تو اطاعت - و در بعضی نسخ تو اطاعت - فی السبع الاخر - فرمودی و نیم دی و اتم خواب شمارا کہ بہ تحقیق موافق افتادہ است در ہفت شب اخیر - فمن کان متحرراً فلیتحر فی السبع الاواخر پس کسیکہ است**

**طلب کند شب قدر را پس باید کہ طلب کند او را در ہفت شب اخیر ازینجا معلوم می شود کہ روای صحیح را اعتبار در امور وجودیہ و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیہ - و عن ابن**

**عباس - رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال التمسوا فی العشر الاواخر من رمضان لیلۃ القدر - روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت فرمود طلب کنید او را در دہ شب اخیر از رمضان یعنی شب قدر**

**را - فی تارۃ ثقی - در شب نہم کہ باقی مے ماند مراد شب بیست و نہم است - فی سابعہ ثقی - در شب ہفتم کہ باقی می ماند مراد شب بیست و ہفتم است - فی خامتہ ثقی - در شبیت و پنجم کہ باقی می ماند و این موافق است**

**بہ حدیث عبادہ بن الصامت کہ بیاید یا مراد بتاسعہ و سابعہ و خامسہ و سابعہ و خمسہ چنانکہ در حدیث ابی بکر است پس ترویج در ادتاری است کہ واقع می شوند در نہ روز باقیمہ از عشرہ اخیر و آن شبیت و سوم و بیست و پنجم**

**و بیست و ہفتم و بیست و نہم است یا در ادتارے کہ واقع می شوند در ہفت روز و آن سہ شب است و دو ادتار واقع در پنج روز و آن دو شب است فافہم - رواہ البخاری - و عن ابی سعید الخدری - رضی اللہ**

عنده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاوّل من رمضان - روایت است از ابی سعید که آنحضرت  
 اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان - ثم اعتكف العشر الاوسط - پست اعتکاف کرد ده شب میانه را - فی قبة  
 ترکیه - و رفیقه شرکی که نوعی است از خمیه ها که خود می باشد از بند و گفته می شود آن را بنابر سی خرگاه - ثم اطلع - بفتح هاء همزه  
 و سکون طاء به تخفیف - راسه - پست بیرون آورد سر خود را یعنی از قبة - فقال انی اعتكف العشر الاوّل اتمس هذه الليلة  
 پست گفت آن حضرت بدرستی که من اعتکاف کردم عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را  
 ثم اعتكف العشر الاوسط - پست اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی براسه التماس این شب - ثم ایتثقیل لی انسا  
 فی العشر الاواخر - پست آمده شدم من یعنی آمد بر آئینده از فرشتگان پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پسین است  
 فمن كان اعتكف منی - پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من به طلب این شب - فليعتكف العشر الاواخر - پس  
 باید که اعتکاف کند ده شب آخر را تخصیص امر با اعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای  
 آنست که چون طالب و مفتش آن بودند در در نیافتند باز اعتکاف می کنند تا در یابند و آنها که طالب نیستند فارغ  
 اند به نشینند یا نشینند - فقد اریتم هذه الليلة - پس به تحقیق نموده شدم من این شب را یعنی معین در خواب در  
 عشره اخیر - ثم السیتها - پست فراموش گرد آئینده شدم آنرا - و قدر ایتنی السجدة فی ما و طین من - صحیحهما - و تحقیق  
 دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم - فالتسوا فی العشر الاواخر  
 پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر - و التمسوا فی کل وتر - و طلب کنید او را در هر طاق این شب که  
 بیرون آرین نیست - قال - گفت بر او - فطرت البهار تکال الیل - پس بارید آسمان در آن شب - و کان  
 المسجد علی عریش - و بود سقف مسجد بر عرش یعنی بر شاخهای درختان و عرش یعنی عین مملک و کسر را در شین عجمه خانه که از  
 شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاکهای سازند و عرش هر چیزیکه در سایه آن نشینند سقف مسجد در  
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شاخ و برگ درخت خراباد - فو کفنا المسجد - پس چکیده سقف مسجد دو کف چکیدن  
 سقف خانه از باران - فبصرت عینی رسول الله - پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم و علی جبهته  
 اثر الماء و الطین - و حال آنکه پیشانی آن حضرت اثر آب و گل بود - من بیتیة احدى و عشرین - در صبح تاسع نیست  
 و یکم این روایت ثبت است که شب قدر نیست و یکم باشد - مصنف علیه فی المعنی و اللفظ السلیم - این حدیث متفق علیه است  
 در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ از مسلم راست - الی قوله - باقول ولی که این است فقیل لی  
 انما فی العشر الاواخر و الباقی للبخاری - و لفظ باقی حدیث من بخاری راست و این در روایت ابی سعید خدری بود -  
 و فی روایت عبد الله بن انیس یضم همزة و فتح و ن و سکون تحتانیة که صحابی الفزاری بزرگ است - قال - گفته است  
 لیلة ثلث و عشرین - صبح شب بیست و سوم - رواه مسلم - و عن زرارة بن عیسى و ثقه یزید بن جریس یضم همزة



و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی تقه است که جلالیت را در یافته و شصت سال در جلالیت گذرانیده و شصت سال را  
و عرو صد و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر علمای قرارت بوده از اصحاب  
عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیز از عربیت ی پرید و ابی بن کعب بوی میگفت ای  
زر تو بخوابی که هیچ آیتی از قرآن را ترک و بی مگر آنکه پرسی مرا از ان - قال سالت ابی بن کعب نقلت ان ک  
عبد الله بن مسعود یقول - گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت که برادر تو ابی بن مسعود می گوید - من انعم الحق بحب  
لیلة القدر - کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را - فقال - پس گفت ابی بن کعب مدحه الله ربک  
کنه ابن مسعود را خدای تعالی - اراد ان لا یسکل الناس یخجوا به ابن مسعود و غرض وی ازین گفتن آنست که  
اعتماد نه کنند مردم که چون شب قدر را در یابند بحصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند و باقی سال با رام و آسایش  
بگذرانند و جهد و جهد در عمل نه نمایند - اما انه قد علم انما فی رمضان - آگاه باش بدینکه ابن مسعود تحقیق دانسته است  
که شب قدر در رمضان است - و انما فی الشهر الاخر - و حق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است - و انما فی لیلة  
سبع و عشرين - و به تحقیق دانسته است که آن شب در بیت و هفتم است - ثم حلف لایستقی - بستر سوگند خورد و ابی  
بن کعب در حالتی که اشتیاقی کند یعنی انشاء الله بنیکوید و جرم میکند که - انما لیلة سبع و عشرين - که شب قدر شب است  
و هفتم است ز برین جیش میگوید که - فقلت - پس گفتم یعنی ابی بن کعب را - بای نمی بقول ذلک به یخیر و بکدام  
دلیل میگوئی تو آنرا - یا ابا المنذر کینت ابی بن کعب است - قال بالعلامة التي اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم -  
گفت به نشانی که خبر داده است ما را آنحضرت - او بالآية - فلما راویست که بالعلامة گفت یا بالآية و هر دو یک معنی است  
انما تطلع یومئذ لا شعاع لها - علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مراد را -  
رواه مسلم - و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و ازینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را به نشانی  
گفت نه نبص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عرضی الله عنه خواند اصحاب رسول  
الله صلى الله عليه وسلم را و برید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس  
مرعرا که من میدانم یا گمان می برم که آن شب هفتم است که می گذرد یا شب هفتم که باقی میماند از ده پس گفت  
عمر از کجایانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و هر میگردد  
در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجد میکند بر هفت و طواف  
را و ذکر کرد و جوار را هم و چیز های دیگر را که هفت اند پس گفت عمر به تحقیق در یافتی تو چیزی را که مادر یافته ام  
و بعضی از فضل گفته اند که خدا س تعالی ذکر کرد و لیل القدر را در سورة انا انزلناه در سه جا و این نه  
حرف است مجموع آن بیست و هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه

و هیچ کس را یقین حاصل نیست در آن و اگر آن حضرت را بود اذن کرده شد به تسبیح و سجده و اگر کسی آن از صحابه باشد که اعلام کرده شد او را وی نیز منوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است و الله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی بر سید رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو سوگند داد و مرا آن حضرت را که خبر دهد او را بدان پس در غضب آورد آن حضرت را پس فرمود اگر اذن می کرد مرا خدای تعالی که خبر میدهم بدان خبر میدادم شما را اگر گویند پس سوگند خود را ابی بن کعب بنی استخنا و جزم کردن وی بدان چه بود و جالبش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنابر علی بن ظن و سوگند خوردن بر علی بن ظن جائز است و بواسطه نیست بر آن پنجین هر که گفته است نبلای ظن و اجتهاد گفته و المجتهد بخلی یعیب و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم تجلس فی العشر الاواخر الا یجهد فی غیره - گفت عائشه بود آن حضرت که کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشره اواخر رمضان از پنجم می نمود در غیر عشره اواخر - رواه مسلم - و عنهما - قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر شدد میزره - بود آن حضرت چون می درآمد به رمضان حکم می بست از او خود را کنایت است از اجتهاد و در عبادات زیاده بر عبادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان - و ایسی لیکه - و زنده می داشت شب خود را یا زنده می داشت نفس خود را در شب احیاء لیل که می گویند و معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات و قوت و تازگی و سه در عبادت کردن است در آن یا بمعنی زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً به عبادت و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد - و الا یقظ آله - و بیداری گردانیدن اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سوادت دریافت شب قدر و خود را نماند متحقق علی -

**الفصل الثاني عن عائشة** - رضی الله عنها قالت قلت - گفت عائشه گفتم - یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلة القدر ما قول فیها - خبر ده مرا اگر بدانم که کدام شب است شب قدر و در یابم آن را چه گویم از ذکر و عبادان شب قال قولي - گفت آن حضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو کبیر العفو فاعف عني - خداوند ابد استیک و عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من - رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صحیح و عن ابی بکره - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول التمسوا - روایت است از ابی بکره گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت طلب کنید از منی لیلة القدر - می تسبیح یقین ادنی تسبیح یقین ادنی تسبیح یقین - و در شب که باقی میانند که چهار شب است یا در نهفت شبی که باقی می مانند سه شب است یا در پنج شبی که باقی میانند و آن در شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم - او ثلث اواخر لیلة - یا بگوید در سه شب که باقی میانند که شب بیست و نهم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که علی آنجا تمام میشود و بنده مستحق اجر میگردد و معنی گفت آنکه فی تسبیح یقین محو است از بیست و دوم و فی تسبیح بر بیست و چهارم و فی تسبیح محو است بر بیست و ششم و ثلاث

برسیدیم و آنرا خلیل بر میب و نم و بعضی گفته اند بر سلخ فتنه بر - رواه الترمذی - و عن ابن عمر - قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلیۃ القدر - گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر - فقال ہی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت آن شب در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است مخصوص بر رمضان رون رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بلیله او آخر نیست کذا قال طیبی - رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق - و گفت ابو داود و روایت کرده است از اسفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است - موقوفه علی ابن عمر - موقوف بر ابن عمر و منع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه و سلم - و عن عبد الله بن انیس قال قلت - گفتم من - یا رسول الله ان لی بادیۃ الیون فیها - بدرستی که مراد بادیۃ ایست که میباشم در آن سوانا اصلی فیها - و من نماز میگذارم در آن بادیۃ - بحمد الله فمر فی بلیلیۃ انزل لہا الی ہذا المسجد - پس مرا کن به شی که فرود آیم در آن شب به سوی این مسجد اشارت کرد به مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم گو یا قصد می طلب شب قدر بود فقال - پس گفت آن حضرت - انزل لیلیۃ ثلث و عشرين - فرود آ می شب بیست و سوم - فیل لایبہ کیف کان ابوک یصنع - گفته شد بر سر او را چگونه بود که میکرد و پدر تو در مسجد - قال کان یدخل المسجد اذ اصلى العصر - گفت پس روی بود پدر من که می در آمد مسجد را چون می گذارد نماز عصر - فلما خرج منه لحاجۃ - پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که متانی باعث کاف باشد و در بعضی اصول - الا لحاجۃ - یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه حاجت بشری که متکلف مضطر است بدان - حتی یصلی النجح فاذا صلی الصبح وجدوا بته علی باب المسجد - پس چون می گذارد صبح را می یافت چار پاسه خود را بر در مسجد - فجلس علیها - پس می نشست بر دایه - و الحق بادیۃ - و می پیوست بادیۃ خود را - رواه ابو داود -

الفصل الثالث - عن عبادۃ - ابن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه و سلم یحیرنا بلیلیۃ القدر - گفت عبادہ بیرون آمد آن حضرت از درون خانه در وقتیکه نموند بوس لیلیۃ القدر تا خبر دهد ما را بلیلیۃ القدر فلما حی رجلا من السلین - پس نزاع نمودند و خصوصیت کردند بیک دیگر و در میان مسلمانان - فقال پس گفت آن حضرت - و حجت لا جرم بلیلیۃ القدر - بیرون آمدم تا خبر دهم شما را به شب قدر که کدام شب است - فلما حی - پس نزاع کردند - فلان و فلان فرحت - پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن بسوی من نزاع آنها از اینجا معلوم می شود که نزاع و خصوصیت بیک دیگر شنیع است و سب حرمان از برکات و حرمت و غالباً نزاع ایشان شایع بود یا متجا و از حد اعتدال - و عسی ان یکون خیر الکم - و نزدیک است که باشد که این برداشتن از خاطر تعیین آن و مبهم گردانیدن آن بهتر شمارا که سبب جد و اجتهاد و تکلفات و عبادت گردد - فالتمسوا فی الناس و السالجه و الخاسته - پس طلب کنید آنرا در بیست و نهم و بیست و نهم

و بیت و حیسم ازینجا معلوم می شود که آن شب که نموده بودند متر و درود میان این سه شب یا تر و درود میان این سه شب بقلیہ ظن کرد و الله اعلم۔ رواہ البخاری و عن النسائی قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذا کان لیلۃ القدر نزل جبریل فی کلبۃ من الملائکۃ۔ چون می باشد شب قدر فردی آید جبریل در جماعت از فرشتگان و کلبۃ نعیم و فتح جماعت۔ لصلون علی کل عبد قائم اوقاع یدکر الله۔ و عامی کنند و استغفار می نمایند و درودی فرستند بہ ہر بندہ کہ ایستاده است یا نشسته کہ یاری کند مرخدا را عزوجل۔ قافذا کان یوم عید ہم۔ پس وقتیکہ باشد روز عید مسلمان یعنی یوم فطر ہم۔ یعنی روز فطر ایشان۔ با ہی الله ہم ملائکۃ۔ مغفرت می کند خدای تعالی و سے نازد بہ بندگان خود فرشتگان خود را کہ طعنہ میزدند بر ایشان بر عتسیان۔ فیقول۔ پس میگوید۔ یا ملائکتی ما جزا را اجیرونی علم۔ ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری کہ تمام کند عمل خود را۔ قافوا ربنا جزا ہر ان یونی اجرہ۔ گویند فرشتگان ای پروردگار این است پاداش او کہ تمام داده شود اجرت وی۔ فقال ملائکتی عکیدوا لانی تضو افیضۃ علیکم۔ پس می گوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و دہان من گذار و در طاعت مرا کہ فرض گردانیدم بر ایشان کہ روزہ رمضان است۔ ثم خرجوا یجوبون الی الدار۔ پستریرون آمدند و در حالی کہ ہر میارند آواز خود را بدعا میخوانند بکسب عین فتح آن۔ و عزنی و جلالی و کرمی و علوی و ارفع علی مکانی۔ سو گنید بقلیہ و قدرت و بزرگی وجود و بلندی قدر و بلندی مرتبہ من۔ لا احبہم۔ ہر آنیہ اجابت میکنم و قبول میکنم دعای ایشان را۔ فیقول ارجو القدر غفرت لکم۔ پس میگوید خدای تعالی برگردید بہ تحقیق آمرزیدم مرتضی را۔ و بدست سبب کلم حسنات۔ و بتدیل میکنم بدیہای شمارا بہ نیکیہای یعنی بدیہارای ارزم و نحو میکنم آثار گناہان را و نیکیہا را بے پذیریم و ثابت میکنم انوار طاعات را یا بتدیل میکنم ملکہ بصییت را از نفس بلکہ طاعات بلکہ سے دہم بدل ہر بصییت طاعت و ثابت می کردم بدل عقاب ثواب را چنانکہ در حدیث آمده است کہ روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید کہ عرض کنید بروی گناہان صغیرہ او را و منان و ارید گناہان کبیرہ او را و گفتہ سے شود مرد او را کردی تو روز چنین و چنین پس بندہ ازار می کند گناہان صغیرہ را و منکر می شود وی ترسد از گناہان کبیرہ کہ مبادا اظہار کنند پس حکم بود کہ بدہند بجای ہر بدی کہ کردہ است نیکی را پس گوید بندہ مرا گناہان بسیار است کہ نمی بینم آنہا را اینجا حدیث۔ قال فیرجو من مغفور الہم۔ گفت آن حضرت پس بر میگردد بندگان در حالیکہ آمرزیدہ شدہ است و ایشان را۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان۔

## باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت بازداشتن و درنگ کردن و لازم بودن بجائے و لازم بودن چیزے را در دسے آوردن بہ کسے و در شرح درنگ کردن در مسجد و لازم دسے بر وجہ مخصوص الاعتکاف در ظاہر مذہب

حقیقه سنت مومنه است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنواقل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نه گفته اند از ابا وجود آنکه یکسال نشست در سال و دیگر قضا کرد در عشره بهشت زیرا که اب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست می دارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است و نشستن در سال و دیگر در عشره بهشت قضا بنود بلکه در سال و قضا بود بهجت کمال شوق و تهیاء و استعداد و حصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف کسیکه نذر کرده بدان و واجب گردانیده آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشره آخر رمضان است و جز این دوم شجب است و حقیقه مرزبان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکانی است که جدا کرده می شود برای نماز و او را حکم مسجد نیست مگر درین حکم که جواز اعتکاف ندارد دردی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب ماکه اعتکاف مراة در مسجد بازواج خود جایز است و همین قایل است امام احمد رحمه الله و اذن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از واج مطهره را دلیل است بر آن و منع بهجت مصلحتی دیگر بود و چنانکه بسیاری بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد تخصیص کرده اند به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که مومنه تر از آن است نگردد و باعث خروج منج و وقت نه شود یا امکان احتر از ازان و در شرح ابن بهام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جایز است در وی اگر چه اقامت کرده نشود و در وی خمس صلوات نیز از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جایز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جایز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز برین است و در جواد که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جایز است در هر مسجد پس بدانکه اکثر مذمت اعتکاف را حدی معین نه اگر نیست مدت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که حبسیت نزد بعضی اقل آن ساعت است و ازین جهت گفته اند که باید مرد را که چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آورد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور مسجد نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آن است و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تحقیق آن است که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس عام اگر نکث کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و مثله اشتراط صوم آن است که چون نیت اعتکاف ثبت کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید



**الفصل الاول - عن عائشة** - رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحکف الشتر الا و احسہ من رمضان حتی توفاه اللہ - گفت عائشہ بود آن حضرت کہ اعتکاف میکرد در شب اخیر از رمضان تا آنکہ میرانید اورا خدا و این بعد از آن کہ در عشر اول و او سنان شست و شب قدر در اوریا یافت و بارے نمودند کہ شب قدر در عشر او آخر است چنانکہ در باب سابق گذشت - ثم اعتکف از واجہ من لحدہ - پشتر متکف شدند از واج منظرہ آن حضرت بعد از وی یعنی در عشرہ اخیرہ این حدیث دلیل است بر موافقت آن حضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت - و مکہ چنانکہ مذکور شد - متفق علیہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس بالخير - بود آنحضرت جو او ترین یا جید ترین مردم بہ نیکی و جمیع اوقات - و کان اجود ما يكون فی رمضان - و بود جو او تر بودن وی حاصل وقتیکہ میبود در رمضان کہ اشرف و انسب اوقات بغل خیر - کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان - بود جبرئیل کہ ملاقات می کرد آن حضرت را در ہر شب در رمضان یعرض علیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن - عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را و میشنوا ایندوی کہ را ایند بر وی تنافذ القیہ جبرئیل کان اجود بحیر من الریح المرسلة - پس وقتیکہ ملاقات میکرد او را جبرئیل بودی صلی اللہ علیہ وسلم چو او تر و جید تر و تیز تر بہ نیکی از باد کہ رہا کرده شدہ است و فرستادہ شدہ است بہ بشارت اشارت بقول حق سبحانہ - و هو الذی یسل الریح بشر این یدی رحمتہ پس باد بر انگیزد و حساب را و فرومی آید بان اسطار و پیدا میشود وی از راق و برکات همچنین وجود شریف باعشف و منشا سے خیرات و مہرات و برکات بود و خصوصاً در این اوقات و در حدیث اشارت است بآنکہ آدمی را در اوقات فاضلہ صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف نہایت آنست کہ آن حضرت در رمضان متکف می بود - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - قال کان یعرض علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم القرآن کل عام مرۃ - بود کہ عرض کردہ میشد بر آن حضرت قرآن ہر سال یکبار عرض کنندہ جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکہ مدلول حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکہ مفهوم این حدیث است زیرا کہ نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از دسہ آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکہ در سماع از شیخ و قرارت بردے میباشد و درین غایت احکام امر و اتقان اوست و دارد شدہ است کہ ہر دو میخوانند قرآن را بطریق مدارست چنانکہ حافظان بیک دیگر بطریق دور میخوانند - فعرض علیہ مرتین فی العام الذی فیض فیہ - پس عرض کردہ شد قرآن بر آنحضرت و بار در سالی کہ قبض کردہ شد روح مقدس وی - و کان یحکف کل عام عشرہ و بود آن حضرت کہ اعتکاف می کرد ہر سالی یک عمر فاعتکف عشرین - پس اعتکاف کرد آنحضرت دویست و عشرین یعنی نسبت تیز خواندہ اندکال ہر دو عبارت یک است - فی العام الذی فیض فیہ - در سالی کہ قبض کردہ شد آنحضرت

از جهت کمال شوق و تمنا و استعداد و وصول درگاه بعیت و عده وصل چون شود نزدیک - آتش شوق تیز تر گردد -  
 روایه بخاری و عن عائشه - قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اعتکف ادلی الی راسه و هو فی المسجد  
 گفت عائشه بود آنحضرت چون اعتکاف می کرد نزدیک من میگردامیند سر مبارک خود را و حالانکه و سه در مسجد  
 می بود - فارجله - پس شانه می کرد من آن حضرت را ترجیل نشان میداد و من سه فرسختن از اینجا معلوم شد که باکی  
 نیست بر آوردن معتکف سر خود را از مسجد - و کان لا یدخل البیت الا کاحاجۃ الالسان - و بود آن حضرت که بر  
 منی آمد از مسجد مگر براس حاجت انسانی از بول و غائط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد  
 جنابت و همچنین براسی نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صحیح در آن از اصول منی یا بجز آنکه در شرح آورده است که یزید  
 می آمد براسی غسل فرض باشد یا نقل متفق علیه - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان عمر سال النبی را دست است از  
 ابن عمر که عمر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم قال کنت نذرت فی الجاہلیۃ ان اعتکف لیلۃ فی المسجد الحرام -  
 گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم بهشتی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک - گفت  
 آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی - متفق علیه - و باین حدیث استدلال کرده شافعی و  
 احمد در روایتی بر آنکه صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر  
 منی کردی و فای این نذر جواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف  
 کنم روزی پس روایتی که در سه لیل واقع شده است شب بار و زمراد است چنانکه از یوم روز باشد و روایت  
 و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نقل و متمسک ایشان حدیث عائشه  
 است که بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صحیح است در اکثر اصوم و در اعتکاف

**الفصل الثانی عن آتش** - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان - گفت انس  
 بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان - فلم یعتکف عاما - پس اعتکاف نکرد یکسال - فلما کان العام للقتل  
 اعتکف عشرين - پس وقتیکه شد سال آئینده اعتکاف کرد ده شب و قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است لیکن  
 قضای سنت مؤکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوۃ گذشت - روایه الترمذی

روایه ابو داود و ابن ماجه عن ابی بن کعب - و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر - بود آنحضرت وقتیکه میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را - ثم دخل فاعتکف  
 سبتر می درآمد در جای اعتکاف خود - روایه ابو داود و ابن ماجه - و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز  
 روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سه نیز روایت کرده مطلقا استدلال کرده با بنجیدیت کسیکه قائل است که اعتکاف  
 اعتکاف از اول نهار عشره اخیر کند و باین قائل است ادناعی و ثوری و سیف و در یک قول و ابو حنیفه و مالک

و شافعی و احمد رحم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را محل یا چندین آن می دارند که آنحضرت شب در مسجدی درآمد چون نماز صبح می گذارد و در حجره کمی ساختند برای و سعی در آمد و منقطع میشد از غسل و منفرد می گشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حجره مانند آن برای اعتکاف او می ساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب بود و تنگی و انفراد وقت صبح - و عتقها - قالت کان یعنی علی تقدیر و سلم نبود و المريض و هو معتکف - و هم از عایشه روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را در حال آنکه آنحضرت معتکف بود - فیرکما هو - پس میگذاشت آنحضرت گذشتنی مثل مہینگی که وی بران بود - فلا یج - لبس میل نمیکرد بسوی جانبی دیگر و نمی ایستاد در همان گذشتن و میرفت وی پرسید و ترویج اقامت و میل از راه بجانبی - بیال عنه - می پرسید از حال بیمار این میان عیادت است طبیی گفته که نزد امه اربعه آن است که چون بیرون آمد معتکف بر اے قضای حاجت و اتفاق افتد و ارا عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند و نمخوف نگردد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمی شود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایند باطل گردد و حسن و تخفی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتمی - رداه ابو داود و عتقها مقاتلت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضیا و لا یشهد جنازة - و هم از عایشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد - و لایس المرأة و لا یناشرها - و مساس نکند زن را و مباشرت نکند و او را مس سودن بدست و مباشرت نیز مہین ممتی است و بشیر و پوشت مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت است و وی مبطل است اعتکاف را با اتفاق و مباشرت در غیر فرج یعنی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کن مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل می گردد اعتکاف و سے زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میگردد بوسه روزه و اگر انزال نکند فاسد نمی گردد اگر چه حرام است - و لایجح الحاجة الیها لا بد منه - و بیرون نیاید معتکف بر اے حاجتی و کار سے اگر بر اے حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی - و لا اعتکاف الا بصوم - و روانیست اعتکاف مگر بر روزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حقیقی است در اکثر اصحاح صوم در اعتکاف - و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع - و روانیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد مسجد جامع اینجا مسجد جامع است یا بیان افضل و اولی است و الله اعلم رداه ابو داود

الفصل الثالث - عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان اذا اعتکف طلع له فراسة ابن عمر روایت می کند از آنحضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف می کرد و انداخته می شد برای وی بساط و سے که در آن می انداخت - و یوضع له سریره - و نهاده می شد برای آنحضرت تخت و یعنی چهار یا پیه وی که بران می

دچار پایہ راعیان سر پر میگویند و در بعضی نسخ اولیٰ وضع بکلمہ او۔ در ارباب طوائف التوبہ۔ انداختہ می شد فراش و سر پر و  
پس یا پیش ستون مسجد کہ آن را اسطوانۃ توبہ میگویند کہ الوساۃ الضاری خود را بران بر بستہ بود تا توبہ او  
قبول افتاد و نقشہ آن در کتب سیر و احادیث منظر و زندگوست و اسطوانۃ بضم ہزہ و سکون سین بمعنی ستون است  
۔ رواہ ابن ماجہ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فی المتکف۔  
روایت از ابن عباس کہ آنحضرت گفت در حق متکف۔ ہو لیکنک الذلوب متکف منع کرده میشود و بازو شستہ  
می شود از گناہان۔ و بجزئی کہ من احسنات کمال احسنات کلہا۔ و جزا داده می شود و متکف را از حسنات  
عبادات کہ فوت می شود او را بہ سبب اعتکاف مثل عبادت مرئیس و نماز جنازہ و زیارت اخوان و جز آن مثل  
عامل حسنات ہمہ و بجز برایتی روایت کرده اند از اجابہ۔ رواہ ابن ماجہ۔

## کتاب فضائل قرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از افضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرأت یا از قرآن کہ بمعنی جمع و ضم است  
و در قرآن قصص و امرونی و وعدہ و وعید و سورت و آیات جمع شدہ و بیکدیگر منظم گشتہ و صاحب صحیح و قاموس  
اوراد و قرأت آورده اند نہ در قرآن و نہ از الفاظہ۔

الفصل الاول۔ عن عثمان۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر کم من تعلم القرآن وعلّمہ  
بہترین شاگسی است کہ آموخت قرآن را و آموزاند آن را و گفته اند کہ مراد آنست کہ از جمله بہترین است زیرا کہ خیریت  
در غیر مسلم و متعلم نیز وارو شدہ است و نودے در فتاویٰ خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس  
تعلم وی و تعلم فقہ برابر است و در زیادہ بر واجب فقہ افضل است از آن و پوشیدہ ماند کہ این بر تقدیری است  
کہ مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقہ نیز از لوازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم  
فقہ ہمین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لہذا در باب امامت قرأ صحابہ را اعلم ایشان داشتہ  
اند و بر سر ذہابہ انجاسے۔ و عن عقبہ بن عامر۔ صحابی است کہ احوال او در مواضع نوشته شدہ است۔ قال  
خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دحجن فی الصفۃ۔ گفت بیرون آمد آن حضرت و مادر صفہ بودیم بضم صاد و تشدید  
قامر اصفہ مسجد است و آن موطنی بود کہ سقف داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند کہ آن مسجد قدیم بود کہ قبلہ آن بجانب  
بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبلہ او را ہما بجا گذاشتند و قراے صحابہ کہ ایشان را اصحاب صفہ نے  
گفتند در آنجا میبودند۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اکیم حجب ان یفدو کل یوم الی بطحان۔ کہ ام کی از شما  
و دست می دارد کہ بامداد کند ہر روز بہ سوے بطحان بضم با و سکون طاء مملہ۔ او الحقیق۔ یا بسوے عقیق شک  
راوے است نام و در موضع است بمذنبہ کہ آنجا بازار بود و شران در وی فروختہ میشد فیانی با حقین کو ما دین۔ پس

بیار دو نایقه بزرگ کوهان را بفتح کات دسکون و او نایقه بزرگ کوهان حتی غیر انهم ولا قطع رحم - بی ارکان مصیبت  
 مثل سه قد غصب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بدان این تخصیص بعلم است که از اشد انواع  
 مصیبت است - نقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله کلنا نحب ذلک همه ما دوست می داریم از او در دایمی محب  
 بتجانیه - قال - گفت آن حضرت افلا نفید واحدکم الی المسجد - آیا پس با ما و نمی کنید یکی از شما به سوسه مسجد  
 فیعلم - پس تعلیم کند و بداند - اولیقر آیتین من کتاب الله - یا بخواند دو آیت از کتاب خدا در بعضی نسخ  
 فیعلم به تخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او بر اے شک یا تنویع است - خیر له من نایقین این تعلیم دو آیت و خواندن  
 آن بهتر است مراد را از دو نایقه - وثلاث خیر له من ثلاث - سه آیت بهتر است مراد را از سه نایقه - و اربع خیر له  
 من اربع - و چهار آیت بهتر است از چهار نایقه - و من اعدادهن من الابل - همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از  
 شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس و ابل اسم جنس است شامل بر ماده و ذر ابل  
 گویند و ماده را نایقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را جل و زن را امراة گویند اگر گویند که آتی از  
 قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها التفیض نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند  
 جوابش آن است که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مریدین بهتر است از آنچه خفت و مشقت می کشند  
 در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آن را به مثالی خاص و مخصوص گردانند نایقه کوهان از جهت  
 بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آن است که تعلیم قرآن و اشتغال با مریدین در امر معاش نیز نافع و  
 موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بکرم و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً  
 من حیث لا یحتسب و در امر معاد خود چه گویند که مقام دنیا دانیها در جنب او محدود متلاشی است فافهم و بالله  
 التوفیق - رواه مسلم - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایها حکم  
 اذا رجع الی اهلک ان یکذبه ثلاث خلفات عظما ما سانا - گفت آن حضرت آیا دوست می دارید که از شما چون  
 باز گردد به سوسه اهل خانه خود که بیاید در سه سه نایقه آستین بزرگ فربه و خلفات جمع خلف بفتح خای مجمر  
 و کسر لام نایقه آستین - قلنا نعم - گفتیم ما آری دوست می داریم از او - قال - گفت آن حضرت فثلاث آیات یقرهن  
 احدکم فی صلوة خیر له من ثلاث خلفات عظما ما سانا - پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مراد را  
 از سه نایقه آستین بزرگ فربه و همین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است - رواه مسلم - و عن عائشة -  
 رضی الله عنها الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة - زیرک و نیکو در بیاننده و او بتا و در قرآن بجفظ و تجوید  
 بالکمال و انبیا است که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است به عمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است  
 و سفره جمع مسافر یعنی کاتب مشتق از سفر یعنی کتاب یا معنی سفیر مشتق از سفارت یعنی میانی شدن و مراد



ملائکہ اندکہ امتساح می کنند کتب سادہ را از لوح محفوظ و میاجی میشوند میان خدا و رسل وی یا انبیاء اندکہ امتساح بنمایند  
 وحی رود و سفیر اند میان خدا و است یا مراد اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندکہ اول امتساح قرآن ایشان  
 کردند یا فرشتگان کہ اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و برہ جمع بار خیر یعنی نیکو کار۔ والذی یقرء القرآن و یستمع  
 فہی و ہر علیہ شاقی کہ اجران۔ و آن کسیکہ بخواند قرآن را و در میانہ و خواند آن قرآن و خوب نیرد زبان او  
 در آن و نیز بخوبی اند زبان را و خواندن قرآن بروی و شوارست مراد او اجرست کی اجر قسارت دوم مشقت  
 اگرچہ ما ہر فضل و اکمل است اما از حیثیت تقب و شفقت این را نیز فضیلتی و اجر ثابست مقصود بی تشبہ  
 طالبست بر شفقت در ریاضت فافہم متفق علیہ۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم لا حسد الا علی شئین۔ نیست جای رشک بردن مگر برد کس۔ رجل آتاه اللہ القرآن۔ یکی مردی کہ دادہ است  
 اور اخدای تعالی قرآن را۔ فہو یقوم بہ آثار اللیل و آثار النہار۔ پس آن مرد بر منجز و بقرآن و میخواند آن را در  
 ساعات شب و ساعات روز۔ و رجل آتاه اللہ لافہو متفق منہ آثار اللیل و آثار النہار۔ ووم مرہ کہ دادہ  
 است اور اخدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق می کند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیہ۔  
 و در کتاب العالم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و تحقیق مال ہر دو یکی است چہ علم قرآنست و علوم احکام  
 ہر مستفاد از دست لیکن اینجا بہین فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کردہ و آن نیز مفید علمست فافہم۔ و عن  
 ابی موسی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن الذی یقرء القرآن مثل  
 اللآلئہ حصہ و حال مسلمانی کہ میخواند قرآن را ہچو حال اثرچہ است بضم ہزہ و سکون تا دضم را و تشدیدیم و اترج بی  
 و ترجمہ و ترجمہ نیز می گویند و ترجمہ در روایت نیز آمدہ میوہ مرونیست کہ جامعست میان طیب طعم و طیب رائحہ  
 چنانچہ فرمود۔ ریحھا طیبہ و طعمھا طیب۔ بوسے وی خوش و مزہ و سے خوشست و چنین مؤمن کہ میخواند قرآن را  
 لذت بگیرد و از آن و شگفت میگرد و از سے اشوہ الفاروقس و وصول سے یا بد بدگیران۔ و مثل المؤمن  
 الذی لا یقرء القرآن مثل النمرۃ لارج لہا و طعمھا حلو۔ و حال سلمانی کہ نمیخواند قرآن را ہچو حال خرماسست  
 کہ نیست بوسے مراد راوہ و سے شیرینست۔ و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن مثل الخنظلہ لیس لہ لاج طعمھا  
 مر۔ و حال منافقی کہ نمیخواند قرآن ہچو خنظلست کہ نیست مراد را بوسے و مزہ وی تلخست۔ و مثل المنافق الذی  
 یقرء القرآن مثل الریحانہ ریحھا طیب و طعمھا مر و حال منافقی کہ نمیخواند قرآن را ہچو حال ریحانست کہ بوسے  
 اسے خوشست و مزہ و سے تلخست۔ متفق علیہ و فی روایتہ و در روایتہ این چنین آمدہ است۔ المؤمن  
 الذی یقرء القرآن مثل بہ کالآلئہ و المؤمن الذی لا یقرء القرآن مثل بہ کالنمرۃ۔ درین روایت و مثل  
 بہ رباوت کردہ و در روایت اولی الکفای بعنوان مؤمن نمود کہ مستلزم عملست و احتمال دارد کہ طعم کنایت

از اعتقادے که مومن در دل دارد داشته باشد. وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یرفع بهذا الکتاب اقواما وینصیح بہ آخرین۔ بدرستی که خداے تعالی باین مرتبه می گرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورند بوسے عمل کردند بدان و تلاوت می کنند از ادخال صبی و زن در آن و پست می گرداند بوسے گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند۔ رواة سلم۔ وعن ابی سعید الخدری ان انسید بنظم حمزة وفتح مسین مملہ بن جعفر بن جهم حارم مملہ وفتح ضا وجمع صحابی انصار است از نقیابی انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جازة اور او کار کرد و بروی و دفن کرده شد به بقیع مات سنه عشرين وقل احدی وعشرين۔ قال۔ گفت۔ بنیامو لیس من البلیل سورة البقرة۔ ورنانی آنکه وی میخواند در شب سورة لقرا۔ و فرسه مملوطة عنده۔ و اسب و سبسته شده بود نزد وے۔ و اذ جالت الفرس۔ ناگاه بجهید اسب فی الصراح جولان گردید آمدن۔ شکست۔ پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را۔ شکست پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان۔ فقر۔ پس باز خواند اسید۔ فجالت۔ پس باز جولان کرد اسب شکست شکست۔ پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب۔ ثم قرا بپست خواند۔ فجالت الفرس پس جولان کرد اسب به یارچین واقع شده۔ فالصوت۔ پس برگشت اسید از قرارت و گذاشت قرارت را۔ و کان ایمی یحیی قریبا منها۔ و بود پس اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسب۔ فاشفق ان یقصیه۔ پس ترسید اسید که برسد اسب پیرش را و آزار رساند او را۔ و لما اخره رفع راسه الی السماء۔ و چون پس انداخت اسید پیر او دور افکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ پس ناگاه چیز بادی مانند سایبان فیها امثال المصابیح۔ و در آن ظله امثال چیزهاست مانند چراغها۔ فلما اصبح حدیث البی۔ پس چون صبح کرد ابن حنفیه خبر کرد پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت مکرر دو بار۔ اقرایا ابن حنفیه اقرایا ابن حنفیه بخوان ای پسر حنفیه و مراد و دام و استراحت بر قرارت۔ قال۔ گفت اسید بن حنفیه بحبت اعتذار از انصاف و گذاشتن قرارت۔ فاشفقنت۔ پس ترسیدم من۔ یا رسول اللہ۔ و در نحو اشفقنت بی فاء۔ ان قلا یحیی از آنکه پامال کند اسب یحیی را۔ و کان منها قریبا۔ و بود یحیی از اسب نزدیک۔ فالصوت الیه پس گشتم نبوی یحیی۔ و رعت راسی الی السماء۔ و برداشتم سر خود را به سوی آسمان۔ فاذا مثل الظلۃ فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وے مانند چراغهاست۔ فخرجت حتی لا اریها۔ پس بیرون آمدم من از جاے خود تا آنکه نمی بینم من آنها را۔ قال۔ گفت آنحضرت و نداری ما واک۔ وی در یابی که صیت آنچه می بینی مانند ظله و مصابیح۔ قال لا۔ گفت اسید در نمی یابم که صیت آن۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ تلك لعلک و انت بصوتک آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی و لو قرأت لاصحت نظر الناس الیهما۔ و اگر

میخواندی تمام شب ہر اتمیہ صبح می کردند آن فرشتگان در حالی کہ نظری کردند مردم بسوے آنها و ہم می ویدند  
 لا تتواری منهم۔ پوشیدہ نمی شدند آن فرشتگان از آدمیان۔ متفق علیہ واللفظ للنجاری و فی مسلم۔ و در صحیح  
 مسلم واقع شده است لفظ۔ عرجت فی الجو۔ بالا رفت آن ظلمہ در ہوا میان آسمان و زمین چون فتح جیم و تشدید و او  
 میان آسمان و زمین و کشادگی داد۔ بدل فرج جت علی صیغۃ التکلم بجای لفظ فرج جت بصیغۃ متکلم کہ در روایت  
 اولی واقع شده است۔ وعن البراء۔ قال کان رجل یقرأ سورۃ الکہف۔ و گفت برادر بن عازب کہ از  
 مشاہیر صحابہ است بود مرؤے کہ می خواند سورۃ کہف را۔ والی جانبہ حصان۔ و در پہلوی وے ایسی بود و حصان  
 بکسر حاء مہملہ ناصیل۔ مربوط بطنین۔ بستہ شدہ بود آن اسب بدور سن شطن بشین سجد و طلاسے مہملہ ہر دو  
 مفتوح رسن یا رسن در از را گویند۔ متعشۃ سحابہ۔ پس پوشید آن اسب را و آمد بر بالاسے وی ابرے۔ فجلت تلو و تلو  
 پس گشت آن ابر کہ نزدیک شدہ می آید وی آید۔ و جعل فرسہ تنفر۔ و گشت اسب وے کہ می گریزد و تنفرت و ایا  
 ہر دو روایت است و فرس نہ کرو مؤنث ہر دو آید ظلاً صبح اتی البنی۔ پس چون صبح کرد آمد آن مرد و نزد پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذلک کہ۔ پس ذکر کرد آن واقعہ را بر اے آن حضرت۔ فقال تلک السکینۃ پس گفت  
 آن حضرت کہ آن سکینۃ است۔ منزلت بالقرآن۔ کہ فرود آمدہ است بسبب قرآن سکینۃ بمعنی آرامش و تسکین  
 و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل گردد بوسے آرام و سکون و صفای قلب و ببرد ظلمت نفسانیت و فرود آورد صیقا  
 رحمانیت و حضور ذوق و غنیمت و گاہے صورت گیر بصورت ابرو مانند آن و کلام در وے و فصل اول  
 از کتاب العلم زیادہ برین گذشتہ است فقہر۔ متفق علیہ۔ وعن ابی سعید بن علی۔ بضم میم و فتح عین  
 و تشدید لام صحابی انصاری مدنی است۔ قال کنت اہلی فی المسجد۔ گفت بودم من کہ نمازی کردم در مسجد  
 فدعانی الینی۔ پس خواند مرا پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت۔ پس جواب ندادم من آنحضرت  
 را تا آنکہ نماز گزاردم۔ ثم اقیمت۔ پستبر آدم نزد آن حضرت بعد از تمام کردن نماز۔ فقلت۔ پس گفتم بے قصد اعتذار  
 ندادم جواب۔ یا رسول اللہ اتی کنت اہلی۔ بد رستیکہ من بودم کہ نماز میکردم باین سبب جواب ندادم۔ قال  
 گفت آنحضرت۔ لم یقل اللہ۔ آیا نگفتہ است خدای تعالی۔ اتخیبو اللہ و للرسول اذاد عالم۔ پاسخ دهید مر خدا را  
 و للرسول را و قتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را کہ خواندن او از جانب حق است و طاعت  
 او طاعت حق۔ ثم قال۔ پستبر گفت آن حضرت۔ الا اعلمک اعظم سورۃ فی القرآن۔ آیا تعلیم کنم و ندانم را  
 بزرگترین سورۃ کہ در قرآن است۔ قبل ان تخرج من المسجد۔ پیش از آنکہ بیرون آئی از مسجد۔ فاتخذ بیدے  
 پس گرفت دست مرا۔ فلما اردنا ان نخرج۔ پس ہنگامی کہ خواستیم کہ بیرون آئیم۔ قلت۔ گفتم یا رسول اللہ  
 انک قلت لا تعلمک اعظم سورۃ من القرآن۔ بد رستیکہ تو گفتی کہ ہر آئمہ بدانم ترا بزرگتر سورۃ از قرآن

قال۔ گفت آن حضرت اعظم سوره از قرآن۔ احمد لله رب العالمین ہے اسبح الثانی۔ ابن سوره سبوح مثانی است  
والقرآن العظیم الذی اوتیتہ۔ واین سوره قرآن عظیم است کہ داده شده است مرا اشارت است بقول حق بجانہ  
وتعالی ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم یعنی بہ تحقیق داویم ترا ای محمد حضرت آیتہ کہ کر میشو و در زمانہ  
قراوت وی یانما کردہ شدہ است بران بقباحت و اعمال و غنا گویندہ است بر خدا بخیرے کہ وی بجانہ اہل است  
کہ مراد بدان فاتحہ است و داویم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحہ است و مبالغہ فرمود کہ قرآن عظیم ہمین است  
و جزو اعظم قرآن است و تحقیقہ فی کتب التفسیر۔ رواہ النجاشی۔ و در حدیث ترمذی از ابی ہریرہ آمدہ است  
کہ این قصہ نسبت بآبے بن کعب است۔ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا  
میکم مقابریں گدائید خانہای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل منبرہ ہا کہ مانند مردہ در وی اقامہ باشد  
بعد آن ذکر کرد چیزے کہ افضل و انفع است مزبوت و اہل آن را کہ تلاوت قرآن است و فرمود۔ ان الشیطان  
یفتر من البیت الذی یقر فیہ سورۃ البقرۃ۔ بدرستیکہ شیطان می گزید از خانہ کہ خواندہ میشود در سورۃ  
بقرۃ۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی امامۃ۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول افراد القرآن گفت  
ابو امامہ شنیدم کہ می گفت آن حضرت بخوانید قرآن را۔ فانہ یاتی یوم الیمۃ شیعاً لا صحابہ۔ پس بدرستیکہ  
قرآن می آید روز قیامت شفاعت کند مر تلاوت کنندگان خود را کہ ملازمت می کنند بران۔ افسردہ  
الہر اودین۔ بخوانید دو سورۃ روشن و تابان تر و تازه را۔ البقرۃ و سورۃ آل عمران۔ آن دو سورہ کہ ام اند سورۃ  
بقرۃ و سورۃ آل عمران۔ فانہما تاتیان یوم الیمۃ کاتھا غامتان۔ پس بدرستیکہ آن دو سورہ نے آیند  
روز قیامت گویا کہ آن دو سورہ دو ایرند غمام ابر و در قماموس گفتہ غمام ابر سفید۔ او غیایمان۔ پدید آید  
تحتانیہ ہر چہ سایہ کند بالاسے سر ابر و جز آن۔ او فرقان من طیر۔ یا دو جماعت از طیر اند۔ صواف۔ صفت زہ  
و فرق بکسر فاد سکون را در اصل لگہ گویند مراد تشبیہ بیکے ازین سہ چیز است۔ تاجان عن الصحابہ۔ در حالیکہ  
حجت می کنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تحقیق کرد فضل سورۃ بقرۃ و فرمود۔  
افراد سورۃ البقرۃ۔ بخوانید سورۃ بقرہ را۔ فان اخذ ہا برکتہ۔ پس بدرستیکہ گرفتن این سورۃ برکت و سبب  
مزید نعمت و سعادت است۔ و ترک ہا حسرۃ۔ و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانی است۔ ولا یستطیعہا البطالۃ  
و توانائی ندارند اخذ آن را اہل بطالت و کسالت و گاہی بطلہ ساحران فاجران نیز مراوی افتد۔ رواہ مسلم۔  
و عن النواص۔ یفتح لون و تشدید واد۔ بن سمان۔ یفتح سین مہلہ و کسر آن صحابی است ساکن شام۔  
قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم الیمۃ و اہلہ۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت  
آوردہ میشود قرآن روز قیامت و اہل قرآن۔ الذین کانوا یملون بہ۔ آن کسانیکہ بودند کہ عمل میکردند با حکام

قرآن۔ تقدیم۔ بقیم وال۔ سورۃ البقرۃ وال عمران۔ پیشوا ای کند قرآن را سورۃ بقرہ و سورۃ آل عمران۔ کانہما غامتان  
گویا این دو سورہ دو ابرند۔ و ظلمات سوداوان۔ یاد و سائبان سیاہ و صیف سیاہی از جنت از دحام و تراکم و پریم  
نشستن بعضی بر بعضی است۔ بنہا شرق۔ در میان این دو سورہ فرجہ و فرق است از جنت فصل و نیز بہ تسمیہ و تفرق  
در اہل شگافتن گوش گو سفند و بعضی شرق اینجا یعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیہ است و گاہا  
فرقان من طیر صدقات تجاجان عن صاحبہا رواہ مسلم۔ وعن ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
علیہ وسلم یا ابا المنذر۔ بضم میم و سکون فون و کسر ذال عجبہ کنیت ابی بن کعب است۔ اندری ای آیہ من کتاب اللہ  
مکمل اعظم۔ می در یابی کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگ نہ قلت گفتم۔ اللہ و رسولہ اعلم۔ خدا و رسول  
خدا و انا ترست۔ قال۔ باز گفتم آنحضرت یا ابا المنذر اندری ای آیہ من کتاب اللہ مکمل اعظم قلت۔ این  
باز گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا۔ اللہ لا اله الا ہو الحی القیوم۔ یعنی آیت الکرسی۔ قال۔ گفت ابی بن کعب۔  
تقریب فی صدری۔ پس نزد آنحضرت دست بر سینہ من و در بعضی نسخ بیدہ صریحا مذکور است۔ وقال لہنیک العلم  
گفت آنحضرت گوارا باد و ترا علم۔ یا ابا المنذر۔ بخرج کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدربافت آنکہ بزرگتر آیت الکرسی است اگرچہ  
آن در یافت بقرت و القای آنحضرت بود و ہینک بفتح تحتانیہ و سکون ہا و کسر فون و در بعضی نسخ ہینک بفتح و اصل ہین  
و ہینک تخفیف آن است۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال و کنتی رسول اللہ کنت ابو ہریرۃ وکیل گردانید مرا  
پنیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ زکوٰۃ رمضان۔ بنگاہ داشتن زکوٰۃ رمضان کہ مراد صدقہ فطر است کہ بوی رضی اللہ  
عنے سپردند تا وقت دیگر میان فرائضش کند۔ فانانی آت۔ پس آمد مرا آئینہ نبی ششم آمد۔ تجمل یثومن الطعام۔  
پس شروع کرد آن شخص آئینہ کہ میگرفت ہر دو دست از آن طعام کہ صدقہ فطر بود۔ فاخذتہ۔ پس گرفتم من آن  
شخص را و قلت لا رنک الی رسول اللہ و گفتم ہر آئینہ بر میدارم ترا و می بوی پنیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چرا کہ  
ختم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدستیکہ من فقیرم و بزرگون من بار عیال است و لی  
حاجۃ شدیدہ۔ و مرا حاجتی سخت است۔ قال۔ گفت ابو ہریرہ تخلیت عنہ۔ پس رہا کردم اورا۔ فاصبحت پس صبح  
کردم و نزد پنیر رفتم۔ فقال النبی پس گفت پنیر صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ ما فعل امیرک البارئۃ۔ چہ شد  
بندی شب تو قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ شکی حاجۃ شدیدہ و عیالا۔ گفتم کہ حاجت سخت را و عیال را۔ فرمہ د  
تخلیت عنہ۔ پس مہربانی کردم اورا و رہا کردم اورا۔ قال اما نہ قد کذبک۔ گفت آنحضرت آگاہ باش کہ وی تحقیق  
دروغ گفتمہ است بتو در قول او کہ من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم۔ و سیعود۔ و نزدیک است کہ باز آید۔  
فرقت ازہ سیعود۔ پس دانستم من کہ دے بازمی آید۔ لقول رسول اللہ از جنت گفت پنیر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
انہ سیعود کہ دے بازمی آید۔ فرصدتہ۔ پس منتظر نشستم اورا۔ فجاء یثومن الطعام۔ پس آمد در حالی کہ



می گیر و طعام بہر دو کف دست خود - فاختہ تہ - پس گرفتہ اور - فقلت لا رسول اللہ - پس گفتہ من بہر آئینہ  
 می بردارم و می برم ترا بسوی رسول خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال و تخی فانی محتاج و علی عیال لا اعود - گفتہ کہ از  
 مدرسہ تکیہ من محتاج ام و بر من بار عیال است باز منی آیم - فرمختہ تخلیت سبیلہ فاجبت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 و سلم یا اباہریرۃ ما فعل ابیرک الباری فقلت یا رسول اللہ شکی حاجت شدیدیہ و عیال لا فرمختہ تخلیت سبیلہ فقال ما نہ فرمودہ کہ  
 دروغ گفتہ در دعوی احتیاج و عیال و باز ماندن - و سید و فرمودہ نہ نجارتی من الطوام فاختہ فقلت لا رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بہذا آخر ثلث مرات - و این آخر سہ بار است کہ می آئی - انک تزعم لا تؤدینم تودون  
 مدرسہ تکیہ توی گوئی کہ باز منی آئی تو پستہ بازی آئی - قال - گفتہ - و غنی - بگذارد مرا - اعطاک کلمات یفیک اللہ بہا  
 تعلیم کنم ترا کلماتی کہ سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات - اذ ادویت الی زانشک فاقرأ آیتہ الکرسی - چون پناہ گیر  
 و بیانی تو بسوی جامع خواب خود پس بخوان آیت الکرسی کہ - اللہ لا اکرہ الا ہو حتی تختم الایۃ بتاخم می کنی آیت را بہر اسلی  
 العظیم و این را آیت الکرسی از ان گویند کہ دروسے ذکر لفظ الکرسی است - فانک من یزال علیک من اللہ حافظ -  
 پس بہر سببکہ ہمیشہ می باشد بر تو از جناب خدا نگاہبانی - و لا یقریک شیطان - و نزدیک نمی آید ترا شیطان از  
 جن و انس حتی یفصح - تا آنکہ صبح میکنی - تخلیت سبیلہ - پس رہا گردم اوراد انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانی ہریرہ ام  
 فرمودہ بود کہ اوراد را بمنی کنی و البتہ پیش مای آری پس رہا گرد اوراد و میگویی ابو ہریرہ - فاجبت - پس صبح کردم و  
 نزوان حضرت آدم - فقال لی رسول اللہ - پس گفتم مرا پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل ابیرک - چہ شد ابیرک  
 تو - فقلت - گفتم - زعم انہ یبلیغنی کلماتہ یعنی کلمات شریفی اللہ بہا - گفت کہ وسعہ تعلیم می کند مرا کلماتی کہ سود میدهد مرا خدای تعالی  
 بسبب آن کلمات - قال - گفتہ آن حضرت - اما نہ قد صدق - آگاہ باش کہ دی بہ تحقیق راست گفتہ است بچہ گفتہ  
 است از خاصیت آیت الکرسی و چنین است خاصیت این آیت کہ دی خبر داده - و ہو کذوب - و وسعہ در سائر  
 اعمال خود دروغ گوست - تعلم من مخاطب منہ ثلاث لیل - میدانی تو اسے ابو ہریرہ با کہ خطاب میکنی و با کہ سخن میگوئی  
 درین حادثہ سہ شب - فقلت لا - گفتم منی دائم - قال ذاک شیطان - فرمود آن شیطان از شیاطین است کہ بر اسے  
 سقیم صدقات و اخلاص بچل خیر آردہ بود - رواہ البخاری - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال یبایع جبریل  
 قاعد عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم - در آشنای آنکہ جبریل عزم نشسته است نزوان حضرت - اذ سمع لقیضا من فوقہ -  
 ناگاہ شنید جبریل عم یا آن حضرت آوازی را از بالاے خود نقیض بقاف و ضاد و حجه آواز ماند آواز کہ در و محل  
 و بالان باشد و اول مناسب ہر سہ بفتح - فرغ راسہ - پس بر داشت جبریل عم یا آن حضرت سر خود را فقال -  
 پس گفت جبریل عسم - ہذا باب من السما فتح الیوم - این درمی ست از آسمان کشادہ شد امروز - و لم یفتح قط  
 الا الیوم - و کشادہ نشد آن در بہرگز مگر امروز - فزل منہ ملک - پس فردا آمد از راه آن در فرشتہ و این کلام را  
 فرمود

فقال - پس گفت جبرئیل ع - هذا ملک نزل الی الارض لم یزل قط الا ایوم - این فرشته ایست که فردو آمده است  
بسوی زمین و فردو نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم - پس سلام گفت آن فرشته - فقال بشر بن مرین او تبارک پس گفت فرشته  
باختصرت شاد شو بدو نوری که داده شده شما آن دو نور - لم یؤتاهما فی قبلك - دادندش آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از  
تو - فاتحه الکتاب و خواتیم سورة البقرة و نور که امست یکی سورة الحجد و دیگر دو آیت که در آخر سورة بقره اند از امس الرسول  
تا آخر سورة - لن نقرأ بحرف منها الا اعطینا - هرگز نخواهی بجز آنی بخوانی که ما بخواهیم سورة بقره مگر آنکه داده شود  
ثواب آن ترایا اجابت کرده شود دعا های که در آن است یعنی این عمل البته مقبول است و این دعاها البته متجرب  
اند و مراد بحد کلامهاست که در آنها دافع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا لا تؤاخذنا  
حروف که اجزای کلمات اند از حروف تنجی مراد دارند نیز درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجری و توانی  
رواه مسلم - و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا تيان من آخر سورة البقرة - روایت  
از ابی مسعود که نام و سه عقیقه بن عمرو بن ثعلبة النصارى است گفت گفت آن حضرت دو آیت است از آخر سورة بقره -  
من قرأها فی لیلة - کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی - کفاهه کفایت می کند خواننده را یعنی دفع میکنند  
از وی شر جن و انس را یا بسنده اند او را از باطن او را در شب اگر بچید هر دیگر بخواند کفایت است - متفق  
علیه - و عن ابی الدرداء - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حفظ عشر آیات من اول  
سورة الكهف - کسیکه یاد گیرد و بخواند آیت از اول سورة كهف - عصم عن الدجال - نگاه داشته میشود از دجال  
مراد دجال مهود است که در آخر زمان برآید و مردم را در فتنه اندازد و یا از هر کذاب تلبیس و جبل و لغت کذب  
و خیانت و خداع و تلبیس است - رواه مسلم - و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه  
در فصل ثانی بیاید و عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یقر فی لیلة ثلث القرآن - آیا  
تا توانی می کنی یکی از شما از آن که بخواند در شبی سه یک قرآن را - قالوا - گفتند صحابه - کفایت یقر ثلث القرآن چگونه  
خواند یکی از ثلث قرآن را در شب که خالی از عسرتی نیست خصوصاً اگر هر شب می فرمائی با وجود او را و دیگر و ادای  
حق نفس و زوجه که امر است بر عایت آن - قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن - فرمود این سوره برابر است  
ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود و تضاعیف ثواب از برتریه  
اصل ثواب قرائت ثلث قرآن می رساند و گفته اند که قرآن را نقص است از احکام و توحید و قل هو الله احد مثل است  
بر توحید - رواه مسلم و رواه البخاری و عن ابی سعید و عن عائشة - رضی الله عنهما ان النبی صلى الله عليه وسلم  
لیست رجلاً علی سریر - روایت است از عائشه که آن حضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سه بفتح سین و تحف را و تشدید  
تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستاده لشکر عظیم و کان یقرار الصحابه فی صلواتهم فخرم یقل هو الله احد

و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن خریار آن خود را در نماز که بایشان می گزار و پس ختم میکرد و قرات را بقل  
هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن می نماید که تمام  
قرآن که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود  
که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی با وی که تو افتتاح میکنی باین سوره و  
باز کفایت میکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این  
سوره را ترک نمی کنم اگر شما دوست می دارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکره می دارید می گذارم شما را و اول  
افضل قوم می دانستند و مکره می داشتند که جزوے امامت کنند ایشان را۔ فلما رجوا ذکر و اذکاب للنبی۔ پس چون  
باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مرثیه را صلے الله علیه وسلم فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ سلوه لای شی  
یصنع ذلک پس سید اورا از براسے چینی گند آن را یعنی التزام سوره قل هو الله احد را۔ فسالوه پس پرسیدند اورا  
که براسے چینی کنی۔ فقال۔ پس گفت آن مرد ملائنا صفۃ الرحمن۔ از براسے آن میگویم که این سوره صفت خدای  
تعالی است۔ وانا احب ان اقربا۔ و من دوست می دارم که بخوانم اورا۔ فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان  
الله یحبہ۔ خبر دهید اورا که خدای تعالی دوست می دارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آن حضرت  
از دسے پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه کنی آنچه امر می کردند ترا یا را آن تو چه داشت ترا با التزام این سوره در  
هر رکعت گفت بدرستی که من دوست دهم دارم این سوره را فرمود آن حضرت دوست داشتن تو از او آورد  
ترا و بهشت۔ متفق علیه۔ وعن انس بن مالک قال۔ روایت است از انس که مردی گفت یا رسول  
الله انی احب هذه السورة۔ بدرستی که من دوست می دارم این سوره را۔ قل هو الله احد بیان سوره است  
قال۔ گفت آن حضرت۔ ان جک ایاها دخلک النجۃ۔ بدرستی که دوست داشتن تو این سوره را و آورد ترا در  
بهشت و متقی آن گرداند۔ رواه الترمذی و در دسے البخاری معناه۔ روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر بخاری  
ذکر کردیم۔ وعن عقیقه رضین عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت الیہ۔ آیات  
بینی و بینی شناسی آیتها را که فرود فرستاده شده است امشب مقصود تعجب تعجیب است از آن۔ لم یزلن قط۔ دیده و دیده  
نه شده است مانند این آیات هرگز در باب تو دوزیر که در آن بنیاد میجوید از مکاره ظاهرو باطن و جسمانی و روحانی  
به کمال مبالغه و توکید۔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس آن آیات این است که این دو سوره متضمن  
آن است مدواة سلم و عن عائشۃ رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة۔ بود آنحضرت  
و قیتکه می آمد به سوے جامه خواب خود هر شب۔ هیچ کفیه نمی نفث فیہا ہم۔ می آورد و هر دو کت دست خود را پستوری  
و میبرد و هر دو کت دست نفث و نفث و نفث دم کردن مرثی آنکه از آب دهن چیزے باوے باشد و نفث و میدان

با چیزه از آب و بن و نفث کمتر از فضل - و تفرأ بها - پس بخواند آن حضرت در هر دو کف دست - قل هو الله احد و قل ابوه  
 رب الملق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمه فاروقه آن تشناهی آن می کند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست  
 که برعکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد به نفث اراده نفث است و بعضی میگویند تا اینجا  
 بعضی و اوست و بعضی میگویند تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحره لطله است و نیز گفته اند که آن از سه روادی  
 یا کاتب است و الله اعلم - ثم مسح بهما ما استطاع من جسده - پشتر مسح می کرد آن حضرت بر دو کف دست چیزه را  
 که میتوانست از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید - میزد بهما علی راسه و وجهه و غارمه کرد بگذراستیدن  
 هر دو کف دست بر سر خود در روی مبارک خود - و اما قبل من جسده - و چیزه که پیش است از جسد شریف  
 و بعد از روی بجا ب دیگر - یعنی ذلک ثلث مرات - می کرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار  
 و هم در روایت عایشه آمده است که آن حضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست عایشه را و خواند و میسود  
 در دستهای عایشه و امر می کرد با مرار هر دو دست دس بر جسد شریف خود و میفحق علیه و مسند که حدیث ابن  
 مسعود سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را که او ش این است - لما امر به رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم - و در روی ذکر عطاسه خوانیم سوره بقره است - یعنی باب المعراج الشارح الله - در باب معراج که نسبت  
 بدان باب و در مصابیح در باب فضل القرآن مذکور است -

**الفصل الثاني - عن عبد الرحمن - ابن عوف رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثه تحت**  
 الوتر يوم القيمة - سه چیز زیر عرضش آمد روز قیامت کنایت است از اخلاص این سه بهمال قرب و اعتبار  
 در درگاه عزت میباشند که ضائع نمی کنند و بجا می آید و اگر کسی را که محافظت می کند بران و ترک نمی کند  
 مجازات عاقلان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلطین است - القرآن - یکی ازان سه چیز قرآن است - حجاج العباد -  
 که حجت میکند بندگان را گاهی حجت می کند برائے نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آزادگایی بر ضرر ایشان  
 در آنچه ضائع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود وی - که نظر دین - مرقرآن را ظاهر است و باطنی ظاهر آنچه هم  
 مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارت است بآنکه هر کس مطالب  
 خود را مواخذ است بقدر آنچه رسیده است علم و فهم وی بقرآن عظیم - دالامانه - دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق  
 ناس است در اموال و اعراض و دمای ایشان یا مخصوص باموال دارند که دین است و مبتدا در فهم از ذکر امانت  
 آن است و الا امانتی که در قول حق بجانمانا عرضنا الا امانه علی السموات و الارض و انوارت بدان واقع شده شامل  
 تمامه بحکایف و احکام است - و الحمد لله و الامن و سلمی - سوم رحم است آواز می دهد و فریاد می کند و رحم میگوید و اندو  
 آگاه باشد کسی که پیوندد و مراد رعایت کند حق مرا - صلوات الله - پیوندد و او را لطفت و کرم خدا و رعایت کند او را

ومن تلعن قطعہ اللہ۔ وکسیکے ہر دم اوچھوند نہ کند در عایت کند حق مرا بر داور اقم و غضب خدا بر اندازد اور اگر گاہ  
رحمت و نداد مخصوص بر جم گردانید اشارت است بختیاری و انتہای بوسے۔ رواہ فی الشرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ  
بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقال لصاحب القرآن اقرا و ارق۔ کہتے ہی شود مر صاحب قرآن را و اطاق  
اور ابتلاوت و عمل بخوان دیر و ہر درجات جنت بر قدر انچہ می خوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند  
باقی درجات جنت برآید کہ آمادہ کردہ شدہ است بر اسے اولائی است بحال او پس امر شامل مستحب جمع اصحا  
قرآن را از انبیاء و مرسلین و اولیاء و علما و سائر صاحبین بر قدر درجات ایشان۔ و تریل کما کنت ترتل فی الدنیا۔  
و تریل و تجوید بخوان قرآن را چنانکہ ترتیل ہی کردی در دنیا فی الصراح ترتیل ہموار و آرمیدہ و پیدا خواندن  
ترتیل تین سخن ہموار۔ فان منزک عند آخر آیتہ تقرہا۔ پس بدرستی کہ منزل تو نزد آخر آیتی است کہ می خوانی از آ  
رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم ان الذین لیس فی جوفہ شی من القرآن کالبیت الخرب۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ نیست در ورون  
سے چہ از قرآن ہچہ خانہ ویران است کہ آدمی در ورون و سے نیست و فی الصراح جوف ورون شکم ظاہر آن است  
کہ مراد حفظ قرآن است زیادہ بر ما پچو زبہ الصلوۃ و بعضے تمیم کردہ اند و گفتہ اند حفظاً و نظر آو اللہ اعلم۔  
رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح۔ وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول الرب۔ می گوید پروردگار ببارک و تعالی۔ من شغلہ القرآن عن ذکری و سئلی۔ کسیکہ بازمی دارد  
اور قرآن از ذکر من و دعا و سوال من کہ در غیر قرآن است۔ اعطیتہ افضل مام عطی السائلین۔ می دہم اور اہم تر و  
زیادہ تر از انچہ می دہم سوال کنندگان را ظاہر آن است کہ گفتہ شود ذکر کنندگان را و لیکن مجہین نہ گفتہ و استغ  
بہ ذکر سوال کردہ زیرا کہ ذکر نیز در حقیقت دعا است و لیکن بطریق کنایت و تعریف زیرا کہ ذکر کریم و ثنائی وی  
در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمدہ است کسیکہ باز داور او را ذکر من از سوال من سے دہم  
اور اہم تر از انچہ می دہم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از ہر ذکر و دعا جزوے از  
قرآن است و قرآن کل الکل است و آنکہ بعضے از درویشان مریدان از مشغول می دارند تلاوت قرآن را  
چند گاہ موقوف گذارند مصلحت دروے آنست کہ ظہور اثر در ذکر اسرع و اظہر است و حصول آن در قرآن  
بطی است اما بعد از حصول اتم و اکمل است کہ زوال پذیر نیست بلکہ اثر و نتیجہ ذکر زود سے آید و زود میرود و  
آنکہ بہر حد ملکہ برسد و بغنا سے تمام کشد کہ الفانی لایردالی او صاف و در قرآن دیدہ آئیدہ و دیر پائیدہ کہند  
و ذکر الشہاب الدین سہروردی رحمہ اللہ رحمتہ واسعہ و نیز گفتہ است کہ طالب بہ قرآن و تلاوت قرآن  
در نماز و غیر نماز بہر آرزوے کہ درین راہ دارد برسد۔ و فضل کلام اللہ علی سائر الکلام بفضل اللہ علی خلقہ۔ و فضل



کلام خدا بر باقی کلام ہای خلق پیچیدہ و فضل خداست غرض اسمہ بر خلق و سہ۔ رواہ الترمذی والداری و ابی ہشام  
 شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم من قرأ حرفاً من کتاب اللہ قبلہ بہ جنتہ و احسنہ بغير مثالیہا۔ کیسہ بخواند یک حرف از کتاب خدا پس  
 مراد۔ ایسی است و مقرر است کہ ہر شکی جزا دادہ می شود بدہ مانند اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این  
 خود در ہمہ جا و ہنیکہاست فضل قرآن چیست جو آنش آنکہ بودن ہر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآن است کہ ہر حرف و  
 و سہ ثوابی مرتب است و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی است نہ کہ ہر بارہ از و سہ نیکی دیگر باشد نعم علی ہست کہ مرکب  
 از چند عمل است آنجا ہر عمل کہ جزو عمل است نیز نیکی است فافہم بعد از ان می فرماید۔ لا اقول الم حرف۔ یعنی گویم  
 الم حرف است۔ الف حرف۔ الف تہا حرف است چوین۔ لام حرف ویم حرف۔ مراد باین کلام نہ نفی حرفی است  
 از الم کہ مرکب از سہ حرف است و مفتوح سورہ است و اثبات مرا سامی حروف را بلکہ مراد نفی از سامی است و اثبات  
 مرسمیات را کہ بساط حروف اند پس باین معنی حسنات الم کہ فاتحہ سورہ بقرہ است مثلاً نو باشد و آنکہ در الم  
 ترہست نمی فافہم۔ رواہ الترمذی والداری و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح غریب اسناداً۔ و عن  
 الکاشغری الاغور۔ تابعی کوفیست مشہور بہ صحبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ۔ قال مرث فی مسجد  
 گفت گذشتہم در مسجد ظاہر آن است کہ مسجد کوفہ مراد است۔ فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث۔ پس ناگاہ مردم  
 در آمدہ اند در سخنان خوض بآب در آمدن و بہ سخن در آمدن و بکار سہ در شدن۔ فدخلت علی علی۔ پس در آمد  
 بر امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ۔ فاجرتہ۔ پس خبر دادم اورا باین حال مردم۔ فقال۔ پس گفت علی رضی اللہ عنہ  
 او قد فعلوا۔ ای ایا این چنین است کہ تو گفتی و بہ تحقیق کردند این خلعت شیع را و خوض کردند در باطل خلعت نوم  
 گفتیم آرسے کردند۔ قال۔ گفت علی۔ اما انی سمعت رسول اللہ۔ آگاہ باشش بدرستی کہ من شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ  
 علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ الا انما استکون فتنہ۔ آگاہ باشید بدرستی کہ قصہ این است کہ نزدیک است کہ پیدا شود  
 فتنہ از اختلاف مردم و افتادن در باطل و اہوا۔ قلت ما المخرج عنہا گفتیم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات  
 یافتن از ان فتنہ۔ یا رسول اللہ قال کتاب اللہ۔ گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست کہ قرآن است۔ فیر  
 نبأنا قبلکم۔ در ان قرآن مجید خبر چیز نیست کہ پیش از شما بودہ اند از احوال ام ماضی و وقائع ایشان۔ و خبر بالکم  
 و خبر چیزے کہ پس از شما بیاید از احوال مردم آیندہ و احوال قیامت۔ و حکم باینکم۔ و در قرآن است حکم احکام  
 معاملات و وقائع کہ میان شماست۔ ہوا تفصل۔ اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفضل و مبین کہ  
 نیست در و سہ اشتباہ و ابہام۔ پس بالزل نیست قرآن نہل یعنی بہودہ و نادوست خلاف جدا اشارت است  
 بقول حق سبحانہ انہ لقول فضل و ما ہو بالزل۔ من ترک من جبار قصہ اللہ۔ کیسہ باند اورا و انقیاد نورزد

بوسے و مستبد و مستقبل گردد بعقل و برائے خود از ہر تکرار کنندہ ستمگار معاند بحق بشکند و پارہ پارہ کند اور اخلاص  
 تعالیٰ - ومن متبني الهدى في غيره اضله الله - و کسیکے طلب کنند راہ را و غیر قرآن گمراہ سازد اور اخلاص تعالیٰ -  
 و هو جل الله المبين - و قرآن رسن خداست استوار کہ ایشان را سے کشد بدان بدرگاہ قرب خود و ایشان  
 میرساند بدان درگاہ متعلق و متکبد بدان - و هو الذکر الحکیم - و ادست ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدء  
 و معاد و ظاہر و باطن - و هو الصراط المستقیم - و ادست راہ راست کہ زودی و آسان بہ منزل مقصود رساند  
 و هو الذی لا یزج بہ الا بهوات - و قرآن آن چیز است کہ میل نمی کند بسبب و سنے ہواہای نفس از حق بباطل مگر آنکہ  
 اتباع کند تشاہات را و ترک کند محکات اورا - و لا یبش بہ الا ستمتہ - و آیت نمہ نمی گردد بوسے زبانہا یعنی مشتبہ و مختلط  
 نمی گردد بغیر خود از جهت غایت امتیاز و افراد و سے تفصاحت و اسلوب یا مراد آن است کہ دشوار نمی آید و تنگ  
 نمی گردد بر زبانہا از جهت التشریح و لما بر تلاوت و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی و آیت نمہ شدن تاریکی یا روشنایی  
 و لا یزج منہ العلماء - و سیر نمی شوند از سے علمائے اعلا یعنی کنند علوم ایشان بدان تا بایستند ازان مانند  
 السیاح و ان کسی کہ سیری شود از طعام و فانی می گردد ازان و یا سیر نمی گردد از ملائحت و وی یکہ بدانند و حاضر گردد  
 از سلاست الفاظ و لطافت معنی آن - و لا یخلق عن كثرة التردد - و کتبہ نمی گردد از بسیارے تردد و تکرار و تہرود  
 رونق و درعاج وی ولدت قرار است و استماع و سے و یخلق بفتح یا و بضم لام و بضم یاء و کسر لام نیز روایت است - و لا یفنی  
 عجائبہ - و تمام نمی شود و پرداختہ نمی گردد کار ہای شگفت و سے و تمام نمی گردد معانی و معارف وی و ازین جهت  
 است کہ سیر نمیشوند از سے علماء و کتبہ نمی گردد از تکرار - و هو الذی لم یفنه احسن او سمعته حتی قالوا - و قرآن چیز است  
 کہ باز نیامد جن و قیثکہ شنیدند آن را یعنی باز نیامد از مدح و شناسے وی و توقف و صبر دست نداد ایشان را تا آنکہ  
 گفتند بسبیل بدهت و استحال - اناسمعا قرآنا عجبا - بدرستی کہ ما شنیدیم قرآن شگفت را - ہدی الی الرشہ -  
 کہ راہ می نماید بسوے صلاح کار رشد برہ شدن و سامان بودن فراشد بسیار را ہما - فامنا بہ پس ایمان آوردیم  
 بقرآن ابن نیز مقولہ جن و تمثا آیت است - من قال بصدق - کسیکے قائل شود و حکم کند بقرآن راست گو شود -  
 و من عمل او جبر - و کسیکے عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب دادہ شد - و من حکم بہ عدل - و کسیکے حکم کند بوسے  
 و بفرمودہ و سے رو و عدالت کند - و من دعا الیہ ہدی الی صراط مستقیم - و کسیکے دعوت کند و خواند مردم را بسوی  
 قرآن راہ نمودہ شود بسوی راہ راست - رواہ الترمذی و الدارے و قال الترمذی ہذا حدیث اسنادہ مجہول  
 و گفت ترمذی ابن حدیثی است کہ اسناد وی مجہول است یعنی بعضی رجال اسناد و سے مجہول اند - و فی الحارث  
 مقال - و در حارث اعور کہ منتہا سے اسناد است سخن است نسائی گفتہ کہ قوے نیست و در قوے گفتہ لا باس بہ  
 و شعی گفتہ کہ کذاب است و ابن معین گفتہ کہ ضعیف است و بعضی گفتہ اند ثقہ است و عن مواد الجہنی بن جیم و فتح ہا

اثر ثقات تابعین ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن وحل بآئیدہ۔ کیسے بخواند قرآن را اول  
 کند بخیرے کہ در قرآن ست۔ البس والداه تا جا یوم القیمۃ۔ پوشا بنیدہ شود پدر و مادر اورا افسرے روز قیامت  
 صورہ احسن من ضوء الشمس نے بیوت الدنیا لو کانت بنیکم۔ روشنائی آن تاج نیکتر و قویتر از روشنائی آفتاب باشد  
 در خانہاے دنیا اگر بیوہ آفتاب در خانہاے شما یعنی نزدیک شما و ورین مبالغہ است در نورانیت و بعضی گفتند  
 کہ الباس تاج کنایت ست از ملک و سیادت۔ فما ظلم بالزعماء عمل بہذا۔ سچ نیست گمانہای شما بآن کیسے بخواند  
 و حل کند بقرآن یعنی پدر و مادر اورا بسبب وے این درجہ و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد کہ خودش  
 راجعہ افتخار خواهد بود۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن عقیبہ بن عامر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقول لجعل القرآن فی الباب ثم انشئ فی النار ما احرق۔ اگر گردانید وے شود قرآن را در پوستی پسترا انداختہ میشود  
 و آتش نمی سوزد یعنی عظمت شان و شرف او بحدیست کہ اگر بقرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد لیکن ظہور  
 این کرامت بردست ہر کس نیست و بعضی گفتہ اند کہ این مجزہ قرآن بود در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم  
 و تحقیق بود و بعضی گفتہ اند کہ مرادنا آخرت ست کہ میںیرست میان حق و باطل و جز بر حق کارگر نیست و بعضی گفتہ اند  
 کہ مراد آن ست کہ ہر کہ قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد با باب پوست آدمی و بدن اوست و  
 باب کبیرہ جلد غیر مدبوغ را گویند و ورین مبالغہ دیگرست کہ فساد و احتراق بحرم غیر مدبوغ زود سرایت می کند  
 رواہ احمد و ابو داؤد و الدارمی۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ القرآن  
 ہر کہ خواند قرآن را۔ فاستغفر۔ پس یاد کرد آن را۔ فاحل حلالہ و حرم حرامہ۔ پس حلال گرداند حلال اورا و حرام  
 گرداند حرام اورا یعنی اعطاء کند و حل کند بدان۔ او ظلم اللہ الخبتہ۔ ہی و مادر و اورا خداے تعالی در بہشت۔ و شفیع  
 لی عشرۃ من اہل بیت۔ و قبول می کند شفاعت اورا و ردہ کس از اہل بیت دی۔ کلم قد و حبت لہم النار ہم اہل  
 بیت وے کہ تحقیقی واجب شدہ است مرادنا آتش یعنی این جنین اہل بیت کہ فاسق اند و مستحق آتش شدہ اند  
 رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و حفص بن سلمان الراوی لبس ہو بالقی  
 یصف لی الحدیث۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا بی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوۃ  
 گفتہ آن حضرت مرابی بن کعب را کہ چگونه قرات می کنی در نماز یعنی چہ میخوانی در نماز۔ فقرأ ام القرآن۔ پس خواند  
 ابی بن کعب فاتحہ را۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ ما انزلت فی التوریت ولا فی الانجیل ولا فی الزبور۔  
 فرمود بخدا سوگند کہ فرود فرستادہ شدہ است در توریت و نہ در انجیل و نہ در زبور و لاے  
 القرآن مثلہا۔ و نہ در قرآن کہ از ہمز فاضل ترست مانند ام القرآن۔ و انہا سبع من المثانی و القرآن اعظم  
 الذی اوہیتمہ۔ و ام القرآن سبع المثانی ست و قرآن عظیم کہ فادہ شدہ است مرالفسیر این در فصل اول

در حدیث سعید بن المسلی گذشت - رواه الترمذی در دوسه الدار سے من قولہ - وروایت کرده است داری از قول وی -  
 ما ازملت ولم یذکرانی بن کعب - و ذکر کرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب اورا بلکہ گفته است عن ابی ہریرۃ  
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما ازملت فی التورہ ولا فی الانجیل ولا ہرور القرآن مثلہا یعنی مثل ام القرآن  
 احدث - وقال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلوا القرآن فاقروہ  
 بیاموزید قرآن را پس بخوانید اورا - فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ و قام بہ - بدرستی کہ حال قرآن مکی را کہ  
 آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان - کثل جراب مشکو مسکا - همچو حال انبیا است کہ پر کرده شدہ است  
 از مشک - تنفج ریجہ کل مکان - میدہد بوسہ وی در ہر جای فنج میدہن بوسہ خوش - و مثل من تعلمہ فرقہ ہونی جوفہ  
 - و حال کسی کہ آموخت قرآن را پس خواب کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکہ قرآن در شکم اوست کثل جراب ادکی  
 علی مسک - همچو حال انبان مشک است کہ بستر شدہ است سر دس پوشیدہ ناز کہ ظاہر حدیث آنست کہ مراد  
 بقیام شب ہر خاستن و خواندن قرآن باشد و نماز شب بقرینہ مقابلت و سہ بر تو کہ بمعنی خواب است و بعضی  
 از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رتود را کنایت از غفلت و ترک عمل دارند فافہم رواہ النسائی و ابن ماجہ -  
 وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرا حم المؤمن الی الیہ المصیر - کسی کہ بخواند سورہ حم را کہ او - سورہ  
 مؤمن می گویند تا قول وی و الیہ المصیر قولہ تعالی لا تم تنزل الکتاب من اللہ الغریزہ العلیمہ غافر الذنب و قابل التوب  
 شدید العقاب وی العلول لا الہ الا الہ الیہ المصیر و آیۃ الکسی - و بخواند آیۃ الکسی را - حین الصحیح - ہنگامی کہ صبح کند حفظ باقی یکسہ  
 نگاہداشتہ میشود بہ برکت این دو آیت از آفات و بلا ہای ظاہر و باطن نا آنکہ شام کند - و من قرار بہمہ حین کسی حفظ  
 بہا حتی صحیح - و کسی کہ بخواند آن دو آیت را ہنگامی کہ شام کند نگاہداشتہ شود تا آنکہ صبح کند - رواہ الترمذی و الدارمی  
 وقال الترمذی ہذا حدیث غریب - وعن النعمان بن بشیر - ولادت وی بعد از چارہ ماہ است از ہجرت و او اول مولودی  
 کہ زائیدہ شد انصار را بعد از ہجرت و او را والدین او صحبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ  
 کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالغی عام - بدرستی کہ خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکہ را بنویشتن  
 آن پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را بدو ہزار سال - انزل منہ آئین حم ہا سورۃ البقرہ - فرد فرستاد از ان کتاب  
 دو آیت کہ ختم کرد بآن دو آیت سورہ بقرہ را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح ذکر کردہ شدہ است  
 ولا تقرآن فی دار ثلث لیل فیربھا الشیطان - بخواند نشوند این دو آیت در ہج سراسے شب پس آنیکہ نزدیک شد  
 ان سراسے را شیطان - رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی الدرداء  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکاف عصفہ اللہ من فتنہ الہ جال - کسی کہ  
 بخواند سہ آیت را از اول سورہ کہف نگاہداشتہ میشود از فتنہ و جال چنانکہ نگاہداشتہ شد نہ عذاب کہف از ثمر جبار

کہ نام او و فیاض بود و در فصل اول ہم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت کہ ہر کہ یاد دارد آیت ازل  
سورہ کاف نگاہا شستہ شود از شر و جال و تواند کہ اول بردہ آیت این خاصیت مرتب ساخته باشد بعد از ان  
توسیع فضل نمودہ بر سہ آیت ساختند تا در حفظ و قرات فرستہ تہنید و اللہ اعلم۔ رواہ الترمذی قال ہذا حدیث  
حسن صحیح۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لكل شیء قلب و قلب القرآن یس۔ ہر سبتیکہ  
مرہرچیزے را اول ست و دل قرآن سورہ یس ست و گفتہ اند کہ دل ہر چیزے خلاصہ و زبدہ اوست و این سورہ  
شرفیہ مشتمل ست بر مقاصد قرآن بر وجہ اتم و اکمل با قصر نظم و صغر حجم آن و اللہ اعلم۔ و من قرأ یس لکت اللہ  
بقراءتہا قرآن القرآن عشر مرات۔ و سبیکہ بخواند کس را بنویسد خدا می بخالی بر اسے و سبب خواندن این سورہ  
ثواب خواندن قرآن دہ بار۔ رواہ الترمذی و الدار سے و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و عن ابی ہریرۃ  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قرأطہ و یس قبل ان یخلق السموات الارض  
بالف عام۔ روایت ست از ابی ہریرۃ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بدرستی کہ خداے تعالیٰ خواندیم  
اظهار کرد سورہ طہ و یس را پیش از آنکہ پیدا کند آسمان را و زمین را ہزار سال۔ فلما سمحت الملائکۃ القرآن  
پس ہر گاہ کہ شنیدند فرشتگان قرأت طہ و یس را و قرآن در اصل مصدر ست بمعنی قرات بعد از ان اطلاق  
کردند ادا را بر مقررہ و اینجا باین معنی نیز درست ست پس یا تمام قرآن مراد باشد کہ طہ و یس جز او بند یا ہمین طہ و یس  
مراد باشد کہ قرآن نام جزو کل ہر دو ست۔ قالت۔ گھنڈ فرشتگان۔ طوبی لا مہ نیرل ہذا علیہما۔ خیر و خوبی با دہ  
استیما کہ فرد فرستادہ شود این قرآن کہ مراد بدان این دو سورہ است بر ان است۔ و طوبی لا جوات تحمل ہما  
و خوبی با دہ مرگہما را و در و منار کہ بر وارند آن را و حافظ آن گردند۔ و طوبی لا یستعجلکم ہذا۔ و خوشی با دہ مرزا ہمارا کہ  
کلم گفتد باین و بخوانند این را۔ رواہ الدار سے۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قراحم الدخان فی  
لیلۃ۔ کسیکہ بخواند حم را کہ اور سورہ دخان می گویند در شبی۔ اجمع لیستقر لہ سبعون الف ملک۔ صبح می کند در حالتی  
کہ آمرزش می خواہند اورا ہفتاد ہزار فرستہ۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و عن ابی الخثعم یفتح  
خارجہ و سکون مثلثہ و فتح عین۔ الراوے۔ کہ راوی این حدیث ست یقیناً ضعیف داشتہ میشود در حدیث  
و قال محمد یعنی البخاری ہونکہ الحدیث۔ و گفتہ است بخاری کہ عمر مذکور منکر حدیث ست۔ و عنہ قال قال رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قراحم الدخان فی لیلۃ الجمعۃ غفر لہ۔ کسیکہ خواند سورہ دخان را در شب جمعہ آمرزیدہ میشود  
مراد از این حدیث تخصیص بہ شب جمعہ واقع شدہ و در حدیث سابق ہر شب کہ خواند شب جمعہ یا غیر شب جمعہ  
پس خواندن شب جمعہ اولی ست تا حاصل گردد فضیلت یقیناً۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث ضعیف۔  
و در بعض نسخ غریب ضعیف۔ و ہشام ابو المقدام الراوے یضعف۔ و عن العرباض بن ساریہ صحابیت

اذا ما نزل شدة ورايها ان الذين اذنا انك لتعلمم الآيتيم - ان النبي - روایت می کند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 یقر المصحات قبل ان یرقد - بخواند مصححات را پیش از آنکہ خواب کند و مسجات بکسر باء موحده سورتہائی کہ در اصل  
 آسمنا سبحان یا سبح است کہ اقال الطیبی - یقول ان فہین آیتہ خیر من الف آیتہ - می گفت آنحضرت کہ درین رتہا  
 آیتی است کہ بہتر است از ہزار آیت و طیبی گفت کہ آن آیت بہم است چنانچہ شب قدر و ساعت جمعہ واللہ اعلم  
 تواند کہ آخر آیت سورۃ حشر مراد باشد و دوسے مذکور و مشہور است در ادعیہ ماثورہ و اول سورۃ حدید تا علم  
 بذات الصدور نیز مذکور است و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاجمال است واللہ اعلم - رواہ الترمذی و  
 ابو داؤد و رواہ الدارمی عن خالد بن معدان الفتح میم و سکون عین مہملہ - مرسلہ - بطریق ارسال زیر کہ خالد  
 تابعی است - و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ان سورۃ فی القرآن ثلثون آیتہ غفوت لرجل حتی غفر لہ - گفت آنحضرت کہ سورہ است در قرآن کہ سی آیت است  
 شفاعت کرد مردی را تا آنکہ آمرزیدہ شد آن مرد را - وہی جو آن سورہ - تبارک الذی بیدہ الملک رواہ احمد  
 و الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی - گفت ابن  
 عباس کہ زو بعضی اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خوابہ علی قبر - قیمہ خود را بر قبر سے و جناب بکسر خا سے مجہ مدودہ قیمہ  
 و در بعضی نسخ خوابہ بتبار و آخر - و لا یحسب انہ قبر - دوسے گمان نمی برد کہ آن قبر است - فاذا فیہ انسان یقر ایس  
 تا گاہ در آن قبر آدمی است کہ می خواند سورۃ - تبارک الذی بیدہ الملک حتی ختمہا - تا آنکہ ختم کرد این سورہ را  
 فانی النبی - پس آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ - پس خبر داد آن حضرت را - فقال النبی - پس گفت پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم ہی المائتہ - این سورہ مانع است یعنی منع کنندہ و باز دارندہ است عذاب را از خوانندہ خود -  
 ہی التجنیۃ - این سورہ دستگیری دہندہ است خوانندہ خود را - تجنیۃ من عذاب اللہ دستگیری می دہد او را  
 از عذاب خدا - رواہ الترمذی و قال - و گفت ترمذی - ہذا حدیث غریب و عن جابر بن النبی صلی اللہ علیہ  
 وسلم کان لا ینام حتی یقر - روایت است از جابر کہ آنحضرت بود کہ خواب نمی کرد تا آنکہ بخواند - الم تنزل و تبارک الذی  
 بیدہ الملک رواہ احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی - و گفت ترمذی - ہذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنۃ  
 و مجہن گفتہ می السنۃ در شرح السنۃ کہ این حدیث صحیح است - و فی المصانج غریب - و در مصانج گفتہ کہ این حدیث  
 غریب است مگر گفتہ ام کہ غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکہ مراد یزید شاؤ باشد - و عن ابن عباس و انس  
 بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن - گفت ابن عباس و انس  
 کہ گفت آن حضرت سورۃ اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات و سے ثواب قرات  
 نصف قرآن است - و قل ہذا اللہ احد تعدل ثلث القرآن - و قل ہوا اللہ احد برابر است ثلث قرآن را -



وقل یا ایہا الکافرون قل الراجح القرآن برایت بر آں را دور تو جہ بودن اذ ازلت نصف قرآن گفتہ اند کہ قرآن  
بیان مبداء و معاد می کند و درین سورہ بیان معادست و وجہ بودن قل ہو اللہ احد ثلث قرآن سابقاً معلوم شد  
اما وجہ بودن قل یا ایہا الکافرون راجح قرآن آنست کہ قرآن مثل ست بر تقریر فوہید و ثبوت احکام و قصص  
و این سورہ محتویست بر اول زیر کہ برأت از شرک اثبات توحیدست واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی۔ وعن  
معقل بن یحیی ميم و سکون عین و کسفات۔ بن سيار۔ کفج تخمینہ و تخفیف مہل صحابست از اہل بیۃ الرضوان و آیت  
می کند از دوسہ حسن بہرے و غیر دوسہ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال حین یصبح ثلاث مرات۔ گفتہ آنحضرت  
ہر کہ بگوید ہنگامے کہ صبح کند سہ بار۔ اعوذ باللہ سميع العليم من الشیطان الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورۃ  
الحشر۔ پس بخواند سہ آیت از آخر سورۃ حشر از قول و سہ سبحانہ ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو تا آخر سورہ  
وکل اللہ سبعین الف ملک۔ وکیل گرداند خداے تعالیٰ بوسہ ہفتاد ہزار فرشتہ تا توکیل وکیل گردانیدن  
و گذاشتن کار را بہ کسی۔ لعیلون علیہ حتی میسی۔ و درودی فرستند این ہفتاد ہزار فرشتہ بروی و دعای  
کنند و آمرزش بخوانند مرا و رات آنکہ شام کند۔ و ان ماست فی ذلک ایوم مات شہیداً۔ و اگر میرد آن کس در ان  
روز می میرد و شہید می یابد ثواب شہیدان۔ و من قالہا حین میسی کان بک الک المنزلۃ۔ و کسیکہ بگوید این آیات را  
ہنگامی کہ شام می کند باشد بہان منزلت کہ در صبح ذکر کردہ شد از توکیل ہفتاد ہزار فرشتہ و صلوات الشان بروی  
و شہید مردن اگر میرد در ان شب۔ رواہ الترمذی و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن  
انس من قرار کل یوم مائۃ مرتۃ کسیکہ بخواند ہر روز دویست بار۔ قل ہو اللہ احد محمی عنہ و ذوب خمسین  
سنتہ۔ محو کردہ شود از دوسہ گناہان پنجاہ سال محو پاک کردن نوشتہ و نقش از لوح۔ الا ان یکون علیہ  
دین۔ مگر آنکہ باشد بروے دین۔ رواہ الترمذی و الدارمی و فی مواہیہ خمسین مرتۃ۔ و در روایت دارمی  
خواندن دوسہ پنجاہ بار واقع شدہ۔ و لم یذکر الا ان یکون علیہ دین۔ و ذکر نکردہ است دارمی این استثناء را  
و این استثناء و معنی دارد یکی آنکہ این گناہ کہ دین ست محو کردہ نمی شود و دین را گناہ گفت بہجت تقلیل  
و تشدید و بیکر آنکہ بر نقد پر وجود دین گناہان محو کردہ نمی شود و قرأت ابن سورہ تاثیر نمی کند و اللہ اعلم و عنہ  
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ابراد ان ینام علی فراشہ فنام علی یمینہ۔ کسیکہ خواب کند بر جانب خود  
پس خواب کند بر جانب راست خود۔ ثم قرأ بآتہ مرتۃ۔ بستر بخواند صد بار۔ قل ہو اللہ احد از کان یوم القیمۃ لقل  
لہ الرب۔ و قتیکہ باشد روز قیامت میگوید مرا و را پروردگار۔ یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة۔ ای تہذیب  
در آسہ بر جانب راست خود بہشت را۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن ابی ہریرۃ ان آ  
سلی اللہ علیہ وسلم سمع رجلاً یقرأ۔ روایت سبت از ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید مردی را کہ

میجو اند۔ قل هو اللہ احد فقال۔ پس گفت آن حضرت واجب۔ واجب گشت۔ قلت ما وجبت۔ گفتم من چه چیز واجب شد  
 قال الحجة۔ گفت آن حضرت بهشت واجب شد۔ رواه مالک والترمذی والنسائی۔ وعن فروة بن زوق۔ بفتح فاء  
 وسكون راء الهمزة۔ بعضی گفته اند کہ مراد از صحبت است۔ عن ابیہ۔ روایت می کند از پدرش زوق کہ صحابی است  
 ابنہ قال۔ کہ پدرش گفت۔ یا رسول اللہ علمنی شیئاً اتقوله اذا اومیت الی فراشی۔ بیا موزان مرا چیزیکہ گویم از اوقات  
 کہ پناہ آرم بسوی جانم خواب خود یعنی بخوانم و در وقت خواب رفتن۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ اقرأ بخوان  
 قل یا ایہا الکافرون فانہا براتۃ من الشک۔ زیرا کہ این سوره بیزاری است از شرک بتبرک عبادت آنچه عبادت  
 می کنند کافران پس در خواب روی بری شوے از شرک و پاک از آلائش آن و اگر بمیرے بر تو حدیث بمیرے۔ رواه  
 الترمذی و ابو داؤد و الدارمی۔ وعن عقبہ بن عامر قال بنا انا اسیر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در اثنائے  
 آنکہ من سیر می کنم یا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین الکعبینۃ۔ میان جحفۃ لبضم جیم و سکون حاء مہملہ و فاء لا و او  
 و میان ابوالفتح بنجرہ و سکون موحده و کسر ہمزہ نیز آرد ہر دو موضع اند میان مکہ و مدینہ زاد ہما اللہ تشریفاً  
 و تکرماً۔ از غشی تناسخ و ظلمہ شدیدیۃ۔ ناگاہ پوشید ما را باد تاریکی سخت۔ فجعل رسول اللہ۔ پس گشت پیغمبر خدا۔  
 صلی اللہ علیہ وسلم تیغوز۔ کہ پناہ می جوید۔ باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس۔ و در بعضی از روایات فقہیہ آرد  
 کہ ترک قل ازین دو سوره جائز است و این حدیث سند دے می تواند بود۔ و یقول۔ می گوید آن حضرت  
 یا عقبہ تیغوز بہما۔ اسے عقبہ پناہ جو باین دو سوره۔ فما تیغوز متیغوز بمثلہما۔ پس پناہ نہ جستہ است تیغ پناہ جوینسہ  
 بمانند این دو سوره در تیغوز بے مانند۔ رواه ابو داؤد۔ وعن عبد اللہ بن حبیب۔ لبضم خای مجر و فتح موحده  
 صحابی است مدنی حلیف انصار۔ قال۔ گفت۔ خر جانی لیلۃ سطر و ظلمۃ شدیدۃ۔ بیرون آمدیم در شب باران  
 و تاریکی سخت۔ لطلب رسول اللہ۔ در حالے کہ میجویم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قادر گناہ۔ پس در ایام  
 آنحضرت را۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ قل۔ بگو یعنی بخوان۔ قلت۔ پس گفتم من۔ ما قول۔ چہ گویم یعنی  
 چہ خوانم۔ قال۔ گفت آن حضرت بخوان۔ قل هو اللہ احد و المعوذتین۔ و بخوان معوذتین لبضم میم و کسر و او مراد  
 از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است۔ حین تصبح و حین تمسی۔ در ہنگامے کہ صبح کنی و ہنگامے  
 کہ شبانگاہ کنی۔ ثلاث مرات۔ سہ بار تکفیک من کل شیء۔ بسندگی مے کند ترا از ہر چیز یعنی دفع می کند  
 ہر آفت و بلا را۔ رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی۔ وعن عقبہ بن عامر قال قلت۔ گفت گفتم۔ یا رسول اللہ  
 اقرار سوره ہود و سوره یوسف۔ آیا بخوانم سوره ہود یا سوره یوسف یعنی بقصد تیغوز دفع بدی۔ قال۔  
 گفت آن حضرت۔ لن تقر اشیا بلخ عن اللہ۔ ہر گز نمی خوانی تو چیز را آسان تر و نامتر و ریاب  
 تیغوز زو خدا۔ من قل اعوذ برب الفلق مکہ دروے تیغوست از شر تمامہ مخلوقات عموماً و خصوصاً

رواہ احمد والنسائی والدارقطنی۔

**الفصل الثالث۔** عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعرابوا القرآن۔ اعراب کنید  
قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آن را و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را کہ نحو  
اعراب می گویند ہم بجهت آن سے گویند کہ ظاہر و مبہین سے گردو بیان معنی و درین شریک است ہر کہ زبان عرب را  
سے و اند بعد ازان بیان فرمود آنچه مخصوص است باہل شریعت و سلطان بقول خود و اشتوا غرابہ۔ و پیر و  
کنید غراب قرآن را و تفسیر کرد غراب را بقرآن و حدود و فرمود۔ و غرابہ و القم و حدود و غرابہ و قرآن  
فراقت است یعنی احکام واجبہ و حدود اوست یعنی سنن و آداب و تسمیہ اینہا بوزن بجهت آن باشد کہ  
مخصوص است بہ اہل دین و از جهت آنکہ ایمان عربیست پس احکام و سے نیز غریب باشد و طبیعتی گفتہ کہ مراد  
بقرآن مقدرات مواریث است و مجہود و احکام یا مراد بقرآن آنچه واجب است بر کلف ابتلاع آن و مجہود  
اسرار و رموز چنانکہ لکل آیت ظہر و بطن انتہی۔ و عن عائشہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قرأۃ القرآن فی  
الصلوۃ افضل من قرأۃ القرآن فی غیر الصلوۃ۔ خواندن قرآن در نماز بہتر است از خواندن آن در غیر نماز و فضل  
حالات قرأت قرآن خواندن اوست و در نماز ایستادہ بعد ازان نشستہ۔ و قسۃ القرآن سے غیر الصلوۃ افضل  
من التبیح والتکبیر۔ و خواندن قرآن در غیر نماز بہتر است از تبیح و تکبیر و تحمید اگرچہ در نماز باشد زیرا کہ تبیح  
و تکبیر و تحمید و تہلیل ہمہ جز و قرآن اند و لہذا افضل دادہ اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتغال قیام  
بقرأت قرآن۔ و التبیح افضل من الصدقۃ۔ و تبیح و تحمید و ذکر خدا فاضل تر است از صدقہ و صرف مال  
در راہ خدا و مشہور آن است کہ عبادت متعدی کہ نفع آن بغیر برسد فاضل تر است از عبادت لازم کہ  
نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن ابن حکم باید کہ مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر ازان مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و  
بزرگ تر است از ہمہ چنانکہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ ذکر بہتر و فاضل تر است از اتفاق ذہب و نفعہ در راہ خدا  
و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث کہ در کتاب مذکور است یکی از انہاست فتدبر۔ و الصدقۃ افضل  
من الصوم۔ و صدقہ و دادن در راہ خدا مال صرف کردن بہتر است از روزہ داشتن و اساک کردن بدال  
و گفتہ اند کہ در صوم اساک مال است از نفس بعد از ان صرف کردن مال بران و در صدقہ صرف کردن مال است  
بر غیر چنانچہ گفتہ است بلیت و گرنہ چہ حاجت کہ زحمت برے و ز خود باز گیرے و جسم خود خورے۔ و جہت  
افضلیت صوم کہ اشارت کردہ شدہ بآن بحدیثی کہ در کتاب صوم گذشت کہ ہر عمل بنی آدم کی بردہ است مگر روزہ  
کہ آن براے من است و من جز امید ہم بدان باقی است و شک نیست کہ اختلاف جہات و حیثیات متبرست  
در امثال این مسائل باین اشارت کرد بقول خود۔ و الصوم ختم من النار۔ و روزہ داشتن بہتر است از ان

ووزن و سبب حفظ و نگاہ داشتن است از آفات شہوات و کید شیطان کہ سبب دخول نمانند و گفت طیبی کہ چون  
 نظر کردہ شود بہ ذات عبادت نماز فاضل تر از صدقہ باشد و صدقہ از صوم و چون نظر کند بہر کی بحسب اثر و خاصیت آن  
 صوم افضل بود انتہی و عن عثمان ابن عبد اللہ بن اوس - بفتح ہزہ و سکون واو - الثقی - بفتح ثانیہ و قاف  
 عن جده - روایت می کند عثمان از جد خود کہ اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی تھا - گفت اوس  
 قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قرأت الرجل القرآن فی غیر مصحف الف درجہ ثواب الی  
 مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن ہزار درجہ دارد - و قرأتہ فی مصحف نصف علی ذلک الی الف  
 درجہ - و ثواب خواندن وے در مصحف زیادہ کردہ می شود در ثواب خواندن از بر تا دو ہزار درجہ از بہت  
 زیادت ثواب نظر کردن مصحف و مساس کردن و برداشتن آن و بہ تحقیق وارد شدہ است کہ نظر کردن در  
 مصحف عبادت است و بسیاری از صحابہ و سلف در مصحف می خواندند آوردہ اند کہ عثمان را رضی اللہ عنہ دو مصحف  
 پارہ شدہ از بہت کثرت قرأت وے در آن و نو وے گفتہ کہ این حکم علی الاطلاق نیست بلکہ اگر قاری را دید  
 خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بشیر از خواندن در مصحف حاصل گردد یا دخواہن از فضل باشد و اگر ہر دو  
 برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفتہ کہ ممکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت  
 قرأت از مصحف بشیر است و در کلیت این سخن نظر است - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم ان ہذا القلب لصدأ کما یصدأ الحدید - بدرستی کہ این دلہا سے مردم رنگ می گیرد و تیرہ می گردد  
 چنانکہ رنگ می گیرد آہن - اذا اصابہ الماء - و قتیکہ برسد آہن را آب - فیل - گفتہ شد - یا رسول اللہ ماجلواہا  
 چیست سبب روشنی دل و صفالت وے - قال کثرۃ ذکر الموت و تلاوة القرآن - گفت آنحضرت موجب جلا  
 قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است تلاوت برفع است و بہ جزئی روایت کردہ اند و درجہ اول براد  
 اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن - روے البیہقی الاحادیث الاربعہ فی شعب الایمان عن النبی  
 بفتح ہزہ و سکون حنائیہ و بفا - بن عبد الکلامی - بفتح کاف و تخفیف لام و عین مہملہ منسوب بذی الکلام کہ منسوبیت  
 از زمین صحابی است رئیس قوم خود بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ادرازد خود طلبید پس ہجرت کرد و مسلمان شد  
 قال گفت البیہقی کہ - قال رجل - گفت مروے - یا رسول اللہ اے سورۃ القرآن اعظم - کدام سورۃ قرآن  
 بزرگ تر است - قال گفت آن حضرت - قل ہو اللہ احد - آن سورہ بزرگ تر است و سابقا گذشت کہ اعظم  
 سورہ قرآن فاتحۃ الکتاب است و معتبر تہذیب و جہات و خدایات است چنانکہ گفتم - قال - گفت آن مرد - فای آیت  
 اعظم فی القرآن - پس کدام آیت در قرآن بزرگ تر است - قال آیتہ الکرسی - فرمود آیتہ الکرسی بزرگ تر است  
 کہ - اللہ لا اله الا ہو الحی القیوم - است - قال فای آیتہ یا سبغہ اللہ تحب ان یصیبک دامنک - گفت آن مرد

پس کدام آیت اے پیغمبر خدا دوست بے دارے که برسد خیر و برکت و دعاے او ترا و امت ترا - قال خاتم  
سورة البقرة فانما من خزائن رحمة الله - زیرا که آن از خزینہ اے رحمت خدای تعالی است - من تحت  
از دیر عرش و بے تعالی - اعطا با نده الامت - و اوہ است خداے تعالی آن را باین امت مرحومہ - ثم ترک حیر  
من خیر الدنیا و الآخرة - نه گذاشته این خصامت بچ خیر را از خیر دنیا و آخرت - الا اتممت علیہ - مگر آنکه اتممت است  
بروے و در گرفته و بیان کرده است آن را پس قول وے امن الرسول اشارت است بایمان و تصدیق و تمنا  
و اطمنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیبر بچاے عمل در آخرت و لا یكلف الله نفسا الی آخره منافع و نیوہ  
و اخرویہ - رواہ الدارے - وعن عبد الملك بن عمير بضم عين مملوہ و فتح میم - مرسلہ - بطريق ارسال  
زیرا که وے تابعی ثقة و قاضی کوفہ بود بعد از شبی - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتحة الكتاب  
شفا من كل داء - سورة فاتحة شفاست از ہر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخواند - رواہ الدارے  
و البیہقی نے شب الايمان و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکہ بخواند آخر  
سورة آل عمران از قول وے تعالی ان فی خلق السموات و الارض لنا آخر - نے لیایہ - در شبی کہ شب کہ  
قیام لیایہ - نوشته شود و آن کس را ثواب بیدارے شب و نماز کردن در وے یعنی ثواب بخند و خواندن این  
آیات بعد از برخاستن از خواب بر اے بخند مشہور و مذکور است در احادیث و عن محمول - روایت است  
از محمول شامے کہ از مشاہیر تابعین است - قال - گفت - من قرأ سورة آل عمران يوم الجمعة صلت علیہ الملائكة  
الی الليل - کسیکہ بخواند سورة آل عمران را روز جمعہ در وے فرستند بر آنکس و استغفار کنند و او را فرشتگان  
تا شب - رواہ الدارے - روایت کرد این ہر دو حدیث را دارے - وعن جبر بن جهم جیم و فتح موحده و سکون  
تحتانیہ - بن لقیہ - بضم نون و فتح فاد سکون یا در آخر از ثقات تابعین شام است و از حضرت عیینہ جلیلیت و اسلام  
ہر دو را دریافتہ ان رسول الله - روایت می کند کہ پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم قال - گفت - ان الله  
ختم سورة البقرة بآيتين - بدرستی کہ خدای تعالی ختم کرد سورة بقرہ را بدو آیت - اعطيتهما من كنزہ الذی  
تحت العرش - و اوہ شدہ انمرا این دو آیت از زیر گنج خدا کہ زیر عرش است - فتمكدهن - پس بیا موزید آن  
کلمات را کہ در ان دو آیت اند و علوہن تسار کم - و بیا موزید آنہا را از انان خود را و اہل بیت خود را - فانما حوہ  
زیرا کہ آن کلمات ہا کہ در ان دو آیت اند استغفار اند چنانکہ در صلوٰۃ ملائکہ آمدہ - و قرآن بضم قاف و کسر آن سبب  
قرب اند بجناب صمدیت زیرا کہ ذکر اند - و دعا و دعا اند شال مطالب دنیا و آخرت - رواہ الدارے مرسلہ  
و عن كعب - روایت است از كعب بن مالك کہ صحابی مشہور است - ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال اقرأ سورة يود يوم الجمعة بخواند سورة يود را در روز جمعہ ذکر جزا و ثواب آن نکر از رحمت ظهور آن

یا اشارت بکثرت و عدم احصائے آن۔ رواہ الدار سے۔ وعن ابی سعید ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من  
 ترا سورة الکہف فی یوم الجمعة اصابه النور بائین المجتہدین۔ روایت سے ابی سعید خدری کہ آن حضرت گفت  
 کسیکے پڑھنے سے سورہ کہف اور روز جمعہ روشن سے گرد و برائے دے اور ایمان و ہدایت درمیان و تنگہ میان  
 دو جمہ است۔ رواہ البیہقی سے دعوات الکبیر عن خالد بن معدان۔ بفتح میم۔ سکون عین از ثقاب التلعین  
 شام ست کہ ہفتاد تن از صحابہ را دریافتہ۔ قال۔ گفت بروایت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم  
 اقروا الخبیۃ۔ بخوابید سورہ را کہ رستگاری دہندہ است از عذاب دنیا و آخرت۔ وہی الم تنزیل۔ فان سورہ  
 الم تنزیل ست کہ در دے آیت مجیدہ است۔ فانہ یعنی ان رجلا کان یقرأہا۔ زیرا کہ بدستی مرا رسیدہ است  
 کہ مردے بود کہ بخواند آن را۔ بالقرآن تنبیا غیر ہلنی خواند پیچ چیز بر اجر این سورہ یعنی نگردانیدہ بود بر اسے خود  
 مردے جز این سورہ۔ و کان کثیر الخطایا۔ و بود آن مرد بسیار گناہگار و شرف جہا علیہ۔ پس بر آگندہ  
 کرد این سورہ باز دے خود را بر آن مرد یعنی آمد و بروے افتاد و در پناہ خود گرفت کنایت از ظہور ثواب تجر  
 خواندن آن۔ قالت رب اغفر لہ۔ پس شفاعت کرد این سورہ و گفت اسے پروردگار من بیا مرز مرا در  
 فائدہ کان کثیر فرماتے۔ پس بدستیکہ آن مرد بود کہ بسیارے کرد خواندن مرا۔ فتقھا الرب تبارک و تعالیٰ  
 پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تبارک و تعالیٰ در حق آن مرد۔ و قال اکبتوا لہ بكل خطیئہ حسنۃ۔  
 و گفت پروردگار بہ فرشتگان یہ نوید بر اسے این مرد بہر بدے نیکی بدیہاے اور ایسا مرزید و نیکیا  
 را بنیدیرید بلکہ ہمہ بدل ہر بدی نیکی و ثابت کنید بدل عقاب ثواب۔ و ارقوا لہ در جہہ۔ و یعفو  
 گناہان اکتفا نہ کنید بلکہ بلند گردانید بر اسے دے در جہہ۔ و قال ایضا۔ و گفت نیز ہا ہا بخا دل عین  
 صاحبہا فی القبر۔ بدستیکہ این سورہ خصومتے کند در قبر از جانب خوانندہ خود کہ ملازمت می کرد  
 خواندن آن را بقول۔ جدالین چنین می کند کہ می گوید۔ اللہم ان کنت من کتابک فتقنی فیہ۔ خداوند اگر مستم  
 من سورۃ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق دے۔ وان لم اکن من کتابک فاحجی عنہ۔ و اگر نیستم  
 من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب۔ و اہنا نکون کالبطیر۔ و بدستیکہ این سورہے گرد و بقدرت الہی  
 ہمو جانور پرندہ۔ بجہل جہا علیہ۔ می گردانند وے انداز و باز دے خود را بر خوانندہ خود۔ فتشفع لہ۔ پس  
 شفاعتے کند مرا در افتخار من عذاب القبر۔ پس منعے کند مرا در از عذاب گور۔ و قال فی تبارک مثله  
 و گفت و سورہ تبارک الذی بیدہ الملک مانند این۔ و کان خالد لا یبیت حتی یقرأہا۔ و بود خالد بن معدان  
 کہ را دے این حدیث ست شب یعنی کرد و بخواب نہیرفت تا آنکہ می خواند این دو سورہ را۔ و قال طائس  
 و گفت طائس یانی کہ از مشاہیر تابعین ست۔ فضلائنا علی کل سورۃ فی القرآن تفضیل دادہ شدہ اند این دو سورہ



بر ہر سورہ کہ در قرآن است۔ بسبتین حصہ۔ یعنی۔ رواہ الدار سے۔ روایت کرد این را دار سے و این  
و حدیث است کہ دار سے روایت کرد مؤلف آن جامع کردہ و قول طاووس نیز حدیثی دیگر است کہ داری آن را  
روایت کردہ و این احادیث مرسل اندہ لیکن در حکم مرفوع اند زیرا کہ این اخبار معلوم نمی گردد مگر از احادیث مرسل  
چنانکہ در ادل حدیث اشارت کردیم بآن۔ وعن عطاء بن رباح۔ یفتح راد مخفی باسے موحده تابعی است  
از اعلام علماء اجلہ فقہا و ثقہ کثیر الحدیث است امام ابو حنیفہ گفت ندیدم من از انہا کہ دریافتم ایشان را ناقضتر  
از عطاء بن رباح و بود و رضی اللہ عنہ اسوداعور افسس مثل اعرج و در آخر عمر ای شد خبیث حدیث از ابن  
عباس و ابی ہریرہ و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عائشہ رضی اللہ عنہم ہشتاد و ہشت سال دریافت در سنہ صد و پانزدہ  
از عالم رفت۔ قال یحییٰ بن ان رسول اللہ۔ گفت رسیدم کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس فی  
صدر الکتاب قضیت حوائجہ۔ گفت کسیکہ بخواند سورہ یس را در اول روز پر داخستہ شود حاجتہا۔ و رواہ الدار  
مرسل۔ وعن معقل۔ یفتح میم و سکون مہلہ و کسر قاف۔ بن یسار۔ یفتح تحتانیہ و سین مہلہ۔ الفرزی۔ یضم میم  
و فتح ذہن و بنون نسبت بزمینہ کہ نام قبیلہ است صحابی است از اہل بعیت الرضوان روایت کردہ از دے حسن  
البرے و غیر دے۔ ان البثی صلی اللہ علیہ وسلم قال من قرأیس ابتغی رزقہ اللہ تعالی۔ کسیکہ بخواند سورہ  
یس را از پر اسے طلب رضاے خدا سے تمالی۔ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ۔ آمرزیدہ شود مراد از چیزے کہ پیش رفتہ  
است از گناہان دے۔ فاقرؤا عنہم ما تسمون۔ پس بخوانید آن را نزد مردہ ہا می خود یعنی آنہا کہ مشرف موت  
اند تا بشنوائند ایشان را و بہ گذرا نید معانی آن را بر دلہا سے ایشان پس گردد در حکم قرأت و گرد بہ نفرت  
ذنوب و احتمال دارد کہ مرخواندن این سورہ را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکہ مشرف باشد بر موت  
و خواندہ شود نزد دے۔ رواہ السبیعی فی شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن مسعود قال روایت است  
از ابن مسعود کہ دے گفت۔ ان کل شیء سنام۔ بدرستیکہ مرہر چیزے را رفعت و بلندی است سنام القرآن  
سورۃ البقرۃ۔ و بلندے قرآن سورہ بقرہ است سنام بہ فتح سین مہلہ و راصل کوہان شمر است بعد از ان استجابہ  
کردہ شد مرہر چیز بلند را و سنام زمین و سطا است بعد از ان استعارہ کردہ شدہ بر اسے رفعت و بلندی  
۔ وان کل شیء لبا با۔ و بدرستیکہ مرہر چیز پراخلا صد است۔ وان لباب القرآن الفصل و بدرستیکہ خلاصہ  
قرآن مفصل است و آن اول از حجرات تا آخر قرآن بر قول مشہور و در اینجا اقوال است کہ در باب القرات  
از کتاب الصلوٰۃ گذشت۔ رواہ الدار سے۔ وعن علی رضی اللہ عنہ ان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم یقول کل شیء عروس القرآن الرحمن۔ روایت است از امیر المؤمنین علی  
رضی اللہ عنہ کہ دے گفت رضی اللہ عنہ شنیدیم آن حضرت را کہ دے گفت مرہر چیز را عروس است

وعدوس قرآن سورة الرحمن ست عدوس بالفتح زن و مرد و خواستہ یک دیگر را و مرد و انجا حسن و جمال ست کہ از مرد  
عدوس ست و آن بیکر از قول ادست نعلے فباے آلا رکبا کند بان کہ حسن و جمال خاص سے بخشید و مرد او از  
منی چیزے ست کہ مناسب ست کہ امتنافت کردہ شود و بسوسے و عدوس۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدًا۔ کسیکہ بخواند سورة اذا وقعت  
الواقعة را در ہر شب نرسد اورا فاقہ نے الصراح فاقہ درویشی و حاجت مند شدن۔ و کان ابن مسعود یا مرثیہ  
لیقرآن بہلے کل لیلۃ۔ و بود ابن مسعود کہ سے فرمود و قرآن خود را کہ بخواند این سورہ را در ہر شب بد آنکہ شایع  
ترغیب کردہ بہ بعضی عبادات کہ مؤثر و نافع اند در امور دینیو بہ نیز کہ حصول آئنا مہمین ست در دین تا بہر  
تقدیر مشغول باشند بہ عبادت بہر وجہ کہ باشد و این مورت محبت ست بآن عبادات و محبت آن مفضی ست  
بہ محبت کسیکہ آوردہ است آئنا ما زیرا کہ محبت منعم جلی ست و ازین بہت ست امتنان و سے لثانی بقول خود  
(انکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع) و مانند آن۔ رواہا ابی یوسف۔ روایت کرد این دو حدیث را بہی  
فے شعب الایمان۔ وعن علی۔ ربحی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحب ہذہ السورۃ۔ بود آنحضرت  
کہ دوست می داشت این سورہ را کہ۔ سچ اسم ربک الاعلی۔ است گفتہ اند کہ دوست داشتن از بہت قول  
حق سبحانہ است (ان ہذا فی الصحف الاوّلۃ صحف ابراہیم و موسی) کہ شایہست برحقانیت قرآن در دست بر شکران  
و اہل کتاب سوادہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال اتی رجل النبیؐ۔ گفت آمد مرد سے پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
نقال اقرانی۔ پس گفت آن مرد بخواناں مرا۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اقرانکنا من ذوات الرا  
نخوان سہ سورہ از سور ہتا کہ مصدر ست بالرا و آن پنج سورہ اند و در نسخہ دیگر ذوات الرا یعنی لفظ ثلثا نیست یعنی  
اذان سور ہتا کہ مصدر اند بر او رنجیا الم را نیز داخل می شود۔ فقال۔ پس گفت آن مرد و را اعتذر از عدم  
قراۃ این سورہ۔ کہرت بہی۔ بزرگ شد سال عمر من۔ داشتہ قلبی سخت شد دل من کہ نگاہ نمی توانم داشتہ  
و غلطہ لسانی۔ و در پشت و سطر شد زبان من۔ قال فاقرانکنا من ذوات حم۔ پس گفت آن حضرت بخوان سورہ  
اذان کہ حم ست و اول و سے۔ فقال مثل مقالہ پس گفت آن مرد مانند سخن خود کہ گفتہ بود در اعتذار قال الرجل  
لکنت آن مرد۔ یا رسول اللہ اقرانی سورۃ جامعۃ۔ بخواناں مرا سورۃ را کہ فراہم آرنده است ہم مطالبہ نیازا  
را و ثواب و عقاب را باختصار۔ فاقرأہ رسول اللہ صلعم اذ از لزلۃ الارض حتی فرغ منها۔ پس خواناں پیدا آمد در را  
آنحضرت سورۃ اذ از لزلۃ الارض تا آنکہ فانی شد اذان یعنی تا آخر و سے خواند کہ من یعل متقال ذرۃ خیر ایدہ و من  
یعل متقال ذرۃ شر ایدہ و جامعیکہ آن مرد و بخوانست درینجا ست۔ فقال الرجل والدی لک باحی لا اذیر علیہ ابدًا  
پس گفت آن مرد سو گند بان خدائی کہ فرستادہ است تر ابراستی زیادہ نمی کنم برین مقرب و چ چیز را ہمیشہ الفاظ

وَصِيحَتْ وَعَمِلَ ثُمَّ اِبْرَاهِيْمُ رَجُلٌ - پسر نشت داد و رفت آن مرد - بَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْفَعُ الرَّجُلِ مَرَّتَيْنِ - رشتگاری و غیره و زے یافت این شخص دو بار در و یکبار بضم را دفع داد و کسر جم تصغیر را جل بست یعنی پیاده یا تصغیر رجل یعنی مرد تصغیر اینجا بر اسم تعظیم است یا تطفیف - رواه احمد - وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْاَيْتَةُ طِيْعٌ اَحَدُكُمْ اِنْ يَقْرَأَ الْاَلِفَ آيَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ - ایانیتو اندکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید - قَالُوا وَمِنْ سَيِّطِجٍ اِنْ يَقْرَأَ الْاَلِفَ آيَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ - گفتند صحابه کبیر که می خواند که بخواند هزار آیت در هر روز - قَالَ - گفت آنحضرت ای سبط طبع احدکم اِنْ يَقْرَأَ اَلْاَلِفَ اَلْاَلِفَ - گفت آن حضرت آیا نمی تواند یکی از شما که بخواند سوره الکلم انکار را یعنی اگر این برده را بخواند ثواب بخواندن هزار آیت بیاید و مگر این عدد موقوف بر علم شارع است و همچنین بر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا از شارع کسی نداند - رواه البیہقی فی شعب الایمان - وَعَنْ سَعِيْدِ بْنِ اَلْهَدِیْبِ مَرْوِیْتُ اَنْ اَزَّ سَعِيْدُ بْنُ اَلْهَدِیْبِ کَہ اَزَّ کِبَارِ اَلْبَیِّنِیْنَ سَت - مرسلا بطریق ارسال عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت آنحضرت - مَنْ قَرَأَ کَیْکَہ بَخَوَانَد - قل هو اللہ احد عشر مرات - ده بار - بَنی لَه قَصْرَ فِی الْجَنَّةِ - بر آورده شود برای وی کوشکی در بهشت و مَن قَرَأَ بِاَعَشْرَیْنَ مَرَّةً بَنی لَه قَصْرَ اَنْ فِی الْجَنَّةِ کَیْکَہ بَخَوَانَد اَزَّ اَمِیْتُ بَارِ بَرَّ اَوْرَدَہ شود برای و دو کوشک در بهشت و مَن قَرَأَ بِاَلْثَلَاثِیْنَ مَرَّةً بَنی لَه ثَلَاثَةُ قُصُورٍ فِی الْجَنَّةِ - و کسی که بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود بر اسم وی سه قصر در بهشت - فَقَالَ - پس گفت عمر بن الخطاب و اللہ یا رسول اللہ اِذَا تَسَكَّرْنَا قُصُورُنَا - اکنون چون ثواب بخواندن این سوره این چنین است هر آنیک بسیاری خوانیم این سوره را و بسیار میگردد و انیم به سبب خواندن آن قصرهای خود را - فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ - پس گفت پیغمبر خدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللّٰهُ اَوْسَعُ مِنْ ذَکَکَ - خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او و وسع است پس تعجب مکن و در شنیدن آنرا که اَقَالَ لَطِیْبِی وَظَاہِرُ اَنْتَ کَہ مَقْصُودُ عَمْرِو رَضِیَ اللّٰهُ عَنْہُ اَنْظَارِیْلَ وَرَغَبَتْ دَر تَکْثِیْرَ اِیْنِ ثَوَابٍ جَزِیْلٍ اِیْنِ عَمَلٍ قَلِیْلِی سَتَ نَہ تَعْجِبُ وَاسْتَبْعَادُ چنانکه ظاہر قول و اِذَا اَلْاَلِفُ کُنْ دِلَالَتْ دَارُ بَرَّ اَنْ پَس مَتْنِی جَوَابِ اَنْ بَاسْتَدَہ کَہ ثَوَابِ خُدا وَفَضْلِ و سَ و سِیْعَ تَرَا اَنْ سَتِ پَس رَغَبَتْ کَیْکَہ دِیْرَ اَو تَعْجِبُ زَوِیْدَ نَمِ دَرُو مَن اَو دِی زَاوِی تَعْجِبِ اِز اَنْ هَسْت دِجَوَابِ نَفِی اَنْ رَا نِیْرَ تَضَمِّنِ سَتِ اَمَّا اِتْقَا زَ بَرَّ اَنْ وَنَمِ اسْتَبْعَادُ بَدَّ اَنْ چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در هر روز بخواند یا هر روز و سارو و اللہ اعلم و فضله اوسع رواه الدارمی - وَعَنْ اَحْسَنِ مَرَسَلَا اَنْ اَلْبَنیَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ - روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت - مَنْ قَرَأَ فِی لَیْلَةٍ مَائَةَ آيَةٍ لَمْ يَحَاجْ اَبَدَ الْقَصْرِ اَنْ تَحْلُکَ اَلْاَلِفَ کَیْکَہ بَخَوَانَد دَر شَبِی صَدَ اَیْتِ مَحَاجَاتِ نَکَنَد وَخَمِ نَشُود اَوْرَ اَقْرَ اَنْ دَر اَنْ شَبِی یعنی قرآن ختم می شود و کسی را که بخواند او را ملازمت و ننگد پس این قدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و اداسه حق و س

دیوان شب بسندہ است۔ ومن قرار فی لیلة ما یئی آیت کتب اقنوت لیلة۔ و کسیکہ بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود براسے و سے قنوت شب و قنوت بجنے طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید۔ و من قرار فی لیلة خمس مائے لے الالفت اصبح و لا تنظر من الاجر۔ و کسیکہ بخواند در شبی پانصد آیت تا ہزار جمع می کند در حالی کہ مراد راست قنطار از اجر۔ قالوا یا القنطار۔ گفتند صحابہ و حسبت قنطار۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ اثنا عشر الفا۔ قنطار مال کثیر مقدار دوازده ہزار در قنطاموس گفتند قنطار وزن چیل اوقیہ از طلا یا ہزار دویست و نیار یا پرچی م گاو از طلا یا نقرہ مقصود مبالغہ است در کثرت ثواب و لشک نیست کہ معنی اخیر انسب و داخل است در ان و حلیہ گفتہ است کہ قنطار ہزار دویست اوقیہ و اوقیہ بہتر از انچہ میان آسمان و زمین است و تو اند کہ ضمیر قنطارہ براسے اصحاب حسن باشد و قال براسے حسن۔ رواہ الداریم

### باب آداب التلاوة

در اکثر تفسیر باب بی ترجمہ و عنوان واضح شدہ چنانکہ عادت مولف است در ذکر مہمات و لواحق مابقی و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قرائت قرآن است بر سبیل متابع و تو اسے چنانکہ در اوراد و وظائف می باشد و قرائت قرآن را بر مشائخ براسے تعلیم تجویہ اوسے گویند و قرائت عام تر و ہمہ اشال و در سن نیز بمعنی قرائت مست و مدارست میان دو کس یا زیادہ می باشد۔

**الفصل الاول۔** عن ابی موسیٰ الاشعر سے قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعاہدوا القرآن بیان فرماید و تازہ کنید عمد و بیان را بقرآن و مراد بحفظ و نگاہداشت قرآن است بقرائت و مواظبت بر ان تا از دل نرو فراموش نگوید و ولغا ہد میان دو کس باشد و ذکر قرآن اشارت است بآنکہ چون بندہ عمد قرآن۔ تازہ دارد و خدمت می کند قرآن نیز عمد اورا نگاہ دارد و محفوظ ماند۔ فوالذی نفسی بیدہ۔ پس سوگند بخدائی کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست۔ لہو اشد تفصیلا من الابل فی عقلها۔ ہر آئینہ قرآن سخت ترست از روی رہاشدن و پیردن آمدن و گردنختن از شتر کہ بستہ شدہ است پاسے وی در سن عقل بیشین جمع مقال بکسر بند شتر سفت علیہ۔ و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قہما احکم ان یقول سیدت آیت کیت و کیت بہ چیز بیست ہر یکی ما از شما کہ گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را۔ ہل نسی۔ بلکہ بگوید فراموش گردانیدہ شدہ مرا آن آیت دو جہہ ہی آن قول آن است کہ این عبارت شترست بترک و عدم تلاوت دینی پر والی بدان و در قول وی فراموش گردانیدہ شد افکار حسرت و خذلان است بر تفسیر در احراز این سعادت و نگاہداشت این نعمت یا از بیت احتراز و احتجاب از تصریح بارتکاب معصیت کہ متعین بر حیاتی و میاکی و ترک ادب است بقرآن۔ و استاذ کذا القہر ان فائدہ تفصیلا من صدہ الرجال من التہم۔ و خدا کرد کینہہ زیادہ در قرآن را بمواظبت بر قرآن آن نبرکہ

بدستیکه قرآن سخت برست در گریختن و بر آمدن از سینه باست مردان از چهار پایمهاست که اگر نه ببنند و محافطت  
 نکنند بگریزند و برآیند - متفق علیه و از او مسلم بعقلها - و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را و معنی آن  
 معلوم شد - و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل  
 المتوقلة - نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش شدن مگر مانند حال خداوند آن شتران بسته شده بپای بند  
 - آن عابد علیها اسکها - اگر محافطت کند بر آن نگاهدارد و آنرا - و ان اطلقها و هبت - و اگر رها کند شتران را میرودند  
 آن شتران می گریزند - متفق علیه - و عن جنید - یضم دال مفتح آن - بن عبد الله - صحابی است و گاهی جنید  
 بن صفیان نیز می گویند نسبت بجد و کجلی و عقلی بفتح عین و لام و یاقاف نیز می گویند بکوفه بود پس اذان انتقال کرده  
 بصره آمد و روایت می کند از و حسن و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤ القرآن ما تلتف  
 علیه قلوبکم - بخوانید قرآن را ما دام که الفت و جمیعت دارد بر قرآن دلماست شما و ذوق قرات و نشاط و سرور حاصل  
 باشد - فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شمار ملائت و تفرقه قلوب - فقوموا عنه  
 پس برخیزید از خواندن قرآن و بلائت و بی ذوقی بخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جدد جهد  
 نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قرات ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاهمان دأسوده و لان که اعتیاد  
 و ارتباط ندارد و در دو ملول شود ندلی باشد که در قرات جزه از قرآن ملول گردد و دیگری ده جز و بذوق خو بخواند  
 چنانکه اصلا ملائت راه نیابد و بالله التوفیق و در معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است  
 متفق علیه و عن قتادة قال سئل انس کیف كانت قراته البنی - روایت است از قتاده که از مشایخ پیغمبر است  
 که پرسیده شد انس را که چگونه بود قرات پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال كانت مدارة - گفت انس بود قرات آنحضرت  
 خداوند مدار پر وزن حرار و در روایتی کانت مدار لفظ مصدر آن نیز بهین معنی است و در صحیح البخاری کان  
 مد مد بود که آنحضرت مد می کردند و مدی - ثم قرار - پسر خواند - بسم الله الرحمن الرحیم - در حالی که مد می کند  
 بسم الله - یعنی در لفظ الله - و مد می کند - بالرحمن - یعنی در میم وی - و مد بالرحیم - یعنی در حاء و ی -  
 رواه البخاری بدانکه مراد بانجام اصلی است که آنرا بطبی گویند از جهت بودن وی لازم ذوات حروف مد و مد  
 وی چنانکه الف و واد و قلا و یا و قیل و حاصل نمی شود این مد با تمام حرکات یا چیر از اشباع مقدار الف یا کسر  
 ازان زیرا که اگر چنین خوانده نشود تمام نمیشود نطق باین حروف و مد متعارف که بحث کرده شود ازان نزد ارباب  
 صناعت مد و رعیت و او را و سبب است سکون و همزه که بعد از این حروف واقع میشود و سکون یا بجهت او قاف  
 باشد چنانچه و اب و لا الضالین یا بے او غام چنانچه در حروف مد واقع است و او اکل سور مثل الف لام میم  
 کات صا و نون قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و الفلحون و اولی الالباب و اما

همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السور و حی یا در دو کلمه مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرار اختلاف است در مقدار این بعضی مقدار الف و نصف و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است. و ابن جریر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله شیء استماع ینکیند و گوش نمی دارد یعنی راحتی ینکیر و درودش نمی دارد و خدا یتالی مرتب چیز را از مسموعات - ما اذن لبتی یعنی بالقرآن - چنانکه استماع ینکیند و گوش میدارد و مردان پیغمبری را که تنفی میکنند و سرود و خوش آوازی می نمایند آن پیغمبر قرآن و میخواند مذکتابی را که فرستاده میشود بر دوسه.

یتفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله شیء ما اذن لبتی حسن الصوت بالقرآن یجهر به - در حالیکه هر میکند و بلند میگردد و آوازی را بقرآن درین حدیث مقید گردانید بنی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است که نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبری را که خوش روزه و خوش آوازی پس مراد آن است که خوش آوازی میکند بقرآن و تنفی میکند بآن - یثقی علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منامن لبتی بالقرآن نیست از این یعنی از اهل طریق و تابعان ماکسیکه تنفی کنند بقرآن - رواه البخاری - بدانکه در احادیث استجاب تنفی در قرآن واقع شده خصوصاً این حدیث که بوعبید بن ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند که مراد به تنفی بهرست چنانکه در حدیث یحبره واقع شده است و بعضی میگویند که مراد تنفی بقرآن استغناء از مردم است از تنفی مقصور یعنی بی نیاز نه از غنا سه مد و بعضی سرود یعنی کسیکه او را خدا سه تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بخدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نگرداند و علم قرآن را وسیله حطام دنیا سازد و بعضی گفته اند که تنفی بمعنی استغناء در لغت نیامده است و این سخن خطاست و صواب آن است که آمده است و تحقیق آن است که مراد تنفی تحسین صوت و تطیب و تزئین و ترفیق و تخرین است و چنانکه شنیدن آن در دلها کارگرفتد و تاثیر کند و موجب خشیت و جمع هم و هم زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید (و یذا القرآن باصواتکم و اشارت کرد بآن قول ابی موسی اشعره بحرفه تجوید اگر این بصوت طبعی که عرب دارند و احاطت طبیعت در تزئین آن بکوشد که آن را الحن عربی گویند آدله و احسن باشد و اما تکلف بالحن موسیقی مکره است و اگر مودع بتفسیر قرآن گردد حرام است طبعی گفته تحسین صوت تنفی و تزئین بالحن جائز است بهر وجهی که باشد و آدم که خارج نگردد از حد مراتب - و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حالانکه دوسه بر من بود - اقرار علی - قرار است کن و بخوان از قرآن چیزی را بر من نقلت - پس گفتم من - اقرار علیک علیک انزل - ایا بخوانم قرآن را من بر تو و حالانکه قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن خواندن حق است که آن چنان میخوانی که منزل است دیگر نه را چه مجال که در حضرت تو بخواند و حال



احب ان اسمع من غیرے۔ گفت آنحضرت من دوستی دارم کہ بشنوم قرآن را از غیر خود گویا حکمت در ان است کہ در  
 استماع از غیر نعم معانی و ملاحظہ آن و تدبر در ان اہم و اہل است و گویا از غیب سے آید بر مثال ظهور کلام از شجرہ موسیٰ  
 و اللہ اعلم ابن مسعود نے گوید۔ فقرات سورۃ النساء۔ پس شروع کردم در خواندن سورۃ النساء۔ حتیٰ آیت ہذہ الایۃ  
 ناآنکہ آدم در سیدم باین آیت کہ تکلیف اذا جئنا من کل امۃ بشہید و جئنا بک علی ہذہ الایۃ شہیدام معنی آیت این است  
 کہ پروردگار عالم میفرماید پس چگونہ باشد حال این کافران و مشرکین یا ریم از ہر ممت گواہی را کہ گواہی دہیستے ہنہ  
 ایشان بر ایشان نسا و عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا سے محمد گواہ این پیغمبر ان کہ گواہی دہی بر صدق ایشان  
 درین گواہی یا گواہی دہی براست خود کہ ایشان گواہی خواہند و او بر امتان دیگر مقصود تذکرہ روز قیامت است کہ  
 عجب روزے سخت است کہ امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواہی خواہند و او ابن مسعود سے گوید  
 چون این آیت برخواندم۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ حسب الان۔ بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر  
 خوان۔ فالتفت الیہ۔ پس بے گروا یدم لبوسے آنحضرت و دیدم۔ فاذا عیناۃ تدر فان۔ پس ناگاہ ہر دو چشم  
 آن حضرت اشک میریزند و اشک روان می رود و یکایک آنحضرت از تصور ہول قیامت و سختی احوال مردم بود  
 بجنبہ غایت رافت و رحمت و شفقت آن حضرت بر خلق صلی اللہ علیہ وسلم فاتم۔ متفق علیہ۔ وعن انس قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لانی بن کعب۔ گفت آن حضرت مرابی بن کعب ما کہ از اکابر صحابہ بود و کاتب وحی بود  
 دیکہ از ان نش تن بود کہ یاد گرفته بودند قرآن را در عمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرا صحابہ بود و او را سید  
 القرامی گفتند و آنحضرت اورا سید الانصار سبقت و عمر رضی اللہ عنہ سید المسلمین می نامید پس آنحضرت بے گفت کہ۔ ان  
 امرنی ان اقر علیک القرآن۔ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ امر کرده است مرا کہ بخوانم بر تو قرآن۔ قال۔ گفت ابی بن کعب  
 اللہ سالی لک۔ ایا خدا نام برد مرا بر اسم تو یعنی مرا بخدمت نام من یا و کرد و نام من آبخاند کورت۔ این را از جهت  
 شکست نفس و گمنای خود گفت تعجباً و استغراباً کہ من کجا لائق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت  
 کہ این چه تشریف و اکرام است کہ می کنی۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے نام ترا برد و ترا بنام خواند۔ قال باز  
 گفت ابی بن کعب بطریق تعجب بر اسمے تقریر و تحقیق حال خود۔ وقد ذکرک عند رب العلمین۔ ایا بہ تحقیق ذکر  
 کرده شدم من نزد پروردگار جہانیاں۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آرسے ذکر کرده شدے تو نزد پروردگار۔  
 فخرخت عنیاء۔ پس اشک ریخت ہر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریہ شادی است کہ نزد  
 لطف محبوب و حصول وصال سے آید و بحقیقت غم از راہ چشم بدر میرود۔ و فی روایتی۔ و در روایتی انہین آمدہ  
 کہ چون سورۃ لم یکن الذین کفروا من اہل الکتاب نازل شد آن حضرت بابی بن کعب گفت کہ۔ ان اللہ امرنی ان  
 اقر علیک۔ بدرستیکہ خدا سے تعالیٰ امر کرد مرا کہ بخوانم بر تو۔ لم یکن الذین کفروا فقال گفت ابی۔ وقد سالی ایاہی

نام برد مرا خدا ساقاں نعم۔ گفت آن حضرت آرسے۔ بکلی متفق علیہ۔ و در حدیث استحباب قرات ست برخدا حق و اہل علم و فضل اگرچہ تماری افضل باشد از مقد و علیہ و بحقیقت قرات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بردے قرات تعلیم و اہل بود کہ تا یاد گیر و آن را از وہن مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود آہی مقدم ہر قرآن صحابہ و فرمود آن حضرت صلعم اقرار کم ابی و تحقیق اخذ کردہ اند از وہی قومی از کبرائے تابعین و در وجہ تخصیص ابن سورہ گفتہ اند کہ این سورہ با وجہ جازت جامع ست مقوا عد کثیرہ از اصول دین و مہمات آن را و وعد و وعید و اخلاص و تطہیر قلوب کذا قال

الطیبی واللہ اعلم بالا سرار۔ وعن ابن عمر قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نہی کرد آن حضرت از آنکہ سفر کردہ شود و ہمراہ بردہ شود مصحف بسوے زمین کا فران کہ دشمنان و نیند اگر گفتہ شود کہ مصحف نبود در زمان آن حضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آن حضرت شد جو ابش آن ست اگرچہ تمام قرآن در مصحف نوشتہ نشد بود لیکن انچہ نازل می شد ہر کس براسے خود در صحیفہ می نوشت و نگاہ میداشت باین اخبار لغیب ست از انچہ بعد از زمان آن حضرت واقع شد و بعضی گفتہ اند کہ مراد بقرآن مصحف نیست بلکہ مراد بعض قرآن کہ ہر کس از صحابہ یادداشت و نہی از رفتن آن جماعت ست کہ نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عدو تا کشتہ نشوند و ضائع نگردد آن قدر از قرآن کہ نزد او ست اگر گفتہ شود کہ بہ تحقیق ثابت شدہ است کہ حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نہی چہ صورت دار و رفتن ایشان جو ابش آن ست کہ شاید نہی از تقوۃ ایشان بہر باشد و بہمراہی عسکر متیقن نیست ہلاک ایشان واللہ اعلم۔ متفق علیہ و فی روایت مسلم و در روایت مسلم از عیین آمدہ کہ۔ لا تسافر بالقرآن۔ سفر نکنید با قرآن۔ فابی لا آمن ان نیا لہ العدو۔ پس بدرستی کہ من امین نیستم از آنکہ نیا و بگیرند آن را و دشمنان و امانت کنند بدان مضائع سازند آن را۔

الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال جلست فی عصاة من ضغفاء المهاجرین۔ گفت ابو سعید خدری ستیم من در جماعت از ضغفاء و فقیران مهاجران و عصا بہ کبر و عصبہ یعنی از مردم مابین عشرہ تا چہل۔ و ان بعضہم لیسیر بعض من العرب۔ و بدرستی کہ بعضی از ایشان ہر آئینہ پوشیدہ میشد بہ بعضی از جہت برہنگی و بی جامی و غری بعضہم سکون یا برہنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان ست کہ جامہ درست بر تن نداشتند و باین جہت چسپید و بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل می شد۔ قادی لقرار علینا۔ و قاری میخواند قرآن را ہر ما۔ و ابوا رسول اللہ ناگاہ آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقام علینا۔ پس ایستاد آن حضرت بر سر ما۔ فلما قام رسول اللہ پس ہر گاہ کہ ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سکت القاری۔ خاموش گشت قاری کہ قرآن میخواند۔ مسلم۔ پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت بر ما از بیجا مفہوم میشود کہ سلام بر قاری قرآن مارودہ است چنانکہ در فقر مذکور ست و گفتہ اند اگر کس سلام داد جو اب آن لازم نیست۔ قال ما کنتم تصنعون۔ گفت آنحضرت و پرسید چه می کرد بدینشا اگر

آنحضرت فرمات قاری ایشان نشیند استفهام بر حقیقت خودش والا منصوص و توطیه و تهدید بشارت است که ایشان را و اولیاء  
 گفتیم با کنا تسبح الی کتاب اللہ تعالیٰ - بودیم مگر گوش میداشتم بسوے کتاب خدا سے تعالیٰ - فقال - پس گفت آن حضرت  
 الحمد للہ الذی جعل من امنی من امرت ان اصبر نفسی معہم - حمد خدا ی راست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام  
 من کہ صبر فرمایم نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالیٰ و اصبر نفسك مع الذین یعدون  
 ربہم الا یہم گفت ابو سعید خدری مجلس و سلطان - پس نشست آنحضرت میان ما و وسط بسکون سین میان و تحریک میان بتخلل  
 نفسیہ فیما تا برابر گردانند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما - ثم قال بیدہ بکذا - پسترا اشارت کرد بدست  
 مبارک خود که بچنین نشینید یعنی حلقہ زده نشینید - تخلقوا - پس حلقہ زده نشستند صحابہ - و برزت و جوہم لم - و برزدن  
 آمد از صف و ظاهر گشت روی های ایشان مر آن حضرت را - فقال البشر و ایا معاشر صوالیک المہاجرین - پس گفت  
 آن حضرت شاد و خوش باشید اے گروه فقر اے مہاجرین صوالیک جمع صلوک بمعنی فقیر کہ مال ندارد چنانکہ  
 مالیک جمع ملوک - بالنور التام یوم القیمہ - بشارت با و مر شمارا بردشنائی تمام روز قیامت تلخ است بقول حق  
 سبحانہ (نور ہم سعی بین ایدیم و با یا نم یقولون ربنا انکم لنا نورنا) ثم خلون الحجة قبل اغنیاء الناس نصف یوم  
 می در آئید شما بهشت را پیش از مردم تو مگر بنیم روز - و ذلک خمسمائة عام - و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است  
 چنانکہ در قرآن مجید می فرماید - وان یوا عند ربک کالف سنۃ مما تعدون و مراد اغنیاء سے شاکر و فقرای صابرند  
 یعنی اغنیاء فرما اگر چه فاضل تر و بیشتر باشند در ثواب چنانکہ حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود  
 آن این سبقت فقر را حاصل است و ظاہر این حدیث دران است کہ این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای  
 مہاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سائر فقر حکم ہمہ یکی باشد و در حدیثی بلطف  
 اطلاق نیز آمده است کہ یدخل الفقراء قبل الاغنیاء ہو کلام دروے در باب فضل فقر را بیایدان شار اللہ تعالیٰ  
 رواہ ابو داؤد - وعن البراء بن عازب - صحابی مشہور است اول شاہد اخذ خندق است و پیش ازوے صغیر  
 بودوے از تالہان امیر المومنین علی رضا است حاضر شد باوے در جمل و صفین و نہروان و مات فی زمین صعب  
 بن الزبیر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زینوا القرآن باصواتکم - بیار امید قرات قرآن را بآواز  
 آواز یہاے خود زیرا کہ این ہای کنندہ ترست در دل و تحت ترست ازوے تاثیر دران در وقت پیدا کنندہ  
 ترست شنوندگان را بعضی مشائخ گفتہ اند کہ غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آراید حق را و چون درس  
 مریدان در ہدایت چال حق بہ تنگی و بزدور و رے آید با غنا مزج میکند تا باسانی و بر غبت و آید بر مثال داروے  
 تلخ تلخ کہ آن را با قند و رسم گردانیدہ در باطن در آرد و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفتہ  
 اند کہ این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است کہ زینوا اصواتکم بالقصہ آن گویا قایلین سخن او بکتاب ہدایت

از آنکه اصوات سندگان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شی تا بیج  
 شئی می باشد چنانکه علی نسبت به جودس گوید یا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیوری است که حسن دیگر  
 بران می افزاید و در فصل ثالث از حدیث بسیار باید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرارت قرآن است که فعل بنیده  
 نه ذرات قرآن که صفت باری توانست جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه احمد و ابو داود

و ابن ماجه و الدارے - وعن سعد بن عبادۃ - لضم عین و تخفیف موحده از لغت باء و دوازده انصارت و بهتر  
 قوم خود و راایت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم روز فتح و دروست ادب و ادوار مناقب بسیار است رضی اللہ عنہ قال  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من امر اقرّ الی القرآن ثم نیاہ - نیست هیچ مردے که می خواند قرآن را بهتر  
 فراموش می گرداند آن را - الا لقی اللہ یوم القیمۃ اجزم - مگر آنکه پیش می آید جناب کبریاے حق را روز قیامت مقطع  
 الاعضاء جزم بمنقطع قطع و اجزم مردیکه بقیته اعضاے او بجلت جزم که علی مشهور است و بعضی گفته اند که مقطع  
 الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده  
 بصورت یا بمعنی یعنی بے حجت دبی زبان و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبار سرشده اند و وعید درین  
 باب بسیار واقع است و بعضی می گویند مراد به نسیان اینجا ترک عمل و قرارت اوست و اللہ اعلم - رواه ابو داود

و الدارے - وعن عید اللہ بن عمران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لم یبق من قرار القرآن فی اقل من  
 ثلث - فرمود و بقیه نه شد و نداشت معانی قرآن را و تا مل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب  
 رواه الترمذی و ابو داود و الدارے - بدانکه عادت سلف مختلف بود و در قدرے از زمان که ختم می کردند در آن  
 قرآن را از ختم کردن دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده نه  
 و بعضی در نهفته یک ختم می کردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آن است که این مختلف می گردد باختلاف  
 اشخاص پس کسیکه ظاهر می گردد مراد را تدقیق فکر لطائف و معارف اقتضای کند بران قدر که حاصل گردد و کمال  
 فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است به نشر علم بدست و تصنیف یا بفضل خصومات و وقایع و مهمات مسلمان فقیر  
 کند بران قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد - وعن عقیته بن عامر  
 صحابی است و الی مصر بود براسے معاویه بعد از برادرش عقیته بن ابی سفیان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم الجاہل بالقرآن کالجاہل بالصدقه - هر کننده بقرآن و با و از بلند خواننده آن را بهیچو آشکارا و پنهان  
 است صدقه را به فقر که فضیلت و ثواب دارد - و المسلم بالقرآن کالمسلم بالصدقه - و هر کننده بقرآن و با و از  
 سبت خواننده قرآن را مانند پنهان و پنهان صدقه است که افضل و اکمل است و در ثواب که از سمع و ریاضات  
 و این در صدقه نفل است و در جائے که بلند خواندن قرآن واجب نیست - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی

وقال الترمذی هذا حديث حسن غریب - وعن صهیب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم -  
 گفت صهیب روئے کہ از فقرای صحابہ و غلامای ایشان ست و مناقب او بسیار است کہ گفت آن حضرت - ما من  
 بالقرآن من اسئل محارمه - ایمان نیاد و بقرآن ایمان کامل کسیکہ حلال گردانید حرامهای قرآن را اینست  
 از کتاب محرمات و مناسب آن کرد حق ایمان آوردن آن است کہ عمل کند چنانکہ حق محبت آن است کہ متابعت  
 کند - رواه الترمذی وقال هذا حديث ليس اسنادہ بالمتوے - روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این  
 حدیثیست کہ نیست اسناد آن توے از جهت ضعف بعضی روایات وے - وعن الليث بن سعد روایت است  
 از لیث بن سعد کہ فقیہ تابعی است و امام اہل مہر - عن ابن ابی ملیکہ - بنعم ميم وفتح لام و سکون تخانیہ کہ تابعی فقیہ است  
 و از مشاہیر علمای تابعین است و سی صحابہ را و دریافتہ و قاضی مکہ بود در عهد عبداللہ بن الزبیر - عن یحیی - بن یحیی  
 تخانیہ و سکون مہملہ و فتح لام - بن ملک - بنعم ميم اولے و سکون ثانیہ و فتح لام و کاف در آخر وے نیز تابعی  
 ثقہ است - نہ سأل ام سلمة عن قراءة النبي - کہ وے پرسیدم سلمہ را از قرأت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ  
 کیفیت می خواند - فاذا ہی تحت قراءة مفسرة - پس ناگاہ ام سلمہ صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قرأت پیدا  
 و کشادہ در روشن - حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا - رواه الترمذی و ابو داود و النسائی - وعن ابن  
 جریج - بنعم ميم اولی و فتح را نام او عبدالملک بن عبدالغزیز بن جریج از ائمہ دین و اعلام علماست و از تبع تابعین  
 و پدرش از تابعین و وے اعلم و اوثق از پدر است - عن ابن ابی ملیکہ عن ام سلمة قالت کان رسول اللہ  
 گفت ام سلمہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقطع قرأته یقطع می کرد قرأت خود را و یقطع پاره پاره کردن  
 مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکہ معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگر چه  
 تعلق با قبل داشتہ باشد بقول - میگفت و می خواند آنحضرت - الحمد لله رب العالمین ثم یقف - پسر وقف میکرد  
 وے ایستاد - ثم یقول - پسر میگفت - الرحمن الرحیم ثم یقف - پسر وقف میکرد و میگفت - مالک يوم الدين -  
 تا آخر سوره و بقواعد مقررہ از باب قرأت در امثال این آیات کہ متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است  
 ولیکن اگر بر دوس آیتی باشد وقف و ابتدا با بعد سنت است - رواه الترمذی و قال اسنادہ ليس متصل -  
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل - لان الليث روے هذا الحديث عن  
 ابن ابی ملیکہ عن یحیی بن ملک عن ام سلمة - چنانکہ در شناسای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکہ از ام سلمہ  
 بواسطہ سماع نداشت - و حدیث لیث صحیح - و حدیث لیث کہ متصل است صحیح تر است

الفصل الثالث - عن جابر - رضی اللہ عنہ قال خرج علينا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن  
 گفت جابر بیرون آمدیم آنحضرت و حالانکہ ماے خواندیم قرآن را - و فینا الاعرابی و الجحی - و در میان

باز و بان صحرانشین و عجیبان غیر عربی نیز بودند و لا بد قرات ایشان در تجوید و رعایت قواعد قرآن در ترجمہ قرات  
عربان فصیح نبود و با وجود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجوید کرده و تقریر و تحسین نموده۔ فقال۔ پس گفت۔ از تو هم محل  
حسن بخوانید قرآن را پس ہمہ نیکو است یعنی بہر نوع کہیکے از شما بخواند خواہ عرب و عجم و مقصود و صلی اللہ علیہ وسلم  
رفع حج و شفقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بہر مہر غایت است و تنبیہ بر ترجمے حسبہ و اخلاص در عمل بود و اللہ  
و تفکر در معانی و شدت اہتمام بآن اگرچہ در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نہ باقصی الخاتیمہ کوشد زیرا کہ استقصاء  
اہتمام ثباتی با سہلہ و تقصیر در اول چندان نفع نگیرد و با اہتمام و اعتناء ثباتی با سہلہ در اول ضرر نیار و چنانکہ  
فرمود۔ و سبھی اقوام یقیونہ۔ و زود باشد کہ بیایند گروہا از مردم کہ راست و درست گردانند قرآن را رعایت  
تجوید کلمات و تحسین اصوات کما لایقام القبح۔ چنانکہ راست ساختہ می شود و تیر و قبح بکسر قاف و سکون دال  
تیر تا تراشیدہ و پیرہا و پیکانہا نماندہ۔ یجولونہ۔ زود و طلبند اجرت آزادین جہان۔ ولا یتاجلونہ۔ و بہ  
مہلت نمی طلبند ثواب آن را و دران جہان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیای فرود شدہ و  
ابوداؤد و البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن حذیفۃ۔ رضى اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرأوا القرآن  
بلحون العرب و اصواتہا۔ روایت است از حذیفہ بن الیمان کہ از کبار صحابہ و صاحب ہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و زود  
علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحون عرب و خوش آوازی ایشان فی الفجر بحن آواز و آوا  
گردانیدن و بحن و قرات طرب کردن بدان فلان الحن است نیکوتر است از روع خواندن بدان و مراد بلحون  
عرب تحسین صوت و لہر طرب اوست بے تکلف در رعایت قوانین موسیقیہ باعانت طبعیت چنانکہ از قرات  
ایشان مشاہدہ مے افتد۔ و ایماکم و لحون اہل الحبش و لحون اہل الکتابین۔ و دوردارید خود را از لحنہا مے اہل  
عشق و لحنہا سہل و دو کتاب کہ تورات و انجیل است و مراد بلحون اہل عشق انجہ میکنند روم در مغالزہ فساد و مجادۃ ایشان  
و را شمار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف دران و بخوانند ہیود و نصارے کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند دران  
و بعضی اہل الشق را اہل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست۔ و سبھی بعدے قوم یرجعون بالقرآن  
ترجع النار والنوح۔ و زود باشد کہ بیایند پس از من گروہے کہ ترجیع کنند بہ قرآن مانند ترجیع سرود  
و نوح و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحہ در ماتم کردن۔ لایجا و زخا جرم۔ نمی گذارد قرآن نامی  
گلوہا مے ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمی رسد۔ مفتونہ قلوبہم۔ و رفتہ و بلا انداختہ شدہ است  
دلہا مے ایشان بہ محبت دنیا و تحسین مردم مرایشان را۔ و قلوب الذین لہم شامہ مفتون و متہلاست و لہای  
آن کسانے کہ خوش مے آید ایشان را حال ایشان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و در زین فی کتابہ عن  
البرابر بن عازب قال سمعت رسول اللہ۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول صلیکتم حسنا



القرآن باصواتکم۔ نیک گردانید قرآن را با آواز ہائے خود۔ فان الصوت احسن یرید القرآن حسنا۔ زیرا کہ آواز خوب زیادہ می گرداند قرآن را حسن۔ رواہ الدارمی۔ وعن طاووس مرسلہ۔ دروایت است از طاووس یمانی کہ از مشاہیر تابعین است و در صحبت ابن عباس می بود بطریق ارسال۔ قال۔ گفت۔ یسئل النبی۔ پیریدہ شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اے الناس احسن صوتا بالقرآن۔ کدام کی از آدمیان خوش آواز تر است بہ قرآن قال۔ گفت۔ آن حضرت۔ من اذا سمعته لیس۔ خوش آواز ترین مردم بقرآن کسی است کہ چون بشنوی اورا کہ بخواند قرآن را۔ اریتم انہ تمشی اللہ۔ پندارے و گمان برے تو کہ دے می ترسد و ہیبت دارد از خدا۔ قال طاووس وکان طلق کذلک۔ گفت طاووس و بود و طلق بفتح طاء مہملہ و سکون لام کہ یکی از تابعین است مجہین یعنی در خواندن و سہ اثر خوف و خشیت و ہیبت پیدا بود۔ رواہ الدارمی۔ وعن عبیدہ۔ بفتح عین و کسر موحده۔ الملکی یضم میم و فتح لام و سکون تحتانیہ و الملوکی یضم مہمزہ و ضم لام نیز آمدہ شامی است۔ و کانت لہ صحبتہ مع رسول اللہ۔ و بود و لولہ صحبت با پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ در اصحابہ گفتہ لیتقال لہ صحبتہ گفتہ می شود کہ مرا و صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمہ مع۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ و برین نسخہ این حدیث مرفوع است بر نسخہ اول موقوف و این حدیث را بہر دو طریق برفع و توقف روایت کردہ اند چنانکہ شیخ ابن حجر در اصحابہ گفتہ۔ یا اہل القرآن لا تؤسروا القرآن۔ اے اہل قرآن نہ گردانید قرآن را بالین کہ تکیہ کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از تحاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن۔ و اتلوہ حق تلاوتہ من انار اللیل والنهار و بخوانید قرآن را دور و سازید آن را در ساعات شب و روز۔ و افشوه۔ و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شائع گردد میان مردم۔ و تغفوه۔ و تغنی کنید بقرآن بجغنی کہ گذشت۔ و تدبروا ما فیہ لعلکم تفلحون۔ و تاامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه دروست از معانی و احکام بتامل و عمل بامید آنکہ رستگار شوید و فی فری بایدہ و لا تجلو الوابہ۔ و شباب نہ طلبید در دنیا پاداش آن را و نگردانید اورا از حفظ این جہان۔ فان لہ ثوابا۔ زیرا کہ بدستی مرقرآن را ثواب عظیم است دران جہان۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخارجہ نیز روایت کردہ اند تا نسخہ خود و رفع نکردہ دروایت کردہ طبرانی برفع

## باب

این نیز باب است بی ترجمہ و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن وجمع القرآن۔ و ظاہرا با اختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد جمع نوشتن او در مصحف واحد

الفصل الاول۔ عن عمر بن الخطاب۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت ہشام ابن حکیم بن حزام یکسر جملہ تہنئہ از اے صحابی است اسلام آورد و روز فتح و از فضلاے صحابہ است چنانکہ پیرا و حکیم بن حزام دید روی بر او دادہ

ام المؤمنین خدیجہ است رضی اللہ عنہا گفتم عمر بن الخطاب شنیدم ہشام بن حکیم را۔ یقرا سورۃ الفرقان  
میخواند سورۃ فرقان را۔ علی غیر ما اقرارہا۔ بروجہ مغایر آنچه میخواندم من آن سورہ را۔ وکان رسول اللہ۔ وبلو پیغمبر  
خدا صلی اللہ علیہ وسلم اقرانہا۔ خوانانیدہ بود مرا آن سورہ را۔ فکلت ان عجل علیہ پس چون بخین میخواندم آنحضرت  
خوانانیدہ بود و دوسے مخالف آن میخواند نزدیک بودم من کہ کتابی کہم بروے و در اتم در وی غضب کہم بروی  
تم اہلست۔ پست ترک دادم و گذاشتم اورا و شتابی نہ کردم۔ حتی انصرف۔ تا آنکہ برگشت وی از قرات و تمام کرد  
تم کہتہ بردادہ۔ پست نزد اہتم رواے اورا در گردن او و کشیدم اورا فی الصرح تلخیص گریان گرفتن و کشیدن  
در خصوصت و سبب و لہ بخر بخنے پیش سنیہ کہ آنجا فرج می کنند۔ فحببت بہ رسول اللہ۔ پس آوردم من اورا نزد  
پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ اے سمعت ہذا یقرا سورۃ الفرقان علی غیر ما اقرانہا۔  
بدرستی کہ من شنیدم این را کہ میخواند سورۃ فرقان را بغير وجهی کہ خوانانیدہ سے تو مرا آن سورہ را۔ فقال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس گفتم آنحضرت۔ ارسلہ۔ بھل اورا باز ہشام فرمود۔ اقرار بخوان۔ فقرا لقراءۃ  
لئے سمعت یقرا۔ پس خواند ہشام آن قرات را کہ شنیدہ بودم من اورا کہ میخواند۔ فقال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم بکذا انزلت۔ پس گفتم آن حضرت همچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ۔ ثم قال لی اقرار  
پست گفتم آن حضرت مرا بخوان۔ فقرات۔ پس خواندم من چنانکہ یادداشتہ۔ فقال بکذا انزلت پس اینجا  
نیز گفتم همچنین فرود فرستادہ شدہ است این سورہ پس چون فرمود کہ بکذا انزلت گفتم۔ ان ہذا القرآن  
انزلت علی سبتہ احرف۔ بدرستی کہ این قرآن فرود فرستادہ شدہ است بر سبت حرف مراد سبت قرات یا سبت  
لغات است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فندکر۔ فاقروا بما تیسرہ۔ پس بخوانید ہر چہ آسان باشد از قرآن  
و ہر چہ خوش آید شمار۔ متفق علیہ و اللفظ مسلم۔ وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرا۔ گفتم عبد اللہ بن مسعود  
شنیدم مردے را کہ خواند یعنی بیک قرات۔ و سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرا خلافا۔ و شنیدم آنحضرت را  
کہ میخواند مخالف آن قرات را کہ خواند آن مرد و حببت بہ النبی۔ پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
فاجترتہ۔ پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال۔ ففرقت نے وجہ الکرانہ۔ پس شناختم من در روے مبارک  
آن حضرت تا خوشی را از جہت جدال و خلاف۔ فقال۔ پس گفتم آن حضرت۔ کلاما محسن۔ ہر دو نمائیک خواند  
ایہ خلافتکفوا۔ پس مختلف نہ شوید۔ فان من کان قبلم اختلفوا فہلکوا۔ پس بدرستی کہ کسیانیکہ بودند پیش از شما اختلاف  
کردند پس ہلک شدند مراد با اختلاف اینجا انکاری کی از وجوہ قرات است کہ فرود فرستادہ شدہ است قرآن بران  
و قرات ہمہ حق ان هیچ کی را انکار نباید کرد و اگر کی از انہا انکار کند انکار از قرآن کردہ باشد لیکن قرات  
بعضی متواتر اند و بعضی آحاد چنانکہ آحادیث متواتر برین سبت قرات است کہ میخواند و بعضی دروہ قرات ادعای

تو کہنے لگند و تخصیص ہر قرأتے بقارے مخصوص کجبت اختیار و اعتبار اوست آزا والاہمہ راست - رواہ البخاری  
 وعن ابی بن کعب - قال كنت فی المسجد فدخل رجل یصلي - گفت ابی بن کعب کہ میں مسجد میں در آمدی  
 در حالے کہ نماز میکنید فقراؤ قرآۃ انکر بتا علیہ - پس خواند آن مرد قرآتی را کہ انکار کردم من آن قرأت را برا خود  
 - ثم دخل آخر فقرأ قرآۃ سوے قرآۃ صاحبہ - پست در آمد مردے دیگر پس خواند قرآتی را جز قرأت آن یا خود  
 ظاہر این قرأت نزد ابی منکر نہ بود و لہذا ذکر نکرد انکار را بروے - فلما انقینا الصلوۃ وخلصنا جميعا علی رسول اللہ -  
 پس وقتیکہ تمام کردیم نماز را در آمدیم ہمہ بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و در بعض نسخ فلما قضی بہ لفظ استثنیہ یعنی وقتیکہ  
 تمام کردند آن دوم نماز را - فقلت ان ہذا قرآۃ انکر بتا علیہ - پس گفتم من کہ این مرد خواند قرآتی را کہ انکار کرد  
 آن را بروی - و دخل آخر فقرأ سوے قرآۃ صاحبہ - در آمد مرد دے دیگر پس خواند جز قرأت یا خود - فامر ہاتھی پس  
 فرمود آن دوم در این پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - کہ باز بخوانید فقرا - پس خواند قرآن دوم و محسن شانہا - پس  
 تحسین کرد آن حضرت حال آن ہر دوم در او مقرر داشت قرأت ہر دورا - فسقط فی قلبی من التکذیب یسرا  
 در دل من از تکذیب و انکار از بہت تحسین و تقریر آن حضرت ہر دو قرأت را بگمان آنکہ کلام خدایکی باید کہ بر یک  
 وجہ شاید ہر کسے ہر طور یکہ خواند چون روا باشد - ولا اذ كنت فی الجاہلیۃ - و بتو دین تکذیب و انکار وقتیکہ  
 بودم در جاہلیت و این مباہلہ است از بہت آنکہ در جاہلیت جاہل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان  
 مستبعد نبود و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود - فلما رآہ رسول اللہ یس منہ کامی کہ دید پیغمبر خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم با قد عشتی - چیزیکہ پوشیدہ در گرفت مرا از وسواس شیطان کہ ہر حد تکذیب و انکار آورد -  
 ضرب فی صدری سئوا آنحضرت دست مبارک خود را در سینیہ من بہت تصرف کردن در ازالہ وسواس و انکار  
 ففضت عرقا - پس روان شد از من خوس و فیضان کثرت آب چنانکہ روان گرد و فضت بکسر و کون مناد و کا نا  
 انظر الی اللہ فرقا - و چنان شدم گوہ کہ می بینم بسوے خدا از خوف فرق بفتح فا و را ترسیدن - فقال لی پس گفت  
 آنحضرت مرا - یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن علی حرف فرستادہ شد یا فرستاد اللہ تعالی وحی بسوے من کہ بخوانم  
 یا کہ بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بہ لفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است و اقرأ بلفظ مستکم و ام و چون  
 کہ قرأت بر یک حرف تنگ خواہد شد بر امت - فرودت الیلان اہون علی امتی - پس مراجعت کردم بدرگاہ  
 حق سبحانہ کہ آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعہ کن بر ایشان - فرودین رو کرد و یاد کرد حرف حق  
 د جواب داد و وحی فرستاد - الی الثانیۃ - بسوی من بار دوم کہ - اقرأ علی حرفین - بخوان قرآن را بدر حرف مزدوج  
 البیہ - پس مراجعت کردم بسوے وے تعالی و دیگر بار - ان اہون علی امتی - کہ آسان گردان بر امت من و ہنوز  
 توسعہ کن - فرود الی الثالثۃ - پس رو کرد و رجوع نمود حق سبحانہ تعالی بسوے من بجواب و وحی فرستاد بسوے من

سوم بار۔ اقرار علی سبۃ احراف۔ بخوان قرآن را بر صفت حرف و سابقاً معلوم شد کہ مراد بحرف قرائت یا لغات و چون سوال و جواب و مراجعت کہ ناظر در توقف و تاخر مطلوب و منقول است میان حق جل و علا و رسول وے کہ محبوب مقبول حضرت ادبست سہ بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وے سجا نہ بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مراست مرحومہ اور البعد از انجام مرام و اسحاق سنول وے صلی اللہ علیہ وسلم در حق ایشان در امر دنیا جامع گرد و تسہیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد کہ سہ سوال کند بعد دہر و مراجعتی کہ واقع شد پس فرمود و لاک بکل ردة رد و تکریم مسئلہ تسالینہا۔ و مر تراست اسے محمد و اسے محبوب من و اسے مقبول در گاہ من بہر وے مراجعتی کہ کردم آن را با تو قبول و عطاے و سواے کہ بہ کنی آن را یعنی سہ چیز بخواد و سوال کن کہ ہم ہم بہ تو آنرا پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر سہ سوال را بمنفرت یاد آورد و اشارت بآنکہ اصل ہمین مغفرت است کہ اگر مغفرت نباشد هیچ کس را خلاصی ممکن نیست چنانکہ قول وے سجا نہ و ان لم تغفر لنا و ترجمنا لنكون من الخاسرين بدان اشارت می کند لیکن مغفرت سہ قسم ساخت و دبرائے است خود در آمرزیدن کبار و صغائر سوم بہ تمامہ خلایق از اولین و آخرین چنانکہ فرمود۔ نقلت۔ پس گفتم۔ اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و آخرت الثالثہ لیوم یغیب الی الخلق۔ و تاخیر کردم و نگاہ داشتہ مغفرت ثالثہ را برائے روزے کہ رغبت کنند و خواہش نمایند و توجہ آرند بسوے من و شفاعت طلبند از من خلق۔ کلمہ۔ ہمہ خلق۔ حتی ابراہیم۔ تا آنکہ ابراہیم خلیل در خاصہ نفس خود چنانکہ قول وے دست علیہ السلام والدے اطیع ان یغفر فی خطیبتی یوم الدین) یاد حق است برائے مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراہیم بذکر از جنت بودن وے افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ تصریح کرده اند باین علما و واقع نہ شد تصریحی از جمہور در غیر وے علیہ السلام بعضی گفته اند کہ بعد از ابراہیم موسی افضل انبیاست صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین رواہ سلم۔ و عن ابن عباس قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت ابن عباس کہ آنحضرت گفت۔ قرآنی جبرئیل علی حرف۔ خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن بوحی الہی نشتہ بر یک حرف یعنی بر یک لغت کہ لغت حجاز است و عرب را لغت لغت۔ و معروف لغت صحت چنانکہ در اول کتاب در کتاب العلم گذشت۔ و راجعہ۔ پس مراجعت کردم جبرئیل را کہ عرض کند بدر گاہ حق تو سحر را فہم ازل استریدہ پس ہمیشہ بودم کہ طلب زیادہ می کردم یعنی مکر طلب زیادت کردم ویزیدنی جز زیادہ میکرد جبرئیل برائے من۔ حتی انتہی الی سبۃ احراف۔ تا آنکہ تاخر رسید تا نہت حرف این شراوت و زیادت و ہمین وقت در یک مجلس واقع شد با بدورفت کردن جبرئیل و عرض حال بدر گاہ صمدیت یاد را و قات متعددہ بود۔ قال ابن شہاب۔ گفت ابن شہاب کہ بڑھری مشہور است دار اعلام علمای تابعین بود۔ یعنی ان تملک السبۃ الا حرف ناہی فی الامر لکون واحدا۔ رسیدہ مرا کہ آن تحت حرف نیستند آنہا در امر دین مگر کی می متحد متفق اند لا یختلف فی حلالی و الاحرام یختلف یفشیوندہ در حلال و نہ در حرام یعنی مرجع کل مبنی واحد است اگرچہ لفظ مختلف باشند چہ

قرأت سبع متاقض مبنی باشد و همچنین لثلاث سبع کہ مراد اند بحر و متفق علیہ

**الفصل الثانی** - عن ابی بن کعب رضی اللہ عنہ قال سمی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جبریل فقال - گفت ابی بن کعب ملائکہ شد آنحضرت جبریل را پس گفت - یا جبریل انی لعنت الی امۃ امین - بدرستی کہ من فرستادہ ام بسوی ممتی کہ ناخواندگانند و خواندن و نوشتن بنیاموختہ اند - منهم العجوز الکبیر - بعضی از ایشان پیر زنی کلان سال است عجوز زن سنہ را گویند و در قاموس گفتہ عجوز مرد پیر و زن پیر و عجوزہ بتا بنیادہ و اگر آمدہ لغت روی غیر فصیح است - و التاج الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است و التلام و ابجاریہ بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریہ و اصل مبنی کودکان و دخترست و ہر غلامان و بان کہ اطلاق میکنند بحبت حقارت ایشان است چنانکہ تفاوتہ میگویند زیرا کہ با ایشان معاملہ پیران مبنی کنند و توقیر و تعظیم مبنی نمایند و الرجل الذی لم یقرأ کتاب قطب - و بعضی از ایشان مردی است کہ نخواندہ است کتاب را ہرگز اگر چہ آموختہ باشد و علم آن داشتہ باشد - قال - گفت جبریل - یا محمد ان القرآن انزل علی سبتہ احرث - بدرستی کہ قرآن فرو فرستادہ شدہ است بر سبت لغت و ہفت قرأت - رواہ الترمذی و فی روایت لا عدد ولا بی داؤد - و در روایتی مراحمہ و ابی داؤد و این زیادت آمدہ کہ - قال - گفت جبریل - لیسنہا الاثنا عشر کاتب نیست حرفی از ان حروف مگر آنکہ دسہ شانی است مرمر علی را کہ در سینہ ہاست از کفر و جہل و کافانہ و را عجاز و محبت بر صدق مبنی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان - و فی روایت للنسائی - و در روایتی مرسانی را ہمچنین آمدہ - قال - گفت آنحضرت - ان جبریل و میکائیل اثنا عشر - آمدند مرا - فقہ جبریل عن مبنی پس نشست جبریل جانب راستای من - و میکائیل عن میسرے - و نشست میکائیل از چپای من - فقال جبریل اقرأ القرآن علی حرف - پس گفت جبریل از من بخوان قرآن را در حالی کہ بود قرأت بر یک حرف قال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را - استردہ - طلب زیادتی بکن جبریل را یعنی بگو باوے کہ بر حرف یکم بخواند حتی بلغ سبتہ احرث - تا رسید قرآن یا جبریل بہت حرف را - و کل حرف ثانی و کاف - و ہر حرف شانی و کانی است و چون تو سبع شد و تنگی رفت و امر قرأت تسبیل و تفسیر پذیرفت ہر قسمی از امت کہ مذکور شدند میخوانند و بخوانند آنکہ اگر تنگ میشد و بر یک حرف میاندا فافهم - و عن عمران بن حصین - صحابی مشہور است کہ ملائکہ راے دید و بروے سلام میکرد و سی سال صاحب فراش بود - اندر علی قاص یقر انہم سیال - روایت می کنند کہ وی گذشت بر قصہ خوانی کہ قرآن میخواند و پستہ از مردم سوال می کرد و قصص بمعنی اعلام و اخبار است و قاص کسی کہ اخبار و قصص سے آرد و قصاص برو عافانیز اطلاق مے کنند - فاسترجع - پس استرجاع کرد عمران و گفت اناللہ وانا الیہ راجعون چنانکہ در مصیبت می گویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بر ان مصیبتی است کہ بدان قاص سبتہ بدان مبتلا گشتہ یا ابتلا سے عمران بمشادہ این حالت شینہ مصیبتی است بدان کہ بوسے رسیدہ - ثم قال سموت رسول

پھر گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من قرأ القرآن فلیسأل اللہ بہ۔ کسیکہ بخواند قرآن را پس باید کہ سوال کند خدا را بہ قرآن و بخواد حاجت دینیہ و دنیویہ خود را از دے تعالی چنانکہ اگر بآیت رحمت برسد یا نہ کہ جنت آید بطلبد از دے تعالی آن را و اگر بآیت عذاب و ذکر نار رسد پناہ جوید بخدا از آن یا مراد آن است کہ دعا کند بعد از فراغ قرات بدعوات ماثورہ۔ فانہ یجیب اقوام یقرؤن القرآن و یسألون بہ الناس۔ پس بدرستی کہ شان این است زود باشد کہ بیامید گروہماے کہ بخواند قرآن را و سوال کنند بآن از مردم و گدائے کنند از ایشان رواہ احمد و الترمذی

**الفصل الثالث** عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است از بریدۃ سلمی لغیر موجدہ کہ از مشائیر صحابہ و اورا مساعی جمیلہ است از حضرت نبوت و خلفائے راشدین کہ گفت گفت آن حضرت کہ من قرأ القرآن یتأکل بہ الناس۔ کسیکہ بخواند قرآن را در حالے کہ طلب اکل می کند بقرآن از مردم یعنی قرآن اولیہ حطام دنیا میگرداند۔ جاریوم القیمۃ و وجہ عظم لیس علیہ کم۔ بیاید آن کس روز قیامت و حاصل آنکہ روے و سے استخوان است کہ نیست بر وے گوشت یعنی زار و زار و خوار و بلے عزت باشد۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقرئ فی السورۃ۔ بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق نهادن میان دو سورہ۔ حتی ینزل علیہ۔ تا آنکہ فروے آمد بر وے۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ و ظاہر این حدیث دلالت دارد بر آنکہ بسم اللہ آیتی است از قرآن نازل براسے فصل میان دو سورہ چنانکہ مذہب ماست رواہ ابو داود۔ و عن علقمہ قال کنا نجھص۔ روایت است از علقمہ کہ از کبار تابعین و اصحاب عبد اللہ بن مسعود است گفت بودیم باجمہص بکسر حا و سکون میم کہ از بلاد شام است۔ فقرأ عبد اللہ بن مسعود سورۃ یوسف۔ پس خواند عبد اللہ بن مسعود سورۃ یوسف را۔ فقال رجل ما ہذا انزلت۔ پس گفت مردے این چنین فرو فرستادہ شدہ است۔ فقال عبد اللہ واللہ لقد قرأنا ہذا علی عمر رسول اللہ۔ پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بہ تحقیق خواندہ ام من آن را و در زمان پیغمبر خدا و در حضرت وے۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال احسنت۔ پس گفت آنحضرت نیک خواندنی یقیناً ہو چکیہ پس در اثناے آنکہ آن مرد سخن می گوید ابن مسعود را۔ از وجد منہ ریج النحر یا فتہ شدا یا فتہ ابن مسعود از آن مرد پوے می و جد بلفظ مجہول و معلوم ہر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود ان شرب النحر و تکذب بالکتاب آیا میشود شرب ان کتاب یا تکذیب میکنی بہ کتاب خدا۔ ففر بہ الحد۔ پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خواند از قرات مشورہ بود و یقیناً از کتاب اللہ بود تکذیب و انکار او کفرست قطعاً و اگر نہ این چنین بود و قرات شاذ بود و اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاہر ہمین است و لهذا حکم نکرد بار ہند او وے و اکتفا کرد بحد شرب خمر۔ متفق علیہ۔ و عن زید بن ثابت۔ از اجلہ فقہائے صحابہ و کاتب وحی است و اعلم بود بقرائن



قال ارسل ابوبکر مقتل اہل الیامۃ - گفت زید بن ثابت کہ فرستاد کسی را بہ سوے من ابابکر صدیق وطلبہ مرا پیش خود در وقت قتل اہل یامہ واین مقتل بنی حنیفہ بود کہ کشتہ شد وروے سلیمہ کذاب لعنہ اللہ علیہ ودر خلافت صدیق چنانکہ در کتاب الزکوٰۃ گذشت ودر وے بسیارے از قرآن کشتہ شدند پس رفتن من نزد ابے بکر - فاذا عمر بن الخطاب عنده - پس ناما کہ عمر نزد ابی بکر بود رضی اللہ عنہما - قال ابوبکر ان عرأتانی فقال - گفت ابوبکر کہ عمر آمد نزد من پس گفت - ان القتل قد استخروم الیامۃ لقرآن القرآن - بدرستی کہ کشتن بہ تحقیق سخت و بسیار شد و گرم شد و زہمایمہ بخوانندگان قرآن و حافظان وے و عرب کار سخت را حار گویند وگفتہ اند عدد کسانی کہ کشتہ شدند ودر وے از قرآن ہفت صد بود وانی آشتی ان استخرا القتل بالقرآن بالمواطن و بدرستی کہ من ے رسم کہ اگر کشت شود مقتل بقراے در جا ہے جنگ - فیذهب کثیر من القرآن - پس برود بسیارے از قرآن کہ ہر کس ہر چیزے از ان یاد دارد وروانے ارے ان تا مرجع القرآن - و بدرستی کہ من مصلحتے ے بینم کہ تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصلحت - قلت لمرکب القتل شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - ابوبکر ے گوید کہ من بہر چگونہ ے کنی تو در وے وایتہ کیف یفعل چگونہ ے کنیم ما چیزے را کہ نکرده است آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال عمر ہذا اللہ خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بہ خدا سوگند بہتر است و بدعت حسہ است و بعضی بدعتا است کہ واجب است کہ ان مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکہ بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب و السنۃ گذشت فلم یزل عمر یاجئہ پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت می کرد و مکرر ے گفت کہ می باید کرد - حتی ما شرح اللہ صدرے لذلك - تا آنکہ کشاد خداے تعالی سینہ مرا بر اے آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا بر اے عمر - و راایت نے ذلک الذے راے عمر و دیدم خیر و مصلحت در ان باب آنچه خیر و مصلحت دیدم و راے دوم من در باب آنچه راے زید عمر - قال زید قال ابوبکر انک رجل شتاب عاقل - گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر کہ تو مرد جوان عاقلی - لا تمہک - متمہم نمیدارم ترا بہ سہو و غفلت و خیانت - و قد کنت تکتب الوحی لرسول اللہ - و بہ تحقیق بودی تو کہ می نوشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فتبع القرآن و اجمیۃ - پس طلب کن قرآن را از ہر جا کہ یابی و جمع کن اورا و تتبع طلب چیزے و بر تن در پی وے گفت زید بن ثابت - فواللہ لو کلفونی نقل جبل من الجبال - پس بخدا سوگند اگر می فرمودند و تکلیف ے کردند مرا مردم از جائے بجائے بردن کوہے را از کوہما - ما کان الثقل علی ہما امرنی بہ من جمع القرآن نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن و تکلیف نہ باندازہ طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزے کہ مستقت است در ان - قال - گفت زید بن ثابت - قلت لابن بکر - گفتن مرا کہ را - کیف یفعلون شیئا لم یفعلہ رسول اللہ - چگونہ می کنند شما چیزے را کہ نکرده آن را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم قال ہو واللہ خیر - گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است - فلم یزل ابوبکر یاجئ حتی ما شرح اللہ صدرے

للدے شرح کہ صدر ابی بکر و عمر پس ہمیشہ بود ابو بکر کہ مراجعت میکرد مراد بازمی گردانید این سخن را تا آنکه کثرت و شدت یغالی  
سنیہ مراجعہ یک کثرت و شدت یغالی بر آئے آن سنیہ ابو بکر و عمر قسبت القرآن اجمعه من العصب - پس طلبیدم من قرآن را  
در حالے کہ فراہم می آریم اور از عصب بضم عین و سین ملتین جمع عصب شاخ خراکہ برگ نیاورده باشند یا شاخ و ی  
کہ برگ از دست جدا کرده باشند و بعضی برگ خرا قفسیر کرده اند - واللغات - و متع کردم قرآن را از لغات بکسر لام  
و تخفیف خاے بمعجم جمع لغت بفتح سنگ سفید تنگ و در روایتی والرقاع و از رقعہ ہا و پارہ ہا از پوست یا کاغذ و در روایتی  
و قطع الادیم و از پوست پارہ ہا و در روایتی والا کثات و از شانہ ہاے شتر و گو سفند و در روایتی والاضلاع و از استخوان  
پہلو و مانند آن کہ ہر یک یک پارہ از قرآن در بینا نوشته میداشت - و صدور الرجال و از سینیہ ہاے مردان کہ  
یادداشتند از صحابہ اہل و متحد ہین ست و یافتن آن از عصب و لغات و جز آن تقریر بر تقریر ست و قرآن  
میتوانست و یقینی ست تا ہمہ صحابہ اتفاق نمی کردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکہ گفت حتی  
و جدت آخر سورۃ التوبہ مع ابی خزیمہ الا انصارے تا آنکہ یافتیم آخر سورۃ توبہ را با ابی حزمہ بضم خای جمہ و فتح زائے جمہ  
لم اجد با مع احد غیرہ - یافتیم آن را نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورۃ توبہ این ست - لقد جاءكم رسول من انفسكم حتى  
خاتمته براتہ - تا خاتمہ سورۃ کہ در اول او براتہ من اللہ و تسولہ است و آخر سورۃ توبہ می گویند معینش آن ست  
کہ نوشته نزد دوسے یافتیم نہ محفوظ و نہ یقین آنکہ در بعضی روایات آمده است کہ سوگند میدادند کسی را کہ نزد دوسے  
می یافتند کہ این قرآن ست یا می گذشت بر دوسے دو گواہ مراد بان تاکید و تحقیق و مبالغہ در احتیاط است و شیخ  
ابن حجر گفته کہ مراد بدو گواہ حفظ و کتابت ست و سخاوے در مجال القراء گفته کہ مراد این ست کہ گواہی میدادند  
کہ این مکتوب نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نوشته شدہ است و بجز حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بندہ مسکین  
عبد الحق ابن سیف الدین ساجد اللہ شک نیست کہ قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان  
متنیر از اسوای خود و جمع علیہ میان ہمہ نہ آنکہ مشتبہ بود و چیزے از ان نزد بعضی بود کہ مردم دیگران را نمی شناسند  
یا منکر بودند قرآنیت از او اثبات میکردند آن را بحلف و شہادت حاشا و کلامے دانستند آنرا تا لایف مفروض نظم  
معروف و بہ تحقیق مشاہدہ می کردند تلاوت آن را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مدت بیست و سہ سال یا دو  
داشتند مجمع آن را جمعی از صحابہ پس از غلط چیزے کہ نہ از قرآن ست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات  
بسای تقریر و تاکید بود کہ اصل و متحد آن بود و سیوط از حارث محاسبی نقل کرده کہ فرمود کہ کتابت قرآن مستح  
نیست و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق  
رضی اللہ عنہ امر کرد با نوشتن آن از جاسے بجاسے و مجتمع کنایست و این بمنزکہ آن بود کہ گویا و اوراق متفرق  
در خانہ آنحضرت یافتند کہ در ان قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود و مجتمع ساختند و در رشتہ انتظام و التیام

کشیدہ تا چیزے ازان کم نشود و خطابی گفتہ کہ سبب آن کہ آنحضرت جمع نہ کرد قرآن را در مصحف واحد آن بود کہ آن خطا بود و نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون مقتضی گشت نزول قرآن بر حلت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم الہام کرد حق تعالی خلفائے راشدین را بجمع آن بحجت و فائے وعدہ صادق خود کہ در حفظ و نگاہداشت آن کرد و بود و وفات یافت آن بدست صدیق اکبر بود بمشاوَرَت عمر فاروق رضی اللہ عنہما و باید دانست کہ ترتیب سور و فصیح آیات ہمہ یک بود و جبرئیل چون آیتی از قرآن بحسب واقعہ می آورد می گفتہ این را در فلان سورہ بعد از فلان آیتہ بنشیند و احادیث درین باب بسیار آمدہ و بہ تحقیق حاصل شدیقین بدان بہ نقل مشوایر بہین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابہ بی تطرق شک و شبہہ و در لوح محفوظ نیز بہین ترتیب نوشته اند و از انجا جبرئیل با سامان دنیا فرستادہ و از انجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل ہر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بہین ترتیب می آورد و با آنحضرت بطریق مدارست میخواند و در سالی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازین عالم رحلت خواہد نمود دوبار آورد و لکن کتاب عزیمت یا تیرہ الباطل من بین یدیدہ و لاسن خلفہ عزیر بن حکیم حمید و چون جمع کرد آن را دید بن ثابت با اتفاق صحابہ در مصحف شعیبہ و مکتوب شد و بنو زہریم و سہ در یک مصحف اتفاق یافتند و فکانت لمصحف عثمانی یکہ۔ پس بودند این صحیفہ ہانزدہ ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ حتی توفاہ اللہ۔ تا آنکہ میرانید ابو بکر را خداست تھائے۔ ثم عند عمر۔ پسترو بودند آن صحیفہ ہانزدہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ۔ فی حیوئہ۔ و در حیات عمر۔ ثم عند حفصۃ بنت عمر۔ پسترو بودند آن صحیفہ ہانزدہ ام المومنین حفصہ و خیر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس عثمان رضی اللہ عنہ جمع کرد آن را در یک مصحف و اشکتاب فرمود در مصاحف و فرستاد آنہا را بدیار اسلام خالکہ و در حدیث آئینہ بیاید۔ رواہ البخاری و عن النس بن مالک ان حذیفہ بن الیمان قدم علی عثمان۔ و روایت است از انس کہ حذیفہ قدوم آورد بر عثمان رضی اللہ عنہ۔ و کان یغازی اہل الشام فی فتح ارمینیہ۔ و بود حذیفہ کہ غزای کرد اہل شام را و فتح ارمینیہ بفتح ہمزہ و سکون را و کسریم و سکون تخانیہ اولی و کسرون و فعت تخانیہ ثانیہ کذا فی کتاب المفتح و در قاموس کسر ہمزہ گفتہ و از جامع الاصول تثلیث ہمزہ نیز نقل کردہ اند و بہ تشدید بیای ثانیہ نیز گفتہ اند۔ و آؤریحان مع اہل العراق۔ و غزای کرد آؤریحان را باہل عراق و آؤریحان بد ہمزہ و فتح ذال معجمہ و سکون را و کسر موحده و سکون تخانیہ جمیع و فتح موحده نیز آمدہ۔ فافترع حذیفہ اختلافہم فی القراءۃ۔ پس در ترس آورد حذیفہ را اختلاف مردم در خواندن قرآن لمجات مختلفہ کہ در ان توسعہ رفتہ بود۔ فقال حذیفہ لعثمان۔ پس گفت حذیفہ مر عثمان را۔ یا امیر المومنین اور کہ ہندہ الامۃ قبل ان یختلفوا فی الکتاب۔ در باب این است را و دستگیر کن پیش از آنکہ اختلاف کند در کتاب اللہ۔ عثمان الیہود و النصارے۔ مانند اختلاف کردن یہود و نصاریے در کتاب خود کہ ہر کدام تغییر دادند و تحریف کردند

گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافل و محکماهایی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرمود  
 (ما استخفوا من کتاب الله لاجرم تغییر یا و تحریف یا بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انما له  
 محافظون) خود حافظ و نگهبان این شد و با محکماهایی و سبب تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد.  
 فارسل عثمان الی حفصه ان ارسلی الینا بالصحف - پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسبی بسوسه ام المومنین حفصه  
 که بفرست بسوسه ما آن صحیفه را که پیش تست - نسخهاست المصاحف بنویسانیم ما آنهارا در صحفهاست متعدده -  
 هم فرود بالیک - پسر بزمی فرستم آنهارا به سوسه تو - فارسلت بها حفصه الی عثمان - پس فرستاد آن صحیفه را  
 حفصه بسوسه عثمان - قاهر زید بن ثابت - پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را - و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص  
 و عبد الله بن الحارث بن هشام - این صحابه را امر کرد و ورین میان زید بن ثابت انصاری است و باقی کس  
 قریشی اند - نسخها فی المصاحف - پس نوشتند آنهارا در صحفها - و قال عثمان للربیع القرظیین الثالث - و گفت  
 عثمان مرگده قریشیان را که سه تن بودند - اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شئ من القرآن - چون مختلف شوید  
 شما که قریشیایند و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن - فاکتوبوه بلسان قریش - پس  
 بنویسید آنرا بزبان قریش - فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان ایشان و لغت ایشان  
 سابقا معلوم شد که قرآن در اصل بلسان قریش فرود آورده و بالتاسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت  
 و رخصت آن شد که هر کس بلسان خود بخواند الان امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم  
 باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قرائت بلسان قریش فرمود این است معنی قول دس که بنویسید آنرا بلسان قریش  
 ففعلوا - پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان - حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف مدو عثمان رضی الله عنه  
 الصحف الی حفصه - تا آنکه وقتیکه نسخ برداشتند صحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوسه حفصه  
 و ارسل الی کل اقی مصحف مما نسخوا - و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسبب هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن  
 مصاحف که انتخاب نمودند و اقی یعنی بنشین و بقیع و سکون نیز آمده تاجیه و کراته یا آنچه ظاهر است از کراته آسمان که کواکب  
 از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را اقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند - و امر با سواه من القرآن  
 کل صحیفه او مصحف ان یحرق - و امر کرد عثمان با آنچه بود جز قرآن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که  
 سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر امر او از صحیفه آن بود که در رقلع و لحاف و جز آن بود و بهر صحیفه آنچه از صحیفه  
 بود و تواند که شک را دس باشد یحرق بجای سله و خاصه بجه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث  
 آن است که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات و عده رد کرده نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد  
 عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آن است که پنج بود و ابو داود گفته شنیدم اباجاهم بختانی را که گفت هفت مصحف

بود که فرستاد آنها را بکعبه و شام و بمن و بحرین و بصره و کوفه و نجا هدایت کی را بدینیه - قال بن شهاب فاجترنی فاجتر بن  
 زید بن ثابت - گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارج که پسر زید بن ثابت است و از اعلام علمای تابعین  
 یکی از فقهای سبعة مدینه مطهره است - انه سمع زید بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر او است - قال  
 که گفت زید بن ثابت - فقدت آیه من الاخراب - کم کردم آیتی را از سوره احزاب - حينئذ المصحف - در وقتی که نوشتم  
 المصحف را ظاهر آنست که این در وقت انقراض مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود  
 اگر چه مقصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود - قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولها - به تحقیق پدر من  
 که شنیدم آنحضرت را که میخواند آن آیت را فالتقنا ما فوجدنا مانع خزیمه بن ثابت الانصاری - لی طلب کرد  
 ما آن آیت را پس یافتیم آن را با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است - من المؤمنین رجال  
 صدقوا ما عاهدوا الله عليه فاحقنا ما فی سورتنا فی المصحف - پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره دے که سوره  
 احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آن است که نوشته  
 نزد دے یافتیم چنانکه معلوم شد - رواه البخاری - تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد هیکه در حضور  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف و احد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که از اهل باطن  
 علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله عنه که می گفت عظیم ترین مردم در مصحف اند  
 اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدا به تنالی ابوبکر را و دے اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را و جل  
 و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصحف بلغت قریش و فرستاد در هر افضی و بلغان  
 در سده خمس و عشرين و از علی رضی الله عنه پسند صحیح آمده که فرمود نگویید در عثمان جز خیر بخدا سوگند نکرد دے  
 آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه می گویند در نشان این قرار به تحقیق رسیده است  
 به من که بعضی میگویند قرات من بهتر از قرات است و این نزدیک است که کوفه باشد گفتیم پس چه را می بینی  
 و معلومت چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف و احد پس بنا شد و دے افتراقی و اختلافی  
 گفتیم ما نیکی است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر منبیکر عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا ننتم  
 و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آن است که جمع ابی بکر ازیم آن بود که مبادا از قرآن  
 چیزی برود و جمع عثمان برائے آن بود که اختلافی واقع نشود و در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم  
 آن است که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاریکه دے رضی الله عنه که آن بود که مردم  
 را جمع کرد بر لغت قریش چون ترمید و قمع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام و حروف قرات پیش از آن  
 بود و مصاحف بخروج سبعة که نازل شده بران قرآن بکسب تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نمادند و بر

آسان شد آورد و ہمہ را بر یک لغت کہ اصل نزول بران بود و اما سابق بر جرح جملہ ابو بکر صدیق بود انتہی و آوردہ اند کہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفتہ اند کہ اگر آن مصحف معمول شدی و مشورتی علم کثیر از ان حاصل شدی کہ معرفت ناسخ و منسوخ ست و مانا کہ و سہ رضی اللہ عنہ بر سر اختلاف آنرا برومی کار سنا و رود تا ہمہ عالم بر یک وجہ و بر یک نسخ باشند و اللہ اعلم و عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما حکم علی ان یمد تم الی الانفال - چہ چیز برداشت شمار ابرین کہ قصد کردید بر سوسے سورۃ انفال - وہی من المثلثے و حس لانکہ این سورہ از مثانی ست نزد مثانی یعنی از سبع مثانیست بقولے کہ مراد بآن سبع سورۃ طوی است کہ در ادل قرآن ست - و ابی برداد - و قصد کردید بر سوسے سورۃ برات - وہی من المین - و حس لانکہ این سورہ از مین ست نزد مثا و مین جمع ہائے است بہ معنی حد نام آن سورت ہست کہ بعد از مثانی اند زیرا کہ ہر سورۃ از ان زیادہ چہد آیت ست یا نزدیک بآن و بعد از مین توالی ست و آن سورہ کہ کم از صد آیت باشد گویا کہ تواسے و در الی مین اند و مین اوایل اینہا اند و یا از ہبت آنکہ اینہا ثنی و کمر ساخته میشوند بیشتر از مین بعد از ان مفصل ست این چنین تقسیم و تسمیہ کردہ اند سور قرآنی را کہ اذکرہ السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بہ عثمان گفت تھا انفال را داخل مثلثے کہ نام سور سبع طوال ست و برات را از مین ساختہ یا وجود آنکہ انفال گونہ ترا برات ست و بر تقدیرے کہ مین گروانید بد تسمیہ میان آنہا نوشتید چنانکہ گفت - فقر تم بنہا سہ پس نزدیکے کردید میان این دو سورہ - و لم تکتبوا سطر - و نوشتید سطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم - را - و وضعتمو ہائے سبع الطول - و ہذا دید آنرا یعنی سورۃ انفال را یا برات را و در ہفت سورہ دراز - ما حکم علی ذلک - چہ حال باعث شد شمار بران و در بعضے نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس و سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با پنجہ حاصلش آن ست کہ در امر این دو سورہ اشتباہ است بوجہی کہ ہر دو یک سورہ اند و باین حیثیت ہنادن آنہا در سبع طول و نوشتن بسم اللہ در میان آنہا درست شد و بوجہ دیگر و سورہ اند بنا بر این وجہ فاصلہ در میان آنہا گذاشتیم چنانکہ گفت - قال عثمان - گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس - کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم مایا رقی علیہ الزمان - از ان جملہ کہ می آمد بر زانی - و ہونیز لعلی السور و ذات العدو - و حالانکہ آنحضرت فرودی آید یا فرد فرستادہ میشد بروے سورہتای متعددہ یا سورہتائیکہ در وی آیات متعددہ است و کان اذ انزل علیہ شی - و ہذا آنحضرت کہ چون فرودی آمد بروی چیزے از آیت و حال بعض من کان یکتب میخواند می طلبید بعضی کسان را کہ می نوشت و حی را در روز شمار چنانکہ زید بن ثابت و غیرہ - فیقول - پس می گفت آنحضرت فمخو اہو لار الایات فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - بنہید و بنویسید این آیتہا در سورہ کہ ذکر کردہ میشود در وی چنین و چنین - فاذا نزلت علیہ الایۃ فیقول صموا ہذہ الایۃ فی السورۃ الی یذکر فیہا کذا و کذا - پس چون فرودے آمد بروے این آیت پس میخواند آن کسان را می گفت بنہید این آیت را



در سورہ کہ ذکر کردہ می شود دوران سورہ چنین چنین این دو فقرہ بظاہر مکرر بنیاید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین کہ در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر تکریر است - و کانت الاغفال من ادا کل ما نزلت بالمدنیۃ - و بود سورہ الغفال از جملہ اوائل سورتا کہ نازل شدند بعد نیہ کہ در دے ذکر قصہ بدست - و کانت ہر ارقہ من آخر القرآن نزولاً و بود سورہ ہارث از آخر قرآن در نزول کہ در دے ذکر تفسیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است - و کانت قصتها شتیہ بقصتها بود قصہ الغفال نیز بقصہ ہارث در احکام کلمہ وین و گونہ ساری اعدا از مشرکین و منافقین - قبض رسول اللہ - پس قبض کردہ شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و لم یسین لنا اہنامنا - و بیان نکرد آنحضرت برائے ما کہ این سورہ جزوے اذان سورہ است و ہر دو یک سورہ ہا ہر کدام سورہ علیحدہ - ہن اجل ذلک قرئت بنیہا - پس ازین جهت نزہی کہ در میان ہر دو سورہ - و لم یسین لنا اہنامنا - و نوشتہ سطر - بسم اللہ الرحمن الرحیم و قطعہا فی السبع الطول - و ہنادم مجموع ہر دو سورہ را در سبع طول و لیکن فاصلہ در میان گذاشتیم بجهت احتمال داشتہ در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نہ کردیم زیرا کہ مذکور صریحاً در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نہ نوشتن تسبیہ است و تواند کہ مقصود ابن عباس بہین یک سوال باشد و ذکر قول دے و ہی من المتشائے و ہی من المبین تقریباً یا بیان واقع باشد نہ سوال از تقدیم و تاخیر قتال - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد - تمام شد کتاب فضائل القرآن

بہون اللہ و توفیقہ و تلے است اورا

### کتاب الدعوات

باید دانست کہ در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاہر آن است کہ این امر برائے اہانت یا استجاب است نہ وجوب و دعا نزد نزول بلا یا نزد خوف مسنون و ما ثور است از این صلوات اللہ علیہم و اتباع ایشان رحمۃ اللہ علیہم جمیع و سکوت از دعا و گفتا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آید است مثل قول خلیل صلوات اللہ و سلامہ علیہ صبی عن سوائی علمہ بجائے شیخ ابن عطاء اللہ اسکندرے در کتاب الحکمے گوید بسا کہ راہ مینا یا ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال بذکر از مسلمات و امام الہ القام قشیرے گفتہ کہ اختلاف کردہ اند مردم کہ دعا افضل است یا سکوت و رحنا بعضے گویند کہ دعا و در حد ذات خود عبادت است و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء من العبادۃ و اتیان بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نہ شد و بندہ بجهت نفس رسید قیام بحق پروردگار خود نمود و زیرا کہ اظہار فاقہ عبودیت است و ابوجازم اعرج گفتہ است محمود شدن از دعا سخت تر است بر من از محمود شدن من از اجابت و طائفہ بر آن رفتہ اند کہ سکوت و نمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا سابقہ تقدیر حق عز و علا و دے

وافضل وواسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سوال از من بدیم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سلطان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و آقام قشیر میگوید اولی آن است که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همان است و این شناخته نمیشود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در وقت خود اشتهای بدعایا بدیس دعا افضل بود و اگر اشارت به سکوت یا بد سکوت اعلی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شود پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیا بد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیا بد در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اعلی ترک دعا است درین وقت و اگر نه بسط یا بد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جت بودن و عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حق است یا مرحق سبحانه را حق است دعا اولی است و آنچه در دس نفس ترا حلاست سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعای کند و خدا تعالی او را دوست می دارد پس می گوید دس تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا می کند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس می گوید یا جبرئیل بر آراجت او را که من مکروه می دارم آواز او را انتهی کلام القشیر و در رساله تسلية الصواب کلام درین باب بسیط و مطویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر منه - و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد و انشاء الله تعالی

الفصل الاول - عن ابی هريرة قال قال رسول الله عليه وسلم كل بنی دعوة مستجابة - مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الکی بر آن جاری است که اذن میکند هر پیغمبر را بعد از حق است خود خواه بر اے ایشان یا بر ایشان و استجاب میکند آن دعا را و جواب فجل کل بنی دعوة پس شجائی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را دریافت و در دنیا اجابت آن را و آئی اختیارات و عوای شفاعه لامتی یوم القیمه و بدستیکه من پوشیده و پنهان داشتیم دعای خود را از برای شفاعت کردن مراست خود را بر روز قیامت فی ناکته انشاء الله تعالی من مات من امتی لا یشک باللہ قیاماً - پس آن دعوت دریا بنده است اگر خواسته خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیکرد و اندیچما چیز رانیع با بیان از عالم دنیا رفت اگر چه گناهکار بود و اناسا و دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در خواستہم از خدا سہ چیز برای امت خود پس عطا کرد و چیز دہم کرد و از یکی چنانکہ  
در حدیث آمدہ است واللہ اعلم۔ رواہ مسلم و النجاشی۔ روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و بخاری  
را کوئہ ترازین عبارت است وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت  
اللہم انی اتحزنت عندک عند النخلینہ۔ خداوند ابرہہ سیکہ من گرفتہم نزد تو پیمان کہ ہرگز خلاف کنی مرا آن بیان مہتو  
مبالغہ در طلب و قبول است و تحقیق رجاست گویا عہدی است کہ ہرگز شکستہ نشود و وعدی است کہ خلاف نہ  
نشود۔ فانما انا بشر۔ پس نیستیم من مگر آدمی کہ خشم می گیرم گاہ گاہ بر کسی بحکم بشریت کہ گناہا شستہ شدہ است حصہ از آن  
در من برائے مصلحتی کہ تقاضای کند آنرا۔ فاسے المؤمنین آذینہ شتمتہ لغتہ جلدتہ۔ پس ہر کہ رام از مسلمانان  
کہ برنجانم اوراد شنام کنم اورا رحمت کنم اورا برنم اورا جلد در اہل تازیانہ زدوں بر پوست۔ فاجعلہا لہ صلوٰۃ و زکوٰۃ  
و قریبہ۔ پس بگردان آن مذکورات را برائے آن مومن رحمت و طہارت و سبب قربت بخود۔ تقریب بہا الیک یوم القیمہ  
کہ نزدیک گردانی تو اورا باین مذکورات بسوے خود روز قیامت و این کمال شفقت و مہربانی است از ان حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم۔ در باب استرحومہ خود مہربکاران چہ جائے نیکو کاران پس مراد مستحقان ذیت و غیر مستحقان  
آن ہمہ باشند و این اتم و بالغ است در باب رحمت و رافت و احوال دارد کہ این حکم مخصوص غیر مستحقان ذیت  
باشند واللہ اعلم متفق علیہ۔ وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لے  
ان شئت۔ دہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آنحضرت چون دعا کنی یکی از شما پس باید کہ نگویید خداوند ایانہ  
مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند ما مہربانی کن مرا اگر خواہی۔ از منی ان شئت۔ خداوند از زے و مرا اگر خواہی  
یعنی در دعا طلب بطریق شک و ترد و نکلند و معلق بہ مشیت نہ گردانند۔ و لیغرم سکتہ۔ و باید کہ جزم نہ  
طلب و سوال خود را نہ انصراف عزم و غریمت آہنگ کردن و دل نہادن بر چیزے و قوی القاموس عزم  
ارادہ فعل و قطع کردن بدان۔ انہ لفعول لیشاء لا مکرہ لہ۔ بدرستیکہ خداے تعالی میکند ہر چہ میخواہد نیست اگر اہ کنندہ  
مراد او اگر اہ بنا خواست کسی را بر کارے داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وے تعالی ہر چہ میخواہد میکند  
چہ حاجت کہ شما آنرا بگوئید و ذکر آن عبت است وے تعالی الفضل و کرم خود و عہدہ حاجت کہ وہ است  
پس بندہ را باید کہ بدان یقین کند و بخور یقین منشرح میشود و صدر وے و متور میگردد و قلب وے و شک  
در یب ظلمت است۔ رواہ النجاشی۔ وعنه۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل  
اللہم اغفر لے ان شئت و لکن لیغرم و لیعظم الرجۃ۔ و باید کہ بزرگ و قوی و در خواست و مہمت خود را بخان اللہ  
لا یتعاطی شے اعطاء۔ زیرا کہ بدرستی خداے تعالی بزرگ نمی نماید اورا چہ کہ بدہد وی تعالی آنچیز را پس  
باید کہ غیبت زیادہ بود و مطلوب وے عظیم بود و قاصر نہاد و مہمت را اور طلب مطالب عظیمہ۔ رواہ مسلم۔ وعنه قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استجاب للبعد الم یبع بانہم - قبول کرده میشود و حاضر بندہ را مادام کہ دعا کنند بہرہ و چیزی کہ بدان بندہ کار شود - او قطع رحم - یا دعا کنند بہریدن خویشی چنانکہ دعا کنند کہ خداوند مرا از وی بیزاری کن پسوند بہر یا چیزی دعا کنند کہ ازان قطع رحم لازم آید و در غیر این البتہ دعا مستجاب است - مالم یستجیل - مادام کہ شتابانی نکنند اجابت دعا و حصول مدعا را قبل - گفته شد - یا رسول اللہ! الاستجبال - چه چیز است صورت استجبال - قال - گفت آنحضرت استجبال این است کہ - ليقول - بگوید داعی - قد دعوت و قد دعوت - بہ تحقیق دعا کردم و بہ تحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم و بسیار کردم دعا - فلم ار استجاب لی - پس ندیدم کہ استجابت کرده شد مرا - فاستحسر عند ذلک - پس منقطع شود و طول گرد و نزد آن - و یبع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار و تحسر مانده شدن از کاری - رواہ مسلم - و شیخ ابن عطار اللہ اسکندری شافعی در کتاب الحکم کلامی میگوید کہ ترجمہ اش این است تاخیر وقت عطا با کمال در دعا باید کہ موجب یأس و زبیدی شود و زبیدی کہ دے عز و علا صاف من شدہ است اجابت را در چیزیکہ اختیار کردی برای تونہ در چیزی کہ اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ ابی الجان مد دعا ناظر بہر دو جانب است یکی آنکہ گوئی چندین دعا کردم و کمال نمودم هیچ مستجاب نہ شد باز شیخ میگوید ہر چون الحاح در دعا و دوام بران حاصل است دیگر غم استجابت مخور کہ مقصود ہمین دعا و تضرع و زاری است و استجابت حق نفس است بعضی از عارفان گفتہ اند کہ فائدہ دعا اظهار فاقہ و احتیاج است در درگاہ حق و لا دے بجاتہ میکند ہر چہ میخواہد و سیدی احمد بن مرزوق در شرح کتاب الحکم میگوید کہ دعا عبودیتی است مقرر بہ سہمی کہ نزول بلا یا خوف نزول است ہمچو اقراران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعمین و تقیید جزا و وقت در حدیث آمدہ است کہ نسبت بہج عبد داعی مگر آنکہ مرا و راست شان از میان یکی ازین سہ چیز باز دوی رہد مطلوب را مدین جہان یا ذخیرہ می سازد برای او در ان عالم یا باز میگردد اندازدے بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل و محض نیست در عین مطلوب و نہ مقتد بوقت و وعدہ کہ فرمودہ استجب لکم باجابت مطلقہ است تعیین آنچه بندہ میخواہد و نہ در ان وقت کہ دے میخواہد و گردانیدن اللہ تعالی اجابت را در مختار خود مختار عبد عین لطف بہ بندہ و رعایت صلاح حال اوست زیرا کہ بندہ جاہل است گاہی گمان می برد شر او و خیر خیال میکند فروس دعا با کان زیادت و بال \* از کرم می نشود و شان ذوال کجلال \* و نیز آن برائے البقائے سطوات ربوبیت و استیقام احکام عبودیت است تا این نگردد و بندہ از فوات او بپس صدق نور زد و در وجود طلب و از برای تحقیق صفا را عبد است یعنی اختیار وے تا ہمیشہ در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد کہ فی الحقیقت فائدہ دعا ہمان است - قسمی بیج نبود از دعا مطلوب شان + جز سخن گفتن بان شیرین دہان + دل ز حرص مدعا خالی شدہ + ذوق عجز و بندگی حالی شدہ + اگر اجابت کرد شان فہو المراد + و نہ با ویدار نقد آیند شاد + و رکند رو لہذا آن بیشتر + بہر تقریب سخن بار دگر + و عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوا المرار المسلم

لاخیر لفظ الغیب مستجابہ۔ دعای مرد مسلمان غایبانه مربرا در خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است۔ عندہ اس ملک  
 موکل۔ نزد سر دعا گذارہ فرستہ است گماشتہ شدہ۔ لکھا دعا لاجبہ بخیر قال الملك الموکل یہ آمین۔ ہر گاہ کہ دعا کنند  
 مربرا در خود را بہ نیکی میگویند فرستہ کہ گماشتہ شدہ است بران آمین۔ ولک بمثل۔ و مرزا ست مانند آن باز آید  
 و مثل بکسر میم و فتح مثلثہ نیز روایت است و بہر تقدیر مثل در حدیث ثنویں است و بمثلہ بزیادت یا و ہا و صغیرہ لفظ  
 متشبیہ نیز آیدہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدعوا علی الفسکم۔ دعای  
 بدکنیدہ بزدنہای خود۔ ولا تدعوا علی اولادکم۔ و دعای بدکنیدہ بر فرزندان خود۔ ولا تدعوا علی اموالکم۔ و دعای بد  
 کنیدہ بر مالہای خود۔ لا تؤنقوا من اللہ ساعة لیال فیہا عشاء فیسحب لکم۔ تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را کہ سوال کردہ شود  
 از خدا در ان ساعت دہشی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعت است کہ ہر چہ در ان ساعت بخواہد  
 بیاہند پس شما دعاے بد بر خود و بر اولاد خود و اموال خود نکنید مباد ابا ان ساعت موافق افتد و قبول گردد پس  
 پشیمان نشوید این ہیست مرجعت از نادانان را کہ در وقت خشم و مانند آن برای خود بدخواہند این خوب نیست  
 و احتمال زیان دارد۔ رواہ مسلم و ذکر حدیث ابن عباس۔ و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس کہ در اول او این  
 بلفظ است۔ اتق دعوة المظلوم۔ پرہیز کن دعاے مظلوم را۔ فی کتاب الزکوٰۃ۔ و در مصابح اینجا مذکور است  
 الفصل الثانی۔ عن النعمان۔ یقسم نون و سکون عین۔ بن بشیر۔ بفتح موحده و کسر معجمہ از صفار صحابہ است  
 و در وقت رحلت آنحضرت مہشت سالہ بود۔ قال۔ گفت۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 الدعاء هو العبادة۔ دعا کردن عبادت است بلکہ مبالغہ فرمود کہ عبادت ہمین دعا است کہ اورا عبادت توان نام  
 کرد زیرا کہ بندہ در دے روی آرندہ است بجناب حق و روی گردانندہ است از سوائے دے تعالی و ہید  
 ندارد و دے ترسد مگر از دے و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و ذل  
 و استعانت و استغاثہ۔ ثم قرا۔ پست خواند آن حضرت از براے استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت  
 را کہ۔ و قال ربکم ادعونی استجب لکم۔ و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم براے شما پس معلوم شد  
 کہ دعا مودر بہ است و مترتب میگردد بر دے اجر و ثواب و ہر چہ این چنین باشد عبادت است و در  
 آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت کہ فرمود۔ ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون  
 جہنم و آخرین۔ بدرستی کہ آن کسانی کہ بزرگی بینانید از خود و گردن کشی می کنند از عبادت من سراسر انجام است  
 کہ در آیند و در نرخی را خوار و زار و مراد بعبادت اینجا دعا است و حقوق و عید ناظر و در وجوب است ولیکن دعا  
 واجب نیست یا مباح است یا مستحب و حقوق و عید بر استکبار است فافہم۔ رواہ احمد و الترمذی و ابوداؤد و  
 النسائی و ابن ماجہ۔ وعن النسائی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الدعاء ریح العبادة۔ دعا نذر خلاصہ عبادت

زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه و تسخیر و تذلل و خوارے ست و این در دعا حاصل است با کمال وجوه و اتم آن  
 و فتح بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیچ خشم و خالص هر چیز - رواد الترمذی - و بعضی نسخ رواد ابو داود - و عن  
 ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شيء اكرم على الله من الدعاء - نیست هیچ چیز گرامی  
 شریفتر خدا از دعا بجهت اشتغال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است - رواد الترمذی و ابن ماجه و قال  
 الترمذی نه احدث حسن غریب - و عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد القضاء  
 الا الدعاء - روحی کند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بحدی است  
 که اگر ممکن می بود و دعا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بدو قضا است و تیسر امر است و دعا گو یا که قضا  
 نازل نه شده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیست که می ترسد بنده ازان از نزول مکرده و پرهیزی کند  
 ازان و چون توفیق داده شد بدعا برداشت خداست تعالی از او و این همه تکلف است و تحقیق معنی آنست  
 که مراد بقضا قضا است که معلق است بر این بلا بدان و گردانیده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات  
 ندارد و سبب و سبب را و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب منفع  
 خواهد گشت اگر گویند پس چه فائده است ماین کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البته شدنی است جوابش گویم  
 که شاید مراد فائده کلام بیان مبالغه است در این چنانکه ذکر کردیم والله اعلم بحقیقه الحال - و لا یرید فی الامر  
 الا البر - و زیاده نمیکرد اند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت است و در عمر بر نیکی و تحقیق همان است که قضا  
 ذکر کرده شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب  
 واقع است و در حقیقت نه تغییر است و نه تبدل ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن - رواد الترمذی - و عن ابن عمر  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدعاء يرفع ما نزل و ما لم ينزل - بدستیکه دعا سود می کند از آنچه  
 فرو آمده است از بلا دفع آن و از آنچه فرو دنیا شده است بر کردن آن فعلمکم عباد الله بالدعاء - پس بر شما  
 باداے سیدگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا ماورب است طریقه بندگی آن است که اعتنا امر باید کرد  
 و در قضا را تسلیم باید نمود - رواد الترمذی و رواد احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی نه احدث حسن غریب -  
 و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احمد يدعوبد عارا الا آتاه الله ما سال نیست هیچ کی که  
 دعا کند بدعائی مگر آنکه بد بد او را خداست تعالی چیزیست که سوال می کند - او گفت عنه من السور فسلمه یا باز دارد  
 از روست بدی و اندوه مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بنده خود زیرا که دفع ضرر است  
 از جلب نفع - ما لم یرع بائتم او قطیعه رحم - ما دام که دعا نه کند بهره یا بریدن خوشی - رواد الترمذی و عن ابی مسعود  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلوا الله من فضله - سوال کنید خداست تعالی بر از فر و فی کرم وی - قال الله



یحب ان یسأل - زیرا کہ خداے تعالیٰ دوست میدارد کہ سوال کرده شود۔ و افضل العبادۃ انتظار الفرج و انتظار  
 ترین عبادت است از روی ثواب چشم داشتن کنش از غم و اندوه و بلاست اشارت است بغیر ترک شکایت  
 و بیشک جزای صبر ثواب آن مجید و اندازہ است در قرآن مجید میفرماید لا تأیونی الصابرون لجرم بغیر حساب  
 یعنی گفته اند کہ اشارت بہ ترک استیصال است در طلب اجابت دعا۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب عن  
 ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم یسأل اللہ لعقوب علیہ - کسیکہ سوال نکند و نخواہد  
 از خدا خشم می گیرد و خداے تعالیٰ بروی از جہت کمال جو دور رفت حق بہ بندگان گفته اند کہ رحمن کسیکہ اگر از روی  
 طلب کند بدہد و رحیم آنکہ اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استکفاف است والا  
 سوال بر وجہ استسلام و در حنا بقضا مقالے عالی است یا مقصود مباخرہ است در میان جو دور رفت الہی چنانچہ  
 اشارت کردیم۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فتح لکم بابا لرد  
 تحتہ لہ ابواب الرحمۃ - کسیکہ کشادہ شود برائے دے در ہائے دعا کشادہ میشود بر دے در ہائے رحمت و اجابت  
 و اسأل اللہ شیئا۔ و سوال کرده نشد از خداے تعالیٰ چیزے - یعنی احب الیہ - یعنی چیزیکہ دوست داشتہ شدہ  
 ترست نزد وے تعالیٰ - من ان یسأل العافیۃ - از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث یعنی  
 سلامت از جمیع آفات و علل و بلا ہا و مکر ہا ظاہرہ و باطنہ در دنیا و آخرت است و این شامل ہمہ خیرات است  
 و در قواعد الطريقۃ گفتہ کہ العافیۃ سکون القلب مع اللہ در ہر چہ دل با خدا آرام گیرد و اگر چہ بلا بود عافیت است  
 و این عافیت اہل کمال و شامل جمیع احوال است نسأل اللہ العافیۃ۔ رواہ الترمذی و عن ابی ہریرۃ رضی  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سرہ ان یتجیب اللہ لہ عند الشدائد - کسیکہ شاکہ و اندوہ از کہ استجاب  
 کند خداے تعالیٰ دعائے او را نزد بلا ہائے سخت - فلیکثر الدعاء فی الرخاء - پس باید کہ بسیار کند دعا را در روزے  
 و این بر عکس حال مسرفان است کہ چون سختی در میان برسد دعا نکند و چون دور شود اسراف و رزق - رواہ الترمذی  
 و قال ہذا حدیث غریب - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادعوا اللہ و انتم موقوفون بالاجابۃ دعا  
 کنید خدا را و حالانکہ شما یقین کنید گانید یا جابت - و اعلموا ان اللہ لا یتجیب دعا را من قلب غافل لاہ - و بدانید  
 کہ خداے تعالیٰ قبول نمیکند دعا را از دل بی خبر بازے کنندہ مشغول بغیر حق - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث  
 غریب - و عن مالک بن یسار رضی - لفتح تحفہ و تحقیف سین مہملہ و در آخر - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم اذا سألتم اللہ فاسئلوه ببطون الکفم - چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید از باطن کفہای دست خود  
 و لا تسئلوا بطور ہا - و سوال کنید از راہ پشتمای کف دست زیرا کہ سوال بہ بطون کف صورت طلب و یقین داشتن  
 با جابت است و جمیع بدین مؤذن بکثرت غلیظہ است و بہ پشت دست صورت زد و در استعار آمدہ است

کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہشتہائے دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند کہ چون دعا برائے طلب چیز بلی شد از جهت جنس نماستجب است کہ بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برائے دفع فتنہ کند پشتہائے دست بجانب آسمان کند و کلام درین باب در مستطاب گذشت۔ و سنی روایت ابن عباس قال سلوا بطون الکفم ولا تسالوا بظہورہا فاذا فرغتم فاستسحبوا ہما وجوہکم۔ پس چون فانی شود از دعا پس بالید بکفہائے دست خود رویا می خورد از جهت تبرک با نور اجابت کہ فالض شدہ اند و رسانیدن آن بروے کہ اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواہ ابو داؤد۔ و عن سلمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ربکم حی کریم یتیمی من عبیدہ اذا رفع یدہ الیہ ان یدہ ہما صفرا۔ بدرستیکہ پروردگار شفا فرمناک و جود دست شرم دارد از بندہ خود چون بردارد بندہ ہر دو دست خود را بسوے وے کہ باز گرداند دستہائے بندہ را خالصہ صغیر بکفہا و بطن و سکون فاخلی و اصفار بتیدست دور و شیش شدن باید دانست کہ اطلاق حیا و مہربانی و امثال آن از صفات برحق سبحانہ باعتبار آثار و افعال است نہ مبادے کہ از قبیل تاثیر و الفعال است۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و البیہقی فی الدعوات البکیر۔ و عن عمر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع یدہ فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ چون بر میداشت ہر دو دست خود را در دعا۔ لم یحطما حتی یسبح بہما و جہ۔ فرود نمی آورد ہر دو دست خود را تا آنکہ مسح میکرد با ہما روے مبارک خود را۔ رواہ الترمذی۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتحجب الجوامع من الدعاء۔ بود آنحضرت کہ دست میداشت و عابرا کہ جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت می بود۔ و یدع اسوے ذلک۔ و ترک می داد و دعا ہا را کہ نہ جامع بودند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اسرع الدعاء اجابہ دعوة غائب لغائب۔ بدرستیکہ شتاب ترین دعا ہا از روے اجابت و عابے غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق داخل و محبت و ران بی شوب تکلف و ریا۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد۔ و عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال استاذنت ابنی۔ گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فی العمرة۔ از برائے بر آوردن عمرہ۔ فاذن لی۔ پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد مرا۔ و قال۔ و گفت۔ اشکرنا یا اخی فی دعائک۔ شریک گردان مارا اے برادرک و در دعائے خود تصغیر درینجا برائے تعلق و تعلق است۔ ولا تشنا۔ و فراموشش کن مارا و وقت دعا۔ فقال کلمۃ بالیس فی ان لی ہما الدنیا پس گفت آنحضرت سختی را کہ شاد و منی گردانند مرا در بیل آن کلمہ اگر تمام دنیا باشد برائے من شاید کہ ہین سخن باشد کہ مذکور شد یا سخنی دیگر عنایت امیر زیادہ برین سخن گفته باشند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و تہمت روایت عند قولہ ولا تشنا۔ و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آنحضرت ولا تشنا و این عبارت فقال کلمۃ الخ

در روایت او نیست۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترد دعوتہم سئل منکم  
 روکرده نمیشود دعای ایشان۔ الصائم حین یفطر۔ یکی ازان سہ کس روزه دارست در ہنگامی کہ افطار میکند  
 والامام العادل۔ دوم بادشاہ دادگستر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم ازان دعا ہا کہ روکرده نمیشود دعای سجدیدہ است  
 ظاہر عبارت آن بود کہ گوید و المظلوم یعنی سوم ازانہا کہ روکرده نمیشود دعای آنہا مظلوم است ولیکن باین عبارت  
 فرمود از برائے اہتمام نشان دعای مظلوم فافہم۔ یعنی اللہ فوق العلام۔ بر میدارد دعوت مظلوم را خدا  
 تعالی بالاے ابرکنایت ست از رسانیدن او بجاہ فوق و مصد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمدہ است  
 کہ حق تعالی پیدا کردہ است غلام فوق سہارچنانکہ فرمود و یوم تشق السہار بالغام۔ و یفتح لہا البواب السہار۔ و کثا  
 می شود برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان و یفتح لہا البواب منجب نیز روایت است یعنی نمی کشاید  
 خدای تعالی برائے دعوت مظلوم در ہائے آسمان را۔ و یفتح الرب۔ و می گوید پروردگار تعالی۔  
 و غرت لا نفرک۔ بہ بزرگی من سوگند ہر آئینہ یارے میدہم ترا۔ و لو بعد صین۔ و اگرچہ باشند پس از روزگار  
 خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کردہ اند خطاب بدعوات مظلوم و اصل فتح ست۔ رواہ الترمذی۔ و عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث دعوات مستجابات۔ سہ دعا استجابند۔ لا شک فیہن۔ نیست شک  
 در استجابت این سہ دعا۔ دعوتہ الوالد۔ یکی دعا کردن پدر مرز فرزند را خواہ دعای نیک یا دعای بد و دعای  
 والدہ بطریق اولی از جهت دفور شفقت و مہربانی۔ ودعوتہ المسافر۔ دوم دعای مسافر برائے خود یا بر  
 غیر۔ ودعوتہ المظلوم۔ سوم دعای مظلوم۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ۔

الفصل الثالث۔ عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیساک احدکم ربہ حاجتہ کما۔ باید کہ  
 بخواہد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را ہمہ۔ حتی لیساک شمس نعلما اذا انقطع۔ تا آنکہ بخواہد از دے دوال  
 نعل خود را چون گسستہ گردد و شمس بکسر شین و سکون مہملہ دوال نعل۔ زادنی روایہ عن ثابت البنانی مرسلہ زیادہ  
 کردہ است را دے در روایتی از ثابت بنانے بضم موحدہ کہ از تابعین ست بطریق ارسال۔ حتی لیساک الملح۔  
 تا آنکہ سوال کن۔ از خدا نمک و لیک را۔ و حتی لیساک شمسہ اذا انقطع۔ ابو علی و قاف گفتہ کہ از نشانمای معرفت  
 آنست کہ سوال کنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکہ موسی علیہ السلام چون مشتاق برویت شد گفت (رب انی  
 انظر الیک) و چون محتاج بنانے شد گفت (رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر) رواہ الترمذی و عنہ قال کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرفع یدہ فی الدعاء۔ بود آنحضرت کہ بر میداشت ہر دو دست خود را و دعا  
 حتہ یرے بیاض الطیہ۔ تا آنکہ دیدہ میشد سفیدے ہر دو نعل و بے یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر ازان  
 بر میداشت الباطل بکسر ہمزہ و سکون با و بکسر نیز آمدہ۔ وعن سہل بن سعد عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت است

از سهل بن سعد ساعدی کہ صحابی مشہور است و آخر صحابہ است در موت بدمیہ۔ قال کان یحیل اجمعہ خداوندیکہ دیدہ بود گفت بود آنحضرت کہ می گردانید انگشتان ہر دو دست خود را مقابل دو شہای خود و دعا میکرد و این مرتبہ توسل و استعاضا است و در رفع بدین و عن السائب بن یزید عن ابیہ۔ سائب بن یزید کہ صحابی مشہور ضعیف است و در سال دوم از ہجرت زائیدہ شد و حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدرش روایت میکند از پدر خود۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دعا رفع یدیه مسح وجہہ بیدیه۔ بود آنحضرت کہ چون دعا میکرد پس بر میداشت ہر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را ہر دو دست خود پس مسح وجہ ہر دو دست در صورتی بود کہ دستہا را بر میداشت و چون بر میداشت مسح نمیکرد و لیکن بر دشتن دستہا از آداب دعا است۔ رومی البیہقی الاحادیث الثانیۃ۔ روایت کرد بقی این سہ حدیث را کہ یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب بن الدعوات الکبیر و عن عکرمۃ عن ابن عباس قال المسئلۃ ان ترفع یدیک حدیث منکبیک۔ گفت ابن عباس اوپ سوال و دعا این است کہ برداری ہر دو دست خود را برابر ہر دو دست خود او بخوہا۔ یا زد و یک بجانب آنہا زیرا کہ عادت در شان کسیکہ سوال کند چیزے را بہ طلبہ آن است کہ فراخ کند کفہاے دو دست بجانب مدعو الیہ۔ و الاستغفار ان تشر باصبع واحدۃ و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است کہ اشارت کنی بیک انگشت کہ سبابہ است مقصود سب نفس امارہ و شیطان رحم است و پناہ حبس از شر ایشان پس خدا کند اقا لوا۔ و الا بہتال ان تمت یدیک جمیعاً۔ و ادب بہتال آن است کہ در از کنی ہر دو دست را تمام در مقابل گفتہ کہ بہتال اجبتا و در دعا و خالص گردانیدن آن و در فتح آوروہ بہتال تصرع قولہ تعالی ثم یقتل اعی تخلص فی الدعاء و در جمع البجا گفتہ بہتال در از کردن ہر دو دست و اصل وی تصرع است و مبالغہ در دعا و سوال و طلبی گفتہ شاید کہ مراد از بہتال در حدیث دفع چیز نیست کہ مقصود است از مقابلہ عذاب پس میگردد ہر دو دست را مانند سپر از اصابت مکرہ۔ و فی روایت قال خود روایتی کہ چنین آید کہ گفت۔ و الا بہتال کہذا۔ بہتال چنین است و رفع یدیه۔ و برداشت ہر دو دست را۔ و جعل ظہور ہما مائل و جہہ۔ و گردانید پشتہاے دست را در جانبی کہ متصل است روے او را۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن عمر انہ یقول۔ و روایت است از ابن عمر کہ روے می گفت۔ ان رفعکم ایدیکم بدعۃ۔ بدستیکہ برداشتن شما دستہای خود را یعنی برو جہی کہ بر میدارید بدعت است و ایشان تبا سنیہ بر می داشتند۔ ما را در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ہذا۔ زیادہ نکرده است آنحضرت برداشتن دستہا را برین مقدار۔ یعنی الی الصدر یعنی تا سنیہ این تفسیر است از راوے مر آن چیزے را کہ گردان عمر و اشارت کرد بان بقول خود ہذا یعنی سنت برداشتن دستہا است تا سنیہ تہ بالاے سنیہ طلبی گفت کہ انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق تا کردن ایشان در حالات کہ برائے امرے تا سنیہ بردارند و بالاے سنیہ تاد و شہا برای امرے دیگر و بالاے دستہا برائے امرے دیگر فافہم رواہ احمد

وعن ابی ہاشم قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذکر احد افعالہ بداء بنفسہ۔ بود آنحضرت چون یاری کردی را پس دعائے کرد اور آغاز می کرد بدعا برائے خود چنانکہ می گفت اللهم اغفر لی ولفلان ولفلان  
حدیث در آن است کہ ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکہ در ہر دعا نخست برای خودے کرد پس از ان  
برائے دے۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب صحیح۔ وعن ابی سعید الخدری عن ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
قال یامن مسلم یدعو بدعوة لیس فیہا اثم ولا طغیة رحم۔ نیست هیچ مسلمانی کہ دعا کند بدعائے کہ نیست در ان دعا بڑھ و نہ  
بریدن خویشی۔ الا اعطاه اللہ بہا احدے ثلث۔ مگر آنکہ بدہد اور خداے توالی بآن دعائے کہ از سر خصلت۔ اما ان  
یعمل لہ دعوت۔ یا آنکہ شتائی میکند برائے دے اجابت دعائے اور یعنی درین جہان میدہد۔ و اما ان یدخر  
لہ فی الآخرة۔ و یا آنکہ نگاہ میدارد دعوت اور او ذخیرہ دے کند برائے دی تا وہد در آخرت سر اما ان لیسر عنہ  
من السور مثلہا۔ و یا آنکہ بر سیکرد انداز دے از بدی مانند دعائے کہ کردہ است۔ قالوا اذا کثر۔ گفتند صحابہ کثرون  
کہ دانستیم کہ دعا البتہ مستجاب ست بر یکی ازین سہ طریق اکثر مینمایم و بسیار می کیم دعا را قال۔ گفت آنحضرت  
اللہ تعالیٰ اکثر۔ فضل خدا و ثواب دے بیشتر ست بر بسیارے دعائے شتائی کمی نمی آرد و در ثواب دے دور  
خرانہ فضل دے بکنید چندانکہ میخواہید رواہ احمد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
قال خمس دعوات مستجاب لہن۔ گفت پنج دعا ست کہ قبول کردہ میشود مر آنرا۔ و دعوة المظلوم سیے دعائے تلمیذ  
حتی ینقصر۔ تا آنکہ انتقام می کشد حق تعالیٰ از ستم کنندہ۔ و دعوة الحاج حتی یصدر۔ دوم دعائے فقید کنندہ ج  
تا آنکہ رجوع کند و باز آید بمنزل خود۔ و دعوة التجار۔ سوم دعائے کارزار کنندہ بکافران و بر آیندہ از خانه  
برائے آن۔ حتی یفقد۔ بھا و قاف تا آنکہ گم می کند اسباب و آلات از این فی فارغ میگردد و از بہاد و در بعضے نسخ  
یفقد لقاہ و عین تا آنکہ می نشنید از کارزار و در بعضے یفقد لقاہ و قاف تا آنکہ باز آید بخانہ و بقول بعضے رجوع ست  
و دعوة المرصن حتی یرا۔ و چهارم دعائے پیارتا آنکہ پے گرد۔ و دعوة الاخ لایخ لظہر الغیب و چشم دعائے  
برادر مسلمان برائے مسلمان دیگر غایبانہ۔ ثم قال یسر گفت آنحضرت۔ و اسرع ہذہ الدعوات اجابہ۔ و شتا  
ترین این دعا ہا از دے اجابت۔ و دعوة الاخ لظہر الغیب رواہ البیہقی فی الدعوات البکیر

### باب ذکر اللہ عزوجل والتقرب الیہ

بدانکہ ذکر بدل می باشد و زبان و فضل آن ست کہ زبان و بدل ہر دو باشد و اگر یہ کیے باشد پس  
بدل تھا فاضلتر ست این چنین گفت خودے در شرح مسلم و نیز گفتہ کہ ذکر حق سبحانہ و نوع ست ذکر قلب و  
ذکر لسان باز ذکر قلب و نوع ست کہ کیے از دیگرے ارفع و اجل و آن فکر و غفلت خداست و جلالی  
در جبروت و ملکوت و آیات دے و سار فض و سموات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر

و دوم ذکر سے لقلب نزد امر و منی سے تعالیٰ و تقدس انتہی و بعضی فقہا گویند کہ ذکر نیما شد مگر زبان و ادنی مرتبہ  
 وی آن است کہ بشنو اند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکہ در قرات و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل  
 قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکہ قرات نیست و ذکر نام چیزی است کہ فعل لسان است و معلوم نیست  
 کہ مقصود الیشان چیست اگر مراد آن است کہ فعل قلب را ذکر و لغت نام نیست پس این خلاف چیزے است  
 کہ در کتب لغت است و صحیح و قاموس گفته است کہ ذکر چند نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل  
 لسان است آنرا نیز ذکر می گویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید میفرماید  
 و اذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بیخ کلام باشد کلام نیز نفسی و عقلی است پس چر ا ذکر  
 نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست کہ فضائل و خواص کہ دارد مرشد است در شان ذکر و مرتب می گوید بر فعل  
 لسان ثابت نیست مرتبے را کہ فعل قلب است و مرتب نیست بر آن این نیز قوی بی و قلیل است و چنان باشد بعد  
 از آنکہ ذکر نام وے باشد و اگر مراد آن است کہ افضل آن است کہ زبان باشد با موافات قلب آن سخن دیگر است  
 و نیز در آن نیست و نیز و متعلق طریقت قدس الله اسرار هم ذکر و نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی و اتوی و اعظم  
 و اکثر از ذکر لسانے است بلکہ بحقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد الیشان نسیان ماسوے الله و قیاس  
 بر قرات و عتاق فاسد است زیرا کہ در شرع هر یک ثابت شده است کہ اینها فعل لسانند و مرتب میشوند احکام  
 بر آن بدون فعل لسان و ذکر تخمین نیست و شاید کہ مقصود الیشان آن است کہ معتبر در اذکار و ادراک و شرع  
 دارد شده اند چنانکہ تسبیح و تحمید و تکبیر و نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مرتب نمیکرد و ثواب  
 زبان مگر بفعل لسان چنانکہ در قرات و نماز و دلالت میکند برین معنی کلام جزرے در اول حصین بنظر و میاق  
 کلام انا انکبا و کردن بدل اهل ذکر نگویند و یاد خدا ندانند و ثواب و نتیجہ بر آن مرتب نیست محل لزوم است و الله اعلم  
 و دیگر بدانکہ جہر مذکور مشروع است بی شبه چنانکہ در حدیث آمده است کہ من ذکر فی ملا مقابل من ذکر فی فی نفسه از او  
 آن است قول حق سبحانه و تعالیٰ لکرم ابا رکم ابن عباس میگوید بنشینا ختم من بر شستن مروم را از نماز و بعد از رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم مگر نیکر زوایا النجاسه و غیره و جہر ذکر در تکبیرات عید و در او بار صلوة و در ثنور و اسفار و جزیر  
 آن نیز دلیل آن است تا آنکہ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازهای خود را اندر د فریاد  
 برآوردند و ایما الناس ارجعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غافلا فرمود اے مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسها  
 خود زیرا کہ شما نمیخواهید کہ غایب را بمنون ارجعوا دلالت دارد کہ منع از جهت شفقت است نه از جهت عدم  
 جواز و به تحقیق جہر کرده است آنحضرت با ذکر و ادعیه و بر مواعظن کثیره چنانکہ در حفر خندق و حمل سنگ خشت  
 برآے مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابہ و من بعدهم و همہ اینها دلالت دارد بر جواز جہر



و اجتماع برائے ذکر و لیکن اینہا در قضا یاے مخصوصہ است احتمال اختصاص آن موضع کہ وقع اندر دوران موار پس  
آنکہ نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد اثر اعلیٰ العموم و آنکہ نظر بخصوص کرد و قہر کرد آئینا را بر معارف و حق طریق اہل  
موافق است بمقاصد شریع و مطالب آن پس ظاہر گشت از انچہ مذکور شد صحت انچہ استحقاق کردہ اند بعضی مشائخ  
صوفیہ آثار از اجتماع برائے ذکر و حزب واحد و حلقہ بستن برائے آن و خلق الذکر کہ در حدیث واقع شدہ است  
حجت آنست انا مذہب مالک کہ است است از حجت عدم عمل سلف از صحابہ و تابعین بدان و از حجت سند ذرا کع  
تا رفته رفته زیادہ بران نکنند و تجاوز از حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذ ولیہ قدس اللہ ارواحہم گفتہ اند کہ  
ابن اجمل و تخلیق از برائے اذکار و احزاب از رواج دین است کہ متعین است متک بدان از حجت ذہاب حقائق  
و یانت درین از منہ و اگر بدعت است مختلف فیہ است و نہایت آن قول بکہ است است پس صحیح است عمل بدان قبل  
کسیکہ قائل است بدان و شاید کہ شایع ترغیب کردہ باشند در ان برای جامعیکہ بعد از صدر اول پیدا شد از حجت احتیاج  
ایشان بدان و گاہے مختلف می گرد و حکم بااحت و مذہب باختلاف از منہ و اکتہ بلکہ باختلاف اشخاص پس متین  
شد قول بجز از آن بار غایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود و اللہ اعلم و منہ التوفیق

الفصل الاول عن ابی ہریرۃ و ابی سعید رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
لا یقدر قوم یدکرون اللہ - نہ نشینند هیچ گروہی در حالیکہ ذکر میکنند خدا را - لا یقتسم الملائکۃ - مگر آنکہ گروہی دیگر  
را حاطہ میکنند ایشان را فرشتگان - یختمیتم الرحمۃ - و می پوشد ایشان را الوار و آثار رحمت و نزولت علیہم  
السکینۃ - و فرو دے آید بر ایشان آرام و حضور و انچہ حاصل میشود در ان وقت از نورانیت و لامینیت  
و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آن است و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت  
اندک - و ذکر ہم اللہ فمیں عنہ و یاد می کنند این قوم را خداے تعالی در ان جماعت کہ نزد او بنید و مقربان جناب  
قدس اند از حجت مہابات و مفاخرت کردن بالیشان و انظار فضل و کرامت آدمیان بلائکہ زیرا کہ دعوی میکردند  
و تقدیس برائے خود و فساد و سفک دمار برائے آدمیان - رواہ مسلم - و عن ابی ہریرۃ قال قال کان رسول  
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسیر فی طریق مکہ - بود آنحضرت کہ سیر می کرد و می رفت در راہ مکہ کہ از مکہ بحدینہ می آمد و فر علی  
جبل لیقال لہ جہدان - پس گذشت آنحضرت بر کوسہ کہ گفتہ میشود مرا در اجدان لبضم جیم و سکون ہم دو ال مہل نام  
کوہی است نزدیک مدینہ بر سافت یک شب - فقال پس گفت آنحضرت - سیر و اہذا جہدان - سیر کنید و تیز بروید این  
جہدان و نزدیک است مدینہ - سبق المفردون - لفتح فا و لتدبیرا بکسر و فتح و یہ سکون فا و تخفیف را بکسر و فتح  
پیشی کردند تمنا روزندگان و جدا کنندگان خور از مردم آنحضرت با صحابہ از سفر بحدینہ می آمدند چون نزدیک  
رسیدند جماعت از ایشان مشتاقی شدند بوطن و باہل و عیال خود و جدا شدند و بشوق و دل تمام بسوے منازل

خود و آئندہ و جماعہ دیگر بے شوق و نشاط بجال خود مانند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سر کشید و تیز روی  
 کہ منازل نزد یک رسید و مردان پیشی کردند۔ قالوا گفتند این جماعت۔ و اما المفردون۔ و چیتند مفردان  
 یا رسول اللہ۔ ظاہر آن بود کہ می گفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان  
 و بہیت ایشان زندگویی کہ ایشان دریافتند کہ مقصود آنحضرت بہین افشا صحن کہ بیشتر تیز تر رفتند نشستند آنہا خود  
 معلوم اند کہ چہ کسانند پس آنحضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد۔ قال الذکر الذکر اللہ اکثر الذکر  
 فرمود مفردان آن مردانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار و آن زنانند کہ ذکر کنندہ اند خدا را بسیار یعنی آنہا کہ  
 خالص جدا کردہ اند خود را یا خالص کردہ شدہ اند برای عبادت خدا و خلوت گزیدہ اند بکردی سبحانہ از مردم و گوشہ  
 گرفتہ اند از خلق و منقطع شدہ اند از ماسوائی حق و ترک دادہ اند صحبت دوستان و ترک کردہ اند اسباب و شہوات را  
 و مشغول شدہ اند بکردی تعالیٰ و این مقام تفرید است کہ اشارت میکند بر می قولہ تعالیٰ (و یقتل الیہم تبتلوا بعضہم بعضا)  
 اند کہ مفردون موحدانند کہ غیر خدا را نمیدانند و جزو یا بدیدہ شود نمی بینند و یکی میگویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص  
 شدہ اند از ہر اسے ذکر حق بکلیت خود و در مشارق می گویند کہ فردا راجل میگویند و قتیکہ نفقہ کند و پس از آن گوشہ گیرد  
 از مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات اہل و عیال بکردی سبحانہ و در قاموس نیز مثل این گفته  
 در اداسلم۔ و در روایت ترمذی چنین آمدہ المستہرون و در بعضی الذین اہتر وافی ذکر اللہ آن کسانیکہ شیفتہ و فریفتہ  
 شدہ اند و ریاد خدا و مہتر و مستہتر کسی را گویند کہ مہلوع شدہ است بکسے و بچیزیکہ سخن نمیکند جز بوسے و یا و نمی کنند  
 جز آن را یضیع الذکر عنہم انما لہم فرود می ہند ذکر از ایشان بار ہائے گناہ ایشان را بقیاتون یوم الیقینہ مخافا پس  
 آیند روز قیامت سبک بی تعلق انتی و در حدیث آمدہ است کہ فقرار روز قیامت در مشیاء اسلم خود بردند و نوشتند  
 و بگویند ما را برای چہ اینجا نگاہ داشتہ اید و چہ چیز میخواہید از حساب و کتاب ما را امر کنید کہ برویم و در بہشت در آییم و  
 اینجا بیا سیم چنانکہ در باب فضل الفقرا بیاید۔ وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل الذی  
 یدکر ربہ و الذی لا یدکر ربہ مثل الحمی و المیت۔ روایت است از ابی موسیٰ اشعر کہ گفت گفت آنحضرت حال  
 و قصہ آن کسی کہ یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی کہ یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زندہ و مردہ است  
 و اگر بمنزلہ حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت  
 در حے و غیر ذاکر بر عکس آن بہیت زندگانی نتوان گفت چنانیکہ مر است زندہ آنست کہ با دوست مصالٰی دارد  
 متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیقول اللہ تعالیٰ انا عند ظن عبدی بی  
 گفت آنحضرت می گوید خداے تعالیٰ من زندگان بندہ خودم کہ بمن دار یعنی من آمرزم گناہ اورا چون طلب  
 آمرزش کند و قبول می کنم توبہ اورا چون توبہ کند و باز آید از گناہان و اجابت میکند و قتیکہ دعا کند و گناہ میکند

حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو  
امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت گمان می برد عقوبت می کنم اشارت است بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت  
رجا آنست که عمل کند و خد متی بجا آورد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و متمرّد و رز و استغفار نیندازد  
و توبه نکند و چشم منگی دارد آن آرزو محض است و آهمن بر دو کوفتن است بر هر تقدیر از لطف و کرم خدا نا امید  
نباید بود بلیست نا امید از در لطف تو کجا باید رفت به توجّیان است که در گاه تائانی نیست به بعض گفته اند  
که مراد باین اینجا غلم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم و آنکه باز گشت می بسوی من است  
و حساب می بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون ممکن  
گردد و بنده در مقام توحید قریب گردد و من چنانکه هر چه دعا کند اجابت می کنم یا مراد علم ادست یا آنکه من با او  
چون یا وی کند مرا یا آنکه من جز امید هم اورا بر عمل او پنهان یا آشکارا و باین معنی مایعده می تفصیل تفسیر  
میشود مراد چنانکه فرموده و نامعه اذا ذکرته و من باینده ام و قریب اویم بتوفیق مونسیت و در آوردن  
در حضور و شنود در دل و دے وقتیکه یا وی کند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند دے مراد ذات  
خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسه یا د میکنم من اورا در ذات خود یعنی پنهان می دهم ثواب اورا و متولی بشیم  
بنات خود اثبات آنرا چنانکه نمی دانند آنها هیچکس نه فرشته و نه جز دے کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملائمتهم  
ذکرته فی ملائمتهم و اگر یاد کند مراد رجاعتی از آدمیان ذکر کنم اورا در جماعتی بهتر از این جماعت که چنان  
که ملائکه مقربین باشند و ملائکه بفتح میم و لام اشرف قوم در سائے ایشان را گویند و شک نیست که مراد حق سبحان  
را کلام است نفسی و لفظی چنانکه در جاسے خود تحقیق کرده بنده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام  
و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر دست سبحان و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول  
بر طاهر بحیث اکرام و تشریف دے سبحان مر بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر هر چنانکه گذشت  
باینکه باین روایت استدلال می کنند بفضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارفاح سلیمان  
اند ملائکه فقط پوشیده اند که هنوز اشکال باقی است بیک مجلس شریف صلی الله علیه و سلم ملائکه گویند که روح  
مقدس آنحضرت جدا ملائکه در اوقات بوده است فیهن سبب آن ملائکه خیر شد و از آخر نامیده اند و لازم نیست  
که در وقت ذکر آنجا باشند قائم و احسن آن است که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و  
علو ثابت است مراد از علی را و این منافات ندارد و افضلیت بیشتر از جهت کثرت ثواب بحسب تعبد با وجود  
موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بحسب بودن ایشان نزد خدای عز و جل و بودن  
و دے تالی با ایشان چنانکه توبه و غمی تناسل آن الذین عند ربک لایستکبرون و قول دے سبحان را نمیکند

و محبت اگرچہ شامل وثابہت است مرئوسا لیکن ملائکہ را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و اہم است اگرچہ بشر افضل و اشرف از وجہ دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جنسین بسیاری از علما و اللہ اعلم - متفق علیہ - و عن ابی ذر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ من جابر اکثرت فله عشر مثالبہا - گفت ابو ذر گفت آنحضرت کہ می گوید خداے تعالیٰ کسیکہ بیار و بینگی را و عمل نیک کند پس مراد است وہ چند ان ثواب کہ کم ازین نیست - و اذید - و بیشتر ہم میدہم ہر کرا خواہم براندازہ صدق و اخلاص در عمل تاکہ ہر مقصد ہم واقع شدہ است - و من جابر بالسیدۃ فخر سیتہ مثلبا - کسیکہ بیار و بدیے را پس پادش بدیہی مانند اوست یعنی یک بدیہ - و اغفر - یا می آمرزم و اصلاح خواہے بدیہی و ہم مقصود بیان فضل و کرم اوست تجاہلے شانہ و فضل دیگر آنکہ می فرماید - و من تقرب منی شبرا - کسیکہ نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر - تقربت منہ ذرا عا نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار ذراع - و من تقرب منی ذرا عا تقربت منہ باجا - کسیکہ نزدیکی جوید بسوے من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوے وے مقدار باع یعنی اندک عمل کند کہ نے اہلکہ موجب قرب در گاہ بدیہ و جزاے آن زیادہ اذان دہم و زیادہ گردانم قرب او را بدر گاہ خود از انچہ مستحق و مستوجب آن است شبر بکبر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش دست و بلع قولج کذا فی الصراح و در قاموس گفتہ کہ شبر باین اعلیٰ ابہام و اعلیٰ خضر و ذراع از طرٹ مرفق تا طرف اصبع وسطی و باع قدر دیدین - و من اتاکہ میثی ایتہ ہر دلتہ - کسیکہ بیاید مرا روان مے آیم من اور اودان و ہر دلتہ لفتح با و سکون را و فتح و او نوسے از رفتار و و دیدن کذا فی الصراح و فی القاموس ہر دلتہ میان رفتن و و دیدن و این کنایتی است از سبق رحمت خداوند تعالیٰ و قرب وے از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وے ثعلیٰ بطاعات و اعمال الیشان - و من تقنی بقرب الاض خطیئہ لا یشربک بی شنیگا - کسیکہ پیش آید مرا بمقدار زمین و پرے آن از روے گناہان در حالے کہ انہائی گرداند من چیزے را - لیقینہ بمثلہا مغفرۃ - پیش مے آیم اورا بماند آن از روے آمرزیدن قربائی بضم و کسر چہیزے کہ قریب مقبرہ روے باشد - رواہ سلیم - و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ قال - گفت آنحضرت کہ خداے تعالیٰ گفت - من عادی لی ولیا فقد آؤنہ باحب کسیکہ دشمن مرا و دوستی از دوستان مرا پس بہ تحقیق می آگاہانم و خبر میکنم اورا بچنگ و دشمن دولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از ولایت امور - و بالتقرب لی عبدی بشی احب الی مما افرغنت علیہ و نزدیکی بخت بسوی من بندہ من پیچ چیزے کہ محبوب تر است بسوے من تقرب وے از چیزیکہ فرض گردانیدہ ام بسوے یعنی تقرب باوے فراغش محبوب تر است نزد من از تقرب بنواقل چہ او اے فراغش محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وے بجانہ باز تقرب بفضل نیز نتیجہ عالی و درجہ عظیم دارد از جنت بودن نوافل متم و کمل فراغش و مایزال

عبدیہ یقرب الی بالنوافل۔ ہمیشہ ہست بندہ من کہ نزدیکی میجوید بسوے من بنوافل لینے لےما داتیکہ واجب بینند  
حتی اجبتہ۔ تا آنکہ دوست میدارم من آن بندہ را۔ تاخدا اجبتہ کنت سمعہ الذی سمع بہ۔ پس چون دوست  
می دارم اور امی باشم من شنوائی وے کہ می شنود بآن۔ و بصیرہ الذی بصیر بہ۔ وی باشم بینائی وے کہ می بیند  
بآن۔ و یدہ الذی یطیش بہا۔ وی باشم دست آن بندہ کہ میگردد بآن لطش دراصل علم کردن و سخت گرفتن است  
و مراد اینجا مطلق گرفتن است۔ و رجبہ الذی ہمیشی بہا۔ وی باشم پایے وے کہ سہ می رود بآن و در بعضی روایات  
و فوادہ الذی لقیل بہ وی باشم دل وے کہ ادراک می کند بآن و سنانہ الذی شکلم بہ و زبان وی کہ سخن میکند  
بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیادہ میکند کہ فی السبع پس بمن مشینود و بی بصیر و بمن می بیند  
و بی طیش و بمن می گیرد و بمن می شنود و بمن می بیند و بمن می گرد و بمن می رود بسوے چیزے مگر آنکہ  
لمحوظ و مقصود وے رضاے حق و طاعت اوست و منظور و مشہود وے ذات مقدس من است و اول این مرتبہ  
عمل است از جهت انتقال اروے و نیت تقرب بسوے وی سبحانہ تعالی و آخر وے فنا در توحید و مراد این کلام  
را بہمانے است کہ در شرح فتوح الغیب آورده شدہ است و در شرح نیز چہ در ان مذکور است و چون بندہ این  
مرتبہ رسید مستجاب میشود و وے اللہ از جهت فناے وے از ارادت و تحض عبودیت چنانکہ فرمود۔ انی سألنی  
لا عظیمہ۔ و اگر سوال کند و بطلبد این بندہ از من ہر آئینہ میدہم اورا مطلوب و مستول اورا۔ لکن استغافنی۔  
بنوں و اگر پناہ جوید آن بندہ را از شر و مکر و ہا و دہا و دایۃ استغافنی بپا و این انہر است از وے منی اگرچہ  
اول شہر است از جهت ردایت۔ لا عینہ۔ ہر آئینہ پناہ میدہم اورا و چون پناہ وافتتاح کلام بر ذکر ولایت و  
محبت بود ختم کرد بانچہ نیز ناظرین منی است و گفت۔ و ما ترددت عن شی انا فاعلمہ۔ و متر و نمشوم و توقف  
نمے کنم از چیزے کہ من کشدہ آم۔ ترددے عن نفس المؤمن۔ بچو تردد من از قبض کردن جان مومن بکہ  
الموت کہ ناخوش میدارد مومن مرگ را بکلم طبیعت۔ و انا کہ مسارتہ۔ و من ناخوش میدارم اندوگین کردن  
اورا و در بعضی نسخ و لا بدلہ منہ و چارہ نیست اورا از مرگ لینے من بکبت محبتی کہ بہ بندہ خود دارم تردد و کنیم در  
میرانیدن او بسبب آنکہ ناخوش مے آید اورا انا از مرگ چاہو نیست و اللہ باید مرد و آن نیز مصلحت بکلمات  
و درجات عالی کہ حضور جناب قرب و رضوان است۔ ہواہ البخارے۔ بدانکہ اطلاق تردد و در شان و در کار  
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا کہ ان عبارت است از تحارض و زاری و تردد و دوخاطر متعلق بفعل و ترک  
و اطلاق آن بروے تعالی باعتبار غایت و شہادت کہ توقف و تانی نیست و ہمچنین سار صفات مخلوقین کہ سناد  
بدرگاہ عزت می کنند مثل غضب و حیاء و مکر و جزآن و معنی آن است کہ من تاخیر نمیکنم و توقف نمی نمایم در امر وے  
مثل درنگ و توقف شخص مژد و در کارے مگر در قبض روح بندہ مومن کہ توقف نمیکنم در ان تا آسان گردد

موت برومی و مائل گرد و دل وی بآن و مشتاق گرد و بدان پس مختار گرد و بدان در ملک مقربین بجای گیر و در علی  
علیین و نور شہتی گفته کہ مراد بتزدد از آنکہ کرامت موت است از بندہ مؤمن بطائفت کہ پیدای کند وی تعالی وفاق  
میگرداند بران بندہ تا بدو کرامتی کہ در نفس اوست بحجت آنکہ مستحق می گرد و نزد وی از بشارت بر خوان حق  
و کرامت و بے و متقدم می شود این حال را احوال کثیرہ از مرض و هرم و فاقہ و ہامانگی و شدت بلا کہ آسان  
میگرداند بر دے مفارقت و دنیا را قطع می کند از دنیا علاقتہ اورا تا آنکہ نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد  
انچہ نزد خداست و مشتاق می گرد و بدو کرامت و نعیم باقی بتدریج با سباب مذکورہ پس بے تعالی تفسیر کرد از این  
فعل خود بہ نزد و فاقہم۔ و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ملائکہ لیطوفون فی الطرق۔ بدینکہ  
مرخصای تعالی زافرشتگانند کہ می گرد و در راہا گرد خانہ ہا۔ یثسبون اہل الذکر۔ میجویند خداوندان ذکر را خافہ  
و جہد و اقواما نیک گرد و اللہ ثنا و ا۔ پس چون بے یا بند گردے را کہ ذکر می کنند خدا را آواز میدہند و بخوانند و بگوید  
راوی گویند۔ ہلوا الی حاجتکم۔ بیا سید بسوے حاجت خود کہ می جستید۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیخفونہم باجھتہم  
الی السما والدنیا۔ پس گردا گردی گیرند اہل ذکر را بہا لہا بے خود تا آسمان کہ پایان تر و نزدیکتر است۔ قال۔  
گفت آنحضرت کہ چون میروند فرشتگان بدرگاہ عزت۔ فیسألہم ربہم و ہوا علم ہم۔ پس می پرسند فرشتگان ہل و دگا  
ایشان و حالانکہ دے تعالی و دانای تر است بحال ایشان و فائدہ سوال اظہار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس  
ایشان است و تریف بلائکہ کہ بفساد و فسق ایشان گواہی میداوند و تسبیح و تقدس را بخود نسبت میکردند  
می پرسد پروردگار تعالی۔ یا یقول عبادے۔ چہ میگویند و چہ میکنند بندگان من۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یقولون  
می گویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت۔ سبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یجیدونک۔ بیاکی و بزرگی و ثنا  
و عظمت یاد دے کنند ترا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالی۔ ہل راؤ فی۔ آیا دیدہ اند۔  
ایشان مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقولون۔ پس می گویند فرشتگان۔ لا واللہ ماراؤک۔ ندیدہ اند بخدا سوگند  
ترقال فیقول۔ گفت آنحضرت پس می گوید خدا بے تعالی۔ کیف لوراؤ فی۔ چگونہ بود حال ایشان اگر میدیدند مرا۔  
قال فیقولون۔ گفت آنحضرت صلعم پس می گویند فرشتگان لوراؤک کا لواء شدک عبادۃ۔ اگر میدیدند ترا  
می بودند تحت نزد عبادت کردن مرا و او شدک بجمید۔ و تحت و در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مرا۔  
و اکثرک تسبیحا۔ و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مرا۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فیقول۔ پس میگوید اللہ تعالی۔  
فما یسألون۔ پس چہ چیز میخواہند۔ قالوا میگویند فرشتگان۔ یسألونک اجمتہ۔ میخوانند از تو بہشت را۔ قال  
فیقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی۔ و ہل راؤ ہا۔ آیا دیدہ اند بہشت را۔ فیقولون لا واللہ ماراؤ ہا پس میگویند  
فرشتگان نہ سوگندست اے پروردگار ندیدہ اند بہشت را یعنی ایمان ایشان بخت بغیب است و با وجود آن



برسختن ثابت اند بخلاف ملائکہ کہ ایمان ایشان عیانی است۔ قال یقول۔ گفت آنحضرت میگوید وی توالی فیکیف  
 لور او ہا۔ پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بہشت را۔ قال یقولون لوانہم را وہا کالوا اشد علیہا رحما گفت  
 آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بہشت را میبودند سخت تر از روی حرص کردن بہان۔ داشتہا طلبہا  
 و میبودند سخت تر از روی طلب مرآزا۔ و اعظم فیہا رغبتہ۔ وی بودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن۔  
 قال فم یخوذون۔ گفت آنحضرت پس از چه چیز پناہ می جویند۔ قال یقولون من النار۔ گفت آنحضرت میگویند  
 فرشتگان پناہ میجویند از آتش و دوزخ۔ قال یقول نمل را وہا۔ گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیدہ اند آتش  
 را قال یقولون۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان۔ لا والله یا رب ما را وہا۔ ندیدہ اند آتش را قال یقول فیکیف  
 لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگوید وی توالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ قال  
 یقولون لور او ہا۔ گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود کہ میدیدند آتش را۔ کالوا اشد منها فرار۔ میبودند سخت  
 تر از روی گریختن از آتش۔ داشتہا مخافتہ۔ و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مرآتش را۔ قال۔ گفت آنحضرت  
 فیقول۔ پس میگوید پروردگار تعالی۔ فاشہدکم انی قد غفرت لہم۔ پس گواہ میگیرم ہر شمار کہ بدرستی کہ من بہ تحقیق  
 آمرزیدم ایشان را۔ قال فیقول ملک من الملائکہ۔ گفت آنحضرت پس میگوید فرشتہ از فرشتگان۔ فیم فلان  
 لیس منهم۔ در ایشان فلان است کہ نیست از ایشان و نیست ذکر کنندہ۔ انما جاز کا جازہ۔ نیا مدہ آن فلان گزار  
 جست کاریکہ احتیاج بدان داشت۔ قال ہم المجلسار لانیقی جلیسم سے گوید حق سبحانہ تعالی ایشان را کہ این  
 قوم ہنشینانند کہ بہ بخت نمی شود ہنشین ایشان اگرچہ برائے کار دیگر بسیارید و ہم کار ایشان نباشد یعنی بنشیند  
 و آمرزیدم آنرا نیز ہمیشہ ہنشین او لیا چون کہ بسیار است بہ کہ بسیارے خود باین خوبی کجاست بہ رواہ البخاری  
 و فی رواۃ مسلم قال ابن اللہ ملائکہ سیارۃ۔ گفت آنحضرت بدرستی کہ ہر خداے را فرشتگانند سیر کنندہ و گردنہ  
 وزیرین۔ فضلا۔ کہ ہم فاد سکون خدا و قسم آن چیز فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فضا و علماء گفتہ اند کہ اگرچہ در  
 ذات خود این لفظ فصیح است الا اینجا و ہمستہ تیغون مجالس الذکر۔ طلب می کنند مجلسہاے ذکر را۔ فاذا وجدوا  
 مجلسا فیم ذکر قصدوا ہم۔ پس چون مے یابند مجلسی را کہ دروسے ذکر است می نشینند یا ذکر کنندگان۔ خوف بعضہم  
 لبعضہا با جہتہم۔ و گرد می کنند بعضے فرشتگان بعضے را بہا لباسے خود۔ حتی یلاوا ما بینہم و بین السماء البریاء۔ تا آنکہ میکنند  
 فضاے را کہ میان ایشان و میان آسمان پایان ترست۔ فاذا تفرقوا۔ پس وقتی کہ پریشان می شوند و جدا  
 مے شوند فاکران۔ عرجا۔ بالاسے برآیند فرشتگان۔ و صعودوا الی السماء و میرسند تا آسمان۔ قال۔ گفت  
 آنحضرت فسیا کم اللہ۔ پس مے پرسد فرشتگان را خداے تعالی۔ و ہوا علم ہم۔ و حالانکہ دے قلے وانا ترست  
 بہ فرشتگان و در بعضے نسخ باحوالہم۔ من این جہتہم۔ از کجائے آید۔ فیقولون۔ پس میگویند فرشتگان

جنتنا من عند عبادک فی الارض۔ می آیم ما از نزد بندگان تو کہ در زمین اندیشجو نک و یکمزنک و میلونک و مجید و نک  
و در بعضی نسخ مجید و نک ذکر میکنند ترا با نوح اذکار۔ و یسار لونک۔ و د عا د سوال میکنند ترا۔ قال میگوید پروردگار تعالی تو را  
ما ذی الیسا لونسی۔ چه چیز سوال میکنند ترا۔ قالوا الیسا لونک جنیک۔ می گویند فرشتگان سوال میکنند ترا بہشت ترا۔ قال میگوید  
و می تعالی و ہل را د جنتی آیا دیدہ اند بہشت مرا۔ قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیدہ اند ای پروردگار من۔ قال و  
کیف لورا د جنتی۔ میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بہشت مرا۔ قالوا و شیخ و نک۔ می گویند فرشتگان  
و طلبا من میکنند از تو و پناہ میجویند تو۔ قال میگوید پروردگار و ما یستجیر دنی و از چه چیز طلب امن و پناہ میکنند بنون شدہ  
و در بعضی نسخ بدون لون بہشت۔ قالوا من ناک۔ می گویند فرشتگان طلب امن و پناہ می کنند از آتش تو و عذاب تو۔  
قال میگوید پروردگار۔ و ہل را د انارے۔ آیا دیدہ اند آتش مرا۔ قالوا لا۔ گویند فرشتگان ندیدہ اند۔ قال و ہل  
لورا د انارے۔ میگوید حق سبحانہ تعالی چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا۔ قالوا و شیخ و نک میگویند  
فرشتگان و طلب آمرزش می کنند از تو۔ قال گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس می گوید پروردگار تعالی۔ فقہ  
عفرت لهم۔ پس بہ تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را۔ فاعطیتهم ما سألوا۔ پس دادم ایشان را چیزی کہ سوال کردند ایشان  
یعنی بہشت۔ و اجر نعم ما استجاروا۔ و امان دادم ایشان را از چیزی کہ امان جستند ایشان یعنی آتش۔ قال۔  
گفت آنحضرت۔ لیقولون۔ نے گویند فرشتگان۔ رب فیم فلان عبد خطار اے پروردگار در میان ایشان  
فلان بندہ است گناہگار بدکار۔ انما مجلس فیم۔ بنود آن بندہ مگر آنکہ می گذشت ازان راہ پس نشست  
در ایشان بے آنکہ ذکر کند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فیقول۔ پس می گوید پروردگار۔ و لغفرت و مرا و را  
ہم آمرزیدم۔ ہم القوم لایستقی بہم جلسیم۔ ایشان آن قوم اند کہ بد بخت نے شود و بی نصیب نمی باشند بہ سبب  
ایشان و مصاحبت ایشان ہم نشین ایشان۔ و قال غوث الثقلین الشیخ مے الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ  
شعر انا من رجال لایحاف جلسیم۔ رب الزمان و لایرے ما یرہب۔ و عن حنظلہ بن الریح۔ بقم۔ او  
فتح موحده و کسر تحتانیہ مشدودہ۔ الاسیدے۔ بقم ہمزہ و فتح بین مہملہ و کسر تحتانیہ مشدودہ و بسکون یا نیز گفتہ اند  
منسوب با سید بن عمرو بن تمیم صحابی ست کاتب و حی بود و از زہاد عرب و عقلاے ایشان بود و عمر طویل یافتہ  
و در او ایل امارت معاویہ رض از عالم رفتہ۔ قال۔ گفت حنظلہ۔ لیقنہ ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلہ پیش  
آمد مرا ابو بکر صدیق گفت ابو بکر چگونہ تو و صحبت حال تو در یقین ایمانے امی خطلہ۔ قلت نافق خطلہ۔ گفتم منافق  
شد خطلہ۔ قال سبحان اللہ ما تقول۔ گفت ابو بکر چہ می گوئی و با این خلوص ایمانے کہ تو دارے چگونہ نسبت  
نفاق بخود می کنی۔ قلت گفتم۔ نکون عند رسول اللہ۔ می باشیم ما نزد پیغمبر خدا۔ صلے اللہ علیہ وسلم نیکو زبانان را  
و اجنبہ۔ تذکیر می کند و وعظ می گوید آنحضرت را با آتشش و دوزخ و بہشت۔ کانامائے عین گو یا کہ ما می بینیم بہشت

و درخ را دیدن بچشم - فاذا خرجنا من عند رسول اللہ - پس چون بیرون می آیم از نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - مخالطت میکنیم زنا را و فرزندان را و زمینهارا و با غمارا - سینا کثیرا از آن میکنیم بسیار از آن چیزها که یادداشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری می گردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند منافست معاشرت و معاشرت و مخالطت و ضیعت مدح و تحسین و معاشش و سبب بود چنانکه تجارت و زراعت و جز آن و معنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت زینتی که حاصل داشته باشد - قال ابو بکر فواللہ انما التلقی مثل هذا گفت ابو بکر پس بخدا سوگند برستی که ہر آئینہ پیش می آیم مانند این حالت را کہ تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حال است کہ بجهت غیبت و حضور تفاوت در حال پیدا می شود اگر چه یقین ایمان بر حال خودست غفلت می گوید - قال تلقت انا و ابو بکر حتی دخلنا علی رسول اللہ - پس رفتیم من و ابو بکر تا کہ در آمدیم بر پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقلت نافع غفلة - پس گفتم من یا رسول اللہ منافق شد غفلت یعنی من کہ ظاہر و باطن در ہمہ احوال موافق نہ دارم - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ما ذاک - چیست این سخن کہ نسبت لنافق می کنی بخود - قلت - گفتم من یا رسول اللہ - اکنون عندک تذکرنا بالانوار و الحجة کا نارای عین فاذا خرجنا من عندک عافنا الارواح والاولاد والضعفاء - ترجمہ این عبارت سابق ظاہر شد جز آنکہ اینجا بلفظ غامض بود اینجا بلفظ حاضر - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذنب نفسی بیدہ - پس گفت آن حضرت سوگند بدان کہ یکہ بقای ذات من و دوست قدرت اوست - لئلا یذنب و مومن علی ما تکلون عندی اگر دائم باشید شماران حال کہ بے باشید نزد من - ستنی الذکر - و باشید ہمیشہ بران حال کہ بے باشید نزد من در حالت ذکر - لصالحکم اللامکة علی فرشکم - ہر آئینہ مصافحہ کنند شمارا فرشتگان بر جامہ ہای خواہاے شما - و فی طرکم - و پیش آمدید و مصافحہ کنند و راہاے شما یعنی دائم در اوقات متضادہ و احوال متبانیہ ملائکہ را دریا بید - و لکن یا غفلة ساعة - و در مصابح ساعتہ ساعتہ یعنی ساعتہ در حضور کہ ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتہ و غیبت کہ قضا کنید حقوق نفسہاے خود را و صبر آدمی و ثبات و بے برحق صرف و جہد محض و شعورست بیت اگر در پیش بر حالی باندے بہ سردست از دو عالم بر نشاندے - گہی بطارم اعلیٰ کشیم - گہی بر پشت پایے خود نہ بنیم - ثلاث مرات - سه بار فرمود و ظاہر آن است کہ مقصود تکرار این عبارت است کہ یا غفلة ساعة و ساعتہ و تواند کہ مراد تکرار ساعت یا بشد یعنی ساعتہ و ذکر کرداے حق پروردگار و ساعتہ در قضاے حاجت نفس و ساعتہ در اداے حق اہل و عیال اللہ اعلم - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انکم یحرم اعناکم - گفت آنحضرت آیاتہ اگا ہانم و خبرند ہم شمارا بہ بہترین علمہا می شما - و از کہ ما عند می گویم و بہ پاکیزہ تر و گوارا تر

علمائے شہانزدہ باشندہ شہا۔ وارفغانی درجہ اکرم۔ و بلند ترین علمائے شہادہ پایہ ہائے و مرتبہ ہائے شہا۔ و خیر کلم  
 من اتفاق الذهب والورق۔ و علی کہ بہتر است شمار از خرج کردن زر و سیم فی القاموس و رقی مثلتہ و بر وزن کف  
 ورجل در اسم مضروبہ۔ و خیر کلم من ان تلقوا عدوکم فتفر بوا اعناقکم ویفر لواء اعناقکم۔ و بہتر است شمار از انکہ  
 پیش آید و دشمنان خود را لینے کا فرمان را پس بر نید شمار کردنائے ایشان را و بر نند ایشان گردنہای شمار  
 لینے قتال کردن با کفار۔ قالوا بلی۔ گفتند صحابہ بلی بیا گاہان مرا و خبر دہ باین چنین علی کہ وصف کردے۔ قال  
 ذکر اللہ۔ گفت آنحضرت این چنین عمل ذکر خداست ازین جا معلوم مے شود کہ افضل اعمال ذکر خداست و از  
 تصدق و جہاد و قتال و در راہ خدا نیز فاضلتر است پس آنکہ گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کما نیست  
 و مخصوص است بغير ذکر۔ رواہ مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجہ الا ان مالکا وقف علی ایلی الدردار۔ لیکن  
 این قدر بہت کہ مالک وقف کردہ این را برابرے الدردار و رفع نکرد و حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و معروف  
 قول صحابی را گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت۔ و عن عبد اللہ بن بسر۔ یفہم موحدہ و سکون مہملہ صحابی است  
 پدر و برادر دے کہ علیہ نام دارد و خواہرا دارد کہ همانا مست صحبت است و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیارت  
 ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد و دے آخر صحابی است کہ در شام وفات یافت قول  
 مشہور۔ قال۔ گفت عبد اللہ۔ جا و اعرابی الی رسول اللہ۔ آمد با وی نشینی نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم  
 فقال اے الناس خیر۔ پس پرسید آن اعرابی کہ کدام از مردمان بہتر است۔ قال۔ و در بعضی نسخ فقال  
 پس گفت آنحضرت۔ طوبی لمن طال عمرہ۔ خوشی باد مرگے را کہ دراز شد عمر دے۔ و حسن علم۔ و نیک شد کردار  
 اولی یعنی بہترین مردمان این چنین مردی است۔ قال۔ گفت آن اعرابی۔ یا رسول اللہ اے الاعمال افضل۔  
 کدام از علمائے فاضلتر و زیادہ تر است ثواب آن۔ قال ان تفارق الدنیا و لسانک رطب من ذکر اللہ۔ گفت  
 آنحضرت فاضلترین علمائے است کہ جدا کنی دنیا را و ہمیرے در حالی کہ زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کما نیست  
 از سہولت و آسانی و روانی زبان چنانکہ خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کما نیست از مداومت بر  
 ذکر تا قریب بموت کہ از ذکر ہنوز زبان خشک نہ شدہ باشد کہ بمیرد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ و عن انس  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم بریاض الجنتہ فارقوا۔ چون بگذرید بمرغزار ہائے بہشت  
 پس بگریز۔ قالوا و ما ریاض الجنتہ۔ گفتند صحابہ چیست و کدام است ریاض جنت۔ قال حلق الذکر۔ گفت  
 ریاض جنت حلقہ ہائے ذکر است کہ مردم مجتمع شدہ ذکر خدا می گویند کہ مصل ریاض جنت است یا ذوق حضور  
 کہ درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونہ اوست بختے مشائخ گفتہ اند کہ نمونہ لذت بہشت  
 در دنیا ذوقی است کہ از تملق مناجات و تملق بکسر حافض لام جمع حلقہ است بفتح حا

وسکون لام مثل بدر و بدره و قصح و قصه و حلق و حلقہ ہر دو را بفخ نیز گفته اند و حربی گفته کہ حلق و حلقہ ہر دو یکو  
اند مثل تمر و تمرہ و درین حدیث دلیل ست بر آنکہ تخلیق بر اسے ذکر شروع ست۔ رواہ الترمذی و عن ابی  
ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد مقعد الم یذکر اللہ فیہ۔ کسیکہ بہ نشیند و مجلس کہ ذکر نکند  
خدای را دروے کانت علیہ من اللہ ترے۔ باشد بروے از خدا حسرت و نقصان۔ ومن ارجع مضطجعا لا یذکر اللہ  
فیہ۔ و کسیکہ بر پہلو افتد و خواب گاہ کہ ذکر نکند خداے را دروے۔ کانت علیہ من اللہ ترے۔ باشد بروے از خدا حسرت  
و نقصان یعنی در ہر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیدارے و شب و روز بیک مشغول باید بود و ہر وقت  
کہ خالی از ذکر و موجب حسرت و ندامت خواہد بود و قیامت عیت چو اول شب آہنگ خواب آورم بہ یہ  
تبسج نامت شتاب آورم بہ و گر نیم شب سر بر آرم ز خواب بہ ترا خوانم و در نیم از ویدہ آب بہ و گر بامداد ست  
بہ تست بہ ہمہ روز تا شب پناہم بہ تست بہ رواہ ابو داؤد۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قوم  
یقومون من مجلس لا یذکر اللہ فیہ۔ نیست ہیج گروے کہ برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس الا قاموا  
عن مثل جیفۃ حمار۔ مگر آنکہ برخیزند از مانند مردار خر۔ و کان علیم ترے۔ و باشد آن مجلس بر ایشان موجب  
حسرت و ندامت۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما جلس قوم  
مجلسا لم یذکر اللہ فیہ۔ نہ نشیند ہیج قوسے مجلسے را کہ ذکر نکند خدا را در آن مجلس۔ ولم یصلوا علی نبیہ۔ و درود نفر  
بر پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم الا کان علیم ترے۔ مگر آنکہ باشد بر ایشان حسرت۔ فان شاعر عذیم وان تار  
عفر لم۔ پس اگر خواہد خداے تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوٰۃ یا بر آنچه گذشتہ است در مجلس  
از آنچه موجب ترہ است و اگر خواہد بیا مرزد و تقصیر ایشان را۔ رواہ الترمذی۔ و عن ام حبیبۃ رضی اللہ  
عنا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل کلام ابن آدم علیہ لالہ۔ ہر سخن آدمی زبان ست بروے  
نہ سود مراد را۔ الا امر معروف او نہی عن منکر۔ مگر امر کردن کسی را با امر مشروع یا بازداشتن از نامشروع۔ و ذکر  
اللہ۔ یا ذکر خدا۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ و ازین حدیث معلوم میشود  
کہ در مباح نیز زبان ست و این تشدید و مبالغہ است و ضرر مباح آن ست کہ دروے خسارت ست و موجب  
تساوت قلب۔ و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تكثر و الکلام بغیر ذکر اللہ۔ بسیار  
نہ کنید سخن را بے ذکر خدا۔ فان کثرة الکلام بغیر ذکر اللہ قسوة للقلب۔ زیرا کہ بدستے بسیارے سخن بے ذکر  
خدا سبب سختی ست مردل را تساوت کنایت ست از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجاء جز آن از صفات  
خمیدہ۔ وان البعد الناس من اللہ القلب القاسی۔ و بدستیکہ دور ترین مردم از خدا صاحب دل سخت ست  
رواہ الترمذی و عن ثوبان۔ مولای آن حضرت ست و در سفر و حضر ملازم در گاہ بود۔ قال۔ گفت۔ لمازلت

ہر گاہ فرو و آمد این آیت - والذین یکفرون الذهب والفضة - کہ در ذم جمع کردن درو سیم است - کنامع البنی -  
 بودیم بابا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے بعض اسفارہ - در بعض سفر ہائے آن حضرت - فقال لبعض اصحابہ - پس گفتند  
 بعض از صحابہ آن حضرت - نزلت فی الذهب والفضة - فرو و آمدہ است این آیت در درو سیم - لو علمنا ان  
 المال الخیر - کاشکی میدانستیم کہ کدام مال خیر و بہتر است - فتخذه - پس می گرفتیم ما آن مال را دمی ہننا ویم و مستحق  
 ذم و وعید نمی شدیم - فقال - پس گفت آن حضرت - افضلہ لسان ذاکر و قلب شاکر - بہترین مال زبان ذاکر و دل  
 شاکر است - و روجہ مؤمنۃ تعینہ علی ایمانہ - وزن مسلمان کہ احانت کند و یارے و ہمدرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ  
 احکام ایمان از صدق مقال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ -  
**الفصل الثالث - عن ابی سعید -** قال خرج معاویہ علی حلقہ فی المسجد - گفت ابو سعید خدری بیرون آمد  
 معاویہ رضی اللہ عنہ کہ گرد کردہ نشسته بودند در مسجد - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت معاویہ چہ چیز نشاندہ است  
 شمارا درین جا و برائے چہ نشسته اید و چہ کارے کنید - قالوا - گفتند ایشان - جلسنا لذكر الله - نشسته ایم کہ ذکر  
 می کنیم خدا را - قال - گفت معاویہ - الله ما جلسکم الا ذلک - آہا بخدا سوگند نہ نشاندہ است شمارا و نہ نشسته اید  
 مگر برائے ذکر خدا و اللہ حرف قسم از وی مخدوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرد نیز می آید بعد  
 از ان حرف استفہام آوردہ اند و مدو و ساختہ اند - قالوا الله ما جلسنا غیرہ - گفتند بخدا سوگند نہ نشاندہ است ما را ہر ذکر  
 او و داخل حرف استفہام در جواب ہشاکہ سوال است - قال - گفت معاویہ - اما انی لم استخلفکم متہ لکم - آگاہ باشید  
 بدستیکہ من سوگند نداؤم شمارا از بہت ہمت نہادن و شمارا بدین معنی بلکہ بقصد اتباع آنحضرت کہ وی صلی اللہ علیہ  
 وسلم نیز بیرون آمد و حلقہ از صحابہ و دیدن نشسته در مسجد و سوگند داؤد و پر سید خیا نکہ من پرسیدم بعد از ان حدیث  
 روایت می کند و می گوید - و ما کان احد بمنزلی من رسول الله - و ہنویحی بی بمنزلہ و منزلیہ من از پیغمبر خدا - صلی اللہ  
 علیہ وسلم اقل عنہ حدیثی - کمتر از روی حدیث کردن از آنحضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعد مانیان است  
 چہ ہر کہ بیشتر حدیثے کند احتمال بسیار دارد - و ان رسول الله - و بدستیکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ  
 وسلم خرج علی حلقہ من اصحابہ - بیرون آمد بر حلقہ از اصحاب خود - فقال ما جلسکم ہنا - پس گفت چہ چیز نشاندہ است  
 شمارا این جا - قالوا جلسنا لذكر الله - گفتند صحابہ نشسته ایم کہ ذکرے کنیم خدا را - و حمزہ علی ما ہدانا للاسلام - و حمد  
 می گویم خدا را بر اہم نمودن ما را بر اہم دین اسلام - و من بہ علینا - و منت نہادن وی تعالی باسلام بر ما  
 قال - گفت آنحضرت - آ لہما جلسکم الا ذلک قالوا الله ما جلسنا الا ذلک - گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 اما انی لم استخلفکم متہ لکم لکنہ اتانی جبریل لیکن آدم را جبریل - فاجزنی ان اللہ عزوجل یا ہی بکم الملائکۃ - پس خبر داؤ  
 مرا کہ خدا ای تعالی مباہات و مفاخرتے کند و می نازد بہ شمارا و شتگان را - رواہ مسلم - و عن عبد اللہ بن بکر



رجلا قال - روایت است از عبد الله بن بسر که عنقریب ذکر و در فضل ثانی گذشت که مردی گفت که - یا رسول الله ان شر الی الاسلام قد کثرت علی - به تحقیق شریعتی که اسلام و احکام آن به تحقیق بسیار شده بر من - فاجری فی ثبته اثبت به - پس خبر ده مرا بچیز که کجیل در زخم و در آیدیم بوی بینی خبر ده مرا به عملی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم آن را بعد ادا فرایض و مستغنی شوم بوی از سائر نوافل و اوست این چنین تفسیر کرده اند این کلام را - قال لایزال لسا لبک رطبا من ذکر الله - گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو از ذکر خدا معنی این عبارت در فضل ثانی گذشت - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ے العباد افضل و ارفع درجه عند الله لیوم القیمه - روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلند پایه تر نزد خدا و ز قیامت - قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات - گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار - قبل - گفته شد - یا رسول الله و من الغارے نے سبیل الله - ذکر کنندگان خدا از غرے کنندگان در راه خدا نیز فاضل تر و بلند پایه تر اند - قال - گفت آن حضرت - لو قرب بقیه فی الکفار و المشرکین فازی اگر نزد شمشیر خود در کافران و مشرکان - حتی نمیکسو و محقیق ده - تا آنکه شکسته گردد و درنگ گیر و بخون شمشیر یا غارے - فان الذاکر الله اشغل منه ذرجه - پس بدستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضل تر است از وی اند و درجه یعنی و اگر غر و او کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذکر فاضلتر است چه بجای مجر و جهاد و کارزار - رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان یأثم علی قلب ابن آدم - شیطان نشینده و حیفته است بر دل آدمی - فاذا ذکر الله خسر - پس چون ذکر می کند آدمی خدا را سپس میرود و جدای گردد و شیطان - و اذا غفل و سوس - چون غافل و بخیل گردد از ذکر خدا و سوس میزد و چشم سوم سیه بزمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از اینچیز بزمین می جنبید از آنرا و خوس پس ماندن و پسین چیز پنهان شدن و سوس اندیشیده بدو دل افکندن - رواه البخاری و الترمذی - روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت - و عن مالک قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ان الذاکر الله اشغل منه ذرجه - بود که می گفت - ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین - ذکر کننده خدا در میان غلافان مانند قتال کننده است از پس گیرندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از انباشتن شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دار و مخصوص بعد از گریختن جماعت - و ذاکر الله فی الغافلین کمن انصرف فی شجر یا لبس همچو شاخ منبرست و ز درخت خشک - و

روایت۔ و در روایتی گفته مثل الشجرة المحضرة فی وسط الشجر۔ مانند درخت بنبرست در میان و درختان۔ و ذکر اللہ فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم۔ مانند چراغیست در خانه تاریک۔ و ذکر اللہ فی الغافلین۔ و ذکر کننده خدا در میان غافلان۔ یرید اللہ مقعدہ من الجنة و هو حی۔ می نماید او را خدا سے ثلثی جای نشست اور او در بهشت در خواب یا در بیداری یاقینی می بخشد چنانکه گویای بنید۔ و ذکر اللہ فی الغافلین لیغفر له بعد و کل فصیح و اعجم۔ آمرزیده می شود او را گناہان بتار هر گویا و ناگویا۔ و الفصح بنو آدم۔ و مراد الفصح آدمیاند۔ و الاعجم البہائم۔ و مراد باجم چارپایان اند رواہ زرین۔ وعن معاویہ بن جبل رضی اللہ عنہ قال ما عمل العبد عملاً احب لی من عذاب اللہ من ذکر اللہ۔ گفت معاویہ بن جبل رحمہ علیہ نہ کردہ اند هیچ عملی رستگاری دہندہ تر مراد از عذاب خدا از ذکر خدا کہ از ہمہ علمانیست دہندہ ترست بندہ را از عذاب۔ رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی۔ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ میگوید من باندہ خودم بر حمت و اعانت و توفیق و تینیکہ ذکر می کند مرا۔ و تحرکت بی شقتاہ۔ و سنجیدہ بندہ من ہر دو لب و می مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است و آن افضل است نہ آنکہ تفسیر ذکر فی است چنانکہ بعضی فقہای گویند کہ ذکر نہ حضرت در ذکر لسان۔ رواہ البخاری۔ و عن عبد اللہ بن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول۔ ان حضرت بود کہ میگفت۔ کل شیء حقالة و صقالہ القلوب ذکر اللہ۔ مراد چیز را از انچه رنگ می گیرد و زودون است و زودون و لما ذکر خداست صقالہ زودون شمشیر و انہ و صقیل زودانیدہ شمشیر صیقلہ جمع آن و صقلہ کسیریم آلت زودون کذا فی الصراح۔ و امن شیء احب من عذاب اللہ من ذکر اللہ و نیست هیچ چیزے از اعمال نجات دہندہ تر از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا۔ قالوا ولا الجہاد فی سبیل اللہ۔ گفتند صحابہ و نہ کارزار ادا در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت کہ در آن است۔ قال۔ گفت انحضرت۔ و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع۔ و نہ آنکہ بزدہ شمشیر خود تا آنکہ بشکند شمشیر یعنی اگر جہاد باین مرتبہ برسد نیز ذکر فاضلتر از آن است چنانکہ در حدیث ابی سعید گذشت و در خصص حصین و لا ان یضرب بسیفہ حتی تقطع یہ قوانیم و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود کہ لسان جہاد خاص مستثنی است و این مخالفت احادیث دیگر است پس چارہ نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوہم راوی از رواہ یکی کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یلگویند کہ مراد بجہاد مفضل جہاد می است کہ خالی است از ذکر خدا و اگر جہاد نیز ذکر باشد شک نیست کہ وی افضل خواهد بود و اللہ اعلم۔ رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

### کتاب اسماء اللہ تعالیٰ

بدانکہ اسماء اللہ تعالیٰ توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شایع ہر اسمی کہ در شرع اطلاق ہوے بر بارمی تعالیٰ آمدہ ہاں را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نباید نهاد اگرچہ ہر دو اسم یک معنی با

مثلاً اللہ تعالیٰ را عالم گویند بر عاقل و جواد گویند بر سخا و سخا فی گویند بر طبیب و مختار امام محمد غزالی آن است کہ  
اطلاق اسماء عقل بہ طریق توصیف جائز است اما بطریق تسمیہ روا نہ بود و این سخن بیاسنے دارد کہ در شرح  
آوردہ شدہ است و آنچه می گویند کہ بندہ متصف بصفات حق و مخلوق با خلاق وے تولد می گرد و معنی این سخن  
نہ آن است کہ بندہ بعین صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بندہ مثل صفات وے بجا نہ می شود و چہ مثل آن را  
گویند کہ بہ جمیع وجوہ مشارک بود و وے تولد لیس کمثلہ شی است بلکہ مراد آن است کہ لوجہی از وجوہ بر وے  
از صفات حق مناسب حال بندہ بران می افتد چنانکہ این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلاً مشارک  
نیست جز اطلاق لفظ مثلاً رحمت و قدرت و عزت کہ صفات حق تعالیٰ اند حقیقت دیگر دارند و آنچه در بندہ  
پیدا می شود نہ مثل آن است تعالیٰ اللہ عن ذلک و تخلق در غیر اسم اللہ است از اسماء صفات و آنچه  
تعلق در جمیع اسماء است کہ اعتقاد مولیٰ آن کردہ بہ صدق بہت متوجہ بآن باشد و حق عبودیت  
دران ادا نمایند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکہ در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم  
اللہ تعالیٰ تعلق است نہ متخلق

**الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ تسعہ و تسعین اسماء** بدرستی کہ خداے تعالیٰ را نود و نہ نام است اگر گویند کہ بہ تحقیق ثابت شدہ از مذہب اہل سنت و جماعت  
کہ خداے تعالیٰ را نہفت صفت است پس این اسمی کثیرہ از کجاست و نیز اسماء تعالیٰ بیشتر از نود و نہ است پس  
و چہ تخصیص این عدد و چیست جواب از اول آنکہ اگر چہ صفات نہفت است و لیکن افعال بسیار است پس کثرت  
اسماء از انجاست و فی الحقیقت راجع بہ یکی از این صفات و از ثانی آنکہ تخصیص باین عدد و و حصر دران باعتبار این صفت  
کہ فرمود من احصاها دخل الجنة شاید کہ این خاصیت مخصوص باین اسماء است چنانکہ با و شای کہ حد نہزار سوار دارد  
گویند کہ مرا نہزار سوار است کہ ہر جا کہ فرایم با نجا برسند در فتح کنند اگر چہ سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین  
نہزار است کہ اقالوہ بعضی از تصوفہ گفتہ اند کہ ہر نفسی از نفوس انسانے را نود و نہ خصلت مذموم ظلماتی است پس  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نو و نہ اسم از اسماء را الہی اختیار فرمود کہ از ہر اسمے نورے مناسب ازالت کرد و درت  
و ظلمت یکے از ان خصلتہاے فائض گردد تا با نور این اسماء ظلمات آن خصلتہا از ازل گردد و بنور الانوار برسد  
واللہ اعلم - مائتہ الاواحده - و در بعضی نسخ و احادیثی تا صد یک کم این تاکید است نو و نہ را تا زیادہ و کم خیال کنند  
و یا در کتابت اشتباہ نہ شود و تسعین را سبعہ و سبعین یا سبعہ و تسعین یا تسعہ و سبعین خوانند - من احصاها  
دخل الجنة - کسی کہ احصا کند آن اسماء را دید بہشت را با مقربان و سالقان و مملو با حصار حفظ است بعضی گفتہ اند  
کہ علم بمعانی آن و ایمان بدان و تعظیم اسماء آن و بعضی گفتہ اند کہ عمل بہ مقتضائے ہر اسمی بر حسب طاقت کہ معنی

تعلق و تعلق است۔ و فی ردایہ۔ و در روایتی این عبارت را زیادہ کرده۔ و ہونو ترحب الوتر۔ و وی تعالیٰ عز  
دوست میدارد و تر او تر یکسر و او فرج آن بمعنی حد و طاق است چنانچہ یکی و سہ و پنج مثلاً و اطلاق این اسم  
بر حق تعالیٰ بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجرے و انقسام و در صفات بمعنی لاشبہہ و لا مثل و در افعال بمعنی لا محین  
و لا شریک و عدد و فرد مشابہ است بوسے تناسب در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب و ادا و بران و لہذا رعایت  
کرده شدہ است عدد و فرد و مواضع کثیرہ در شرح متفق علیہ۔

### الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لہ تسعۃ و تسعین اسما۔ بدستیکہ

خدای تعالیٰ را نود و نہ نام است۔ من احصا ہا دخل الجنة ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الرحمن الرحیم۔ ظاہر ادای عبارت  
بود کہ اسرار بطریق تعدا و ذکر می گردند و لیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردن از جهت وصف کردن مرتب بجا  
برای وحدانیت و اخبار کردن از وسع بہ صفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا و ذکر کردن اسرار تا افادہ  
کند متیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وے را و اشعار بآنکہ اللہ اسم ذات  
ست و انہما صفات او نیز ثابت مراد او در ضمن این تعدا و نیز حاصل ے گرد و کلمہ ہوا اشارت است بہ  
مجربہ و ہویت مطلقہ و اللہ اشارت است بہ مرتبہ جامعہ صفات را جملاً و الرحمن الرحیم بتفصیل صفات و اتصاف  
ذات بآن مفصلاً پس ہو برائے اتصال سرست و اللہ برائے مشاہدہ روح و الرحمن الرحیم برائے مکاشفہ قلب  
و بر این قوم را در شرح کلمہ ہو کلمات عجیب و اشارات غریب است کہ لطاق بیان ازان تنگ است اکنون شروع  
کنیم بتوفیق اللہ و ذکر مہ نام موجود حق جامع صفات الوہیت متفرد بوجود حقیقی است و ہر موجودی کہ جزا و است  
استفادہ وجود از ے کردہ و در حد ذات خود معدوم است و وجود ے از انجبت است کہ نسبت بے دارد  
و ے با بجانب دارد و باین معنی راست آید کہ کل شیء ہالک الا وجہہ و درست بود کہ لا موجود فی الحقیقہ و بالذات  
الا اللہ و اللہ علم مرآت واجب الوجود را کہ معبود بحق است و اکہ بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم  
وی جامعیت جمیع صفات ما خود است و باقی اسما دلالت نمی کنند مگر برائے احو صفات و این اسم بر غیر ے  
تعالی اطلاق نمی کنند نہ بحقیقت نہ بحد و اسرار دیگر اطلاق می کنند اگرچہ یہ مجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسما  
و دیگر اسما اللہی گویند نہ عکس و معانی سایر اسما متصور است کہ تصف شود بحدہ بآن و تعلق گرد و بوجہ کہ  
ذکور شد و این اسم برائے تعلق است بہ تعلق و نصیب بندہ ازین اسم تالہ است کہ بہ تمام دل خود مستغرق  
یا و ے گرد و التفات با سوائے ے نہ کند و امید بغیر ے ندارد و از غیر ے نترسد و در دیدہ نشود  
غیر ادر تہ بید نیست رفت از میان ہین خدا ماند خدا۔ الفقر اذا تم ہو اللہ این است بہ الرحمن الرحیم  
این ہر و اسم مشتق از رحمت اند برائے مبالغہ و رحمن البلیغ است کہ شامل رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص

بذات مقدس دے قہری و رحمت افاضہ خیرست بر محتاجان و ارادت آن برائے ایشان در رحمت حق عالم است  
 متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص محض جو در عنایت بے شائبہ غرض و غرض العیب  
 بندہ ازین دو اسم آن است کہ چون شناخت کہ منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید کہ توکل بروے کند  
 و ہمہ کار ہائے خود را بے سپار و وکلایت خود متوجہ بجناب رحمت او باشد و از غیروے مدد بخوید و بغیر او  
 روے نیار و و این وجہ تعلق باین دو اسم است و تعلق آن است کہ رحمت کند بندگان خدا را و ہمہ نظر  
 بعین رحمت کند و درازا کہ منکر سی کند و تا تواند حاجت محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیرین  
 و عوض اگرچہ حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بغیر غرض و عوض نباشد۔ الملک۔ بادشاہی کہ  
 ملک در عالم در حیطہ قدرت و تصرف اوست و بادشاہ حقیقی اوست و بر ہمہ اشیا غالب است و در ہمہ چیز  
 تصرف با ایجاد و اعدام و احیاء و امات و منع و عطا و اور است و مستغنی است و رفات و صفات خود از ہر موجود  
 و محتاج است بوسے ہر موجود در ذات و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس ہر چیز کہ با سواسے اوست  
 مملوک و منقاد اوست و وے مستغنی است از ہر چیز متفرد است بہ تقدیر و تدبیر خود و توکل پس نیست رد کنندہ حکم  
 او را و سرکشندہ از ارادت وے پس اوست بادشاہ و حاکم علی الاطلاق و ملک انحصار یلغیست از مالک  
 و ہر ملک مالک است و ہر مالک ملک نہ و چون بندہ شناخت کہ بادشاہ علی الاطلاق و است بندہ در گاہ و گدای او  
 و باشد و طلب عزت از ایشان خدمت و طاعت سے کند و چون دانست کہ ہر چیز با سواسے حق است محتاج است  
 بوسے و منقاد و مسخر است حکم او را و قضائے او را واجب است کہ تعلق کند بجناب قدرت و تصرفندی بلی نیاز  
 اگر دو از مردم بالکلیہ و ظاہر نہ گردانند احتیاج خود را بایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آن است  
 کہ تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد و جوارح و قوائے خود را و مسخر گرداند ایشان را  
 بطاعت حق و حکم شرع تا بادشاہ عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشایخ  
 و صیبت خواستند فرمود بادشاہ دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شہوت خود را از دنیا زیرا کہ بادشاہی  
 و ملک رانی در آزادی و بے نیازی است۔ القدوس۔ بظاہر پاک و منزہ از سمات و نقصان و لوازم حدوث  
 و امکان بلکہ منزہ از ہر وصفی کہ دریا بد آن راحس و یا تصور کند خیال و برسد بان و ہمہ یا احاطہ کند بدان عقل  
 چنانکہ گفتہ اند و کل ما بحسن بالک او خطر فی خیالک فالتدبر اراہ بیت ہرچہ اندیشی پذیرائی فہماست۔ و انجہ در اندیشہ  
 تا بد آن خداست و تصیب بندہ ازین اسم آن است کہ بداند کہ ممکن نیست محصولی بجناب قدس و سکر بعد از  
 عروج از عالم حس و خروج از خلوط جسمانیت و تصفیہ لوح قلب از لقوین اغیار و تنزیہ باطن از ہر چیز از سواسے  
 حق است گفت امام غزالی قدس سرہ عبد لطیف اوست علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و مہومات و ارادات

خود را از خطو نظا بشریت که راجع اند به شوق و غضب تا باقی نماند و مرا حقی که در رضای خداوند شوقی که بقیه بقای دی و نه  
 شادی که بقیه قرب و دے تعالی - السلام - اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذاتی  
 از عیب صفات و می از نقصان افعال و می از شر که نه در ضمن دی خیر می باشد و حکمتی بود و افعال دے تعالی همه خیر اند بالذات  
 و شریعت مگر بعارض طبیقی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای  
 ذات بود و سلام بر ترست از نقیصه که عارض گردد و بعرض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در ازل  
 و این قریب بادل است سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه  
 قول دی سبحان سلام قولاً من رب جمیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عیبی که سلامت ماندا زخل و غش و  
 حقد و حسد و اراده شر و دل وی سلامت ماندا معاصی آثام تن وی و سلامت باشد از او از گونی صفات و اخلاق وی  
 و اوست سلام از بندگان حق شرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدس مراد بوا از گونی در صفات آنست که عقل وی  
 اسیر شهوت و غضب گردد و صواب آنست که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده میشود بسلام و اسلام مگر  
 کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست زبان دی و بیا ی خدا را بقلب سلیم - المؤمنین - امان دهنده خلق را بر پیدا کردن  
 اسباب امان و آلات آن چنانکه اعضا و حواس اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در  
 دنیا و امان دهنده از آفات آخرت کلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه  
 این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت و این در جانداران است و در غیر ایشان مروط ساخته با سبابی که موجب امان است  
 از هلاک عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک فساد اند پس هیچ اسمی در عالم نیست مگر از جناب حق پس است مؤمن  
 مطلق و از جمله افاده امن است که تلقین کرده است مؤمنان را از حج و بر این بر صدق دین و اقامه نموده از  
 انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ عصمت از معاصی مؤمن بمعنی مصدق  
 رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با یکجا موجودات و اظهار ملکوتات نیز گفته اند و حق بنده اینست  
 که چون دانست که اوست تعالی شانه امان دهنده از شرفش و مکر شیطان التجا آورد بجناب حق امن طلبد از او  
 از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که امین دارد و خلق را از شر خود سبب نفع خوف  
 و هلاک ایشان گردد و در دین و دنیای ایشان و سزا دادند بنندگان باسم مؤمن کسی است که سبب امن خلق  
 گردد از عذاب خدا به هدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و وسیل نجات و این حرفت انبیاست و بزرگترین ایشان  
 سید انبیاء است صلوات الله و سلامه علیه و آله و تعالی و پیروان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه دے  
 تعالی مؤمن است بخلق اسباب امن همچنین خوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی خوف منافات ندارد  
 به بودن او مؤمن چنانکه بودن او معنای آفات ندارد به بودن او مذل و قایل نفس و باسط و صفا و نافع و لیکن اطلاق



خوف و شرم بنیادہ و اسرار اللہ تعالیٰ سب چنانکہ سابقا معلوم شد۔ اہم ترین درخت گواہ و نگہبان و آنکہ این  
 اکوہ دیگرے را از خوف کہ معنی رقیب است باز یادت مبالغہ و حفظ و مراقبہ امام غزالی گفتہ کہ معنی وے در حق باری تعالیٰ  
 از بہت کہ دینی سجاد قائم است بر خلق با اعمال و از زاق و آجال ایشان و قیام وی تعالیٰ باطلاع و استیلا و حفظ است  
 و ہر کہ مشرف و مطلع است بر کتبہ چیزے و مستولی است بر ان و حافظ است مرآن را ہمیں است و جمع نیکو و در این بنانی  
 بر وجہ اطلاق و کمال مگر و پر از عزوجل و بندہ را با بندہ کہ چون بشناسد کہ خداے تعالیٰ ہمیں رقیب است بر احوال  
 ظاہر و باطن او مراقبت کند این معنی را و احوال خود و شرم دارد از وے کہ ناشایستہ کند و در زبان قوم این را  
 مراقبہ گویند و تخلق باین اسم آن است کہ مراقب و محافظ باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وے  
 و غالب و مستولی و گرد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس ہمیں گرد و نظر بہ نفس خود و چون قیام  
 نماید بحفظ احوال بزرگان بر پنج سدا و در شاد و حفظ وے ازین صفت او فر دایم باشد۔ الخ نیز بمعنی غالب و  
 قوی وے مانند آید و پراکنہ و حولی با و باسانی و مستند و عزیز گویند و این صفات بر وجہ تمام و کمال بر حضرت  
 پروردگار بر القائلے شائد ثابت نباشد مگر آنکہ وے تعالیٰ از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالیٰ من کان  
 یزید الزنۃ قلند الزنۃ و رسولہ و المؤمنین و کسیکہ شناخت کہ او مست تعالیٰ عزیز عزت از وے خواہد عزت جزو  
 طاعت و خدمت وے بخوید و بہرچہ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگ و نگہ کسی را کہ وے عزت بخشیدہ و عزیز گردانید  
 ہمیشہ عزیز وے و خواری تو بخشی دس + عزیز تو خواری نہ بیند ز کس بہ و وجہ تخلق آنکہ بر نفس و ہواے خود  
 غالب بود و قوت و حولیت وے بر نفس و شیطان سخت بود و آبروے خود را بطبع و سوالی مذلت بر و اہل بنا  
 فریزد و اطہار احتیاج بظہر وے تعالیٰ نہ کند و در عالم و عمل عظیم المش و صعب الوصول گرد و چنانکہ کسی را بر حضرت  
 آنکہ حال وے راہ نبود۔ اچھا رہے۔ چہ شکستہ بستن و نیکو کردن حال کسی را و پرورد و غلبہ بر کارے داشتن  
 کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید تخلصہ جبارۃ می گویند و رخت خمار کہ از بلندی دست بان ز سر و جہا بماند  
 و جبرست و تمانہ این معنی ثابت است عرفات پاک خداوند تعالیٰ را و بحقیقت و کمال منہرست و دوی است  
 چہر کنندہ شکستہ و اصلاح آرنہ و نیکو گردانندہ کار خراب روزگار از اہم جمیع موجودات و تحت غلبہ و فرمان  
 شستیت او نیز و یکس را بحال خلاف وے نیست و بندہ باید کہ ہمیشہ در حضرت جبار تعالیٰ شائد شکستہ دل  
 و نیازمند و تہی بچناب وے باشد تا شکستگی او را بندی حاصل شود و حال وے روے بصلاح آرد و دائم  
 و سا و امر و احکام تشریفاتی و ارادی امتثال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبرے باشد و تدبیر و اختیار  
 ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت متصف گرد و وجہ تخلق باین اسم آن است کہ نقائص نفس خود را جمیع  
 کمال و استکمال فضائل جبر نماید و در مقام اصلاح بودہ ساخت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش

مسلط و غالب بوده و در برابر ملازمت تقوی و مواعظ طاعات حاصل گردانند و همین قیاس نسبت بخلق خدا جا بجا برکت  
و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجراء امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و چون  
و هست بلندوار و المتکبر - تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبر یا بزرگی و مراد ببالغه و کمال  
در کبر یا است و تکبر مستحق کبر یا و لائق آن جزوے تعالی نیست و کبر علی الاطلاق اوست و هر که کبر یاے بحق را  
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبر یائی او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی  
نرم گرداند و در او امر و احکام سر باز نزنند و بخلق باین اسم آن است که همه چیز را جز وصول به جناب قدس وی  
تعالی و آنچه اسباب وصول است از مشوات دنیا بلکه مستلزمات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدینا و این دنیا و زخارف  
و مشوات آن سرفرو و نیار و وقدرے نه اند از جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان وین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر  
ذات خود - الخالق الباری المصور - این سه اسم در افاده بمعنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن  
یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد و خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و بر آفرین معنی ایجاد و پیدا کردن  
و تقدیر بمعنی صورت کردن و بهیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باندازه کردن پس ازان  
بآفریدن و بعد و صورت دادن بر مثال بنا که نخست اندازه می کند و بعد ازان بوجود می آورد و بعد ازان صورت  
میکند اگر چه در پیدا کردن حق سبحانه هر سه معاً بوجود می آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگرے است و هر چه از عالم علوی  
و سفلی از عرش تا اثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر  
اوست و آفریدگار همه عالم اوست تعالی شأنه که به ترتیب محکم و صورت بدلیعه بارعایت حکم و مصلح در ایجاد و وضع و ترتیب  
خلق فرموده فقبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت  
که نگرد و مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکره استبصار و نظر و اعتبار باشد و بخلق عبد باین اسم از بزرگسبیل بجا نبرد  
چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتے در افعال خود هست که بدان کسب کمالات  
و الکتاب طاعات و تحصیل صور علمیه از جسمانیات و روحانیات و رذات خود کند و بتوجه و حضور و تعرض نجات آئیه  
گرد و بعضی گفته اند که بخلق بنده باین اسم آن است که وقتی که از ادای و بطائف عبادت پرد از کسی و کاری کند  
که بدان وجه عیشی برآید خود و پیدا کند خصوصاً کسی و کارے که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض برزوم  
برسد - الغفار - مغفرت و غفران آمرزیدن و خداے تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار ببالغه است  
در غافر و غفور ازان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و در بجهان پوشنده  
گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ساتر قبیح و منظر جمیل است و ذنوب از جمله قبائح است و از جمله ستروی تعالی  
بر بنده آن است که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و بجهان ظاهر پوشیده

فوجو اطعمومہ و ارادات قبیحہ کہ در دل اوست از علم خلق پنهان داشتہ تا بحکس را بر سر او اطلاع نباشد و نعوذ باللہ  
 اگر انچه در دل آدمی است از وسوس و خطرات و ارادات قبیحہ بر خلق ظاہر شدی دوست ترین خلق نزد  
 دشمن ترین ایشان بودی مرا و او ہمہ درو شنی و ہلاک او کوشیدندی و با نچہ گفتہ شد معنی غفار و ستار یکی اندو لیکن  
 درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج بہ بیان فرق درین دو اسم نہ و اگر مذکور بودے غفار را بر مغفرت و توبہ  
 حل کردہ میشد و ستار را بر سر عیوب چنانکہ در بعضی ادعیہ آمدہ کہ یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بندہ چون  
 بداند کہ دے سچانہ غفار الذنوب سب از مغفرت و رحمت دے نا امید نباشد و دوست را بر سنیہ مجرم زند و چون  
 دانست کہ ستار العیوب است از شکر آنہ این نعمت قائل و فارغ نباشد و لیکن باید کہ بدان مغرور نگردد و از توبہ و  
 انابت غافل نہ باشد و تاخیر در ان جائز نہارد کہ بر عمر اعتماد نیست بدیت لطف حق گرچہ مواسا ہا کن و نیکو چہ  
 از حد بشد رسوا کند نسأل اللہ العالیہ و وجہ تخلق باین اسم ظاہر است کہ از جرائم مردم در گذرد و عیبہای  
 ایشان را ببو شد۔ القہار۔ قہر غلبہ کردن و چہرہ شدن بر کسی دے تعالی غالب است کہ شکنندہ است پشت  
 جباران و متکبران را و خواری گردانیدہ و ہلاک کردہ است ایشان را و تمامہ مخلوقات در تحت صولت تہر دی مقہور  
 و مغلوب اند و عاجز و خوار اند و در قبضہ قدرت و عظمت وی و حیران دسر گردانند و روادی قہر و جلال دے  
 کہ الملک الیوم للہ الواحد القہار و ہر کہ شناخت قہاریت اورا از کردہ قہر ناگہانی او ترسان و لرزان ہشد  
 و از غایت خوف ملتی بخیاب لطف و کرم دے گرد و د قہار از بندگان آن است کہ بسطوت سلطان غر و قہران  
 حال براعداے دین از جن و انس و شیاطین غالب و چہرہ باشد و مداخل ایشان بروے وقت و حال  
 خود بر بند و تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نہ آیند و اعداے عدو دے نفس است کہ میان  
 دو پہلوے اوست کہ بنور اینت قلب منحوس و مطمئن باشد و بہ طاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بفرب و زجر و قتل  
 بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن داشتغال بالالینی و بہودہ تا ویب سیاست نماید و از جملہ  
 قتلمان مروانند کہ ہر کہ با ایشان بمعارضت و مقاومت برآید مقہور و مغلوب گردد و صاحب فتوحات مکیہ ہر یک  
 از آیات قرآن را نسبت بہ یکی از ادبیای کند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبدالقادر این است ہوا القا ہر قوق عباد  
 الوہاب۔ و سہب و ہبہ بخشیدن و عطا کردن بہ بہت بخشش دے جل جلالہ و عسم نوالہ کثیر المیتہ دو اکمل عطا  
 کہ بخشش اورا پایان نیست و فیض اورا انقطاع نے و ہبہ حقیقی عطیہ السیت کہ خالی باشد از عرض و عوض  
 چہ معنی بزمض و عوض کہ در برابر عطا چیزے می ستانند و در حقیقت و اہم نیست بلکہ با یز است پس باب مخنی جواد  
 آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جواد ہبہ در حقیقت منحہر است و رذات مقدس باری تعالی اوست کہ می بخشد  
 ہر محتاج را ہر چہ احتیاج دارد و بیشتر از ان ذریادہ بران بغیرض سبب عوض درین بہمان و بدان جہان موانق

ن لطف حق با توسل با کائنات چو نہ از حد بگذرد و رسوا کند

حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که دایم مطلق اوست تعالی همه اندوے خواهد داد و می امیدوار و از جز  
 مے طبع بر دور می بغیر نیار و توقع ندارد و خواستش هر چند و شود از بود بلکه محال نماید و طلب آن چنان دارد و دعا  
 این بنده مسکین کاتب حوت در ابتدا به حال تعطش که مشوب بنیادانی و تا عاقبت اندیشی بود این بود که رب  
 سبلی ملک لا یغنی لاحد من بعدی اگر چه عموم و مطلق این دعا از محالات نماید لیکن نظر بحضرت حال ملا حظ است و  
 بنوعی از تاویل استجاب پذیرست انشاء الله تعالی و اما خلق باین اسم آن است که قبل کند هر چیز که درست  
 اوست اگر چه جهان دے باشد در راه حق بهیلا خطه خط عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگر چه چند حقیقت  
 و هب وجود از آدمی را و نیاید که ممکن نبود تا فعل نزد دے ادلی از ترک نه گردد و غرض و غایت در نظر نیاید اقام  
 بر آن نه کند و اکمل افراد انسان در همه وجود سید البشر است صلی الله علیه وسلم که چند ان عطا نمود و انعام  
 گردانیدن خدا که غرض و عوض را و زمان مدخل نباشد بلکه بعضی امتثال امر الکی تعالی و تقدس و هم چنین همه اینها  
 و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - الرزاق - روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سیاح  
 و بهائم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس  
 ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی به ضمانت آن ایستاده و این شامل  
 تمامه جانداران را که در مامن و امانه فی الارض الاعلی الله رزقها و رزق موعود که برانے متقیان بی تعب مشقت از اینجا  
 که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقاً من حیث لا یحسب و رزق مقسوم که انچه قسمت  
 کرده اند می رسد خواه رزق مضمون باشد و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق اوست  
 انتظار رزق جز از دے نبرد و توقع از غیر دے ندارد کار خود را بولے گذارد و توکل بر دے کند و چون دانست  
 که روز دے مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و دگر و شکایت از خلق نه کند و خلق باین اسم آن است  
 که دست خود را خزانة الرزاق ابدان و زبان را خزانه الرزاق قلوب گردانند و واسطه باشند میان پروردگار تعالی  
 و بندگان او در وصول الرزاق حیوانیه و روحانیه باتفاق و تعلیم و ارشاد و دعا و خیر و تیز از جوه خلق است که بابل  
 و عیال و هر که در مؤنت اوست معیشت بکشد و کند و نفقه برایشان تنگ نه گرداند و در وقت رسیدن  
 همان دے ترش نه کند که روزی خود بر خوان تو می خورد و معیشت مرا منت ز همان داشت باید بر آنکه دے خود  
 بر خوان انعام تو مان خویشی به القتل رنج کشاد و بمنجه حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه کشانده در  
 رحمت بر اصناف بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و کشایش همه کارها از دست و فصل همه خصومتها از  
 در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت به واسطه و بیجا ب و منجم یعنی نفر نیز آید چنانکه او احبار نصر الله و الفتح و اما  
 نتخاک تجامینا و به تحقیق کشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر اینها و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان را و تا لیجان ایشان را برابر اعدای  
 دین چنانکه در تقدیم سبقت کلمات اعیان المرسلین و انهم لم المنصورون و ان جندنا لم الغالبون (در وی تعالیٰ کشاده است  
 بر دلهای مومنان در ای صورت و کشانیده است بر عاصیان در ای صورت و یارے و یارنده در ماندگان و  
 غمگسار غمزدگان اوست و با یکله فتح اسم جامع است مرتفع ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دوست  
 که اوست تعالیٰ افتتاح باید که به نشیند بر در کرم و نه با سید فتح و نصرت و انظار حصول فضائل بی ملال و دستمال با تسلیم  
 و سکون تحت جریان حکم بیست همه در با بگل بر خود فرو بندد و در او گیرد اتم دل درو بندد و تخلق بآن آنت که کسی  
 کند که در بر روی طالبان خیر از مال و علم به کشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و دور ماندگان الهی  
 و در العلم - مبالغه عالم است و دے تعالیٰ عالم است با تشکار او نهانی و نجوایات دل و آنچه هنوز در دل خفیه کرده و علم  
 دے محیط است بکلیات و جزئیات لطو اهر اشیا و بواطن آن و کنه حقائق آن و غیر غنایست است معلومات دے  
 و چون دانسته شد که دے تعالیٰ عالم است بطو اهر و سر اهر و باطن از هر چه نشاید و بنای پاک باید کرد و ملاحظه  
 علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عبدانین اسم آن است که تحصیل علوم و ینیه و تکمیل آن و حقائق  
 و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبادت  
 ادا آن است بدعا و عمارت زوئی علم مشغول و مشغوف باشد القالبض الباسط - قبض گرفتن و تنگی و بسط فراخی  
 و گسترانیدن ضد یکدیگر اند و دے تعالیٰ تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میگرداند بر هر که میخواهد رزق حی  
 باشد یا معنوی و قبض می کند ارواح را از اشباح نزد امات و بسط می کند ارواح را بعد از آن نزد احیاء یا قبض میکند  
 در نوم و بسط می کند در استیقا یا تنگ می گرداند و لها را بخزن و ملالت به کجی صفات قهریه جلایه و فراخ می کند  
 بفرج و مسرت بطو صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض می کند صدقات را از اغنیاء و بسط می کند آن را بقرا و ان  
 قوم را و معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آن را به تفصیل از کلام بعضی شایع عظام نقل  
 کرده شده است و چون بنده دانست که قالبض و باسط اوست تعالیٰ اشتهار بر قبض صبری کند و امید واری باشد  
 و بر بسط شکر می ورزد و ترسکاری باشد و هر جا قبض و بسط می بیند از انجامی داند و آما غزالی گفته که قالبض و باسط  
 از بندگان آن است که قبض می کند دلهای بندگان را بتجویف و انداز کلال خدا و کبر بانی او بعنوان عذاب برای  
 او و بسط می کند به بشارت دادن به لطف و عطای او و یا قبض می کند و تنگی می آرد و بخل  
 می ورزد و بر حقائق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر می کند بر اهل انتمی و بعضی گفته اند که تخلق با این اسم  
 آن است که با نفس بد فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین و وصفت معامله میکند تا تربیت کمال  
 باشد بر هر گاه بسیار ملالت و با است بد نشان رسد به بسط و دفع کند و هر گاه بسیار اجرات کند و ولیر شونیز قبض ضابط

آن ناپید گفته اند که سیاست نفس اگر بطاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نمایید کرد تا پشیمانی و ملول کار نه کند که طاعت با غلبه و نشاط پذیر قبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رو و عادت بتبعیت شیطان کند بدیر سیاست بلیغ نماید بدین گزینی یک آرزوی خود تمام و در تو جسد ابلیس زاید و السلام به انحاء فیض الرفع - خفض فرو داشتن رتبه برداشتن فرومی آرد کافران را بدینختی و بر میدارد و بنوعی و بر می دارد و دستا زدن به نزدیک گردانیدن و فرو می آرد و دشمنان را بدور گردانیدن و فرو می آرد کسی را که میخواهد با فضل سافلین طبعیت و بر میدارد و بعضی را با علی علین محبت و فرو می آرد یکی را بدرکات حجم و بر میدارد و دیگر را بحجرات نهم و این صفت را امر است و در درجات بسیارست و بنده چون شناخت که در تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی بردارد و از فرو مرتبه و مجادرت اشتیاق و درخواهد بلند می و رجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تحقق باین دو اسم آن که نسبت گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفص کند اعدای دین را و دشمنی دارد و بالیشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد و بالیشان که افضل الاعمال المحب لله و لنفسه است و مرتبه نفس را که اعدا الاغادی است خفص کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل تقین را بلند و بالا بنید و مقام خود را از همیست و اند و خود را نه بنید و اگر بنید و دن و ناکس بنید بدین هنرمندی که ره را پاد سر و دیده ز خود عیب و زبکانه نه دیده حکیمانیکه و در اندیش بودند و وائی خلق و در خویش بودند **المعز المذل** - اغراض غریزه گردانیدن اذلال خوار کردن غریزه میگردد اند آنرا که میخواهد در دنیا توفیق طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در غیبه بلو مرتبت و نفی خست و در ویت ذات پاک خود و خواری گرداند کسی را که میخواهد با صد این صفات امام غزالی گفته است که مبدء هر ملک مابهر که خواهد میگذشت ملک مابهر که خواهد و غر دایم و ملک حقیقی در خلاص اذلال حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و صمت جمل است پس کسیکه برداشته شد حجاب اذلال و می مشاهده که در حال حضرت عزت را در اند کرده شده او را ملک قناعت و بی نیاز مندی از خلق و مدد کرده شد بقوت تائید و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که دراز کرد چشم او را بسوی خلق محتاج کرد او را بالیشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید به نفس و استیلا و ماند در تاریکی جمل بتحقیق خوار گردانید او را و کشید از وی ملک انتهی این اغراض و اذلال حقیقی روحانی است که امام ذکر کرد و اغراض و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف و نسب و نظایر بابتاع و انصار و اصداد آن اگر ظاهر گردد و نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند از آن در اهل دین بنده چون دانست محو ندل او است تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و بندگی پناه بدرگاه عزت دی دارد و بداند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بجرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نه گرداند



حکایت آوردند که دو کودک بازے میکروندی نان خشک داشت و دیگرے نان خورش آن کو کہ برین کو  
دیگر گفت مرا ہم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا ناخورش دهم آن کودک براضی شد ریمان در گری  
او کرد و می کشید فتح موسیقی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کرد سگ یا خود ملشتی بیت بنان خشک  
قناعت کنیم و جائز دلچ که با رحمت خود به نه بار منت خلق به و خلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی  
عزیز گردانیده بعلم و معرفت و محالفت و ادا و طبیعت و خوار دارد و آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالفت و نفی  
نفس و جهالت و شهوات - السميع البصير - او در صفت است مرقع تعالی را که منکشف میگردد با آنها سموات  
و سموات انکشاف تام به احتیاج بالبت و حاسه دوسه تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این کل است  
زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و در نزد یک نزد و دوسه برابرست و شنیدن و دیدن چیزے او را از  
شنیدن و دیدن چیزے دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل خداز تشبیه است و چون ثابت  
شده است تنزیه دس تعالی از صفات چشم ثابت شد تنزیه دس از ان و قرآن مجید ناطق است به ثبوت این  
و در صفت دتا و دل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی اسمع و بصیر است حکم نمی کند مگر با آنچه  
راحتی است دس تعالی از ان و هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و من نفس و من طعن  
به پرهنر و دونه بنید و نه شنو و مگر کلام خدا و رسول خدا و تابان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام  
دور از کردن چشم بر هر دینا و زینت آن برهنر و نظر کند بصنائع و بدائع آکمی و عبرت گیر و از ان و لازم گیر  
و دهم مراقبه و مطالبه نفس بحاسبه و اشارت (بسمع و بی بصیر) همبرین است - الحکم - بمنه حاکم است دوی  
تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریفی و اراده و حکم کننده است میان خلایق بر رفع قاعده ظلم و دفع  
ظلمه جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان  
و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قناعت و امام غزالی گفته که از حکم مشعوب میشود قضا و قدر پس تدبیری تعالی  
اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امر است و کلمه بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان  
و کواکب قناعت و ترتیب مسبات بر اسباب بخطه لمخطه تقدیر است و این را بیانیست که امام در شرح اسمای  
جسی گفته و جمله از ان در شرح آورده ایم و چون دس تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آورد  
مرا و او را راضی باشد لقبنا و او را براسه فعه خود کند از حقوق و از خصوصیات خلق بر حذر باشد و اگر کسی را با  
او خصوصیتی افتد انصاف نگا دارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد و در روزی که دس تعالی حکم کرد و در رسو انشود  
و از سابقه حکم انلی هر اسان و اند و بگین باشد و خلق آن است که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف  
و در روز و بر نفس خود حاکم باشد بجا هدایت و ریاضات و تقدیر سیاست که مفضی لصلاح و دنیا و دین است العدل عدل

در اصل بمعنی داد و داد و ہندہ است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی  
 را بچیزے نیز می آید و دے تعالیٰ منزہ است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک اوست  
 و ہمہ افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح الا تعدد لا تخصی چنانکہ باید و شاید بچنان است قولہ تعالیٰ  
 (و اتزنی فی خلق الرحمن من تفاوت) و دے تعالیٰ باہر کی معاملہ برابر عمل وے کند و سزاوار محبت و نعمت گرداند  
 و این از عدل باشد و گاہے عفو کند بلکہ سیدیات بجنات مبدل گرداند و این فضل اوست و چون بندہ داشت  
 کہ حاکم مطلق اوست و ہمہ لقبنا و قدر اوست و در ہمہ افعال اور احکمتا است باید کہ در افعال او و تدبیر حکمت  
 او اعتراض نہ کند بلکہ ہمہ حق و عدل داند و تخلق آنکہ در مردم عدالت و زود خصوصاً ورا لکہ رعیت اوست و در ملک  
 وجود اوست و شہوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر گرداند و افعال وے بر حد استقامت و  
 توسط اعتدال بود و بدینیت سعید یا ر است روان گوے سعادت بردندہ راستی کن کہ بمنزل نرود و بجز قنارہ  
 اللطیف۔ لطف نرے و نازکی در کار و کردار و ینکی کردن بہ کسی و لطف خدا بہ بندم توفیق طاعت و عصمت  
 از مصیبت است و از جملہ لطف او بہ بندگان اعطای و می است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن  
 بہ سعادت ابدی بسی خفیف و رمدت قصیر کہ عمر است بلکہ در یک ساعت چنانکہ کسی ایمان آورد و گاہے مشقت  
 مجاہدت و کلفت و ریاضت بلطف و نرے آسان میگردد و اگر خواہد بے زحمت ریاضت و مجاہدت بمنزل  
 مقصود میرساند و بقرب و قبول در گاہ خود مخصوص و مشرف می گرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات  
 امور و رسانیدن آن بہتصلح بر سبیل رفیق و نرے نیز تفسیر کرده اند و این ہر دو امر یعنی احاطہ حق بجانہ  
 بدقائق و خفا یا در رفیق در افعال و لطف وے و دان از احاطہ حصر و حیثہ بیان بیرون است و تنبیہ کردہ است  
 امام غزالی در بعضی امثلہ آن و گفتہ چنانکہ لطف او در خلق جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا چہ در شکم و چہ در حالت  
 رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جوہر نفیس از میان  
 اجبار و بیرون آوردن غسل از کس و ابریشم از کرم و دوز از حدوت و عجیب تر از ہمہ پیدا کردن آدمی کہ مستودع  
 معرفت و حامل امانت و مشاہد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات اوست و امثال این ہر دو  
 از حد حصر و احصار است و ہر کہ داشت کہ دے تعالیٰ لطیف است و عالم بکونانات ظاہر است و موصل جلال  
 نم باید کہ ظاہر و باطن را از کمر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق و میمنہ بکاہد ارد و شکر نعمت وے گوید و توفیق خیر  
 و طاعت از وے جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آن است کہ بہ بندگان خدا لطف  
 و زود و نرمی کند چہ در آفاق حسنیہ و ینوید چہ در منافع زو خانہ و ینیہ و دعوت الی اللہ و ارشاد بطریق حق  
 بر غن و لطف و حکمت و موعظہ حسنہ و علم حقایق و فہم و قائل پو شیدہ با رفیق و سہولت و نرمی بخلایق برساند و افاد

نماید الخیر - خبر آگاهی و خبر آگاه و دانای نیست هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیکرد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد اوست تعالی شان از آن خبر و با معنی خبر راجع بمعنی علم گردد مگر آنکه خبر مخصوص با خبر و دارند و بمعنی عالم با خبر گویند اما غزالی گفته که خبر بمعنی علم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایا با طئه خبرت گویند و صاحب آنرا خبر نامند انتهی و گاهی خبر بمعنی خبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از کسب علم خود و در تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختیار بمعنی آزمودن نیز آید و در تعالی آزماییده است بندگان را بامروزی و تکلیف شرعی چنانکه فرمود الیلو کم ایکم احسن علمای دهنده چون دانست که حق تعالی خیر است مراقبه علم او را از دست ندهد تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آورد و تخلق آنکه بکارهای دین و دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود و خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکائد نفس و مکر و خداع آن پیر خدو و خبر دهنده باشد مردم را از آن و منذر و داعی الیشان بعد بطریق نجات از آن و آزماییده بود الیشان را بدان الحکیم علم استیگی و بردباری و علیم آنکه او را خشم از جایی نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسامت انتقام نه گردد و با وجود اقتدار اگر متوجه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بگوید نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بر عزم آن میباشد و کینه گاه میدارد تا از فرصت کینه را سیکند و در سبانه خود را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آن است که از انتقام و خلاف باشد و از صفت حلم و امید و عفو باشد که چون در حال حلم کرده است و در حال نیز مغفرت کند و باید که بخشن ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کرمی بیفرمانی کند و تخلق آن است که بهر ناپسندی که بیند از جان رود و تمکین و وقار و رز و و بعقوبت زبردستان تجمل نه نماید و صفح و عفو شمیخ خود سازد مگر در اجزای حدود و شریعت - العظیم العظم و العظم بزرگ شدن و عظمت گاهی در احجام که در کرات البصار اند اطلاق یا بدو گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از دست و قتی که امتداد مساحت و در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم کی آنکه بر میکنند چشم را و محیط می گردد با صره بدن چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمیکند و بصیر با طراف و چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در کرات البصار استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط میشود با دراک که حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه و بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از همه است و تجاوز است از حد عقول و بیرون از دائرة ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات و در نزد آن ذات حق

است تعالیٰ و تقدس کسی کہ به شناخت عظمت حق را مستحق و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند یا متعال  
 او را و نواهی و احکام و تعالیٰ شانه و عظم بر بانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرو  
 آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود و سبانه هستی نه ماند و خلق آن است که بهمت بلند دارد و از برائے  
 دنیا و دوزخ و نیر و دوزخ و ملک کونین را در جنب عظمت الهی در نظر مهنت و بی جایی ماند و تحویل کند از کمالات  
 و صفات شریفه انچه عظیم گردد بوسه قدر و تا به مرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر و نرسند و در حدیث وارد  
 شده است که عالم عامل که تعلیم می کند مردمان را خیر نام کرده می شود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان  
 انبیاء و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل و بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین  
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است که عظیم تر از او و مخلوقی بوجود دنیا و در عالم اجسام عظیم تر از عرش  
 آفریده نه شده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع به عظمت روح محمدی است صلی اللہ علیہ وسلم - الغفور  
 بخشنه غفار است و هر دو صیغه برائے مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشنیده که مغفرت از او  
 بسیار بوجود آید و گناہان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش و تمام و کامل باشد و گناہان عظیم بخشنه و مغفرت او بقصی  
 مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آن است که چون از بنده نوسه از گناہان بخشید از همه بندگان آن نوع  
 گناہان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه پوشد گناہان را و در قیو ان اعمال بندگان و غفور  
 آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه برگناہگار نیز فراموش میگردد تا از  
 خجالت و شرمساری در پرده تشویر نماند بهیبت سر خجالت در ویش زان بود و پیش + که گر گناہ بخشنند شرمساری  
 هست + و وجه تخلق بر اسم غفارند کور شد - الشکور - شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منم را به سبب نعمت و این  
 معنی شکر گفتن پند است مر خدا را و شکر را اسناد بخدا تعالیٰ نیز میکنند و شاکر و شکور نام و تعالیٰ دارند و معنی  
 و ثواب جزیل و نهد بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل تر و عظیم تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام مدد و دوزخ  
 و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و امین معنی قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شکر  
 را شکر نام کردند بطریق مشابک و چون و تعالیٰ معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت  
 و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت و تعالیٰ پیفزاید و صدق و اخلاص نماید و وجه تخلق است که  
 شاکر بود مر خدا را بر نعمت و ثنا گوید و مر که را که احسان کند بوسه بحق و ماطت و مکافات کند و اگر مکافات  
 از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک اللہ خیرا - العلی - علو پند می و بلند شدن جامع بر  
 بلندی بر آمدن و بر زبر چیزه شدن و آن دو قسم است صی چنانچه جمعی بر زبر جمعی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه  
 چیزه فوق رتبه چیزه باشد و تعالیٰ و تقدس در مرتبه بالا تر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست

وہم مراتب پایین تر از مرتبہ اوست زیرا کہ سبب و علت فوق سبب و معلول میباشد و دوسے تعالیٰ سبب و علت  
 جمیع مسببات و معلولات است و بذات و سہ مشی میگرد و مراتب علیت و معلولیت پس پنج چیزے فوق وی میباشد  
 دوسے فوق ہمہ باشد و نیز موجودات منقسم اند بہ شئی و حی و منقسم است بحیزے کہ اور اجزاد را کہ حسی نیست و آن ہمہ  
 است و چیزے کہ باوجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکہ اور ادراک عقلی منقسم است بحیزے کہ معارض است  
 و معلولات او شہوت و غضب و آن انسان است و چیزے کہ سالم است ادراک او از معارضہ بکدرات ذات کہ سالم است  
 یا ممکن است کہ مبتلی و مزوج باشد بدان ولیکن سلامت نصیب دے شدہ و آن ملائک اند و چیزے کہ محال است در حق او  
 ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانہ و تعالیٰ است پس دے در مرتبہ فوق کل باشد کہ عالی تر و کامل تر از ان مرتبہ باشد  
 و در فہم عوام کہ در مرتبہ بہائم اند جز علو حسی نیاید و خواص کہ متنبہ شدہ اند باہوراک بصائر معلو معنوی را و مراتب آن را  
 بر وفق مراتب علو حسی نهند و از اینجا معلوم شدہ معنی بودن دے سبحانہ فوق العرش زیرا کہ عرش فوق جمیع اجسام است و موجود  
 کہ مندرہ است از تحدید و تقدیر بحد و اجسام و بمقادیر آن فوق تمامہ اجسام باشد در مرتبہ و تخصیص لہر ش بکثرت ذہبت  
 اوست از جمیع اجسام کہ چون فوق او شد فوق ہمہ شد و علو بمعنی غلبہ کردن بر کسی نیز آید و دے تعالیٰ غالب است بر  
 ہمہ چنانکہ فرمودہ اللہ غالب علی امرہ پس بندہ باید کہ قیاس عقل و ترتیب فکر را در کتہ ذات و صفات او رہ نہد و چونی  
 و چگونگی از راہ معرفت بردارد و بجز معرفت آید کہ کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبہ امر و حکم وی تعالیٰ نیست  
 و نابود دارد و باقتضای تسلیم پیش آید و مخلوق آن است کہ بذل مجہود و تحصیل علم و عمل چندان کند کہ از بنی نوع خود فائق گردد  
 در کمالات و عالی گردد و در مراتب بمقامات ولیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا کہ فوق وی درجات انبیاست با تفاوے  
 در درجات و اعلی درجات کہ فوق آن درجہ نیست درجہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم و اعلی مطلق خداست جل جلالہ  
 و تعالیٰ شانہ و نیز از وجہ تخلق آن است کہ بنفس و ہوا و بردست باشند و از صحبت اہل دنیا استقلال و رزق و بہت بغیر  
 امر حق فرد نیارند و مشائخ گفتہ اند کہ ہر کہ صادق گشت در توجہ بدرگاہ حق اہل آسمان و زمین را ہیبت او در دل نشاند  
 و ہمہ از دے ہر سندا البکیر - بزرگ و صاحب کبر یا ذکیر یا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است  
 و کمال وجود دے تعالیٰ راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون بہت وجود آدمی در از گرد و گویند کہ دے کبیر السنہ  
 و چون طویل الوجود دیکیر شد پس دائم الوجود از دے و ابہیہ اولی و آخری باشد کہ اورا کبیر خوانند دوم آنکہ وجودی متعالی  
 و خودیست کہ صادر است از دے ہر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کامل الصفات  
 رفیع القدر عالی مرتبہ بود و وجہ تعلق و تخلق قریب باسم العالی است - الحفیظ - حفظ نگاہ داشتن و نگاہ دارندہ  
 ہر کہ و ہر چہ در عالم است از آفت و ضیاع اوست تعالیٰ شانہ با بقا و صیانت چیز ہا کہ ضد دشمن یک دیکر انچنان کہ  
 عناصر را در موالیذ نگاہ میدارد و ترکیب و مزاج و تبدیل قواسم آن و نگاہ میدارد حیوانات را بہ پیدا کردن آلات

و جوارح در دوات آنها چنانکہ شاخ و ناہما و چنگل و خایج از ان چنانکہ اسلمہ و پید کردن معرفت و ہدایت بر است  
کردن آن در استمال آن و پید کردن حواس کہ در رنگ چاسوسان اند کہ می آگاہند بقرب اعدا و آفات چنانکہ غنیمت و  
و جز آن و ہم چنین در حفظ اوست تعالیٰ ہر فورہ کہ در ملکوت آسمان و زمین است حتی گاہی کہ از زمین میرود و نگاہ  
میدارد و لباب اورا بقشر و طراوت اورا بر طوبت و بخار با کہ میرود از وسع و خوار و صلاح نبات است چنانکہ شاخ  
و ناب و چنگل سلاح حیوان و باہر قطرہ از آب حافظی است کہ نگاہ میدارد و اورا از آنکہ مبدل ہو اگر دود و دھن و دھشت  
کہ فرو دہی آید قطرہ از باران گر آنکہ بادے فرشتہ است کہ نگاہ میدارد و آنرا تا می رسد بمقتضی خود از زمین امام غزالی  
گفتہ کہ این حق است و مشاہدہ باطن ارباب البیان بران وال بہت و الیشان ایمان بے آزند بدان بصیرت  
نہ بتقلید و ابواب حفظ آنی تعالیٰ کثیر است لایعد و لا یحصى و از پانچ حفظ اوست القاسم ایمان مریض و نمان را و حفظ  
عقاید الیشان از لرغ و زلل و صیانت عقود الیشان و رتو حیو با قاست دلائل و براہین بر صدق دین و حقوای  
و دلیل و برہان نور یقین است کہ در دل انداختہ کہ کسب و اختیار بندہ را و در ان قطعاً و فعلی نیست خبرگی گفتہ است  
کہ شکر این نعمت چگونہ گویم کہ با چندین اختلافات ادیان و مذہب کہ در عالم است اصلاً محفوظ را طاعت و وجوب  
اشکال و اختلاف عقاید ایمانی نہ و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا متقلب القلب و ثبت قلبی علی الایمان و حفظ  
بمعنی از برداشتن چیز سے کہ صدق آن نسیان و فراموش کردن است نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالیٰ  
صحیح است کہ ہمہ اشیا محفوظ است و در علم دے و ممکن نیست نہ وال آن از دے بسود و نسیان نقل است کہ بیک  
از صلی را مال بسیار میراث رسید گفت آگاہی مرا باین در اہم محتاج آفریدہ اما محافظت این محفوظ را بسبب براتفرقہ  
میرساند خداوند تعالیٰ از برائے من نگاہ دارد و ہر چہ بود ہمہ را بدو نسیان و ادیس ہر گاہ کہ او بچیزی احتیاج  
می افتاد حق تعالیٰ آنرا از غیب بوسے میرساند و چون بندہ دانست کہ پروردگار او حفظ است باید کہ از ہمہ آفات  
و مخافات و از غلبہ نفس و ہوا پناہ بحفظ و حمایت او برد و بدیت ہر کس بچہ پناہ آرمہ او را ز بلا گاہ دارد و تحقق است  
کہ حدود و احکام شرع را نگاہ دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ماسوے و سر را از ملاحظہ اغیار محفوظ دارد  
و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرماندگان و مابزان را دوست گیرد و محافظت  
نماید حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاہ دارد و المیقست خالق اقوات و رسانندہ آن بپدران و  
قوت خورش آن چیزی است کہ بوسے برپا ایستد بدن انسان از اطعمہ و اوقات خورش و اذن و این قوت ابدان است  
و قوت اطلاق معرفت و ایمان است و مقیست بمعنی توانا و نگاہدارندہ و گواہ و حاضر نیز آید قوہ تعالیٰ و کان اللہ علی کل  
شیء مقیتا ای مطلعاً قادر ایں دے جامع مئے علم و قدرت باشد پس بندہ باید کہ قوت و قوت تن و جان از دے  
خواہد و بعلم دے اکتفا کند از سہل ترے پر سید ندانہ القوت قال ذکر الحی الذی لا تموت بعضی این چنین حکایت



کہند کہ از دے پر سیدند کہ قوت توصییت گفت اللہ گفتند مقداری کہ ازان چارہ نیست گفت از اللہ چارہ نیست گفتند  
 از چیزے می پرسیم کہ قوام جسد با آت است گفت قوام جسد با اللہ است اگر شما اللہ را می شناسید وخلق آنست کہ از شما  
 طعام دهد و غفلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقدار نماید - الحسیب کافی  
 و بسندہ و بر جمیع کارها و احساب بسند آمدن چیزے اسبئی الشی می گویند بمعنی کفائی یعنی بسندہ شد مرا این چیز پس حسیب  
 بمعنی محاسب است و این وصفی است کہ مقصور نیست بقوت و حقیقتہ مرغیر حق تعالی را زیرا کہ احتیاج بکفایت از جهت  
 وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزے نیست کہ کافی باشد چیزے را اگر اللہ تعالی را زیرا کہ باوست وجود  
 اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی کہ آنها را داخل است در وجود اشیا و کمال آن ہمہ بخلق او نیست پس  
 اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند کہ حسیب بمعنی محاسب است چنانکہ جلس و ندیم بمعنی محاسن و منادم است و وی تعالی  
 سبب میگردد از خلایق روز قیامت و شمارد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند کہ حسیب  
 بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمرن و چون بنده دانست کہ وی تعالی کافی است باید کہ استغفار  
 کند بوس و بحسن تدبیر وے توکل کند در جمیع امور بر وے و من یتوکل علی اللہ فهو حسیب و چون دانست کہ انفس  
 او راے شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را چون دانست کہ او را  
 شرف و کمال ظاہر گردد بر وے خصاست نفس و وراثت آن پس تکرر کند بذات خود و عجب نماید بر باغالی خود و حق  
 آنست کہ سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود محاسبہ کند پیش از آنکہ حساب گرفته شود از وی نفس خود را  
 بمعرفت طاعت شریف گرداند با جلیل الجلال و البجلالہ بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع  
 لغوت جلال و صفات کمال مام غزالی گفته رحمۃ اللہ علیہ کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات  
 و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت کہ محیط بان نتوان شد انتہی و در اصطلاح قوم بطور آثار صفات تہریر و اجل  
 تواند و بطور آثار صفات لطیفہ را جمال و جمیل نیز در اسما آئی آمده اگرچہ در روایت مذکور نیست و جمیل رحل موضوع است  
 مرصود ز ظاہرہ مدرکہ بصیرا از انچه بحسن و ملاحظت ملائم بہ بصیر و موافق آن باشد بعد از ان نقل کرده شد بصورہ باطنہ  
 کہ مدرک بصیرت گردد چنانکہ سیرت جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق اوست تعالی اچنانکہ جلیل مطلق اوست غزاسمہ زیرا کہ  
 ہر جا کہ در عالم حسنی و جمال و کمالی و جلالی است بر تو از انوار ذات و آثار صفات اوست چون بندہ شناخت کہ  
 جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تنظیم کند مگر او را و دوست ندارد و در نیرنگی قدر او و مقابلہ او با احوال  
 و جان عظمت و کبر مائی او جل جلالہ و عظم شانہ وجود و مجاز حق در او و زبان و گذارش آرد و نیست مطلق گرد ذات  
 مطلق بطور کند چنانکہ گوید شمر شرقی و غربی و از جنی عن وطنی و اذ التیبت بد اہوان بد اعینی حکم شدم در کم شدن  
 این منست و نیستی از ہستی آیین نیست ہر دور و کم شو کہ تجربہ این بود کہ کم شدن کم کن کہ تقدیر این بود و بخلق است

کہ نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطن خود را نیک گرداند و اخلاق و سیر را تہذیب کند تا جلیل  
جلیل گردد و خدا و خلق ہمہ دوست دارند۔ الکریم۔ بزرگ و عزیز گفته اند کہ چون کسی را وصف بہ کرم کردی ہمہ صفات  
نیک اثبات کردی و گفته اند کہ کریم آنست کہ چون قادر گردد عفو کند و چون وعدہ کند وفا کند و چون عطا دہد پیش از سہ  
دہد و ہر کہ او بوی التجا آرد او را ضائع نلزد و از جمیع وسایل شفاعتی نیاز گرداند و کریم بمعنی کریم نیز گفته اند چنانکہ جلیل بمعنی  
جلیل داشته اند بمعنی جواد نیز آمدہ و تمامہ این معنی بروجہ کمال خاصہ ذات کریم متعالست نقل است کہ اعرابی از حضرت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ حساب ما روز قیامت کہ کند رسول فرمود کہ خدا تجالی بخودی  
خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و قسمی کرد پرسیدند کہ چہ اتسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر  
شود عفو کند و بندہ یا بد کہ وظیفہ شکر و کرم و اکرام و عفو وجود کند و دوستی اینچنین کریمی در دل گیرد و تخلی آنست  
کہ سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود اورا چہ از ان یا ہمہ آن بران جہ کہ لائق بشان  
اوست و انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم ہمہ تصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیہم الصلوٰۃ  
افعلہا و من الخیات اکملہا از ہمہ کاملتر و کریم تر و اوست اکرم الکریمین بعد اللہ تعالی و تاجہ انوار اولیا و علما و  
ہمہ اہل کرم اند علی حسب درجائتم و مراتبتم۔ الرقیب۔ فی الصراح رقیب نگہبان و چشم دارندہ و کل طبعی گفته رقیب  
حفظ کہ مراقب باشد اشیا را و ملاحظہ کند آنہا را پس غائب نگردد از وسع مقدار ذرہ در زمین و نہ در آسمان امام  
غزالی گفت رقیب علیہم حفظ پس کسی کہ مراعات کند چہ را تا آنکہ غافل نگردد و ملاحظہ کند اورا ملاحظہ لازم و دائم  
اورا رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت کہ ہمین را  
تفسیر رقیب کردہ اند لیکن اخذ کردہ اند در مفهوم وسع مبالغہ در رقابت و باین وجہ فرق بود میان ہر دو وجہ  
تعلق و تخلی ظاہرست آنکہ نگہبان خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و قلب نگاہدارد و دائم در نظر حق  
با ادب باشد و از ناشایستہ ہا پر حذر بود و بداند کہ وی تعالی رقیب و شاہد اوست در ہر حال ظاہر و باطنی و باندہ  
کہ نفس و شیطان در کین او بیند و فرصت نگاہ میدارند و باعث اند اورا بر غفلت تلچون غافل گردد کار خود را بکنند  
و کین خود بکشد پس ہمیشہ پر حذر بود از الشیان و ہشیار بود از مکر و تلبیس الشیان و بر بندہ را ہر ہامی را آمد الشیان  
معنی مراقبہ اینست۔ الحجب۔ اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اوست جواب دہندہ ہر کہ اورا  
خوانند و اجابت کنندہ ہر دعا را و عطا کنندہ ہر سوال را و اوست اجابت کنندہ دعائے منظرین بزرگان قال  
و حال بلکہ اجابت کردہ است پیش از آنکہ دعا کنند و دودہ است پیش از آنکہ میطلبند و از جملہ اجابت اوست و جوت خلق  
و کفایت حاجات الشیان را کہ تدبیر کردہ است کار الشیان را پیش از آنکہ پیدا کنند الشیان را پدید آوردن اسباب از  
از ان ذرات در آسمان و زمین پس بندہ را باید کہ اجابت کند و جوت حق را و اہرام و ہنی و اجابت کند بندگان اورا

با نخل مرام و بر آمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و با جابت و دعوت  
 ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میگردید صلی الله علیه و سلم - الواسع سعوت فراخی و فراخی کردن همه را  
 فرارسیدن و سعوت را اضافت بعلمی کند و میگوید که علم و وسیع و محیط است بمجلومات و با احسان می کند  
 و میگوید احسان و وسیع و نعمت اولبسط است و بقدرت و ملک و غنا میکند و واسع مطلق و در جمیع این صفات  
 الله تعالی هست و آنکه گویند سعوت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهین علاقه است و حق است هر کسی با که  
 شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و ملک و غنا و او را که باقی نماند در مضیق جمل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد  
 از همه و در همه کارها التجا با او کند و در تنگی یا پناه با او برد و تخلق آنست که سعی کند در سعوت علوم و معارف و اخلاق و بزرگو  
 و سخاوت و رزق و وسيله را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه دارد گرد و بر و از حوادث  
 و ایندای جا بلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از محسوس در بیخ نذر و با همه کس به نفع کشاده باشد ملت مبتدا بر دارگر  
 خواهی کشاید و دوست دل بکشا اگر خواهی مراد - الحکیم حکمت عبارت است از کمال علم و حسن علم الیقان و احکام علم  
 و عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس بعضی علمیم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم باشد بآلوه حاکم است و حکیم می گویند کسی را  
 که عالم باشد بحقائق اشیا و نیک داند و قائل صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال درین معنی جز خداوند  
 عز و جل را نباشد و و الله تعالی هر چه کند مقتضای حکمت و از روی دانش و نبش کند و کارها و و الله تعالی هر چه کند  
 دهن دستی منزله و مبتدا است و و اناست بحقائق و وقائق اسرار و سکینه شناخت که بر و در کار تعالی الحکیم  
 بر و لازم بود که راضی گردد و حکم او و بداند که و را در ان حکمت بالغه خواهد بود و اگر چه ظاهر نگردد و بر و  
 پس اعتراض نکند و بخط نگیرد و بر و و بداند که و فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است لقیل بالیشاء و حکم باید  
 و باید که در فهم حقایق متوجه بعضی اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و تکمیل قوت نظریه و تحسین  
 قوت عملیه و نیک داند و قائل و علوم و صناعات را از آنچه متعلق به تکمیل نفس خود بود و باید که از رفاه است و لغو  
 بپرهیزد و هیچ کار بی باعثه حقانی و و اعینه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری  
 قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مروی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و بر شدم  
 چهل روز در خانه و افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات  
 نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوان مرو مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمی کنی  
 و سخنی نمی گویی آخر مرا پند ده و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفتم بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد  
 گفتم دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلار نعمت جان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس و مگیر و صحبت ملا  
 و خوار بر رعزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاشش خود ساز

بیت از سنہ فحکن ہر نام و نشان غیر + الا سیکہ میدہ از دے نشان ترا - الو و و - یفم و فتح و کس و تحجین  
و و اد کبیر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید دوسے تعالیٰ دوست میدارد و مودت  
را و دوست میدارد ایشان اورا چنانکہ فرمود و یفم و یفم یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر بخیرا ہر ایشان را و  
میدہ و احسان میکند بالیشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارد مومنان اورا یعنی طاعت میکنند و مومنان  
میکند اورا و ہیبت میدارد و ذکر میکنند اورا و فرمود و یفم و یفم غفور الو و و اسم غفور را بر اسم و و و مقدم  
داشت تا عاصیان گناہگار ان کہ آلودہ غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار معصیت را بغفور  
از رخسار حال عاصیان می برداشتم و پاک میگردد انم بعد از ان در دائرہ محبوبان و مود و و ان خود می در  
بیت از من گنہ آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی + و وجہ تعلق با ین اسم ظاهر است تعلق آنست کہ دوستدار  
اہل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمانان را نیز خواهد بلکہ اشیار کند ایشان را بر نفس خود و کمال  
این اسم آنست کہ منع نکند اورا از اشیار و احسان و غضب و حق و ایذا پس یہ پیوند با ہر کہ بہر دوز و عطا  
کند آن را کہ محروم گرداند اورا و عفو کند بر ہر کہ ظلم کند بر و و فر د اعلیٰ این آنست کہ در محبت محبوبان حق  
ثابت قدم باشد و در طریقہ محبان بدل مجبور و نموده استقامت و زود دوستی و وستان اورا وسیلہ عظمیٰ باشد  
خصوصاً محبوب ترین محبوبان محب ترین محبان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ محبت و طاعت وی عین محبت  
حق و طاعت اوست حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را ہفتاد ہزار دینار از میراث پدریہ بود ناگاہ  
موتی از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پیدا شد آن ہمہ مال را داد و آن منہ را بخرید بیت جاوی چند دادم جان  
خریدم محمد اللہ عجیب از ان خریدم + و گفته اند کہ علامت صحت محبت حق تعالیٰ را سیرت محبت است بجز محبت مصطفیٰ صلی اللہ  
علیہ وسلم و نشان راستی محبت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم محبت اہل بیت و منتہا اوست بیت دوستی را  
دوست داری دوستش را دوست داری دوست را بر دیدہ دار و دیدہ را بر دوست داری دوستی دوستی دوست  
بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نیم جا و دانی یافت آدمی چون نا امید باشد بر ہر میفرماید قدس اللہ  
منہ الغریز چون سنگ را با راست و سنگ را دیدار عبد اللہ را بالو میزدی چہ کار - الحمید مبالغہ با محبت  
فی الصراح مجذ بزگی و مجذ بزگی و فی القاموس الحمید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجذمت کرم و  
امام غزالی فرمودہ کہ مجذ کسی کہ شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او  
و نوال او پس مجذ جامع معنی اسم جلیل و و باب و کریم باشد و بندہ را باید کہ وظیفہ حمد ثناء حق بجای  
آرد و شکر نعمت و عطاے او فرزند از دو خلق آنست کہ شرف و بزرگی را بہ تحصیل اسباب آن از علم  
و عمل و تہذیب اخلاق حاصل کند و لعبا و نوال افاضہ و اعادہ نماید الباعث - بعث از کفایت بیت از

گور و بیدار کردن نام از خواب و فرستادن کسی را بر اسے کاری و ادا تعالیٰ بر انگیزنده مرده است از قبور و بیدار  
کننده و لهاے خافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوسے خلق و بعضے گفته اند کہ بر انگیزنده  
ہست است بر نیکو کارے پس بندہ باید کہ از خواب غفلت بیدار شود و از سیر فانی رسولی بیزار گردد و از روز  
بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تحقیق آنست کہ دہماے مرده را از گور جیل کہ موت اکبر  
بر انگیزد و بعلم کہ سبب حیوۃ ابدے است زندہ گرداند و خافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود  
داعی خیر کہ حکم رسول دارد بہ سوسے جوارح و قواسے خود بفرستد و بہ سوسے خلق بہ تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل  
ارسال نماید و جهت را بر خیرات و مبرات برگمارد۔ التہید۔ از شہود دست بمعنی حاضر آمدن یا از شہادت بمعنی  
گواہی دادن حق سبحانہ حاضر و مطلع است بر ظاہر و باطن و پر غیب و شہادت و گواہی دہندہ است بر اعمال و  
احوال خلق روز قیامت و تو اند کہ مراد شاہد بر وحدانیت خود باشد چنانکہ فرمودہ است (شہد اللہ انہ لا الہ الا ہ) یا شاہد است  
بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را کہ بیاید بعد از ایشان و مصدق حق یا  
ایشان است چنانچہ قول و سے تعالیٰ (واذا اخذنا لکم میثاق البینین) الایہ دال است بر آن و بعضی گفته اند کہ شاہد بمعنی  
سبب نیز آمدہ و سے تعالیٰ بیان کنندہ است بہ کلام و طریق وحی و الہام احکام دین اسلام را و شہید بمعنی شہود  
نیز گفته اند کہ انبیاء و اولیاء و علما و ملائکہ گواہی میدہند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و سے اگر چہ از اورا کہ ذات  
و صفات عاجز و قاصر اند ابیات خطبہ بر نام تو خوانند این حمد + از تو بزنای ندانند این حمد + اگر چہ تو حید تو میخوام نام  
ہم تو میدانی کہ نادانیم ما و بندہ را باید کہ از مر اقبہ حضور و اطلاع حق و از شہادت و سے بر اعمال غافل نہ باشد و شہادت  
وی بر محی رسول و صدق و سے مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی متعرف و تحقیق  
معنی اول راجع بمعنی علیم و خیر است و بمعنی ثانی سہی کنند کہ بہ تحقیق عدالت و تزکیہ و تصفیہ از اہل شہادت در دنیا و در  
روز قیامت و شہادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیاء گردد تا از خواص عباد اللہ باشد۔ الحق بمعنی ثابت ہست  
و در مقابل اوست باطل بمعنی نیست و ناجیز و معدوم و ثابت و ہست مطلق اللہ تعالیٰ است و سایر موجودات  
از حیثیت امکان معدوم و ناجیز نیستند کہ در حد ذات ایشان را وجود سے و شہادتے نیست چنانچہ گفته است  
(لا کل شیء الا اللہ باطل) و تفصیل کلام آنست کہ اینجا سہ چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجہی باطل بوجہی  
پس متمنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاتہ حق است، بوجہی و باطل است بوجہی و اورا از جهت ذات خود  
وجود سے نیست، اصلاً پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و از وجہی کہ بجانب مقید وجود  
موجود است پس و سے باین وجہ حق است و این است معنی قول و سے بمانک کل شیء الا اللہ ہم پس معلوم شد  
کہ حق مطلق همان موجود حقیقی است کہ بذات خود موجود است و ہر چیز وجود از و سے میگیرد و آن خداست عزوجل

و تقاضے و تقدیس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی کہ اقوال و اعتقاد است و مذاہب را بدان وصف میکنند نیز بتی  
 بوجود حق دارد باعتبار ثبوت ازین جهت اورا حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تاملی سزاوار از کتب  
 و اقوال و افعال و بی ارزشا بنده بطلان و کذب منزہ و میراست و تخلق آن است کہ حق گردد بنده بتعالی حق  
 کہ شریعت بنویست صلی اللہ علیہ وسلم تا از ان نورے و حضورے بر دل مستولی گردد کہ بدان مستغرق گردد و در وجود  
 حق و ذکر و حضور وے تمامت یافت گردد و بعضی حقانیت امام غزالی گفت رحمتہ اللہ علیہ رحمتہ واسعہ عبد اگر چه  
 حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بنجد اذ ذات وے تعالیٰ بلکه بنده بذات خود باطل است اگر  
 موجود ساختن حق مرا و را نمی بود پس خطا کرد کسی کہ گفت انا الحق مگر به یکی از دو تاویل یکی آنکہ این مراد دارد  
 کہ وے بحق است و میگویند این تاویل بعینست زیرا کہ لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکہ این مخصوص بے  
 نیست بلکه ہر چه با سوائے اوست بحق است تاویل دوم آنکہ مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکہ در باطن حق محسوس  
 شود و گنجایش غیر نماند ہر چه کلیت چیزی را و تمامہ او را فرگیرد و او در وے مستغرق گردد و میگویند و مباہلہ میکنند کہ او  
 اوست و ازینجا گفته است (انا من اہوے و من اہوے انا) مراد استغراق و استہلاک داشته است انتہی کلام الامام  
 ای موجود بحق و اسے نور مطلق افاضہ کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو  
 شود تو و منور گردان نور اسم خود دل بندہ خود را تا چنانکہ اسما و صورتہ عبد الحق است و حقیقہ و معنی نیز گیرد و با وجود  
 آن آگاہی و ہوشیاری پیدا آرد و از مستی و تجردی نگاہدار و تا گوید انا عبد الحق بجائے آنکہ ویکہ انا الحق گفته است  
 انا علی کل شیء قدیر - الوکیل - وکیل آنکہ کار را با وے گذارند و زمام تصرف در دست وے دهند و وی تعالیٰ  
 خود بخود کار ہائے بندگان را بر خود گرفته و قائم شدہ بامور عباد و در مہار و معاد بتفصیل ہر چه بدان محتاج اند و کفایت  
 میکند بنیات و کرم خود و مہات ہمہ را بی آنکہ کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاہے و فاعل میکند قدرت و وی بامرے کہ  
 وکیل است در ان و وکیل مطلق آن است کہ امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود با تمام  
 آن و آن کرم و عنایت باری تعالیٰ است پس بندہ باید کہ ہمہ کار ہائے خود را بحضرت وی سپارد و بتجدیری باز  
 گزارد و بکلیت خود و موکل گردد و بر وے و بسندگی کند با استعانت و استمداد وی از غیر وی بلیت کار خود را بجا باز گذارد  
 کہ منی بمنیم ازین بہتر کار ہے و حقیقت توکل ثقہ است بفضانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام  
 و تعلق آن است کہ در کار ہای ضعیفان و فر و ماندگان سعی کند و در کفایت ہمہ ایشان کوشتن نماید و در انجام مآرب  
 و تحصیل مطالب ایشان چنان شود کہ گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا اگر در بر نفس خود و جسم نفس گردد و دستفہای  
 حقوق الہی و تقاضے او امر و لواہی وے تعالیٰ - القوی المتین - قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت  
 دلالت میکند بر قدرت تمامہ کاملہ بالیہ و متانت و دلالت میکند بر شدت قوت و اللہ تعالیٰ ازین جهت کہ قدرت بالغہ



و کاملہ دارد قوی است و ازین حیثیت کہ شدید القوت است متین است کہ در قرآن مجید وصف کرده است خود را بزرگوں القوت المتین  
و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و دے تعالیٰ از عجز و ماندگی و ضعف فرو ماندگی منزہ و مبرک است و کفایت گزینہ  
قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعل بمعنی مفضل پس در ہمہ کار قوت و نصرت از خواہد بود و خود را و ہمہ را  
و ہمہ چیز را اسخر و منقاد آوداند و در وقت جرات دبی اوبی از قوت و قدرت او ہر اسبان باشد و ممکن آن است  
کہ بر ہواے نفس قوی و چیرہ باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام  
شرع و ہن و مستی را بخود راہ نہد بہیت نفس کا فرکیش را بر خویش تن سلطان کن و دشمن است او ہر چہ فرماید کہ  
آن کن آن کن - الولی - محب و ناصر و حق سبحانہ محب مومنان و متقیان است و نصرت میدہد ایشان را و وی تعالیٰ  
دوست میدارد مومنان را (اللہ ولی الذین آمنوا) و ولی یعنی متولی امور نیز آردہ و وی حق سبحانہ متولی امور صالحان است  
بلطف و اصلاح کہ توکل کردہ اند بر وے و تفویض کردہ اند امور خود را بر وے و متولی امور تمامہ خلایق است از انجہ عیال  
اند بان از امور معاش و معاد و معنی قریب نیز آردہ و رحمت وے تعالیٰ قریب است بہ محسان بوداذا سألکم عباد  
عنی فانی قریب پس بندہ باید کہ بتکمیل شعب ایمان خود را شایستہ مزید دوستی حق سبحانہ گرداند و در ہمہ کار ہمار و نصرت  
از وے جوید و بہ توفیق و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالیٰ آگاہ بود و التفات دل بغیر او نکند و خلقت آن بہت  
کہ دوست دارد او سبحانہ را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و وی کند در فقرا  
حوالہ خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیدہ شود او را ولی اللہ و یکی از نشان ولایت آنست  
کہ وے تعالیٰ دائم دارد و توفیق و نصرت او را و مخذول و مطرود و گرواندا او را تا اگر قصد مصیبت و بدی کند نگاہدار  
او را از ان و اگر نگاہ داران سفید بتوبہ و انابت و باز آرد و دوران نگذار دین است معنی (اذا احببت اللہ و رسولہ) یعنی  
یعنہ (و نسب) و از نشان ولایت است کہ او را در دن و شان خود جاسے و ہر زیر کہ دل ایشان محل نظر حق است و  
چون او را در انجا بیاید بلا بدیدہ تو از ان بر وے نیز افتد بہیت دل بدست آرگولی داری بہ درہ فقر حاصل  
داری + اللهم ارزقنا - الحقیقہ - حمد و محبت ستودن و ستودہ شدن و دوست ستایندہ ذات خود و ستایں کنندہ صفات  
خود بکلام خود در ازل و بہر آیت بنیات و رلازال لا احصی ثناء علیک است کہ آنست علی انفسک پس آنست  
و ستائندہ انبیاء و اولیاء و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و ستودہ شدہ است بتائیش خود و ستائین جمع  
آفرینش خود کہ (وان من شیء الا نسبح بحمدہ) یا حمید بمعنی متحق جمیع محامد است کہ موصوف کمال عطا کنندہ ہر نوال است  
و ہر حمد و ثناء راجع بذات اقدس اوست و تخلق باین اسم آن است کہ دائم حامق بود در جمیع اوقات و احوال ہی  
کند کہ متصف گردد و تحصیل کمال عطای نوال محمود و ممدوح گردد و نزد خدا و نزد بندگان فی محمود از بندگان ہی  
است کہ ستودہ است صفات وے و اخلاق وے و شمائل وے و اعمال وے و اقوال وے و احوال ہی بے ثوب نقصان

و فلغیا و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب است بدرجت و مقام او بر قدر  
 تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک جمیعست بر قدر کمال و اندازه نوال خود و جمیع مطلق الله  
 است جل جلاله و علم نوانه - انحصاری - احصا شدن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و اتمام غزالی محضی العالم انفسیر  
 کرده و گفته که علم را چون اصناف کند معلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند محضی مطلق کسی است که نتواند  
 گردد در علم و به حد هر معلوم و عدد و مبلغ و دینده اگر چه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن  
 غایت از احصای اکثر معلومات و اما انقیاد من العلم الاقلی این محضی مطلق نیست مگر خدا عز و شأنه و اوست که دانست  
 بدقائق و حقائق اشیا و محیط است علم او و ذرات کائنات و احوال و آن وصف کمال او این است که احاطه با کل شیء علما و  
 احصی کل شیء عددی و دینده باید که علم آبی را بر جزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در حساب  
 حساب مساوی و بر گیر و دینده که همچنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکو تری نیز تخر خواهد بود بدیت غافل شود  
 که عمری زین تازه تر نیایی به دوش یده که چون شد عمری در گنجایی به و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال است چنانکه  
 در اصل صفت علم و از جمله تخلق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کن بیش  
 از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه سنا به ننگ دهد کند تا بر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و در وقت  
 گردد - المبدی المعبود - ابد ارا ابتدا کردن و نو آفریدن و عادات باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن  
 نو و بیرون آورنده صنایع و بدایع به فیض و باز گرداننده احیاء بعد از عدم اوست تعالی شأنه و قدرت او همه اشا را  
 و خود هر که از عدم بوجود آورد و بعد از امانت احیاء نیز تواند کرد - آنکه ما را اول از خاک آفرید و این چنین شایسته  
 و پاک آفرید و اگر کند ما را پس از مردن درست و بنود از قدرت عجب از تخت و گاهی معید را بر عاده پیروز و پاک  
 تعالی عواید و فوائد الطاف و انفعال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعدا و تقصیرات وی بایم و خطا  
 می نهد و بفو و کرم و احسان خود باز عاده میفرماید نیز حل میکنند این چنین جاری شده است سنت آبی تعالی که میسر  
 وی ستاند و باز میهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدی یعنی نشی الثامات بود و از وجود و لوازم و هو  
 مبدی نعم قبل استحقاق و بر هر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای و راجوید و شکر نعمت  
 معاش که حیات این جهانی است سازگاری مساوی که حیات آن جهانی است بکند و تخلق است که سعی کند در آبادی  
 خیرات و تاسیس حسنات و عاده آنچه منقطع شده اذان تبصیرات و تقریبات - المبدی المعبود - پیدا گرداننده  
 حیات در جسم و دور گرداننده آن از دوس که احیاء و امانت صوری و جسمانی است و زنده گرداننده و لها پایمان و  
 معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیاء و امانت معنوی و روحانی است اوست تعالی شأنه و عظم برانه بنده باید که شکر آن  
 نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت و حقیقه نداند

وخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الہیہ و میرانیدن نفس از قوت خصمیہ و شہویہ می کند بدست  
حیات القلب علم فاعلمہ و موت القلب جعل فاجتنبہ و زنده گردانیدن دلہا و طالبان و میرانیدن بانوار ہدایت و میرانیدن  
نفس الشیطان از ظلمات غوایت کہ الشیخ نجفی و حکیمیت نیز ازین بابست و اعطای غذا بگردندگان کہ سبب بقا و برکت  
و کردن غراب کافران کہ سبب نیستی ناپاکانست نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشانست۔ الحی۔ زنده ازلی و  
ابد علی دست تعالی شانہ کہ ہرگز نمیرد و زوال و ہلاک نہ پذیرد و حیات صفتیست کہ موجب علم و فعل ارادیست و  
ہرگز ادا کہ فعل ارادے نبود میتست و حی کامل مطلق آنکسست کہ مندرجست جمیع مدرکات تحت ادراک و  
و جمیع موجودات تحت فعل وے تا بیرون نبود و هیچ مدرکی از مدرکات وے نہ هیچ مفعولی از فعل وئی آن خداست  
پس اوست حی مطلق و ہرے کہ سوائے اوست حیات او بقدر ادراک و فعل اوست و سیکہ شناخت کہ وی تعالی  
حیست کہ ہرگز نمیرد و توکل کند بر وے (و توکل علی الحی الذی لا یموت) و ہر کہ اعتماد بخلق و کنہ اقبالست کہ وقت  
حاجت بمیرد و صنائع گرد و امید وے و تخلق باین اسم آنست کہ زنده باشد بوی بیاد وی تعالی تا ہرگز نمیرد و ہر  
عند ربہم یرزقون فرجین بدست ہرگز نمیرد و انکہ دلش زنده شد و دلش بدست بہر جریہ عالم دوام باقیست و قدمات تو  
و ہم فی الناس اصیار۔ القیوم۔ قائم بذات خود و قائم دارندہ و زنده کنندہ مرغی خود را کہ ممکن و مقصود نیست  
را و وجود و بقا جز وے و وجود و بقای جملہ موجودات بقیومیت اوست و گفته اند کہ قیوم بالقیوم و مصلح امور را گویند و اصلاح  
آرندہ و مدبر امور عباد و باز نمایندہ طریق صلاح و سد او و معاش و معاد اوست و ہر کہ دانست کہ قائم باشیا و مصلح امور  
اوست فارغ گردد از تعب و تدبیر و کہ استئصال و زندگانی براحت کند و رسائیہ توکل و کفو لہن و نصیب بندہ ازین  
صفت بقدر استغنائے اوست از ماسوائے اللہ و امداد مردم و اصلاح او امور عباد اللہ را و گفته اند کہ الحی القیوم اسم  
اعظمست و ہر کہ در سجدہ بگوید یا حی یا قیوم بر جمہات استغنیست حاجت او بر آید۔ الواجد وجودیست و یافتن مطلوب  
و وجد و جدت تو انگر شدن و وے بجانہ واجب الوجودیست کہ هیچ کمال و مراد و مقصود از وے متفق و نیست و هیچ  
چیز بغیر وجود او موجود نہ و غنیست علی الاطلاق کہ هیچ چیز نہ بیکس محتاج و نیاز مند نیست و ہر کہ غیر اوست بوجہی اجابت  
و بوجہی دیگر فاقد و از بعضی چیز با بے نیازست و بچیز با بے دیگر نیاز مند و بعضی گفته اند وجد بمعنی علم نیز آردہ و ہر  
بہر صفت کہ ہست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود کہ غنی و غنیست و غنیست  
انچہ میخواہد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول و واجد باعتبار ثانی غنی و غنیست و غنیست و غنیست و غنیست و غنیست  
اول علیمست و از حیثیت ثانی واجد و اللہ اعلم و بندہ را باید کہ بمراحتی باشد و احتیاج بے دارد و اعلم وے  
آگاہ باشد و تخلق آنست کہ کسی آگاہ در تحصیل انچہ لا بدست از کمالات تا و اجدر او و مقصود شود و غنی گردد و فضل خدا  
از ماسوائے او ع چون تواند بچیز بمعنی ہمہ و اریم ہمہ۔ اما جہد بمعنی مجتہدست چنانکہ عالم بمعنی علیم و لیکن در صغیر

مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بیان میکنند و گاهی با ثبات  
اصل معنی انتظامی نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدالات لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تعلق همه در شرح اسم  
المجید گذشت - **الواحد** یکی است و البوحده یگانه شدن و دوسه یگانگی است بذات خود و یگانه است بکمال صفات  
خود و این نه آن واحد است که مبدء اعداد است که محدود و منتهی است آنحضرت بجا ندارد و نهایت نیست و جامع اعداد  
است و واحد و در عربت بد معنی است یکی آنکه تجزیه و تقیض نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بمثل مانند بود و چنانکه آفتاب  
که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که اورا نظیر پیدا شود و موجودی که مفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست  
و وجود نظیر می ممکن نیست واحد مطلق است از لا و ابد و بنده گاهی واحدی شود و قتیکه پیدا نشود مراد اورا و اینای  
جنس و نظیر در فعلی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خلقت دیگر در وقت دیگر موجود است پس  
علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خداست تعالی واحد است در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه گردد  
مگر بوسه و شریک ندارد غیر اورا در دو تعلق بران اسم آن است که سعی کند که متوجه و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت  
به کسی که ممکن است توحید نسبت بوسه و باید که متوجه باشد در عبودیت چنانکه متوجه است و سه یگانه در الوهیت یک جهت  
و یک روزه و یک دل متوجه حضرت واحد گردد تا به فیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در بحر توحیدی گوید و یکی داند  
و یکی بیند و یکی جوید و هر چه بیند از و بیند از و داند بعبیت از بر آن یکی و د جهان داده ام بباد و عظیم کن که حاصل  
هر دو جهان یکی است و نقل است که شبلی قدس الله سره الغریب بکاف نقاعی گذشت فریاد می کرد که یکی بیش نه ماند  
در رقص آمد و فریاد زد که کی بودی یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی دعوات بهی و شرح السنه  
اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو که احدا باعتبار  
ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی می گویند واحد بمعنی عدیم التجزیه که اجزا ندارد و واحد  
عدیم الشئی که نظیر ندارد - **الصمد** سیدی است که قصد کرده می شود بدرگاه او در جمیع مطالب در غایت آرزو از صمد  
بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصد که میان تری نباشد و لغت است  
در صفت پس بنده یا بد که همیشه بقصد درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و آرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و  
آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و رومی از وی بجانب دیگر نگوید و تعلق باین اسم آنکه در کار سازی نیاز ندارد  
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از ذاکل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد مرجع بندگان  
خدا شود و در جمیع حاجات محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب و در رعایت احکام دین متکون و مستقیم گردد و در نظر  
علم و یقین - **القادر** المقتدر - قدر و قدرت و اقتدار و قدرت توانستن و توانائی و قادر مقتدر بمعنی خداوند قدرت در  
مقتدر مبالغه است و قادر آن کی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود بوی کن بر وفق

ارادت و قادر حقیقی آن کسی است کہ اختراع کند هر موجود را اختراعی که بیکانہ باشد بوی ستغنی باشد در آن از مواد و دست بخیر آن  
 خداست جل جلالہ و اعلا قدرتی است بقادر گردانیدن حق مراد را فی الجملہ بر بعضی اشیاء و بعضی احوال قدرتی ناقص و  
 منجزات بندہ تابع است بقدرت خدا پس سزاوارست کہ گفتہ نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق  
 مگر بے بجانہ پس کسے کہ شناخت کہ اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواہ نیست راہست گردانند اگر خواہ  
 است را نیست گردانند ہمیشہ خائف باشد از قہر و امید دارد بود بہ لطف و تسلیم بود بوجہ ارادت وی و نیز چون دانست  
 کہ مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از ہر کہ ظلم کرد یا رنجانید او را باعتبار دانکہ قدرت حق و مقام  
 وے اشد و اتم است از انتقام کشیدن و سب پر اسے نفس و خلق باین اسم آن است کہ قادر باشد بر کف نفس از  
 مخالقات و بر منع شیطان از غویات و بازداشتن طبع و ہوا از نیل بہ شہوات و لذات۔ المقدم الموفق بکسر ط  
 و کسر خالتقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست عز و علا کہ عیش کردہ دوستان خود را بہ نزدیک گردانیدن  
 از در گاہ عزت خود و دوراہ نمودن بہ جناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بہ دور افکندن از لطف خود  
 و پرورہ افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسے را کہ نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسے را کہ  
 دور گردانید پس افکند از شرف و رتبہ و تقدیم و تاخیر گاہے در مکان بے باشد و گاہے در زمان و گاہے بفرقت  
 و رتبہ می باشد و رتبہ ہمہ از خداست آدم علیہ السلام را درین جہان تقدیم کرد و محمد را صلی اللہ علیہ وسلم تاخیر و در آن  
 جہان بر عکس تمجیدین حال اہم سابقہ نسبت بامت محمدیہ چنانکہ فرمود الآن اقول و در قرآن مجید فرمود  
و السابِقون السابِقون اولئک المقربون و چون بندہ دانست کہ تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود مستتر  
 گردود و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتدر گردانند و تخلق باین اسم آن است کہ تقدیم کند خود را بسابقہ  
 و مسامتہ بخرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را کہ سماع خیر اند و نیز مقدم و محظوم دارند ہر کہ را  
 خداے تعالی مقدم کرد و مقرب گردانید و موخر و محظوم دارد و ہر کہ را وے بجانہ تاخیر کرد و دور افکند۔ الاول الآخر  
 اولیت از لے کہ وجود او را ابتداء و ہستی او را اقصائی نیست و آخریت و ایامی ابدے کہ بقاے او را نہایت  
 فی دوام او را انقضاے فی یا سابق است بر اشیا بوجہ دوکان اللہ و لم یکن مع شیء و آخرے است باقی بعد فناے  
 خلق (کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک) یا اول است بوجہ و آخرت بسلوک و از و است مبداء اول و سبب  
 اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخرت بضرر ان یا اول است کہ بہدایت و احسان عارفان را بیکانہ  
 خود شتاب شناسا گردانید و آخرے است کہ با کمال لطف و امانت کار ایشان تمام ساخت پس اولیت باہتدای  
 عرف و آخرت با کمال لطف پس کسیکہ بہدایت کرد و در ابتدا اوست کہ کفایت می کند در انتہا۔ الظاہر الباطن  
 ظاہری است کہ پدید است وجود و ہستی او بآیات باہرہ و در امن و مساوی باطنی است کہ تجسبات کہ ذات مقدس او بجناب

جلال و کبریا یا ظاہر است یا باطن است یا قدرت باطن است یا قدرت ظاہر است بر بصائر  
باطن است از البصائر ظاہر است بی اقتراب باطن سببی حجاب چہ خفای او از جہت شدت ظهور اوست و ظهور او  
سبب بلون او و نور او حجاب نور اوست و فہماں من خفی لشدت ظهوره و احتجب نورہ بنورہ پس و است ظاہری  
کہ نیست ظاہر تر از او و باطنی است کہ نیست باطن تر از او و سہ و حظ بندہ ازین اسم آن است کہ اہتمام کند نشان  
خود و فکر کند در اول خود و تدبیر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاہر و باطن خود را و حدوث عالم و فہماں از ابدان و دل  
بران نہ نهد و بنظر تدبیر از ظاہر اشیا بہ شناخت صانع سبب برود در کار دین سابق و اول باشد و در کار دنیا  
پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاہر بود و با سائر حقیقت باطن و ظاہر با خلایق و باطن با خدا چنانکہ گفتہ اند الصوفیہ  
کائنات و باینست بلیت ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن و غیر از ہو دیا من ہو دیگر چیزے نمیدانم۔ الولی۔  
ولایت بالکسر تصرف کردن و دوست یافتن و ولایت بالفتح یارے کردن و بادشاہی راندن و بیوہ کہتہ کہ ولایت  
بفتح مصدر است و بکسر اسم و دالی کسی است کہ متولی شود امور را و مالک بود و جمہور را و ولایت مشہور است بتدبیر و قدرت  
و فعل تا این معنی جمع نہ شوند اسم و الے اطلاق نہ کنند و دالی امور علی الاطلاق نیست مگر اللہ سبحانہ کہ متصرف  
بہ تدبیر آن او لا و منفذ احکام است در آن ثانیاً و قائم است بوسے با و امت و البقا ثالثاً و بندہ باید کہ اطاعت امر  
و فرمانبرداری باری تعالی لازم داند و مملکت وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از  
خارج آن شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الہی و حکم و سہ و الی مملکت وجود خود شود و حکام در آن باشند  
المتعالی۔ بلند قدر بر جمع ولات و دالی و از سائر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی الیغ از اعلی است متنی  
تعلق و تعلق اپنے آنجا مذکور شد۔ الیر۔ بکسر بانی کوئی کردن و بفتح بانی کوئی کنندہ و بحقیقت نیکی کنندہ و احسان  
نمائندہ است جل جلالہ و عم نوالہ و بیچ نیکی و احسان نیست مگر آنکہ اوست سبحانہ متولے آن و تفصیل بر خدا  
و احسان و سہ بر خلق از حد و بیاں بیرون است (و ان تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوها) و بندہ باید کہ شکر نعمت  
و مہرت خدا بجا آورد و بخلق خدائیکی و احسان نماید خصوصاً بکما در وید و اقارب و ہمسایہ ہا و سائر اہل حقوق و مستحقان  
بلکہ بغیر مستحقان نیز عاودہ اند کہ شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی مالے آورد از  
غیر مال زکوۃ و گفت مستحق از نامستحق نمی دانم و تمیز میان اینہا نمی توانم بہر کہ فرمائی بہ ہم فرمود بدہ مستحق را و غیر  
مستحق را تا بدہ خدا تعالی ترانیز اپنے مستحق آئے و مستحق آن نہ۔ التواب۔ توبہ بازگشتن از گنہ و اصل معنی  
توبہ رجوع است چون نسبت بہ بندہ کند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپیر و دوگاہ نسبت کنند رجوع بہ جہت  
و توفیق ارادہ نمایند و سہ تعالی نیز پیدامی کند اسباب توبہ را و توفیق میدہد بندہ را بآن و پیدار میگردد انداز  
خواب غفلت بہ تحولات و تحذیرات و تنبیہات برو خامت عواقب معاصی پس رجوع می کند بندہ بہ توبہ و ہمت



و رجوع میکنند و می بمانند بفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود قرآن تاب علیهم لیتوبوا  
 (ع) توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و شکنیم و بنده باید که دائم در امید زند و در نو میدی برسد و از جناب حق توبه طلب دارد  
 و از گناهایان پشیمان گردد و گوشش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و او عجلتو با التوبه قبل الموت را امتثال کند  
 حکایت عیسی ابن عیسی وزیر پاکو که سواران میزد خلق را چنانکه عادت است می پرسیدند این کیست زالی بر بگزی نشسته  
 بود گفت چند گویند این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بنشیند  
 و به منزل خود بازگشت و ترک کرده بدولت توبه شرف شد و به مکه باکر مجاور گشت و تخلق آن است که از زلات  
 بندگان اعراض کند و اگر اعتماد نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت  
 صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی آنک انت التواب الرحیم گناهان او آمرزیده شوند که از جاری کتب الحدیث -  
 المنتقم - انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است (ان التذخیر ذوالانتقام) و این بعد از  
 انذار و امهال اشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعیت و سه سبب انتقام می کشد و عقوبت می کند کافران را  
 و مشرکان را به سبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهی عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید  
 که از انتقام حق پر حذر باشد و از معاصی محتجب و متحاشی و تخلق آن است که در حفظ حد و ششع و احکام آن مسامحه  
 و داهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و منزه است او این است که چون  
 از جناب معصیت کنیدا در عبادت تقصیر نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند یا تیری بسطای گفت که نفس من  
 تحاسل کرد و در شبی از شبها از در پس عتاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یک سال العفو  
 محو کننده سیئات و در گذرنده از معاصی قریب بمعنی عفو است و لیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران یعنی از مغف  
 ستر و گنایان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان است و عفو مشربح و اعدام است و بنده هر چند گنگار بود و بظفو  
 پروردگار امیدوار بود پس دست رو بر پیشانی می سج بزم نباید بنهاد و شاید که موئی کریم به بخشد با قامت حدیث  
 و حکم دین مبین رو کن بر راسه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود و در و بر جای نیکان این گمان  
 بر تو در روز جزا نادان بود و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در حبس  
 (الکافین الغیظ و العافین عن الناس) در یابد + الرکوف - رافت شدت رحمت و غلبه آن بعضی گفته اند رافت  
 احسانی است که مبداء آن شفقت محسن است و رحمت احسانی است که مبداء آن حاجت کسی است که احسان کرده بود  
 و می توانی مهربان است بر بندگان بار سال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت  
 عقوبتی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق  
 و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت - مالک الملک - نافذ است حکم او و شیدت او و در ملک و می

بایجاد و اعدام و البقا و افناء و چه تعلق و تعلق و شرح اسم الملک گذشت - و و الجلال و الاکرام - آنکه هر جلالت هر کمال  
 ثابت است مراد او هر کرامت و هر کمیت صادر است از و سه جل جلاله و هم نوال پس جلال صفت ذات اوست و کرامت  
 اوست که فائز است از و سه بر بندگان و انواع اکرام و بندگان را خارج از دائرة حضور و شناخت و محال آن در حق  
 وی و لکن در مناسبت آدم - دان نمود انعمه الله لا تحصى و مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل  
 نماید بدرگاه و و هر که اکرام او را و بید شکوید مراد او این خدمت نه کند مرغیر او را و سوال نه کند از غیر و و  
 تعلق آن است که تحصیل کند نفس خود را جلالت و شرف و کمالات و الهامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لائق  
 و برادر است - المقسط - قسط جور و پید او و اقساط عدل و داد گسترده و منصف عادل که انصاف میگیرد  
 مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آن است که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر بشنود و گردانند چنانکه در حدیث  
 آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت - الحجام - جمع گرد آورده و گرد آورنده خلق تماثلات چنانچه آدمیان  
 بر زوای زمین و بر انگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها و کوهها و هوا و زمین و دریاها و  
 حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال و الوان و طووم و اوصاف اند و هر را در زمین  
 جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و همچنین جمع کرده در حیوانات میان امتحان و پنی درک و مغز و سایر اجزای حیوان  
 و جمع کرده میان تشفادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ و جوه جمع است و جمع کرده و الهامی عارفان  
 را به شهود و تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت و سالیط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را و طلب  
 خود و و الهامی ایشان را اند که خود را لا یدکر الله تلمن القلوب جمع کرده فضائل و کمالات در انبیا و اولیا و علما  
 و جمع کرده در بعضی از کمال اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین و سید المرسلین  
 صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمین بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الهی و افعال غیر متناهی  
 او و تعلق آن است که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانی و جسمانی و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده  
 و اخلاقی گزیده و در وظائف عبادات و ابرار و غیرات و میرات و سایر فضائل و کمالات و می کند در جمع هم و سکون  
 قلب و جمیت مع الله بدیت و جمیت کوشش تا همه ذات شوی به ترسم که پر گرفته شوی مات شوی به الهی الهی  
 غنایی نیاز شدن اغنایی نیاز گردانیدن و و و تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال زهمه بی نیاز است و با وجود  
 آن بی نیاز گرداننده است دیگران را از بندگان خود و لیکن آنکه غنی گردد با غنا و غیر غنی مطلق نخواهد بود و در فضا  
 اگر از اشغال خود غنی گردد و غنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یایا ایها الناس انتم الفقراء الی  
 الله و الله هو الغنی الحکیم و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز بجزرت او بر و و چون دانست که  
 بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نه کند مگر از و و در و و نیاز نیارد مگر ب و و از خلق بی نیاز گردد

متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان را دست گیرد و با نیجه تواند رفع احتیاج ایشان کند و نیجه از فضل نعمت  
 حق نزد او دست بر فقر از موسائین افافه کند و از سوال بے نیاز گردد و خطی از اسم المعنی نیز باید اعطی المانع - هر  
 هر چه خواهد بدید و هر که خواهد بدید بر الا مانع لما اعطی و لا اعطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی سطلی و مانع است بطای  
 او امیدوار بود و از منع و خائف و خلق آنکه صالحان و محققان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا قلب روح  
 را از انوار حضو و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب  
 مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیری کنند بر و اسباب هلاک و نقصان در ابدان و اویان مخلوق  
 عقل و وضع شرع و بیان معنی راجع و اکمل بمعنی الحفیظ می شود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست  
 و حاصل معنی شود حفظی او لیکن منع را اضافه به سبب هلاک می کنند و حفظ را اضافه به محروس از هلاک می نمایند و مقصود  
 از منع و غایت و سبب حفظ است پس هر چه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تعلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ  
 خواهد بود و فرق میان این دو معنی آن است که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است  
 از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطفی باشد ولیکن خفی و منع می کند و سبب آنکه آرزوهای و شهوات را از نفس که  
 میخواهد مخصوص میگرداند به فضل و کرامت خود و از اهل خصوص گرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب که  
 میخواهد خالص گرداند و برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند ترست و بنده چون دانست که مولی تعالی  
 اسباب هلاک نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد و شکر گوید حق را برین نعمت و تعلق آن که مانع آید و دور  
 باشد از طرق فساد و هلاک بخود و با اهل صلاح نگاهدارد و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات - الضرر النافع  
 خالق خیر و شر و نفع و ضرر است تعالی و آخر منیده در دو و او پنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نه  
 برید که دو نافع بذات خود است و زهر مملک به نفس خود و طعام به نفس خود میرسد و اندو آب بذات خود میرسد و میاز  
 اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که و سبب آنکه اینها را اسباب ساخته است و بواسطه  
 اینها خلق میکند اگر خواهد بے اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات  
 و وسائل و اسباب سخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب  
 اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و فرق بمجموع خصوصیات و صفات  
 و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی را تسلیم  
 گردد و تفویض امور بوسه کند و زندگانی کند و سبب از خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند  
 که موسی علیه السلام از دروندگان به حضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بر درندگان بنه تا آرام گیرد گیاه بر درگان  
 مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز درندگان در و کردیم از آن گیاه بر درندگان نهاد و در و زیاده گشت گفت

آلئین همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب باعتبار در سید که آن گرت توجیه بجناب ماکروی شفا و ایدم و این گرت توجیه به گیاه کردی و در از پاده گردا بیدیم تا بدانی که شفا دهند ماییم نه گیاه و تخلق آن است که با المائی و حکم شریعتی ضرر رساند و زجر کند و دشمنان دین را و نفع رساند و یار و دهر و دوستان را تا به مقتضای ارادت مامور و عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است - النور - نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم آلهی تعالی بمعنی منور و دس تعالی روشن گرداننده سموات است بگو اکتب و سیارات و روشن گرداننده زمین با نبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بسایین و ریاحین و روشن گرداننده و لاهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور سیدی الله لثوره من یشاء یکنز و خواص نور عبارت است از چیزه که ظاهر تر بود و بر خود و ظاهر کننده غیر خود را و چون مقابله کرده شود وجود را بحد ظهور و وجود را باشد و خفا و عدم را و هیچ چیز تاریک تر از عدم نیست پس کسیکه برے باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوار تر است از غیر خود که نامیده شود و نور و وجود و نوری است که فائض است بر جملة اشیا و وجود همه از نور ذات اوست (الله نور السموات و الارض) درین هنگام رساله در تفسیرین کومیه بطور آورده است که مشکفل ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبعیت و کدورات نفس برآمده و تابش انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی نفسانی را از انکسار و رحنائی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حال که نتیجه علم نباشد اگر چه آن حال عظم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرنگ داشت کند حقیقت نور بدل او فرود نیاید و تخلق آیه است که منور باشد بنور ایمان و عرفان و منظر باشد احکام دین را و در ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقاء نور الانوار فائز ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد (اللهم اعطنی نوراً و اعظم لى نوراً و اجعلنى نوراً) الماوی - هدایت راه نمودن و به منزل مقصود رسانیدن راه نامه همه راه روان اوست هر که راه دنیا میرود راه نما اوست و آنکه راه عقبی میرود و رهبر اوست و آنکه راه وصول به جناب قرب و می میرود و راهی جذبات غلبت اوست بلیت گرنه چنان لطف تو راه نماید از گرم قافله شب روان پی نبرد و بنمرلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حضرت (الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی) چنانکه طفل را بحد و بر آمدن از شکم به یکیدن پستان هدایت کرد و جوهره بحر و بر آمدن از سفیه بچیدن دانه راه نمود و گس شد را به بنا نمودن خانه بر شکل سدس که موافق ترین اشکال است بوسه هدایت فرمود و شرح این دو در از است و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریق که حصول بجناب تعیم و رویت وجه کریم اوست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که منسوب هدایت است به طاعت و بهرقت و بهره مندترین بندگان به تعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلایق اند بهراط مستقیم

و طریق تویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ ہدایہ طریق الحق و محیی علوم الدین  
اللہم وفقنا و اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفت تملک  
سر و سبب چیز از اخلاق عارفان بہت تنگدلی غزدگان را کشاد باز آوردن و نہتہاے حق تعالی را بغافلان بیاد دارن  
و بزبان توحید سلمان را بحق راہ نمودن یعنی روئے دل ایشان از دنیا بدین دازمشاش بجا آوردن۔ البدر لعل  
بے مثل و مانند دہر کہ در ذات و صفات و افعال بمثل و مانندست آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی ہی نیست  
و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورندہ نیز دارند و بہر دو تفسیر کردہ شدہ است قول وے بجانہ تعالی بدیع السموات  
و الارض و بندہ را باید کہ در ہر چہ از بدائع و صنائع نظر کند دل بخداے بی مثل و مانند کہ مبدع اوست برود از حدوث  
حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی اللہ علیہ وسلم در وقت دیدن نو باوہ ہزار قریب الہندین  
ربی اثر آن سرفرازست دہر بندہ کہ مخصوص بہت نجاصتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجہ پیشانی و بی نظیرے  
یا نو پدید آورندہ است چیز از امور راجع بصفات کمال در جمیع اوقات یا در عصر خود اورا بدیع گویند و بدیع مخلوقات  
محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم و اوست فرو کامل واحد در الصفات بصفات حق و مخلوق با سواے وی  
تعالی علی الاطلاق کہ بحکیم اورا مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرۃ شعر منزہ عن شریک فی کمال  
فجوہ الحسن فیہ غیر منقسم علیہ من الصلوات افضلہا ومن التحیات اتمہا و اکملہا۔ الباقی۔ دائم الوجود کہ ہرگز فنا  
نہ پذیرد و بندہ باید کہ در پرتو بقاے حق از خود فانی شود و دل از تعلق بماسواے از گاہ دہر و مخلوق آنست  
کہ سعی کند در تحصیل کمال کہ باقی ماند آثار آن درین جهان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بجات  
ابدی۔ الوارث۔ مراد بوارث باقی بعد فناے موجودات کہ تمامہ املاک فانی ملاک بعد فانی ملاک راجع بوی  
گرد و بوی رسد و این نظیر لفظا ہرست والا اوست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابدی بتدل ملک و ملکوت و تمامہ ملک  
و ملکوت مراد است بے شریک و ہمتا و ہمہ ارباب بصائر ہمیشہ ندائے (لین الملک الیوم لئلا الو احد القہا) بگوش ہوش  
می شنوند جل جلالہ و عظم شانہ پیش بندہ را باید کہ در بند مال و میراث نباشد و اند کہ ہمہ گذشتنی است و از وے باز  
داشتنی است دو تو اقبل ان تموتوا از شنوار عارفان بہت پیست دل برین منزل فانی چہ بنی بہ رخت بر بند کہ  
انما اللہ بہ و مخلوق آنست کہ تحصیل علوم و معارف دین کنند تا وارث انبیا گردو۔ الرشید۔ رشد و لغت بسامان  
و برہ شدن بر خلاف غی در رشید آنکہ اقوال او بر پنج رشا و احوال او بر بن صواب بود و احکام او بر طراز آفاق  
و احکام خلل و ذلل پہنچ کار او راہ نیاید و ہمہ مدبیرات او مناسق بغایات گرد و بر بن سداد بی ہستارہ و بی ہستار  
و گفتہ اند کہ رشید اینجا بمنہ مرشدست کہ بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبداء و معاد بکتاب تشریع بطریق  
ارشاد و سدا خوانندہ است و وجہ تعلق و تعلق ظاہرست۔ الصبور صبر و لغت شکبائی کردن و بصوران کہ

و در وقت گناهگار آن شتابی نکند و در عقوبت انتقام الشیطان تعجیل نورزد و صبور نزدیک بمعنی حلیمست و فرق است  
 که صبور مشعرست بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد ولیکن در آخرت می گیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف  
 عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور به معنی صبر دهنده است و صبر دهنده مرزیده را بر بلا و  
 مصیبت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت  
 اوست بجهان و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتهای فرقه صبر از وی خواهد و از بی فرمانی وی دور باشد حکایت  
 آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکمل خطبه بودم در ویشی دیدم که به مسجد حرام درآمد و طواف کرد و در قعر از حیب  
 بیرون آورد و در وی نگریست و بهر وقت روز دیگر بخیمان کرد و بر رفت چند روز مراقب حال او بودم برهان متوال  
 می آمد و می رفت روزی در آن روز طواف کرد و در رفته نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد و برخاستم و در قعر او دیدم نوشته بود  
 (و اصاب حکم ربک فانک باعیننا و خلق آن است که در هیچ کاره سبکی و شتابی نکنند آرام و کلین در زد و در هیچ فراق پناه  
 باسید وصال برود و اشتیاق را به ذکر محبوب در مان کند تا به مقصود برسد و منظر و منصور گردد و در بنا از غایتنا صابر  
 و شکیست اقدامنا و النصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و البوا و القوا الله لعلکم تفلحون یکی  
 از مشایخ گفته است جام صبر بیانشام اگر گشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی (بسی است) صبر کنیم تا  
 کرم او چه می کند به بالین دل شکسته غم او چه میکند عیسی و دمست نفس دهنده پیش او بکش و و آنکه نظاره کن که  
 دم او چه می کند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث در و یافتند - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث  
 را ترمذی در جامع خود - و البیہقی فی الدعوات البکیر - و روایت کرد بهیقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است  
 و قال الترمذی - و گفته است ترمذی - نه حدیث غریب - و در روایت ابی هریره غیری این اسم نیز آمده چنانکه  
 الاحد المنعم الرب المحلی یا در بدل بعضی ازین اسمایا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق است که  
 اسم الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و مختصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اقصا  
 بنحاضیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد و الله اعلم - و عن برید قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 سمع رجلا یقول - روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که می گفت - اللهم انی اسألك بانک  
 لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - خداوند منم و بطلبم از تو بوسیله این که تو  
 خدا هستی بیچانه که قصد کرده می شود بسوی دے در تمامه حول آن کسی که نزاید و نزیائیده شد و نیست مرا و راهتا  
 هیچ یکی - فقال - پس گفت آن حضرت - دعا الله باسمه الاعظم - خواند آن مرد خدا را بنام وی که بزرگتر است از همه  
 ثامنا الذی افاضل به اعطی - آن نامی که چون خواسته شود بآن نام میسر بد خدا تعالی آن خواسته شود را - و ادعی به  
 اجاب - و چون دعا کرد و دستود بآن نام قبول می کند دعا را و اینچاق فرق نهادند در سوال دعا سوال طلبیدن خواستن است چنانکه



گوید اللہ اعظمی واعطاوا دن آن و دعا خواندن و ندا کردن ست چنانکہ گوید یا اللہ و اجابت قول آن چنانکہ فرماید  
 لیکن عبدی و دعا بمعنی یک دیگر نیز می آیند۔ رواہ الترمذی و ابوداؤد۔ و بدانکہ بہ تحقیق واروشہ  
 است اقوال مختلفہ از علما و در اسم اعظم ذکر کردہ است سیوطی در رسالہ کمالہ بالدر المنظم فی بیان الائم الاعظم  
 کہ بعضی برانند کہ اسمی ہمہ اعظم اند و انست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کردہ میشود این قول را بہ  
 شیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلائی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا کہ ذکر اسم اعظم واقع شدہ  
 است مراد با اسم اعظم عظیم است و بطرفی گفتہ است کہ اختلاف کردہ شدہ است در تعیین اسم اعظم و نزد من  
 آن ست کہ ہمہ اقوال صحیح اند زیرا کہ در شیخ خبری واقع نہ شدہ است کہ این اسم اعظم ست و اسمی دیگر از وی  
 اعظم نیست و گویا کہ بے قائل ست کہ ہمہ اسما را اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و این حبان گفتہ کہ  
 اعظمیتی کہ واروشہ شدہ است در اخبار مراد بان مزید ثواب ست مرادعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآن  
 نیز جاری ست کہ قرات بہ بعضی از کلمات موجب مزید ثواب ست اگرچہ در عذوات ہمہ عظیم اند کہ کلام خدا اند و  
 بعضی گفتہ اند کہ تعیین آن در علم آسمی ست جزو کسی نہ اند چنانکہ در لیلۃ القدر و ساعتہ اجمعہ گفتہ اند و بعضی تعیین نہ  
 کردہ اند نظر بظاہر احادیثی کہ واروشہ شدہ است در ان یکی از ان حدیث بریدہ است کہ مذکور شدہ کہ اسم اعظم لا  
 الہ الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کردہ کہ وی گفتہ است  
 کہ این قول ارجح ست از حیثیت سند از ہر چہ واروشہ شدہ است در نیاب و دیگر حدیث انس ست کہ مؤلف گفتہ  
 وعن انس قال کنت جالساً مع النبی - گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فی المسجد  
 و ربجد - و رجلا یصل - و حالانکہ مردی نمازی گذارد - فقال - پس گفت آن مرد - اللہم انی اسألك بان لک  
 الحمد - خداوند اسوال می کنم من بوسیله آنکہ مرزا ست ہمہ ستایشها - لا الہ الا انت - نیست هیچ معبودی مگر تو -  
 الخمان المنان - مہربان نعمت دہندہ - بیلج السموات الارض با ذوالجلال والا کرام یا حی یا قیوم - و معانی اینها  
 در ذکر اسما گذشت - اسألك - سوال میکنم تر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم دعا اللہ باسمہ الاعظم الذی اذا دعی بہ  
 اجاب و اذا سئل بہ اعطى رواہ الترمذی و ابوداؤد و کرد و النسائی و ابن ماجہ - و دیگر حدیث اسما کہ مؤلف گفت - وعن  
 اسما و بنت یزید - صحابہ جلیلہ انصار یہ از خداوندان عقل و دین حاضر شد بتو کہ را دگشت نہ کافر را بچوب خیمہ  
 اللہ عنہا - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال سم اللہ الاعظم فی ہاتین الآتین - گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو بیت  
 و آلمکم آلہ واحد لا الہ الا هو الرحمن الرحیم و فاتحۃ آل عمران - و در اول سورۃ آل عمران کہ این ست - الم اللہ لا  
 الہ الا هو الکی القیوم رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ و الدارمی پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم  
 و الکی القیوم باشد - وعن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوة ذی النون اذا دعی عاربہ و ہونی لمن

دعا یونس بنیبر علیہ السلام وقتیکہ دعا کرد و حالانکہ در شکم مای بود کہ دعائین است۔ لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یبع بہا رجل مسلم فی غی۔ و دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیز۔ الا استجاب لہ۔ مگر آنکہ قبول کرد خدا تعالیٰ دعا ی اورا۔ و اہ احمد و الترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است اگرچہ صریح درین حدیث نفرمود کہ این اسم اعظم است ولیکن استجاب است دعا تھا نشانہ فی از خواص اسم اعظم است بارعایت آداب و شرط کہ قرار یافتہ است و در بعضی روایات صریح نیز آردہ

الفصل الثالث۔ عن بریدہ۔ رضی اللہ عنہ قال دخلت مع رسول اللہ گفت بریدہ در آمدم بانیبر

خدا صلی اللہ علیہ وسلم السجد عشاء۔ سجدہ اور وقت غشا۔ فاذا رجل یقرأ و یرفع صوته۔ پس ناگاہ مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را۔ فقلت۔ پس گفتم من۔ یا رسول اللہ القول بہا مرأ۔ آیا میگوئی تو کہ این مردیائی است قال بل مومن منیب۔ گفت آنحضرت بلکہ مسلمان رجوع کننده بخدا سے و روئے آرندہ باوست۔ قال۔ گفت بریدہ

و ابو موسی الاشعرے لقرأ و یرفع صوته۔ ابو موسی اشعرے میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد کہ در صدر حدیث مذکور بود ابو موسی بود۔ فجعل رسول اللہ۔ پس گشت بنیبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم یشمخ لقرآنہ۔ می شنید و رات اور او گوش می نہاد آزا۔ ثم جلس ابو موسی یہ عو۔ پستتر نشست ابو موسی اشعرے در حالیکہ دعا میکند فقال

پس گفت۔ اللہم انی اشہدک انک انت اللہ۔ خدا و ندانم گواہ می گیرم ترا کہ توئی خدا۔ لا الہ الا انت۔ نیست معبود سبجی مگر تو۔ احدا صمداً بنصب و در روایت برقع آمدہ۔ لم یلید ولم یولد ولم یکن لہ کفو احد فقال رسول اللہ۔

پس گفت بنیبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم لقد سال اللہ باسمہ الذی اذا سئل بہ عطا و اذا دعی بہ اجاب قلت گفتم بریدہ گفتم من۔ یا رسول اللہ اخبرہ باسمک۔ آیا خبر دهم من ابو موسی را بنیبر یکہ شنیدم از تو۔ قال نعم قلت آنحضرت آری خبر دہ اورا۔ فاخبرہ بقول رسول اللہ۔ پس خبر دادم من اورا بقول بنیبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم

فقال لی انت الیوم لے الخ صدیق۔ پس گفتم ابو موسی مرا تو امر فرما برادر دوستی۔ حدیثی بخبر رسول اللہ حدیث کردی تو مرا بخبر بنیبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ یعنی این حدیث کہ دروے بشارت استجات است اما مطلق حدیث آورد اشارت کرد کہ موجب اخوت و صداقت مجرب بخبر بنوی صلی اللہ علیہ وسلم است و اہ زین

انچہ مؤلف آورده از احادیث این است و درینجا اقوال دیگر است بعضی بسم اللہ الرحمن الرحیم گفته و بعضی اللہ گفته اند روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی ہو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلمہ توحید و بعضی اللہ لا الہ الا ہو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی اللہ عنہ کہ وی سوال کرد از حضرت

عزت کہ تعلیم کند اورا اسم اعظم پس منود ادا در جواب کہ اسم اعظم لا الہ الا اللہ است و بعضی گفته اند کہ اسم اعظم مخفی است در اسمائے حسنی و موید است این قول را حدیث عائشہ کہ وے چون دعا کرد یہ بعضی اسمائی جنی افزود آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم اسم اعظم درین اسم است کہ دعا کردی بآن و بعضی الہم گفته اند رکشی و شریح الجمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده کہ گفته اند کہ ہر کسی کہ الہم گفت و دعا کرد خدا را بجمع اسماء و شمل این از حسن بعضی نیز نقل کرده اند و بعضی الہم گفته اند نقل کرده شدہ است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند ہر اسمی از اسماء الہی کہ بخواند او را بدان نبردہ بطریق خصوصیت چنانکہ در باطن او دوران حالت غیر حق تعالی نباشد ہر کرا این حالت دست داد و استجاب شد دعا کے اول البتہ و این قول از امام جعفر سلام اللہ علیہ و علی آباء الکرام و از شیخ جنید و غیرہ رضی اللہ عنہم منقول است و آپن نعیم در علم از بانیہ یسبغای آورده کہ شخصی از وے از اسم اعظم سوال کرد و فرمود آیت حدیث و نیست آن فراغ قلب تست بوجدانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن بہر ہمیکہ باشد میردی بوی بشرق و مغرب و از آبی سلیمان و اگر آورده کہ گفت پرسیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفت نم گفتم و قتیکہ بنی دل خود را کہ اقبل کردہ بخدا و رفیق شد سوال کن حاجت خود را کہ بہین اسم اعظم است و از آبی الزبج صالح آورده کہ پرسید از وے مروے کہ گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم اللہ الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم اللہ الرحمن الرحیم از عارف مجتہدین است از پروردگار تعالی و تقدس واللہ اعلم

### باب ثواب التمجید والتکلیل والتکبیر

تسبیح بیای کی تزییہ کردن و بیای کی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد کہ محمود است مکرر و تکبیر کبیر و بزرگ گردانیدن و تکلیل لا الہ الا اللہ گفتن و مراد بیان احادیث است کہ وارد شدہ است در ثواب سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و تلمیل شتی از لا الہ الا اللہ است و عرب چون بسیار گرد و استعمال ایشان دو کلمہ را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمہ را بعضی حروف دیگر مثل حمد و حوقلہ و سلم و میگویند سلیل ازل و لیل و قتیکہ گوید لا الہ الا اللہ و حیل و قتیکہ گوید حی علی الفلاح

**الفصل الاول عن سمرۃ - بفتح سین و ضم میم - بن جذب - بضم وال و فتح آن صحابی مشہور است کہ کثیر الحدیث قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الکلام الارج - فاضلتر و زیادہ تر از وے ثواب چہار کلمہ اند سبحان**

والحمد ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر فی روایت احب الکلام الی اللہ ارج سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر لایفک باین بدآت - زیان نمیکند ترا بہر کدام از ان کلمات کہ آغاز کنی زیرا کہ ہر کدام از این کلمات مستقل است در افادہ مقصود کہ جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر در ان تفاوت نمی کند ولیکن این ترتیب اسانی متناسبہ است زیرا کہ ناظر در معرفت خدا بحسب تزییہ و می یا بد بعد از ان منحصر می یا بد نعم و کمالات در ذات تقدس وے تعالی بعد از ان منکشف می گردد و بے توحید بعد از ان عاجزی یا بد خود را در شاد و توحید پس میگوید اللہ اکبر کہ اقبال الغزالی در مراد اجیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمہ رائج و در روایتی آمدہ است افضل الذکر بعد کتاب

رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقول سبحان اللہ والحمد للہ ولا اکر الا اللہ واللہ اکبر احب الی ما طلعت علیہ شمس۔ ہر آئمہ گفتن من این چہا رکعہ را دوست داشته شدہ ہر ست بسوی من از ہر چیزے کہ بر آمدہ است بر مے آفتاب یعنی دنیا و ما فیہا گو یا کہ این کنایت است از ہم مخلوقات و مخصوصیت اجابت نسبت بفعلیات زیرا کہ ذکر خدا افضل واجب است از تمامہ عالم۔ رواہ مسلم۔ وعنہ۔ وہم از ابی ہریرہ است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال کسیکہ بگوید سبحان اللہ و بحمدہ فی یوم مائتہ مرتہ۔ در روزی صد بار۔ خطایہ۔ انگذہ شود و کم کردہ شود و گناہان او۔ و انکانت مثل زید البحر۔ اگر چہ باشد گناہان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح و حین یمسی کسیکہ بگوید در ہنگام صبح کند و در ہنگامی کہ شام کند یعنی در صبح و شام گوید۔ سبحان اللہ و بحمدہ مائتہ مرتہ۔ صد بار۔ لم یات احد یوم لیسئکم بافضل ما جاب ربہ۔ نیار و نیچے کے روز قیامت علی فاضل تر از آنچه آوردہ است وی آن عمل را۔ الا احد قال مثل ما قال ازاد علیہ مگر یہی کہ گفتہ است مانند آنچه گفتہ است و سے یا زیادہ کردہ است بر آنچه وی گفتہ است متفق علیہ۔ اینجا دو اشکال می آید یکی آنکہ از ظاہر عبارت این مفہوم می شود کہ ہر کہ گفت مانند آنچه و سے گفت و آور مثل آنچه وی آوردہ باشد نہ افضل ازان داین ظاہر است اشکال دوم آنکہ زیادت بر تحدیدات شرع در اعداد و جائز نیست چنانکہ در چہار رکعت ظہر پنج رکعت گزار و مثلاً پس زیادہ آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکہ تقدیر کلام و معنی و سے آنست کہ نیار و مساوی آنچه و سے آوردہ و نہ افضل از آنچه و سے آوردہ مگر کسیکہ گفت و سے آنچه گفت پس می مساوی آورد یا کسیکہ زیادت گفت از آنچه و سے گفت پس و سے افضل ازان آوردہ جواب از اشکال ثانی آنکہ زیادت بر تقدیرے جائز نیست کہ از شارع اجازت و تجویز و زیادت نیامدہ است و در حدیث چون تصریح بر زیادت کرد جو از آن معلوم شدہ پس این مثل پنج رکعت بجای چہار رکعت ظہر نباشد بلکہ مثل آنکہ در نماز تجمید یا در غنی شہادت رکعت آمدہ است و اگر تائید و دوازده بگزارد نیز جائز است بلکہ افضل است و تواند کہ مراد با زیادہ اعمال خیر و دیگر باشد نہ نفس تسبیح فافهم۔ وعنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلمات خفیۃ علی اللسان یقلیلان فی المیزان حبیبان الی الرحمن۔ دو کلمہ اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال و بہت داشتہ شدہ بسوی جان آن دو کلمہ کدام است۔ سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم متفق علیہ۔ وعن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آنحضرت یا عجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسۃ۔ آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکہ کسب کند ہر روز ہزار نیکی۔ فسا کہ سائل من جلساۃ کیف یکسب اجدنا الف حسۃ۔ پس پرسید آن حضرت بر اہل رسندہ از ہم نشینان و سے صلی اللہ علیہ وسلم چگونه کسب کند یکے از ما ہزار نیکی را یعنی ہر روز۔ قال یسبح مائتہ تسبیحہ۔ گفت آنحضرت

تسبیح گوید صد بار۔ نیکب لہ الف حسنتہ۔ پس نوشتہ می شود و اور انہار نیکی بحساب مشہور کہ ہر نیکی را وہ حسنتہ است۔  
 او محیط عنہ الف خطیئۃ۔ یا انگندہ شود از دس ہزار گناہ این نیز حکم کتاب نہار حسند دارد و از انچہ تقدیر کردہ شد ضمیر  
 جلسائہ بآن حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و مہود نیست و توانکہ ضمیر جبریل فی قاصد مدون  
 قول را دسہ سہ بود گویا کہ کسی از ہم نشینان دسہ اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از دسہ سوال کرد  
 فافہم۔ رواہ مسلم فی کتابہ فی جمیع الروایات عن موسیٰ البکشی او محیط۔ و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسیٰ جنی بضم جیم  
 و فتح ہا کہ از ثقافہ است او محیط آمدہ بکلمہ او برائے ترویج چنانکہ تقریر کردہ شد۔ قال ابو بکر البرقانی۔ گفت ابو بکر  
 برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت بہ برقان کہ نام قریبہ است از خوارزم۔ رواہ شعبۃ و ابو عواثہ و یحییٰ بن سید القطان  
 عن موسیٰ۔ روایت کردہ اند این حدیث را این ائمہ از موسیٰ جنی مذکور۔ فقالوا و محیط بغیر الف۔ پس گفتہ اند  
 یحنا ابو وہی الف پس ہم کتابت الف حسنتہ می شود و ہم خط الف خطیئۃ و ظاہر ہمین است زیرا کہ حسنت و دوسہ گند  
 سیات را۔ کہند انے کتاب الحکیمۃ۔ مخمین بیان کردہ است حمیدے و مرجع بین ایصحیحین۔ وعن ابی ذر قال  
 سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اے الکلام افضل۔ گفت ابو ذر کہ پرسیدہ شد آن حضرت را کہ کدام کلام فاضلتر است  
 قال ما اصطفی اللہ لکلمۃ۔ گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامی است کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است خدای تعالیٰ  
 سرفراز شدگان خود را کہ تسبیح و تحمید میکنند و در ابدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانہ تعالیٰ (و من تسبیح بحمدک و تلتلک لک)  
 زیرا کہ این را تعلیم وی تعالیٰ است مرا ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است۔ سبحان اللہ و  
 بحمدہ رواہ مسلم۔ وعن جویریۃ۔ بضم جیم و فتح داو و سکون تحتانیہ کہ یکی از امہات المؤمنین است۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 اخرج من عندها بکرۃ۔ روایت است از جویریہ کہ آنحضرت بیرون آمد از نزد دسہ در با مداد دسہ صحن صلی الصبح ہر گاہیک  
 گزارد آنحضرت نماز با مداد را۔ وہی فی مسجد ہا۔ بفتح جیم و خالانکہ جویریہ در سجہ گاہ خود بود و یعنی در جائیکہ نماز گزاردہ بود  
 نشستہ ذکر و تسبیح می کرد شاید کہ مراد مکائیت کہ ساختہ بود در خانہ خود برائے نماز گزاران و آن را بسی گاہی بکبر  
 جیم نیز می گویند۔ ثم رجع۔ پستہ بازگشت آن حضرت و بر سر دسہ آمد۔ بعد از آن صبحی۔ بعد از آنکہ چاشت کرد آنحضرت یعنی در  
 وقت چاشت۔ وہی جالتہ۔ و حالانکہ جویریہ نشستہ بود۔ قال ما زلت علی الحال الذی فارتک علیہا۔ گفت  
 آنحضرت آیا ہمیشہ ہستی تو بر حالتیکہ جدا شدم از تو بران حال یعنی از وقت صبح تا الان کہ وقت چاشت است بر حال  
 خود نشستہ ذکر میگوئی۔ قالت لم۔ گفت جویریہ آری برہان حال خودم۔ قال النبی۔ گفت پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 لقد قلت بعدک اربع کلمات تلت مرات۔ ہر آنکہ گفتم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چار کلمہ سہ بار۔ و نوشت  
 بما قلت منذ الیوم۔ انچنین کلمات اند کہ اگر رکشیدہ شوند و مقابل کردہ شوند بہ چیزیکہ گفتہ و خواندہ تو امروز۔ و نوشت  
 ہر آنکہ برابرے آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات کہ گفتہ تو۔ سبحان اللہ و بحمدہ عدد خلقہ و رضی نفسہ مرتہ عشر

و مدار کلمات - چہار کلمہ است کہ مفید مبالغہ و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها نذر بران نیت لینے تسبیح و تحمید می گویم ترا بشمار مخلوقات تو کہ بشمار ربی اندازہ اند چنانکہ موجب رضاے تو شوند و بوزن عرش تو کہ عظیم و مقدار کلمات تو کہ مرا کلام اوست یا اسما و صفات او یا علم اوست - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کسیکہ بگوید لا الہ الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملك ذلہ الحمد و علی کل شیء قدیر مائتہ مرۃ - صد بار - کانت لہ عدل عشر رقاب - باشد مرا و ازاں ثواب برابر دہ بر دہ کہ آزاد کند و عدل یکسری عین و فتح آن ہر دو روایت است بمنہ مثل و برابر چیزے و قبضے گفتہ اند فتح برابر چیزے از غیر چنین دی کہ از جنس و کتب لہ مائتہ حسنتہ - نوشتہ شود بر اے وے صد نیکی - و تحت عنہ مائتہ سیئۃ - و محو کردہ خود از دسے صد بدی بخیرت مؤید آن است کہ در حدیث سعد بن ابی وقاص است و بحیل بو ابی الف است - و کانت لہ خیر من الشیطان یومئذ ملک و باشند این کلمات مرا و از پناہ از شیطان و شر وے در آن روز کہ گفتہ است این کلمات راجعی بمیسے - تا آنکہ شبانگاہ کند جز یکسری استوار و تقوید - و لم یات احدی افضل مما جاز بہ الا رجل عمل اکثر من ذلک - دنیا و تسبیح کی علی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر و یکے عمل کرد بہ بیشتر از آنچه او کرده از جنس ہمین تسبیح یا دیگر از اعلان این حدیث از اشکا اول کہ در حدیث ابی ہریرہ می آید سالم است متفق علیہ - وعن ابی موسیٰ الاشعرے قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر - گفت ابو موسیٰ اشعرے بودیم با آنحضرت در سفرے - فجل الناس بحیرون بالتکبیر - پس در ایستادند مردم کہ آواز بلند می کنند و تکبیر - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم - اے مردم نرمی کنید بر ذواتے خود و تعجب نہ کشید بہ بلند کردن آواز و درین اشارت کہ منع از جہر بر اے آسانی و نرمی است نہ از جہت نامشروعیت ذکر جہر و حق آن است کہ ذکر ہر مشروع است بے شبہہ مگر بعارض و اینہا در رسالہ اوراد اثبات نمودیم پس ازان تاکید کرد منع را بقول خود - انکم لاتدعون اہم ولا غائباً بمرستی کہ شما نخوانید کہ را و نہ غائب را - انکم تدعون سمیعاً بصیراً - بدرستیکہ شماے خوانید شنو اے بینار - و ہو حکم - و اوباشماست بعلم و حضور و زیادت بصیر یا آنکہ حاجت بذکر او نیست بمناسبت تسبیح است کہ ہر دو در اکثر مواقع معاً مذکور اند و با وجود آن اشارت است بآن کہ وے بے بیند شما را وے دانند احوال شما سا از ہیئت شما و صورت شما و طبیعتی گفتہ کہ یعنی بحجت آن زیادہ کرد کہ سمیع بصیر در اک گفتہ است از سمیع اعلیٰ فافہم و الذی تدعونہ اقرب علی احدکم من عنق راحلۃ - و آن کسیکہ منجوا یند شما اور از و دیگر است یکی از شما از گردن شتر می قال ابو موسیٰ و انا خلفہ گفت ابو موسیٰ اشعرے و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیادہ - اقول سی گویم - لا حول ولا قوۃ الا باللہ فی نفسی - در نفس خود آہست - فقال پس گفت آنحضرت - یا عبد اللہ بن قیس - اسم ابو موسیٰ اشعرے الا ادلک علی کثر من کنوز الجنت - آیا راہ ننمایم ترا برین کنجے از گنجہاے بہشت - فقلت بلی پس گفت من آرسے نما -



یا رسول اللہ قال۔ گفت آنحضرت۔ لاحول ولا قوۃ الا باللہ۔ آن گنج از گنجائے بہشت این کلمہ است باین معنی کہ گفتن این کلمہ مرگومیدہ خود را تو ای می بخشد کہ مثل گنجائے دنیا و جہنم آن لاشی است و مشائخ گفتہ اند کہ هیچ ذکر معین و محدث بر عمل ازین کلمہ نیست کہ معنی آن تیرے از حول و قوۃ خود و عدم اعتماد و احوال نفس است و روایتیکہ این فقیرین حدیث پیش حضرت شیخ عبدالوہاب می خواند و از کیفیت و حقیقت این گنج پرسید فرمودند ہذا معلوم خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ حاجت بہ بحث نیست میقت علیہ۔

**الفصل الثانی۔** عن جابر۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال۔ کسی کہ گوید سبحان اللہ عظیم و بحمدہ غرست لہ نخلۃ فی الجنۃ۔ نشاندہ شود بر اے او درخت خرمای در بہشت۔ رواہ الترمذی۔ وعن الزبیر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صبح الصبح العباد فیہ۔ نیست تیج صبحی کہ صبح می کنند در دے بندگان۔ الامنا وینا وی۔ مگر آنکہ آواز کند آواز کند یعنی فرشتہ آوازی کند سبحوا الملک القدوس تسبیح و تنزیہ کنید خدا را کہ بادشاہ مالک الملک پاک از جمیع نقائص است و بگوید سبحان الملک القدوس۔ رواہ الترمذی۔ وعن جابر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا الہ الا اللہ فاضلترین ذکر لا الہ الا اللہ است اگرچہ اذکار بسیار است و ہرچہ بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن این کلمہ توحید است و ایمان بی آن صحیح نہ باشد فقال و مداومت این کلمہ با خواص عجیب و اسرار غریب است در تطہیر باطن و تصفیۃ قلب و ظهور سرے کہ موعود است در دل و لہذا اختیار کردہ اند مشائخ آن را در تربیت مریدان و افضل الدعاء الحمد للہ۔ و فاضلترین دعا الحمد للہ است تسبیح حمد بدعا محبت است کہ شایا بکریم در معنی دعا و سوال است و افضل از بہت آن شد زیرا کہ حمد خدا کہ منم حقیقی است در معنی شکر است بلکہ حمد بدعا من شکر است و شکر موجب مزید نعمت است۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ۔ وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الحمد راس الشکر۔ حمد سر شکر است زیرا کہ شکر تعظیم منم است و فعل لسان از ظہر او است بران اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا کہ شکر تعظیم منم است یا بہ محبت داشتن بدان یا بپاک کردن بر زبان یا خدمت کردن با اعضا و در دلالت افعال جوارح تصور و اشتباہ است۔ ما شکر اللہ عبدہم بحمدہ شکر کامل نہ گفت خدا را بندہ کہ حمد نگفت اورا درین کلام اشارت است بآنکہ آدمی باید کہ با وجود تصفیۃ باطن حفظ ظاہر نیز کند و بالتذیر قلب تکمیل آن بہ فعل زبان نیز نماید تا ظاہر و باطن کمال و تمام پذیرد۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من یدعی الی الجنۃ یوم القیمۃ الذین یجدون اللہ فی السراء والعزاء۔ نخستین کسانی کہ خواندہ و برودہ شوند بسوے بہشت روز قیامت آن کسانی اند کہ حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال۔ رواھا البیہقی نے شعب الایمان۔ وعن ابی سعید الخدری

رضی اللہ عنہ فقال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال موسیٰ علیہ السلام یا رب علمنی شیئاً اذکرک بہ - گفت کہ  
حضرت موسیٰ اے پروردگار من بیا موز مرا چیزے کہ ذکر کنم ترا بدان چیز - ادا و عوک بہ - یا بخوانم ترا بدان چیز شک  
را وی سہ کہ اذکرک بہ گفت یا اذ عوک بہ گفت و در بعضی نسخ واد عوک بہ است یا اذیس مطلوب ذکر و دعاست  
بہر دو - فقال - پس گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ حل - اے موسیٰ بگو - لا الہ الا اللہ فقال - پس گفت موسیٰ  
یا رب کل عبادک یقول ہذا - اے پروردگار من ہر بندہ تو می گوید این را - انما اريد شیئاً یخفی بہ - بخانی خواہم من  
مگر چیزے را کہ مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکرے و دعای خاص فرماے کہ دیگران بہ من شریک دان  
نباشند - قال - گفت پروردگار تعالیٰ - یا موسیٰ لو ان السموات السبع و عامرین غیرے - اگر ثابت شود کہ ہفت آسمان  
و آباد وارندگان آنہا جز من نیفہ تمامہ اہل آسمانہا از ملائکہ و استثنائے حق تعالیٰ از عامر سموات بطریق مجاز و  
انقطاع سنت و عامر بمعنی اصلاح و ہندہ و نگاہارندہ از خلل و اختلال نیز آمدہ و برین منہ استثنائے وی تعالیٰ  
بر حقیقت ست - و الارضین السبع - و نہفت زمین و عامر ضمیر را ذکر نکرد از جهت قلت یا الکفار و ذکر عامر سموات -  
ضمن فی کفہ - ہنادہ شوند این آسمانہا و زمینہا و یک پلہ ترا و عواکہ الا اللہ فی کفہ - و ہنادہ شود لا الہ الا اللہ و  
بکہ و دیگر از ترانوہ - لما انت ہن - ہر آنیہ میل میکند کفہ لا الہ الا اللہ و راجع می آید از آسمان با زمین ادا اہل آسمانہا و  
فی شرح السنہ - و عن ابی سعید و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال - کیکہ  
بگوید - لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر صدقہ ربہ - تصدیق می کند و راست گو میگردد اند اور اید و پروردگار او - و قال - وی گوید  
پروردگار - لا الہ الا الہا و انا اکبر - نیست الہ مگر من و من بزرگترم - و اذا قال - و چون میگوید بندہ - لا الہ الا اللہ  
وحدہ لا شریک لہ یقول اللہ - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و حدے لا شریک لی و اذا قال - و چون میگوید بندہ  
لا الہ الا اللہ الملک و لہ الحمد قال - میگوید خداے تعالیٰ - لا الہ الا الہا و الملک ولی الحمد و اذا قال - و چون میگوید  
لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ قال - میگوید خداست تعالیٰ - لا الہ الا الہا و لا حول و لا قوۃ الا بالی - یعنی مقرر میدارد  
پروردگار تعالیٰ این اقوال بندہ را و میگوید موافق آنچه میگوید بندہ و قبول میکند از وی و درین فضیلت ست  
مرا این کلمات را - و کان یقول - و بود آنحضرت کہ میگفت من قالہ فی مرضہ - کیکہ بگوید این کلمات را و بیماری  
خود - ثم مات - پس بمیرد و دران بیماری - لم یلقہ النار - نہ بخورد اور آتش و درخ - رواہ الترمذی و ابن ماجہ -  
و عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ انہ دخل مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی امراۃ - روایت است از سعد بن  
ابی وقاص کہ وے درآمد بان حضرت یزنی و در بعضی روایات آمدہ است کہ آن زن از امہات المؤمنین بود  
جویرہ یا غیر وی و اللہ اعلم - و بین پیدمانوی - و پیش آن زن خستہ ہاسے خوابود - و صحیح یا سگریہ بالوشک  
را وی ست تسبیح بہ تسبیح میکرد آن زن بان خستہ با یا بین سگریہ یا تسبیح با بین و منع کہ آلاں متعارف ست در

ومان شریف بنود بعضی خسته بایا سنگرینه با نگاه میداشت و بان شمار میکرد و بعضی در شسته های دراز گره های بستند و مانند  
 آن کذا اختصه السیوطی فی رساله - فقال الا انجرک بما هو علیک من نداد افضل - شک راویت پس گفت آنحضرت  
 آیا خبرند هم ترا ای زن تبسمی که آن آسان تر یا فاضلترست بر تو از این تسبیح کردن نخستای بسیار باعتبار کمیت و  
 فاضلترست از روی کیفیت و آن تسبیح که امست - سبحان الله عدد ما خلق فی السماء - یا کیست خدا را عزوجل شمار  
 چیزی که پیدا کرده است در آسمان - و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض - و یا کی خدا شمار چیزی که پیدا کرده است  
 در زمین - و سبحان الله عدد ما بین ذلک - و یا کی خدا شمار چیزی که میان آسمان و زمین است - و سبحان الله عدد ما هو خالق  
 و یا کی خدا شمار هر چیزی که پیدا کننده است و یثالی تا ابد - و الله اکثر شئ ذلک - یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد  
 که لفظ شئ ذلک گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره و الله اعلم - و الحمد لله مثل ذلک لا حول  
 ولا قوه الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب - و عن عمر و بن حنیبل عن ابیہ عن  
 حماد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سجد الله مائة مرة بالنداء - کیسه بیای یا و کند خدا را و بگوید سبحان الله  
 بار در بباد - و مائة بالنعش - و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده - باشد سجده کیسه که کرده است صد حج این از  
 باب الحاق ناقص کمال میدارند از برای سبانه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضعیف این باصل  
 ثواب آن برسد و با وجود آن دلالت دارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن و فضل الله فاسح - و من حمد الله مائة بالنداء  
 و مائة بالنعش - و کیسه حمد بگوید خدا را و بگوید صد بار در بباد و صد بار در شبانگاه - کان کن ج مائة سجده  
 فی سبیل الله - باشد همچون کیسه سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا - و من سجد الله مائة بالنداء و مائة  
 بالنعش - و کیسه تلیل کند و بگوید لا اله الا الله صد بار در بباد و صد بار در شبانگاه - کان کن اعنق مائة رقبه من التلیل  
 باشد مانند کیسه آرد کرد و صد بنده را از دلا و اسبجیل عم اختلاف است علماء و استرقاق عرب بعضی میگویند در مشرکان ایشان  
 یا قتلست یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول است یا آنکه کسی نظیر یا نادانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته  
 اند که این مبالغه است - و من کبر الله مائة بالنداء و مائة بالنعش - و کیسه به بزرگی یا و کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بباد  
 و صد بار در شبانگاه - لم یأت فی ذلک اليوم احد باكثر مما أتى به الامم قال مثل ذلک - بنیاد در آن روایتی علی غریب  
 از آنکه آمده است آن کس آن را اگر کیسه گفته است مثل آن - او را و علی ما قال - یا زیاده کرده است بر آن و درین  
 حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریرة بن سنان است رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب - و عن  
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التبیح لشف المیزان - سبحان الله گفتن نیم ترازد اعمال است  
 یعنی تسبیح بکثرت و ثبات اعمال طرف دیگر و الحمد لله یا - و الحمد لله گفتن پر میکنند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پس کند  
 و فاضلترست از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکرست و تسبیح مازید است پس ثواب و اکثر خواهد بود باشد

وتو انكه مراد بان آن باشد كه دوى معادل و مساوى و سجان الله است نصف آن ونصف اين دهر و ميزان پير  
 ميشود والله اعلم - ولا اله الا الله ليس لها حجاب دون الله - فليس مراد اين كلمه را پرده فرو و خداى تعالى حتى تخلص عليه -  
 تا آنكه ميرسد بسوى خدا و در راه محجوب و موقوف بنى مانذير كه اين توحيد حق است و توحيد حق با حق است - رواه الترمذى  
 وقال هذا حديث غريب وليس اسناد به بالقوى - وعن ابى هريرة رضى الله عنه - قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم ما قال عبد - كلفت سبع بنده - لا اله الا الله مخلصا - بوجه اخلاص و توحيد - قط - هرگز - الا تحت له ابواب السما - مگر  
 آنكه كشاده ميشود مر آن بنده را در ناي آسمان - حتى يقضى الى العرش - تا آنكه ميرسد بعرش كه مقام كبريا و عظمت حق است  
 كناية است از رسيدن او بسوى خدا چنانكه در حديث سابق گذشت - ما اجتنب الكبار - مادام كه بر بنير كنندگان  
 كبريه را و يكسو شود از ان تقديرا و با حجاب كبر از براى سرعت قبول و وصول است زيرا كه ايمان بى عمل ناقص  
 و نخل بپودن اخلاص است قوله تعالى و اعطى الصلح يرفعهم - رواه الترمذى و قال هذا حديث غريب - وعن ابن  
 مسعود - رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض ابراهيم - كفت آنحضرت پيش آدم ابراهيم عليه  
 السلام را - ليلة اسر به بنى و در شب اسره كه مرا از مسجد حرام به مسجد قطعه بردند كه شب معراج بود - فقال يا نوح اقرأ  
 امتك كنى السلام - كفت ابراهيم اى محمد بنحو انان است خود را از جانب من سلام اقرأ بفتح هززه و كسر ر است از  
 اقرأ بمعنى خود را بنده و در بعضى نسخ اقرأ بكسر نونه و فتح را از قرأت يعنى بخوان و بگو است خود را از من سلام و تحقيق اين  
 لفظ در جاي ديگر از كتاب كرده شده است - و اخبر سم ان الجنة طيبة التربة - و خبره اليشان را كه بهشت خاك ادا  
 خوش و پاك سين - و غذبه المار - و شيرين و خوش است آب او - و انها قيان - و خبره كه بهشت يمينه زمينهاى  
 او در اصل هوار است خالى از درختان كه نسبت نبات در دوى - و ان غراسها - و خبره كه درختان و س اين كلمات است  
 سجان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر - يعنى درختان بجز س اعمال مردم در انجا نشانده هر كلمه از كلمات مذكوره كه  
 كسى مى گويد درخته در بهشت براسه و سنى نشاند و چون درختان جزاى اين كلمات اندگويا عين اين كلمات  
 اند قيعان جمع قاع زمين هوار و زمينى كه رتنسها درو نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بكسر نال -  
 رواه الترمذى و قال هذا حديث حسن غريب اسنادا - وعن السيرة - بضم تحت ثانية او س و سكون ثانية و فتح همله  
 و هنة مضمومة بكسرة يا نوحى كونيديت يا سر صبايه است - و كانت من المهاجرات - و بلو و اين دن از نانيكه  
 هجرت كرده بودند از مكه بدينه و بعضى مى گوئيد از انصاريات است و قول اول صحيح تر است - قالت - كفت لسيرة -  
 قال لنا رسول الله - كفت ما را پير خدا - صلى الله عليه وسلم عليكن بالتبليغ و التبليغ و التقدليس - بر شما باد اى  
 جماعه زنان كه بايد كنيده خدا را بنهر است و پاكي بگفتن سبوح قدوس ربنا در رب الملائكة الروح يا قطن سجان الملك القدوس  
 يا ائمة و معنى اوست كه اقا لوا - و اعتقدن بالانال - و عقد كنيده و كره بنديد لسير انگشتان يعنى بشماريد آنها را و اهل

حساب ناعقدہ ہاست موضوع از برای اعداد مشہور میان النیسان - فائن من مسائل - زیرا کہ بدستیکہ از اصل یا اصالی پر سیدہ میشوند روز قیامت انرا پنج کسب میکنند مستطقات - نفع طاطلب نطق کردہ شدہ گویا گردانیدہ میشوند چنانکہ تمامہ اعصنا و جوارح گویا میگردد و گوہی میدہند ما نیسان - فلا تظن تقسین الرحمة - و غافل مباشد از ان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس و پس فراموش کردہ میشود و محروم گردانیدہ شود از رحمت و تفسیر بلطف معلوم تیر ہواست سنت یعنی در دنیا بند رحمت را - رواہ الترمذی و ابو داؤد -

**الفصل الثالث** - عن سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ قال جاز اعرابی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - گفت سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ آمدہ بادی نشینی نزد آنحضرت پس گفت - علمنی کلاما اتولہ پیامبران مرا کلامی و ذکر می و دعا کہ میگفتہ باشم من انرا - فقال قل - پس گفت آنحضرت بگو - لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ اللہ اکبر کبیر و الحمد للہ کثیر اسمان اللہ رب العالمین لا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز العظیم - و در روایت علی النظیم - قال فیہ لاربی فمائی - گفتہ اعرابی این ذکر ہا برای خداست و حمد و ثناء است اوست پس چیست ہا من کہ دعا کنم بر اے خود و خیر خواہم بر اے خود بدان - فقال قل - پس گفت آن حضرت بگو - اللہم اغفر لہ و ارحمہ و اہدی و ارزقنی دعا فی شاک الرا دے نے عافنی شاک کردہ است را دے در عافنی کہ بہت یا نیست رواہ مسلم - و عن انس - رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر علی شجرة یابسة الوری - آنحضرت گذشت بر درخت خشک برگہا - فضر بہا بعصاہ - پس آنحضرت صلح زد آن درخت را بچوبیکہ در دست آنحضرت بود فتناثر الوری - پس افتادند و پراگندہ شدند برگہا - فقال ان الحمد للہ و بحان اللہ لا الہ الا اللہ واللہ اکبر کثرا و لوب العبد پس گفت آنحضرت کہ گفتن این کلمات می افکند گناہان بندہ پس میریزد گناہان در - کما تيسق قط درق اذہ الشجرة چنانکہ میریزد برگہای این درخت - رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب - و عن یحیی بن عمار عن ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ - روایت کرد یحیی بن عمار از شامی کہ از شامی تابعین است از ابی ہریرہ کہ گفتہ گفت مرا آنحضرت بسیار گو لا حول ولا قوۃ الا باللہ را زیرا کہ درین برات است از صیغہ نفس و توانائی دے کہ مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی رح گفت صحبت و استقامت در سیاحت خود بام دے پس وصیت کرد مرا دو گفت نیست در اقوال چیزے میں تر و محمد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ و نیست در افعال چیزے محمد و میں ترا زگر بخت لبوسے خدا و اعصام بفضیل و برون تقیم باللہ فقط ہدی الی صراط مستقیم ہتی - فامنا من کثر الخبثہ - پس بدستیکہ این کلمہ بخانی از گنہاے بہشت است - قال یحیی بن عمار عن ابی ہریرۃ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ - نیست صحبت و بارگشتن از نصیحت و نیست و توانائی بطاعت مگر بتوفیق خدا - و لا مناجا من اللہ الا الیہ - نیست رشککاری و گریز از خدا مگر بسوسے او و در بے

روایات دلائل چار نیز روایت کردہ اند و بنجا مقصود است و لم یأمرهموز - کشف اللہ عنہ سبعین بابا من الأفراد ما انفقر -  
 کشفاده کند و دور گرداند خداے تعالیٰ از آن کس ہفتاد و دراز کند کہ کمترین آن ہفتاد در فقر است - سہارہ الترمذی  
 وقال ہذا حدیث یسین اسنادہ متصل - و گفتہ است ترمذی این حدیثی است کہ نسبت اسناد و متصل - و محول کم  
 یسین من ابی ہریرۃ - زیرا کہ محول نہ شنیہہ است از ابی ہریرہ در کاشف نہ ہی گفتہ کہ محول روایت میکند از عالیہ  
 رضی اللہ عنہما و از ابی ہریرہ بطریق ارسال - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم لا حول ولا قوۃ الا باللہ ووار من تسعة وتسعين دارا یسر بالہم - این کلمہ دار و است از نو و نہ در د کہ آسان ترین  
 آن در د ہا اند و نہ ست مراد در د ہاے باطنی است از گزرتارے نفس و بند خود دینی و خود دیرستی و شرک خفی یا عامتر از  
 باطنی و ظاہری و ہذا املہ - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اولک علی کلمۃ من تحت الریش من کثر کلمتہ  
 و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آنحضرت آبارہ نمایم ترا بر کلمہ کہ نازل شدہ است از زیر عرش کہ مقام خاص کہ بار و  
 عظمت و قدرت حق سبحانہ است کہ آن کلمہ از گنج بہشت است و آن کلمہ کلام است - لا حول ولا قوۃ الا باللہ یقول اللہ  
 تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ بے در وقتیکہ می گوید بندہ این کلمہ را - اسلم عبدے - اسلام آورد و انقیاد و اطاعت  
 کرد و بندہ من یا اعتقاد و اخلاص - و استسلم - و تفرغ و کرامت خود را یا امور کائنات را بسوے من و بعضی گفتہ اند  
 اسلم و استسلم یک منی است و مقصود از ذکر تکرار کلمہ و تقریر است - رواہا البیہقی فی الدعوات الکبیر - روایت کرد ابن دو  
 حدیث را بیہقی در دعوات کبیر - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ  
 ہی صلوۃ الخلق این کلمہ صلوۃ تمامہ خلق و عبادت ایشان است زیرا کہ خلایق ہمہ بہ تسبیح و تترتیب الہی قائل و ناطق  
 اند چنانکہ فرمود (وان من شیء الا یسبح بحمدہ) و جابے دیگر فرمود کل قد علم صلوۃ و تسبیح خواہ بلسان حال یا قال - و الحمد  
 للہ کلمۃ الشکر - و الحمد لہ کلمہ شکر است کہ ہر چیز و ہر کس شکر نعمت الہیے گوید - ولا الہ الا اللہ کلمۃ الاخلاص - ولا الہ  
 الا اللہ کلمۃ اخلاص و توحید است و اللہ اکبر تلاء با بین السماء و الارض - واللہ اکبر پر میکنند چیزے را کہ میان آسمان و زمین  
 زیرا کہ کبر یا عظمت الہی را محیط و شامل است و توانند کہ با بین السماء و الارض کنایت از تمامہ عالم باشد - و اذا قال  
 العبد - و وقتیکہ می گوید بندہ - لا حول ولا قوۃ الا باللہ قال اللہ تعالیٰ - می گوید خداے تعالیٰ - اسلم و استسلم -  
 اسلام آورد و استسلام کرد و بندہ من - رواہ زرین -

### باب الاستغفار والتوبۃ

استغفار و رغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناہ و بخشیدن آن و توبہ رغت بمعنی رجوع و در  
 شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن از انان با صدق عزم بر آنکہ باز نگردد و توبہ را گاہے اسناد کنند بحق تعالیٰ و گویند  
 تاب اللہ علیہ بمعنی رجوع بر حمت و توفیق توبہ یا رجوع از تشدید بہ تخفیف یا از خطریا یا حبت و از سیرا یا اللہ



جنبه بعد اوست بر سیدند که توبه حبسیت فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان که حلاوت گناه از دل بر آید که بمنزله آن  
شود که نمی شناسد گناه را و از سهل تستری بر سیدند که توبه حبسیت گفت توبه آن است که فراموش نه کنی گناه را که از آن  
التوبه و در شرح توبه گفته که سهل اشارت کرد باحوال مردمان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان  
و جنبه اشارت به توبه محققین کرد که ذکر ذنوب نمی کنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مراد را چه  
ذکر جهاد و حال و فایده است و بعضی گفته اند مراد به نسیان ترک عود

**الفصل الاول عن ابي هريرة** - رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والعدا في الاستغفار الله

والتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة - فرمود آن حضرت بخدا سوگند هر آنیکه بدستیکه من استغفار میکنم خدا را توبه میکنم  
بسوی خدا تا آنکه روزی بیشتر از هفتاد بار - رواه البخاری و عن الاخر - به فتح نهمه و غین مجه مفتوحه  
و تشدید را - المزنی - بضم سیم و فتح زای منسوب به نهمیه که قبلیه مشهور است از عرب صحابی است معذور دست در اهل کوفه

و بعضی گفته اند در اهل بصره - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ليغان على قبي - بدستیکه هر آنیکه پرده کرد  
میشود بر دل من و غین غیم است بمنی ابرو نه الصراح غین ابرو تیرگی و بعضی گفته اند غین ابرو رقیق را گویند وانی لا استغفر  
الله في اليوم مائة مرة - و بدستیکه من هر آنیکه استغفار کنم خدا را در روز صد بار - رواه مسلم - بدانکه علما و فواید بیان

معنی این حدیث و در دریافت این سرچراند و سزاوارست مرایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که بحال  
نیست هیچ کس را که بدانند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه عارض می گردد و بران و هر چه در وی گفته اند و گویند  
همه بطن و تخمین است اگر چه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در لواطن بعضی از محققین عارفین از توبه معین انحضرت  
پر تو افتد و الله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود و در سبب و سبب از آنچه مطلع شده  
بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برایشان بود اما لفظ التوب الیه که در حدیث

سابق گذشت ابانکه ازین معنی وارد و هم چنین حدیث آئیده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی التوب الیه فی الیوم  
مائة مرة مخافم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مرایشان را و بعضی می گویند که آن چیز بود که مشتعل بود و انحضرت  
بدان از نظر کردن در کار و بار است و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و محالطت از علاج و دکن شرب  
و مجاریه با خدا و دین تا چنان می نمود که گویا شاغل سنت از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم طاعت و اشرف  
عبادت بود از جهت علوم مقام و رفعت و در حجت و و تفر دو صلی الله علیه وسلم به پروردگار و خلوص قلب  
و بهمت و از هر چه ماسوائه اوست و این را گناه می دانست و از آن استغفار می کرد و چنانکه گفته اند

حسنات الابرار سیات المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این عین الوار بود و عین غیار و این اشارت است  
با آنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده می شد بر قلب شریف و صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از اوصاف

حق و توفیق سے کروند ہر آن درین تجلیات و سے شہر و مرتبہ بخت را بعد از تبتے بدرجہ فوقی ہمیشہ بکوب کہ استغفار کردہ  
 شود از آن و همچنین بود حال قلب شریف و سے دائم و انوار صفات ہمہ حجاب ذاتہ فائیش آنکہ حجاب نورانی اندوہ این  
 اشارت بقول و سے صلی اللہ علیہ وسلم (ان اللہ سبعین الف حجاب من نور و ظلمت) و از رفع کلام درین مقام قول صحت  
 در وقتیکہ پرسیدہ شد از سنی ابن حدیث گفت اے سائل اگر از قلب دیگرے می پرسیدی میگفتم و بیان می کردم  
 انچہ سے دانستم اما از حال قلب مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و من توانم زد کہ چیست و حال و سے از جملہ تشاہات است کہ  
 در انجام و نتوان زد و شیخ توریشتی سے گوید رحمتہ اللہ علیہ کہ خدا خیر دہا و آدمی را در رفتن و سے برنج ادب و  
 اجلال و اعظام و سے شان و بزرگا کہ موقع وحی و منزل فرد و آمدن قرآن است بعد از آن میگوید کہ ما درین مسلک  
 بہر روش میرویم کیے آنکہ گویم ہر گاہ قلب مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم تا مترین و کاملترین و روشن ترین و عارفترین  
 بود و اعتقاد اہتمام داشت با وجود آن بہ تشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود و از فرد و آمدن بہ مرتبہ خاص و انتقا  
 بعضے محفوظ نفس و متحن بود با حکام بشریت و چون ارتکاب می کرد و میگرفت زودی دید چیزی اللہ اینا کہ در وقت  
 بوسے از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چہ شے چند آنکہ رقیق تر و صاف تر و تاثیرات بروی ظاہر تر و پیدا تر و  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر گاہ چیزے از آن میدید آن را از جملہ گناہان سے شمر و از آن استغفار میکرد و ازین  
 باب بود استغفار و سے نزد پیروان آمدن از متضاد می گفت و سے صلی اللہ علیہ وسلم عفرانک از ہمتہ فقدان کمرسان  
 دوم آنکہ گویم کہ خدا سے تاملے چنانکہ برگزیدہ اور از عالمیان و فرستادہ برالشیان خواستہ کہ باقی دارد در میان انشیان  
 تا منفع نشیند بوسے تا آن زمان کہ بہ تمام و کمال رسد ہم ارشاد و ہدایت و تکمیل و آنحضرت اگر گذشتہ بندہ را چہ  
 و در انچہ بود از حضور و تجلیات الہیہ فراغ و فرصت نمی یافت براسے تعریف حاکم و تعلیم جاہل پس تقاضا کرد کہ  
 الہیہ کہ برگماشت نوسے از احتجاب و استتار بہ قلب شریف و سے تا شنول گردد باین عالم و تا متر گردد و خط و ارتفاع  
 مردم از و سے اما و سے صلی اللہ علیہ وسلم نسبت بحال خود این را گناہ می پنداشت و استغفار سے کرد این حال  
 کلام توریشتی است و وجہ اول راجع بوحی است کہ سابقا مذکور شد و وجہ ثانی آن نیز موجب است و طبیی نیز و وجہ  
 از افادت شیخ الوقت شہاب الدین سہروردی نقل کردہ کہ ثانی آن قریب ثانی و دوحی است کہ توریشتی ذکر کردہ  
 و در رسالہ مرج البحرین این وجہ مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نمودہ شدہ است و نزد این ضعیف سخن صحت از ہمہ  
 خوش تر است واللہ اعلم۔ و عتہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الناس توبوا الی اللہ۔ اے  
 آدمیان توبہ کنید و رجوع آرید بوسے خدا۔ فانی التوب الیہ فی ایوم مائتہ مرۃ۔ پس سہروردی من توبہ میکنم بوسے دی تعالی  
 در روز صد بار۔ رواہ مسلم و عن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما یر و سے  
 عن اللہ و روایت است از ابی ذر کہ گفت آنحضرت در انچہ روایت میکند از خدا سے تبارک و تعالی۔ انہ قال۔

کہ وہ تعالیٰ گفت۔ یا عبادے انی حرمت انظلم علی نقی۔ اے بندگان من بدرستی کہ من حرام گردانیدہ ام ظلم را بر نفس  
خود لینے سلب کردہ ام آن را از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالیٰ ازل و ذکر تحمید از بہت مشکلات است  
بقول او کہ فرمود۔ وجہ تہ بنیکم محراب گردانیدہ ام ظلم را در میان شما حرام کردہ شدہ۔ فلا تظالموا۔ پس ظلم نہ کنید بر یکدیگر  
و تجاوز نہ کنید از حد اعتدال و انصاف۔ یا عبادے کلّم ضال الامن ہریتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما گر ہر گز  
آن کے را کہ راہ نمودم من اورا۔ فاستند و ستمہ اید کہ۔ پس طلب ہدایت کنید از من تا ہدایت کنم شما را۔ یا عبادے وی کلّم  
جائع الامن طعمتہ۔ اے بندگان من ہمہ شما گر ستمہ اید کہ کسیک طعام بخور انہ من اورا۔ فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام  
کنید از من تا اطعام کنم شما را۔ یا عبادے کلّم عار الامن کسوتہ فاستکسونی اسکم۔ اے بندگان من ہمہ شما بر ستمہ اید کہ کسیک  
جامہ پوشانم من اورا پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دہم شما را یعنی ہمہ از من است چہ نعمت دینی کہ ہدایت است  
و چہ نعمت دنیا کہ طعام و جامہ است لیکن اول مخصوص است بہ بعضی و ثانی عام است ہمہ را پس متوجہ نہ شو و سوال  
کہ حیث معنی استثناء و الامن اطعمتہ و الامن کسوتہ و حالانکہ آن ہمہ را ثابت است و ہمیں محرم نیست ازان  
و طبیعتی گفتمہ است کہ مراد اطعام و کسوت بسط و رزق و اغناست فافہم۔ یا عبادے انکم تخطون۔ یعنی تم تا و سکون خا  
کسرتا۔ باللیل والنہار وانا اغفر الذنوب جمعہ اے بندگان من بدرستی کہ شما گناہ میکنید شب و روز و من سے آمرزم  
گناہان را ہمہ۔ فاستغفرونی اغفرکم۔ پس طلب آمرزش کنید از من بیا مرزم من شما را۔ یا عبادے انکم لن تبلغوا  
ضری فتنفرونی۔ اے بندگان من بدرستی کہ شما ہر گز نمی رسید گزند مرا تا کہ گزند را سبب دہم یعنی بہ محصیت و خمر  
گزند سببیدن یعنی ضا و فتح آن ضد نفع یا فتح مصدر است و بضم اسم کذا نے القاموس و در مشارقی گفتمہ کہ ضرر چون قرون  
بفتح شو و گفتمہ نہ شو و مگر بضم۔ ولن تبلغوا النعی فتنفرونی۔ و ہر گز نمی رسید سو و مرا سو و را سبب دہم یعنی بطاعت یعنی  
از معصیت بندگان زیانے و نقصانی بدرگاہ صمدیت حق بغیر سد و از طاعت سو و و کمائے نہ بلکہ سو و و زیان انشیان است  
یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم۔ اے بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما  
کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم۔ باشد بر پرہیزگار ترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کردہ شود دل یک کسی  
از شما کہ متقی ترین و لما باشد و شما ہمہ برین صفت باشید۔ ما زاد ذلک فی ملک شما۔ زیادہ نمیکند آن و در ملک یا در شما  
من چیزے۔ یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم ناقص ذلک من ملک شما  
ای بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بغیر مانے کنندہ و گناہ کنندہ نہ  
دل یکدیگر و از شما کم نکند آن از ملک من چیزے۔ یا عبادے لو ان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم کا و اعلیٰ القی قلب رجل واحد منکم  
بندگان من اگر باشد این کہ اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند در یک روے زمین۔ فساوونے  
سبب من کنند مرا و بخو اہم ہر چیز بخو اہم۔ فاعطیت کل انسان سکتہ۔ پس بدہم ہر آدمی را خواست اورا۔

ذلک ما عندی۔ کہ نکر داند آن داون از آنچه نزد من است از نعمت۔ الا کما تنقص الخطیۃ اذا دخل الحجر۔ مگر چنانچه کم مبلور شود  
 سوزن یعنی از آب و دریا چون در آدود شود و در دریا۔ یا عباد وے انما یرحمکم احصیہا علیکم۔ اے بندگان من است  
 آن علماے نیک و بد مگر علماے شاکر وے دائم و متیہارم بر شما۔ شرم او فیکم ایما۔ پست تمام میدہم ہمارا جزای آن اعمال را حق  
 و جب غیر الفیلم اللہ۔ پس کیسکہ بیا بد نیکی یا نیک و در علماے خود پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را کہ تو فیق آن داور  
 جزای خیر بران مترتب گردانید۔ و من و جب غیر ذلک فلا یلوہن الا نفسہ۔ و کیسکہ بیا بد غیر نیکی را و علماے خود پس باید کہ  
 نکویش نکنند مگر نفس خود را کہ بشوی آن بجز اسے بدر سید۔ رواہ مسلم۔ و عن ابی سعید۔ الحدیث رضی اللہ عنہ  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعين انسانا۔ بود و بنی اسرائیل مردی  
 کہ کشت نود و نہ آدمی را۔ ثم خرج یسأل۔ پست بر و ن آمد و در حالیکہ پرسید مردم را از قبول توبہ جو دیاسوال  
 مغفرت را از خدا و استغفار میکنند و معنی اول النسب و الصلح است بقول وے۔ فانی را ہا ہا فسأله التوبہ پس آیا  
 را ہی را پس پیداد را آیا بہت مراد را توبہ و قبولی افتد از وے توبہ و در بعضی نسخ الی توبہ آیا مراست توبہ وادہ حق  
 اگرچہ بحجت معنی ظاہر است اما اول از حقیقت روایت صحیح تر است۔ قال لا۔ گفتہ را ہا ہا نیست ترا توبہ فقط کہ پس  
 کشت آن مرد را ہا ہا را و جمل یسأل۔ و در ایستاد کہ سوال میکند مردم را۔ فقال لہ رجل ایت قریۃ کذا و کذا۔ پس گفتہ  
 مراد را مردے بیا قریہ چنین چنین را کہ محل رحمت است و در بعضی روایات آمدہ کہ و ر وے عالمی بہت یعنی دردی  
 کسی است کہ حل مشکل تو خواہد کرد۔ فاد کہ الموت۔ پس دریافت ادرا امارات و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید۔  
 فنادی بصدرہ نحو ہا۔ پس میل کرد آن مرد بسینہ خود بجانب آن قریہ یعنی در ہا ہا حالت در رسیدن مرگ سیتہ را ہا  
 زمین کشیدہ ہا ہا جانب رفت تو میل کردن و بگرافی برخاستن۔ فاختصمت فیہ لأمکۃ الرحمة و ملائکۃ العذاب۔  
 پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت ہا ہا شدند  
 کہ وی مرحوم و مغفور است و فرشتگان عذاب ہا ہا آمدند کہ وے مغضوب و مغذبت است۔ فادعی اللہ الی ہذہ ان  
 تقربی۔ پس حی فرستاد و خدا تعالیٰ بسوے این قریہ کہ متوجہ شدہ بود بجانب آن نزدیک شوبہیت۔ و الی ہذہ ان  
 تباعدی۔ و وحی فرستاد بسوے این قریہ ظالمہ کہ وے از ان ہجرت کردہ بود کہ دور راز میت۔ فقال قیسوا بینہما۔  
 پس گفت خداے تعالیٰ فرشتگان را اندازہ کنید و بہ پیامید مسافتی را کہ میان دو قریہ است نسبت بہیت کہ کدام ازین  
 دو نزدیک تر است بہیت۔ فوجد الی ہذہ اقرب بشر۔ پس یافتہ شد بہیت بسوے این قریہ رحمت کہ نزدیک تر است  
 بیک شہر بہت۔ فقفل۔ پس آمرزیدہ شد مراد و درین حدیث کمال مبالغہ است ببعث رحمت الکی و امیدوار  
 بمغفرت وے تعالیٰ و آن بصدق نیت او بود و در توبہ و استغفار۔ متفق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ رضی اللہ  
 عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الذی نفسی بیدہ لولم تذنبوا الذہب اللہ یکم سوگند بخدا کہ بقای

فوات من بدست قدرت اوست اگر گناہ نمیکند شما ہر آنیہ بر د خداے تعالیٰ شمارا۔ و بحار بقوم یزید بنون۔ و ہر آنیہ  
 می آرد و قومی را کہ گناہ کنند نیستغفر و ان اللہ۔ پس طلب آمرزش کند از خدا۔ بغفر لکم۔ پس بیامرز در ایشان المقصود  
 بیان عفو و مغفرت الہی سچانہ است گناہان را از برائے اظہار مقتضائے ہم عفو و غفور بیت گرجم زبندگان نیاید  
 عفو تو جمال کے نماید و توار غبت کند و رتوبہ و استغفار نہ حت بر سر ذنوب و عدم مبالغات بدان زیرا کہ خدای تعالیٰ  
 منی کردہ است از ذنوب و فرستادہ است پیغمبر ان را تا باز دارند از ان خافم و باللہ التوفیق۔ رواہ مسلم۔ و عن  
 ابی موسیٰ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یسطیہ باللیل لیوبی سئی النہار سبتیکہ  
 خدایتعالیٰ فراخ میگردد دست رحمت خود را بہ شب تا توبہ کند بدی کنندہ در روز۔ و سبطیہ باللیل لیوبی سئی  
 اللیل۔ و فراخ میکند دست خود بر ذرات توبہ کند بدی کنندہ شب و سبطیہ کنایت است از توسع و در غفران و اہلار  
 کرم۔ حتی تطلع الشمس من مغربہا۔ تا آنکہ بر آید آفتاب از جانب مغرب خود کہ در ان وقت در ہای توبہ بہ گرو و درین  
 این در اواخر کتاب در بیان علامات ساعت بیاید۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان العباد اذا اعترف۔ بدستیکہ بندہ و قتیکہ اقرار میکند بئنی گناہ خود۔ ثم تاب تیر  
 توبہ میکند و رجوع مینماید بدر گاہ رحمت حق۔ تاب اللہ علیہ۔ قبول میکند خداے تعالیٰ توبہ او را و رجوع میکند و رحمت  
 بروی متحقق علیہ۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تاب قبل ان تطلع  
 الشمس من مغربہا تاب اللہ علیہ کسیکہ توبہ کند پیش از آنکہ طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبہ کند خداے تعالیٰ  
 بروے و قبول توبہ او واجب است بفضل الہی و کرم دی۔ رواہ مسلم۔ و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لئن شرفنا توبۃ عبدہ حین یوبی الیہ۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ سخت ترست از روز  
 شادمانی بتوبہ بندہ خود و در ضائے وے تعالیٰ از بندہ ہنگامیکہ توبہ میکند بندہ و رجوع میکند بسوے خدایتعالیٰ  
 من احکم کانت راحلۃ بارض فلاۃ۔ یکی از شما کہ بود شتر سواری و بارکش وے بر زمین دشت۔ فالتقلت بہ  
 پس بر مید و گر سخت راحلہ ازوے۔ و علیہا طعامہ و شرابہ۔ و بران راحلہ بود خورش و بے و آب وے۔ فالیس منہا  
 پس امید شد آنکس از ان راحلہ۔ فاتی شجرۃ۔ پس آمد آن کس درختی را۔ فاضطجع فی ظلہا پس پہلو بند و بر پایہ ان  
 درخت بسبب کوفت و ملالت وے۔ قد ایس من راحلۃ۔ در حالیکہ یہ تحقیق نا امید شدہ است از راحلہ خود۔  
 فینما ہکذا لک اذ ہو بہا قائمۃ عنہ۔ پس در اثناے آنکہ آن کس بچنین بر پہلو افتادہ بود ناگاہ آن کس متلبس و حاکم  
 بر ارحلہ در حالیکہ ایستادہ است راحلہ نزد وے۔ فاخذ بخطامہا پس گرفت مبارر راحلہ را۔ ثم قال من شدة  
 الفرج۔ پس گفت آن کس از سختی شادمانی۔ اللهم انت عبدی و انارکب۔ خداوند اتوی بندہ من و تم خدا  
 توبہ خطا من شدة الفرج۔ خطا کرد آن کس از سختی فرج و گفت توبہ منی و منم پروردگار تو بجایے آنکہ باید گفت

تو پروردگار منی ومنم بندہ تو مقصود بیان شدت رضای حق و تشییہ آن است کہ بہ فرح شخصیکہ کم شدہ و گر نیت خود را  
یابد و بندہ گناہگار بندہ گرنیتہ از پروردگار تعالیٰ است و توبہ حکم باز آوردن و باز یافتن دارد و قافم رسول  
و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان عبدًا اذ ذنب ذنبًا - بدرستی کہ بندہ از  
بندگان کرد گناہ ہے - فقال رب اذنبت فاغفرہ - پس گفت آن بندہ اسے پروردگار من گناہی کردم پس بایز  
این گناہ را - فقال ربہ - پس گفت پروردگار او یعنی با انا کہ - اعلم عبدی ان لہ ربًا یغفر الذنوب و یاخذہ فیہ یا ادا  
بندہ من کہ مرا پروردگاری است کہ می آموزد گناہان را و میگیرد وہ گناہ - غفرت لعبدی - آمرزیدم مرشد خود  
را بعین علم - ثم مکث اشار اللہ - پست درنگ کرد آن بندہ در گناہ کردن مدتی کہ خواستہ بود خدا - ثم اذنبت  
ذنبًا - پست گناہ کرد بار دیگر - فقال رب اذنبت ذنبًا فاغفرہ - پس گفت آن بندہ درین باز نیرای پروردگار من  
گناہ کردم پس بایز این گناہ را - فقال - پس گفت پروردگار درین باز نیر - اعلم عبدی ان لہ ربًا یغفر الذنوب  
و یاخذہ فیہ غفرت لعبدی ثم مکث اشار اللہ ثم اذنبت ذنبًا فقال رب اذنبت ذنبًا آخر فاغفرہ - درین مرتبہ لفظ آخر  
ولی زیادہ است و در بعض نسخ در اولی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ صحیحہین مقرر است کہ ذکر کردیم  
- فقال اعلم عبدی ان لہ ربًا یغفر الذنوب و یاخذہ غفرت لعبدی فلیفعل اشار - پس گو بکند بندہ ہر چہ میخواہد از  
گناہان مادام کہ استغفار آورد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تا شریوے در غفران نہ امر بہ گناہ یتفق علیہ و عن  
جندب - بضم جیم و سکون نون و ضم وال و فتح آن نام ابو ذر غفاری است کہ از کابر صحابہ و زہاد ایشان است  
و جندب نام بعضی صحابہ دیگر ہم هست فظاہر آنست کہ مراد اینجا ابو ذر باشد واللہ اعلم - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
حدث ان رجلاً قال واللہ لا یغفر اللہ لفلان - روایت است از جندب کہ آن حضرت حکایت کرد کہ مردی گفت بخدا  
سوگند کہ نمی آموزد خدا سے تعالیٰ مر فلان را ظاہر آن مرد فاسق مفسد بود و این مرد مخن فضول گفت و سوگند خورد کہ  
خدا یتعالیٰ اورا نمی آموزد - وان اللہ تعالیٰ قال - و بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ گفت - من ذا الذی یتالی علی اسے  
لا اغفر لفلان سکت آنکہ سوگند منجور و بر من کہ نمی آموزم فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگند خورد یعنی دروغ گوئی  
ساختہ ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آموزیدم اورا تا بی ہمزہ و کسر لام شد وہ ایلاء سوگند خوردن - فانی قد غفر  
لہ لفلان پس بدرستی کہ تحقیق آموزیدم مر فلان را و اجبت عملک - و باطل گردانیدم عمل ترا خطایان مرد است کہ  
گفت خدا یتعالیٰ نمی آموزد فلان را یا مراد این عمل است کہ سوگند خورد یعنی دروغ گو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند  
خوردن ترا و بایزیدم اورا - او کہا قال - یا چنانچہ کہ گفت راوی با حضرت این عبارت را در جامی میگویند کہ راوی را  
لفظ حدیث بعینہ محفوظ مانده است - رواہ مسلم - و در پنج بیت حدیث مر کہ را کہ شفعہ حکم کند بیدم منفرت اگر چہ فاسق بدکار باشد  
شاید کہ مولیٰ تعالیٰ اورا پنداشت و این را بگیرد و از نیاجفتہ است - بدیست نا امیدم مکن از سابقہ روزا زل تو چہ دانی کہ



پس پر وہ کہ خوبست کہ زشت ہو جس شہزادہ - بشین مجھ و تشدید ال ادلی - بن اوس - بفتح ہمزہ و سکون واد  
صحابی انصاری بادرزادہ حسان بن ثابت اور او پر اور اجبت است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ یغفر  
ان تقول - افضل استغفار این است کہ بگوئی یا اللہ اغفر لی - خداوند توئی پروردگار من - لا اله الا انت - نیست معبود  
سبحن مگر تو - خلقتنی - پیدا کردی تو مرا - وانا عبدک - و من بندہ تو ام - وانا علی عبدک و و عبدک - و من ثابت و قائم  
بر عہد عہودیت کہ باتو بستہ ام و وعده کہ باتو کرده ام اگر چه وفای آن از من نمی آید یا عہدے و وعده کہ تو بفضل و کرم  
خود برای اہل ایمان طاعت کرده پس من مقیم و متمدد بر عہد تو و مضد قدم بوعده تو و دن بستہ بروا امید نشستم ام اگر چه هیچ  
طاعتی چنانکہ باید از من نمی آید - ما استطعت - آن قدر کہ استطاعت دارم و میتوانم نہ آن چنانکہ لائق در گاہ تو باشد  
و ادای حق تو توانم کرد کہ آن مقدور نیست و از طاقت آدمی بیرون است - اعوذ بک من شر ما صنعت - پناہ میجویم  
بتو از بدی آنچه کرده ام از گناہان بلکہ ازین طاعت صوری کہ من کم از من حسن و احسان خالی است و مقمن و متوکل  
حول و قوت است خود با اللہ من ذلک - ابو ملک بن تمک علی - اعتراف میکنم برائے تو بتو از فیضان نعمت تو بر من  
و ابو ربیعہ - و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناہ خود و تقصیر از شکر نعمتہاے تو و این معنی و ایم است بے  
القطاع وجود نعمت از جانب مولی و صد و رگناہ از بندہ و در اخبار آیدہ است کہ پروردگار تعالی بیکو بد کہ ای بندہ  
تا کہ خیر نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفران از تو بسوے من صادر گردد و من محبت و تو دوستی کم بسوے تو بلکہ  
بے نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن یہ مصیبت و بفرمانی با آنکہ محتاجی بمن - فاغفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر  
الذنوب الا انت - پس بدرستی کہ نمی آموزد گناہان را بیکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و بتای غلت  
و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جہت اجتماع معانی آن در وے و سید قوم رئیس و مقدم  
گویند کہ ہمہ را در حوائج امور رجوع بویے باشد و حاصل معنی ازین استغفار این است کہ بندہ باید کہ ہمیشہ نظر بر گناہان  
و تقصیرات خود دارد و و فقیر مرث و محتاج محض باشد زیرا کہ اگر گفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود  
دانند کہ صلاحیت قرب در گاہ و قابلیت قبول وے ندارد و لکن بما قال بدی طاعت ناقص یا موجب غفران نہ  
شود و راضیم گرد و علت عصیان نہ شود و قال آخر حدیث کہ طاعت خود نقش کم بر نماند و ان نان ہم پیش سگی  
خواصنے و ان سگ سالی گرسنہ در زندانی و از رنگ در ان نان نزنند و ندانی - رحم اللہ قائلہ و اگر فرضا علی الخ  
گردد و حالی صحیح نہ شود و در وقتیکہ صفائی گرد و منت و فضل اکبری را مشاہدہ کند و از خود نداند و بدان مغرور گردد و  
خود را اہل و مستحق نداند پس بندہ و ایم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود و در پیشانت و فضل خداست این از اجل  
معارف و انفع و اسلم احوال است برائے بندہ و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستولی بوعده وے باشد و  
علامت این ثبات و استقامت است بر وفای عہد عہودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا اللہ تعالی بادل

فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید - قال - گفت آن حضرت - ومن قالها من النهار وکسیکه  
بگوید این کلمات را در جزوے از روز - موفنا بها - در حالیکه یقین دارنده و اعتقاد آورنده است بآن غفوات من یوم پس  
مردم در آن روز قبل از کسی - پیش از آنکه شام کند - فهو من اهل الجنة - پس آنکس از گناہان بهشت است - ومن قالها  
من الليل وهو موثق بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة - وکسیکه بگوید آن را در جزوے از شب و حالیکه  
وے یقین دارنده است بدان پس بمیرد پیش از آنکه صبح کند پس وی از اهل بهشت است - رواه البخاری

الفصل الثاني عن انس - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ یا ابن

آدم انک ما دعوتی ورجوتی غفرت لک علی ما کان فیک - گفت آنحضرت که گفت خدایتعالی اے فرزند آدم  
بدرستی که تو ما دام که دعا کنی مرا بآمر زمین و امید داری می آمرزم تا بر سر عملی که با من است و تو از گناہان - و لا ابالی  
و باک ندارم از آنیکه گویند چرا گناہکاری را که من را در عقاب گناہ بفرستید - یا ابن آدم لو بلغت ذلک عنان  
السماء ثم استغفرتی غفرت لک و لا ابالی - ای فرزند آدم اگر میرسد گناہان تو بر آسمان و نواحی آنرا بطلب آمرزش  
میکردی تو مرا می آمرزم تا در باک ندارم و عنان بفتح عین ابر و اضافت ابر بآسمان بر اے مبالغه در علو و ارتفاع او  
و عنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و از آسمان چون بر داری سر خود را و بنگرے بجانب آن  
و اعنان بمعنی نواحی جمع عین نیز روایت است - یا ابن آدم انک لو نعتنی بقرب الارض خطایا - ای فرزند آدم  
بدرستی که تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روضے گناہان - ثم تلتفتنی لا تشک بے شکیا - پستویش می آئی  
مرا در حالیکه مشرب نگردانی به من چیزی را و کفر نمی درزی بمن - لا یتیک بقربها مغفرة - هر آنیکه می آیم من  
تزدیک به پری زمین از روضے آمرزیدن یعنی هر مقدار که گناہ کنی تو بیا مرزم من بشرط ایمان بمن و قرب بخدمت و کسر  
چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قرب ارض قریب پری زمین و در مشارق گفته که قرب بکسر طری است مثل  
انسان در آنکه در روضے شمشیر که با نیام و کار و دوازیان و مانند آن نگاهدارند و نوشته سوار که بسک باشند نیز بزراند  
و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهى - رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن

ابی ذر قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب - و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ تعالیٰ من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له و لا ابالی - روایت می کند  
ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خداے تعالی کسی که دانست که بدرستی که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناہان  
می آمرزم تر آنکس را و باک ندارم - ما لم یشک بی شکیا - ما دام که مشرب نگرداند بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وسیع  
قادر است بر آمرزیدن گناہان امید میدارد و او را دهر که امید دارد که پر را محروم نگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت  
ایمانی بجواز غیب نیز است پس خوف نیز دارد و دهر که بشنود قادر را رحم می کند او را و نیز این شخص مومن است بخدا

صفات وی و مومن مغفورست پس ذکر بامیشک در حکم تاکیدست۔ رواہ فی شرح النبیۃ و عنہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم من اذم الاستغفار جعل اللہ من کل فقیح مخرجاً۔ کسیکہ لازم گیرد استغفار را میگرداند خداست تعالیٰ ہر روز  
از ہر تنگی بیرون شدن یا جاسہ بیرون شدن۔ و من کل ہم فرجاً۔ و میگرداند او را از ہر اندوہ کشاوی۔ و روزی من  
حیث لا یغیب۔ و روزی میرساند او را از انجا کہ گمان ندارد و امید ندارد زیرا کہ کہنے کہ لازمست کند استغفار  
را آمرزیدہ می شود و اورا گناہان اہل پس در حکم متقی می باشد کہ بیچ گناہ ندارد و حال متقی اینست کہ ذکر کردہ شد  
رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجہ۔ و عن ابی بکر الصدیق۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم ما اصر من استغفر۔ اصرار نکرد کسیکہ استغفار کرد۔ و ان عباد فی الیوم سبعین مرۃ۔ و اگر چہ باز کرد و بر بصیرت روز  
ہفتاد بار اصرار و اتم بودن و مقیم شدن بر چیزے و اصرار بر گناہ مذمومست و اصرار بر صغیرہ کبیرہ است پس می فرماید  
ہر کہ استغفار بکند از اصرار می برآید و بے استغفار صبرست و بعضی گفته اند حد اصرار تکرار زنبست چنانکہ در دل  
تجدد بیاباکی یا بدیس با استغفار اصرار نبود۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و عن النسائی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم کل نبی آدم خطار۔ اکثر فرزندان آدم کہ در حکم کل اند خطا کنندہ اند و صغیرہ مبالغہ باعتبار وجود اکثر  
ستانی اجملہ یا براسہ بالغہ و خطا ضد ثواب و انہم و گناہ و ہر کہ ہست از آدمیان جز انبیاء و صلوات اللہ و سلامہ  
علیہم کہ معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطار اشامل صغائر و زہر قول کسیکہ صد و صغیرہ را از ایشان جابر میگرد  
انبیاء نیز داخل این حکم باشند۔ و خیر الخطائین التوابون۔ و بہترین خطا کنندگان توبہ کنندگانند رواہ الترمذی  
و ابن ماجہ و الدارمی۔ و عن ابی ہریرۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المؤمن اذا اذنب  
کانت نکتۃ سوداء فی قلبہ۔ بدرستی کہ مؤمن چون گناہ می کند پیدایمی شود و نقطہ سیاہ در دل و سہ و نکتہ سودا  
بجنب نیز روایتست یعنی میگردان گناہ سبب پیدایش نقطہ سیاہ و نکتہ یعنی نقطہ می آید و در اصل اثر  
چوبی کہ بدان زمین بجاوند۔ فان تاب و استغفر صقل قلبہ۔ پس اگر توبہ کند و استغفار نماید زود و دہ میشود دل  
وے و میرود سیاہی آن۔ و ان را وزادت۔ و اگر بیشتر میکند گناہ بیشتر میشود آن نقطہ۔ حتی تعلو قلبہ۔ تا آنکہ بالای  
آید دل او را در میگیرد و تمامہ دل را دسیاہ میگرد و دل۔ فذلکم الران الذی ذکر اللہ تعالیٰ۔ پس آن ننگیست  
کہ ذکر کردہ است خداے تعالیٰ و فرمودہ است۔ کل ابل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون سزنگ گرفتہ و غالب است  
بر دلہاے ایشان کار ہائے کہ میگردند۔ رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح  
و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یقبل توبۃ العبد ما لم یزغ۔  
بدرستی کہ خداے تعالیٰ قبول میکند توبہ بندہ را مادام کہ غرغہ نہ کند یعنی زسر روح و حلقوم و غرغہ آمدن کردن  
آواز در گلو و جان در حلق و غرغہ در اصل ترویج آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغہ پیدا

میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور مومنست خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر هر کرمیه انما التوبه الایه نیز همینست ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیحست نه از کفر پس نزد ایشان ایمان باس غیر مقبول و توبه باس مقبول رواه الترمذی وابن ماجه - وعن ابی سعید - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعتبتک یا رب لا ابرح انخوی عباوک - بدستیکه شیطان گفت سوگند بعت تو ای پروردگار من نمیروم از جاسه خود که مرا میگیرم بندگان ترا - مادامت ارواحم فی احسابهم - مادام که جانهای ایشان در بدنهاست ایشانست فقال الرب - پس گفت پروردگار غر و جل - وغزنی و جلالی و ارتفاع مکانی - سوگند میخورم بعت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود - لا ازال اغفر لکم ما استغفرونی - همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد - وعن صفوان - عن عسال بن یحیی عین و تشدیدین مهلتین صحابیست ساکن کوفه مراد او از ده غزوه هست و گویند عبداللہ بن مسعود روایت دارد از و سئ - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضة مسيرة سبعین عاما للتوبة - بدستیکه خدا س تعالی گردانیده است در جانب مغرب دری که پناهنده می سناسفت هفتاد و سالست مرتوبه را - لا ینلقی ما لم تطلع الشمس من قبله - بسته نمیشود آن در مادام که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب - وذلك قول الله تعالی - و اینست مراد بقول الله تعالی که فرموده است - یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایما هنا لم تکن آمنت من قبل - ولیکن ظاهرا این آیت در عدم قبول ایمانست که توبه از کفرست و حدیث دالالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد - رواه الترمذی وابن ماجه و عن معویة بن زکریا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة - بریده نمی گردد و بر طرف نمیشود هجرت - حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمیکرد و توبه - و لا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها - و بریده نمیکرد و توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود و مراد از هجرت اینجا هجرت متعارفست که از مکه مدینه باشد نسبت زیرا که منقطع شد بلکه مراد هجرت از ذنوب و خطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من باجر الذنوب و الخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد و بانقطاع حکم الهی و شریعت و سبجانه تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد - رواه احمد و ابو داود و الدارمی - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جلیل کانانی بنی اسرائیل متحابین - بدستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را - احدهما مجتهد فی العبادة - یکی ازان دو مرد کوشش کننده بود در عبادت - و الآخر لیقول الذنب - و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مرد گناه کار است یا می گفت آنمرد من گناه کارم و منی ثانی اظهارست بسباق حدیث فاجل یقول ان انت فیه - پس در ایستاد آنمرد که عبادت میکرد و میگویی آنمرد دیگر را که گناه کار بود باز آنمرد را آنچه تو در آن هستی از گناه کردن - فیقول خلعتی و ربی - پس میگویی و سبگذار مرا با پروردگار من حتی و جبهه یو با علی ذنب استغفیه - تا آنکه یانت

آمرود عابد اور رزمی برگناہی کہ عظیم سید شہت آنرا۔ فقال اقصہ پس گفت باز آئی۔ فقال پس گفت غلٹی و برنی بگذا  
 مرا با پروردگار من۔ البت علی رقیباً۔ آیا فرستاده شدہ تو بر من نگہبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و غلٹ  
 می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و طاهر از سیاق حدیث آنست کہ بحض فضل و رحمت خود  
 بہشتش در آورد پس مناسب آن بود کہ این حدیث را در باب سترہ رحمتہ اللہ کہ خواہد آمدی آورد۔ فقال پس گفت  
 واللہ لا یفر اللہ لک ابداً۔ بخدا سوگند نمی آید و خدا مرا ترا ہمیشہ ولایت خلک العجبت۔ وورنی آورد ترا بہشت را بہشت  
 اللہ الیہا ملکاً۔ پس فرستاد خدا یتعالی البوسے آن ہر دو فرشتہ را قبض ارواحہا پس میرانید آن فرشتہ ہر دو مرد را چنگا  
 عنہ۔ پس جمع شدند آن ہر دو مرد نزد خدا۔ فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی۔ پس گفت خدا یتعالی مرگنا ہنگام  
 را در آے در بہشت برحمت من و فضل من۔ وقال لا اخرجک عن الجنة ان تحضر علی عبادی رحمتی۔ وگفت و یتعالی  
 مرد دیگر را کہ متنبہ بود آیامی توانی کہ حرام گردانی بر بندہ من رحمت مرا۔ فقال لا یارب۔ پس گفت نمی توانم اسے  
 پروردگار من۔ قال اذہبوا بہ الی النار۔ گفت پروردگار تعالی بمانکہ بریدہ او را بسوی آتش از بہت عجب اعتبار  
 وے بر عمل خود و حکم وے بر قادر کریم مختار بعد م منفرت وی آن گناہگار را و شاید آخر او را نیز بخشیدہ و در بہشت آورد  
 باشد بہشت فافل مشوکہ مرکب مردان زہد را بہ در سنگار خ بادیم پیا بریدہ اند یعنی بسابقہ تفاوت اولے  
 رانده و دور انداختہ اند بہشت نو میدہم ہم مباحش کہ رندان بادہ نوش نہ ناگہ سبکخوش بمنزل رسیدہ اند یعنی توبہ  
 کردہ و قبول درگاہ شدہ اند آخر ہمہ امیدوار رحمت حق اند و رحمت او عام ست و وی قادر مختار ست ای سوزنہ خوش  
 سوختنی وے آتش و زخ ز تو را فروختی نہ ناکی گوئی کہ بر عمر رحمت کن نہ حق را تو کسی کہ رحمت او خلتی نہ رواہ احمد و ابن  
 اسماء و بنی یزید بھی بیہ انہاریہ جلیلہ است از خداوندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرثوک را و کشت نہ تن را  
 از کفاد و بچوب خمیہ۔ قالت۔ گفت رحمت رسول اللہ۔ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لقرا۔ میخواند این آیت را۔  
 یا عبادے الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذلوب جمیعاً و لایالی روباک ندارد ظاہرین  
 کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خدای آمرزد گناہان را و باک ندارد چنانکہ در فصل اول گذشت  
 غفرت لک و لا ابالی و احتمال دارد کہ قول را وی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت و باک نمیداشت نہ پنهان  
 نمیکرد و در فصل ثانی بیان این در حدیث ثوبان ہماید۔ رواہ احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی۔ ہذا حدیث  
 حسن غریب و فی ترح السنۃ ليقول بدل لقراء۔ و در شرح السنۃ لفظ ليقول ست بجای یقرا و این چنین روایت کردہ است  
 کہ رحمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول یا عبادے الذین اسرفوا اکالایہ و عن ابن عباس۔ رضی اللہ  
 عنہما فی قول اللہ الا اللہ۔ تمام آیت این ست کہ الذین یحبون کبار الاثم و الفواحش الا اللہ ان ربک یستغفر  
 میفرماید آن کسانیکہ کیو میشود و پرہیز میکنند گناہان بزرگ را و آنچه از بدے از حد در گذرد مگر لم رایتے آنچه از گناہ

صغیر و قلیل باشد پرستی که پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی الصراح لم گناه صغیر و کرون - قال رسول اللہ - گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین آیت این کلام را که - ان تقرب اللہم تقربا - اگر می آرزوی بار خدا یابی آمرز گناه بزرگ را جمیع به فتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر عظیم - و اسے عبدک لا ایا - و کلام بنده است مرزا که گناه صغیر و کرون است یعنی نشان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخش گناه کبیر و اصغارا خود چه باشد و کسیت از بندگان تو که صفات را نمی کنند تو می بخشی بلکه مکفر میگرددانی محبات و این بیت امیہ بن ابی الصلت است که از شراے جاہلیت بود و در ان زن ترین می نمود و حکم بکشت میکرد و آنحضرت شہر اورامی شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشرب باید انشا اللہ تعالیٰ و صحیح آنست که فی ازان حضرت انشا و شہر است نہ انشا آن - رواہ الترمذی و قال نہا حدیث حسن صحیح غریب - وعن ابی ذر - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول اللہ تعالیٰ - میگوید خداے تعالیٰ - یا عباد وے کلکم ضال الا من ہدیت - اسے بندگان من ہمہ شما گمراہید مگر کسے را کہ راہ نمایم من - فسلو فی اللہ اہلکم - پس سوال کنید و در خواہید از من راہ راست را تا بنمایم شما را راہ راست - و کلکم فقر الا من غنیت - و ہمہ شما فقرا سید و نیاز مندید مگر کسیکہ غنی گردانم من اورا و بے نیاز سازم - فسلو فی ارزقکم - پس سوال کنید و در خواہید از من رزق خود را تا دہم شما را و غنی گردانم - و کلکم مدنب الا من عافیت - و ہمہ شما گناہ کنندگانید مگر کسیکہ عافیت بخشم و سلامت دارم ادا از گناہ گردن این کلام اشعار دارد بآنکہ عافیت در ترک گناہ کاری است و انتم واکمل افراد اوست فمن علم منکم انی قدرت علی المغفرۃ - پس کسیکہ بداند کہ من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناہان فاستغفر فی - پس طلب آمرزش کند از من - غفرت لہ و لا ابالی - من می آمرزم ادا و باک ندارم - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم - پس اگر تابست شود کہ اول شما و آخر شما و زنده شما و مردہ شما و در شما و خشک شما کنایت است از جمیع بندگان بہر صفت کہ باشند چنانکہ فرمودہ است و لا یالس الا فی کتاب میں ہجے گفتہ اند کہ مراد بطب نبات و شجر است و یا یالس جرد درینے اگر فرض کنند کہ ہر چہ در زمین است از سنگ و درخت انسان شوند و حیوان گفت کہ مراد برطب و یا یالس انس و جن باشند زیرا کہ خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و مویہ این معنی است انچہ در حدیث ابی ذر کہ در فصل اول گذشت جنگم و انسکم واقع شدہ و می فرماید اگر تمام بندگان - اجموعا جمع شوند علی اقلی قلب عبد من عبادے - بر پدہ نیز گارترین دل بندہ از بندگان من - ما زادک فی ملک جناح لموضتہ زیادہ نہ گرداند در ملک من مقدار بازوے پیشہ - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجموعا علی اقلی قلب عبد من عبادے ما نقص ذلک من ملک جناح لموضتہ و اگر ہمہ بندگان جمع شوند بر بد بخت ترین قلب بندہ از بندگان من کم نگرداند آن از ملک من مقدار بازوے پیشہ - و لو ان اولکم و آخرکم و حکیم و یتیم و ربکم و یا یسکم اجموعا فی صدیق واحد و اگر ہمہ بندگان جمع شوند در یک روے زمین - فسال کل انسان منکم بالبلت استیتہ - پس سوال کند و بطلب



ہر آدمی از شاخ چہرے کہ بہ نہایت رسد آرزو دے دے - فاعطیت کل سائل منکم پس بدہم ہر سائل ہر خواہ  
 بالنقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغس فیہ ابرۃ - مگر چنانکہ اگر بہ گذریدی از شاد دریا و فرید در دریا  
 سوزنے را - غم رنہا - پست بر آورد آن سوزن را معلوم ست کہ چہ قدر از آب دریا در آن می آید ہنوز دریا نیاتی  
 دارد و آنجا خود نہایت نیست و این مثالی ست کہ بر اسے تقہیم ذکر کردہ - ذلک بانی جواد ماجد - آن بخت است  
 کہ من بخشندہ و بخشایش کنندہ بزرگم وجود و صفات ذاتی من ست و تمام عالم پرست از آثار جو دمن دانوار وجود من  
 و هیچ غرضی مفاتیقی در عطا و افاضہ ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت - افعل ما ریدہ سیکم  
 ہر چہ میخواہم یعنی این ہمہ جو دو کرم بارادہ و اختیار من ست ارادہ شدہ و خواہش اعدا و فعل نیست - عطائی کلام  
 و خدا بے کلام - داد من سخن ست و عذاب کردن من سخن ست یعنی بیک سخن این ہمہ را می کنم و محتاج و موقوف بہا  
 نیستیم و این توطیہ است مرقول دیرا کہ گفت - انا امرے لشی اذا اردت ان اتول لہ کن فیکون - نیست امر من  
 مرچیزے را و قتی کہ خواہم مگر آنکہ بگویم مر آن چیز را شو پس میشود آن چیز بید رنگ این تمثیل ست بر اسے سرعت  
 ایجاد وجود و تواند کہ سنت الہی بر آن جاری شدہ باشد کہ در وقت ایجاد این لفظی گوید پس موجود دے کردہ  
 و اللہ اعلم - رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ - وعن النس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال  
 روایت ست از انس کہ آنحضرت خواند این آیت را - ہذا اہل التقوی و اہل المنقرۃ - وی جل و علا اہل التقوی  
 و اہل منقرۃ - قال - گفت آنحضرت در تفسیر این کرمیہ قال ربکم - گفت پروردگار شا - انا اہل ان اتقی - من اولادکم  
 کہ پہلین کردہ شوم و رسیدہ شود از عذاب من فمن اتقانی فانا اہل ان اغفر لہ - پس کسی کہ تقوے کند و بر سزا من  
 پس من سزا دارا آنم کہ بیا مرزم آنکس را - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و الدارمی - وعن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما قال ان کنا لندرس رسول اللہ - گفت ابن عمر بہ تحقیق بودیم ما کہے شمر دیم مر سنیہ خدا را صلی اللہ  
 علیہ وسلم فی مجلس - در یک مجلسی کہ با ما می نشست - یقول - می گفت - رب اغفر لہ و رب علی ما کانت کتاب  
 الغفور ما تہ مرة - صد بار - رواہ احمد و الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - وعن بلال بن رباح یفتح محتایہ و یخفف  
 مہلبہ بن زید مولے اسلبے صلی اللہ علیہ وسلم - این صفت زید ست و این غیر زید بن حارثہ است و دے  
 زید بن بوسے یفتح موحده و سکون و او مقصود بندہ نوبی بود صحابی ست و ابن بلال و پدرش بسیار از تابعین اند  
 بلال روایت میکند از پدرش از حد - قال - گفت بلال - حدیثی ابی - حدیث کرد مرا پدر من کہ بسیار ست  
 عن حدیث - از حد من کہ زید ست - انہ سمع رسول اللہ - کہ دے شنیدیم خبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول  
 میگفت - من قال استغفر اللہ الذی لا آکھ ہوا کفی القیوم و اتوب الیہ غفر لہ - ہر کہ بگوید یا بن استغفار آرزیدہ شود  
 مراد را - دان کان قد فر من الزحف - و اگر چہ گرختہ باشد از خجک کا فرمان کہ گناہ کبیرہ است - رواہ الترمذی

وایوداؤد وکنعہ عند ابی داؤد و ہلال بن سیار۔ ودر قاموس فیہ ہلال بن سیار گفته و مشہور ہلال بن سیار است  
و در اکثر کتب مثل جامع الاصول و الکاشف و غیرہا ہمچنین است۔ و قال الزہری فی احادیث غریبہ

**الفصل الثالث** عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ

عزوجل یرفع الدرجۃ للعبد الصالح فی الحجۃ۔ بدرستیکہ خداے تعالیٰ ہر آنیکہ بندہ می گرداند پامہ مرتبہ صالح را

در بہشت۔ بنقول یارب انی مالی ہذہ۔ پس می گوید آن بندہ صالح اسے پروردگار من از کجاست مرا این درجہ بنقول

باستغفار ولدک لک۔ پس سے گوید پروردگار تھالے این درجہ بسبب استغفار فرزندت مرا تا این یکے

از منافع نکل و اعظم فوائد آن است دیکے ازان سہ چیز است کہ لاحق سے شود مو من را از عمل او و جنات وی بعد

از موت چنانکہ در اول کتاب گذشت۔ رواہ احمد۔ وعن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم بالمیت فی القبر الا کالتغریق المتغوث۔ بنیت مردہ در گور گمانند کسیکے آب از سر وے گذشتہ است

و فریاد می کند کہ کسے دست ویرا گیر۔ یتظرو عوۃ لحقہ من اب ادا م۔ چشم میدارد و دعائی را کہ برسد او را از پدر

یا مادر۔ اواج۔ یا از برادر۔ او صدیق۔ یا از دوستی۔ فاذا لحقته کان احب الیہ من الدنیا و ما فیہا پس چون

مے رسد میت را دعائی باشد آن دعا بسوسے وے دوست داشته شدہ تا از دنیا و چیزے کہ در دنیا است از

متاع دنیا۔ وان اللہ تعالیٰ لیدخل انہ اهل القبور من دعا اهل الارض امثال الجبال۔ و بدرستیکہ

خداے تعالیٰ ہر آنیکہ می درآرد بر مردہ ہا از دعائے اہل زمین مانند کہ پہنائیے از ثواب۔ وان ہدیۃ الاحیاء الی

الاموات الاستغفار لہم۔ و بدرستیکہ تحفہ زندگان بہ سوسے مردہ ہا طلب آمرزشش کردن ستر ایشان را رواہ

البیہقی نے شعب الایمان۔ وعن عبد اللہ بن بسر لضم موحده و سکون مہمہ صحابی است پدر و مادر و برادر

و خواہر و چہم صحابی اند و آن حضرت بہ زیارت ایشان آئدہ و طعام بہ ایشان نوردہ و ایشان را دعا بخیر

کردہ و زویل کرد بشام و وفات یافت کجس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن وجہہ فی محیفۃ استغفار

کثیر۔ خوشی و خوبی با در کسے را کہ یاقت در محیفہ نمود استغفار بسیار را مقصود و یاچ استغفار و بشارت اہل استغفار۔

رواہ ابن ماجہ و روضۃ النسا فی عمل یوم ولیلۃ۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

کان یقول۔ روایت است از عائشہ کہ آنحضرت بود کہ میگفت و میخواند این دعا را۔ اللہم تجللی من الذین اذا حضروا

استبشروا و اذا ہاسوا استغفروا۔ خداوند اگردان مرا ازان کسانیکہ چون نیکی کند خوش و شادمان شوند از جہت

شکر توفیق الہی در ویت فضل و رحمت وے و چون بدی کنند استغفار کنند از جہت رویت تقصیر دار است

نہ شدن عمل ایشان و در نظر ایشان و گفته اند کہ نشان زندہ ولی این است کہ چون علی نیک بوجود آید شاد گردد و

چون کار زشت صادر گردد غمگین شود و رواہ ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ وعن راحلث بن سیدہ

بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفہ و ثقات ایشان است امام احمد را از حال می پرسید و گفت و  
 از انانیت که از حال و سہ پرسید یعنی حال و سہ پیردن از حیلہ بیان است۔ قال۔ گفت عارض۔ حدیث  
 عبد اللہ بن مسعود حدیثین۔ حدیث کردار ابن مسعود و حدیث۔ احمد صاعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و دو حدیث  
 از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر من نفسه۔ و حدیث دیگر از خودش و حدیثی کہ از خودش است این است کہ قال  
 ان المؤمن یبصر ذنوبہ کأنہ قاعد تحت جبل۔ گفت ابن مسعود بدستیکہ مومن بے بند و سہ پندار و گناہان خود را  
 خواہ کبیرہ باشد یا صغیرہ مانند کوبہا و سہ بند خود را گویا و سہ نشسته است زیر کوبی۔ یخاف ان یقع علیہ می ترسد کہ  
 بنفیت بر و سہ از بہت خفایت خوف و استغظام و سہ گناہ را۔ و ان الفاجر یبصر ذنوبہ کذاب مر علی الفجر۔ و بدستیکہ  
 فاسق کہ مبالغات ندارد و بدست می بندد گناہان خود را مانند گس کہ گذشت بر بینی و سہ۔ فقال بہ بکذا۔ پس  
 اشارت کرد بان گس این چنین است بیدہ۔ یعنی اشارت کرد بدست خود۔ فذہ عنہ۔ پس براندا و را از بنی خود  
 یا از خود بے آنکہ برسد از گناہ و وقوع در ہلاک بخراے آن و آن حدیثی کہ از ابن حضرت حدیث کرد این است کہ ثم قال  
 سمعت رسول اللہ۔ پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت۔ لندرج بتوبۃ  
 عبدہ المؤمن ہر آنکہ خداے توبہ خوش و شادمان شود و توبہ ترست بتوبہ بندہ خود کہ مومن است میں جہل نزل  
 فی ارض و توبہ بندہ در دیکہ فرو آورد در زمین بیابان۔ مملکہ کہ جامی ہلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمدہ و مملکہ لغویم  
 و کسر لام نیست۔ روایت است کہ مملکہ ہلاک کنندہ و دویہ بفتح و ال و کسر او مشدود و تشدید یا بجنہ بیابان و زمین خالی کہ  
 در وی گیاه نرود و آویدہ زیادت الف نیز روایت است و اصل و دویہ تشدید و او بجنہ بیابان ارض را بوی نسبت  
 کردند و الف در نسبت زیادہ می کنند چنانکہ نسبت لطیفی طائی میگویند۔ معہ را حلتہ۔ بان مرد شتر سواری او بود و علیہا  
 و شتر را بران را حلتہ خوراک و آب او بود کہ با خود برداشته بود و موضع را سہ۔ پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین۔  
 فنام لزمہ۔ پس خواب کرد خواب کردے۔ فاستیقظ و قد وہببت را حلتہ۔ پس بیدار شد آن مرد و حالانکہ تحقیق  
 رفته و گر بخیمتہ بود را حلتہ و سہ۔ فظاہرا۔ پس جبست را حلتہ را۔ حتی اذا استند علیہ الحمار و لحطش۔ تا آنکہ قنیکہ سخت  
 شد بر و سہ گرمی و تشنگی۔ او اما اشار اللہ۔ یا سخت شد بلا و محنت و دیگر کہ خواستہ بود خدا قال رجع الی مکانی  
 الذی کنت فیہ فانام۔ گفت آن مرد باز برگردم بجای خود کہ بودم در آن پس خواب کہم حتی اموت ستان کہ  
 بمیرم۔ فوضع راسہ علی ساعدہ لیموت۔ پس نهاد سر خود را بر بازو و سہ خود چنانکہ عادت است تا بمیرد۔ فاستیقظ فاذا  
 را حلتہ عنده۔ پس بیدار شد پس ناگاہ شتر او حاضر است نزد او۔ علیہا بنادہ و شتر را بہ۔ برادست توشہ او  
 آب بود۔ فالتہا شتر فاحات توبۃ العبد المؤمن من ہذا را حلتہ و زادہ۔ پس خدا سخت ترست از و سہ خوشی و تشنگی  
 ازین مرد کہ خوش و شادمان شد بیاقتن را حلتہ خود و توشہ خود کہ گر بخیمتہ بود و گم شدہ بود و همچنین بندہ گناہکار

گرمیزندہ است از مولاے تعالیٰ و توبہ بازیافتن اوست۔ رومی المسلم المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
منہ محسب روایت کرو مسلم ازین دو حدیث ہمیں کہ مرفوع ست بسوے پیغمبر خدا کہ دروے قصہ کرتی تھیں راحلہ است مبار  
یافتن ادبیس حدیث موقوف بر ابن مسعود کہ دیدن مومن ست گناہ را مانند کوه دیدن منافق مثل ذباب است  
مکرمہ۔ دروے البخاری موقوف علی ابن مسعود الفیاء۔ دروایت کرد بخاری حدیث موقوف رائیز۔ وعن علی  
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب العبد المؤمن المقتن التواب۔ بدستیکہ خدا تعالی  
دوست میدارد و بندہ مسلمان مثالی و متحن بخاصی را کہ توبہ کند و رجوع می آرد بخواب رحمت و مغفرت حق و محبت  
از جبت توبہ است نہ معصیت و بہین جبت بعضی تفضیل داده اند تا تب را کہ لذت مشورت و معصیت چشیدہ خود را  
از ان کشیدہ است بخلاف آنکہ از اول بر نشاء عفت و صلاح پیدا شدہ۔ وعن ثوبان۔ قال سمعت  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما احب ان لی الدینا بنہ الایۃ۔ گفت ثوبان کہ مولای آنحضرت بود و در فرد  
حضر ملازم در گاہ بود شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کہ دوست ندارم من کہ مرا تمام متلع دنیا باشد در بدلین آیت  
کہ بشارت بہ مغفرت تمامہ گناہان میدہد۔ یا عبادوے الذین اسرفوا علی انفسہم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ الایۃ فقال رجل۔  
پس گفت مردے و پریسد۔ فمن اشترک۔ پس کسیکہ شرک آورد و کفر ورز و چہ حال دارد و اراہم می آرد و فسکت  
النبی۔ پس خاموش ماند پیغمبر۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال۔ پس گفتم۔ الا و من اشترک۔ آگاہ باشید و بشت نوید و  
می آرد کسی را کہ شرک آوردہ نیز ولیکن بہ توبہ و جز شرک بے توبہ ہم می آرد و اگر خواہد بکذا المذہب۔ ثلث مرات۔ سہ بار  
گفت آنحضرت این کلمہ را۔ وعن ابی ذر۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ یغفر لعبدہ  
بدستیکہ خدا تعالیٰ ہر آئینہ می آرد و مر بندہ خود را۔ ما لم یقع الحجاب۔ مادام کہ واقع نشود پردہ میان بندہ و رحمت حق۔  
قالوا کقنطہ صحابہ۔ یا رسول اللہ و ما الحجاب۔ چیست پردہ۔ قال ان تموت النفس مہی مشرکۃ۔ گفت آنحضرت پردہ این است  
کہ بہیر نفس و حال آنکہ دے شرک آرندہ است۔ دروے الاحادیث الثلثہ احمد۔ روایت کردہ است این حدیث را  
امام احمد۔ دروے البیہقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور۔ دروایت کرد بہیقی حدیث اخیر را کہ از ابی ذر است در  
کتاب البعث والنشور کہ نام کتاب اوست۔ و عنہ۔ قال قال رسول اللہ۔ وہم از ابی ذر است کہ گفت گفت پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم من لقی اللہ تعالی لا یبدل بہ شئی فی الدنیا۔ کسیکہ پیش آید خداے قلمے را در آخرت و حالیکہ برآ  
منی سازد یعنی شرک نمیکرد و اند بوے قلمے چیزے را در دنیا۔ ثم کان علیہ مثل جبال و لوب۔ پستہ باشد بروے مانند  
کہ ہما گناہان بخیر اللہ۔ می آرد و خدا تعالیٰ مراد اگر می خواہد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔ وعن عبد اللہ  
بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ۔ توبہ کنندہ از گناہان  
مثل کسی ست کہ نسبت گناہ مراد را و چنانستی کہ گویا نکرده است آن گناہ را در نارسیدن یا ان گناہ و گفته اند کہ این زبان

الحاق ناقص به کامل است واللہ اعلم۔ رواہ ابن ماجہ والبیہقی فی شعب الایمان وقال لغزوہ النہرانی ویدرجول بہیمنی منفردست باین حدیث نہرانی و نہرانی مجہول است۔ و فی شرح الشرح روے عنہ موقوفاً۔ و شرح الشرح روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف۔ قال گفت ابن مسعود۔ الذم توبہ۔ پشیمان شدن از گناہ توبہ است و غم بر عدم رجوع را تیر در مفهوم عدم داخل ساخته اند۔ و التائب کمن لا ذنب لہ۔ و توبہ کننده همچو کسی است کہ نیت گناہ مراد از او نگذرد

## باب در مہمتا ولواحق ابواب سالیقہ

و در بعض نسخ باب فی مہمتہ اللہ و این ترجمہ مناسب احادیث باب است

**الفصل الاول** عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما قضی اللہ الخلق کتب کتابا۔ و قتیکہ پیدا کرد خداے تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابے را۔ فهو عنہ فوق عرش پس آن کتاب نزد خداست بالاسے عرش خدا تخصیص بالاسے عرش تنبہ است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب۔ ان رحمۃ سبقت غضبی۔ آن کتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است کہ رحمت من پیشی کرده است غضب من و فی روایت غلبت غضبی۔ و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیہ۔ و معنی سبقت رحمت قبلہ می یعنی غضب پہ علیہ آثار رحمت وجود و انعام اوست تعالی کہ تمامہ مخلوقات را در گرفته است و غیر تنہا ہی است نجایات اثر غضب کہ در بعضی بنی آدم ظاہر است بعضی وجوہ چنانکہ فرمود و ان تعدوا نعمة اللہ لا تحصوها و فرمود عدد کنی نیست ہم من آشاک و رحمتی و رحمتی کل شیء و نیز متناول و تفسیر بندگان و رادای شکر تمامی حق جل جلالہ و عدم نوالہ زیادہ از حد و عدد و احصاست چنانکہ فرمود و لو لو اخذ اللہ الناس بظہرکم تا ترک علی ظہرکم من و انجم پس از رحمت حق تعالی است کہانی مبدار و ایشان را در روزی میدہد نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانہ و در آخرت

حدیث آیندہ متکفل باین اوست کہ فرمود۔ و عنہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ مائة رحمة۔ مرخدا ی تعالی را صد رحمت است و ظاہر آنست کہ کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع علیہ آن است کہ در زیر ہر نوعی افراد غیر تنہا ہی است یا صرہ باعتبار این وصف است چنانکہ لان لہ تسعة و تسعين اسماء گفته شد واللہ اعلم۔ انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس۔ و فرستادہ است از ان صد رحمت یک رحمت را میان یان و آدمیان۔ و الہایم۔ و میان چار پایہا۔ و الہوام۔ و میان ہر جنبہ بر روی زمین۔ و فیما تیطفون۔ بین آن رحمت مہربانی میکند بر یکدیگر۔ و بہا تیر اقمون۔ و بان رحمت می بخشانند بر یکدیگر۔ و بہا لطف الوحش علی ولدہا۔ و بان رحمت مہربانی می در زند جانوران و حتی بر فرزندان خود و تخصیص و وحش بذکر محبت آنست کہ انس و الف و مہربانی از ایشان مستغرب و مستبذ است۔ و اخر اللہ تسعا و تسعين رحمة ی رحم بہا عباده یوم القیمة۔ و پس گذاشتہ دگا ہذا شے است خدا تعالی نو دود رحمت را کہ رحم میکند و بخشنایش بنیاید بان رحمتا بندگان خود را در روز قیامت و چون معزز است کہ بخشش و حتی





گویند این مرد گمان می برد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند و با وجود آن گفت: قوله لان قدر اللہ علیہ پس  
بخدا سوگند اگر قادر شود خدا تعالی بر دے۔ یعنی نہ عذابا لا یغنیہ احد من العالمین۔ ہر آئینہ عذاب میکند و عذابا  
 کہ نکند آن عذاب هیچ کی از جهانیان را فلما مات فخلوا ما امرم۔ پس ہنگامیکہ مرد آن مرد گردن کسان او و پسراں او انچہ کہ امر  
 کردہ بود ایشان را۔ فامر اللہ البحر جمع مافیہ۔ پس امر خدا تعالی در یار پس فراہم آورد و دریا ہر چیزیکہ در دے بود از اجزا  
 خاکستر کہ در وی بود۔ و امر البحر جمع مافیہ۔ و امر کرد بر پس جمع کرد انچہ در وی بود از اجزاء۔ ثم قال لم اعلت نہایت  
 گفت خدا تعالی مرگن مرد را بعد از زندہ گردانیدن بر اسے چہ کردہ بودی ابن وصیت را قال من خشیک یارب گفت  
 از ترس عذاب تو ای پروردگار من۔ و انت اعلم۔ و تو داناتر می بحال من۔ فقوله۔ پس بیا مرید خدا تعالی مراد را  
 بشفق علیہ۔ ماند آنکہ در قول اولین قدر اللہ اشکال کردہ اند کہ این شکست در قدرت باری تعالی و آن کفرست ازین  
 توجہیات و تاویلات بسیار کردہ اند بعضی گفتہ کہ قدر اینجا از قدرت نیست بلکہ از قدرت بخت و تصادف و در روایتی قدر آمدہ  
 بہ تشبیہ دال و آن صوح است و معنی تقدیر و این توجیہ در قول یونس پیغمبر علیہ السلام فظن ان لن نقدر غیر کردہ اند  
 و بعضی گفتہ اند کہ قدر بمعنی صیق است چنانکہ در قول تعالی و من قدر علیہ رزقہ آمده است و بعضی گفتہ اند کہ این مجاز است  
 از کلام عرب کہ اورا تجاہل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگر چہ در صورت شکست و لیکن مراد بوی یقین است  
 و بعضی گفتہ اند کہ این مروی است کہ تجاہل است بمعنی از صفات حق سبحانہ و تعالیین خلاف دارند در آنکہ جہل بمعنی  
 از صفات کفرست یا نہ یا وے در زمان فوت نبوت بود کہ مجر و توحید در ان زمان کافی و نافع است و بعضی گفتہ اند  
 کہ این کلامی است کہ واقع شدہ است در غلبہ صبر و دہشت و خوف و خشیت کہ مرد در دے حکم بخون و مغلوب العقل  
 و اہل و ہمان ماخوذ نیست چنانکہ قول آنکس کہ در وقت وجدان راحلہ و غایت فرح و سرور و بخود می گفت انت عبدی  
 و انار بک اللہ اعلم۔ وعن عمر۔ بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم سی۔ قدوم آورد و  
 آمد بہ آنحضرت بردہ بند و اسیران از بعضی غنائیم۔ فاذا امرأۃ من ابسی قد تجلب ثلثیا۔ پس ناگاہ زنی از ان ہندان  
 بہ تحقیق پُر شد بہستان او بشیر چنانکہ سیلان کردن گرفت۔ کسی۔ در حالیکہ می دود و آن زن و در روایتی مرسل  
 تنگی یعنی می طلبد فرزند خود را۔ اذا وجدت صبیانی ابسی اخذتہ۔ چون می یابد کہ کی را در ہندان میگردد و در اجابت  
 فرزند خود را لطفہ بطنہا و ارضحتہ۔ پس می چسپاند اورا بشکم خود و شیر میدہد۔ فقال لنا النبی۔ پس گفت پیغمبر  
 خدا ما را۔ صلی اللہ علیہ وسلم اترون ہذہ طارحہ ولد بانی النار۔ آیا گمان می برید شما میدانید این زن را اندازندہ  
 فرزند خود را در آتش و ترون بضم تاست و بفتح نیز روایت است۔ فقلنا لا۔ پس گفتیم ما کہ گمان نمی بریم آن ہذا  
 مہی بقدر علی ان لا طارحہ۔ و حال آنکہ آن زن توانا باشد بر آنکہ ننیزد او را۔ فقال اللہ لکم بعبادہ من ہذہ ولولہ  
 پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئینہ خدای تعالی مہربان ترست بہ نیکان خود ازین زن کہ مہربانست بفرزند خود

ویتیالی خود قادرست بر آنکه ننید از و او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدا تعالی کافران را موبد  
 و عاصیان را تا وقتیکہ خواہد جو آتش این است کہ کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک طاعت از بند  
 برآمدند و عید نمایند چنانکہ در فصل ثالث از حدیث عبد اللہ بن عمر بیاید متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ  
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نبی احد انکم علمہ ہرگز سنگاری نمی دہد هیچ یکی از شمار اہل اولیکہ نجات  
 بفضل و رحمت الہی است - قالوا - گفتند صحابہ بطریق استفهام - ولانت - و نہ تورست گاری می یابی بل خود و  
 با وجود عمل عظیم کامل کہ تو داری - یا رسول اللہ قال ولا انا - گفت آنحضرت و نہ من - الا ان یغفر فی اللہ منہ جنت  
 مگر آنکہ میوشد مرا خدا سے تعالی از جانب خود بر رحمت خود مآخوذست از غمہ کہ غنیمت محبت غلام شمشیر چون این کلام مشعور  
 بانفائے عمل و رعایت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را و در خلیفہ اوراد و نجات پس بچکم تعالی و وضع وی  
 اشارت کرد با ثبات آن و فرمود - فسدوا - پس راست و درست کنید عمل بانی افراط و تفریط چنانچہ تیر است  
 میرود فی البصر اسد اذ فتح دست و دستی کردار و گفتار - وقاربوا - و میانہ روے کنید در عمل بی افراط و تفریط این  
 در مینے تفسیر و تاکید رسد و است - واغدا و درو حوا - و سیر کنید در یاداد و شبانگاہ - وشی من الدیکۃ - بھم وال  
 و سکون لام و بکنید چیزے از سیر در شب کنایت است از نماز و تہجد و شی بھر و رفع ہر دور و ایت است القصد  
 و لازم گیرید میانہ روی را - تبلیخوا - تا برسید بمنزل مقصود این جواب ہر سہ است از سیر خدہ در روح و دہجہ  
 یا شملق است بالترام قصد زیر کہ افراط و تفریط ہر دو مانع وصول بمقصد است - متفق علیہ - وعن جابر -  
 رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل احد انکم علمہ الجنتہ در نمی آرد هیچ یکی از شمار اہل اول  
 در بہشت - ولا یجوزہ من النار - و نمیر ماند عمل اورا از آتش دوزخ - ولا انا - و نہ من می در آیم وی اہم - الا بجزئہ اللہ  
 مگر بر جنت خدا - رواہ مسلم - وعن ابی سعید - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسلام العبد تحسن  
 اسلامہ - و وقتیکہ اسلام آورد مرد پس نیک بشود و اسلام دے یعنی صحیح شود و یقین و اخلاص بے ثباتہ شک و نفاق  
 چنانکہ باید - کیف اللہ عنہ کل سیئہ کان زلفا - می پوشد می نجستہ خداے تملکے از وے ہر بدی کہ بود آنکس کہ  
 پس گذر آیتہ و سابق کردہ است و زلفا و تشدید لام است و بہ تخفیف لام نیز روایت کردہ شدہ است  
 زلف و زلف و زلف ہمہ یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب - و کان بعد القصاص - و میباشد  
 بعد از ان قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزاے آن شستن از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن  
 مرد با بنجائی کہ از انجا آمدہ است و چون جزا در پی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزاے عمل حبسیت را حسنہ بعشر اہل  
 نیکے بدہ چند مانند وے - الی سبع مہ ضعف - تا ہفتصد مثل یعنی یکی بدہ بلکہ یکی ہفتصد - الی اضعاف کثیرۃ تا اثنائ  
 بسیار و بیشتر از ہفتصد نیز بر حسب شقت و صدق اخلاص - و الی ثلثین مثلاً - و بدی بیک مانند وی - الا ان



دورین میان خواری بحال ابی الدرداء راہ یافت و آنکہ در عرف می گویند بزخم وی چنین کردم چنین گفتم اینے وارو  
 این گفتن مستلزم آن نیست کہ خلاف نفس الامر باشد چنانکہ در عرف مردم این معنی مستوہم میگردد۔ رواہ احمد و عن عامر الازہم  
 صحابی است و رام مخفف را می ست یعنی تیر انداز و بعضی عامر بن الازہم گشته اند و اول صحیح تر است۔ قال بنیامخن عنہ گفت عامر  
 در شناسی آنکہ ما نزد وی بودیم۔ یعنی عند النبی۔ یعنی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذ قبل علیہ جل علیہ ساء۔ ناگاہ روی آورد  
 و پیشتر مدبر آنحضرت مردے کہ بروی گلی می ست۔ و فی یدہ شیء قد القف علیہ۔ و در دست آن مرد چیزی است کہ تحقیق پیچیدہ است  
 گلیم را بان چیز۔ فقال۔ پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ در دست بغضتہ شجر۔ گذشتم بہ بیشیہ درختان و غیضتہ بفتح غین مجہ و سکون تحتانہ  
 و ضا و مجہ بیشیہ و جکل کہ در وی درختان باشند۔ فسمعت فیما اصوات فرخ طائر۔ پس شنیدم در آن بیشیہ آوازهای جوجہ  
 پرندگان۔ فدرخ بکسر جج فرخ بفتح جوجہ۔ فاخذتہن۔ پس گرفتم آن جوجہ ہارا۔ فوضعتہن فی کسائی۔ پس نهادم آن جوجہ  
 را در گلیم خود۔ فجات امہن۔ پس آمد مادر این جوجہ ہا۔ فاستدازت علی راسی۔ پس گرد برداشت مادر ایشان بر زمین  
 فاکشفت لہا عنہن۔ پس کشتا دم و دو گردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجہ ہا۔ فوقت علیہن۔ پس افتاد مادر  
 ہران جوجہ ہا۔ فللففتہن بکسار۔ پس پیچیدم من آن جوجہ ہا را گلیم خود۔ فمن ادلاہمی۔ پس این جوجہ ہا ایما اند با من۔ قال  
 ضمن۔ گفت آنحضرت نہ جوجہ ہا را۔ فوضعتہن۔ پس نهادم آنہا را۔ وابت امہن الازہم من۔ و ابا کرد و انتلاع آورد مادر ایشان  
 مگر لازم بودن و پیچیدن ایشان را مردم از مشاہدہ این حال تعجب کردند۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 التجبون رحم ام الافراخ فراخا۔ آیا شکفت دارید شامہر کردن مادر جوجہ ہا چوزہ ہا را و در بعضی نسخ بفرانخا و رحم بنم را و سکون  
 حا و ضم آن معنی رحمت و مہربانی۔ فوالذی بعتنی بالحق۔ پس سوگند بآنکس کہ فرستادہ است مرا راستی۔ اللہ رحم بعبادہ من ام  
 الافراخ بفرانخا۔ ہر آنیہ خداے تعالیٰ مہربان ترست بہ بندگان خود از مادر جوجہ ہا کہ چندین نمتا و کرامتہای نثار  
 حال ایشان کردہ است و می خواہد کہ بسوے و سہ پایند و تو بہ کنند و در درگاہ قبول و سہ حاضر باشند۔ ارجح  
 ہن۔ باز گردان این جوجہ ہا را۔ حتی تضمن من حیث اخذتہن۔ تا آنکہ بنی ایشان را از آنجا کہ گرفتہ ایشان را۔  
 و امہن معہن۔ و مادر ایشان با ایشان بود۔ فرجع بہن۔ پس باز گردانید آن مرد ایشان را۔ رواہ ابو داؤد  
 الفصل الثالث۔ عن عبد اللہ بن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض غزواتہ۔  
 گفت ابن عمر بودیم با آنحضرت در بعضی جنگہا۔ او با کافران۔ فمر بقوم۔ پس گذشت آنحضرت بگردہی۔ فقال۔  
 پس گفت آنحضرت۔ من القوم۔ کیستند این گروه۔ قالوا نحن المسلمون۔ گفتند این قوم ماہمہ مسلمانان ایم۔ و  
 امرأۃ تحضب لبقدر ہا۔ و زن آتشے از دخت زید و یک خود و حصب بکای مہلہ و ضا و مجہ آتش از دخت  
 و چیزے کہ بوے آتش از دخت مثل حصب بعباد مہلہ و حصب جہنم را ابن عباس حصب جہنم نیز خواندہ اند۔ مجہ  
 و معہا ابن لہا۔ و بود بان زن پسرے مرآن زن را۔ فاذا ارتفع ورج۔ پس چون بالا میشد گری آتش سخت بہ

یکسو می کرد آن زن پس خود را تا از گرمی آتش بوی آزار سے نہ رسد و فی الصراح هیچ بختی زن سوزانی آتش خاست  
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت۔ قالت انت رسول اللہ پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا  
قال نعم۔ گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا۔ فقالت بانی انت وامی۔ پس گفت آن زن مادر و پدر من خدای تو یا  
 ایس اللہ ارحم الراحمین۔ آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان۔ قال بلی۔ گفت آن حضرت آری قالت ایس اللہ  
ارحم لعباده من الام بولد یا قال بلی۔ گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر با بندگان خود از مادر به فرزند خود  
 گفت آن حضرت آری۔ قالت ان الام لا تلقی ولدہا فی النار۔ گفت آن زن کہ مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش  
 یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش۔ فأجاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بکی۔ پس شروع کرد  
 و لازم گرفت پیغمبر خدا کہ گریه کند اصل اکباب بعضے بر دے افتادن است و اینجا بعضے لزوم و اقبال مابین معنی  
 نیز استعمال می یابد چنانکہ در قاموس گفته و در بعضے احادیث آمده است و بعضی گویند بعضے سرفرازانند است  
 کذا قالوا واللہ اعلم۔ ثم رفع راسہ الیہما۔ پستتر برداشت آن حضرت سر مبارک خود را بسوے آن زن۔ فقال ان لکم  
تعالی لا یذب من عباده الا المار و المتمر۔ پس گفت آن حضرت در جواب آن زن کہ خداے تعالی عذاب نمیکند از  
 بندگان خود مگر مارد و متمر در۔ الذی تیر و علی اللہ۔ آنکہ متمر و سرکشے کند بر خدا۔ و ابی ان یقول لا الہ الا اللہ۔  
 و سرکشی میکند از اقرار بتوحید آئنی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکہ مجر و و عاری است از خیرات و بیرون  
 آمده است از حکمی کہ واجب است بر نوع وے و متمر و مبالغه است در ان و اصل ماده مرد بر اے مجر و و تفری است  
 امر و میگویند جوان بی ریش را و شجر امر و درختی را کہ برگ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ و عن ثوبان رضی اللہ  
 عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان العبد لیتس مرضاة اللہ۔ گفت آن حضرت بدرستی کہ بندہ ہر آنیہ طلب میکند  
رضای خدا را بہ طاعات و مرضات بہ سکون را بہ معنی رضا است و لفظ مفرد است۔ فلا يزال بذلک۔ پس ہمیشہ  
 است تلبس و متعلق باین معنی یعنی بہ طلب رضاے حق۔ فیقول اللہ عز و جل لجبریل۔ پس میگوید خداے تعالی ام جبرئیل  
 را۔ ان فلانا عبدے لیتس ان ینینی۔ بدرستی کہ فلان بندہ من طلب می کند و میخواہد کہ راضی میگردد اندر اسے۔ الاوان  
رحمتی علیہ۔ و انا و آگاہ باش و بدرستی کہ رحمت من بر او است۔ فیقول جبرئیل رحمۃ اللہ علی فلان۔ پس میگوید جبرئیل  
 رحمت خداست بر فلان۔ و یقولہا حاملۃ العرش۔ و می گویند این کلمہ را یا رحمت را بر و دارندگان عرش۔ و یقولہا  
 من حولہم۔ و میگویند آن را کسانیکہ گرد ایشان اندازد فرشتگان۔ حتی یقولہا اهل السموات السبع۔ تا آنکہ میگویند از  
 کسان ہفت آسمان۔ ثم یبتط لہ الے الارض۔ پستتر فرود آوردہ می شود و رحمت بر اے وے بسوے زمین و تبیط  
 بلفظ معلوم نیز روایت است بہبوط فرود آمدن امہا بط فرود آوردن۔ رواہ احمد مثل ابن حدیثی است آنچه آمده است  
 در تفسیر قول سبحانہ لان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لہم الرحمن واداً و بدستی آن کسانیکہ ایمان آوردند محل کردن

صالحات را سرانجام ست کہ بگردانند ایشان را خدا می مهربان محبت را در تفسیر این آیه آمده است کہ چون دوست  
میدارد و خدایتعالی بنده را از بندگان خود خبر میدہد خداے تعالی بجزیرتی کہ من دوست میدارم قلم بنده را تو نیز  
دوست دارا و از خبر کن بلائیکہ کہ دوست دارند او را بعد از ان می اندازد محبت او را و در ولہامی او میان تاجہ دوست  
دارند او را انتہی کہ سن سبب قبول و شہرت اولیا و دوستان حق کہ ہمہ دوست میدارند ایشان را و آنکہ بحیلہ  
و اسباب مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و گردے آرد خارج از دائرہ اعتبار است اعاد اللہ الصادقین عن  
ذکر۔ وعن اسامۃ بن زید عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قول اللہ عزوجل۔ اسامہ بن زید بن حارثہ  
کہ محبوب و مقرب در گاہ نبوت بودہ و او را احب رسول اللہ میخواندند و زید بن حارثہ پدرش مبتلاے آن حضرت  
بودہ روایت می کند از ان حضرت در قول خداے تعالی غنم ظالم لنفسہ۔ اول آیت این ست کہ (ثم اورشتا  
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا منهم ظالم لنفسہم) الایہ تفسیر این ست کہ میفرماید پستر دادیم با کتاب و شریعت آن  
کسانے را کہ برگزیدہ ایم ما از بندگان ما با ایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیدہ کسے ست کہ ظلم کنند  
است نفس خود را بہ تقصیر در عمل۔ و منهم متقصد۔ و بعضی از ایشان کسے ست کہ میانہ روست و عمل می کند در  
اغلب اوقات اما آن جد و اجہاد کہ بے باید کرد نمی کن۔ و منهم سابق باخیرات و بعضی از ایشان کسے ست کہ  
پیشتر است بخیرات کہ غایت جد و اجہاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته  
اند کہ ظالم جاہل و مقصد تعلم و سابق عالم و بہین قیاس در انواع خیرات و مہرات مرتبہ ادنی و متوسط و علی  
بیوان قرار داد و این ہر سہ قسم بندگان از برگزیدگانند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ کلم فی الجنت۔ ہر ایشان درشت  
اند بحسب تفاوت مراتب و درجات و ازینجا بہت رحمت الہی معلوم شد۔ رواہ البیہقی فی کتاب البعث والنشور۔

### باب ما یقال عند الصبح والمساءر والنام

صبح و صبح فجر و ہر اول نماز تا بر آمدن آفتاب نیز اطلاق کنند و مساحد صبح و ادعیہ مذکورہ نزد صبح و  
مساحل ست آن را کہ خواندہ شود پیش از صلوٰۃ فجر و مغرب و بعد از وے و تمام یعنی نوم و زمان نوم و ظاہر  
آن ست کہ مراد نوم میل ست و شامل قیلو نہیست و دلالت مے کند بہین قول وے در حدیث ثانی (اذا اخذ

مضغیہ من اللیل) فقند بر واللہ اعلم

الفصل الاول عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اسی قال ہو  
آن حضرت چون شبانگاہ میکرد میگفت۔ اسینا و اسی الملک لیل شب کردیم و شب کرد ملک مرخدا۔ الحمد للہ  
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر ذلہ اللیلۃ۔ خدا و ندا  
من سوال میکنم تا از نیکی این شب۔ و خیر ما فیہا۔ و نیکی کا ما فیہا و جوادش کہ درین شب ست۔ و اعوذ بک



من شر ما وشر ما فيها - وپناه میجویم بتواز بدی ابن شب و بدی چیزیکه درین شب است - اللهم انی اعوذ بک من الملک  
خداوند اپناه میجویم بتواز کاهلی - والهم لفتحتین وپناه میجویم از نهایت کمان ساسی - وسور الکبر - بکسر کاف وفتح با از  
بدی پیری گویا تفسیر هر دم تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اولی صح و  
انظر است - وفتحه الدنیا - وپناه میجویم از فتنه های دنیا و بلاها و از مایه های آن - وعذاب القبر - واز عذاب قبر  
یا فتنه عذاب قبر - واذ اجمع قال ذلک - وچون صبح میکرد می گفت آراود در کفیفه نسخ لفظ الیضا نیز هست و میگفت -  
اصبنا و اجمع الملک لله - بجای اسمینا و امسی الملک لله - ودفه روایت - و در روایتی آمده است که میگفت -  
رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر واه مسلم - وحن حذلقیم - رضی الله عنه قال کان النبی  
صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل - بود آنحضرت که چون می گرفت خوابگاه خود را به شب صحیح پهلوانان بر  
زمین و مضجع بفتح میم و جیم جامی پهلوانان و مضجع نیز میگویند - وضح یده تحت خده - می نهاد آن حضرت دست  
خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن - ثم یقول -  
یسترک گفت - اللهم باسمک اموت وایحی - خداوند نام تو می میرم و میزیرم یعنی خواب می کنم و بیدار میشوم و تو را  
که مراد حقیقت موت و حیات باشد - واذ استیظ قال - وچون بیدار می شد میگفت - الحمد لله الذی احيانا  
بعد ما اماننا - شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را تا هر این عبارات در معنی اول است - و  
البیة النشور - و بسوی اوست پراکنده شدن به بیدار شدن ما در روز رنجیز - رواه البخاری - روایت کرده  
این حدیث را از حذلقه بخاری - رواه مسلم عن البراء - وروایت کرد مسلم از برابرن عذاب اگر گویند چون  
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند چنانکه متفق علیه نه گفت جوابش آن است که در حدیث  
متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذلقه کرد و مسلم از برابرن حدیث  
متفق علیه بود و کذا قال الشيخ - وحن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم  
الی فراشه - چون پناه آورد و بانش کشید یکی از شما بسوی بساط خود که افکنده است برای خواب آوی به تضر  
ببجه پناه آورد و آوی ببجه پناه داد و گاهی ببجه یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افضح است پس اینجا بقصر شد  
و بعد نیز روایت است و آنکه در حدیث انس بیاید بعد است می فرماید چون بیاید یکی از شما بجائمه خواب خود -  
فلینفض فراشه بدراخله از راه - پس باید که بپشیمانند فراش خود را بخاشیخه درونی رنگ خود و آن اطراف آنرا که  
مستعمل تن است - فانه لا یدری ما خلفه علیه - زیرا که وی در نمی یابد که چه چیز پس از وی آمده است و آنرا دوست  
به فراشش یعنی بپشیمانند بجائمه خود فراش را پس از آن بخشد شاید که گرمی و خاشاکی بر روی او افتاده باشد  
ثم یقبل - پستربگوید بعد از پهلوانان این دعا - باسمک ربی و صفت جنتی - بنام توانا پروردگار من نهادم پس

خود را۔ و یک ارقم و بنام تو میرانم آن را۔ آن اسکت نفسی فارجهما۔ اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا  
پس رحم کن اورا۔ و ان ارسلنا فاحفظها۔ و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاهدار آن را۔ با تحفظه عبادک الصالحین۔ پیغمبر  
نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صلاح اند آدمی چون خواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را می ستاند  
پس از ان بنگاه میدارد روح او را می میزند و باز می فرستد و میزند پس و حاسکند خدا و غلامان گناه شتی و میزنند  
بیا مرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ و در چنانکه بندگان صلاح خود را می داری۔ و فی روایت۔ و در روایتی پنجمین  
آمده است که چون بپای یکی از شافرش خود را بنفشاند <sup>شم</sup> <sup>ششم</sup> <sup>شبی</sup> علی شقه الایمن۔ پسترباید که بپلوند بر جانب راست  
خود۔ ششم لیتقل۔ پسترباید که بگوید۔ با سکت تا آخر شفق علیه و فی روایت۔ و در روایتی پانجمین لفظ آمده است فلیقفه لخصمه ثوبه  
ثالث مرات۔ پسترباید که بنفشاند فرارش خود را به کناره جامه خود که از او باشد سه بار و حشفه شفق صا و صله و کسر نون  
و بفاظف انرا از ان جانب که طره اوست و درین روایت و ان مسکت نفسی فاعقب لهما و اقصیه بجای فارجهما و گفته  
اند که حکمت در خواب بر پیلوی راست آنست که دلی را بپلوی چپ است پس چون خواب کند بر پیلوی راست دل  
معلق میاند و حاصل نمیشود زیادت استراحت کردن و گران نمیید خواب آسان میگردد و بیداری بر سه لازم  
شب و بخواب کردن بر پیلوی چپ دل قرار مییابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران نمیشود و در شرح  
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست۔ و عن الہر اربین غازی رضی اللہ عنہ قال  
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودی الی فراشه نام علی شقه الایمن۔ بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوے فرارش خود  
خواب میکرد بر جانب راست خود۔ ثم قال۔ پسترباید گفت۔ اللهم اسکت نفسی الیک۔ خداوند ایدم نفس خود را  
پیوستی تو۔ و وجهت وجهی الیک۔ و آوردم روی خود را بسوی تو۔ و فوضت امری الیک۔ و سپردم کار خود را به تو۔  
و ارجأت ظہری الیک۔ و تکیه و ادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو در همه کارها۔ و رغبت  
ور برتبه الیک۔ از جنت میل و خواہش نمودن بسوے تو و محبت رسیدن از تو۔ لا تجار و لا منجار منک الا الیک۔  
بیت پناه و نہ رہائی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قبریہ تو بصفت لطیفه تو تجار بہرہ است و منجا بالف۔ امنیت  
بکتابک الذی از دلت۔ گرویدم بکتاب تو که فرو فرستاده و بنہیک الذی اسلت۔ و پیغمبر تو که فرستاده یعنی ہر کتاب  
و ہر پیغمبر تو قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده برا آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود را  
مؤمنان اوست و ہم چنین ہر پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین۔ و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
من قالین۔ کسی کہ بگوید این کلمات را۔ ثم مات تحت لیلۃ۔ پسترباید در میان شب خود یعنی ہین شب کہ درو  
این کلمات گفتہ است۔ مات علی القبرۃ۔ بمیرد بر دین اسلام۔ و فی روایت قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم ارجل۔ گفت گفت آن حضرت مرد و یا فلان اذا دیت الی فراشک فتوضا وضو رک للصلوۃ ای

فلان وقتیکه خواهی که پناه آری و باشش کنی بسوی فرارش خود پس وضو کن و سجود و نوحی که برای نماز میکنی - ثم اری علی منک  
الامین - پیشتر بپایه بر جباب راستای خود - ثم قل - پیشتر بگو - اللهم سلمت نفسی الیک الی قوله تا قول دی - ارسلت - یعنی  
تمام آن ذکر که گذشت - وقال - وگفت آنحضرت - فان مت من لیلتک مت علی الفطرة - پس اگر بمیری در همین شب  
بمیری بر دین اسلام - وان اصحت اصبت خیرا - و اگر صح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصحت صحت  
خیرا - متفق علیه - وعن النضر - رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا دی الی فراشه قال -  
بود آنحضرت چون می آمد بفرارش خود میگفت - الحمد لله الذی اطمنا و سقانا و کفانا - حمد خدا را که خوراند ما را و نوشانید  
ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد شر موفیات ما را - و آوانا - و پناه و جاسه باشش داد ما را و آوانا بخا  
بهدست و لقبصر نیز روایت است - فکم من لا کافی له و لا مودی له - پس بسیار دم از آنکس است که نیست هیچ کفایت کننده  
مهمات مرا ایشانرا بلکه گذشته است ایشان را باشر ایشان و نه جادهنده مرا ایشانرا بلکه گذشته است ایشانرا باهم جاد  
در سفاور و بواد می یا مراد کفایت و نعم و مخصوص بمومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است اولک بان الله  
مولى الذین آمنوا و ان لا کافرین لالمولى لهم هراده مسلم - وعن علی <sup>رضی الله عنه</sup> ان فاطمه <sup>رضی الله عنها</sup> اتت النبی صلی الله علیه وسلم  
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت - تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الری -  
در حالتیکه گله میکند مشقتی را که می یا بد در دست خود از آسیا گردانیدن - و یلجها انه جاره رقیق - و رسید به بود و ناظم  
را که تحقیق آمده است آنحضرت را بنده با از غنائیم - فلم تصادف به - پس نیافت فاطمه زهرا آنحضرت را در خانه تا بحضورت  
این حال کند - فذکرت ذلک لعایشه - پس فر کرد و حال خود را بایشه که چون آنحضرت بیاید بگوید - فلما جاء اخبرته عایشه  
هنگامیکه آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را با آنچه ذکر کرده بود و فاطمه - قال - گفت علی - فجارنا - پس چون شنید آنحضرت  
این خبر از عایشه آمد نزد او - و قد اخذنا مصابحنا - و حال آنکه تحقیق گرفته بودیم ما را خواجگاه پای خود را - فذهبنان القوم -  
پس در ایستادیم و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت و بر خیزیم از خواجگاه - فقال - پس گفت آنحضرت - علی مکانک  
جای خود باش و بحال خود باشید - فجا رفعد بنی و بنیا - پس آمد آنحضرت نشست میان من و میان فاطمه و این غایت  
تعطف و شفقت و بی کفایت است از آنحضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند و اجابت الاله رفعت الکلفه - حتی وجدت به  
قدمه علی لطنی - تا آنکه یافتیم من بر روی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تواند و الله اعلم که مراد بر یقین باشد که از پایی مبارک  
آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد - فقال لا ادلکما علی خیر مما سالتما - پس گفت آنحضرت  
ایاراه نغایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگذار باشد و آن این است که - انما اخذنا منکم و فقیهکم  
شما خواجگاه خود را - فسیا التنا و تلثین - پس سبحان الله بگو سی و سه بار - و اخذ التنا و تلثین - و الحمد لله بگو سی و  
وسی بار - و کبر اربع و تلثین - و الله اکبر بگو سی و چهار بار - فهو خیر لکما منی دم - پس بوی و برتشت شما را از خادم که طلبیده بود

و خادم واحد خدمت واقع می شود بر ذکرو انشی فی الصرح خادم چاکر و ظاہر آنست کہ سوال فاطمہ از جابر یہ بود  
مشفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہما قل جأت فاطمہ رضی اللہ عنہما الی ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم تسلم  
خدا ما گفت ابو ہریرہ آمد فاطمہ نزد آن حضرت در حالیکہ سوال می کند می طلبید خادم را فقال الا ادلک علی ما ہو خیر  
من خادم پس گفت آیا راه ننایم ترا بر چیزے کہ آن چیز بہتر است از خادم تسبیح اللہ ثلاثا و تثنین و تحمیدین اللہ ثلاثا و  
تثنین و تکبیرین اللہ اربعاً و تثنین عند کل صلوۃ و عند منامک - نزد ہر نماز و نزد خواب خود درین حدیث بعد  
از نماز و نزد خواب رفتن ہر دو واقع شدہ و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از ہر نماز  
مقرر و مشہور است و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ نقل کردہ اند کہ فسر مود ہرگز این ورد از من فوت نہ شد  
حتی در شب صفین نیز رواہ سلم -

الفصل الثانی - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اجمع قال  
 بود آن حضرت چون صبح می کرد می گفت - اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک یحیی نحبنا و بک نموت  
 بقدرت تو و بک حفظ تو و بنیام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو میزیم و بتو میریم - و الیک المصیر - و بسوی تست  
 باز گشت - و اذا اسی قال - و چون شبانگاه میگرد می گشت - اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک یحیی نحبنا و بک نموت  
 و الیک النشور - و درین حدیث در صبح و ساء هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحناست بر امسینا  
 و در ساء تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در ساء الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط و  
 الیک النشور در صبح و در ساء امسینا و الیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک یحیی و بک نموت در صبح مذکور  
 شده نه در ساء - رواه الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه - و عنه قال قال ابو بکر قلت - و هم از ابی ہریرہ است کہ  
 گفت گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی اللہ عنہ نعم - یا رسول اللہ من فی شیء اقولہ اذا اصبحت و اذا امسیت - امرن مرا یعنی  
 یعنی بوردی کہ بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم - قال قل - گفت آنحضرت بگو - اللهم عالم الغیب و الشہادۃ  
 اے خدای دنا می پدید زنا پدید حاضر و غائب - فاطر السموات و الارض - اے آفریننده آسمانها و زمینها - رب کل شیء و  
 ملیکہ - اے پروردگار ہر چیز و مالک و بادشاہ دے - اشہدان لا اله الا انت - گواہی میدہم کہ نیست معبود بہ حق  
 مگر تو - اعوذ بک من شر نفس - پناہ میجویم بتو از بدی نفس خود - و من شر الشیطان و شرک - و پناہ میجویم از شر شیطان  
 و شرک دے کہ میخواند و باعث می شود مردم را بران و شرک - یہ فتح شین و زائیز روایت است بمعنی دام صیاد و بر  
 انچه در فتنہ فاملا می اندازد و گرفتاری کند شیطان آدمیان را بہ سبب آن مثل نساء و اموال و اولاد و ازایام  
 خدا و از فرمودہ دے باز میدارند - فلهذا اصبحت و اذا امسیت - بگو این را چون صبح کنی و شام کنی - و اذا اخذت  
 قلمک - و چون بگیرے خواب گاہ خود را و بخواب روی - رواه الترمذی و ابو داؤد و الدارمی - و ابن ابی

بفتح ہمزہ وتخفيف موحده - بن عثمان - از تابعین ست و در حرب جل با عایشہ بود خشت کسکہ گر خشت دی بود و احوال  
 و ابرص و اعم بود و در آخر فاج در مانده شد و روایت دارد از پدر خود و غیر دے از صحابہ - قال سمعت ابی یقول  
 قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پدر خود را کہ می گفت گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - ما من عبد یقول فی  
 صباح کل یوم و مساء کل لیلۃ - نیست هیچ بندہ کہ بگوید در صبح ہر روز و مساء ہر شب - بسم اللہ الذی لا یضر معہ  
 شیء فی الارض ولا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خداے کہ زیان نمی کند بانام دے هیچ چیز در آسمان زمین  
 و ہوا صبح العیلم - و دوست شنو اے و انا - ثلث مرات - بگوید سہ بار تفسیرہ شیء - پس زیان کند و را چیزے  
 و برسد و را آفتے - فكان ابان قد اصابہ طرف فاج - پس بود ابان بہ تحقیق رسیدہ بود و را الجفۃ از فاج بہ فتح  
 لام نام مرضی مشہور ست کہ ہر جاے ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن ست بہ سبب سختن خلط  
 بلغمی کہ سد مسالک روح می کند - فجعل الرجل نیظر الیہ - پستہ در السیاد مر دے کہ روایت حدیث میکند از وی  
 کہ می نکرد بسوی ابان یعنی شمار و روایت می کردید کہ ہر کہ این دعا ہر روز بخواند هیچ آفتی بوسے نرسد و نما میخواند  
 از الانون چون بشنا آفت فاج رسید - فقال لہ ابان ما تنظر الی - پس گفت مر آن مرد و را ابان چہ نگاہ میکنی بسوی  
 من - اما ان الحدیث کما حدیثک - آگاہ باش بدرستی کہ حدیث ہمچنان ست کہ حدیث کردم من را یعنی صحیح ست  
 و لکنی لم اقلہ یومینہ - ولیکن من نگفتم و نخواندم آن را امر و ز تو توفیق نداد خداے تعالیٰ مرا بدان - لیضی اللہ علی  
 قدرہ - تا بگذراند و نافرماند خداے تعالیٰ بر من تقدیر خود را - رعاۃ الترمذی و ابن ماجہ و ابو داؤد و ابی داؤد  
 و در روایت ابی داؤد این چنین آمدہ است کہ ہر کہ بگوید این را ہر ساسہ بار نہ لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یصبح - نہ  
 اور ناگہانی بلا را آنکہ صبح کند و فجارۃ بفتح فاء و سکون جیم و فتح ہمزہ و بضم فاء و فتح جیم و بعد ہر دو جائز ست - و بن قالہ  
 جین یصبح لم تصبہ فجارۃ بلا حتی یسی - و سیکہ بگوید آنرا در وقتیکہ صبح می کند نرسد و را بلا سے ناگہان نہا و قتیکہ شام کند  
 و عن عبد اللہ - رضی اللہ عنہ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اذا اسی - روایت ست از عبد اللہ بن  
 مسعود کہ بدرستی کہ آنحضرت بود کہ می گفت چون شب می کرد - امسینا و امسی الملک اللہ - شبانگاہ کردیم و شبانگاہ  
 کرد تمام ملک خدا برامی خدا - و الحمد للہ ولا الہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ الملک و لہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر با ملک  
 خیرانی ہذہ اللیلۃ ای پروردگار من سوال می کنم ترا نیکی آنچه درین شب واقع شود - و خیر ما بعدہا - و نیکی آنچه  
 واقع شود بعد ازین شب - و اعوذ بک من شر ما فی ہذہ اللیلۃ و شر ما بعدہا رب اعوذ بک من الکسل و من سوء  
 الکبر و الکفر - بجاے الکبر یعنی عدم ایمان یا تمییز کفران نعمت حق تعالیٰ و در یک روایت - من سور الکبر  
 و الکبر بکسر کاف و فتح باء بکسر کاف و سکون باء و در روایت او سے نیز ہر دو وجہ روایت ست - رب اعوذ بک  
 من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلک الیقین - و چون صبح می کرد می گفت آنرا و می گفت -

اجمعنا و أصبح الملک لرواه ابو داؤد و الترمذی و فی روایتی لم ینکر من سور الکفر و عن بعض نبات النبی - روایت  
 از بعضی و خزان بنعیر صلی اللہ علیہ وسلم ان النبی - کہ بدستی بنعیر صلی اللہ علیہ وسلم کان لعلیما - بوزکہ تعلیم کرد  
 بنعیر خدا ورا - فیقول - پس می گفت آنحضرت - قوی حین تصحیح - بگو هنگامیکہ صبح کنی - سبحان اللہ و حمده  
 و لا قوۃ الا باللہ - و در روایتی (و لا حول و لا قوۃ الا باللہ) ما اشار اللہ کان و ما لم یسالم لیکن علم ان اللہ علی کل شیء  
 قدیر و ان اللہ قد احاط بكل شیء علما فانہ من قالها حین یصبح - پس بدستی کسیکہ بگوید این کلمات را هنگامیکہ صبح میکند  
 حفظ حتی بمسی - نگاہ داشته شود از آفات الفسی و آفات تا آنکہ شب کند - و من قالها حین یحفظ حتی یصبح - و کسیکہ  
 بگوید از هنگامیکہ شب کند نگاہ داشته شود تا آنکہ صبح کند - رواد ابو داؤد - و عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یصبح - کسی کہ بگوید هنگامیکہ صبح کند این آیت را کہ - سبحان  
 اللہ حین یستون و حین یسجدون - پس بپاکی یاد کند خدا را و هنگامیکہ شام میکند و هنگامیکہ صبح میکند - لہ الحمد فی السموات  
 و الارض - و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین - و عشیا و حین تطرون - و در وقت شبانگاہ از وقت مغرب تا  
 عشاء و در هنگام پیش از زوال - الی قولہ - تا قول و یقالی - و کذلک یخرجون - درین آیت اشارت بصلوۃ خمس واقع  
 بشده چنانکہ در مجلس بیان کرده شده است و کسیکہ بخواند این آیت را در وقت صبح - اورک مافاتی بود ذلک  
 در یا بد چیزے را کہ در گذشتہ است و را از او در آن روز - و من قال حین یحیی اورک مافاتی فی لیلہ - و کسیکہ  
 بگوید این را هنگام کہ شام کند و یا بد چیزے را کہ فوت شده است در آن شب - رواد ابو داؤد - و عن  
 ابی عیاش - بہ تشدید تحاتیہ و شین صحابی ست نام وی زید بن عامر النعمانی و ابو عیاش تابعی نیز ست و  
 وی زید بن عیاش مخزومی ست روایت میکند ابو عیاش صحابی - ان رسول اللہ - بدستی بنعیر خدا - صلی اللہ علیہ  
 وسلم قال - گفت - من قال اذا أصبح - کسیکہ بگوید چون صبح کند - لا اہ الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ الملک و لہ الحمد  
 و ہو علی کل شیء قدیر کان لہ بدل رقبۃ من ولد اسعیل - باشد مراد از ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و برده  
 از اولاد اسعیل علیہ السلام بیان این در فضل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمر و بن شعیب  
 گذشتہ است - و کتب لہ عشر حسنات - و نوشته میشود برای وی دہ نیکی - و طعنة عشر سیئات - و فرافکنده شود از دے  
 دہ بدی - و رقیع لہ عشر درجات - و بلند گردد ایندہ شود بر اے و دے دہ پایہ - و کان فی حزمین الشیطان - و باشد  
 در پناہ و چاہے استوار از شیطان - حتی بمسی - تا آنکہ شب کند - و من قالها اذا اسی کان لہ مثل ذلک حتی یصبح  
 و کسی کہ بگوید این کلمہ - چون شب کند باشد مراد بر امانند آنکہ مذکور شد از ثواب تا آنکہ صبح کند را وی از  
 ابی عیاش میگوید کہ - قراہی رجل رسول اللہ - پس دیدم مردے بنعیر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم فیا یرے النایم  
 در انچہ می بنید خواب کند یعنی در خواب دید - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ ان اباعیاش یحدث



عنک کذا وکذا۔ بدستیکہ ابو عیاش حدیث می کند از تو چنین چنین کنایت از مضمون این حدیث است کہ مکرر شد  
فقال صدق ابو عیاش۔ گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش۔ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ۔ وعن البحار  
بن مسلم التیمی۔ روایت است از حارث بن مسلم کہ تابعی است۔ عن ایوب۔ از پدر خود۔ عن رسول اللہ۔ از پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم انہ اسر الیہ۔ کہ آنحضرت پوشیدہ و پنهان گفت بوسے سخن سر را از اسرار یکسر چہزہ را از گفتن۔  
فقان۔ پس گفت آنحضرت۔ اذا انصرف من صلوٰۃ المغرب فقل قبل ان یحکم احدا۔ و قیتکہ برگردی از نماز مغرب  
و سلام دہی بگو پیش از آنکہ سخن گوئی کسی را۔ اللهم اجرنی من النار۔ خدایا پناہ دہ مرا از آتش۔ سبع مرات بگو  
ہفت بار۔ فانک اذا قلت ذلک۔ پس بدستیکہ تو وقتیکہ بگوئی آمرا۔ ثم ست فی لیلتک۔ پستیمیری تو درین شب  
کتب لک جواز منہا۔ نوشتہ شود متراد وان گذشتن از آتش۔ و اذا صلیت الصبح فقل کذ لک۔ و چون بگذاری  
نماز صبح را پس بگو چنین این کلمہ را ہفت بار۔ فانک اذا ست فی لیلک۔ پس بدستیکہ تو چون بمیری در آن  
روز۔ کتب لک جواز منہا رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن عمر قال لم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدع ہولاء الکلمات  
حین یمشی و حین یصبح۔ بنود آنحضرت کہ ترک میداد و نمی گفت این کلمات را ہنگامیکہ شب میکرد و ہنگامیکہ صبح  
میکرد۔ اللهم انی اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرة۔ خدایا من سہال میکنم و می خواہم از تو سلامت از جہج آفات در دنیا  
و آخرت۔ اللهم انی اسالک العفو و العافیۃ۔ خدایا سوال میکنم عفو و عافیۃ و سلامت را۔ فی دینی و دنیای۔ در دین  
من و دنیا من۔ و اہلی و مالی۔ و در کسان من و مال من۔ اللهم اسر عوراتی۔ خدایا پوش عیدہای من فی العلج  
عورت اندام شرم مردم و ہر چه از دیدن و نمودن آن شرم آید عورات جماعت۔ و امن روحانی۔ و کن گواہ  
و تہمات مرا۔ اللهم اغفنی من بین یدی و من خلفی۔ خدایا نگاہ دار مرا از پیش من و از پس من۔ و عن معینی و  
عن شمانی۔ و از جانب راستای من و از جانب چپا من۔ و من فوقی و منک ہا در مرا از بالا من کہ عذابے  
و آفتی از آسمان نازل شود۔ و اعوذ بظلمتک من ان اغتال من تحتی۔ و پناہ میجویم بہ بزرگی تو از آنکہ بن گاہ  
ہلاک کردہ شوم من از زیر من از اینجا کہ شعور ندارم و معنی اغتال این است۔ یعنی آنحضرت۔ می خواہد از اغتال  
خفت را بجنبہ زمین فرو بردن۔ رواہ ابو داؤد۔ و عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
من قال حین یصبح۔ کسیکہ بگوید ہنگامیکہ صبح کند۔ اللهم احبنا لشہدک و شہد حلتہ عرشک خدایا صبح کردیم ہا و خدایا  
گواہ می گیریم ترا و گواہ می گیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان ہشت فرشتہ اند کہ میان گوش و دوش ایشان  
دو ہزار سالہ راہ است و در روستای ہفت ہزار سالہ راہ است۔ و گواہ می گیریم ہمہ فرشتگان ترا۔  
و جمیع خلقتک۔ و گواہ می گیریم ہمہ خلق ترا۔ انک انت اللہ۔ بر آنکہ توئی خدا۔ لا الہ الا انت۔ نیست خدا جز تو و وحدک  
تنہا۔ لا شریک لک۔ نیست رہا جز ترا و خدا کے و در آخر پیش و در مسجد پیش۔ و ان محمد اعبدک و رسولک

وہر آنکہ محمد بندہ تو دفرستادہ تو است۔ الاغفر اللہ لہ ما اصابہ فی یومہ ذلک من ذنب۔ نگوید کسی این کلمات را در وقت صبح مگر آنکہ بیا مرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ است اور اوران روز از گناہ۔ وان قالنا میں ہی غفر اللہ لہ ما اصابہ فی ملک اللیثہ من ذنب۔ و اگر گوید این کلمات را ہنگامیکہ شب گندی آمرز و خدا سے تعالیٰ مراد را چیز سے کہ رسیدہ اور اوران شب از گناہ و در شب (اللہم امسینا) بگوید۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب۔ وعن ثوبان بن۔ روایت ست از ثوبان۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اسی و اذا اصبح ثلثا۔ نیست بیچ بندہ مسلمان کہ بگوید چون شام کند و چون صبح کند سہ بار این کلمات را۔ رضیت باللہ رباً۔ راضی شدم بخدا با آن کہ پروردگار است۔ و بالاسلام دنیا۔ و راضی شدم باسلام با آنکہ دین است۔ و بمحمد نبیاً۔ و راضی شدم بہ محمد با آنکہ پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشتہ است فتذکر۔ الاکان حقا علی اللہ ان یرضیہ یوم القیمۃ۔ مگر آنکہ باشد حق واجب بر خدا بہ فضل و کرم وی این کہ راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدہد او را ثواب چند آنکہ راضی گردد۔ رواہ احمد و الترمذی۔ وعن حدیثہ رضی اللہ عنہ لمن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان ینام وضع یدہ تحت راسہ۔ بود و آنحضرت وقتی کہ میخواست کہ خواب کند می نهاد دست مبارک خود را زیر سر خود ساقا و در فصل اول ہم از حدیث حدیثہ گذشت و در حدیث حفصہ بیاید کہ دست مبارک می نهاد زیر رخسارہ پس احتمال دارد کہ بحبت قرب سر و رخسارہ بہ یکدیگر باشد یا گاہی زیر رخسارہ می نهاد و گاہی زیر سر و بر ہر تقدیر حکمت دران بتی برای تقیاض است چنانکہ حکمت در نوم شرق ایمین نیز همین ست چنانکہ گذشت۔ ثم قال اللہم قنی عذابک۔ خدا یا نگاہدار مرا از عذاب خود۔ یوم تجمع عبادک۔ و روزی کہ فراہم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر۔ و تبعت عباوک۔ شک راوست یعنی بجای تجتمع تبعت گفت یعنی می بزانگیزے بندگان خود را۔ رواہ الترمذی و رواہ احمد عن البراء۔ وعن حفصہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یدہ الیمنی تحت خدہ ثم یقول اللہم منی عذابک یوم تبعث عباوک۔ مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق ست با ذکر خدا و زیادت۔ ثلاث مرات یعنی سہ بار۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول عند مضجعہ اللہم اسے اغفر ذنبک یوحیک الکریم و کلمات اتامات۔ خداوند اہدیر سبتک من پناہ سیچویم بذات بزرگ تو و بکلمہ ہای تو کہ تام و کامل اند و مراد اسما و صفات اوست یا کلمات قرآن۔ من شرا انت اخذ بنا صیثہ۔ از بدی چیزیکہ تو گیرندہ موسے پیشانی آنرا یعنی ہر جنبندہ بر زمین بکلم قول و سبجانہ لو ما من ذابہ الا ہو اخذ بنا صیثہما اللہم انت تکشف الخرم و الما ثم۔ خدا یا تو میکشائی و دور میکنی و امگر قناری آن را و بڑہ آن را یعنی چیزیکہ از ان بڑہ لازم آید۔ اللہم لا یہزم جندک۔ خدا یا شکستہ نمیشود لشکر تو۔ و لا یخلف وعدک۔ و خلاف کردہ نمی شود و وعدہ تو و در بعضی نسخ

ولا تخلف وعدک بفہم تاوکسر لام بہ لفظ خطاب یعنی خلالت نمی کنی وعدہ خود را۔ ولاتنفع ذوالجد منک الحمد۔ وسوئیکند خداوند بخشت را از عذاب تو بخت وجہ یعنی پدر پدر نیز ارادہ نموده اند یعنی سود نمی کند لب و جد کہ بر جہم یعنی گوش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشتہ است وجہ اول اصح و اشہر و اظہر است۔ بجانک و بجدک۔ تنزیہ میکنم ترا از ہر سی کہ لائق ذات تو است و تلبس محمد تو تسبیح میکنم۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی سعید۔ قال قال ہل یصلی اللہ علیہ وسلم من قال حین یاوے الی فراشہ۔ کہ کہ یگوید ہنگامیکہ بیاہ آرد و قصد باشش کند بر سوی جاہ خواب خود این کلمہ را۔ استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و التوب الیہ ثلاث مرات۔ سہ مرتبہ۔ غفر اللہ لہ ذلک۔

ی آمرؤ و خداے تعالیٰ مرا در اگناہان اورا۔ وان کانت مثل زبد البحر او عدد رمل علی۔ و اگر چہ باشد گناہان وے مانند کف دریا در بسیارے یا باشند گناہان وے بشمار ریگ علی بقیع لام و کسر آن نام و اوے است در زمین مغرب کہ ریگ وی بسیار است و بعضی علی را بمعنی ریگ بسیار برہم اقتادہ گفته اند برہم بمعنی علی بقیع رمل است۔ او عدد ورق الشجر۔ یا باشند بشمار برگ درختان۔ او عدد ایام الدنیا۔ یا باشند بشمار روز ہاے دنیا و در چہار چیز تر دیدہ و اقصیٰ تا ما بلکہ در کدام یکی ازینا بیشتر است۔ رواہ الترمذی۔ و قال ہذا حدیث غریب۔ وعن شداد بن اوس۔ صحابی است برادر زادہ حسان بن ثابت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔

من مسلم یاخذ بصلوۃ لقراءۃ سورۃ من کتاب اللہ۔ نیست سچ مسلمان کی کہ بگیرد و بخواند بگاہ خود را بخواندن سورۃ از کتاب خدا۔ الا وکل اللہ بہ لکاک۔ مگر آنکہ وکیل می گرداند خداے تعالیٰ بروے فرستہ را توکیل گذاشتن کار کسی۔ فلما یقرب الی یودیہ۔ پس نزدیک نمی شود اورا چیزیکہ ایند کند اورا۔ حتی یسب متی یسب۔ تا آنکہ بیدار شود ہر گاہ کہ بیدار شود۔ رواہ الترمذی۔ وعن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔

لا یحییہا رجل مسلم الا دجل الخبثہ۔ و خصلت اند کہ محافظت نہ کند و بجایے نیار و آہنار امر وے مسلمان کہ آنکہ در آید بہشت را۔ الا و ہا لیسیر۔ و انا و آگاہ باشند کہ آن دو خصلت اند کہ دآسانند۔ و من یمل بہما فلیل و کسیکہ عمل کند بآن دو خصلت اند کہ ست یکی خصلت این است کہ سبج اللہ فی دہر کل صلوۃ عشاء۔ سبج کند خداے تعالیٰ را یعنی سبحان اللہ گوید در پس ہر نماز دہ بار۔ و یکجہ عشاء۔ و حمد گوید اورا یعنی و الحمد للہ گوید دہ بار۔ و یکبرہ عشاء۔ و تکبیر گوید اورا یعنی و اللہ اکبر گوید دہ بار۔ قال۔ گفت عبد اللہ بن عمرو۔ فانما رایت رسول اللہ۔ پس من دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقعد باسیدہ۔ ہی شتر دین کلمات را و عقدے کرد آہنار بہت خود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فکلک خمسون و مائۃ باللسان۔ پس آن حد و پنجاہ است در شب در روز بزبان۔ و الف و خمسمائۃ فی المیزان۔ و ہزار و پانصد است در ترازوے اعمال بحساب یکی بدہ و خصلت دوم این است۔ و اذا اخذ مضجعی و یکبرہ و یکجہ مائۃ۔ و وقتی کہ بگیرد و بیاید بخوابد خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید

و محمد گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح سی و سه بار حمد سی و چهار بار تکبیر خیا نمک گذشت - فتلک ماته فی اللسان واللف  
فی المیزان پس آن حدیث در زبان و هزار است و در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد - فایکمل  
فی الیوم واللیلة العین و حسامه سینه پس کدام یکی از شما می کند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا کفر گردد و بدان پس  
لا بد با آنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود - قالوا و کیف لا یحصیها - گفتند چگونه احصا کنیم این کلمات بیا این  
مذکورات را یعنی هر گاه که احصای این کلمات را این چنین ثواب است چرا کنیم آنرا و در بعضی نسخ لا یحصیها است  
بضمیمه تثنیه راجع بخلیقین - قال - گفت آنحضرت - یاتی احدکم الشیطان و هو فی الصلوة - می آید یکی از شما را شیطان  
و حال آنکه آن یکی در نماز خود است - فبقول اذکر کذا اذکر کذا - پس می گوید شیطان یا و کن چنین را یا و کن چنین را  
کنایت است از خطرات و وسوس که شیطان در دل مصلی می اندازد - حتی یقتل قلعه ان لا یفعل - تا آنکه باز  
می گردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نه کند و ندوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور از دست  
رفت و بخاطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد و این بیان عدم احصا و اتیان خصلت ادلی باشد  
که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است  
که فرمود - و یا تیه فی مضجعه - و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه و - فلما یزال یوم - پس همیشه است  
شیطان که می خواباند او را - حتی نيام تمام آنکه خواب می کند پس فرصت ذکر نمی یابد - رواه الترمذی و ابوداؤد  
و النسائی و فی روایة ابی داؤد - و در روایت ابی داؤد اختلافی در بعضی الفاظ هست یکم آنکه در روایت  
دی این چنین آمده است - خصلتان او خلتان - شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است  
که گفته - لا یحفظ علیها عبد مسلم - بجای لا یحصیها رجل مسلم - و کذا فی روایت بعد قوله - و همچنین است در روایت  
ابی داؤد و بعد از قول و - که گفته - واللف و حسامه فی المیزان - این چنین واقع شده است که قال و یکبر اربعا و ثلاثین افا  
اخذ مضجعه و یکد ثلاثین و تسبیح ثلاثین و ثلاثین - بتقدیم یکبر اربعا و ثلاثین بر قول و - افا  
اخذ مضجعه و تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگر آن افا  
اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر  
تکبیر و بیان عدد نیست فافهم - و فی اکثر نسخ البصایح عن عبد الله بن عمر - این بیان فائده دیگر است که مولف روایت  
انجیث را از عبد الله بن عمر بن العاص و در اکثر نسخ مصابح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده - و عن عبد الله  
بن غنم - یفتح غنیمت و تشدید نون صحابی است انصاره معدود است در اهل حجاز - قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح - کس که بگوید هنگامیکه صبح کند - اللهم ما أصبح بے من نعمته او باحد من خلقک  
فمنک و حمدک - خدا یا آنچه صبح کرده است بے من از نعمت یا صبح کرده است بے یکی از خلق تو از نعمت پس از است  
بها - لا شریک لک - نیست اینها زمر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه

ہم از تست و بقدرت و ارادت تست - فلک الحمد و لک الشکر - پس متراست ستایش و متراست پیاس و  
مخصوص است بنوعی تو در آن شریک نباشد پس کیکہ در وقت صبح این دعا بخواند - فقد اوی شکر لیس و بین تحقیق ادا  
کرد شکر روز خود را - و من قال مثل ذلک حین نمیشی فقد اوی شکر لیس - و کیکہ بگوید مانند این ہنگامیکہ شب کند  
پس تحقیق ادا کرد شکر شب خود را و راخبار و وارد شدہ است کہ داؤد علیہ السلام گفت پروردگار! ہمتما سے  
تو نزد من بسیار شدہ شکر آن چگونہ گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی کہ انچہ نزدیک تست از نعمت ہم از من  
بہ تحقیق شکر گفتی تو آنرا - رواہ ابو داؤد - و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یقول اذا اودع  
الی فراشہ - روایت میکند ابو ہریرہ از آنحضرت کہ می گفت کہ چون مے آمد بہ سوسے فراش خود - اللهم رب السموت  
درب الارض - ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار زمین اشارت است باصول سباب کلیہ بقائے عالم -  
درب کل شی - و پروردگار ہر چیز تمیم بر بوبیت است نسبت بہر چیز از انکہ در میان آسمان و زمین است از غنم و  
موالید و افراد و جزئیات آن - فالق الحب والنوس - شگافندہ دانہ و خستہ اشارت است باز رزاق جسمانیہ کہ بآن  
بقائے اجسام است و حب و را طعام است قال یا بدو توے در مژمو مانند آن - منزل التورۃ و الانجیل و القرآن  
فرو فرستندہ این سہ کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است باز رزاق روحانیہ متعلق بہدیر احوال آخرت و  
ذکر بورتکر از جہت عدم اشتغال آن با احکام و شرائع چہ اکثر انچہ دروے مذکور است از کار و دعوات و مناجات  
و تحقیق وے جزئی از تورات است کہ اقالوا - اعوذ بک من شر کل ذمی شرانت آخذ بناصیتی - پناہ میجویم  
تو از بدی ہر خداوند بدی کہ تو گیرندہ موے پیشانی اورا و سحر داری اورا بقدرت خود - انت الاول فلین  
قبلک شیئی توئی اول پس نیست پیش از تو چیزے - وانت الآخر فلین بعدک شیئی - و توئی آخر پس نیست پس  
از تو چیزے - وانت الظاہر فلین فوقک شیئی - و توئی ظاہر و پیدای پس نیست بالائے تو چیزے - وانت الباطن  
فلین دونک شیئی - و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزے ہر چہ بالاست ظاہری باشد و ہر چہ پائین است  
باطن پس نفی فوقانیت مناسب ظہور باشد و نفی دونیت مناسب لبطون و دون اینجا بمعنی صد فوق است  
اقض عنی الدین - بگزار از من وام را یعنی بری گردان مرا از ان و توفیق دہ کہ قضا کتم آن را با عطای سباب  
و قضا وام گذاردن و رسانیدن در و اگر ذن حاجت - و اغثنی من الفقر - و غنا دہ مرا از فقر و من یعنی بعد است  
رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ مسلم مع اختلاف لیسیر روایت کرد آن را مسلم باندک اختلافی  
در الفاظ - و عن ابی الازہر الانمارے - بہ فتح ہمزہ و سکون نون صحابی است کہ ساکن شام بود - ان رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا اخذ مضجعا من اللیل - بود آن حضرت چون بخواب گاہ میرفت در شب - قال می گفت  
بسم اللہ وضعت جنی - بنام خدا ہنوا دم پہلوے خود را - اللهم اغفر لے ذنبی و اخسار شیطان - و بران و در کن

شیطان مراد او قهر بن اوست یا هر که قصد اغوا سازد و خمار اندن سگ است - و فک رهائی - و برهان و برین  
 آرد مراد او خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود و گردمی باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بهیت  
 رهیتة و تک خلاص کردن و برین آوردن از گرد و برهان بکسر را بگوید - و حاجتی نه اندی الا علی - و بگردان  
 مراد مجلس اعلی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بر فتح نون و کسر وال و تشدید یعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز  
 خوانند و آن حضرت اگر چه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما شوق تقای قرب و کمال  
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بر این بیدار و که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و مخالطت ناست که حکم شریعت  
 در اینجا است مبرر و معلل باشد فافهم و بالتألیف التوفیق - رده ابو داؤد - و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ فحیحة قال الحمد لله الذی کفانی و ادانی و طمینی و رقتی - شکر خدا را که  
 کفایت کرد مرا و جاسه پناه داد مرا و خواستد مرا و نشا پدید مرا - و الذی من علی فافضل - و آن کسی که نعمت داد مرا  
 پس زیاده و افزون داد مرا - و الذی اعطانی فاجزل - و آن کسی که عطا کرد مرا پس بسیار کرد و قریب بقوله اولی است  
 آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت - الحمد لله علی کل حال - حمد خدا را است بر هر حال فقر و غنا و شدت  
 و رخا و نعمت و بلا که در هر دو نعمت و لطف و سی ظاهر و باطنی شامل حال بنده است - اللهم رب کل شیء ولیک واکل کل شیء  
 اعدو ذبک من النار رده ابو داؤد - و عن یزید بن یزید - یضرب اصحابی شهوت - قال شکی خالید بن الولید الی النبی صلی الله علیه  
 وسلم فقال - کلمه که رو خالد بن الولید پس گفت - یا رسول الله ما انام للیل من الارق - خواب نمیتوانم  
 کرد و در شب از بیداری و ارق برفتم و در اوقات عتی است که خواب می پرور - فقال نبی الله - پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ویت الی فراشک نقل - و قیتکه بایستی تو بغراش خود پس بگو این کلمات را - اللهم  
 رب السموات السبع و ما اخلت - ای خدا پروردگار سموات آسمان و پروردگار هر چیزیکه سایه افکنده آسمانها را  
 چیز - و رب الارضین و ما اقلت - و پروردگار زمینها و بارها که برداشته اند زمینها از ارض را گاهی مفردی  
 آرند باعتبار آنکه طبقات و سی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد و گاهی تاویل می کنند  
 لفظ جمع را بافاق و اقبالیم و الله اعلم - و رب الشیاطین و ما اخلت - و پروردگار شیطانان و کسیکه گمراه می کند شیاطین  
 مرا و جنود شیطانند تا شامل جن و انس باشند - کن لی جارا من شر خلقک - باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود و کلمه  
 جمیعاً - هم - ان یفرط علی احدنهم - ازین که پیش دستی کند و بگذرد و بشتابد بر من یکی از ایشان سوادان سپی - یا این که  
 ستم کند بر من و از حد درگذرد و پیچی بر فتح غین مجمله - عز جبارک - غالب و قوی است همسایه تو و زمره را و او تو که در  
 پناه عزت و قدرت تو آرم و جاسه گرفته است - و جل شانک - و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که  
 بجا آرد - و لا اله الا انت - تاکید و تقریر توحید است و از اینجا معلوم می شود که ارق از تصرفات شیطان



وہن ست سدوہ الترندی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بالقوی والحکم یفتن۔ بن ظہیر یضم ظامی مجھے وفتح ہار۔  
 الراوی۔ کہ راوی این حدیث است۔ قد ترک حدیثہ بعض اہل الحدیث۔ یہ تحقیق ترک دادہ اند حدیث اور انھیں  
 از اہل حدیث این چنین گفتہ است بخاری و ابو ذر عہ و نسائی و ابن ابی حاتم و کفعمی است ابن عیین کہ وہی جری  
 نیست و ابن عدی کہ اکثر احادیث و غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکم بیاست و در حاشیہ نوشتہ کہ  
 صواب حکم ست بی یا چنانکہ در تقریب و کاشف و جزآن مذکور است

الفصل الثالث۔ عن ابی مالک۔ روایت ست از ابی مالک اشعر و بعضی گفتہ اند شعی صحابی ست

کہ در نام و اختلاف ست اشہر آن ست کہ نام وے کعب بن مالک ست۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال اذا صبح احدکم فلیقل اصبحت اصبحت المملک للرب العالمین اللهم انی اسألك خیر ہذا الیوم۔ خدا یا من خدای

میکم ترا نیکی این روز را و بیان کرد و خیر البقول خود۔ فتح۔ کشایش اور کہ ابواب خیرات در وے کشادہ گردد

و نصرة۔ و یارے دا وں تو مرا درین روز کہ بر نفس و شیطان و خلق مرا یارے دی و نصرت بخشی و فخذول

نگردانی۔ و نذرہ۔ و در شنائی دل کہ بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد۔ و برکتہ۔ و عز و فی لطف و کرم

و فضل تو کہ بر سر مرا درین روز۔ و ہدایہ۔ و راہ راست کہ در عمل و اعتقاد بر حق و ثواب با شوم و اصل ہمہ برکات

و شامل ہمہ خیرات این ست و این جز بوفیق و تائید الہی میسر نگردد و در ذکرنا اللہ۔ و اعوذ بک من شرافیہ و پناہ

میجویم بپناہ بدی چیزے کہ درین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست از خدا و این خصال مذکورہ و شر بالعدہ

و پناہ میجویم بپناہ شر چیزے کہ بعد ازین روز ست ذکر این مبالغہ و تاکید ست در استعاذہ از شر کہ متوالے و

متواتر نگردد و لغو ذبا للہ من ذلک۔ ثم اذا اسی فلیقل مثل ذلک۔ پیر چون شب کند پس باید کہ بگوید مانند این

راہ ابو داؤد و۔ و عن عبد الرحمن۔ بن ابی بکر۔ ابو بکرۃ یفتح با و آخرنا صحابی مشہور ست کہ خود را در روز

طائف از بردن حصن بچہ چاہہ پایان افکنده و در خدمت آنحضرت آمدہ اسلام آورد و آنحضرت او را بابی بکرۃ

کلیت کرد و بکرۃ البیہرہ چاہہ و عبد الرحمن بن ابی بکرۃ تابعی کثیر الحدیث ست۔ قال۔ گفت۔ قلت لابی لکفم مرید

خود را کہ ابی بکرۃ است۔ یا بہت اسحک تقول کل غذاۃ۔ ای پدر من بشیوم ترا کہ میگوئی ہر بار و مراد بکذاۃ اینجا

یوم ست شامل صبح و مسا۔ اللهم عافنی فی بدنی۔ خداوند اعافیت و سلامت دہ مرا در تن من۔ اللهم عافنی

فی سمعی۔ خداوند اعافیت بخش مرا و شنوائی من۔ اللهم عافنی فی بصری۔ خداوند اعافیت و سلامت دہ مرا و

بنیائی من تخصیص سمع و بصر از جملہ اعضا و اجزائے بدن بحیث شرف آہناست و تقدیم طلب عافیت سمع و بصر

یا شرفیت وے از بصر چنانکہ اکثر علما برائند و اکثر ذکر این دو صفت بہین ترتیب ست۔ لا الہ الا انت تکرر یا

تلاوت صبح و شام و این مسمی۔ مکرر میگرددانی این کلمات را سہ کرت ہنگام صبح می کنی و سہ کرت ہنگام

کہ شب می کنی۔ فقال یا بنی سعت رسول اللہ۔ پس گفت پدر من اسے پیرک شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم  
 بدعونہن۔ دعای کرد باین کلمات وی خواند این دعا را۔ فانما احب ان استن بسنتہ۔ پس من دوست می دارم  
 کہ عمل کنم بہ اتباع کم بطریقہ آن حضرت اشارت کرد بآنکہ در عمل از دعا و جزآن منظور اصلی باید کہ امتثال امر و اتباع  
 سنت باشد نہ جزاے عمل و استجاب دعا۔ رواہ ابو داؤد و۔ وعن عجمہ اللہ بن ابی افی۔ صحابی مشہورست۔  
 قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صبح قال۔ بود آن حضرت کہ چون صبح می کرد می گفت۔ اے خداوند  
 الملک لک الحمد و لک البر و العظمۃ لک و الخلق و الامر و الليل و النهار و ما سکن فیہما لک۔ و ہمہ بخدا راست  
 و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق و آفرینش و حکم اوست۔ اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحاً۔ خداوند  
 بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد۔ و اوسطہ نجاح۔ و بگردان میان این روز را پیر و زوی و برآمد  
 حاجت۔ و آخرہ فلاح۔ و بگردان پایان این روز را رستگاری۔ یا ارحم الراحمین۔ اے مہربان ترین مہربانان  
 کہ مہر تو شامل تمام اوقات و احوال است۔ ذکرہ النووی فی کتاب الافکار بروایت ابن ہشام۔ یحییٰ بن یحییٰ  
 ثون۔ وعن عبد الرحمن بن ابرہی۔ بر فتح ہزہ و سکون موحده و بزائے مقصورہ آن حضرت را در یافتہ  
 و پس و صلی اللہ علیہ وسلم نماز گزارده و عامل امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بود بجزاسان و اکثر روایات  
 دے از امیر المؤمنین عمر دابی بن کعب است۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا صبح۔ می گفت  
 آن حضرت چون صبح می کرد۔ اے خداوند علی فطرۃ الاسلام۔ صبح کردیم بر دین اسلام۔ و کلمۃ الاخلاص۔ و بر کلمۃ اخلاص کہ  
 لا الہ الا اللہ است۔ و علی دین نبیا محمد۔ و بر دین پیغمبر کہ محمد است صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر آن است کہ این لفظ  
 آن حضرت است و آن حضرت مبعوث بود بسوئے خلق و بسوئے خود۔ و علی ملۃ ابنا ابراہیم۔ و بر دین پدر ما کہ ابراہیم  
 علیہ السلام است۔ خنیفا۔ ماکل از باطل بحت و از شرک بتوحید۔ و ما کان من المشرکین۔ و نبود ابراہیم  
 علیہ السلام از مشرکان۔ رواہ احمد و الدارے۔

### باب الدعوات فی الاوقات

باب در ذکر دعایاے کہ خواندن آن در اوقات مخصوص آمدہ است و وقت زمانی را گویند کہ برائے  
 چیز مخصوص گردایندہ شدہ است چنانکہ وقت نماز و وقت روزہ و وقت حج و چنانکہ دعا در اوقات مخصوص  
 آمدہ در احوال مخصوص نیز آمدہ چنانکہ در حال غضب و حال صفت بستن در جنگ کاخزان و مانند آن و چون آن  
 مستلزم اوقات است مؤلف ہمہ را داخل اوقات ساخت و بعضی اوقات را جدا ذکر کردہ اند و احوال را جدا  
 زیرا کہ معتبر در این همان حال است نہ وقت فاضل

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احکم اذا اراد

یا قی اهلہ قال۔ اگر ثابت شود این کرم کی از شما وقتیکه خواهد سیاید زن خود را و جماع کند بگوید۔ بسم الله الرحمن الرحیم  
 الشیطان۔ خداوند میکودارود و دراز از شیطان۔ و جنب الشیطان مارز قتنا۔ و میکودارود و دراز از شیطان  
 را از چیزیکه روزی کنی مارا از ولد۔ فانه ان یقدر ینبیا ولد فی ذلک۔ پس بدرستی که شان این ست که اگر گفته  
 کرده شود میان زن و مرد داده شود و فرزند می دران جماع۔ لم یضره شیطان ابدا۔ زبان نمی کند و از شیطان هرگز  
 متفق علیه۔ و از اینجا مفوم میشود که اگر نگویید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا که می یابد نکند شیطان دران  
 راه می یابد و زبان میکند و کسیت که دران وقت توفیق ذکر و دعای یابد و از نیاحت بنسب احوال و بلاد و جاهکار  
 ایشان۔ و عنه۔ ان رسول الله۔ بهم از ابن عباس ست که پیغمبر خدا۔ صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب۔ بود  
 که می گفت نزد آنده فی المصراح کرب آنده کرم باز گیر و از دے یعنی آنده نجات۔ لا اله الا الله العظیم الحکیم لا  
 اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض رب العرش الکرم عظیم و کرم صفت  
 عرش ست یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر ست نه دعا جو ایش آنکه ذکر در حکم دعاست زیرا که تثنای کریم در معنی  
 سوال ست و نیز دارد شده است که حق تعالی می گوید اگر کسی که باز دارد و از ذکر من از سوال من بدیم و از زیاده  
 ترا از آنچه می دهم سائلانرا۔ متفق علیه و عن سلیمان بن صرد۔ بضم صاد و فتح را صحابی بود جبر فاضل عابد بن  
 عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که مکیه شتی خون امام شهید حسن بن علی ابن ابی طالب بر آورد  
 و له قصه۔ قال۔ گفت سلیمان۔ است رجلان عند البنی و شتام یکدیگر کردند و مرد و زن و پیغمبر۔ صلی الله علیه وسلم  
 و نحن عنده جلوس۔ و ما صحی به نزد آن حضرت نشسته بودیم۔ و اخذ به السیب صاحبہ مغضبا قد امر وجهه بیک از ان دو  
 مرد و شتام می دهد یا ر خود را و حالیکه در غضب آورده شده است که به تحقیق سرخ شده است رومی می فقال البنی  
 پس گفت پیغمبر۔ صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمه لو قالما۔ بدرستی که من هر آینه می دانم کلمه را که اگر میگفت می آن  
 کلمه را۔ لذهب عنه باسجده۔ هر آینه می رفت از دے آنچه می یابد از غضب آن کلمه این ست۔ اعوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم فقال الرجل۔ پس گفتند صحابه مرا نزد را۔ الا شمع ما یقول البنی۔ آیینی شتوی چیزے که می گوید پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم قال۔ گفت۔ انی لست بمجنون۔ بدرستی که من نیستم دیوانه و این کلمه که را گویند که مجنون ست  
 و گفته اند که این کلام که ست که آراسته نیست با نوار شریعت و تفقه نه کرده و در دین پس توهم کرد که استخاذه  
 مخصوص به مجنون می باشد و نه دانست که غضب از توغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آنرا  
 منافق باشد یا از درشت نخیان عرب باشد و الله اعلم۔ متفق علیه۔ و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدبکة۔ وقتیکه بشنوید بانگ خروسان را و دیکه بکسر دال و فتح یای تحمینه جمع  
 و یک بکسر و سکون تحمینه مثل قرده و قمره۔ فاسألوا الله من فضله۔ پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم دے

فامینا رات ملکا۔ پس بدرستی کہ مرغ دیدہ است فرشتہ را و دوسے بانگ می کند بدین فرشتہ پس دعا کنید بامید این  
فرشتہ بدانکہ احادیث در فضائل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آئینا سخن است و در حدیث خروس بنفید  
کہ در زیر عرش است کہ چون صد آواز کند ہر خروسان آواز کند نیز سخن است مابین بحث بہ تفصیل در شرح سفر السعاده  
مذکور و مستطرد است۔ و اذ ہم یسبحون بحمده و یسبحون بحمده و یسبحون بحمده۔ و وقتیکہ بشنود آواز خرو را پس پناہ جوید  
بجہ از شیطان و بگوئید عوذ باللہ من الشیطان الرجیم فانہ راسہ شیطانا۔ پس بدرستی کہ وی دیدہ است شیطان  
را از شیاطین یسبحون علیہ۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا استوی علی  
بئیرہ۔ بود آن حضرت چون بری آمد و قرار می گرفت بر پشت شتر خود۔ خارجاالی سفر۔ بیرون آئیدہ بسوسے سفر۔  
کہ تلتان۔ بکسیری بر آوردہ بار۔ ثم قال۔ پشتری گفت۔ سبحان اللہ یخربنا ہذا۔ یاکی آن خداے را کہ فرمایان  
بردار گردانیدہ براسے ما این را یعنی شتر را بماند آن از مراکب و ما کتاہ مقررین۔ و نبودیم مامور اوراد اطاعت آورده  
و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الہی نباشد آدمیان کجا طاقت سواری و رام کردن آنها  
دارند بخص قدرت و اقتدار اوست کہ اینہا رام آدمیان شدہ اند فی الصراح مقرر بالکسیر آنکہ اورا یارے گنناشد  
درستور راندن و کشادہ رزمی۔ و انما الی رہنا مغلوبون۔ و بدرستی کہ ما بسوسے پروردگار خود ہر آنیہ باز گردانیدیم  
و رجوع کنندہ ایم و وجہ اتصال این کلام بکلام سابق آن است کہ رکوب از براسے انقلاب و انتقال از مکانی  
بمکانی است و انتقال عظمی انقلاب بسوسے خداست جل جلالہ و نیز سواری محل خطر و ہلاک است پس سوار را باید  
کہ فاضل نباشد از ان دستہ باشد از براسے لقائے خدا کہ مرگ است۔ اللهم انما السالک فی سفرنا ہذا البر والتقوی۔  
خداوند ما سوال می کنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزگاری۔ و من امل ما رضی۔ و سوال می کنیم از عمل الخیر فشتو و باشی  
تو۔ اللهم ہون علينا سفرنا۔ خداوند آسان و سبک گردان بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نہ کشیم و روی۔ و اطولنا  
بعده۔ و در نور و براسے ما دورے این سفر را۔ اللهم انت الصاحب فی السفر۔ خداوند اتقوی یار و ہمراہ و سفر  
و الخلیفۃ فی الابل۔ و نگاہبان و متولی امور پس از ما در اہل خانہ۔ اللهم انی اعوذ بک من و غتار السفر خداوند ما  
پناہ می جویم بتو از شدت سفر کہ در ردیم دران پناہی و دعوت جائے نرم کہ پائے فرزد و دوروی و پناہی  
نتوان رفتن بردے کہ پائے بلغزد۔ و من کاتبہ المنظر۔ و از شکستگی نفس کہ جلسے نہ گزینم است و کاتبہ بفتح کاف  
بروزن یافت و بہد ہزہ شکستگی و بد حالے از غم و اندوہ۔ و سورۃ النقلب۔ بہ فتح لام فی المال و الابل بدلہ  
ہدی باز برگشتن در مال و کسان خانہ یعنی غم و اندوہ کشم بہ سبب آن کہ در انیشان مکارہ بنیم از فقد و نقصان  
یا برگردم بحالہ بدبے قضائے حاجت و حصول مقصود۔ و اذ ارجع قالہن و زادہن۔ و چون برمی گشت  
از سفر می گفت این کلمات مذکورہ را و زیادہ می کرد در اینہا این کلمات را کہ آہون تاہون عابدون رجوع

کند گانیم تو بہ کند گانیم بندگی کند گانیم۔ ربنا حامدون۔ برائے پروردگار خود حمد گویند گانیم و در بعضی الفاظ تثنیہ  
 مابین عابدین ربنا حامدین نیز آید۔ رواہ مسلم۔ وعن عبد اللہ بن مسرج۔ بفتح سین مہملتین وسکون را  
 وکسر جیم صحابی بصری ست۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر شیعوذ من وعثار السفر وکاتبہ لقلب  
 واکو ربہ الکور۔ وپناہ می جست از نقصان بعد از زیادت دمی بعد از بیاریے و از فساد امور بعد صلاح آن و از  
 وحدت بعد از جماعت و بعد الکلون بنون نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحشہ بعد از بزدن و از  
 تغیر بعد از اثبات و اصل کور جمیدین و ستارست و جورتکستن آن۔ و دعوۃ المظلوم۔ و پناہ می جست از دعای  
 مظلوم و پناہ جستن از دعوت مظلوم و در حقیقت پناہ جستن از ظلم است کہ ظلم نگم بر کسی تا مظلوم دعا نکند بر من۔ و لفظ  
 فی الابل و المال۔ رواہ مسلم۔ وعن خولم۔ بفتح خاء معجمه وسکون واد۔ بنت حکیم صحابیہ است از صحابیات فاضلات  
 ۔ قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من نزل منزلا فقال۔ گفت خولہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت کسیکہ  
 فرود آمد منزلی را پس بگوید۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل اند نقصان  
 را بدن راہ نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اساء و صفات حق از شر چیزے کہ پیدا کرده است خدا  
 لم یضرب شیء حتی یرتجل من منزله ذلک۔ زبان نہ کند آن کس را چیزے از موزیات تا آنکہ کوچ کند از آن منزل سداہ سلم  
 و عن ابی ہریرۃ قال جار رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ آدم مروے بسوے آن حضرت۔ فقال۔  
 پس گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ بالقیئت من عقب لدعثی البارجہ۔ چه عجب و محنت یافتن من از الم و تشویش  
 از کثرت و کم گزید مرا دے شب۔ فقال۔ گفت آن حضرت۔ اما لوما قلت حین نمیت۔ آگاہ باش اگر می گفتی تو ہنگامیکہ  
 شبانگاہ کردی تو این دعا را۔ اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق لم یضرب۔ زبان نمی کرو عقب  
 ترا و نمیگوید۔ رواہ مسلم۔ و عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان فی سفر و اسحر ليقول۔ و ہم از ابی ہریرہ است  
 کہ آنحضرت چون می بود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر می شد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سبح سابع بحمد اللہ  
 و عن بلائہ علینا۔ سبح را بد و وجہ روایت کرده اند یکی بکسریم و تحقیف آن از سماع معنی شنیدن دوم بفتح و تشدید  
 از تسبیح معنی شنواییدن مرغیر را بر ہر تقدیر خبرست بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آن است باید کہ بشنود و شنونده حمد  
 گفتن ما را خدا را و خوبی نعمت دے با ما تا اتباع کند و گواہ شود و بران و بلائہ معنی نعمت نیز آید و حقیقت وی اہل  
 و امتحان خداست مرندہ را و دے تعالی بندہ را گاہے امتحان ببقرت می کند تا صبر کند و گاہے بمرست تا شکر  
 گوید و ہر دو نعمت است باعتبار حصول تعریف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آن است باید کہ بشنود  
 مرغیر را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند در حمد گفتن و در این وقت چنانکہ امر بتسلیم شاہد مرغاب را  
 آمدہ است و بعضی بر خبر نیز حل کرده اند بمعنی آنکہ ہر کرا سح است شنیدہ است حمد گفتن ما را و شنوایندہ است

و این امریست مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست - ربنا صاحبنا - پروردگار ما صاحب شومار این است  
و کلمات و رعایت - و افضل حلینا - و احسان کن بغزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و اوست نسبت و  
حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بنده با وجود افاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید  
آنکه غنی تر اند محتاج نشاند - عاذا بالله من النار - می گویم این را در حالیکه پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی  
آن است که می گفت آن حضرت این قول را در حالیکه عاقل بود بر تقدیر اول قول رسول اللہ است و بر تقدیر ثانی  
قول را دے فافهم - راه مسلم - و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما لقال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول  
من غزا و اوجج او عمره - بود آن حضرت چون بازمی گشت از غزایا ارجح یا از عمره - یکبار علی کل شرف من الاثر ثلاث  
تکبیرات - تکبیری بر آورد و بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت معتبره و سه بود صلی اللہ علیہ وسلم در جمیع  
احوال که چون بر جای بلندی برآمد تکبیری بر آورد و تکرر گشتی گفته است که سبب استحباب ذکر است نزد بخند  
احوال و قلب در آن در رعایت میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صبح و مسا و قیظ  
و منام ذکر میکرد و اشارت بآنکه آدمی را باید که در قلب احوال از قلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که  
وجه در تشریح تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس و  
چیز از آن راه یا بدین رفع گردانرا بشود کبر یا سه حق و عظمت و سه میتوان گفت که بر آمدن به مکان عالی نمیک  
میگرد و عارف را یکبار یا سه حق عز و علا و شہ و عظمت و سه بی آنکه نفس و سه چیز از آن حاصل گردد و این معنی  
احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در آخر فضل ثالث بیاید که سه تسبیح می گرد و نزد  
و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس نیز  
میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول و سه - ثم یقول - پس میگفت - لا اله الا الله وحده لا شریک له  
لا الملک الا محمد و هو علی کل شیء قدیر تا چون عابد و ن ساجد و ن ربنا حامد و ن صدق الله وعده - رست  
کرد خدا وعده خود را در تقویت و تائید دین اسلام و نصرت عبده - و یارے داد بنده خود را که عبارت از ذات  
شریف خود است - و هنرم الا خراب وعده - و شکست داد گرد بهای کفر با تنها اگر چه مسلمانان جهاد کردند و شکست دادند  
ولیکن تحقیق همه بقدرت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با حجاب گرد بهاست از طوائف مشرکین و قبایل یهود که  
در غزوه خندق که آنرا غزوه اخاب نیز می گویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی اللہ علیہ  
و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دافعتا و لشکر بے ملائکه برگماشته و ما را از روزگار آنها بر آورد  
و قول و سه و حدیث تسبیح است بقول سبحانہ و کفی البند المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا متقی علیہ و عن  
عبد اللہ بن ابی اوفی بن فتح بنزہ و سکون داد و بقاصحابی مشهور است و آخر کس است که مرد در کوفه از صحابه رضی



اللہ عنہم قال۔ گفت دعا رسول اللہ۔ دعا کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاحزاب علی للشرکین فقال۔ دعای ہدیہ  
 کرد آنحضرت روز غزوہ احزاب کہ غزوہ خندق ست بر مشرکان پس گفت۔ اللهم منزل الكتاب۔ ای خدای فرستندہ  
 کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب مادی۔ سیرجہ الحساب۔ بشتاب گیرندہ حساب از بندگان بجهت علم و احاطہ علمہ کامل  
 بندگان قلیل و کثیر۔ اللهم اہزم الاحزاب۔ خداوند شکست دہ این گردہاے کافران را۔ اللهم اہزمہم وذلہم۔ خداوند  
 شکست دہ ایشان را و بجهنم ایشان را و بلغزان پاسے ثبات ایشان را متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ ابن بسر  
 یضہم موحده و سکون مہملہ صحابی مشہور ست کہ او را دید و ما را دید و ما را دید و خواہر او را صحبت ست و آن حضرت در  
 خانہ ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکہ درین حدیث آمدہ کہ۔ قال نزل رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم علی ابی۔ گفت نزل کرد آنحضرت و آمد بر پدر من۔ فقرنا الیہ طعاما۔ پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بر پی  
 آنحضرت طعامی را و طبخہ کہ فاکل منها۔ و پیش آوردیم و طبخہ را پس خورد آنحضرت از و طبخہ این لفظ را بر دو جہت محدود  
 روایت کردہ انداختلاف کردہ اند کہ صحیح کہ ام ست قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف وادو گفته کہ و طبخہ  
 کبیر طار و ہمزہ ممدودہ بعد وی متر است کہ خستہ از ابر آرند و در شیر خمیر کنند و آب دریدہ گفتہ کہ و طبخہ عصیہ متر است و  
 اختلاف و ہمزہ درین لفظ بسیار ست صحیح این ست و در حرف وادو گفتہ است کہ سمرقندی یضہم را فتح طار و احد طبخ  
 یعنی خرمای تر روایت کردہ و و طبخہ لیکون الطار بعد وی بای موحده انتہی و نقل کردہ اند از نووی کہ روایت اکثر  
 بود و اسکان طار و بای موحده ہست و موجود در نسخ مشکوٰۃ بین ست و معنی وی مشک شیر و اللہ اعلم۔ ثم اتی بتر  
 پستر آرد و شد خرمای خشک۔ فكان باکله و بلقی النوی بین اصبعیہ۔ پس بود آنحضرت کہ بخورد و خرمای آدمی انداخت  
 خستہ را میان دو انگشت خود کوچک السبابۃ و الوسط۔ و جمع میکرد این دو انگشت را۔ و فی روایت۔ و در روایتی بخنجر آرد  
 است کہ۔ فنجبل بلقی النوی علی ظہر اصبعیہ السبابۃ و الوسطی۔ پس گردانید کہ می انداخت خستہ را بر پشت این دو  
 انگشت خود۔ ثم اتی بہ شراب فشر بہ پستر آرد و شد آب خوردن پس نوشید او را۔ فقال ابی۔ پس گفت پدر  
 من بان حضرت خواہد بلجام و ابتر۔ و گرفت بلکام چار نیایہ او را کہ بروے سوار بود۔ ارج اللہ لنا۔ دعا کن  
 خدا را بر ماے ما۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ اللهم بارک لہم فیما رزقتم۔ خداوند ابرکت دہ مرا ایشان را و در چیزے کہ  
 رزق دادہ ایشان را۔ و اغفر لہم وارحمہم۔ و بیا مزلہ ایشان را و رحمت کن ایشان را۔ و اللہ اعلم۔  
 الفصل الثانی عن طلحہ بن عبید اللہ۔ روایت ست از طلحہ رضی اللہ عنہ کہ از عشرہ مبشرہ ست۔ ان یعنی  
 صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رآہ الملأ قال۔ بود آنحضرت چون میدید ماہ نور میگفت۔ اللهم اہل علینا باوان  
 و الایمان خداوند اطالع گردان ہلال را بر ما و بنما را با من از آفات نفس و مخافات دہر و بہ ثبات ایمان۔ و السلام  
 و السلام۔ و سلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الہی یعنی مقرون گردان رویت آما برای ما بین ایشان

کہ اصول عطا و عطا تم کو ہم سنت بلکہ شامل سنت تمامہ نعمتہا را دہلال مشہور آن ست کہ تاسع شب ز اول ماہ است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته کہ ہلال غرہ قمر تا دوشب یا تاسع شب یا تاسعت و دوشب کہ از آخر اہ بیت شش و بیست و نہت و در جہر آن قمر گویند انتہی و ظاہر آن ست کہ معتبر در دعا اول شہر باشد و انچہ مشہور ست از اقوال داللہ علم ربی و ربک اللہ۔ پروردگار من و پروردگار تو اسے ہلال خداست و رین تنزیہ است مرازا کہ خالق ست از تنزیہ و در است پروردہ یہ و در حدیث تبیینہ است بر استجاب و عاز و ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بمشاہدہ صانع بنظر در مصنوعات۔ رواہ الترمذی و قال نہ احدث عن عمن غریب۔ وعن عمر بن الخطاب و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل راے بتلی فقال۔ نیست ہیج مردے کہ دید شخصی را کہ بہ بلاے گرفتار ست پس گفت۔ الحمد للہ اللہ عافانی ما ابتلاک بہ۔ شکر مر خدا را کہ عافیت داد مرا از انچہ مبتلا گردانیدہ است ترا بہ ان۔ و فضلی علی کثیر من خلقی تفضیلاً۔ و فضیلت واد و زیادتی بخشید مرا بہ بسیاری از کسانیکہ پیدا کردہ است فضیلت زادنی الالم الصیبه فلک المبلات لک انکہ نرسد اورا آن بلا۔ کا کتا ما کان بہر بلاے کہ باشد و لیکن گفتہ اند کہ این گفتن و خطاب کردن بہ بدین کسے ست کہ مبتلاست بہ فسق و معصیت و مجاہد ست بآن تا متاخر و منہرجہ گردد اما اگر پیارے و ناقص الخلقی را بیند یا فاسق مستور الحال را ببیند خطاب بکند و بلند نگوید بلکہ در ول بگوید پس تا متاخر و منہجہ گردد۔ رواہ الترمذی و رواہ ابن ماجہ عن ابن عمر و قال الترمذی نہ احدث عن عمن غریب و عمر بن و نيار الرازمی لیس بالقوی۔ وعن عمر۔ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل السوق فقال۔ کسیکہ در آید در بازار پس بگوید۔ لا اے الا اللہ و حمدہ لا شریک لہ المملک لہ الحمد بحی و سمیت و ہوجی لا یوت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیء قدیر کتب اللہ الف الف حسنۃ بنویسند خدا تعالیٰ مرا و ہزار ہزار نیکی۔ و منی عنہ الف الف سئئہ۔ و بستر و پاک کند از وسے ہزار ہزار بدی۔ و رفع لہ الف الف درجہ۔ و بلند میگردد بر اسے آن شخص ہزار ہزار پایہ۔ و بنی لہ بیتاخی الجنۃ۔ و برآرد بر اسے وی خانہ در بہشت طیبی در توبہ این حدیث اطناب و بیان وافی کردہ حاصلش این ست کہ این ہمہ ثواب از جہت آن ست کہ دفع میکند از اہل بازار کہ محل زور و سوگند ہاسے و دفع سے غفلت غفلت را و چون در غفلت اطناب غفلت و شدت ست اجر و در ان نیز کثیر و عظیم شد بحجت وجود اہتدا و ہدایت کہ اعلیٰ مرتبہ کمال ست۔ رواہ الترمذی ابن ماجہ و قال الترمذی نہ احدث عن عمن غریب و فی شرح السنۃ۔ این عبارت آوردہ کہ۔ من قال فی سوق جامع بیاع فیر۔ کسیکہ بگوید در بازار یکجہ جمع کنندہ است مردم را کہ خرید و فروخت کردہ میشود و روسے۔ بدل من و خجل السوق بجای این عبارت کہ در روایت او سے مذکور ست۔ وعن معاذ بن جبل قال سمع البنی۔ گفتہ ماذ کہ شنید بشیر صلی اللہ علیہ وسلم رجلاً یذو یقول۔ مردی را کہ دعا میکند میگوید۔ اللهم انی اسألك تمام النعمۃ۔ خداوند

من یطلب منی ثم یتوب - فقال اے شیء تمام النعمۃ - پس گفت آنحضرت و پر سیدان مرد و عجمی چه چیز است که  
 نعمت که تو می طلبی - قال دعوة ارجو بہا خیر - پس گفت آنزد این دعا کیست کہ امیدوارم بآن نیکی را و بکسی امید نرسم  
 کہ نزد خدا نعمتی تمام است و منی طلبم از اذ حیثیت آن را بقصیل نمی دانم پس آنحضرت تعلیم کرد آن را - فقال پس گفت  
 آن حضرت - ان من تمام النعمۃ و دخول الجنة و الفوز من النار - بدرستی کہ از جمله تمام نعمت در آمدن در بهشت است  
 در ستگاری یافتن از آتش و فرخ کہ در دنیا بہ نعمتہای حق تعالی محفوظ و مسرور شدہ در آخرت از آتش و فرخ  
 امان یافتہ در بهشت در آید و در وے بیدار وے جل جلالہ مشرف گردد و زیادہ برین چه نعمت باشد مع جل  
 یقول - و شنید آن حضرت مردے را کہ می گفت - یا ذا الجلال والا کرام فقال گفت آنحضرت - قد استجیب لک فعل  
 بہ تحقیق قبول کرده شد و آما دہ کرده شد - اجابت دعا بر اے تو پس سوال کن و بخواہ ہر چه خواہی - و سمع  
 البنی صلی اللہ علیہ وسلم رجلاً و هو یقول - و شنید آن حضرت مردے را دجالا کہ آنزد میگوید - اللہم انی اسألك  
 الصبر - خداوند امان من می طلبم از تو صبر - فقال سألت اللہ البلاء - پس گفت آنحضرت صبر کہ می طلبی از خدا بلاء  
 طلبہ چہ صبر ببلایا شد - فاسألك العافیۃ - پس بہ طلب از خدا عافیت را کہ از جمیع آفات و بلا یا ننگا ہدار کہ تحمل بلا سخت  
 بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد و طریقہ این است و آداب و صلاح حال ہر دین است - رواہ الترمذی  
 و عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جلس مجلساً فکثر فیہ لفظہ  
 کسکہ بہ تشنید نشنگا ہی را پس بسیار گردد و بدوران مجلس بانگ و خروش وے و در قاموس گفتہ لفظ نفین مجہ  
 مفتوحہ و سکون نیز آمدہ و طاسے مہملہ آواز یا آوار با کہ فہمیدہ نہ شود معنی آن و مراد اینجا کلام لا طائل ولا فانی  
 است - فقال قبل ان یقوم - پس بگوید پیش از آنکہ بایستہ - سبحانک اللہم و بحمدک اشہدان لا الہ الا انت  
 استغفرک اذ اتوب الیک الا غفر لہ ما کان فی مجلسہ ذلک - بگوید این کلمات را مگر آنکہ آمرزیدہ شود و در ادراہر  
 بود گذشتہ در آن مجلس - رواہ الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبیر - و عن علی رضی اللہ عنہ انہ اتی بہا  
 لیر کہ با سوار است از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ آوردہ شد نزد وے چارو اسے تاسوار شود و بروی  
 فلما وضع رجلہ فی الركاب قال - پس ہنگامیکہ ہنارد وے رضی اللہ عنہ یا سے خود را در رکاب گفت - بسم اللہ  
 فلما استوی علی ظہرہ قال - پس ہر گاہ کہ برآمد نشست بر پشت و اینہ گفت - الحمد للہ ثم قال - پس گفت سبحان اللہ  
 سبحانہ و ما کان لہ مقرین و انما الی ربنا المقبلون - ترجمہ این در فصل اول گذشت - ثم قال - پس گفت -  
 الحمد للہ ثلاثہ ستر کرت و اللہ اکبر ثلاثہ - ستر کرت - سبحانک انی ظلمت نفسی - بپاکی یا و میکنم خدا را بدرستی کہ ظلم کردہ ام  
 نفس خود را و نا غفر لی - پس بیامرز مرا - فانه لا یغفر الذنوب الا انت - پس بدرستی کہ تان این است کہ نمی  
 آمرزد گناہان را بچ کس مگر تو - ثم ضحک - پس خندید وے رضی اللہ عنہ فقیل من اے شیء بخت پس گفتہ شد

از چہ چرخندہ کردی یا امیر المؤمنین۔ قال رأیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم صنع کما صنعت  
کرد چنانکہ من کردم از ذکر و تسبیح۔ ثم ضحك۔ پس خندہ کرد آن حضرت فقالت من ای شیء ضحکت۔ پس گفتم از کجا چرخ  
خندہ کردی یا رسول اللہ قال ان ربک یحب من عبده۔ گفت آن حضرت ازین جهت خندہ کردم کہ پروردگار تو  
ہر آنکہ عجب دارد و خوش در راضی میگردد و از بندہ خود۔ اذا قال۔ و قیتکہ می گوید بندہ۔ رب اغفر لی ذنوبی لقول اللہ  
یعلم ان لا یغفر الذنوب غیرہ۔ می گوید خدا سے تعالیٰ میداند بندہ کہ نمی آرد و گناہان را کسی مگر من پس آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم از قول رب العزت جل شانہ خندہ کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از ہان قول ربہ  
احمد و التبرئ منی و ابو داؤد۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا ودع رجلاً اخذ  
بیدہ۔ بود آنحضرت چون پدر و دو میکرد و دے را می گرفت دست او را۔ فلا یدعہا۔ پس نمیگذاشت آنحضرت  
دست او را و این از رغبت و اذیع آنحضرت و رفیق دوست بامست۔ حتی یكون الرجل ہودع ید النبی سائلکہ  
میدو آن مرد کہ دے میگذاشت دست پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عجب از آن مرد کہ میگذارد دست آنحضرت  
را بعد از آن کہ دست او را باشد۔ مصرع خوش و ولتی ست انیکہ ترا دست او را است۔ و یقول استودع  
اللہ دینک۔ دے گفت و ولایت می نم و نگاہ می دارم نزد خدا سے تعالیٰ دین ترا۔ و امانتک۔ و امانت ترا یعنی  
اموال کہ معاملہ کنی از بہ مردم و عامیکہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ امور دین و دنیا سے دے بہ سبب  
انچہ میرسد آدمی را در سفر از مشقتی کہ سبب اہمال طاعات و اوراد و معاملہ و معاشرت با مردم میشود و سبب بعضی  
میگوید کہ مراد بامانت اہل و اولاد اند۔ و آخر ملک۔ و آخر عمل تو۔ و نذر دایہ و خواہیم ملک و در دایہ بجا می  
و آخر ملک خواہیم ملک واقع شدہ و تخصیص با خر عمل بحیث آن ست کہ اعتبار خامہ را است۔ رواہ الترمذی  
و ابو داؤد و ابن ماجہ و فی روایتہما۔ و در روایت ابی داؤد و ابن ماجہ۔ لم یدکر۔ ذکر کردہ نہ شدہ است۔ و  
آخر ملک لا جرم و خواہیم ملک کہ بدل۔ او ست نیز نہ خواہد بود۔ وعن عبد اللہ الخطمی۔ بفتح جیم و سکون طاء  
سہلہ صجانی انصاری ست ہفتہ سالہ بود کہ در غزوہ خدیجہ حاضر شد۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وسلم اذا اراد ان یستودع اکلش قال۔ بود آن حضرت چون می خواست کہ بخدا سپارد و وقت وداع لشکر  
را می گفت۔ استودع اللہ دینکم و امانتکم و خواہیم اعمالکم رواہ ابو داؤد۔ وعن انس رضی اللہ عنہ۔ قال جاز  
یحل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت انس آمد نزد آن حضرت گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید سفار و دینی  
بدرستی کہ من میخواہم سفر سے راپس تو شدہ و مراد یعنی دعا کن کہ برکتہ آن بامن در سفر مانند تو شدہ باشد و احتمال  
دارد کہ مراد آن مرد تو شدہ متعارف باشد۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ زدودک اللہ التقوی۔ تو شدہ و ہر ترا  
خدا سے تعالیٰ را کہ تو شدہ راہ آخرت ست۔ فقال مروی۔ پس گفت آن مرد زیادہ دعا کن مرا قال گفت آنحضرت

و غفر ذنبک۔ و پیامِ خدا سے تعالیٰ گناہان ترا۔ قال زونی بابی انت وامی۔ گفت زیادہ کن پروردگار منی ای تو باو۔ یا رسول اللہ قال و سیرک الخیر۔ گفت و آسان گردانہ خدا سے تعالیٰ مرترا و توفیق و ہدیرا عیشا کنت۔ ہر جا کہ باشی۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ ان رجلاً قال۔ روایت از ابی ہریرہ کہ مردے گفت۔ یا رسول اللہ انی ارید ان اسافر فادعنی۔ بخواہم کہ مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیک بتقوی اللہ۔ فرمود لازم گیر بر خود و تقوی را۔ و التکبیر علی کل شرف۔ و لازم گیر تکبیر گفتن را چون برجای بلند روی۔ فلما ولی الرجل۔ پس ہنگامی کہ پشت داد آن مرد۔ قال۔ گفت آنحضرت و دعا کرد۔ اللهم ا طولہ البعد خداوند ابرہہ چنان برانے وے دورے راہ را۔ و ہون علیہ النفر۔ و آسان کن بروے سفر را۔ رواہ الترمذی و عن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سافر فاقبل علیہ اللیل۔ بود آنحضرت چون مسافرت میکرد پس روے می آورد و بروے شب۔ قال۔ می گفت۔ یا ارض ربی و ربک اللہ۔ اے زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست۔ اعوذ باللہ من شرک۔ پناہ میجویم بخدا از شر تو یعنی شری کہ در ذات تو حادث گردوشل خست و تخیر و رسیا پانا۔ و از شر فیک۔ و از شر چیزے کہ قرار کردہ است در تو از حیوانات و حشرات و جن و انس۔ و شر ما خلق فیک۔ و از شر چیزے کہ پیدا کردہ شدہ است و زندگانی میکند در درون تو و در غار ہا و مخاکا۔ و شر ما یدب علیک۔ و از شر چیزے کہ می جنبند و میر و بر تو از تمامی حیوانات کہ بر زمین می روند۔ و اعوذ باللہ من اسد و اسود۔ و پناہ میجویم بخدا از شیر و مار سیاہ کہ بدترین مار ہاست۔ و من الحیۃ و العقرب۔ و از ہر جنس مار و کثرم و در بعضی نسخ من الحیۃ بنی دادست۔ و من شر ساکن البلد۔ و از شر سکونت کنندہ شہر را آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد جنیانند کہ در شہرے و ہر سرزمینی می باشند و اگر ہر دو مراد دارند نیز وجہ دارد۔ و من والد و والدہ۔ مراد پواد ابلیس است و با ولد نسل وے بر عموم اولی است تا ہمہ شامل باشد واللہ اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن انس۔ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا قال۔ چون جنگ میکرد و کافران میگفت۔ اللهم انت عضدے و نصیری۔ خداوند تو بازوے منی و یارے دہندہ منی عضدے عین و ضم ضاد باستمال اشہر نام عضو مشہور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول دی و نصیر تفسیر و بیان اوست۔ بک احوال۔ بقدرت تو حیلہ می کنم در دفع کردن اعدایا بتو می جنبم از حالی بجایے و بک اصول۔ و بقوت تو حملہ می کنم بر دشمنان دین۔ و بک اقاتل۔ و بتایید و نصرت تو کارزار میکنم رواہ الطبرانی و ابو داؤد۔ و عن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خاف قوما قال۔ بود آنحضرت چون مے ترسید گردہی را میگفت۔ اللهم انا بجمک فی نحوہم۔ خداوند انا میگرددانیم ترا در نحوہاے ایشان نحو نام بالایی سینہ است کہ محل فوج است و نحو جای قربان عرب میگویند جملتہ فی نحوہم و گردانیدیم اورا و نحو عدد و تمکین اورا و نحو

عدو بر گماری تا قتال کند از جانب تو و حاکم گردد میان تو و میان عدو و تخصیص نخر بگذر زیرا که عدو بخر استقبال میکند نزد استاد و بقتال یا آنکه درین اشارتی بدیج و قتل او نیز هست۔ و نمودن یک من شروریم۔ و پناہ می جویم  
 بتو از شر ماے الشیان۔ رواه احمد و ابو داؤد۔ و عن ام سلمہ۔ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خرج من بیتہ قال۔ بود آن حضرت وقتیکہ بیرون می آمد از خانه خود می گفت۔ بسم اللہ تو کلت علی اللہ اللم انا  
 نمودن یک من ان نزل۔ خداوند پناہ می جویم بتو از آنکہ بلغزیم زلفت تو زین پاس در راه رفتن بغیبت یا بغیبت کنایت  
 است از وقوع ذنب بی قصد۔ او فضل۔ یا گمراه شویم و راه راست به گذاریم و راه کج رویم کنایت است از صدور  
 ذنب با اختیار۔ او نظم۔ بر فتح نون و کسر لام او نظم بضم نون و فتح لام یا ظلم کنم بر کسے یا ظلم کرده شویم و کسیکه بر ما ظلم  
 کند این نیز مکرده و مذموم است بسبب ذلت و اہانت و زبونی اگر چه اجرے باشد و در دوسے آفتی دیگر است کہ میا  
 و عاے بد کند بر ظالم و از حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوسے عود کند سلامت درین  
 آیه ظالم باشد و نه مظلوم۔ او جہل۔ یا جہل کنیم بر کسے و مثل کار ماے جاہلان کنیم از این دو امر از۔ او جہل علینا۔  
 یا جہل کرده شود بر ما و مردم ما را ایند کنند۔ رواه احمد و الترمذی و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث غریب  
 حسن صحیح و فی روایتی اسے و او دو این حاجت۔ و در روایت این دو کس این چنین آمده است کہ۔ قالت ام سلمہ گفت  
 ام سلمہ۔ ما خرج رسول اللہ۔ بیرون نیامد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم من بیتی قط۔ از خانه من بہرگز۔ الا من طرفہ  
 الی السار۔ مگر آنکہ برواشت نظر خود را بہ سوسے آسمان طرف بہ سکون چشم و نگریستن۔ فقال۔ پس گفت۔ اللم انی  
 اعدو یک من ان اھل۔ پناہ می جویم بتو از آنکہ گمراه شوم من۔ او اھل۔ یا گمراه گردانم کسے را یا گمراه گردانیدہ شوم  
 یعنی گمراه گرداند مرا کسے۔ او اظلم او اظلم او اھل او جہل علی۔ درین روایت ازل بڑاے نیست و اھل بصیرت  
 مجہول زیادہ است و دعا بلفظ مفرد است۔ و عن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 اذا خرج الرجل من بیتہ فقال۔ چہن بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم اللہ تو کلت علی اللہ لا حول  
 ولا قوۃ الا باللہ ليقال لہ جیند۔ گفته می شود در آن مرد در درین ہنگام کہ این کلمات گفت۔ ہدیت۔ راہ راست  
 نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن کہ راہ روی و کار کنی بروقت صواب و سدا و یا مرد آن است کہ این نام خدا  
 را اگر فتی و توکل بر دے کردی و از حول و قوت خود بر آمدی ہدایت یافتی براہ است و راہ است این است کہ  
 بندہ در یا و خدا باشد و کار ماے خود را بوسے سپارد و بہیت کار خود را بخدا باز گذارد کہ بتی بنیم ازین بہتر کار  
 و کیفیت و وقیت۔ و کفایت کرده شدی در جمیع مہات و نگاہ داشتہ شدی از جمیع شرور۔ فتی لہ الشیطان  
 پس کیسوی شود شیطان بر اسے و سے و باز ایستد از اضلال و اغوا و اید اسے و سے۔ و ليقول لہ الشیطان آخر۔  
 و میگوید شیطان دیگر بآن شیطان کہ کیسوشد و خام و خائب شد از اغوا و اضلال دی آئیں و تشرشت از برای تسلیم دی



کیف لک برجل قد ہدی دکنی ودقی۔ چگونہ میسر می شود ترا ترمن و تسلط بر وے کہ بہ تحقیق ہدایت و کفایت و بقایت کردہ شدہ است تقریبی این ست و میتوان گفت کہ شاید آن شیطان بعد از تنگی و شمر و غیبت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکردہ باشد و در فکر و کرے دیگر و حیلہ دیگر شدہ باشد کہ بر انگیزد و کار خود بکند این شیطان بوے میگوید از بدن خیال برگرد و در بند آن مباش کہ بی فائدہ است فافم۔ رواہ ابو داؤد و در وے الترمذی الی قولہ لہ الشیطان۔ در روایت کردہ ترمذی تا قول فتحتی لہ الشیطان و قول شیطان دیگر باوے

روایت نہ کردہ۔ وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجع الرجل بیتہ فلیقل۔ وقتیکہ در آید مرد خانہ خود را پس باید کہ بگوید۔ اللہم انی اسألك خیر المخرج۔ خداوند من سوال میکنم ترا یکی در آمدن در بین خانہ۔ و خیر المخرج۔ وینکی بر آمدن از آن خانہ کہ بر آمدن ہمہ نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مخرج بکسر لام ست و مخرج بفتح را۔ بسم اللہ و کبنا۔ بنام خدا در آمدیم۔ و علی اللہ ربنا تو کلنا۔ و بر خدا کہ پروردگار است کار و بار گذاشتیم۔ ثم لیسلم علی اہلہ۔ پشتر باید کہ سلام کند بر کسان خانہ خود و گفته اند اگر در خانہ کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد اللہ الصالحین یہ بیت ملائکہ کہ در آنجا اند۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ

ان البنی سلمہ اللہ علیہ وسلم کان اذا رفسا الا انسان اذ تزوج قال۔ بود آن حضرت چون دعا میکرد و در وے را وقتیکہ تزوج کردہ و زنی خواستہ می گفت۔ بارک اللہ لک۔ برکت و ہد خداے تعالیٰ مژ ترا خطاب بر وینکرد و باز خطاب بر و زن ہر دو میکرد و میفرمود۔ بارک علیکما۔ و برکت کند بر ہر دو شما و برکت در لغت گو الیدن افزون شد و تبریک دعا کردن بہ برکت و جمع بیکجا فی خیر۔ و جمع کند و التیام و الاتفاق و ہر میان شما در خیر و قرار بہ تشدید فافہرہ در آخر از تزییہ و رفود لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جانہ و در جاہلیت عاصی مخرج باین لفظ میکردند کہ بار فار والبنین یعنی اتفاق و التیام باو میان شما و پسران زائیدہ باو باین جہت تزییہ نام دعا مخرج شد و در شرع ازان نہی کردند از جہت شمار آن بکر است نبات و آنحضرت چون تزییہ میکرد میگفت بارک اللہ

لک الخ۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عن عمرو بن شعیب عن ایہ عن جده عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا تزوج احدکم امرأۃ او اشترى خادما فلیقل۔ چون نکاح کنی یا از شما زنی را یا بخرو خدمت گازی را خادم برود و عظام ہر دو اطلاق میکنند پس باید کہ بگوید۔ اللہم انی اسألك خیر ما خیر ما جلیلتا علیہ خداوند من سوال میکنم ترا بہینگی این زن یا خادم را وینکی خصلتہا و غلبہا کہ پیدا کردہ تو او را بران۔ و ان خود یک من شتر ہا و شتر ما جلیلتا علیہ و پناہ میجویم تو از بدی آن و بدی چیزیکہ پیدا کردہ تو او را بران۔ و اذا اشترى بعیر۔ و چون بخروی یکی از شما شتر را فلیأخذ بذوۃ سنامہ۔ پس باید کہ بگیرد بلند می کوہان او را۔ و یقل مثل ذلک۔ و باید کہ بگوید مانند آن کہ در تزییہ امرأۃ و شتر او خادم می گفت و ذرودہ یغیم و الکسر بالاسے ہر خیر و بلا لاسے کوہان و کوہ و سنام بفتح کوہان۔ و فی روایت

فی المرأة والنحام۔ ودر روایتی در زن و خام این آمده کہ۔ ثم لیا خذ بنا صیتما ویسع بالبرکة۔ پستتر باید کہ بکیر و موسے  
پیشانی زن یا خام را و باید کہ دعا کند برکت۔ رواه ابو داؤد و ابن ماجه۔ وعن ابی بکرۃ۔ یفتح باء سکون کاف و تا  
در آخر صحابی شہورست چنانکہ گذشت۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعوات المکروب۔ و دعا ہای کہ یکہ اندک ہست  
یعنی دعا ہای کہ اگر بخوانند پیچ اندوہ نماند چون این دعا مثل بر معانی کثیرہ و دعا ہای متعددہ بود لفظ جمع آورده  
و دعوات گفت دعا را این است۔ اللهم رحمتک ارجو۔ خداوند رحمت ترا امید میدارم۔ فلما تکلنی الی نفسی طرقت عین  
پس بگذار مرا بہ نفس من یک چشم زن۔ و اصلح لی شانی کلہ۔ و نیک گردان مرا کار مرا و حال مرا بہ۔ لا الہ الا انت  
رواہ ابو داؤد و۔ عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رجل۔ گفت ابو سعید کہ گفت مردی۔ ہودم لربتی  
و دیون۔ اندوہ ہا چسپیدہ است مراد او ہما۔ یا رسول اللہ۔ اسی پیغمبر خدا ہستم اندوہ و گداختن بپارے تن را۔  
قال۔ گفت آنحضرت۔ افلا اعلمک کلاما اذا قلتہ آذیہ اللہ بہک۔ آیا پس نیا موزانم ترا کلامیکہ چون بگوئی آنرا بد  
خداے تعالی اندوہ ترا۔ و قضی عنک و نیک۔ و بگذارد از تو خدا و ام ترا یعنی بسوی سازد کہ و ام تو گزاردہ شود۔  
قال۔ گفت آنمزد۔ قلت ہا۔ گفت بیا موزان مرا آن کلام را۔ قال قل۔ گفت آنحضرت بگو۔ اذا صحبتہ اذا صحبت  
چون صح کنی و چون شبانگاہ کنی۔ اللهم انی اعوذ بک من الہم و الحزن۔ خداوند اپنا ہمی جویم من بتواہم و حزن ہر دو  
بجستہ اندوہ است ولیکن ہم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع۔ و اعوذ بک من العجز و الکسل۔ و پناہ میجویم بتواہ  
نا توانی و کاہلی۔ و اعوذ بک من الخجل و الجبن۔ و پناہ میجویم بتواہم سے و ناجوانمزدی و بددلی و ترسنگی۔ و اعوذ بک  
من غلبۃ الدین و قہر الرجال۔ و پناہ میجویم بتواہم چہرہ شدن و ام و چہرہ شدن مردان بہ سبب دین و جزان قال  
فقلت ذلک۔ گفت آنمزد پس کردم من آنرا کہ فرمود آنحضرت و گفتم در صباح و مسا این کلمات را۔ فاذهب اللہ ہی  
پس برو خداے تعالی اندوہ مرا۔ و قضی عنی دینی۔ و گذارد و تعالی از من و ام مرا۔ رواه ابو داؤد و۔ عن علی  
رضی اللہ عنہ انہ جاورہ مکاتب۔ روایت است از امیر المؤمنین علی کہ آمد او را مکاتبی و مکاتب بندہ کہ بہای خود را  
برنجو و نوشتہ کہ اگر ادائے آن کند آزاد شود۔ فقال انی عجزت عن کتابتی۔ پس گفت آن مکاتب کہ بدستی من عاجز  
آمده ام از وجہ کتابت خود۔ فاعنی۔ پس یارے کن مرا یعنی چیزے بدہ کہ بدل کتابت من شود و یکی از مصارف  
زکوۃ مکاتب است کہ در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزے بیا موزان مرا از دعا کہ بخوانم و بدان از بدل کتابت  
خلاص شوم۔ قال الا اعلمک کلمات علیہن رسول اللہ۔ گفت علی رضی اللہ عنہ آیا نیا موزانم ترا چند کلمہ کہ آموزند  
است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کوکان علیک مثل جبل کبیر و نیا رواہ اللہ عنک۔ اگر باشد بر  
تو مانند کوه بزرگ از و ام بگذارد آن و ام را خدا ہی تعالی از تو۔ قل۔ بگو۔ اللهم افنی بکمالک عن حرامک خداوند  
کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان کہ بآن از حرام نبی نیاز شوم۔ و اغنی بفضلک

عن سواک - و بی نیاز گردان مرا بفرونی کرم خود از هر کسی که برتست - رواه الترمذی و البیہقی فی الدعوات الکبریٰ و منکبریٰ  
حدیث جابر و دیگر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در ادل ادانیست - و از اسمعتم نیل الکلاب فی باب النمل  
الاولی - در باب پوشیدن آوردن شرب النمل لعلہ تعالی

**الفصل الثالث عشر** عن عائشة - رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا اوصى بحكم كلمات گفت عائشه که بود آنحضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز میکرد و تکلم میکرد و بجز کلماتی که من اینها را پس پرسیدم آنحضرت را از آن کلمات که کدام اند کلمات وحی است فخصیت آن کلمات - فقال پس گفت آنحضرت در فضیلت آن - ان تکلم - اگر کلام کرده شود - بخیر یعنی واقع شود و کلامی نیک که در دس ثواب است یا در وی عقاب نیست و برین تقدیر حکم یقیم تا دو کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلی یا مردی بخیر و برین تقدیر بفحاشات است - کان - باشد آن کلمات که مذکور اند در مابعد طایف علیهم - مهر و دلیل بر صحت و حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است با آنها الی یوم القيامة و ان تکلم بشروا اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است به بدی - کان کفارة له - باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مراد او آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند - سبحانک اللهم وبحمدک لا اله الا انت استغفرک التوب الیک رواه النسائی - وعن قتادة - اذا جله علماء تابعین و مشاهیر الشیخان ست و اکثر روایت و از انس است و از ابوالطفیل و سعید بن المسیب نیز می کنند - بلغه - رسیده است قاده را - ان رسول الله - بدرستی که

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا راسه الهمال قال - بود آنحضرت چون میدید ماه نور میگفت - هلال خیر و شر هلال  
خیر و شر هلال خیر و شر شد - سه بار مکر میگفت و در شد بضم را و سکون شین معجمه لبامان دبره بودن خلافت غی بعد از ان  
خطا به هلال میکرد میگفت - آمنت بالذی خلقک - ایمان آوردم من بآن کسیکه پدید آروه است ترا - ثلث مراتب  
این عبارت را هم سه بار میگفت - ثم یقول - پس میگفت - ما کم بعد الذی هب بشیر کذا و جاب بشیر کذا - شکرم خدا را که برواه چنین  
را و نام ماه گذشته را می برو و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده میگفت شکر یا برگزشتن و آمدن هر و ماه بخیر باشد یا بر بقای  
و سلامست - رواه ابو داود - و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر فیه فقیل رد است  
از ابن مسعود که آنحضرت گفت کسیکه بسیار گردد اندوه وی پس باید که بگوید - اللهم انی عبدک ابن عبدک ابن  
خداوند من بنده توام و پسر بنده توام و پسر واه توام که پدر و مادر من اند - و فی قبضتک - و در پنجه قدرت توام  
کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبضت است یعنی در ملک است و قبضه بضم قاف و فتح هر و در دست  
ناصیتی پدید - موسی پیشانی من در دست تصرف و ارادت است - ماض فی حکمک - گذشته است در من  
حکم نویسی حکم ترا توقفی و ناصی نیست هر چه گوئی و خواهی همان شود - عدل فی قضائک - عدل است در قضای تو  
عدل و ادخلاست جور - اسألک بكل اسم هوک سمیت به فتنک - سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهاده

وخوانده بآن نام ذات خود را به هر وجه که باشد و این عامست شامل همه اقسام که بعد از دوسه ذکر میکنند بقول خود  
 او از لفظ فی کتابک - یا فرستاده آن نام را در کتابهاے خود - و استاثرت بر بنی کنون الغیب عنک - یا مستقبله و مقفود  
 بآن نام در پرده غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه به علامت ج طبع بصر بعد از از لفظ فی کتابک نوشته - و اعلم  
 احسان خلقک - یا داناینده آنرا به یکی از خلق خود را - ان تجل القرآن روح قلبی - سوال میکنم که بگردانی قرآن را  
 بهار دل من چنانکه بهر سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت  
 گرداند - و جلالتی علمی - و بگردانی قرآن را سبب برون هم و غم من هر دو معنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد  
 و غم در ماضی - یا قالها بعد قط الاذهب الله غمه - نگویا این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه برود خداے تعالی غم  
 و اندوه او را - و ابدله به فرجا - و بدید او را عوض غم کشاد و راحت را فرج بحکم فتح را کشایش میگویند فرج الله عنک  
 غمک فرج بحار مملکت و مانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بحکم است و در اینجا در بعضی نسخ بخای مملکت نیز ضبط کرده  
 است - رواه رزین و عن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا - گفت جابر بودم و هم ما چون  
 می برآیدیم زمین بلند را تکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تبیل نیز آمده و جماین در  
 باب التسبیح و التکبیر التبیل گذشت - رواه البخاری و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 کان اذا کبر امر یقول - برون چون اندو گین میگردانیدند و را کاسی میگفت - یا حی یا قیوم بر چنگ استیخت  
 ای زنده بحیات حقیقی اے برپا دارنده خلق را بر رحمت و مهربانی بتوفیر یاد میکنم - رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب ولیس بمحفوظ - و عن ابی سعید الخدری قال قلنا لیوم الخندق - گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق  
 یا رسول الله هل من شئ نقوله - هست چیزیے یعنی ذکر و دعائے که بگوئیم یا آنرا بخوانیم تا کشاد می در کار ما پیدا  
 آید - فقد بلغت القلوب الحناجر - پس به تحقیق رسیده و لهاے ما گلوهاے ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و  
 بیضاوے گفته یعنی از ترس شش می آسازد از سختی ترس پس بلند میگردد و میرسد تا راس حجره و آن منتهای علقوم است  
 که مدخل طعام و شراب است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آن است که آن مجرای نفس است  
 و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر علقوم است - قال نعم - آنحضرت گفت آری هست چیزیے که بگوئید آن را  
 اللهم استر عورتنا - خداوند ما بپوش عیبهاے ما را و عورت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید - و آمن روحنا  
 و لیمن گردان و امن ده ترسهای ما را و روح الفتح را رسیدن و بضم ما یعنی دل می آید - قال فضر الله وجهه احد  
 بالرحم - گفت ابو سعید پس نزد خداے تعالی رویهاے دشمنان خود را بهادی که فرستاد - فزعم بالرحم - پس  
 شکست داد لشکر دشمنان را بهادی و این معنی منلوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب  
 نیز گویند در کتب سیر طور است - رواه احمد - و عن بریده قال کان ابن ابی النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق

قال بنو دقان حضرت چون می در آمد بازار را می گفت - بسم الله - بنام خدا و بر آدم - اللهم انی اسألك خیر هذه السوق  
و خیر ما فیها - خداوند من سوال میکنم نیکی این بازار را و نیکی چیزی را که درین بازار است - و اعوذ بک من شر ما و  
شر ما فیها - و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است - اللهم انی اعوذ بک ان اصاب فیها  
صدقة خاسرة - خداوند من پناه میجویم بتو ازین که برسم در وسیع و شر از یا نکار را تحقق دست بهم زدن که او را  
آید و دست بردست کس دیگر زدن و بیج و بیج - رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

## باب الاستعاذه

اعوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بر دم بوسه و هو عیاذی و اوست پناه من و  
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعید بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجیدست قوله  
تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار و ادول نیز دارد شده اند و این در  
قرأت قرآن است و در ادعیه ماثوره لم یقل اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است

الفصل الاول عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنعوذوا بالله من  
جده البلاء - پناه جویم بخدا از شدت بلا و غایت آن بلا حالیکه امتحان کرده شود و در رفتن انداخته شود آدمی از آن  
و دشوار آید بر وی و جهل بفهم وسیع و طاقت و دفع مشقت و غایت و زیجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد  
بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست  
که عامتر از آن است - و در ک الشقار و پناه جویم از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقار بفتح و در شرت  
و عسرت - و سور القنار - و پناه جویم از قضا که بد و مراد بقضا که بد آنچه بد آید انسان را و کرده و از آن را  
و بد می آید بمتقی است و قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجب است بقضای مقتضی - و شامه الماعذ و پناه جویم از  
شاد شدن دشمنان و دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و  
فجور و ظلم میکند و دشمنان بر دال آن شاد میشوند از آن استعاذه نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و

ظلم است و دعا بدان جائز نیست - متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من  
الهم والحزن والجز والكسل والجبن والخل و ضلع الدین و غلبه الرجال - معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده  
است و ضلع لفتح خدا و حجه و فتح لام بارگرا نی متفق علیه - وعن عائشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول  
صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الكسل والهم والمعم و الماثم اللهم انی اعوذ بک من عذاب النار  
و نقتله النار یعنی فتنه که برساند عذاب نار و سبب و آمدن در وی شود - و فتنه القبر و عذاب القبر و من شر فتنه النبی و من  
شر فتنه الفقر - زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا الهی هست و بی دخلیت آن نیست استعاذه از شر

کہ بسبب غنی و رفیق و اسراف و بسبب فقر و جوع و فزع میفتند۔ و من شرفیۃ المسیح الدجال۔ بیان این نیز در ادوکل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ اللهم اعسل خطایای ما را بالشج والبر و خلونا بشجے گناہان ما بآب برت و ذرا له و در بعضی روایات بالمار و الشج و البر و آب و برت و ذرا له۔ و من قلبی کما فی القو الابيض من الدنس۔ و پاکیزہ گردان دل مرا چنانکہ پاکیزہ گردانیده میشود و جامہ سفید از چرک و تحقیر جانیہ سفید بہ جبت آن است کہ نظافت و زراعت در دے بیشتر ظاهر می شود و در دے اشارت است بصفاۃ فطرت و طهارت آن و دلش عارض است بر آن۔ و باعدینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب و دورے انداز میان من و میان گناہان من چنانکہ دورے افکنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است۔ متفق علیہ و عن زید بن ارقم۔ صحابی القصار نے است یا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہفدہ غزوہ حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی اللہ عنہما۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من الجور و الکسل و الجبن و الخبل و الهم و العدۃ القبر اللهم ات نفسي تقویہا۔ خداوندایہ نفس مرا تقوی و پیرہن گاری کہ حاصل شود اورا۔ و زکما انت خیر من زکا ہا۔ و پاکیزہ گردان اورا توئی بہترین کسیکہ پاکیزہ گردانداورا۔ انت ولیہا و مولیہا۔ توئی متولے امر و صاحب تعریف و سے و خداوند یار سے گردان۔ اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع۔ خداوند امن پناہ می جویم بتوازی توئی کہ سود نکند چنانکہ علم ما سے کہ تعلق بدین ندارد و یادارد و عمل بدان نکنم۔ و من تلب لا ینفع۔ و از دلی کہ تیرسد و فروتنی نکند۔ و من نفس لا تنفع۔ و از نفس کہ سیر نہ شود از دنیا۔ و من دعوۃ لا یتجاب لہا۔ و از دعا سیکہ اجابت کردہ نہ شود و آنرا۔ رواہ مسلم و عن عبد اللہ بن عمر قال کان من دعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ بود از حلقہ دعا سے آن حضرت۔ اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک۔ خداوند اپناہ میجویم بتوازی تو در شدن نعمت تو کہ عطا کردہ۔ و تحول عافیتک۔ و از برگشتن عافیت تو کہ روزی کردہ۔ و فجارۃ نعمتک۔ و ناگهان عتاب گردان تو فجار بعضم فاد و ہمزہ و الفتح فا و سکون جیم بی ما نیز ضبط کردہ اند ناگاہ گرفتن و نعمت لفتح لون و کسر آن۔ و جمیع سختک۔ و پناہ میجویم بتوازی ہمہ بی رضا سے و خشم گرفتن تو۔ رواہ مسلم۔ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت عائشہ بود آنحضرت کہ میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت و من شر ما لم اعمل۔ خداوند اپناہ میجویم از بد کاری کہ کردہ ام و از بد کاری کہ نکردہ ام یعنی در مستقبل کاری می کنم کہ راضی نباشی توازان یا پیدا کنم بترک قبات باوجود عدم ترک آنها۔ رواہ مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم لک السلام۔ خداوند امر ترا اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم۔ و بکس امت۔ و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم۔ و علیک توکل۔ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم۔ و الیک امنت۔ و



بسوی توبه از گنجه و در دے آوردم - و یک خاصیت - و بقدرت تو دیارے داوون تو پیکار کردم - اللهم انی اعوذ بک  
خداوند من پناه میجویم بعلیه قوت تو - لا اله الا انت - نیست اله مگر تو - ان یصلی - از انیکه گمراه کنی تو بار - انت الهی  
الذی لا یجوز - توئی زنده که نمیرد - و الجحیم و الانس بیعتون - و پریشان و آدمیان همه می میرند - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم  
انی اعوذ بک من الایس - خداوند من پناه میجویم بتو از چهار چیز - من علم لا ینفع و من قلب لا یخش و من نفس لا تتق  
و من دعار لا یجمع - آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلی که ترسد و از نفسی که سیر نشود و از دعواییکه شنید

نشود یعنی مستجاب نگردد - رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و رواه الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما  
این حدیث را احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن عباس  
و نسائی از هر دو - و عن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من خمس - بود و آنحضرت

که پناه میجویم از پنج چیز - من الجحیم و النحل و سواهم - از بدی عمر و درازی آن چنانچه قوی و حواس و قوت  
طاعت و بندگی نماند - رفته الصدر - و از رفته و ابتلاسه سینه که در دے اخلاق و میده و عقاید باطله جای کند  
یا تنگی آرد و از قبول حق و تحمل بلا یا - و عذاب القبر رواه ابوداؤد و النسائی - و عن ابی هریره ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر - مراد فقریست که در دے صبر نباشد و در حقیقت  
استعاذه از رفته فقرست - و القله - و از کمی خیرات و مبرات - و الذل - بلکه ذال و از خوارے نفس که نزد خدا  
و نزد ارباب دین غرضه که اشارت می کند بدان قول حق سبحانه و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین نماند و اعوذ بک

من ان الظلم - و پناه میجویم من ازین که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت - رواه ابوداؤد و النسائی  
و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق - بکسر شین پناه میجویم  
از خودیست و عداوت اهل دین - و النفاق - و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اخبار کفرست و اظهار ایمان شاید

که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریاء و علامات نفاق از کذب و خیانت و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف  
مضمونست با احباب اصحاب - و سور الاخلاق - و پناه میجویم از بدی اخلاق - رواه ابوداؤد و النسائی - و عن رسول الله

صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع - خداوند من پناه میجویم بتو از گرسنگی - نانه بیس الخج  
پس بدرستی که بد هم خوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت نقص انسانست بدان و در بدن و قوے  
و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور و رجبیت و حضور و منع وے از طاعت و خدمت و لهذا التفسیر که از دے

بفنیج که مفید معنی لزوم و صحبتست و درین اشارتست که جمیع مذموم آنست که ملازم حال انسان و در وقت  
ضرر باشد و آنکه باعتبار و در تباض بر وجه اعتدال موافق حال گردد و بفر نیست بلکه موجب صفا و باطن و

نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از اراض و اعراض - و اعوذ بک من الخیاتہ - و پناہ میجویم بتوازی امانتی  
 دینی و دنیائی منی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را - فانما بئست البطانۃ - پس بدرستی که بد باطن است  
 خیانت بطانہ بکسر با دراصل بمعنی استرجامہ ضد طہارہ ابرہ جامہ را گویند استعارہ سے کنند براسے سریت انسان  
 کہ در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خالصہ را نیز گویند رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و عیسیٰ بن النعمان رضی اللہ  
 عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص - بفتح باء و لام یسی و پیسہ شدن و پیسی  
 کہ در ظاهر بدن پیدا شود و جبت فساد مزاج آن - و الجذام - بضم جیم و قال مجہد بیمارے مشہور کہ حادث می گردد  
 از انشتار سودا در بدن و فاسد میگردد مزاج اعضا و ہیات آنہا را و الجنون - و از دیوانگی و پوشیدہ شدن  
 عقل - و من سی الاستقام - و از ہمہ بیماریاے بد - رواہ ابو داؤد و النسائی و عیسیٰ بن قسطنطین - بن مالک - بضم قاف  
 و سکون طاسے مہملہ و باءے موحده صحابی کوفی است - قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک  
 من منکرات الاخلاق و الاعمال و الایہوار - خداوند من پناہ میجویم بتوازی خلقاے بد و از کارہاے بد و از ہواہا  
 و نحو استہمای بد کہ نفس بدان میل دارد و منکرات کار کردہ شدہ در شرع و نا آشنا کہ در دین وجود او شناختہ نشود  
 و ضد معروف - رواہ الترمذی و عن شقیق - بضم شین مجہد و فتح ثناء و سکون تختانیہ در او را آخر - بن شکیل -  
 بشین مجہد و فتح کاف - بن حمید - بضم حاء و فتح میم تابعی کوفی است و پدر و سنے شکیل بن حمید صحابی کوفی است  
 عن ابیہ - روایت میکند شتر از پدر خود شکیل و غیر پسر دسے تھکیس از دسے روایت نکرده است - قال قلت  
 یا بنی اللہ علمنی تلویداً لتؤذیہ - گفتم اسے پیغمبر خدا بدنامان مرا انسونی کہ پناہ جویم بوی فی الصلح التلوید الرقیۃ قال  
 قل - گفتی آنحضرت بگو - اللهم انی اعوذ بک من شرسمی - خداوند پناہ میجویم بتوازی پدی شنوائی من کہ سخن بد را  
 نشنوم و شر لبیرے - و از بدی بنیایے من کہ چیز بد را نہ بنیم - و شر لسانی - و از بدی زبان من کہ سخن بد را گویم و شر  
 قلبی - و از بدی دل من کہ خاطر بد را نہ اندیشم - و شر مینی - و پناہ میجویم از بدی آب منی خود کہ در زانیفتہ و نظر  
 بجمارم و نہوت نکند کہ آن نیز از نشر منی است - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - و عن ابی السیرین بفتح  
 تختانیہ و فتح مہملہ و اصحابی مشہور بہت از انصار حاضر شدہ عقبہ را و پدر را - ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یدعو - بود آنحضرت کہ دعا میکرد باین دعا - اللهم انی اعوذ بک من الہدم - بفتح ہاء و سکون دال مہملہ افکندن  
 و ویران کردن بنا یعنی از مردن زیر دیوارے کہ افتد و ہدم بفتح دال نام آن خانہ کہ بفتد و بکسر دال آن شخص  
 کہ بمیرد و در زیر آن مشہور در روایت حدیث بہ سکون دال مست جہانچہ در قرآن اوست و فتح آن نیز روایت  
 است و اعوذ بک من التروی - و پناہ میجویم بتوازی افتادن از جاسے بلند - و اعوذ بک من الفرق و الحرق  
 و پناہ میجویم بتوازی غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق ہر دو بحرکت را و سکون مردی است و التروی

گفته که اسکان در حرق خطاست - و الهرم - و پناه میجویم بتو از پیری سخت - و اعوذ بک من ان یخطفنی الشیطان  
 عند الموت - و پناه میجویم بتو ازین که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایندا کند و بتاه گردان  
 فی الصراح تجنط بدیوانگی داشتن دیو مردم را و منه قوله تالی کالذی یخطفه الشیطان من المس ای نفیده و اعوذ  
 من ان اموت فی سبیلک مدبر - و پناه میجویم بتو از این که بمیرم در راه تو پشت و هنده مرا و گر نجات از جنگ کافران  
 و تواند که گرختن از لشکر شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سرو می طلب پس از  
 گرمی نفوذ باند من ذلک - و اعوذ بک من ان اموت لدینا - و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کزدم و جزا  
 رواه ابو داود و النسائی و زاذنی روایتی آخری - و زیاده کرده است نسائی و در روایت دیگر لفظ - و انعم - و پناه  
 میجویم بتو از غم و اندوه - و عن حماد - رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعینوا بالله من طمع بهدیه  
 الی طبع - پناه جویند بخدا از طمی که راه نماید بعیب و رشتی و ردین و نقصان و مروت و مردانگی طمع محرک امید داشتن  
 مال از مردم و طمع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن در میناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع  
 البحار گفته که طمع به سکون مهر کردن و بجزکت و نش و شیخ رحمه الله می فرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک  
 باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهیر و اعدا دریا و عده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و می فرمود  
 چون کشتی با بجزیره مکران رسید دوسه عرب در کسوت صوفیه زود آمدند و گفتند که چون موسم کشتی در رسید و باطل  
 ما امید می پیدا آید که مردم خواهند رسید و با چنین خواهند داد آیا این از باب طمع و اشارت که نزد این طایفه  
 ندوم است باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد اگر کسی در موسم  
 باران امید باران دارد ندوم نبود و اشارت نباشد - رواه احمد و البیهقی فی الدعوات الکبیره و عن عائشه  
 رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال - رواه بیت میکند عائشه که آن حضرت نگاه میکرد و بوسه  
 ماه پس گفت - یا عائشه استعینی بالله من شره - ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقر کرد - فان هذا  
 هو الخاسق اذا وقب - پس بدرستی که این است خاسق و قتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق واقع  
 شده است او من شر خاسق اذا وقب و خاسق را تفسیر کرده اند به شب چون تاریک گردد به غیوبت شفق  
 و بقر و قتی که گرفته شود و بآلت مرد و قتی که غائب گردد و در فرج زن یا قایم گردد و وقب بمعنی فرو شدن آفتاب  
 و جز آن است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و درین حدیث تفسیر کرده بقر و قتی که خسوف کند و سبب  
 استعاذه از آن است که خسوف و کسوف از آیات خداوندی است که مندر است بوجود حوادث و نزول  
 نواب و چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و نواب  
 و نیست مرا و باین حوادث و نواب که نهان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلام

معمد علیہ نیست بلکہ مراد آیات خدا کہ منذر است بدان مثل آن کہ عبرت گیرند و ترسند کہ چون قمر باین نورانیت  
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زائل گردد و امثال آن۔  
رواہ الترمذی۔ وعن عمران بن حصین۔ یفتم حارم فتح صا و رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است و پدر را و نیز صحابی است  
قال قال البنی صلی اللہ علیہ وسلم لابی۔ گفت عمران بن حصین کہ گفت آنحضرت مرید مرا پیش از آنکہ اسلام آورد۔  
یا حصین کم تقید ایوم الہما۔ چند خدا را عبادت می کنی امروز۔ قال ابی سبعتہ۔ گفت پدر من ہفت خدا را عبادت  
میکند۔ ستانی الارض و واحدانی السما و شش خدا در زمین و آن یغوث و یغوث و نسر و لات و منات و عزی و زین  
شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان کہ خالق ہمہ اشیا است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فایم تقدیر غیبک  
در بہتک۔ پس کدام یکی از ایشان را می شناسی و مہیا میداری بر اسے اسید و بیم خود۔ قال الذی فی السما۔  
گفتم حصین آنرا کہ در آسمان است۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ یا حصین اما انک لو اسلمت علمک کلمتین تنفعانک  
ای حصین آگاہ باش بدرستی کہ تو اگر مسلمان می شدی دانا بہدم ترا و و کلمہ کہ سود میگرداند ترا۔ قال۔ گفت عمران  
فلما اسلام حصین۔ پس نہگامیکہ مسلمان شد حصین پدر من۔ قال۔ گفت حصین۔ یا رسول اللہ علمنی الکلمتین اللتین  
وعدتني۔ بدانان مرا آن دو کلمہ را کہ وعدہ کردہ بودی مرا۔ فقال قل۔ پس گفت آنحضرت بگو۔ اللہم انہی رشید  
خداوند اول من افکن رشدم و او را شد یفتم را و سکون شین براہ شدن۔ و اعذ فی من شر نفسی۔ و پناہ دہ  
مرا از بدی نفس من۔ رواہ الترمذی۔ وعن عمر بن شعیب عن ابيه عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
قال اذا فزع احدکم فی النوم فليقل۔ گفت آنحضرت چون ترسد یکی از شما در خواب پریا ید کہ بگوید۔ اعوذ بکلمات  
اللہ الثمات۔ پناہ میجویم بکلمات خدا کہ تام و کامل و مبرا از نقصانند۔ من غضبیہ۔ از خشم وے۔ و عقابہ۔ و از  
عذاب کردن وے بر گناہان۔ و شر عبادہ۔ و از شر بندگان وے۔ و من ہزات الشیاطین۔ و پناہ میجویم از  
وسواسنہای شیطانان و خطرات ایشان کہ در دل اندازند۔ و ان یحفرون۔ و از حاضر شدن شیاطین مرا۔  
فانہا لن تضرہ۔ پس بدرستی کہ شیاطین زبان نمی رسانند گویندہ این کلمات را از اینجا معلوم میشود کہ ترس در  
خواب از تصرف شیطان است۔ و کان عبد اللہ بن عمر و علیہما من بلغ من ولده۔ و بود عبد اللہ بن عمر و کہ جد شعیب  
مذکور است و را وے انجد پیش است تعلیم میکرد این کلمات را کہ یکیکہ بلع بود از اولاد وی۔ و من لم یبلغ منہم۔ و یکیکہ بعد بلوغ  
رسیدہ بود از اولاد وی۔ کہ تہانی صک فم علقہانی عنقہ۔ می زوشت این کلمات را در صیک یعنی در کاغذ پارہ پستری  
اوخت آن کلمات را در گردن او و از اینجا جو از آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلاف است  
فما رآن است کہ تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروہ است اما اگر قرآن یا اسما و الہی تعالی بنویسند بالی نیست چنانکہ  
در رقیبہ این تفصیل کردہ اند۔ رواہ ابو داؤد و الترمذی و نہ الفظ۔ و انچہ مذکور شد عبارت ترندے است

وخبار ابی داؤد و دیگرست۔ وعن الشی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سأل اللہ  
الجنة ثلاث مرات کسی کہ بخوابد از خدا میبشت راسہ بار یعنی سہ بار بگوید۔ اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة می گویند  
بناطی گردانیدن حق تعالی اورا۔ اللهم ادخلہ الجنة۔ خداوند اورا در بہشت۔ ومن استجار من النار ثلاث  
مرات۔ و کسیکہ امان جوید از آتش و نجات دبخ و بگوید۔ اللهم اجرنی من النار۔ سہ بار۔ قالت النار اللهم اجرہ من النار  
بگوید آتش خداوند امان ده اورا از آتش۔ رواہ الترمذی والنسائی۔

**الفصل الثالث۔ عن الثقفاء بفتح قاف وسكون عين مهمله تابعي ست۔ ان كعب الاحبار قال۔**  
او نیز تابعی ست از دانشمندان یہود زمان نبوت را در یافتہ اما آن حضرت را ندیدہ و در زمان عمر بن الخطاب ایمان  
آورده گفت کعب۔ لولا کلمات اتولن لعلتی یہود جا را۔ اگر نمی بود چند کلمہ کہ می گویم من آسمان را نیز میگردانید  
مرا یہود و خبر سحر کہ ایمان من بر ایشان دشوار آمد و مرا در بنی ساختن یا ذلیل و پلید و مستلوب العقل ساختن ست  
یا انقلاب حقیقت کذا ذکرہ الطیبی۔ فقیل لہ ماہن۔ پس گفتہ شد کہ کعب را چہ چیز اندو کہ دام اند آن کلمات۔ قال  
گفت کعب آن کلمات این ست کہ۔ اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لیس شیء اعظم منہ پناه میجویم بذات خدا بزرگ  
کہ نیست هیچ چیز بزرگتر از ان۔ و بکلمات اللہ التامات البقی لا یجاوہہن بر ولا فاجر۔ و پناه میجویم بکلمات خدا کہ نام  
ہند و نیکدرو از ان هیچ کس نہ بیکو کار و نہ بدکار اگر او بکلمات اسماء و صفات اند پس ہمہ اشیاء در احاطہ آیند  
و اگر کلمات قرآن ست از وعدہ و وعید قرآن ثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست۔ و با اسماء اللہ احسنی  
و پناه میجویم با اسماء خدا کہ نیکتر اند از ہمہ اسماء و اشیاء ما علمت منها و ما لم اعلم۔ آنچه میدانم از ان اسماء و آنچه نمیدانم  
من شر ما خلق۔ از شر چیزے کہ پیدا کردہ۔ و در روز و پراگندہ گردانید۔ و بر۔ و تراشید و پیدا آورد از کرم عدم  
این سہ لفظ نزدیک اند و معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برار نوشته و بری گردانید مخلوقات  
را از نقصان و تفاوت در آنچه تقصاضا کر و حکمت۔ رواہ مالک۔ وعن مسلم بن ابی بکرہ۔ تابعی ثقہ است  
قال۔ گفت۔ کان ابی یقول فی وبرا الصلوۃ۔ گفت بود پدر من کہ می گفت در پس نماز۔ اللهم انی اعوذ بک  
من الکفر والفقر وعذاب القبر فقلت اتولن۔ پس بودم من می گفتم این کلمات را۔ فقال ای بنی عن اخذت  
ہذا می سپر من از کہ گرفتہ تو این را۔ قلت عنک۔ گفتم گرفتہ ام از تو و از اینجا معلوم می شود کہ در او را  
و او کار خدا را مشایخ مستحسن ست۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت پدر من بدستی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ  
علیہ وسلم کان یقول لمن فی وبرا الصلوۃ۔ بود کہ میگفت این کلمات را در پس نماز۔ رواہ النسائی و الترمذی  
الا انہ لم ینزل۔ مگر آن ست کہ ترمذی ذکر کردہ است این لفظ را کہ۔ فی وبرا الصلوۃ در وی احمد لفظا کریم  
و روایت کردہ است احمد لفظا حدیث را بنی ذکر قصہ پدر و پسر و عذرہ۔ و نزد احمد این چنین ست کہ۔

فی ویرکل صلواتہ۔ بزیادت لفظ کل و ظاہر آن است کہ در روایت نسائی نیز همین مراد است۔ وعن ابی سعید  
رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را کہ می گفت  
اعوذ باللہ من الکفر والدین۔ پناہ می جویم بخدا از کفر و دامن۔ فقال رجل۔ پس گفت مردی۔ یا رسول اللہ تعدل  
الکفر بالدین۔ آیا برابر می کنی و ذکر می کنی کفر را با دامن۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر می کنم این ہر دو را و ہر  
آن را ذکر کفر نمود و ہمیش آن است کہ مردم بتقریب و امان دروغ میگویند و خلاف وعہ می کنند و این از صفات کافران  
مستحقان است چنانچہ در احادیث آمده است۔ و فی روایت۔ و در روایتی این چنین آمده است۔ اللہم فی اعوذ بک  
من الکفر و الفقر۔ کہ در کفر و فقر برابر می نہادی و مجاہدہ کردہ۔ قال رجل و بعد لان۔ گفت مردی بطریق استفہام  
و برابر کردہ می شوند کفر و فقر۔ قال نعم۔ گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا کہ فقر گاہی بہ کفری کشد اگر پی صبر  
کند و چیزے بگوید و بکند کہ مستلزم کفر است۔ رواہ النسائی۔

### باب جامع الدعاء

انچہ در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذہ و مخصوص انداوقات و احوال و این باب  
در ذکر ادعیه کہ جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقت و حالی یا مراد ادعیه است کہ جامع اند دعائی  
کثیرہ را در الفاظ مثل جامع الکلم

الفصل الاول۔ عن ابی موسیٰ الاشعر۔ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ کان یعزبہ الدعاء  
روایت است از ابی موسیٰ اشعر کہ آن حضرت علیہ السلام دعائی کرد باین دعا۔ اللہم اغفر لی خطیئتی خداوندایا مرا زرا  
گناہان مرا و جہلی۔ و نادانی مرا یعنی بکلم نادانی اگر کارے کردہ باشم۔ و اسرانی۔ و بیامرا اسراف مرا و از حد  
در گذشتن مرا و اسراف عند قنند کہ یعنی میانشہ رومے کردن است در ہر چیزے۔ نے امرے۔ جہل کردن و اسراف  
کردن من در کار من۔ و ما انت اعلم بہ منی۔ و بیامرا چیزے لینے گناہان کہ تو داناتری بدان زمین۔ اللہم  
اغفر لی جدے و ہزلے و خطابی و عمدے۔ جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار بعد ہزل و ہزل بہیو وہ گفتن  
و خطابی قصد و نادانستہ کاری کردن و عمدہ عمدی است۔ و کل ذلک عندی۔ و ہم این اقسام نزو من است  
این تواضع و ہضم نفس و تضرع است از ان حضرت بجناب عزت و کبر یاے حق و در حقیقت این تعلیم است کہ  
کہ این چنین استغفار کنند و توجہات دیگر کہ در قول و سہ تعالیٰ لیغفر لک اللہ گفتہ اند نیز جاری است۔ اللہم  
اغفر لی ما قدمت و ما اخرت۔ خداوندایا مرا چیزے کہ پیش کردہ ام از گناہان و چیزے کہ پس کردہ ام کنایت است  
از جمیع گناہان یا قطع نظر از منی پیش و پس یا مراد پیش از نبوت و بعد از دست یا اعتبار کردہ شود نسبت بعضے از  
گناہان بہ بعض چیزے گناہان کہ واقع می شود بعضے پیشتر از بعضے واقع میشود و بعضی پسترا مراد با اخرت گناہان کہ ہنوز



بوقوع نیامده و مراد غفران آنست بر تقدیر وقوع - و با اسررت و ما اعلنت - و چیزے کہ پنهان کرده ام از گنایان  
و چیزے کہ آشکارا کرده ام - و ما انت اعلم بمن - و چیزے کہ تو دانایترے بآن از من - انت المقدم  
دانت المخر - توئی پیش کننده هر کس را که خواست بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس انگننده هر کس  
خواست و تحقیق این منی در باب اسرار الله معلوم شد - و انت علی کل شئی قدیر و تو بر هر چیزے قاهر  
ستفیع علیه - و عن ابی هريرة - رضى الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم  
اصح لی و شیئ الذی ہو عصمة امری - خداوندانیک گردان بر اے من دین مرا که آن نگاهداشت کار من است  
ویرا که عصمت و نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان  
کامل است - و اصح لی دنیا الی فیها مساوی - و نیک گردان بر اے من دیناے مرا که در دے زینت و زنگاری  
من است - و اصح لی آخرتی الی فیها مساوی - و نیک گردان بر اے من آخرت مرا که در دے بازگشت و جایی  
قرار من است و صلاح منکی ضد فساد و اصلاح دنیا ب حصول کفایت از وجه حلال تا تمام گرد و آن امریست و حاصل  
گرد و عین بر طاعت و سلامت از آفتی که مورت خلل و تشویش در وقت گرد و اصلاح آخرت توفیق  
بگیرے که سبب نجات از عذاب و فوز به سعادت آن جهان بود - و اجمل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان  
حیات را سبب زیادتی بر اے من در هر نیکی که بسیار بریم و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات  
و برکت در آن است - و اجمل الموت راحة لی من کل شر - و بگردان موت را سبب آسایش و رهاستے مرا  
از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد که باعث بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد و بر دار  
مرا پیش از آنکه در بلا بقیتم اشارت بقول صلی الله علیه وسلم (و اذا اردت بقوم فتنه فتوفنی غیر مفترق) رواه  
مسلم و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسألك المدی  
خداوندان میخواهم از تو راه راست - و التقی - و پرهنیز گاری - و العفاف - و بازداشتن از آنچه حلال نیست  
و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال بدی و  
توانگرے بآل و بدل اصل تو نگرے بدل است و بی نیازی از ما سوسے حق - رواه مسلم - و عن علی رضی الله  
عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل - گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت صلوات الله  
الیه اهدنی - خداوند از راه راست نما - و سدونی - و راست گردان مرا فی الصراح سداد دینی کردار و گفتار  
و اذکر بالهدی - و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت - هدایتک الطریق - هدایت رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه  
راهی میباشد راست و میان و راههای دیگر یعنی چون گوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تمثیل  
موقوف است بمجوس - و بالسداد سداد و السهم - و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی همچو تیر راست کن مرا

رواه مسلم - وعن ابی مالک الاحمسی عن ابنه - روایت میکند از پدر خود - رضی الله عنه - قال کان الرجل اذا  
 السلام علیه البنی گفت بود مرد چون اسلام می آورد و تعلیم میکرد و او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة - نماز را - ثم امره ان  
 یدعو بولار الکلمات - پیغمبر امر میکرد و او را که دعا کند باین کلمات - اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعلفنی وارزقنی  
 رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء البنی - گفت انس بود بیشتر دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم  
 فی الدنیا حسنة فی الآخرة حسنة وقتنا عذاب النار - این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در  
 وقت حضور مناجات در خلوت و صفای باطن هر یک از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نموده در  
 خواهد و اندک چه فوق و جمیع و نوزائیت و سعادت در کار و کس کند و اشرف و اجل افراد آن است که مراد  
 نخبه دنیایا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت ع باشد و بجهت آخرت حصول رویت جمال و صلی الله علیه وسلم  
 درویت حق سبحانه و تعالی در اینجا تم و اکمل است اللهم ارزقنا - شفق علیه

**الفصل الثانی - عن ابن عباس -** رضی الله عنه قال کان البنی صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول -  
 بود آن حضرت که دعا میکرد و می گفت - رب اعنی - پروردگار یا رسد ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از  
 نفس و شیطان و جن و انس - و لا تقن علی - و یا رسد ده ایشان را بر من - و انصر فی ولا تقن علی - و فتح و ظفر ده  
 مرا بر ایشان و ده بر من ایشان را و انصر نیز بمن یا رسد دادن است و حل بر اثر و نتیجه آن گردیم تا مغایر شود  
 با حاکمیت و در صرح نصر را بجهت عطا نیز گفته - و اکر لی و لا تکر علی - و مکر کن با اعدای من و بجبت یا ربی اذن من و مکر  
 کن بمن مکر بجهت خداست و مراد مکر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از اینجا که گمان نداشتند چنانکه در فضیلت  
 گفته اند فی الصراح مکر حیله و بدسگالی و فریقین - و اهدنی ویسر الهدی لی - و راه است نامر او آسان گردان  
 بر راه رست رفتن مرا - و انصر فی علی من لجنی علی - و نصرت ده مرا بر کسی که ستم کرد بر آمد بر من - رب اجعل لی لک شاکرا  
 اے پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده را بر تمامه نعمتای خود - لک و اکر - بگردان مرا ذکر کننده مرا در همه  
 احوال - لک را هب - بگردان مرا ترسنده مرا تا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه  
 وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در دایات دیگر شکا را و کار او را با بصیغه مبالغه واقع شده  
 لک مطواحا - بسیار طاعت و فرمانبرداری کننده مرا تا - لک مختار - تو اضع و فروتنی کننده مرا تا و حجت در صل  
 زمین است نرم ریلناک - الیک اوابا منیباً - آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع آورنده بسوی تو و آوازه تشبیه  
 و اکثر التاوه از ذنوب و هر کلامیکه که دلالت بر حزن کند از آوازه گویند و آوازه یقین کننده در دعا و هوان  
 و نرم دل و فقیه و مومن و فروتنی کننده را نیز گویند - رب لقبل توبتی - خداوند ای پندیر توبه مرا - و اغسل حوبتی -  
 بفتح جاد و لغیم آن و بشوے گناه و بزه مرا - واجب دعوتی - و قبول کن دعا مرا - و ثبت حجتی - و بر جای دار

دلیل و برهان مرا - و سید و نسائی - و راست و درست گردان زبان مرا - و اهل قلی - و راه راست نهادن مرا -  
 و اسلحه خیمه صدر من - و کیش سیاهی دل مرا تا از غل و حقد و حسد و ساز و صفات و میوه سفید و پاک گردد - و رواه اکثر  
 و ابوداؤد و ابن ماجه - و عن ابی یزید - قال قام رسول الله - کنت ابوبکر رضی الله عنه که استاد و پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم علی المنبر بر منبر - شتم کی - پستتر بگریست - فقال - پس گفت - سلوا الله العفو و العافیة - بخوابید از خدا  
 عفو و از گناهان و سلامت از فتنه و بلا - فان احدا لم یطعم الباقین خیر من العافیة - زیرا چه چیزی که راد او ده شده است  
 بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آن حضرت به سبب وقوع فتن و ابتلا و راست بود و از حروب و قتال  
 و شتم و اذیت و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر خصائل زسیه و الله اعلم و اه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی  
 نه احدث حسن غریب اسنادا - و عن النیس رضی الله عنهما ان رجلا جارا لی ابی صلی الله علیه و سلم فقال - روزی است  
 از انس که مرده است آند نزد آن حضرت پس گفت - یا رسول الله اسک الله عارف فضل - کدام دعا فاضلتر و وافرتر است  
 در منفعت - قال - گفت - آن حضرت - سل ربک العافیة - سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلا  
 ظاهریه و باطنی - و المعافیة - و آنکه عافیت و هدایت خداست تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان را و از ایشان  
 آزار ترا تا بهر از شر که بیک سلامت باشد - فی الدنیا و الآخرة - در دنیا و آخرت - ثم اتاه فی الیوم الثانی پیغمبر آمد  
 آنحضرت را در روز دوم - فقال یا رسول الله اسک الله عارف فضل فقال له مثل ذلک - پس گفت آنحضرت مراد جواب  
 مانند آنکه در روز اول گفته بود - ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک - پیغمبر آمد آنحضرت را در روز سوم  
 و همان سوال کرد پس گفت آنحضرت مراد را مانند آن - قال - گفت آنحضرت - فاذا اعطیت العافیة و المعافیة  
 فی الدنیا و الآخرة - پس چون داده شود تو عافیت و معانات نادر دنیا و آخرت - فقد افلحت - پس به تحقیق  
 رسد گاری دیر و زری یافتی تو - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی نه احدث حسن غریب اسنادا - و عن  
 عبد الله بن یزید الخطمی - فی فتح خاصه معجمه و سکون طامه نسبت خطم قبیلہ الیست از اوس صحابی است  
 هفده ساله بود که در حدیثیه حاضر شد - عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه کان یقول فی دعائه - روایت میکند  
 از آنحضرت که می گفت در دعای خود - اللهم ارزقنی حبک - خداوند ارز من کن مرادوستی خود را - حب من  
 نیفتنی حبه عندک - در روزی کن دوستی کسی را که سوگو کند مرادوستی او نزد تو - اللهم ارزقنی ما احب خداوند  
 چیزیکه روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم من - فاجله قوه لی فیما تحب - پس بگردان آنرا سبب توانائی  
 مراد آنچه دوست میداری تو بقیه نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز  
 اللهم ارزقنی ما احب فاجله فرغالی فیما تحب - خداوند آنرا بیز من که قبض کرده و در کشیده از من آنرا چه دوست  
 میدارم از اشیا که منکره پس بگردان او را سبب فرغ و در چیز که دوست میداری تو تا بفرغ بال فی ما ارجو

و صواب مشغول بعبادت تو باشتم حاصل آنکہ اگر چیزے از دنیا دہی توفیق شکر آن بدہ تا از اغنیائے شاکر باشتم و اگر  
منہ کنی و نہ ہی مرا از ان فارغ دارد دل مرا از ان غیر متعلق بآن تا از فقرے صابر باشتم۔ رواہ الترمذی۔ وعن  
ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بہو لایذک عوات لاصحابہ  
کم بود آنحضرت کہ می استاد از مجلس تا آنکہ دعای کرد باین دعا ہمارا یران خود را یرا کہ ایشان داخل اند در ان یا  
برای تعلیم ایشان۔ اللهم اقم لنا من خشیتک ما تحول بہ بیننا و بین مواصیک۔ خداوند انخش و بہرہ دہ مارا از ترس خود  
چیزیکہ حاصل شوی بآن قسم از خشیت میان ما و میان گناہان تو یعنی چون قصد گناہ کنیم ترس تو در میان آید  
و نگذارد کہ گناہ کنیم۔ و من طاعتک ما تبلغنا بہ خشیتک۔ و بخش دہ از طاعت و فرمان برداری خود چیزیکہ برسانی  
ما را بسبب آن طاعت بہشت خود را۔ و من الیقین ما یثبوت بہ علینا مصیبات الدنیا۔ و بدہ از یقین  
چیزیکہ کہ آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتہائے دنیا را و مصیبت تزلزل و سختی و اندوہ رسیدہ بہ کہ  
و متعنا باسعاد البصائر و قوتنا۔ و بہرہ مند گردان ما را بہ شنوایہائے ما و بینایہائے ما و بقوت و توانائی ما و قوت  
روایات و قوتنا بقسم قاف جمع قوت کہ آنرا حواس خوانند۔ ما احتیثا۔ تا آنکہ زندہ داری ما را۔ و اجمل الوارث منا  
و بگردان آن بہرہ مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیریا کہ وارث مرده کسی می باشد  
کہ بعد از دوسے باقی بود و مراد بقا سے حسن صیبت بخیرات است یا بگردان مذکور را کہ اسراع و البصائر و قوی باشد و ارشاد  
یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار۔ و اجمل ثنائنا علی من ظلمنا۔ و  
بگردان کینہہ کشی ما را بر کسیکہ ظلم کردہ بر ما یعنی قادر گردان ما را کہ از ظالمان کینہہ کشیم یا از جانب ما تو کینہہ کشی بی آنکہ ما کشیم  
و گفته اند کہ معنی این عبارت این است کہ کینہہ کشی ما را مقصور بر ظالم ساز کہ تعدی و تجاوز نہ کنیم در کینہہ کشی بغیر ظالم  
چنانکہ در جالبیت میگردند کہ از متعلقان ظالم نیز کینہہ می کشند و ہر کر از قبیلہ و خویشان و سہمی یافتہ می کشند  
و میزدند۔ و النصرنا علی من عادانا۔ و یاری و ظفر دہ ما را بر کسیکہ دشمن دارد ما را از اعدائے دین و دنیا۔ و اجمل  
مصیبتنا فی دنیا۔ و گردان مصیبت ما را در دین۔ و لا تجعل الدنیا اکبر عننا و لا مبلغ علمنا۔ و گردان دنیا را بزرگتر  
اندوہ و اندیشہ ما و نہ محل سیدن علم ما کہ تمام و کمال در فکر دنیا و اہتمام مہات آن باشیم و اکبر از جہت آن گفت کہ  
ہمیکس بی اندیشہ دنیا کہ مغزوری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست۔ و لا تسلط علینا من لایر جناد بکار  
بر ما قہر و عنف کسی را کہ مہربانی نکند بر ما۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث حسن غریب۔ وعن ابی ہریرۃ رضی  
اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم انفعنی یا علمتنی۔ خداوند اسود و مند گردان مرا بچیزیکہ تعلیم کردہ  
ما را و روزی کن عمل بدان۔ و علمنی یا معنی۔ و تعلیم کن مرا چیزیکہ سود کند آثار است یا نہی و ارشدہ است یا نہی  
عمل کند یا نہی دانستہ است بہرہ اورا علمی کہ ندانستہ است چنانچہ فرمود۔ و زد فی علما۔ و زیادہ گردان مرا علم را۔

الحمد لله على كل حال - شکر خداي را بر هر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا نهی و  
 اقلش آنست که زیاده برین بلا فرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکرست بلا نظر  
 لطف خفی و تقصیر آن جز او ثواب آخرت را و حصول توفیق بعد از توفیق و توفیق جلالیه و لیکن نظریه ضعف طبیعت و بشریت  
 اقتضای بر صبر کرده اند - و اعوذ بالله من حال اهل النار - و پناه می جویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارت است شکر  
 بر نعمت ایمان که متضمن تمامه نعم است اگر فرضاً تمامه بلا یا در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت پس است و  
 مستوجب شکرست - رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غریب اسناد او عن عمر بن الخطاب  
 رضی اللہ عنہ قال کان ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم اذا انزل علیه الوحی - بود آنحضرت و قتی که فرود ستاده می شد  
 بر دوشی - سمع عند وجهه و دوشی کز دوشی اخل - شنیده می شد از جانب دوشی مانند آواز زبور دوشی نوح  
 وال و کسر و اد و تشدید یا آواز دوشی دوشی باد و آواز ویرا میگویند و هم چنین دوشی نخل و طایر و این  
 دوشی یا آواز دوشی بود که می شنیدند از اصحاب و ملکشت نمی شد بر ایشان انکشاف تمام و معنی نفی ندا نچیه می شنیدند چنانکه  
 از کسی دوشی صوتی می شنود و معنی نهد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از نخی متفلس و صلی اللہ علیہ وسلم از  
 ثقل وحی و اول ظاهر ترست زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود - فانزل علیه و ما  
 پس فرود ستاده شد وحی بر دوشی روزی - فکثرتا ساعه - پس درنگ کردیم ما ساعی - فسر می غنه پس کشاوه شد  
 و دور کرده شد آن حالت وحی از دوشی که حاضر شده بود و اصل تسریه کشاوه شدن اندوه - فاستقبل القبلة  
 پس روزه آورد آن حضرت قبله را - و رفع یدیه - و برداشت نهرو دوست خود را - و قال - و گفت آن حضرت -  
 اللهم زدنا و لا تنقصنا - خداوند ما را زیاده گردان مرا نعمت های دنیا و آخرت و کم گردان - و اگر ما و لا تنقصنا - و اگر می و لا  
 ما را و امانت کن ما را و حیوان و مهانت خواری و سبک داشتن و امانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن - و اعطنا و  
 تحرمنا - و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم گردان و حرمان و حرم نوسید کردن - کس را از چیزه - و اثرنا و لا تؤثر  
 علينا - و برگزین ما را از اعدای دین و برگزین بر ما ایشان را - و ارضنا و ارض عنا - و راضی گردان ما را از  
 خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار داده که سبب رضای تو باشد رضا خشنود شدن و  
 پسندیدن هم قال - پس گفت آنحضرت - انزل علی عشر آیات من اقامن و دخل الجنة - فرود ستاده شده برین ده آیت  
 هر که بر پا دارد آنها را و عمل کند بران در آید بهشت را - ثم قرأ - پس خواند آنحضرت این آیت را - قد افلح المؤمنون  
 حتی ختم عشر آیات - تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره - رواه احمد و الترمذی -

الفصل الثالث - عن عثمان بن حنیف - لضم حامی مملک فرخ نون و سکون تحتانیه صحابی است از  
 اشرف انصار و معبود است در اهل کوفه - قال ان رجلاً من غیر البصر اتي البني - گفت بدرستی که مردی

یا نبیا آدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال امع اللہ ان یعانی - پس گفت دعا کن خدا را کہ عافیت دهد و شفا بخشد  
 مرا یعنی از نابینائی - فقال ان شئت دعوت دان شدت صبرت - پس گفت آنحضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر نخواهی  
 صبر میکنی - فوخیه لک - پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مرزا بجهت ثواب آخرت زیرا کہ ثواب آن بیشتر است  
 و در حدیث آمده است کہ فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بندہ خود را بدو چشم دے و بندہ صبر کند عرض آن  
 مہبشت دہم یوے - قال فادعہ - پس گفت آن مرد عافیت می خواہم پس دعا کن خدا را و این از جهت اضطراب  
 و عدم القبر و اختیار او بود مرثوب را اولہذا آن حضرت راضی نشدہ از روئے و بنفس شریف مقید بدعا نشد  
 و ہم او را فرمود کہ دعا کند ولیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد مراد را و خود را شفیع و وسیلہ استجاب ساخت  
 چنانکہ می فرماید - قال - گفت عثمان بن حنیف - فامرہ ان یتوضا ثم یسأل الوضوء - پس امر کرد آن حضرت آنرا  
 کہ وضو کند پس نیک کند و وضو را بر عافیت شرط داد و اب و اسباغ و الکمال - ویدعو بهذا الدعاء - و دعا کن باین  
 دعا - اللهم انی اسألك و اتوجه الیک - خداوند ابدیتیک من سوال می کنم و رو بسوئے تویی آرم بنیک محمد  
 بوسنیکی پیغمبر تو کہ نام پاک و سے محمد است - بنی الرحمة - کہ پیغمبر رحمت است و ادنا رحمة للعالمین فرستادہ بنی الرحمة  
 یکی از نامهای آن حضرت است - انی توجت بک الی ربی - بدرستی کہ من روئے آوردم بوسنیکی تو بسوی  
 پروردگار خود و خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صریح آمده کہ یا محمد انی توجت بک الی ربی - یعنی لی  
 فی حاجتے ہدہ - تا حکم کند برائے من در حاجت من کہ این است و زیادت کلمہ فی چنانکہ در قول وی سجائے است  
 و صلح لی فی دریتی - اللهم شفّع فی - خداوند پس قبول کن شفاعت او را در حق من - رواہ الترمذی و قال ہذا  
 حایت حسن غریب - وعن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان من دعاء  
 داؤد یقول - بود از جملہ دعائے داؤد پیغمبر علیہ السلام این کہ می گفت - اللهم انی اسألك حبک و حب من حبک  
 خداوند من می خواہم دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوست می دارد ترا - والعمل الذی یلغی حبک - و می خواہم  
 کاری را کہ برساند مرا دوستی ترا - اللهم اجعل حبک احب الی من لقتی و مالی و اہلی - خداوند اگر دن و دوستی ترا  
 و دوست تر بسوئے من از دوستی نفس من و ازال من و کسان من - و من المار بالباروہ - و از آب سرد و در بعضی  
 روایات الی العطشان زیادہ کردہ یعنی از آب سرد تر و تشنہ - قال و کان رسول اللہ - گفت بود و داؤد پیغمبر  
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذ ذکر داؤد یحدث عنہ ليقول - چون ذکر میکرد داؤد علیہ السلام را و حالیکہ حکایت میکرد  
 از روئے می گفت - کان عبد البشر - بود داؤد و بندگی کنندہ ترین آدمیان یعنی در زبان خود - رواہ الترمذی  
 و قال ہذا حدیث حسن غریب - وعن عطاء بن السائب عن ابيه قال - عطا کہ از ثقات تابعین است روایت  
 میکند از پدر خود و سائب کہ صحابی است کہ گفت - صلی بنا عمار بن یا سر صلوۃ - بگذار و با عمار بن یا سر نماز را



یعنی امامت میگردم - فاجزئنیما - پس کوتاهی کرد و در آن نماز یعنی قرائت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آن است - فقال لبعض القوم - پس گفتند عمار از بعضی ازین گروه که با دے نماز گذاردند سلفه گفتند و اجزت الصلاة - هر آینه به تحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را - فقال اما علی ذلک - پس گفت عمار ای فلان نیست بر من موجب زیان این تکلیف و ایجاز - لقد دعوت فیها بدعوات - به تحقیق دعا کردم و درین نماز بدعایا که سمعتم من رسول الله - شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - ظاهر آن است که این دعاها را در تشبه خوانده باشد و احتمال دارد که در استقبال خوانده باشد و این جواب بر تقدیرے که مراد ایجاز در قرائت باشد بآن معنی است که گفت اگر چه ایجاز در قرائت کرده ام ولیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعاییکم از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم - فلما قام سجد رجل من القوم - پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردے از قوم و در پی او رفت - هو ابی - میگوید عطار آن مرد پدر من بود و سائب غیر آنکه کنی عن نفسه - جز آنکه دمی کنایت کرد از نفس خود و هر چه گفت که من در پی او رفتم - فسأله عن الدعاء - پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا - ثم جاء فاجزئنیما لیسر آبدان مرد پس خبر داد بآن دعا و اقام این است - اللهم علمک الغیب - خداوند اسوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر جزئو - و قد تک علی الخلق - و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هر چه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که خواهی برانی - اجینی با علمت و بحیوة خیر الی - زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من و توفنی اذا علمت الوفاة خیر الی - و بمیران مرا و قتیکه دانی مروان مرا بهتر و مصلحت تر بر اے من - اللهم اسألك خشتیک فی الغیب و الشهادة - خداوند اسوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکار اسألك کلمة الحق فی الرضا والغضب - و سوال میکنم ترا بحق راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق بگویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرایا مراد آن است که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه شما گوئیم و بستانیم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان بگوئیم و نکویش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلقی است - و اسألك القصد فی الفقر والغنی - و سوال میکنم از تو مبادنه رومے در فقر و تو نگر می که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطراب کثرت و نه لغایت تو آنکه که اسراف و اثراف کنم و گفته اند که کفاف افضل است از فقر و غنا - و اسألك لنیما لا ینفد - و سوال میکنم از تو نعمتی که پیوسته نه شود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند - و اسألك قرعة عین لا تقطع - و سوال میکنم از قرعة عینی که گسته و فانی نگردد و مراد بقای او لا دست بعد از دے چنانکه در قرآن مجید میفرماید و اوسبنا من از و احبنا و ذریاتنا قرعة عین یا نماز و امامت ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قرعة عینی

فی الصلوٰۃ وقرۃ عین معنی خشکی چشم و قرار دے و دیدہ دیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و جیب و راست نہ بیند۔  
 و اسالک الرضا بعد القضا۔ و سوال می کنم ترا رضا بعد از وقوع قضا۔ و اسالک بر العیش بعد الموت۔ سوال  
 می کنم ترا پسروی زندگانی و آسایش بعد از مردن۔ و اسالک لذۃ النظر الی وجهک۔ و سوال می کنم ترا لذت  
 دیدن بروی تو اگر دیدن چشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بیدیدہ دل است ہم در دنیا است۔  
 و الشوق الی لقائک۔ و سوال می کنم آرزو مندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است۔ فی غیر مزار مضطر۔ در  
 غیر حالت سخت که زیان کننده است این یا متعلق است بہ شوق لقائے و مراد آن است کہ شوق منجر اہم کہ زیان  
 نکند و سیر و سلوک من و استقامت من بر طریق ادب و رعایت احکام زیرا کہ گاہی شوق بدان می کشد کہ  
 زیان می کند نزد علیہ حال و طبع سکر و ہین است مراد بقول دے کہ فرمود۔ و لا فتنة مضطر۔ و نہ آزمائش و  
 ابتلا بگمراہ کننده و یا متعلق است باصینی کہ در بالانہ کورست تاہمہ را شامل باشد یعنی زندہ دارم را باین نعمتہای  
 مذکور در حال بودن من و غیرتی کہ در ان صبر کنم و تشکر گویم۔ اللهم زینا بزینۃ الایمان۔ خداوند آراستہ گردان  
 ما را بہ آراستگی ایمان۔ و اجعلنا ہداة مہدین۔ و بگردان ما را راہ نایندگان راہ راست روزگاران یعنی چنانکہ  
 دیگران را راہ نایم خود نیز راہ راست رویم و از قبیل (لم تقولون ما لا تفعلون) نہائیم۔ رواہ النسائی۔ و عن اسمعیل  
 رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی ذر الفجر۔ و در بعضی نسخ و بر صلوٰۃ الفجر بود آنحضرت کہ می گفت  
 در پس نماز بادا۔ اللهم فی اسالک علما نافعاً۔ خداوند من سوال میکنم ترا علم سود کننده۔ و علما مقبلا۔ و علم  
 قبول کردہ شدہ۔ و رزقا طیباً۔ و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوٰۃ الفجر الثقاتی است یا رادی درین وقت شنید  
 کہ منجوانند یا تخصیص بہ صلوٰۃ فجر بچہ آن است کہ ابتدا در نماز و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است  
 و اللہ اعلم۔ رواہ احمد و ابن ماجہ و البیہقی فی الدعوات الکبیر۔ و عن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہما قال دعا  
 حفظتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ادع۔ گفت ابو ہریرہ کہ دعائی است کہ یاد گرفتہ ام از آن حضرت  
 کہ ترک نمی کنم آن را۔ اللهم اجعلنی اعظم شکرک۔ خداوند بگردان مرا کہ بزرگ دارم و بزرگ کنم تشکر نعمتہای ترا  
 و اعظم را از اعظام و تعظیم ہر دو ضبط کردہ اند۔ و اکثر ذکرک۔ و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر انہما بھما دو دہم صحیح نمودہ  
 اند۔ و اشح لضحک۔ و پیروے کنم نصیحت ترا۔ و احفظ وصیتک۔ و نگاه دارم اندرز ترا نصیحت و حاصل خالص  
 شدن غسل ناصح می گویند شدہ خالص را یعنی براہ صدق و خلوص تو روم در اداسے حق کہ تراست برین و  
 نگاہداشت وصیتی کہ تو کردہ در حفظ حقوق طبعی گفتہ کہ نصیح و وصیت و حدیث قریب اند و معنی۔ رواہ الترمذی۔  
 و عن عبد اللہ بن عمر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللهم فی اسالک الصبر علی ما امرت  
 کہ نماز و صحت بدن است۔ و العفۃ۔ و پارسائی و باز ایستادن از جہرام و سوال۔ و الامانۃ۔ و اموال مردم

یا در جمیع حقوق شرعی - حسن الخلق - و خوشحالی - و الرضا بالقدر - و خوشنودی بہ تقدیر - و عن امیر مومنین  
 رضی اللہ عنہا - نام دوزن ست ہر دو صحابیہ یکے آنکہ آن حضرت در سفر بجزت در منزل دے منزل  
 فرمود دوم بنت کعب بن مالک و ظاہر آن ست کہ مراد اینجایین باشد و اللہ اعلم - قالت سمعت رسول اللہ  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت - اللهم طربلی من النفاق - خداوند پاک  
 گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن - و علی من الریا - و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا  
 خوشی تن را بہ نیکے بہ خلق نمودن - و لسانی من الکذب - و پاک گردان زبان مرا از دروغ - و عینی من  
 الخبایہ - و چشم مرا از ریا دیناری کہ نظر حرام باشد فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسے - فانک  
 تعلم خائتہ الاعین و ما تخفی الصدور - پس بدرستی کہ تومی دانی نظر را کہ خیانت کنندہ چشمہاست در نظر حرام و  
 چیزے را کہ می پوشند سینہا از شہوات و معاصی و از ابن عباس در تفسیر خائتہ الاعین مروی ست کہ مثلاً جامعے  
 از مردان شستہ اند گاہ زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیکہ نگاه بان نکردند چون چشمها خواہند باز  
 درین میان چشم برداشت و در دیدہ بوی نگاه کرد - رواھا - روایت گردان ہر دو حدیث را - البیہقی فی الدعوات  
 الکبیر و عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عاود جلا من المسلمین قد خفت - روایت ست از انس  
 کہ آنحضرت عبادت کرد مردی را از مسلمانان کہ بتحقیق ضعیف شدہ بود چنانکہ آواز وی شنیدہ نمی شد خفت  
 پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند و تیکہ خاموش گرد و منقطع شود کلام او - فصار مثل الفرج - پس  
 گشتہ بود مانند چوڑہ منع - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مرا آن مرد را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بل کنت تدعو اللہ  
 بشی او تسألہ آیہ - ایا بودہ تو کہ دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزے از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا  
 چیز را و کلمہ او احتمال شک و تنویح ہر دو دارد - قال نعم کنت اقول - گفت آن مرد آری بودم من کہ دعا و  
 سوال میکردم و میگفتم این را کہ - اللهم ما کنت معافی بہ فی الآخرة فجلہ لی فی الدنیا - خداوند عذابانی کہ ہستی تو سزا  
 دہندہ من بان عذاب در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را بر اے من در دنیا - فقال رسول اللہ پس گفت  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ لا تطیعہ - عجب ست طاقت نمی آری تو عذاب خدا را - ولا تطیعہ - و نے  
 توانی برداشت آنرا - افلا قلت - آری پس چرا نہ گفتی لین و عار کہ - اللهم اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و لنا  
 عذابہ النار قال فدعا اللہ بہ - گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول - فشفاء اللہ بہ - پس  
 تندرستی داد و از خدا بہ برکت این دعا - رواہ مسلم و عن حدیثہ - رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم لا یمنی المؤمن ان ینزل نفسه - نمی بایند و نمی سزد مسلمان را کہ خوار و زبون گرداند نفس خود را - قالوا  
 کیف ینزل نفسه - گفتہ صحابہ و چگونه خوار میکرد اند نفس خود را مسلمان - قال یرض من البلاء ما لا یطیق - گفت

آنحضرت نوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مرغی را از بلا که طاقت ندارد و رواه الترمذی و ابن ماجه و البیہقی فی شعب الایمان و قال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب - وعن عمر رضی اللہ عنہما قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قل - گفت عمر بن الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو - اللهم اجعل سریرتی خیر من علانیتی - خداوند ابرو دان منان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر مرا نیکوتر از باطن من - و اجعل علانیتی صانعاً و بکروان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیہ بد باشد پس فرمود علانیہ صانع باشد و سریرت بهتر از ان اللهم انی اسألك من صالح ما توفی الناس من الابل و المال و الولد - خداوند سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدہی مردم را از اہل و مال و ولد - غیر الضال و لا المضل - کہ این اہل و مال گمراہ و گمراہ کننده نباشد - رواہ الترمذی - تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق و اہب العطیات و تالی است اذرا

## کتاب المناسک

جمع منک بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسک مثلثۃ النون و نصبتین بمعنی عبادت و منک بمعنی منہج نیز آید و نسک و نسجہ را گویند و غالب آمدہ استعمال و نے در امور حج و حج بفتح حاء و کسر آن ہر دو لغت است و ہر دو وجه خوانندہ اند در قول وے بخاندہ تعالی (و اللہ علی الناس حج البیت) و صحیح آن است کہ فرضیت حج بعد از ہجرت است و آنکہ از حج گذاردن آنحضرت پیش از ہجرت مروی است بنا بر عادت قدیش است کہ در جاهلیت حج میکردند و جمہور بر آنند کہ در سال ششم از ہجرت سنت وظائف میگویند کہ در سال ہفتم است و ہمدین بیان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تجہیز اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال باہر غزوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و توفیر نہ شد پس ابا بکر صدیق را امیر حاج ساختہ بکہ فرستاد حاج با مردم بگذارد و از عتبہ ابی بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیر او ماہر علی گفت بل ماہر و علی مرتضی را بر اے مصلحت دیگر فرستادہ بودند کہ خواندن سورہ توبہ و نقض عہد منافقین بود و نیز کہ عہد و نقض آن باہل بیت مرد مفعول ہے باشد -

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہما قال خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ایہا الناس قد فرض علیکم الحج - ای مردمان تحقیق فرض گردایندہ شدہ است بر شما حج - تجاور - پس بکنید حج را - فقال رجل اکل عام - پس گفت مردی کہ نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال حج کنیم - یا رسول اللہ - گویا این مرد قیاس کرد بفراتس دیگر کہ مکرر اند - فسکت حتی قالہا ثلثا - پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکہ گفت آنمرد این کلمہ را سہ بار - فقال - پس گفت آنحضرت - لو قلت نعم لوجبت - اگر میگفتم من آرزو ہر آئینہ واجب میشد حج ہر سال - و لکن لم یکن و ہر آئینہ نمی توانستید کرد و ظاہر لاین حدیث در آن است کہ احکام مفعول اند با آنحضرت چنانکہ نہ بہ بعضی است و لکن

و بعضی روایات آمده است که با نمرود فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عامست بوجی باشد یا این  
خود فافهم شمع قال درونی باز گفتم پس گفت آنحضرت بگذرید مرا و میپرسید از من که چند است و چون است که مادی  
که ترک دهم شمارا و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی علی  
باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار بکنید زیرا که مراد ما بیان شراعی و رسانیدن  
احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهیم کرد و حاجت به سوال شما ندارد - فانما هلاک من کان من قبلکم  
بکثرة عبور الهم - پس هلاک شدند آنکسانی که پیش از شما بودند که به سبب بسیار پرسیدن ایشان - و اختلاف فهم عالمی  
و بسبب اختلاف کردن ایشان پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل منقول است - فاذا امرکم لتبی قالوا من  
ما منقطع - پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شماست این  
تا کهید و مبالغه است در ایشان مأمور به و بذل طاقت مجود در آن و یا اشارت است تمهید و رفع حج چنانکه در نماز  
و ارکان شریطه می و چون عاجز باشد از ایشان بعضی بجای آورد آنکه تواند و این در امر است اما در حق باید که  
اعتیاد کرده شود در ترک آن و بذل مجود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود - و اذا  
عن شی فعدوه چون نمی گویم و باز دارم شمارا از چیزی پس بگذرید از اتمام و کمال - رواه مسلم - و عنه قال سئل  
رسول الله صلی الله علیه و سلم - بر بنده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم - ای العمل افضل - کدام کار اخلاص است در  
ثواب - قال ایمان بالله و رسوله - گفت آنحضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خداست - قیل ثم  
ماذا - گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است - قال یحج فی سبیل الله - گفت بعد از ایمان فاضلتر کار نماز  
کردن است در راه خدا که فرض باشد قیل ثم ماذا - گفته شد پیشتر کدام - قال - فرمود حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه  
حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی ارتکاب منافی نکرده و سمحه و ریاض باشد و این صحیح است و صحیح است که مراد بدان  
حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان است که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی قبول  
میکند از نهنده و میگنارد از تفصیلات وی و عفو میکنند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد  
و بسیار غلب در آخرت و زاهد در دنیا و مواضعی عود نکند بتنبه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال مبرور و وجه توفیق  
انحلال جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائکین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت  
کردیم مقرر - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج لله فلم یرفث و لم یفسق رجح کیوم و لیده اتمه  
کیس حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفته نکرده و فسق نورزد و باز گردد و پاک زندگانیان هم چو پاک  
بودن او از گناهان در روزی که زاییده است او را نادر او و مراد بر رفت لغت را و فاجاع و فحش و سخن کردن  
بازنان در جماع است و در سنایه گفته رفته منعی عنه آن است که خطاب کرده شود بآن زن او اگر چه شنیدن

زن گوید رنث بنود و مراد به فسوق خروج از حد و شرع است باز کتاب حرام دور قرآن مجید بنی از جلال نیز کرده و مراد  
 بدان جنگ و جدل باریقان و خادمان و دشمنان کردن یکدیگر است و حدیث ذکر آن نکرد گویا آزاد داخل فسوق داشت  
 یتفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العترة الى النيرة كفارة لما بيننا - عمه ناعمة و دیگر کفارت مکرر نامان  
 را که واقع شدند میان دو عمه چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علماء در اینجا مخصوص بصغار و کشته اند  
 و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبار مخصوص کجاست. هفتصد و پنج المبرور لیس هزاره الا انجبه  
 و ج مبرور نیست مراد از اجزا اگر بهشت یتفق علیه - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم ان العترة في رمضان تعدل حجة - بدرستی که عمه بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است و ثواب دور  
 بعضی روایات آمده بر اینست که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم گزاروند و این مبالغه است بطریق الحاق تلقین کامل  
 چنانکه در امثال این واقع شده است یتفق علیه و عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم تقى ركبا نابارا وحسا - و بهم این  
 ابن عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را در حلقه را و سکون داد و حامی مملکت بدنام جامی است بر سر مرعله از دست  
 مطهره - فقال من القوم - پس گفت آنحضرت کیستند این گروه - قالوا اسلمون - گفتند مسلمانانیم - فقالوا من انت -  
 پس گفتند تو کیستی - قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا ام - صلی الله علیه و سلم فرغت الیه امراة صبیحا - پس برداشت  
 به سوسه آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را - فقالت المذاحج - پس گفت آن زن آیا مرا این کودک را اگر  
 حج کند ثوابی و اجر می است با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی فرض نه - قال نعم و لك اجر - گفت آنحضرت آری  
 مراد از ثوابی هست و مرتزاهم که او را بر میاری و می بری و سخاری می کنی اجر و ثوابی هست و صبی اگر در حالت  
 صبا حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و بهم چنین بنده چون آزاد گردد اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع  
 شود و بعد از غنا اعاده واجب نبود - رواه مسلم - و عنه قال ان امرأة من ختم قالت - و بهم از ابن عباس است گفت  
 که زنی از قبیلہ ختم فتح میجو و سکون مثلثه و فتح مملکت گفت - یا رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج - بدرستی که  
 فرض خدا بر بندگان او در حج گزاردن است - او رکت ابی شیخا کبیرا - دریافتنه است و رسید به پدر مراد و حالیکه  
 می کبیر است و ضعیف است بحدی که - لما ثبت علی الرحلة - نمی تواند بر جاس ماندن بر شتر افاج عنه - آیا پس حج  
 کم من از جانب وی - قال نعم - گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نه عجز اگر  
 فرد گیر و عجز تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است  
 با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر وی و بی وصیت و تفصیل این در  
 کتب فقه است - و ذلك في حجة الودع - و این گفتن زن ختمیه حال پدر خود را و جواب دادن آنحضرت بعد از حج  
 الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل ابن عباس روایت آنحضرت بود و در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس



این زن بمشاهده جمال او داله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زمان خشمیه صاحب حسن میباشد  
هر دو چشم در یکدیگر دوختند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چو این حال مشاهده کرد دست بر چنان فضل بن عباس نهاد و گرد  
او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان تسلط است بر  
بنی آدم و درآینده است در رگ و پوست ایشان کما قال - متفق علیه - و عنه قال انی رجل النبی صلی الله علیه و سلم  
فقال ان اختی نذرت ان حج و اهنامت - و هم از ابن عباس است که گفت آدم مردی نذرت پس گفت  
بدینیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و دوسه مرده است - فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
لو کان علیها دین اکت قاضیه اگر می بود برخواهر تو دایمی آیایم بودی تو که میگذاری دایم وی را - قال نعم -  
گفت آنمرد آرمی میگذارد - قال فاتقن دین الله - گفت آن حضرت پس به گذارد و ام خدا را - فهو حق القضا  
نیرا که دایم خدا ساز او را رتبهت بگذارد و درین صورت نیز جائز نیست مگر بوضعیت و اتفاق دین مذکور  
ماست و نزد شافعی هر که مرد و در گردن و دس حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از اس مال  
وی مقدم بر وضایا و میراث متفق علیه - و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحلیون رجل یا مرأه -  
باشد که خلوت سازد مردی با زنی یعنی زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهایی ساختن - و لا تسافرن  
امرأه الا معها محرم - و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با دوسه محرم و محرم کسی است که نکاح با دوسه جائز نباشد با دوسه  
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقیه آمده است که اگر با دس زنی باشد که بر دس و ثوق و اعتماد و صلاح است  
جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روانیت و بعضی گفته اند که در سیرت از ادب  
صحبت شرط نیست زیرا که اقامت دس در آن حرام است - فقال رجل یا رسول الله البتة - یعنی نه و سکون  
کاف و ضمیمه ای اولی و کسر تاسه ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان منی غرقه  
کند او کذا - در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روذ نوشته اند که همراه ایشان بغزا  
برایم - و در حجت امراتی حاجه - و بیرون آمده است زن من قصد کفنده خانه کعبه را چه کار کنم بجای آورد و زن را تنها  
بگذارم که بکج رود با همراه زن روم - قال اذهب فاحج مع امرأک - گفت آنحضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که  
خادیا ن بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود - متفق علیه - و عن عائشه - رضی الله عنها قالت استأذ  
النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد - گفت عائشه طلب دستور می کردم آنحضرت را و در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر  
بفرمایید بجای آوردم - فقال جهاد کن ارج - پس گفت آنحضرت جهاد شما سه طائفه زنان حج است یعنی برست مردان  
بر آنکه حج ببردن می آیند و حاجت نیست که بجای آورند متفق علیه - و عن ابی هریره - رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأة مسیره یوم ولیله الا معها ذومحرم - سفره کند زنی در سیه یکروز شب مگر

آنکہ باشد باومی محرم و لفظ فوز اندست و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده گفته اند بر هر تقدیر در لوتی نیست بلکه مطلق سفرست، طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام و حدی معین از شارع ثابت نشده است و تحقیق لدین و بر باب صلوة سفر گذشت متفق علیہ۔ وعن ابن عباس۔ رضی اللہ عنہما قال وقت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاہل المدینۃ ذاکلینفہ۔ میقات گردانیده است آنحضرت برای اہل مدینہ فو ذاکلینفہ را کہ نام جایی است قریب بہ مدینہ پنج شش میل وقت ہنگام و میقات ہنگام کار و جای آن وغالب آمدہ این اسم بر جا احرام بستن کہ از انجائی احرام نگذرد و مردم آفاق را مواضع معین ساختہ اند کہ از انجا احرام بہ بندہ پس اہل مدینہ را فو ذاکلینفہ میقات ساختہ اند۔ و لاہل الشام انجفہ۔ و مر اہل شام را جفہ بضم جیم و سکون حای مملہ او فانی نام موضع است میان مدینہ و مکہ۔ و لاہل نجد قرن المنازل۔ و برای اہل نجد موضعی کہ نام و سہ قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور کہ بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است کہ از یامہ تا زمین عراق است و قرن بفتح قات و سکون را کہ اصغر قرن المنازل ہم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن کہ اولیں رضی اللہ عنہ را بوی نسبت کنند بہ فتح راست از بلادین کذا فی القاموس۔ و لاہل الیمن یلم۔ و برای اہل یمن یلم۔ بفتح تحتانیہ و فتح لام و سکون میم ہر دو مکرر نام موضعی است۔ فمن لمن و لمن اتی علیہن من غیر الیمن۔ پس این مواضع مذکورہ میقات اند برای اہل آن مواضع کہ مذکور شد و مرکسانی سا کہ بیانید و بر بندہ بین مواضع و بگذرند از ان چنانکہ اہل مدینہ بر سر راه شام بر بندہ از جفہ احرام بندند و اہل ہندوستان بر راہ یمن بر بندہ از یمن یلم احرام بندند مثلاً۔ لمن کان یرید الحج والعمرة۔ این مواقیات است مرکسانی را کہ ارادہ میکنند حج و عمرہ را و ازین حدیث معلوم میشود کہ ہر کہ از میقات بگذرد بے ارادہ حج و عمرہ لازم نیست اورا احرام برای دخول مکہ و صحیح از مذہب شافعی ہمین است و نزد ما و انیسیت و آمدن مکہ بے احرام اگرچہ ارادہ حج و عمرہ ندارد و از بہت قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرماً و این حدیث مطلق است مقید با ارادہ حج و عمرہ نہ بلکہ وجوب احرام بر اے تعلیم این بقعہ است پس برابرست حاج و معتمر و جزا الثیان و اما ہر کہ داخل میقات است اورا جائزست دخول مکہ بے احرام از برائے حاجت خود زیرا کہ در آمدن او مکہ را بسیار میشود و در اینجا احرام ہر جا حج است پس حکم او حکم اہل مکہ است کذا فی الہدایہ۔ فمن کان دون من فملہ بضم میم و فتح ہا و تشدید لام۔ من الہ۔ پس کسیکہ باشد و راے این مواضع داخل آن پس اہلال و احرام و سے از جاے اوست کہ در انجا ساکن است و اہلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مرادست کہ در و سے بہ تلبیہ آواز بلند می کنند۔ و کذا کہ و کذا کہ و ہم چنین و ہم چنین یعنی ہر کہ آن طرف تر مواضع احرام و سے از ہما نجا است کہ ساکن است در ان۔ حتی اہل مکہ سیلون منہا۔ تا آنکہ ساکنان مکہ احرام می بندند از مکہ و این مخصوص است حج و از بر اے عمرہ اہل مکہ لازمین حل

احرام می بندند و الا آن متعارف مضمعی است کہ نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است بہ مکہ  
 جائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہما از مہین جا براسے عمرہ احرام لبت باہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا مضمعی است  
 کہ اور اس جہ عالیشانہ کیونکہ یعنی مضمعی کہ آنجا عالیشانہ نماز گزار دو احرام لبت چنانکہ در باب حجۃ الوداع بیاید مضمعی علی  
 وعن جابر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اہل اہل مدینہ من ذی الحلیفۃ والطریق الآخر حجۃ مہل اہل  
 العرق من ذات عرق و مہل اہل نجد قرن و مہل اہل الہین بلیم رواہ مسلم۔ ترجمہ ایچذیت از شرح حدیث سابق  
 مفہوم شد و مراد بقول و سے والطریق الآخر الحجۃ آن است کہ گفتہ شد کہ اہل مدینہ چون بر سر راہ شام بیاید حجۃ  
 میقات النشان میگرد و رواست کہ از اینجا احرام بندند و ذات عرق کہ میقات اہل عراق گفتہ در آن حدیث  
 مذکور نیست و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا موصول و عرض آن از قادسیہ تا حلوان و سمیمہ او بہ  
 عراق بہ جهت آن است کہ این بلاد بر عراق و جہل و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام مضمعی  
 از شرقی مکر و در علم موازی قرن و عرق بکسر عین کو نیمہ خود را گویند۔ وعن انس رضی اللہ عنہ قال اعتمر رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم الیج عمر۔ گفتہ انس عمرہ بر آورد آنحضرت چہار عمرہ۔ کمن فی ذی القعدۃ۔ ہمہ این چہار  
 عمرہ در راہ ذی القعدہ بودند۔ الا انہی کانت مع حجتہ۔ مگر آن عمرہ کہ بود ہمراہ حج آنحضرت کہ آنرا در ذی الحجہ در نام  
 حج یا در ذی الحجہ۔ برقع و نصب۔ من الحجۃ یعنی ذی القعدۃ۔ اول عمرہ ازان چہار عمرہ کہ آنحضرت کردہ از حدیبیہ است  
 یعنی حار و فتح و ال مہلتین و کسر موحدہ و تحفیف تخانیہ و تشدید نیز آمدہ و تحفیف اشہر و اکثر است نام قریہ است  
 برد میل از مکہ کہ اکثر آن در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام چاہی است و بعضی گویند نام و تحقیق است کہ آن عقبہ  
 را بوسے نام کردند و بیۃ الرضوان کہ تحت شجرہ بود و قرآن مجید در شان آن میگوید و لقد رضی اللہ عن المؤمنین  
 اذ یبایعونک تحت الشجرۃ آنجا بود و برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ روز و شبہ عمرہ ذی القعدہ در  
 سال ششم از ہجرت بقصد عمرہ در یک ہزار و چہار صد یا بیشتر نفر جمع شدند قریش و بازداشتند اورا از  
 درآمدن مکہ پس صلح کردہ بازگشت و عمدہ کی دند کہ سال آیندہ بیاید و عمرہ بگذارد پس بحقیقت اینجا عمرہ نبود  
 ولیکن آنرا از عمرہ شمرہ اند و حکم احصار از اینجا مشروع شد و این رافع نیز گفتہ اند کہ مہند و فتوحات بود و بعد  
 از و سے فتح خیبر بود و جز آن و تمامہ قصہ حدیبیہ و کتب سیر مذکور است و در کتاب الجہاد جملہ ازان مذکور شد  
 و عمرہ من العام المقبل فی ذی القعدۃ۔ دوم عمرہ بود از سال آیندہ نیز در ذی القعدہ کہ در وقت صلح قرار  
 یافتہ بود و آن حضرت بکہ درآمد و عمرہ بگذارد و دوم روز در اینجا بود و روز چہارم برآمد و دین عمرہ را عمرہ قضا گویند  
 و اطلاق این اسم بروی در احادیث واقع شدہ و این موید مذہب حنفیہ است می گویند کہ محرم باحصار  
 از احرام برآید و واجب است قضاے ما فات و نزد شافعی بروی قضا نیست و لفظ قضا کہ در احادیث

فاتح شده است بمعنی صلح است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضائز و ایشان بآن معنی است که بمقاضات و مصالحه  
قریش در سال آینده کردند - و عمره من الحجرا حیث قسم غنایم حنین فی ذی القعدة - سوم عمره ایست که از جبرانه بکمر زده  
بر آوردن آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمت های فتح حنین را جبرانه بکمر جیم و عین مملو و تشدید را مضمینیت  
بر یکبار حله از آنکه که در سه شانه بعد از فتح مکة غزوه حنین بضم حاء فتح نون کرده و غنایم بی شمار آنجا حاصل شده و در  
جبرانه باز زده شانزده روز اقامت فرموده آن غنایم را آنجا قسمت نمود و گویند که آنحضرت شب بعد از گذاردن  
نماز عشا سوار شد و بکام آمد و عمره گزارد و سپهر را در آن شب بازگشت و نماز صبح بعباده گزارد - و عمره مع حجه - و عمره  
چهارم که با حج و سه بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی بنود در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آنحضرت نیز میکردند و تقیین عدد آن در ضبط  
علماء در آمده است و الله اعلم - متفق علیه - و عن البراء بن عازب رنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین - گفت برادر عمره کرد آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گزاردن و دو بار که  
برادر بن عازب عمره حدیبیه را نه سفر در زیره که به حقیقت در دو سال عمره بود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه  
بار شد و پیش از حج یکی عمره قضا و یکبار از جبرانه و یکی بعد از حج که همراه حجه الوداع کرد - رواه البخاری - بسیار  
کیفیت حج و عمره خواهد آمد بمشاش آن است که حج و قوف برفه و طواف بیت و سعی میان صفا و مروه است و عمره  
طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض می باشد و قتل و عمره نقل است مگر آنکه کسی نذر کند  
الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم - گفت آنحضرت  
بعد از نزول فرضیت حج - یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج - ای مردمان بدینستی که خدای تعالی نوشت  
یعنی فرض گردانید بر شما حج - فقام الاقرع بن حابس - پس ایبتا و اقرع بن حابس که در فتح مکة در وفد بنی تمیم  
اسلام آورد و از مؤلفه القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف بود و شانی داشت - فقال فی کل عام پس  
گفت آیا در هر سال فرض است حج - یا رسول الله قال لو قلنا لنعم لو جئت - گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حج را یعنی  
برای و جواب وی آری هر سال فرض است هر آینه واجب میکرد و در هر سال - ولو جئت لم یطووا بهاد لم یستطیعوا -  
و اگر واجب گرد و هر سال عمل نمی کنید بدان و نمی توانید کرد بهجت غایت شقی که در دست بیدل احوال و  
همان اهل و اولاد و مغارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده - فاح مرة - پس حج در یکبار فرض است - فمن زاد  
قطوع - پس کسیکه زیاده بیکبار کند نفل است - رواه احمد و النسائی و الدارمی - و عن علی - رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملک زوا و ارجله تبلغه الی بیت الله - کسیکه مالک شد و زنده را  
و شتری سواری را که برساند او را تا خانه خدا و سلم حج - حج نگذارد - فلا علیه ان یموت یو دیا و انصر انیا پس نیست

تفاوت بردے کہ بمیرد کا فرزندین یہود یا دین نصاری و ورین غایت تغلیط و تشدید است بر تارک حج و نہود و نصاری گفت زیرا کہ صاحب کتاب و ملت اند اگرچہ کافر اند نہ از مشرکان از مجوسی و غیر ہم کہ از زبان ملت مجبور ہوا اند۔ و ذلک ان اللہ تبارک و تعالی بقول۔ و ان معید بحجت آمنت کہ خداے تعالی میگوید۔ و لعلہ علی الناس حج واجب من استطاع الیہ سبیلاً۔ و حق است مر خدا یا بر مردم قصد خانه کعبہ ہر کہ میتواند راہ رفت بسوے وسی و در آخر آیت میگوید۔ من کفر فان اللہ غنی عن العالمین و کسیکہ کفر ورزد و کفر ان نعمت خدا کند پس خدائی نیاز است از عالمیان بکنند یا نہ کنند از ان سودے و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیط و راستی موافق انجہ در حدیث واقع شدہ گویا مراد تمام این است۔ و رواہ الترمذی و قال نہ احدیث غریب و فی اسنادہ مقال و ہلال بن عبد اللہ مجہول بحکارت لضعف فی الحدیث۔ و این ہر دو را و سہ این حدیث یکی مجہول است و دیگرے ضعیف۔ و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ضررۃ فی الاسلام۔ ضرورت ایضا و مہملہ بر وزن ضرورت بمعنی ترک نکاح حج و فی الصراح آنکہ حج نکرده باشد و گردن نکرده دیدہ صارورہ و صرارہ نیز گویند و اصل کلمہ از ضرر است بمعنی جہش و منع یعنی باید مسلمان را کہ ترک تزوج و حج نکند۔ رواہ ابو داؤد۔ و عتہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اراد حج فلیجمل۔ کسیکہ خواہد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجوہ استطاعت پس باید کہ شتابانی کند و فرصت غنیمت داند و تاخیر نکند رع کہ آفتماست در تاخیر طالب رازیان دارد۔ رواہ ابو داؤد و الدارے۔ و عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تابعوا لین الحج و البقرۃ۔ متابعت کنید میان حج و عمرہ یعنی بکنید ہر یکی را بعد از دیگرے۔ فانہما یفیان الفقر و الذنوب۔ پس بدستیکہ حج و عمرہ وہ میکنند فقر را و گناہان را۔ کما یفنی الکبر خبث الحدیذ و الہیہب و الغفۃ۔ چنانکہ در مسکن و مہ آہنگری ریم و چوک آہن و سیم و زر را کہ بکسر کاف و تحتانیہ شک کہ درمی و در دوروی آہنگر و کور بقیہم آن خانہ کہ آہنگر از کل می سازد کذا فی القاموس و بعضے کہ را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتح چرک کہ بیرون ی اندازد و آنرا آتش از جواہر معدنیہ و بقیہم خاد سکون بانیہ روایت کردہ بمعنی شی بخیث و اول اشہر و اظہر است و ما نا کہ سبب و نفی حج و عمرہ فقر و گناہان را آن باشد کہ در ان حرث اموال کردہ میشود پس جزاے آن اضعا فامضاعفہ مییابند و تعجب و شگفت بسیار میکنند و موجب عفو و مغفرت میگردد۔ و لیس للچہ المبرورۃ ثواب الا اجنتہ۔ و نیست حج مبرور را ثواب اگر پشت رواہ الترمذی و النسائی و رواہ احمد و ابن ماجہ عن عمر الی قولہ خبث الحدید۔ و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال جابر رجل الی البنی صلی اللہ علیہ وسلم فقال۔ آدم وری بسوے پیمبر پس گفت۔ یا رسول اللہ یا واجب الحج۔ چہ چیز واجب میگردد و اند حج را بعد از بلوغ بہر تہہ تکلیف۔ قال الزاد و الراحۃ۔ گفت آنحضرت واجب میگردد و اند حج را ملک تو شدہ آن قدر کہ در رفتن و آمدن ادرا و عیال او را کافی باشد و راحلہ کہ بران سوار رود





فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند جائز است  
و مذہب ماوندی و لک نیست رواه الشافعی و ابو داود و ابن ماجه و عثه - قال وقت رسول اللہ - لو قیت کردم  
یعنی میقات گردانیده است پنجم خدا صلی اللہ علیہ وسلم لاهل المشرق العقیق - مر اهل شرق را عقیق یعنی فتح عین و کسر  
قاف موضعیت قریب است عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که باید از  
عقیق احرام بست احتیاطاً و جماعت ابن الحثین و عقیق نام وادے مدنیہ مطرہ است بر سه میل از دے و ظاهر است  
که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و اللہ اعلم طیبی گفته است که اصح آن است که  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان نہ کرده مر اهل شرق را میقات بلکہ امیر المؤمنین عمر حدیث وقتیکہ فتح کرد  
عراق را - رواه الترمذی و ابو داود - وعن عائشہ - رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
وقت لاهل العراق ذات عرق سأل اهل مرق و اهل عراق یکی اند و ذات عرق عقیق نیز یکی اند باعتبار قریب یکی  
از دیگری چنانکہ گفته شد - رواه ابو داود و النسائی و عن ام سلمہ رحمہا قال سمعت رسول اللہ - گفت ام سلمہ شنیدم  
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - می گفت من اهل الحجۃ و عمرۃ من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام - کیکہ احرام بندن بمکہ یا مدینہ  
از مسجد اقصی کہ نام بیت المقدس است در شام بعدی مسجد حرام کہ نام مکہ است و مکہ غفرلہ بالتقدم من ذنبہ و تا آخر امر زیہ شود  
مردار و چیزیکہ پیش رفته است از گنایان او و چیزیکہ پس می آید یعنی ہمہ گنایان او از اول آن - او و بیت لہ الحجۃ - شک  
مادی است و چون از مسجد اقصی یکہ بیاید یکہ مدنیہ مطرہ در راه نیز باید رسید پس مشرت میشود با فضل مقامات در  
اول و اوسط و آخر و لابد آن را این ثواب عظیم روزی گرد و فافهم - رواه ابو داود و ابن ماجه -  
**الفصل الثالث - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان اهل الین یحجون -** گفت ابن عباس  
بودند اهل ین می برآمدند بحج - فلما تیز و دون - پس توشہ بر میداشتند - و یقولون نحن المتوکلون - و می گفتند ما  
مشکوکلانیم - فافا قدموا لک سالوا الناس - پس وقتیکہ قدم می آوردند و می پرسیدند یکہ سوال میکردند از مردم و گنایان  
میکردند - فانزل اللہ تعالی - پس فرودستاد خدا سے تعالی این آیت را - و تزودوا فان خیر الزاد التقوی  
یعنی توشہ بردارید و تقوی کنید و پیریز نایند از سوال زیرا کہ تقوی بہترین توشہ است برای سفر آخرت و گویا  
کہ ایشان توکل را توشہ خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بہترین توشہ از آن است کہ اورا توشہ گیرند و آن در حقیقت  
توکل ہم نبود و و فاحق آن نکردند فافهم - رواه البخاری - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قلت -  
روایت است از عائشہ گفت گفتم - یا رسول اللہ علی الناس جہاد - آیا بر زنان جہاد است - قال نعم علی من جہاد  
لا قتال فیہ - گفت آنحضرت آری بر زنان جہاد است کہ نیست قتال در وی آن جہاد کہ نیست قتال در وی  
کدام است - الحج و العمرة - یعنی حج و عمرہ از زنان بہتر کہ جہاد است از مردان - رواه ابن ماجه - وعن ابی امامہ

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يبلغ من الحج حاجة ظاهرة - كيكة بازدارد و او را از حج حاجتی ظاهر نگردم  
 زاد و راحله است - او سلطان جائز - یا قهرمان شکر سلطان و راحل یعنی سلطنت و قهرمان است و الا ان استمال  
 می یابد و ذوات صاحب سلطنت - او مرض حابس - یا بیماری بازدارنده یعنی بیماری که نه تواند زبان سفر کرد و فاجات  
 ولم یجس پس بر و آنکس و حج نکرد که این موانع ندارد و فلیست انشاء بیو و یا انشاء نصرانیا - پس گویم و آنکس اگر  
 نخواهد پیروی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه و فصل ثانی گذشت و مولف از نزدی در  
 بعضی را بیان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث داری طعنی نکرد و نیست و الله اعلم - رواه الدارمی و عن  
 ابی هریرة - عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال - روايت سنت از ابی هریره را از آن حضرت که گفت - الحاج  
 و التمر حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنرا که حج و عمره برآورده اند یا آنرا که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است  
 و حج در اصل یعنی قصد است - و قد الله - قدوم آرندگان در سانسگاهان بدرگاه و بی و ذوات بالکسر بر سولی برآرد  
 و اند بر سولی برآورده و قد فتح الود و سکون فافو و لبضم و او و فاجامعت آل - ان و عوده اجابهم - اگر دعای میکنند  
 خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را - و ان استغفره غفر لهم - و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند  
 از خدا می آمرزد ایشان را - رواه ابن ماجه - و عمنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابی هریره است گفت شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول و قد الله ثلاثة - و انذ ان خدا سه کسانند - الغازی و الحاج و المعتمر رواه النسائی  
 و البیہقی فی شعب الایمان - و عن ابن عمر - رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ لقیتم  
 الحاج فسلم علیهم و صافحه - چون بر بینی حاج را پس سلام کن بر و دست دے را بگیر مصافحه دست یکدیگر را  
 گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جاعت نیز اطلاق میکنند - و مره ان یستغفر لک - و بفرما او را که طلب آمرزش کند  
 ترا - قبل ان یدخل بیتہ پیش از آنکه در آید خانه خود را - فانه منقول - زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار  
 او متغفر و دعای او مستجاب است و قبل ان یدخل بیتہ برای آنست که دے هنوز در راه خداست و باطل و عیال قبول  
 نشده پس این وقت خاص حالتی مخصوص است که دعای وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب  
 حج و بودن و از و قد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست بر جمیع از حج - رواه احمد - و عن  
 ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج خاجا او معتمرا او غازیا - کیکه بیرون آید حج  
 یا عمره یا بغزا - ثم مات فی طریقہ - پیغمبر مرد در راه - کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر - می نویسد خدا بستیالی هر او را  
 اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآورنده و در حکم او هست هر که بتعلیم علم و احکام دین برآورده - رواه البیہقی فی شعب الایمان

### باب الاحرام والتلبیة

احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمیه لازمیه ازین

باب ست یا احرام یعنی در حرم درآمدت و چون احرام سبب استباحه و دخول حرم است نام کرده شد بدان تلبیه لیک گفتن جایز نیست  
 الفصل الاول - عن عائشه - رضی اللہ عنہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للاحرام قبل  
 ان یحرم - گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را بر او و بعد از آنکه  
 احرام بند و در کلمه قبل ان لیطوف بالبيت - و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند  
 بخانه کعبه معانوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنای آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام برمی آیند و همه چیز حلال  
 میشود و از آن پس بکمی آیند و طواف میکنند بعد از آن بمناجیع میکنند و زنان نیز حلال میشوند - طیب فی مرکب طیب  
 میکردم طیبی که در وی مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند - کافی النظر الی بعض طیب  
 فی مفارق رسول اللہ عائشه میگوید گو یا من می بینم در خشیدن طیب را در تارک سر خنجر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم -  
 و بعضی بعد از غسل در خشیدن برقی و جز آن و متفرق بکسر تارک سر و متفرق بلفظ جمع نیز میگویند گو یا هر موضع از تارک  
 را متفرق نام نماند - و هر محرم و حلال آنکه آنحضرت محرم میبود یعنی از طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی میماند متفق  
 علیہ و در بخندیش و لیس است بر آنکه بقای از طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد استعمال طیب است بعد از احرام  
 و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی میماند زیان ندارد و مشهور در مذہب ما و احمد نیست مستند  
 باین حدیث و نزویک مالک و شافعی و بروایتی از احمد کرده است طیب بجزیریکه باقی ماند از آن بعد از احرام و  
 طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیہ قول ابی حنیفہ ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در  
 هدایه و شرح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است ذکر کرده که از عبد اللہ بن عمر پرسیدند از مردی  
 که شب احرام بست و طیب کرد و برخواست صبح که بومی طیب می آید از وی گفت گریمن طلائکم لبقطان و دست تروام  
 که آنرا کم داین خبر بپایشم رسید پس انکار کرد بر این عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد اللہ بن الزبیر را و دیدند که  
 احرام بسته بود و در سر دریش دی طیب بود و اللہ اعلم - و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 یسل بلبلًا - بکسر با می مشدوده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد در حالتی که تلبیه است اهلال بلند کردن  
 آواز و تلبیه گویند - ن محرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطی تابانم بچید موی و ترو لیده و غبار آلوده نگرود  
 و از عوام محفوظ ماند - بقول - می گفت آن حضرت - لیبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک - می ایتمم بر او  
 خدمت و طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک مرا ترا در انتحاق خدمت و طاعت - ان الحمد لله - بکسر نه و  
 نفخ نیز روایتی است - و التمهید - بدرستی که ستایش و نیکی و منت مرئاست - و الملک - یعنی منیع بادشاهی  
 لا شریک لک لایزید علی غیره لا کمالات - زیادہ نمی که آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیادہ  
 ہم آورده داین عمر میگوید بپایشم شنیدم همین کلمات است زیادہ بران فی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیہ

وعنه - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل رحلہ فی التزویر - وہم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون می برآورد پای مبارک خود را در رکاب غزال فتح پیچہ و سکون را و از ای در آخر رکاب کہ از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب خوانند - واستوت بہ ناقۃ قائمۃ - بدر میداشت آنحضرت را بر پشت خود ناقہ و می استاده - اہل من عند مسجد ذی الحلیفۃ - بانگ می آورد آنحضرت تبلییہ از مسجدیکہ در زمی الحلیفہ است کہ میقات اہل مدنیہ است و مسجد را بعد از زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و راوی سخن ہذا نقل این زمان کرده پس آنحضرت نماز ظهر گزارده از مدینہ روان شد و نماز عصر در زمی الحلیفہ گزارد و شب آنجا گزارد و صبح احرام بست چون بر پشت ناقہ برآمد و بایستاد تبلییہ گفت - متفق علیہ - ازین حدیث معلوم میشود کہ آنحضرت بعد از آمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر تبلییہ گفت و باین اند کرد شافعی و نزد ما تبلییہ بعد از نماز سنون است و قول مالک نیز یہین است و در ہدایہ میگوید کہ تبلییہ کند عقبیہ صلوۃ کہ مروی از آنحضرت است و اگر بعد از استواء بر پشت را خلع کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و در مذہب امام احمد بعد از نماز است و مختار نزد بعضی از اصحابی بعد از استواء است و در شرح کتاب خرقی گفتہ کہ سعید بن جبیر گفت گفتہ باین عباس عجب از صحابہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ اختلاف کرده اند در اہلال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بعد از نماز بود یا بعد از استواء بر پشت ناقہ پس گفت ابن عباس بن رستیکہ من دانایم بحقیقت حال اہلال کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اہلال کردند پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اہلال آنحضرت ہمدین حال بود بعد از ان روان شد و نیویں بیدار کہ معنی بلند است برآمد و اہلال کردند شنیدند قومی و گمان بردند کہ الاکان ابتدای اہلال کرد و دائم البتہ ابتدا اہلال وی صلی اللہ علیہ وسلم در مصلائی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از وحام و اجتماع صحابہ در حج بسیار بود تا گفتہ اند کہ از شمار بیرون بود و از حد ہزار کن بیشتر و از ہر طرف آنجا کہ چشم کارے کرد آدمی بود و عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لنصرہ باحج صراخا - بیدار آمدیم ما با آنحضرت در حالتی کہ فریاد می آورد و ہمچو فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم و ہمہ تنادین موضع اختلاف است در شرح احادیث آیند مبین گرد و صراخ بضم صا و دخامی حجہ در آخر آواز فریاد - رواہ مسلم - وعن الشیخ قال کنت روایت ابی طلحہ - گفت انس بودم من در پس ابی طلحہ انصاری کہ وی بود سوار شونده - و انہم لیخرجون بہما جمیعاً بالحج والعمرة - بدرستی کہ ایشان یعنی صحابہ ہر آنیہ آوازی برآوردند بجز وعمرہ - رواہ البخاری - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجۃ الوداع بیدار آمدیم ما با آنحضرت براسے حجۃ الوداع کہ آنحضرت بکج برآمده بود و وجہ شمیہ بکج الوداع معلوم خواہد شد - فنامن اہل لہوۃ - پس بعضی از انسانی بودند کہ بانگ می برآوردند بمرہ تنہا - و منامن اہل بکج وعمرہ - و بعضی از انسانی بودند کہ تبلییہ می گفتند بکج وعمرہ

هر دو - و مناسن اهل باجج - و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه میکردند و منج تنها - و اهل رسول الله و اهل آل و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 عیسیٰ سلم باجج - کجج تنها - فاما من اهل بمره نجل - اما کسیکه اهلال کرد و بمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام  
 بعد از ادای عمره پیش از ایام حج - و اما من اهل باجج اجمع کجج و البمره فلم یجل - و اما کسیکه اهلال کرد کجج تنها یا جمع  
 کرد کجج و عمره پس حلال نشد و برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یجلو البضیر حج - حتی کان یوم النحر - تا آنکه شنبه روز  
 نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج بر آمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه - و عن ابن عمر  
 قال سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع بالمره الى الحج - سمع کذا آنحضرت در حجة الوداع بمره بوسه  
 حج تفسیرش آن است که گفت - بعد از فاهل بالمره - آغاز کرد و بمره - ثم اهل باجج - پست اهلال کرد کجج - متفق علیه -  
 تلبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد یعنی میم و سکون فواو کسر یعنی افراد کننده که وی احرام برای  
 حج تنه است یا بر سه عمره تنه و دم قارن یعنی قرآن کننده که احرام بر سه حج و عمره هر دو است سوم متمتع و صورت  
 متمتع آنست که اول عمره میکند اگر سوتی همی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می برد بید  
 از آن در مکّه می نشیند و چون ایام حج می در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام باید و فضیلت  
 آنست که این هر دو ناسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد کجج بودند یا قارن  
 یا متمتع و همچنین در فضل آنحضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قارن بود و بمره صحابه  
 آنرا روایت کرده اند و در افراد کجج نیز احادیث بسیار آمده و در متمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این  
 احادیث و روایات علما محکم کرده اند و قرآن را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده شده است آنجا  
 باید نگریست بعضی از ماحده و ابراهیل سلام در اینجا راه طعن کشاده شده و گفته اند چه شد شمار ای مسافر مسلمانان که بطل  
 نتوانستید که در حال پیغمبر خود در صلی الله علیه و سلم که قارن بود یا مفرد یا وجود این همه کثرت و قتل که شمار و اهلان  
 بودند و آنستند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و یا وجود آنکه نزد تحقیق  
 و تطبیق مشخص است که حال چه بود شما میدانید که بی تشخیص زبان طعن میکشاید - ع خوب بدر ایهان بسیار است  
 الفصل الثانی - عن زید بن ثابت - رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه و سلم یحرم دلا اهلاله و غسل  
 روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بقرائن بود که وی  
 و دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد و اهلال یعنی آواز بلند کرد و دست بر سه تلبیه و مراد اینجا  
 احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابح الاحرامه و اتعشده و غسل کردن بر سه احرام افضل و اکمل است  
 و اگر وضو کنند نیز کفایتی است - رواه الترمذی و الدارمی - و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 بعد از سه غسل - و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چپا پند موسی سر مبارک خود را بغسل یکبار غنیمت

سرسختنی چنانکہ خطمی و گل و جزآن و تلبید بر اسے آن بود تا منتشر نگردد و موسے ژوئیدہ نشود چنانکہ در فضل اہل  
گذشت و بعضی غسل غسل خواندہ بمعنی شہد و این نصیحت و خطاست - رواہ ابو داؤد - وعن حماد بن فضال عن حماد بن عمار  
نشد یدیکلام - ابن السائب از ثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ سائب است - قال قال  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبریل - آمد مرا جبرئیل - فامرنی ان امر اصحابی ان یفعلوا صواتہم بالاہلال -  
پس امر کرد مرا جبرئیل کہ امر کنم یا ران خود را کہ بلند کنند آواز ہائے خود را بالاہلال - او التلیتہ - یا لفظ تلبیہ گفت بجا  
اہلال مراد یکی است اگرچہ اخفاؤہ ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است - رواہ مالک و الترمذی ابو داؤد  
والنسائی وابن ماجہ والدارقطنی - وعن سہیل بن سعد - روایت است از سہیل بن سعد ساعدی کہ اگر کبار  
صحابہ است و آخر صحابی است کہ مروءتینہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یلی الاہلی من عن  
یہینہ و شمالہ - نیت هیچ مسلمانی کہ تلبیہ کند مگر آنکہ تلبیہ کند کسبیکہ از جانب دست راست و دست چپ است  
حجرا و حجر او در - از سنگ یا درخت یا کلخ و در روایتی ما عن یہینہ و شمالہ - حتی تقطع الارض من ہنبا و ہمتا -  
تا آنکہ منقطع و منتہای گردد زمین از بخیا و از بخیا عبارت است از منتہای ارض از جانب بین و شمال - رواہ الترمذی  
و ابن ماجہ - وعن ابن عمر - رضی اللہ عنہما قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکعبذی الخلیفۃ  
بود آنحضرت کہ میگزارد بر اسے احرام بندی الخلیفہ دور کحت - ثم اذا استوت بہ الناقۃ قائمۃ عند مسجد ذی الحلیفۃ  
پست و قیبتکہ بر میداشت اورا ناقہ ایستادہ نزد مسجد ذی الخلیفہ کہ در جاسے نزول آنحضرت بنا کردہ اند -  
اہل ہولاء الکلمات و یقول - بلندی گرفت و از رابا بین کلمات و میگفت - لبیک اللہ لبیک لبیک و سغریک - یعنی لبیک  
معلوم شد و متغنی سغریک یارے میدہم ترا یارے دادنی لب از یارے دادنی یعنی بکر و دادم در نصرت و  
تقویت دین و اثنال امر تو ام - و الخیر فی بدیک لبیک - و نیکی در دوست تو و قدرت و تصرف تحت - الرغبار  
لبیک - و میل و رغبت و طلب نیز بسوے تست زیرا کہ خیر در دست تست در عیان الفتح را و سکون مجہد و بدو یضم را و  
لقبصر ہر دور روایت است - والل - عمل نیز شتی بسوے تست و تو مقصودے از عمل و بسوی تو صغریکندان -  
متفق علیہ و لفظہ لمسلم - وعن عمارۃ - یضم عین و تخفیف یم و تا و آخر - این خرمیہ - یضم حامی مجہد و لفتح زای -  
بن ثابت - از ثقات تابعین است - عن ابیہ - روایت میکند از پدر خود کہ خزیمہ بن ثابت است کہ اورا  
ذوالشہادتین گویند - عن النبی - از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ کان اذا فرغ من تلبیۃ سال اللہ رضوانہ و الجنتہ  
روایت میکند کہ آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیہ خود سوال میکرد از خداے تعالی رضای اورا کہ این  
حج و عمرہ مرضی و مقبول وے گردد و سوال میکرد و بہشت را کہ ثواب آن گردد و چنانکہ در حدیث دیگر فرمود انک  
المبرور ثواب الجنۃ و استغفارہ بجمۃ من النار - و طلب عفو میکرد و رحمت وے تعالی از آتش و دوزخ و سنت است



کہ ہر بار کہ تبلیہ کنند این دعا بخند۔ رواہ الشافعی

**الفصل الثالث** - عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اراد ان یخرج فی الناس - رواہ ابن مسعود  
 از جابر کہ آنحضرت ہنگامے کہ خواست کھج بر آید نزد او دو مرد و دو خیر کرد کہ بر آئند - فاجتمعوا - پس فرما ہم آئند نزد  
 فلما اتی البیدار احرم - پس ہنگامیکہ رسید آنحضرت بہ بید کہ نام موضع سیست و بمبئی بیابان نیز آید احرام سیست و  
 تبلیہ کرد احرام خود کہ در مسجد ذی الحلیفہ بستہ ہو و تبلیہ اینجا کرد و بہ روایتی تبلیہ ہم در مسجد کرد و بہ روایتی بعب  
 بر آمدن بر پشت ناقہ چنانکہ گذشت و وجہ تطبیق میان روایات نیز معلوم شد - رواہ البخاری و عن ابن عباس  
 قال کان المشركون یقولون - بودند مشرکان در وقتیکہ تبلیہ میکردند میگفتند - لبیک لا شریک لک فیقول رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویلکم - و اسی بر شما - قد قد - پس بس بفتح قاف و سکون دال و بہ تنوین آن ہر دور و ایت  
 الا شریکا ہو لک تملک و مالک - مگر شریکی کہ او مریز است مالک ہستی تو اور او چیزے را کہ مالک ست آن شریک  
 آن چیز را - یقولون ہذا وہم یقولون باللبیت - نے گفتند مشرکان این را و حالانکہ ایشان طواف سے کرتے  
 خانہ کعبہ را مشرکان نیز حج و عمرہ و طواف و اسلام بجز می کردند و این خانہ را ہمیشہ تعظیم می کردند و لیکن بخت  
 شرک تبلیہ باین عبارت می کردند کہ لبیک لا شریک لک الا شریکا ہو لک نفی شریک از حق تعالی ہے کردند  
 و بتان را استثنای کردند کہ آنها شریک خدا اند و لیکن ملوک او شید و اگر مالک ہم باشند آن چیز را آن نیز  
 ملوک خدا ست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود پس بہین  
 مقدار بگویند کہ بیت شریک مر خدا را و زیادہ بران نگویند کہ الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با ملوکیت  
 منافات دارد ملوک شریک مالک نمیشد - رواہ مسلم

### باب فقہ حرجہ الاولیٰ

وداع بفتح واو پدر و دو تو دمع پدر و کردن و حجی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کرد حجہ الاولیٰ گویند زیرا کہ  
 مردم را تعلیم شرائع نمود و وداع کرد و خبر داد بر علت خود و ایشان را گواہ گرفت بر او اسے رسالت و تبلیغ  
 احکام داین در سنہ عاشورہ بود کہ آخر سنوآت عمر شریف و سے بود صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث جابر جامع و اتم  
 احادیث ست درین باب و وی مروی ست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر  
 امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از و سے دارد و گویند کہ آنحضرت بشارت داده بودند  
 جابر را کہ یکے از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از علمائے تابعین و کبار علمای ائمہ  
 رسنہ اللہ عنہ و عن آباء الکرام

**الفصل الاول** عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکث بالمدينة ثلث

سین لم یحج - روایت است از جابر که آنحضرت در ناک کرد بمدینه نه سال که حج نگذازد - ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج - پیشتر ندا در داد و یا ندا داده شد در سال و هم که آنحضرت حج گزارنده است یعنی اراده دارد که حج ببرد آن آید - فقدم المدینه لبشر کثیر - پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی در آن آمده که مردم بیشتر از حصه و احصا بودند و تعیین نکرده اند عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آن غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجۃ الوداع بعد از مدینه بود و لا بد زیاده بر آن شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم - فخر جامعه - پس مردن آمدیم باین صحابه با حضرت - حتی اذا اتینا ذوالحلیفه - تا آنکه چون آمدیم ذوالحلیفه را و رسیدیم باین موضع - فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما - پس برآید اسماء دختر عیسی بن مریه و بیعت شد با ابی بکر و محمد بن ابی بکر و این اسماء بنت عمیس زنی بود حبشیه عاتقه که هم کس او را نیخواستند و تحت ابوبکر صدیق بود بعد از آن علی مرتضیٰ خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتیکه حضرت حج برآمدند نزد ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را زاری کرده - فارسلت الی رسول الله - پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم کیفیت این - که چه کار کنم حکم چیست احرام به بندم یا نه و چگونه به بندم - قال - گفت آنحضرت - اغتسلی غسل کن و استغفری شوی - و بر بند جامی خون را بجامه - فاحمری - و احرام بند و صورت استغفار بشا و شسته و بفاقت که چیزی را در کمر خود بر بندند و خر قه پهن گرفته بر جامه خون بزنند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند حکم کنند و کثیر داد آنرا شنبلیله و فایضه پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفساء و این معنی علیه است - فصلی رسول الله - پس گزارد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - یعنی نماز احرام و دو رکعت - فی المسجد - در مسجد ذی الحلیفه - ثم ركب القموص - پیشتر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصور است بفتح قاف و سکون صا و ممله و تسمیه او بقصور بحجت آنست که سابق بود و در سیر و در اقصای سیر و غایت بر سه بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بحجت آن بود که جانب گوش و سه بریده بود و قصوی آن ناقه را گویند که طرف گوش و سه بریده باشد و شاه قصوی ناقه قصوی و جل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عصبان بفتح عین ممله و سکون ضا و محبه و موجه و جد عابجیم و ال ممله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود و صلی الله علیه وسلم گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جد عاست و اگر ربع رسیده قصور و اگر زیاده بر ربع عصبان است و اگر از پنج بریده اند صلاست بصا و ممله و بمه این الفاظ روایات و اقشده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همین واقع شده - حتی اذا اتت بنا ناقه علی البیدار اهل بالتوجید - تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه و سه برید و آواز بلند کرد و توجید براد تلمیسات چنانکه بیان کرد - لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمه لک و الملك لا شریک

انک قال جابر سنانوی الا حج - گفت جابر بنودیم ماکه نیت میکردیم مگر حج را - سنانی لعن العیرة - بنودیم ماکه می شناسیم  
 عمره سانی در شهر حج - حتی اذا التینا البیت ماکه استلم الرکن - تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه دادیم  
 حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وسط حجر اسود مرکز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن انجبا  
 که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و با سلام بوسه دادیم او است یا سودن بدست افتخار است از سلام  
 بمعنی تحیت و سلام بروی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل بین این رکن را محیا گویند یعنی می بیند و تشدید ماکه  
 او را تحیت میکنند یعنی سلام می کنند و بعضی گویند از سلام است بکسریین بمعنی حجاره واحد و می سلمه بکسری لام پس  
 اسلام از دست چنانکه احتمال از کمال استلمت الحج بمعنی مسند و بوجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم  
 فرل ثلثا و شتی اربعاً - پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و شتی کرد و چهار و نوکر طواف نکرد از  
 جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند قطعات سبعا فرل الی آخره و رمل ففتحین جمیدن و شتی که سخت بنودیا  
 جنبانیدن و شها چنانکه بهاء انان و مبارزان در میان دو وصف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم  
 زده و رمل در تشریع این فعل است که چون آنحضرت در عمرة القضاء بکمال آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب شیرب الاثر  
 و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلالت و قوت  
 کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجه الوداع نیز کردند اگر چه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد و چنانکه  
 تفسیر مؤلفه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از نومی سستی چنانکه طواف عمره  
 طواف قیوم و طواف افاقت نه طواف و طلع کنایه و در آخر باب خطبه یوم النحر از ابن عباس بیاید که آنحضرت  
 در طواف افاقت رمل نکردند و بر معانی ابن الفناط و شرح احادیث معلوم گردان ثار الله تعالی و در تشریح  
 ذکر اضطباع بعد از حجه و بای موعده نیست بآنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت  
 اضطباع را از رمل راست بر کف چپ انداختن وضع بمعنی باز دست و معنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت  
 تجلید است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم - پس بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در روی  
 نشان پامپای ابراهیم است علیه السلام و الا آن در پیش خانه در حجه مبناده اند فقهاء - پس خواند آنحضرت این آیت را -  
 واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی - و بگویی بد مقام ابراهیم را جای نماز آنحضرت و الفتح خاور کسر آن در قرآن هر دو وقت است  
 در روایت در حدیث بکسر آمده و فصلی رکعتین - پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد  
 با بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان نزد شافعی سنت است فحبل المقام مبنی و بین البیت - پس گردانید مقام  
 ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این فصل موهنست برای گزاردن این دو رکعت و  
 جائز است هر جا که گذاردند و فی روایتی اند قراء فی الركعتین - و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند دین در رکعت

قتل ہو اللہ احد قتل یا ایہا الکافرون۔ و تقدیم قتل ہو اللہ احد قتل یا ایہا الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت  
 از شرح اشعہ و توجیہ می کنند آن را کہ قتل ہو اللہ احد برای اثبات توحید است و قتل یا ایہا الکافرون برای برتری  
 از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت اہتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قتل یا ایہا الکافرون نیز آمده  
 چنانکہ ظاہر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکہ تقدیم سورہ متاخر بر سورہ مقدم جائز است و این را شواہد کثیر  
 در احادیث۔ ثم رجع الی الرکن فالتکلم۔ پسر برگشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسہ داد آنرا۔ ثم خرج  
 من الباب الی الصفا۔ پسر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا ہم بر آمدن از در صفا بود و صفا در وقت سنگ  
 سطر صلب المں الآن نام کوہی است متصل با یاقین۔ فلما دنا من الصفا قرأ۔ پس ہنگامیکہ نزدیک شد آن حضرت  
 بصفا خواند این آیت را۔ ان الصفا والمرۃ من شوازل اللہ۔ بدستیکہ صفا و مرۃ از نشانہ اند کہ ساخته است خدای  
 تعالی بر اسبج و فرمود آنحضرت۔ ابدایا بدأ اللہ بہ۔ آغاز کنم پیچیدہ کہ آغاز کرد خدا راے تعالی بان۔ فبدأ بالصفا۔  
 پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچہ خدای تعالی در آیت کریمہ آغاز بان کرده۔ فرستے علیہ۔ پس بر آمد آنحضرت بصفا۔  
 حتی راس الیبت۔ تا آنکہ دید خانہ را و در آن زمان کعبہ از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بنای  
 حرم پوشیدہ است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی در پاسے حرم کہ مجازی اوست سے افتد۔ فاستقبل  
 القبلۃ۔ پس روئے آورد آن حضرت قبلہ را۔ فوجد اللہ و کبرہ۔ پس بیگانگی یا و کرد خدا را و بہ بزرگی یاد کرد او را  
 و قال۔ و گفست۔ لا الہ الا اللہ و خدہ لا شریک لہ المملک ذلہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر لا الہ الا اللہ صمد و الخیر  
 و خدہ۔ روا کرد و راست گردانید و عدہ خود را کہ بہ فتح مکہ و حصول فتوحات عظیم کرده بود ہمہ بوجود آورد۔  
 و لفرعیدہ۔ و یاری داد بندہ خود را کہ ذات شریف دے باشد۔ و ہزم الاحزاب و خدہ۔ و شکست داد  
 گرد ہمسایے کافران و دشمنان دین را تنہا۔ ثم دعا بین ذلک۔ پسر دعا کرد و میان این اذکار۔ قال مثل ہاتھت  
 مرات۔ گفست مانند این سہ بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سہ کرت این چنین کرد۔ ثم نزل۔ پسر  
 فرود آمد از صفا۔ و سبی الی المرۃ۔ و رفت بسوی مرۃ کہ کوہی دیگرست طرف دیگر از صفا۔ حتی لقت صفا۔ حتی لقت قدیہ  
 فی بطن الوادے ثم سبی۔ تا آنکہ پیوستی فرود آمد ہر دو پاسے آن حضرت در مناک وادی یعنی از بلندی وادی  
 بہ پستی آمد و دو بندہ و شتاب رفت انصاب در اصل ریختہ شدن آب است و حسب لفحش نشیب چون پای  
 از بلندی بہ پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصاب کرد و در بطن شکم و مناک زمین۔ حتی اذا اصعد تاشی۔ بہ فتح ہمزہ  
 و سکون صا و تا آنکہ چون شروع در بالا بر آمدن کرد ہر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی بہ بلندی بر آمدنی کرد  
 و آہستہ رفت و سعی بگذاشت و اعداد در اصل و در رفتن در زمین خواہ در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع  
 مرا دوست گذار قیل و قاضی عیاض در مشارق گفتہ صعود و اعداد بیک معنی است و اصل درین باب اشت

کہ ناخرجیم ام اسمعیل عم در وقتیکہ اسمعیل عم طفل بود و زے بہ طلب آب رفت و چون درون وادی چلی رہم  
 اسمعیل از نظر زے پوشیدہ می گشت پس بر صفا و مروہ می برآمد تا بر سنے نگاہ کند پس این سنت از وی ماند و  
 آنحضرت نیز کرد و آلان چون زمین بلند را خاک پر کرده مواک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب مانده  
 تکلف باید کرد و سعی بخت بجای آوردن سنت حتی اتی المردہ - تا آنکہ آمد آنحضرت بر مروہ کہ کوہے دیگرست مقابل  
 صفا و مروہ در اصل سنگ سفید براتی را گویند کہ از زے آتش بجهد - ففعل علی المردہ ما فعل علی الصفا پس کرد بر  
 مروہ انچه کرد بر صفا مگر تکرار تو حید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المردہ واجب نہت بارست از صفا بمروہ یکی و از  
 مروہ بصفا و پس ابتدا از صفاست و ختم بہ مروہ چنانکہ فرمود - حتی اذا کان آخر طواف علی المردہ - تا آنکہ چون یافتہ  
 شد آخر طواف مروہ - فقال - پس گفت آنحضرت - لو انی استقبلت من امری ما استبرأت - اگر میشد کہ من بیشتر  
 میدانستم از امر خود حال خود چیرے کہ از پس دانستم - لم اسق الہدی - نمی راندم ہدی را دینی آدم با خود و ہدی  
 بفتح ہا و سکون وال قربانی کہ بجم فرستند - و جعلتہا عمرہ - و میگرددانیدم حج را عمرہ و میردن می آدم از احرام - فمن  
 کان منکم لیس معہ ہدی علیہ - پس کسیکہ ہست از شما کہ نیست ہادی پس باید کہ حلال شود و برآید از احرام و بچلہا  
 عمرہ - و بگرداند از عمرہ شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از وصول بکہ  
 مغلیہ و ادای عمرہ امر کرده اصحاب را کہ ہر کہہ سوق ہدی نمودہ و با خود قربانی کہ از او را پیام تخریج کند نیاورد و عمرہ  
 کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمرہ کند و بعد از آن در ایام حج احرام بہ بند و فسخ بگزارد و ہر کہہ سوق ہدی نمودہ است  
 عمرہ کند بر احرام خود و بماند تا حج بگزارد و بعد از آن از احرام برآید و آنحضرت خود سوق ہدی نمودہ بود و بر احرام باقی ماند  
 و این معنی بوجہ بر صحابہ گران آمد یکی بخت آنکہ از احرام برآیند و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشد و ترک  
 متابعت او کنند و دوم آنکہ گفتند در میان ما و عرفہ جز پنج روز نماند پس مناسب نیست کہ از احرام برآیم و پیش زمان  
 برویم و ہنوز از مذاکیر مانی بچکیدہ باشد و عرفہ و ایتیم حج کنیم سوم آنکہ در جاہلیت عمرہ و را شہر حج از اشغ شناع  
 بود پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غصبت آمد و فرمود چہ کار کنیم حکم الہی چنینست کہ اگر من پیش ازین  
 میدانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواہد آمد من نیز سوق ہدی نمی کردم و از احرام می برآمدم فسخ حج بعمرہ میکردم من  
 نمیدانستم کہ حکم الہی چنین خواہد شد - فقام - پس ایستاد - سر رقتہ - یعنی من مہلہ - بن مالک بن حنیتم - یعنی جمیم و سکون  
 عین و شین ترجمہ - فقال - پس گفت سر رقتہ - یا رسول اللہ العا منا ہذا ام لا بد - آیا برای اسال ست این حکم یا برای  
 ہمیشہ است - فشبک رسول اللہ - پس در ہم آورد و پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم اصباحہ - انگشتان خود را -  
 واحدة فی الآخرے - یک انگشت را در انگشت دیگر براسے متمثل - وقال دخلت العمرہ فی الحج - وگفت در آمد  
 عمرہ در حج - مرتین - دو بار گفت این کلام را و گفت - لا - این چنین نیست کہ تو گفتی این حکم با سال مخصوص باشد

بل لا بد ابد۔ بلکہ برای ہمیشہ ہمیشہ مقصود الباطل آنست کہ در جاہلیت بود از امتناع عمرہ و از شہر حج۔ و قدم علی  
رضی اللہ عنہ من الیمین۔ امیر المؤمنین علی را کہ بقضای یمین فرستادہ بودند و یمین ایام حج قدم آورد۔ بعد از آن نبی  
سیدہ ہامی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ و بدن بضم باو سکون دال جمع بدنہ بفتح باو دال شتر و گاؤ قرانی کہ بحرم کنند  
نزد شافعی مخصوص بدنہ بشرست یعنی علی رضی اللہ عنہ آمد و بدن بسیار برای آنحضرت آورد۔ فقال ما ذا قلت حسین  
فرغت الحج۔ پس گفت آنحضرت بہ علی چہ چیز گفتی و نیت کردی تو نہنگا میکہ فرض کردی حج را و احرام بتی قال  
گفت علی رضی اللہ عنہ قلت۔ این گفتم و نیت کردم کہ۔ اللہم انی اہل با اہل بہ رسولک۔ خداوند ابد بر ستیکہ من احرام  
بستم بخیرے کہ احرام بست بآن چیز بخیر تو۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ فان می الہدی۔ پس بدرستیکہ با من ہدی است  
و از احرام نمی ہر ایم۔ فلما تحلل۔ پس حلال مشو و از احرام بیرون میا۔ قال۔ گفت جابر کہ راوی انجیدیش است۔  
فکان جامعۃ الہدی الذی قدم بہ علی من الیمین۔ پس بود مجموع شتران کہ آورد آنہا را علی رضی اللہ عنہ از یمین و اللہ  
اتقی بہ البنی و آن شتران کہ آورد آنہا را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از مدینہ ہر اہ خود۔ مائتہ صد۔ قال۔ گفت جابر۔  
فحل الناس کالم۔ پس حلال شدند و برآمدند از احرام مردم ہمہ۔ و قسروا۔ و موی قصر کردند مردم ہمہ گویا فقر موی  
با وجود انضالیات خلق چنانچہ در حدیث آمدہ است برائے آن بود البقیۃ از موسے باند کہ در حج حلق کنند یا ہنوز در  
طبیعت الشیان تملکی بود از بسا مدن از احرام پس تعقیب کردند و در البقای حکم آن بہ تمام کہ حلق مست و اقتصار کردند  
بر قدر کفایت و اللہ اعلم۔ الا البنی۔ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ از احرام نہ برآمد۔ و من کان مہدی۔ و دیگر کہ  
بود ہادی ہدی۔ فلما کان یوم الترویۃ۔ پس ہر گاہ کہ شد روز ترویہ۔ و توجوا الی منی۔ رومی آوردند بسوسے منی و نا  
رامنی از ان گویند کہ در رومی ریختہ میشوند و خونہا یا بجمبت آنکہ چون جبرئیل خواست کہ مفارقت کند آدم را علیہا  
السلام گفت حتی کن چہ خواہی گفت بہشت میخوانم۔ و اہلوا بالحج۔ و احرام بستند برای حج یوم الترویہ نام روز ہشتم  
از ذی الحجہ است زیرا کہ در رومی سیلاب میکردند شتران را یا بجمبت آنکہ ابراہیم علیہ السلام را می میزد و تفکر میکرد و در رویا  
خود کہ در فوج دیدہ بود و کذا فی القاموس و رفتن بہ منی و بیعتت و ران نزد ما واجب نیست بلکہ سنت است۔ و  
رکب البنی صلی اللہ علیہ وسلم فصلی مہا النظر والعصر والمغرب والشار والفجر۔ و سوار شد آنحضرت بسوی منی و رسید بہ منی  
پس بگذارد در منی این پنج نماز و شب و منی بیعتت کرد۔ ثم مکث قليلا۔ ایستاد در نگ کرد و اندکی بعد از گذاردن  
نماز فجر۔ حتی طلعت الشمس۔ تا آنکہ برآمد آفتاب۔ و امر بقریب لہ بمزۃ۔ و امر کہ در نجیہ از موسے کہ زدہ شود بر آ  
وی صلی اللہ علیہ وسلم در وادے نمزہ بفتح نون و کسر میم کہ قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا  
کوہی است کہ بروی منارہ است کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از برائے نشان حرام بنا کردہ و عرفات از اصل است  
و نام حیوان شہوت کہ اور لیلک گویند این کوہ را کہ تکتہ ہای سیاہ و سفید دارد و آن تشدید کردند۔ فسار رسول اللہ۔



پس رفت و راند غیر خدا - صلی الله علیه وسلم - بجانب عرفات - و لا الشک قریش الا انه واقف عند الشرا الحرام - و گمان نمی برد و قریش فکر آنکه آنحضرت و قوف کند است نزد مشرک حرام که نام کوهی است بمزدلفه که آنرا قریح میگویند -  
 کما كانت قریش تفسح فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان و قوف بمزدلفه میکردند و آنرا  
 موقف خمس اهل حرم الله میگفتند و بورات نمیرفتند بجلافت سائر عرب که و قوف بعرفات میکردند پس گمان بودند که  
 آنحضرت نیز و قوف بمزدلفه خواهد کرد - فاجاز رسول الله - پس تجاوز کرد و در گذشت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از مزدلفه  
 حتی الی عرفه تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح را می فرود نیفتد مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان  
 و وجه تسمیه بر آن میباشد فوجده القبة قد ضربت له بجرة - پس یافت خیمه را که بر تحقیق زده شده است بر آن سوی  
 بجره - فزل بها - پس فرود آمد بجره - حتی اذا اغتسلت غسل امر بالقصور - تا آنکه وقتی گشت آفتاب و وقت  
 زوال شد مگر که پالان کرده شود و تصور که ناقه آنحضرت بود - فرحلت له - پس پالان کرده شد و تصور را برای  
 آنحضرت - فاتی لطن الوادی پس آمد آنحضرت درون وادی نمره و نواک آنرا - فخطب الناس پس خطبه خواند و  
 خطاب کرد مردم را - و قال و گفت - لان و ما کم و اموالکم حرام علیکم - بدرستی که خونهای شما و مالهای شما با حق حرام  
 بر شما - کرمه یو بکم هذا - همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است - فی شهرکم هذا - درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی  
 بلدکم هذا - درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت و ما و اموال را و عرب همه قائل بودند بحرمت  
 این روز و ماه و شهر که تا بایسته های دروی حرام است - الا کل شی من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع - آگاه باشید که هر  
 چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پایال است یعنی خوار و باطل و متروک است -  
 و ما و الجاهلیة موضوعه - و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و بدرست است یعنی رسم اهل جاهلیت آن بود  
 که کینه نگاه نمیداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذاشت کینه میکشیدند و می کشیدند پس  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن همه را باطل گردانید و فرمود - وان اول دم اضع من دماءکم ابن ربیع بن الحارث  
 و بدرستی نخست خونی که می نمم و دهری کم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیع بن الحارث بن عبد المطلب است  
 حارث عم رسول الله است صلی الله علیه وسلم و ربیع پسر دے صحابی است در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله  
 عنه و فات یافت و او را پسرے بود و اماش آدم یا تام یا یاس و رخی که میان سعد و ذیل بود و ذی بوی سبیه  
 و کشته شد - فکان سرضاتی بنی سعد - و بود پسر ربیع شیر داده شده در قبیله بنی سعد - فقتله ذیل پس کشته زاد ذیل  
 بضم با و فتح ذال و سبب جنگی که میان سعد و ذیل شده و از بنجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیع است زیادت لفظ  
 این چنانکه در عبارت مشکوٰۃ از روایت مسلم و اقشده است و در نسخ مصابح که دم ربیع واقشده بی در لفظ  
 ابن جمعی از اهل علم گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیع نقل کرده اند و جواب دم ابن ربیع است

پس بعضے لفظاً ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و تفسیری میگوید کہ ما تسلیم نمیکنیم این خطبہ را با وجود امکان تقریر معنی حدیث بر وجه ثواب و حالانکہ این روایت بخاری است و جامعہ از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند کہ دم بریعی و دوجہ صحت آنست کہ اضافت دم بریعی بحجت آن است کہ دے دلی دم است و دم را چنانکہ اضافت بہ مقتول توان کرد ولی دی نیز توان کرد و ضمیر در کان مستتر ضمناً راجع بمقتول است فانهم باز فرمود آنحضرت - و ربا و الجاہلیۃ موضوع - و ربا و الجاہلیۃ منہادہ نمندہ و ساقط گردانیدہ شدہ است - و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب - و نخست ربانیکہ می نامند از ربای قبیلہ مار باے عباس بن عبد المطلب است - فانه موضوع کلمہ - پس بدرستی کہ ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در جاہلیت ربای خور و اموال دی بحکم ربای مذمومہ مردم بود آن ہمہ را از ذمہ ایشان منہاد و باطل گردانید و باز فرمود - فالتقوا اللہ فی النساء پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان - فانکم اخذتموهن با مان اللہ - پس بدرستی کہ شما گرفتہ آید زنان را با مان خدا و عہد دے کہ با شما کردہ یا عہد دے کہ شما با وے کردہ آید در رعایت حقوق ایشان - و آنکس از جن بحکمہ اللہ - و حلال کردہ آید فرجہای زنان را بکلمہ خدا کہ امر فالحی است یا با یحیاب و قبول کہ بدان امر کردہ یا بہ کلمہ توحید زیرا کہ حلال نیست زن مسلمان جز بر مسلمان را - و لکم علیہن ان لا یوطئن فرشکم احداً تکبرونه - و مرثا راجع است بر زنان این کہ پائمال نگردانند فرامشی شمارا هیچ یکی را کہ ناخوش میدارید شما اورا ایطاء از وظی است بمعنی پی سپرد کردن کنایت است از قادر گردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکہ عادت عرب بود فان معلن ذلک فافترسوا من غیر مبرج - پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زنی غیر مؤثر و مؤلم و مرج سہار مہلہ سختی و گزند و شقیّت و ازین جا معلوم می شود کہ ایطاء فرس کنایت از زنا نیست و الاعتقوبت آن عقوبت زنا می بود - و لمن علیکم رزق من و کسومتن بالمعروف - و مر زنان راست بر شمار وزے ایشان و جامہ ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق مرد وزے دادن و کسوت جامہ و جامہ پوشانیدن کسے را - و قدرکت فیکم نالن تفضلوا العبدہ ان تعصمت - و تحقیق گذارمستہ ام در شما چیزے را کہ ہرگز گمراہ نمیشوید بعد از وجود و گذارستن دے با جہتیار و قبول دے و عمل بے اگر چنانکہ در زیند و پناہ گیرید بآن چیز و کلام است آن چیز - کتاب اللہ - کتاب خداست کہ قرآن مجید است و سنت در حکم دے و تتم اوست یا انچہ نوشتہ است خدا و فرض گردانیدہ است بر شما و فرمودہ - و انتم تساکون غی - و شما برسیدہ میشوید روز قیامت ازین کہ چہ معاملہ کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت - فاما انتم فاکون - پس چہ خواہی گفت شما - تا لو انشدا انک قد ملئت و ادیت و نصحت - گفتند صحابہ گواہی میدہیم بالینی پیش خدا کہ تو بہ تحقیق رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردے امت را و نصیحت خالص شدن و غیر خواہی نمودن - فقال باصبہ السابہ - پس شارب

کرد و آنحضرت بآنکشت شهادت خود را فرموده الی السار - و در حالیکه بر میدارد آن انگشت را بسوی آسمان - یکتا الی  
الناس - و ما ل میگردد و می خیمد آن را بسوی مردم و فی الصراح النکته کالمنقطة یعنی نجاک - اللهم اشهد اللهم  
اشهد - خداوند ما گواه باش - ثلاث مرات - سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد و اشارت و نکست و استشهدا و بعضی گفته اند  
که نیکتا صواب آنست که بیای موحده باشد بجای تاسه فوقانی و در مشارق گفته که روایت یا بتابد و نقطه فوق  
اوست و بعضی متعین گفته که صدایش بیا یک نقطه و معنی تنگیب برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رو قلبی بی بجانب مردم  
اشارت کننده بجانب ایشان زیرا که آنحضرت سوار بود و انتی و نظر بالنصاف معنی نکست بقوقانیه غیر ظاهر است اگر چه تفریض  
کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود و در مجمع البحار هر دو روایت آورده و گفته بقوقانیه لعید المعنی - ثم اذن بلال - پیستر  
یا ناگ نماز گفت بلال - ثم اقام - پیستر اقامت گفت و تکبیر بر آورد - فصلی الظهر - پس گزارد آنحضرت نماز پیشین را - ثم اقام -  
پیستر اقامت گفت بلال - فصلی العصر - پس گزارد آنحضرت نماز دیگر را - و لم یصل متیاشیا - و نگذاشت میان نماز ظهر و عصر چیزی را  
از سنن روایت و لوافل و درین استیصال و قوف است اینجا می پرسند هیچ جای است که فرض را بحجت نفل ترک نمایند  
جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بحجت استیصال و قوف که نفل است ترک میدهند ثم کرب  
حتى اتی الموقف - پیستر سوار شد آنحضرت تا آنکه آمد جاسه الیادون را در عرفات فحبل لطن ناقته القصود الی الصفات  
پس گردانید شکم ناقه خود را که قصود بود بسوی صفات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صفات بلفظ تغیر سنگمانه  
خود و سیاه نزدیک جبل رحمت که در اینجا موقف آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم - و حبل جبل المشاة بین یدیه و استقبال  
القبلة - و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و در آرد و بجانب  
قبلة جبل به فتح حاء مملو و سکون باء موحده ریگ که در از افتاده باشد و گفته اند توده ریگ بطور جمع وی جبال  
و بعضی گفته اند جبال بجا در ریگ مانند جبال بحیم در غیر ریگ و مشاة بضم می جمع مانی و اضافت جبل مشاة از جهت  
اجتماع ایشان است درونی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه کرده  
ایشان را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات و در اینجا بود و اگر چه موقف شریف بخصوصه متعین نشده  
است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاه است اینجا و گاه است به بنای قدیم که آنجا است که عامه  
مردم آنرا منطج آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود غلم نزل و اتفاحتی  
غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت ای شاده تا آنکه فرو رفت آفتاب - و ذهب الصغرة قلیلا - و رفت زردی اندکی  
حتی غابت القرص - تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب است تا که گمان بزد که مراد قریب غروب  
و اروق اسامه - پس خود سوار گرد اسامه بن زید را - و دفع - و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و بر  
حتى اتی المزدلفة - تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات و منی و بیتوته در روی نزد ما واجب است

وہم چنین نزد امام احمد و بعضی شافعیہ و زہد بعضے از ایشان فرض است و وجہ تسمیہ وی بزمزلفہ بحجت آنست کہ شستن ارزد  
 بمعنی قرب است و مردم دروے قریب بمنی کہ محل مناسک است می آیند و نیز زلف بمعنی زمین ہوا را جارب و باد  
 گویند و زمین این موضع این چنین واقع شدہ است و زمزلفہ را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و روی سست از  
 ابن عباس کہ میان آدم و حوا درین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تقارن در عرفات شدہ بود و اللہ اعلم  
 بالصواب - فصل بہا المغرب والعشاء - پس گزارد آن حضرت در زمزلفہ مغرب و عشاء را - باذان و احد و اقامتین  
 بیک اذان دو و اقامت چنانکہ ظہر و عصر را ہر فات گزاردہ بود و این مذہب شافعی و زہد بعضے دیگر از اہم است  
 و نزد امام ابوحنیفہ بہ روایتی از امام احمد و بیا سے از علما بیک اذان و یک اقامت زیر اکہ عشاء اینجا و رقت  
 خود است پس احتیاج باقامت جدا و اعلام نہ باشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در  
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کردہ و ترمذی نیز این را حسین و صحیح ترمذی - و لم یسجد بیہا نشاء - و نگذازد نماز  
 نفل در میان مغرب و عشاء چہرے و سجۃ بضم سین نماز نفل را گویند - ثم اٹلج - پستری پلو ہذا آنحضرت و بجا  
 رفت - حتی طلع الفجر - تا آنکہ طلوع کرد صبح و درین شب بہ بتجد بر نخاست با وجود آنکہ سنت دائمی و سے علی اللہ  
 علیہ وسلم بود - فصلی الفجرین تبین لہ البصر - پس بگزارد نماز فجر در ہنگامیکہ ظاہر شد مر اور فجر و ازین کلام مہموم  
 میگردد کہ برویکہ ان طلوع صبح ظاہر نشدہ تا آنکہ بعضے روایت کردہ اند کہ گزارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی  
 گزارد و تاریکی و صواب آن است کہ در وقت گزارد و لیکن مردم شک داشتند کہ صبح طلوع کردہ یا نکردہ آنحضرت  
 را صلی اللہ علیہ وسلم بوسے یا بحجت کمال علم و سے ظاہر شد کہ طلوع کردہ است و مراد بآنکہ در غیر وقت گزارد  
 یعنی در غیر وقت معمول گزارد و سخن درین باب در مواقیت مصلوۃ گذشتہ است فلیند کہ باذان و اقامت - پس  
 گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توہم گفت کہ باوجود آنکہ استعجال نمود و یکہ تر گزارد اما اذان و  
 اقامت کہ سنت سترہ بودہ ترک نداد - ثم رکب القصواء حتی اتی المشرا الحرام - پس سوار شد ناقہ را تا آنکہ آمد مشحرام  
 کہ نام منہی است در زمزلفہ کہ آنرا قرآن میگویند بفتح قاف و فتح زای و حاء مملہ در آخر کہ قریش در جاہلیت و قوف در ان  
 میکردند چنانکہ گذشت بد آنکہ در باب حج مشحرام و مشاعر حج و شاعر حج مذکور میگردد و مشاعر جمع مشرست و شاعر حج  
 شعیرہ مراد اموریج و مناسک و علامات آن است و اصل از شعور بمعنی علم است - فاستقبل القبلة - پس روی آورد  
 آنحضرت بقبلہ - فدعاہ و کبرہ و ہللتہ و حده - پس دعا کرد حتی سبحانہ را و تکبیر و تہلیل و تہوید یاد کرد و اورا - فلم یزل  
 واقفا حتی اسفر جدا - پس ہمیشہ بود آنحضرت ایستادہ تا آنکہ روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و ان  
 وقوف بزمزلفہ واجب است نزد ما - فدفع قبل ان تطلع الشمس - پس براند و بیرون آمد از زمزلفہ پیش از آنکہ  
 برآید آفتاب - و اروق الفل فل بن عباس - و روایت گردانید فضل بن عباس را چنانکہ از عرفات اسامہ

بن زبیر را ردیف ساخته بود - حتی ائی بطن محسر - تا آنکه آمد بطن و او سے محسر را بضمیم فرج حاد کسرین مشدود  
 که میان مزدلفه و مناست و برنج است میان هر دو پاره ازان است و پاره ازین مشتق است از صور یعنی مانده  
 شدن و تخیر مانده کردن و این وادی مانده میگردد و اندک گذرندگان را یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را چنانکه در  
 بیان حکمت آن معلوم گردد - فرح قلیلا - پس جنبانید ناظر اندک و تیز را ندواز بعضی احادیث مفہوم میشود که سخت  
 تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و محب است شتاب رفتن ازین وادی  
 و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف ابتلاء و اختلاط کرده اند در سبب حکمت تیز راندن  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناظر درین وادے و مشهور آن است که این مکان نزول عذاب دبر اصحاب فیل که  
 قاصدیم ببيت اللہ زاده اللہ تعالیٰ و مکر یا آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و ثابت شده  
 است و صحیح امر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار مثنو در راه تیز گذشتن و گریه کردن و  
 عبرت گرفتن ازان و همچنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شده در دے عذاب خدا و در مواضع که نازل  
 است و از علمای شافیه است نقل کرده که سبب دے آن است که لغار سے می آیتا و در دے چنانکه رافعی  
 گفته یا مشرکان عربی آیتا و ند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بخالفنت ایشان و امام شافعی در امام گفته  
 که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بودن شایسته  
 و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی تبویم گرد و که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب  
 مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گذرندگان را  
 به تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قهر و جلال اوست تعالیٰ و تیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذاب نازل شده  
 تا آنکه اگر می آیتا نازل میگردد و عذاب این بآن اصلاحی ماند و با وجود آن چون صریح نمی و منع و وعید و در کثرت  
 از طاعون دارد و شده این قیاس در مقابل نفس است و فائده ندارد و در کثرت در بعضی مواضع دیگر آمده است  
 چنانکه کسی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن بافتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر سے آیتا  
 میوز و اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرقی است  
 میان اسباب ظنیه و دہمیہ و مباشرت این مثانی توکل نیست و در دہمیہ منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع  
 نشده و بهر آنکه آن وعید و ترک مواعید واقع شده و دیگر چه جای سخن است اعاذنا اللہ من موجبات خط و سباب  
 عذابہ - ثم سلک الطريق الوسطی - پسر رفت آن حضرت میانہ راه را و این غیر راهی است که ازان رفتہ بود و آن  
 راه نخست را طریق صلب میگویند لهذا مجمعه و تشدید موصود و این را طریق بازین که نام دو کوه است یکسر زای  
 فرج میم و لنداد و رفت رفتن بر وادے محسر گذشتہ بود و الی تخرج علی الجمرة الکبری - آن راهی که بیرون می آید

بر جبهه اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد شریف است مقصود تعیین طریق است ایا امروز از آن جبهه میگذرند و جبهه می آیند که در جانب مکه است اورا جبهه عقیمه می گویند و عقیمه یعنی قطع عین و قات راه در کوه و این جبهه در ته اوست و سببه العقیمه که انصار کردند نیز مصنف با دست و احکام می جاریه تفصیل در باب خود بیاید - حتی اقلی الحجرة التي تحت الشجرة - تا آنکه آمد آنحضرت جبهه را که زیر درخت است مراد همین جبهه عقیمه است که مذکور شد - فرما با بیع حصیات - پس انداخت و روی به سمت سنگریزه را - یکبر مع کل حصاة منها - در حالیکه تکبیری گفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه با مثل حصی الخوذ - مانند سنگریزه های خذوف یعنی خانی سکون ال یحییین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدنه بکسر سیم و سکون نما فلان و صورت خذوف آنست که سنگریزه پاخته دارد و انگشت سبابه می گیرند تا میان فرنگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدنه بسیار ناز چوب دیو می اندازند و در حدیث از خذوف منی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزه است و ذکر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذوف را بمقدار دانه یا فلان بعضی گفته اند کمان تر از خود و خرد تر از بندق و بعضی مثل شمشک گویند - رمی من لطن الوادی - انداخت آنحضرت سنگریزه بار از میان دادی که جبهه در اینجا است ثم انصرف الى النحر - پستری باز برگشت آنحضرت بسوی قربان جایی که در مقابل بود - فخر الشاهین بدنه بیده - پس بخروان حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود بختر گشتن و بر سینه زدن نیزه و بیان خود فرج و آنکه سنت در شتر خمر است و در غیره فرج در باب اضحیه گذشت - ثم اعطی علیا رضی الله عنه فخرنا غیر - پستری داد آنحضرت یعنی شتران را یا کار را علی پس بخار و علی چیزه را که باقی ماند بعد از شتران حضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد - و اشتر که فی بدیه - و شریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربان خود - ثم امر من کل بدنه ببیضه - پستری امر کرد آنحضرت به گرفتن گوشت پاره از هر شتر بدنه لقیحات و احد بدن بضم و سکون فجلعت فی قدر پس گردانیده شتر این گوشت پاره را در دیگی - فطبخت - پس پخته شد آن گوشت پاره با فاکلان کجها - پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت پاره یا گوشت قدر و قدر موت می آید - و شتر با من مرقا - و نوشیدند از شور با می آن مرق یعنی میم و را شور با بخت آنکه مستحب است که از قربان خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخش گردند و در روایتی آمده که شمار کردند فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند - ثم ركب رسول الله - بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فافاض الى البیت - پس شتابی راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بکتابه النظر - پس گزارد و در که نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گزار پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و سخن در اینجا بسیار است و در شرح بسین شده



واللہ اعلم۔ ثانی علی بنی عبد المطلب۔ پس آنحضرت بر سر این عبد المطلب کہ عباس بن اولاد وی بودند و عبد المطلب نام پدربزرگ آنحضرت است و منصب ستای زرم بدست ایشان بود۔ لیکن علی زرم۔ در حاکمیکہ آب میدادند مردم را بر زرم۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت از معا بنی عبد المطلب بکشید آب زرم ای پسران عبد المطلب۔ فلولا ان لیلیکم الناس علی ستایکم۔ پس اگر نبود خوف آنکہ غالب کنید بر شمار مردم و کشیدن آب از زرم و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن از جهت اتباع غل من و بیرون آید این منصب از دست شما از جهت محکم ہرگز نمیکشیدم من آب از زرم از جهت فضل و شرف این فعل۔ فنا و لودہ دلوان شرب منہ۔ پس دادند آنحضرت را و لوی از آب زرم پس نوشید آنحضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی اللہ عنہ واقع شدہ و احکام دیگر بعد از طواف است کہ در ایام منی آنرا میکنند در محل خود و کور گردان بنابر اللہ تعالیٰ۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی اجرة الوداع۔ گفت عائشہ بیرون آمیم ما با آنحضرت در حجۃ الوداع۔ منما من اہل بمرہ و منما من اہل کج۔ پس بعضی از آنکسے بود کہ احرام بست و تلبیہ کرد بعضی از آنکسے بود کہ احرام بست کج و تلبیہ کرد کج۔ فلما قد مناکتہ۔ پس ہنگامیکہ قدم آوردیم بکہ۔ فقال۔ پس گفت۔ رسول اللہ پیغمبر خداے۔ صلی اللہ علیہ وسلم من اہل بمرہ و لم یبدیحیل۔ کسیکہ اہلال کرد بمرہ و ہدی نہ فرستاد پس باید کہ حلال شود و بر آید از احرام یعنی احرام بند کج در ایام حج۔ و من احرام بمرہ و اہدی تلبیل بالجج مع العمرہ۔ و کسیکہ احرام بست بہ عمرہ و ہدی فرستاد پس باید کہ اہلال کند کج با عمرہ۔ ثم لا یحل حتی یحل منہا۔ بعد از آن حلال نشود تا آنکہ حلال شود از ہر دو۔ و فی روایتی فلا یحل حتی یحل بخر ہدیہ۔ و در روایتی اینچنین آمدہ کہ پس حلال نشود تا آنکہ حلال شود بہ بخر کردن ہدی خود و مل بمرہ این حکم دارد۔ و من اہل کج فلتیم حجہ۔ و کسیکہ احرام بست کج پس باید کہ تمام کند حج خود را۔ قالت۔ گفت عائشہ ففعلت پس حیض کردم من۔ و لم اطف باللبیت۔ و طواف نکردم بخانہ کعبہ برای عمرہ۔ و لا بین الصفوا و المروة۔ و نہ طواف کردم میان صفاء و مہرہ مراد ب طواف اینجا سعی است و بر سعی نیز اطلاق طواف آمدہ است۔ فلم ازل حالفا۔ پس ہمیشہ بودم من حالف حتی کان یوم عرفہ۔ تا آنکہ شد روز عرفہ۔ و لم اہل الا بعمرہ۔ و احرام نہ بستہ بودم من مگر برای عمرہ۔ فامر فی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان التقل راسی و ائتشتا۔ پس امر کردند آنحضرت کہ بکشایم سر خود را و شانہ کنیم یعنی بر آیم از احرام و مباح گردانیم آنچه حرام شدہ بود با حرام۔ و اہل بالجج۔ و احرام بندم بعد از آن کج۔ و اترک العمرہ۔ و ترک کردم عمرہ را و ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آنحضرت۔ حتی تحضیت حجی۔ تا آنکہ تمام کردم حج خود را۔ بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر خنساء با منی را و در مرا کہ عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عائشہ بود از یک مادر و امر فی ان اعتمر کان حیضتے۔ و امر کردند مرا کہ عمرہ کنم و در بدل عمرہ من کہ فوت شدہ بود از من بجهت حیض و برآمدہ بودم از احرام آن منی را و ہمہ احرام بندم این عمرہ را از شیم کہ جای است بیرون کہ بدو سربل نزدیکیترین زمین حل بجرم و در اینجا جایی است کہ آنجا مسجد عائشہ بود و بیعتی بہ اہل احرام بستن و بعد از آنجا دعوا م الناس این تیمم را عمرہ گویند چون از برای عمرہ

احرام از آنجائی بندند۔ ثالث۔ گفت عائشہ رضی اللہ عنہا قالت۔ گفت عاتقہ بنی سہیل کہ کہیں کہیں  
احرام بستہ بودند بر اسے عمرہ سبچانہ کہیہ۔ و بین الصفاد المرقۃ۔ و سی کردند میان صفاد مرقہ۔ ثم طلوا۔ پستہ حلال شدند و  
بر آمدند از احرام۔ ثم طلوا طوافا بعد ان رجوا من منی سجد از ان طواف کردند بعد از ان کہ باز گشتند و آمدند از مشاعر و زجر  
طواف زیارت۔ و لما الذین جمعوا الحج والعمرة فاما طوافوا طوافا واحدا۔ و اما آن کسانیکہ جمع کردند حج و عمرہ را و قرآن کردند  
پس طواف نہ کردند مگر یک طواف روز بخبر برای حج و عمرہ معا۔ متفق علیہ۔ و عن عبد اللہ بن عمر قال سمعت رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع بالعمرة الی الحج۔ تمتع کرد آنحضرت بعمرة بہ سوس حج۔ فساق معہ الہدی من فی الحلیفۃ۔  
پس راند و برو با خود ہدی را از ذی الحلیفہ کہ آنجائی احرام ست۔ و بد آنابل بالعمرة۔ و آغاز کرد پس اہلال کرد بعمرة۔  
ثم اہل بالبحج۔ پستہ اہلال کرد بحج۔ فتمتع الناس مع البنی۔ پس تمتع کردند مردم با بنیغیر۔ صلی اللہ علیہ وسلم بالعمرة الی الحج۔  
بعمرة بہ سوس حج چنانکہ صورت تمتع ست۔ فکان من الناس من اہل منہ و منہم من لم یہد۔ پس بود از مردم کسیکہ ہدی  
بر د با خود و بعضے از ایشان کہ ہدی نہ برد۔ فلما قدم البنی صلی اللہ علیہ وسلم مکۃ قال للناس۔ پس ہنگامیکہ  
قدم آورد آنحضرت بکہ گفت مردم را۔ من کان منکم اہل فادع لایحل من شیء حرم منہ۔ کسیکہ بہت از شما کہ اہل کردہ  
پس بدرستیکہ وے حلال نشود از هیچ چیزے کہ حرام شدہ از وے یعنی از احرام نہ بر آید و ہم بر ان حال کہ بودہ باشد۔  
حتى یقفہ حج۔ تا آنکہ بگذارد حج خود را۔ و من لم یکن منکم اہل فلیطف بالبیت و بالصفاد المرقۃ۔ و کسیکہ نہ باشد  
از شما کہ اہل کردہ پس باید کہ طواف کند سبچانہ کہیہ و بصفا و مرقہ۔ و لیقصر۔ و باید کہ قصر کند موسے خود را و دہن  
این ست و الا حلق افضل ست۔ و یحلیل۔ و باید کہ حلال شود و آنچه از مناسک و اعمال عمرہ است بجا آورد چنانکہ در  
حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست کہ از بن حدیث معلوم می شود کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تمتع بود و حج  
آن ست کہ آن حضرت قارن بود و تاویل این حدیث آن ست کہ مراد تمتع منہ نوعی ست کہ انتفاع و التذات و ست  
و شک نیست کہ این معنی در قرآن موجود است از جهت اقتضای ذنوب و نسک و نسک و احادیث مراد آن ست کہ امر کرد  
اصحاب را بجمع و اسناد تمتع بحج و سی بطریق اسناد بسبب ست چنانکہ میگویند بنا کرد با و شاہ شہرے را زیرا کہ چون  
بنا با مراد ست گو یا خود بنا کردہ اما روایت آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منفرد بود پس وجہ آن ست کہ نخست احرام حج  
بست پس از ان بیت عمرہ کرد و قارن شد ہر کہ لفظ اول بداشتند خیال کرد کہ تنها بر اسے حج احرام بست و افراد و دین  
تا و یالت بحج بطریق میان روایات کردہ اند و کلام درین مقام بسیار ست و شرح سفر السعادت ذکر کردہ  
شدہ است و اللہ اعلم بالصواب بعد ان حال تمتع را کہ بدی نگو و بیان نمود کہ چون از احرام بر آمد و طواف اقصی  
نمود و عمرہ تمام کرد۔ ثم لیسل بالبحج۔ پستہ باید کہ چون ایام حج برسد احرام بندد بر اسے حج۔ و لیہمد۔ و باید کہ اہل کند کہ  
ہر چی کردن و اراقت دم نمودن واجب ست مرتبہ را برای شکر گزاری لاین نیست کہ توفیق ادا اسے ہر دو شکر

یافت. من لم یجد به یا. پس کسیکه نیابد هدی را فلیصم ثلثه ایام فی الحج. پس باید که روزه دارد سه روز و رجب هر سه روز که باشد و افضل آن است که سابع و ثامن و ناسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از ناسع دارد. و سببه اذ ارجع الی الله. و روزه دارد هفت روز و قتیکه برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید مطابق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده است افرجهتم این بعضی تفسیر کرده اند از رجوع باهل و بعضی بفرانج از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بکعبه بمضیادی گفته اند که مذنب ابی حنیفه این است یعنی نیز موافق آن گفته آما در هدایه گفته که اذ ارجع الی الله فطاف این حدیث معید این مذنب است و چون آنحضرت قدم آورد بکعبه و امر کرد اصحاب را بدانچه کرد. فطاف حین قدم بکعبه. پس طواف کرد هنگامیکه رسید بکعبه. و تلم الرکن اول شئی. و بوسه داد بر اسود را نخست از هر چیز. ثم خبث ثلثه اطواف بپیر بود که در رمل کرد چنانکه گذشت و در سه طواف که آنرا شوط میگویند که یکبار گرد و کعبه گشتن است. و منی اربعا. و منی کربلا و اربع مستافا هسته چهار مجموع هفت طواف باشد و شوط شده که از اطواف گویند. فرجع حین قضی طوافه بالبيت عند المقام کعبین. پسر گزارد هنگامیکه تمام کرد طواف ببيت راز و مقام ابراهیم و کعبه و کعبه نماز را. ثم سلم. پسر سلام داد. فانصرف. پس گشت از نماز. فاتی الصفا. پس آمد کوه صفار. فطاف بالصفا و المره سبته طواف. پس طواف کرد بصفا و مره هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بین الصفا و المره گویند. ثم اهل من شئی حرم منه. پسر حلال نشد آنحضرت از هیچ چیز که حرام شده از وی و از احرام نیز آمد زیرا که قارن بود اگر شییع هم بود پس با خود داشت. حتی قضی حجه و نحر به یوم النحر. تا آنکه گزارش حج خود را بدو نکرده بودی خود را روز نحر و افاض. و رخت بسوسه که یعنی از منی بکعبه آمد. فطاف بالبيت. پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت. ثم حل من کل شئی حرم منه. پسر حلال شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی و حتی از پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نسا و اینجا حج تمام شد و مطابق از احرام برآمد. و فعل مثل ما فعل رسول الله. و کرد مانند آنچه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من ساق المدی من الناس کسیکه ساق هدی کرد از مردم. متفق علیه. و عن ابن عباس. رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نه عمره استمتنا بها. این عمره است که منقعت گرفتیم بدان من لم یکن عنده المذبحی فلیحل الحل كله. پس کسیکه نباشد نزد وی هدی پس بیکه حلال شود طواف شدنی همه فان العمره قد دخلت فی الحج الی یوم التیممه. زیرا که عمره به تحقیق در آمد و رجب تا روز قیامت شرح این معنی گذشت. رده مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی. و این باب هجرت از فصل ثانی

الفصل الثالث. عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس می. روایت است از عطاء گفت شنیدم جابر را در میان مردی که شرک بود و بدین در شنیدن. قال. گفت جابر. اهلنا اصحاب حجر. احرام بستیم ما که اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بالحج خالصا و حده حج ساده و بی آمیزش عمره تنها. قال عطاء قال جابر. گفت عطاء که گفت جابر.

تقدم البني - پس قدم آورد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح را اقامت من ذی الحجۃ - در صبح شب چهارم که گذشته بود و از راه  
 ذی الحجۃ - فامرتا ان یحل - پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برآئیم - قال عطار - گفت عطار در تفسیر  
 قول جابر که امر کرد آن حضرت ما را که حلال شویم - قال - گفت آنحضرت - حلوا و امسبوا النساء - از احرام برآئید و بسید  
 زنان را - قال عطار و لم یزیم علمهم - و واجب نکرد و اینست برایشان رسیدن بزنان - و لکن اجلسن لهم - و لیکن  
 حلال گردانید زنان را بر ائمه ایشان و مباح گردانید وسط ایشان را - بقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفۃ الا خمس پس  
 گفتیم ما که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفۃ مگر پنج شب - امرنا ان نقضی الی النساء - امر کرد ما را که برسیم بدوی زنان  
 خود و مباشرت کنیم ایشان را - و نمائے عرفۃ قطعند اکیرنا النبی - پس بیایم عرفۃ را و در حالیکه می چکاند آلتهای مردی  
 با آب منی قطر چکیدن و چکاندن و ندا کین جمع ذکر است پنج تن بر خلعت قیاس - قال - گفت عطار یقول جابر بیده -  
 در حالیکه اشارت میکند جابر بدست از برای تمثیل چکاندن ندا کیر منی را - کافی النظر الی قوله بیده کیر کما عطا میگوید  
 گو یا که من گاه می کنم الآن بیده اشارت جابر بدست خود که می چکاند دست خود را از برای نمودن صورت خود  
 قال - گفت جابر - فقام البني - پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فینا - در میان ما - فقال قد علمتم  
 الی التقاکم اللہ - چه تحقیق دانسته اید شما که بدرستی که من پر هیزگار ترین شما ام و مر خدا را و در بعضی نسخ علی اللہ یعنی گرای  
 ترین شما بر خدا - و احد فکم - و راست گو ترین شما ام - جابر کم - و نیکو کار ترین شما ام - و لولا هدی لعلت کما تملون  
 و اگر نمی بود هدی من هر آینه حلال می شدم من چنانچه شما حلال شوید - و لو استقبلت من امری ما استبرأت لم است  
 الهدی - و اگر پیش منیدانستم از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر می دانستم که بر آمدن از احرام این چنین بر شما  
 شاق خواهد آمد پیغمبر اندم هدی را و من نیز از احرام می بر آمدم - فحلوا - پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی  
 عز شانه چنین است - فحللنا و معنا و املنا - پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را بر سبع رضاء اطاعت و فرمانبرداری  
 کردیم - قال عطار قال جابر - گفت عطار که گفت جابر - فقدم علی رضی اللہ عنہ من سبایہ - پس قدم آورد و امیر المؤمنین  
 علی رضی اللہ عنہ ازین که برای گرفتن صدقات رفته بود و سی و سبایت خرج و باج ساعی بلجستان - فقال کم  
 ابللت - پس گفت آنحضرت علی را بچیز و بچیز نوع احرامی تو - قال با اهل بی النبی - گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم  
 بچیز و نوعی که احرام بست آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ - پس گفت مر علی را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم  
 فاهدوا مکث حراما پس اهدا کن یعنی بران هدی بان خود و درنگ کن و بایست که در حالیکه مخفی چنانکه من کرده ام -  
 قال و اهدی له علی هدی - گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی اللہ عنہ - فقال سرقة بن مالک بن جهم -  
 پس گفت سرقة - یا رسول اللہ التامنا ندام لابد - آیا بر اے امسال ما ست این حکم یا بر اے همیشه است -  
 قال لابد - گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه و فضل اول گذشت - رواه مسلم - و عن عائشۃ رضی اللہ

عنه انما قالت قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم لاربع مضين من ذي الحجة - گفت عائشہ قدم آورد و آنحضرت یعنی یہ کہ  
 ہنگامیکہ چار شب گذشتہ بودند از ذی الحجہ - اچس - یا پنج شب - فدخل علی و هو غضبان - پس درآمد آنحضرت بر من  
 و حالانکہ منی خشمناک است - فقلت من غضبك - پس گفتم من کہ در غضب آوردی - یا رسول الله ادخله الله النار  
در آرد او را خداے تعالی در آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - او ما شرت انی ابرت الناس بامر - آیا منیانی  
دخترندارے کہ من امر کردم مردم را بامری - فاذا هم تیر و دون - پس ناگاہ مردم بر دود توقف می کنند و را مثال آن  
 دیوانی استقبال من اری ما استبرت ماقت الہدی می - و اگر می بود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزے را کہ پس  
دانستم نمی آورد و نمی راندم ہی را ہر اہ خود - حتی اشتہرہ - تا آنکہ می خریدم ہدی را اکنون بعد از احرام ہم حل  
 کما حلوا - پس حلال ہی شدیم چنانکہ حلال شدند مردم - رواہ مسلم

### باب دخول مکہ والطواف

ذکر کردین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدرود و وجہ وقت در آید و ذکر کردہ  
 کیفیت طواف را و آنچه لازم است اورا از استلام حجر و جز آن و مکہ بمعنی ہلاک نفقان کردن است پس این بلد شریف  
 را ازین جهت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند و ناکس و فانی میگرداند گناہان را و ہلاک میکند مرکے را کہ ظلم کند و الحاد و زور  
 و سران و مکہ نیز میگویند و یک بمعنی کوفتن است از جهت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جهت از دحام خلائیق  
 نژاد وے کہ موجب وق اعناق است یا از جهت آنکہ وے میگوید مردان را وے شکنند قوت و تیزی ایشان را برضنت  
 و مجاہدت و طواف گشتن گرد چیزے اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا الله تعالی و تشریفاً

**الفصل الاول** یعنی نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکہ الا بابت بذي طوى گفت نافع کہ ابن عمر  
بود کہ قدم نمی آورد و مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذي طوى بفتح طاء مہملہ و یحتمل کہ سنہ آید و فتح اصح و اصح و اشہر  
بہ تنوین و بے تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ - حتی یصبح و یغسل و یصلی تا آنکہ صبح میکرد  
ابن عمر و غسل می بر آورد و نماز میکرد و ظاہر آن است کہ مراد نماز نقل است برای و بادن این مقام شریف  
نیز غسل مکہ ہمارا پس می درآمد مکہ و روزانہ - و اذا لم یمنہام بذي طوى و بات بہا حتی یصبح و یدکر ان البی - و ذکر  
میکرد و ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک - بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از بیوت بذي طوى و خستال  
و صلوة و درین حدیث اشجاب و بآمدن مکہ در روز است تا بہ بنید کعبہ را و دعا کند و الا ان عادت جاری شدہ  
بدر آمدن وقت سحر مرگسانے را کہ می آیند از جدہ و سنت موافق اول است و اگر چہ جامع حال سحر و وقی و حالی  
دیگرے نجسہ و لیکن زہر و سلطان عزت و اہمیت و جلالت بیت اللہ زادہا الله تعالی و تشریفاً و وقت شجاعت  
اعلم و اہرست عرف ذلک بالذوق و الحمد للہ متفق علیہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ان البی صلی اللہ

علیه وسلم لما جا مکة وعلیها من اعلاها گفت عایشه که آنحضرت هنگامیکه می آمد که را در می آمد او را از بالای او که  
 همان جانب ذی طوی است و معلوم که مقبره مکة است همان جانب است و معلوم الفتح سیم و سکون عین مهله و تخفیف لام  
 و حاء معلوم میگویی بنده سیم و تشدید لام - و خرج من اسفلها - و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است متفق علیه  
 و عن عروة بن الزبیر - عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و خواهر زاده عایشه صدیقیه است و پسر سنان  
 ابی بکر روایت میکند از عایشه که گفت - قد حج البنی تحقیق حج کرد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاجرتنی عایشه ان اول شیء بدایه  
 حسین قدم مکة انه توفاه ثم طاف بالبيت - پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزه که آغاز کرد آنحضرت بدان چیز در وقتیکه قدم  
 آورد مکة را این بود که آنحضرت و صوگرد پست طواف کرد و بجائۀ کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند - ثم لم تکن عمرة -  
 پست نبود و عمره - ثم حج البکر - پست حج کرد البکر - و کان اول شیء بدایه الطواف بالبيت ثم لم تکن عمرة ثم عمرتم عثمان مثل  
 ذلک - یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این خلفای ثلاثه رضی الله عنهم بکمال آذیند نخست کاری که کردند طواف کردند و حج  
 عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات هم لم یکن غیر یعنی بنود غیر طواف و بعضی گفته اند که این صحیف است ولیکن معنی  
 صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بکعبه عمره کردند ولیکن هر که ساقی  
 کرده بود بها حرام باقی ماند و هر که ساقی نکرده بود از احرام برآمد مگر آنکه مراد یعنی عمره فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است و  
 عروه این کلام را در رد کسی گفت که عمره کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قرآن خود باقی ماند مگر آن یکبار  
 پستی نکرد او را فرمود که از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد از عمره احرام دیگر برای حج ببندد و متفق علیه - و عن ابن عمر  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم - بود آنحضرت که چون طواف میکرد  
 در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن - سعی ثلاثه اطواف - سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط طواف و در اول است که بیان  
 آن گذشت - و منی اربعة و میرفت بر دوش مقدار و در چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار گشتن گرد خانه  
 کعبه هر یک گشتن را شوط گویند یعنی تنگ و در مسائل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که  
 جماعة از فقها اطلاق این لفظ را کرده داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند  
 که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانکه در کراهت اطلاق شرب بر مدینه مطیبه گفته اند - ثم یحیی بن  
 یزید میگوید از بعد از طواف و در رکعت - ثم یطوف بین الصفا والمروة - پست طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس رمل  
 در طواف میبود که بعد از سعی است متفق علیه و عنه - قال رمل رسول الله صلی الله علیه و سلم - دهم از این عمره است  
 که گفت رمل کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من الحرامی التلکنا از جر اسود تا جر اسود سه بار - و منی اربعة و منی کرد چهار بار - و کان  
 یسعی بطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة - و بود آنحضرت که سعی میکرد در مناک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان  
 صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت - رواه مسلم - و عن جابر - قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما



قدم مکہ اتی الحج فالتئم بہنگامیکہ قدم آورد و آنحضرت کہ را آمد حجر اسود را یعنی ابتدا سے طواف از حجر اسود کرد۔ ثم مشی علی بیتی۔ پستری شی میگرد دست راست خود از برای طواف غزل تلتاوشنی ارباب پس رمل کرد در سہ طوف و شی کرد و چار۔ رواہ مسلم۔ وعن الزبیر بن عبدی تابعیت روایت میکند از ابن عمر وغیرہ سے روایت است از وی یک حدیث در استلام حجر۔ قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر۔ گفت سوال کردم سے از ابن عمر ابو سلمہ و ان حجر اسود۔ فقال۔ پس گفتم ابن عمر را بیت رسول اللہ دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم التئم و قبلتہ۔ استلام میکرد اور او بوسہ میداد اور سابقاً معلوم شد کہ استلام شامل لمس بید تقبیل بدان ہر دو راست و گو یا مرد با استلام این جامس بیدست تقریباً مقابلت تقبیل۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال لم ار البئی صلی اللہ علیہ وسلم یسلم من البیت الا الرکنین الیمانیین۔ گفت ابن عمر ندیدم من آنحضرت را کہ استلام میکرد از خانہ کعبہ مگر دو رکن یمانی را کہ حجر اسود ست و رکن یمانی کہ نمازی ابوست رکن یمانی نام ہیں رکن ست ولیکن اینجا ہر دو رکن ز یمانی نمواند بطریق تغلیب بیت را دور رکن دیگر ست کی رکن عراقی دیگر رکن شامی و ہر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی را افضل ست باعتبار بقاعۃ ایشان بر اصل بناے حلیل علیہ السلام ازین جهت تخصیص کرده شدہ اند با استلام دو رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود و روسے ولذا التقبیل کردہ میشود و دو رکن یمانی اکتفا بلنس میکنند و از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نہ شدہ و جہوزہ برین اند و در استلام رکنین شلہ سین کلام ست ذکر کردہ ایم آنرا و شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کردہ شدہ است متفق علیہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال طاف النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع علی البعر۔ گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجۃ الوداع بر پشتہ ریشلم الرکبن۔ و رجالیکہ استلام نمی کردند اسود را بچیز سے کہ در دست دمی بود بان خوب اشارت بجبر میکرد و خوب را بوسہ میداد و محجن بکسر میم و سکون خائے مہملہ و فتح جیم و حب سرخ بانہ چون کان متفق علیہ و عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طاف بالبیت علی البعر۔ و ہم از ابن عباس ست کہ آن حضرت طواف کرد بخانہ پرشتہ۔ کہا اتی الی الرکن اشار الیہ بشئ نے یدہ۔ ہر گاہ کہ می آمد و میر رسید بر حجر اسود اشارت نمی کرد بیسوسے و بسے بچیز سے یعنی یہ چوبی کہ در دست مبارک سے بود۔ و کبر۔ و کبیر نے براورد و درین حدیث بوسہ دادن آن چیز مذکور نیست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی الطغیلول۔ صحابے ست آخر الصحابہ موتوا و از خواص یاران و تابان امیر المؤمنین علی بود رضی اللہ عنہما۔ قال را بیت رسول اللہ۔ گفت دیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم لیطوف بالبیت و یسلم الرکن بحجین معہ و قبلتہ الحجن۔ طواف میکرد و بخانہ و استلام میکرد رکن را بچمن کہ یا ادو و د بوسہ میداد و محجن را درین حدیث استلام رکن ست بچوب و تقبیل آن دور حدیث سابق اشارت بہ محجن بود مجمل آنکہ ہر چه استطاعت دار و بکند بوسہ یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب

و ما نذا آن - رواه مسلم - وعن عائشة - رضى الله عنهما قالت فرجنا مع رسول الله - ﷺ - فقلت عائشة بيرون لمريم بابا بنمير خدام صلى الله عليه وسلم لانكر الا الحج - ورحا ليك ذكر نيكه وديم در تلبيه كرج - را - فلما كان ليلت طشت - پس نهنگاميكه بوديم باسرت حيف كدتم و سرف بفتح سين و كسر واو را و آخر نام مشى است بر يك مرحله از مكه و را بنجا مر قدام المؤمنين ميمنه است رفته از حجاج وى رضى الله عنها و زفات و موت وى هديرين موضع اتفاق افتاده بودند - فدخل النبي صلى الله عليه وسلم واما ابلى - پس و را ما آن حضرت و حالا نكه من گريه مى كنم از وقوع حيفى كه مبا و مانع شود از گزاردن حج - فقال لعلك نفست - بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شايد كه تو حيفى كروى مراد از نفاس اينجا حيفى است و در ولادت نفست به لفظ مجهول ميگويند - قلت نعم - گفتم آرمي - قال فان ذلك شئ كسبه الله على بنات آدم - گفت آن حضرت انديشه من زير كه حيفى چيزى است كه نوشته شده است يعنى تقدير كرده است خدايتقالى آنرا بر دختران آدم بيواسطه و در بعضى روايات آمده است كه ابتداى آن از نسا بنى اسرائيل است و كلام در وى در باب حيفى گذشت - فاعلى بالفعل الحجاج - پس بكن اى عائشه چيزى كه مى حاجيان - غير ان لا تظننى بالبيت حتى تطهرى - چرا نكه طواف نمى كنى بچانه تا آنكه پا كى شوى متفق عليه - وعن ابى هريرة قال لعنة ابو بكر رضى الله عنه فى الحجة التى امره النبي صلى الله عليه وسلم عليها - گفت ابو هريرة فرستاد مرا ابو بكر در حجى كه امير گرداينده بود و او را آن حضرت براسى حجه يعنى براى حجه - قبل حجة الوداع - پيش از حجة الوداع كه آن حضرت به نفس شريف خود كرو سالتقا معلوم شد كه چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بجزوات نخواست رفت ابو بكر رضى الله عنه را امير خراج ساخت - يوم النحر فى رطب - فرستاد مرا ابو بكر روز نحر ميان گروهى كه - امره ان يؤون فى الناس - امر كرد ابو بكر آن گروه را كه افوان گويد و اعلام كنند در موسم احتمال دارد كه ضمير امره بر ابو هريرة رود - الا لا حج بعد العام مشرك - آگاه باشيد كه حج نمى كنند بعد از اين سال بچ مشركى حج كردن مخصوص به مسلمانان باشد - ولا يطوفن بالبيت عريان - و بايد كه طواف نكند بچانه كعبه بچ برهنه و اين عادت اهل جايليت بود كه برهنه طواف مى كردند وى گفتند عبادت نه كنيم خدا را در جايلهاى كه گناه ميكنيم در آن متفق عليه

الفصل الثانی عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یرمی البیت ینفع یدیه گفت مهاجر کہ از تابعلیت

پرسیده شد عیابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد و هر دو دست خود را - فقال قد تجتنب مع السبیه گفت جابر به تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم یکن نفعله بنون پس بنودیم که به کلیم آن را و بیان نیز روایت است یعنی بنود آن حضرت که میکرد آنرا که نذهب الیه ثلثه این است و امام احمد گفته دستها بردارد و دعا کند و در شرح کتاب خبری که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و بعضی رسائل که در مذہب حنفی ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند و لا بد رفع یدین از سنن و عاصت و الله اعلم - رواه الترمذی و ابوداؤد - وعن ابی هریرة قال اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة - روی آورد آن حضرت

پس زحمت نہ کہ را با قاتل الی الحجر - پس ردی آورد و سوی حجر اسود - فاشکله - پس استلام کرد و چرا - ثم طاف بالبيت - پیر طواف کرد بخانه - ثم اتى الصفا - پیر نزد جبل صفا - فغلاہ - پس بالا برد اورا - حتى ينظر الی البیت - تا آنکہ نظر میکرد بخانه - فرغ یدید پس برداشت هر دو دست را و بجعل یدکر الله ماشاء و یدعو - پس گشت کہ ذکر میکند خدا ایتعالی را کہ بخیر باد و دعای کند پس ازین معلوم میشود کہ بنظر بسبب خانه دست بر میداشت و دعای میکرد و مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت کہ صعود صفاست باشد والله اعلم - رواہ ابو داؤد - و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوۃ - طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب - الا انکم تكون فیہ - پس فرق این است کہ شما سخن می کنید و در آن سخن کردن مبطل نیست آنرا چنانکہ نماز را و درین عبارت ایمانی است کہ اگر سخن نگوید بهتر است - فمن تکلم فیہ فلا تکلم الا بنحیر - پس کسیکہ سخن کند در طواف پس باید کہ تکلم نکند مگر بہ نیکو یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال کرده شدہ است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچہ در نماز شرط است و مذہب ائمہ همین است ولیکن پوشیدہ نماند کہ حقیقت تنقیہ من کل الوجوه مراد نیست زیرا کہ طهارت ثوب و استقبال قبلہ و قرارت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن کہ نماز افضل است از طواف و بعضی می گویند کہ برای غربا طواف افضل است کہ غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت - رواہ الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جامعہ و فقوہ علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جامعہ را از رواۃ کہ وقت کرده اند این حدیث را ابن عباس گفتہ اند کہ این قول ابن عباس است ولیکن ظاہر آنست کہ این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود و الله اعلم - و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة - فرد آمدہ است حجر اسود از بہشت - و ہواشد بیاض من اللہین - ردی در حال نزول نخت تر بود و در سفیدی از شیر - فسدو نہ خطایا بنی آدم - پس سیاہ گردانیدہ است اورا گنہان اولاد آدم در سیدن و ستہامی ایشان - رواہ احمد و الترمذی و قال نہاد حدیث حسن صحیح - و گفتہ اند کہ در حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول می کند آنرا بنی ترد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافرا فتنہ میشود و لغوی در حدیث چیزی نیست کہ مخالفت دلیل قاطع کہ حکم باستحالة آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاہر نمایند قول اہل زنج کہ ما دانستہ ایم بخصوص کہ بہشت و آنچه در و است از جوہر مہابین و مخالفت است بحقیقت چیزی ہمارا کہ مخلوق اند و زمین دار فانیہ در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطہ آفات بدان و باین حجر خود آفات رسیدہ تا آنکہ از دست تراست ملاحظہ نگشت کہ ہنوز اثر آن ردی باقی است و جوہر آنست کہ تواند کہ بعد از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شدہ باشد چنانکہ در آدم علیہ السلام شدہ از گرگی و تشنگی و مانند آن و بعضی می گویند کہ مراد ببولدن و از جہت جہت وجود زمین و برکت و شرف و کرامت است گو یا چیز است کہ از بہشت آمدہ است و تنقیہ

بودن او و سپاہ کشتن او بگناہان آدمیان بتنبیہ است مراد میان سکہ عبرت گیرند کہ گناہان در جہاد تاثیر سے کنند  
چہ دلہائے الشیطان در این ہمہ تردد و شک و تاویل از طلبت باطن و حیکہ نفس است و براہ راست آنست کہ بظاہر  
آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بہ علم الہی تفویض نمایند و بگویند کہ ان اللہ علی کل شیء قدیر و در شرح زیادہ برین شہین  
تفصیل و بسط و تطویل کردہ شدہ است و باللہ التوفیق فانکہ مشہور شدہ میان مردم کہ باقی ماندہ است در  
حج اسود سفیدی چونکہ آن سفیدی پیر و زمی آید قیامت یا نزدیک میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود کہ این را  
اصلی باشد یا نہ پس تراجم مکہ فاسے کہ تصنیف کردہ گفتہ کہ این چیز ذکر کردہ است کہ در حج اسود لفظہ سفیدہ صغیر  
مشرق و بود در حلت این چیز در سنہ پانصد و ہفتاد و نہ و فقہیہ سیلیمان عسقلانی در مناسک خود گفتہ کہ دیدم من  
در حج اسود سہ جاسفیدی و بعد از ان دیدم کہ ہر وقت در نقصان بود و این در ہفصد و ہشت بود واللہ اعلم و عنہ  
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الحج - وہم از ابن عباس ست کہ گفت آن حضرت در شان حج اسود - واللہ اعلم  
اللہ یوم القیمۃ - بخدا سوگند ہر آئینہ می برانگیزد حج اسود را خداے تعالی روز قیامت - لہ عنیان بہرہا و حالیکہ را  
و چشم ست کہ می بیند بان و چشم می شناسد کہے را کہ استلام کردہ است اورا - و لسان نطق بہرہا و زبانی ست  
کہ سخن سے گوید بان - لیثمد علی من استلمہ بحق - گواہی میدہد و رقیب و حافظ سے کہ دوسرے کہ استلام کردہ است  
اور بحق یعنی بایمان و صدق و یقین - جسۃ لہ - گواہی میدہد بحق و راستی و این حدیث نیز مجمل ست بظاہر  
زیرا کہ حق سبحانہ قادر ست بر ایجاد و بصر و نطق و جہادات و تاویل سے کنند آن کسانیکہ در دل الشیطان زلیخ  
و تفلست ست و می گویند کہ این کنایت ست از تحقیق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی و عجب ست از  
سہیاد می کہ می گوید غالب برطن آن ست کہ مراد ہیں ست اگرچہ جہت نیست جل او بظاہر و بیج عجب نیست  
از سہیاد می زیرا کہ وسع مجبول ست نیز بر تفلست و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تاجا و از اللہ عنہ بہرہا  
الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی و عن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الزکون و القات  
یا قوتتان من یا قوت الحجۃ - گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم آنحضرت را کہ می گفت یدرستیکہ رکن یعنی حج اسود  
و مقام یعنی مقام ابراہیم و آن سنگے ست کہ در ان اثر پامہای اوست علیہا السلام ہر دو یا قوت انداز جن یا قوت  
بہشت و یا قوت نام جوہری مشہور ست طمس اللہ نور ہما - محمودنا پدید کردہ است خدا تعالی نور این ہر دو را  
و لولم یطمس نور ہما لاضاءہما بین المشرق و المغرب - و اگر نا پدید نمیکرد نور این ہر دو را ہر آئینہ روشن میشد ہر جہ  
میان مشرق و مغرب ست یعنی نام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آن ست تا ایمان بہ غیب باشد امتحان ایمان  
درین صورت ست - رواہ الترمذی - و امام احمد حنبل و در شد خود و ابن حبان و صحیح خود نیز روایت کردہ اند  
و عن عیینہ بن عمیر بہر دو لفظ مصغر ست از کبار تابعین و ثقہ است و در زمان ہنوت و ولادت یافتہ

بعضی گفته اند آن حضرت را دیده و الله اعلم زوایت میکند۔ ان ابن عمر کان یزاحم علی الرنین۔ کہ ابن عمر بود کہ انبوا  
 می کرد و هر دو رکن کن ایستاد و رکن یانے سرجاما را بیت احد امن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یزاحم علیه  
 ابنوہی کردنی کہ ندیدم من هیچ یک از یاران آنحضرت را کہ ابنوہی میکرد بر سر یک ازین دو رکن فقال ان لغل غانی  
 سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم۔ گفت ابن عمر اگر می بینم کہ ابنوہی منکر نشوید بر من کہ حجت دارم بران زیرا کہ  
 من شنیده ام پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم یقول۔ می گفت۔ ان مسجدا کفارة للخطایا۔ بدستیکہ مالیدن این دو  
 رکن بدست پوشده است رگنایان را۔ و سمعہ یقول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت من طاف بهذا البيت ہبوعا کیکہ  
 بگردو گرد این خانه هفت طوف۔ فاضواء۔ پس محافظت کند بر عبادت واجبات و سنن و آداب ان مکان متق رقبہ۔  
 باشد ثواب آن مانند ثواب آنرا کردن بندہ۔ و سمعہ یقول۔ و شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ لا یضع قدما ولا یرفع  
 آخری۔ نہند کہ کسی قدمی را در بر طوالت و بر زمین در و بار و دیگر۔ الا حط الله عنہ بہا خطیئہ یکرا کہ فرودی آید و گویم  
 خدا یتقالی از ان کہین سبب آن قدم نهادن و برداشتن گناہان ادبایا۔ و کتب لہ بہا حسنة و سہ لوسید برائے و سہ  
 نیکی را یعنی در ہر قدم گناہی کہ کند و حسنة می نویسد۔ رواہ الترمذی۔ و عن عبد الله بن السائب صحابی سنت  
 اہل مکہ قرات از وی دارند و مجاہد بروی خواندہ۔ قال سمعت رسول الله۔ گفت شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی الله علیه وسلم  
 یقول باہن الکینین۔ میگفت آن حضرت میان رکن یانی و رکن اسود این دعا را۔ ربنا آتانی الدینا حسنة و سہ  
 الآخرة حسنة و قنا عذاب النار۔ گفته اند کہ صحیح نشدہ از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعائی در طواف مگر این دعا  
 دعایا سہ دیگر کہ بخوانند از صحابہ و تابعین و سلف کہ ام آندہ و الله اعلم رواہ ابو داؤد۔ و عن صفیہ بنت شیبہ بعضی گفته  
 اند کہ وی آنحضرت را دیده و بعضی گفته اند ندیدہ و این جهان اورا در تابعین از کتاب ثقات نوشته و وی صفیہ بنت  
 شیبہ بن عثمان بن ابی طلحہ صحابی سنت کہ کلید خانه کعبہ در دست ایشان بود و ثقات اہمتری۔ گفت من نے خبر دارم از بیت ابی تجرہ  
 بعضی ثقات و سکون جیم و فتح لا پیش الا لف و در بعضی نسخ ہمزہ۔ قالت دخلت من نسوة من قریش از آل ابی حنین گفت بنت  
 ابی تجرہ در آدم بازمانی چند از قریش شری آل ابی حنین را۔ نظر الی رسول الله۔ و حالیکہ گاہ میکنیم بسوی  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ہوسعی بنی الصفاد المردہ۔ و آنحضرت میدوید میان صفاد مردہ۔ فرایتہ سنی وان میرہ  
 بنید و من شدہ سنی۔ سنی یدم من اورا کہ سنی میکرد و بدستیکہ میزد آن حضرت ہر آئینہ میکرد و دوازستہ و دودین میرز  
 بکسیریم و سکون تحتانیہ یعنی انرا آید کہ زیر سے بندند و بعضی کخاف و لمخوف بکسیریم یعنی لباس کہ بالای ہمہ لباسها  
 باشد نیز می آید و اینجا این مراد است۔ و سمعہ یقول۔ و شنیدم آن حضرت را کہ میگفت۔ اسعوا فالله کتب علیکم سنی۔  
 سنی کہیدہ زیرا کہ حق تعالی نوشته است و واجب گردایندہ است بر شما سنی را و سنی فرض است نزد مالک و شافعی  
 و احمد و ترمذی و واجب است و بعضی تطوع گفته اند بطاہر کہیہ (فلا جناح علیہ ان یطوف بہا)۔ رواہ فی تفسیر ج استہ

ورداه احمد مع اختلاف - روایت کرده است این حدیث را در شرح السنه باین لفظ که گذشت در روایت که  
 آنرا احمد با اختلاف در لفظ - وعن قدامة - بضم قاف وتخفيف وال ممله - بن عبد الله بن عمر - صحابی است  
 قدیم الاسلام ساکن شد مکہ را و هجرت نکرد اذان - قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسي بين الصفا  
 والمروة على بعر - گفت دیدم آن حضرت را که سینه می کرد میان صفا و مروه بر شتر سوار - لا ضرب ولا طر و -  
 نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند و لا الیک الیک - و نبود و کیو نشو  
 کیو نشو - رواه فی شرح السنه - وعن علي - بن فتح تخمانيه و سکون عین ممله - بن امية - بضم همزة و فتح میسم  
 و تشدید یا صحابی است حلیف قریش اسلام آورد و روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب  
 بود بنجران - قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طاف بالبيت مضطجعا - گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه  
 در حالیکه مضطجع است و اضطجاع رواه از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن - بر و حاضر بجائیم بنبر واه ابو داود  
 و ابن ماجه و الداری - وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحبه اعتمر و امن الحجر اثم  
 روایت است از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب و سه عمره کردند از جبرانه که نام صغی است چنانکه در میان  
 عمره باقی آن حضرت سابقا معلوم شد - فرموا بالبيت ثلثا - پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط - و جملوا  
 اردیم تحت ابطهم - و گردانیدند و ابطه خود را زیر بغلها سه خود - ثم قذفوا على عواقمهم اليسر - پسترا انداختند  
 روانه از بر و دوشتان چپ خود که معنی اضطجاع است مشهور آن است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از جبرانه شبشب  
 بکه آمد و سحکین را خبر نکرد و ظاهر صحابه اوقات دیگر کرده باشند آن را روایت می کند و الله اعلم رواه ابو داود -  
**الفصل الثالث** - عن ابن عمر قال مات ترك استلام هذين الركنين اليماني والحجر في شدة ولا رخاوة  
 گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمنی و حجر اسود است و سختی و نرمی  
 در ازدحام و خلوت - منذ رايت رسول الله - اذان باز که دیدم پیغمبر خدا را - صلى الله عليه وسلم يمشي - که بوسه  
 میداد آن دو رکن را - متفق عليه و فی روایتی لها - و در روایتی دیگر - و سلم را ابن حنین آمده است  
 که قال نافع رايت ابن عمر يمشي - گفت نافع دیدم ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود -  
 ثم قبل يده - پست بر بوسید دست خود را - و قال مات ترك منذ رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم لفظه - و گفت ابن عمر  
 ترک نکردم این را اذان باز که دیدم آن حضرت را که می کرد این را - وعن ام سلمة - رضي الله عنها قالت تكوت  
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في اشكي - گفت ام سلمه کله کردم بوسه آن حضرت که من بیمار می دارم  
 یعنی پیاده طواف نمیتوانم که در شکوای است بگویی که کردن و بگویی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی اول  
 گو یا عضو که می کند از حال خود - فقال طوف في من در را الناس دانت را که پیغمبر گفت آنحضرت طواف



کن از پس مردمان و حالانکہ توسوار باشی قطعت در رسول اللہ - پس طواف کردم من و حالانکہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم صلی الی جنب البیت - نمازی کند در پہلوئے خانہ کعبہ - یقرأ بالطور و کتاب مسطور - در حالیکہ بخواند سورۃ الطور و کتاب مسطور را متفق علیہ - وعن عالس - بعین مہملہ و کسر موحده در آخر سین مہملہ - بن ربیعہ - یعنی اورا از صحابہ شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر برین اند - قال را بیت عمر لقیل الحجر و لقیل - گفت ویدم عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ را کہ بوسہ میداد چرا سو در اومی گفت - انی لا علم انک جرماتفع ولا تفتر سئلک کہ من ہر آئینہ میدانم کہ توسنگی باعتبار صورت ظاہر در دنیا سود نمی کنی و زیان نمیرسانی - و لولا انی را بیت رسول و اگر نمی بودم کہ من ویدم پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم لقیل - بوسہ میداد - ما قبلک - بوسہ میدادم ترا می گویند کہ عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الجہد باسلام در رفتنہ بیفتند لعبادت و بے آوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ این سخن گفت علی رضی اللہ عنہ گفت بازمان ازین سخن یا امیر المؤمنین کہ بے نفع و زیان سے کند باذن خدا سے عزوجل - متفق علیہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال وکل بہ سبعون ملکاً یعنی الرکن الیامانی - روایت میکنند ابو ہریرہ کہ گفت آنحضرت کہ موکل گردانیدہ شدہ اند بوسی یعنی برکن یامانی ہفتاد و فرشتہ - فمن قال - پس کسیکہ بگوید - اللہم انی اسألك العفو والعافیتہ فی الدنیا والآخرة ربنا ائتانی الدنیا حسنتہ و فی الآخرة حسنتہ و قنا عذاب النار قالوا - میگویند آن ہفتاد و فرشتہ - آمین - ہر گاہ رکن یامانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکہ زیادہ بران و تواند کہ این خصیلت و خاصیت مخصوص برکن یامانی بود و رکن اسود را فضائل دیگر باشد اجل و اعظم و او فرزادان - رواہ ابن ماجہ - وعنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من طاف بالبيت سبعاً ولا تیکلم الا کسیک طواف کند بخانہ کعبہ و سخن نکند مگر سبحان اللہ و الحمد لله - لا اے الا اللہ واللہ اکبر لا حول ولا قوۃ الا باللہ محبت عنہ عشر سیئات - محو کردہ میشود از و سہ بدی - و کتب لم عشر حسنات - و نوشتہ شود بر اے و سہ نیکی - و ربع له عشر درجات - و بلند گردانیدہ شود بر اے و سہ بدی پایہ - و من طاف فکلم - و کسیکہ طواف کند پس سخن کند یعنی بآن کلمات مذکورہ و مکرر آورد من طاف زاتما حکمی دیگر بے منوط و مربوط گرداند - و ہونی ذلک الحال - و حالانکہ وی در ان حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحاثۃ - خاض فی الرحمۃ بر جلیہ - می در آید در رحمت بد و پائے خود - کنا لفض الماء بر جلیہ - همچو در آئینہ آب بد و پائے خود این چنین تقریر کردہ طیبی معنی این حدیث را و گفت ہندہ ضیف عصمہ اللہ کہ در خاطر چنان خلجان میکند کہ معنی این حدیث این باشد کہ اگر چہ تکلم بکلام ناس کند نہ با نیچہ ذکر کردہ شدہ از تسبیح و تحمید و تہلیل و تکبیر مقابل قول او ولا تیکلم الا سبحان اللہ الخ با وجود آن اورا ثواب است کہ می باشد خالص در دریا رحمت بہر دو پائے خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد با اسفل و نمیزد رحمت تا اعلای

أَوَّزَجْتَ بُوْدُنْ اَوْ مَكْلَمْ اَغْيَرْ ذِكْرْ خُدا وَ چُونْ مَكْلَمْ يَذْكُرْ خُدا كُنْ مُتَزَقِّقْ مِي گُرد و دُر دُر ياي رَحْمَتْ اَز پاتا سَرواز اَهْل  
تَا اَعْلَا دَاللَّهِ اَعْلَمْ فَا فَمْ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - رواه ابن ماجه

### باب الوقوف بعرفة

بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة أهم مکانی  
مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفة است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمنه مکان آید فقط او شاید که جمع به اعتبار  
نواحی و اطراف و تعدد محال و وقوف است و وجه تسمیه عرفات بحجبت تعارف آدم و حوا است درین مکان بلند  
هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد و درین مکان ابراهیم خلیل راناسک حج میگفت  
عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی عظیم و مشهور است گویا معروف است پیش  
از تشریف و بعضی گفته اند که از جهت توفیق عباد و دروے بسوے خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است  
میان دے و اکنه دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکان است که موازی و معادل نیست ادراج مکانی از آنکه  
ارضیه پس تسمیه کرده شده بدان کذا قبل و برین وجه کشتن از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف  
بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آرد و بوسه خوش و چون در منی بوسه بدحجبت کنند بدین پنج  
پیدا می گردد و در مقابل آن عرفة گفتند از جهت خالی بودن اذان و اذان روح و وقوف بعرفه عبارت است از ایستادن  
در آن و اوسه اگر چه ساعته باشد و اگر چه در خواب باشد بیک ساعت که درین موضع ایستاد جای  
باشد بعد اذان طواف است چنانکه گذشت

**الفصل الاول - عن محمد بن ابی بکر الثقفی -** که تابعی ثقة است - انه سأل انس بن مالک - ب روایت میکند  
که دے پرسید انس را - وها غازیان من منی الی عرفة - و حالانکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفة  
کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله - پسید چگونگی بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید و درین  
روز عرفة با رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال کان بیل منّا المهل فلما بیکر علیه - بود که تبلیه میکرد از ما هر که تبلیه کنند  
بود پس انکار کرده منی شد بران - و یکبر المکبر منّا فلما بیکر علیه - و تکبیر می گفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده  
منی شد بوسه یعنی لازم نبود که تبلیه گویند اگر تبلیه گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و  
سنت آنست که تبلیه گویند و تکبیر روز عرفة مرحاج را سنت نیست سنت آنست که تاری جمرة العقبة تبلیه می کرد  
باشند و اما تکبیر سنت در پس نماز با حاج و غیر حاج را ر متفق علیه و عن جابر بن انس رسول الله صلی الله  
علیه و سلم قال نحرته ههنا - روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضع حین  
میکند از منی که آنحضرت در آنجا نحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آن را منحر البنی نامند و تبرکات

در اینجا عمارتی کرده اند - و منی کلمہ منحہ - و مناہر محل نحرست در ہر موضع از منی کہ نحر کنند جائزست - فاما خودانی حالکم پس نحر کنید شما در منزلہا و جاہیہا بہ رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت - و وقفت ہنہا و عرفہ کلمہ موقف - و وقوف کردم من اینجا و عرفات ہمہ محل وقوف است و در مزدلفہ کہ ادر اجمع نیز گویند بفتح جیم بحبت اجتماع آدم و حوا در رے و از ولات نیز بمخے قرب و اجتماع است گفت - و وقفت ہنہا و جمع کلمہ موقف - و وقوف کردم من اینجا و جمع ہمہ موقف است و شک نیست کہ مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جو از شامل است ہمہ را در

مسلم - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من یوم الا کثر من ان یبتقی اللہ فیہ عبدان النار من یوم عرفہ گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از رے آزاد کردن خداے تعالی در آن روز بندہ را از آتش و رزخ از روز عرفہ - فاما لیدنو - و بدرستی کہ وے تعالی نزدیک بیشتر بخت و بخت ثم بیارہی ہم الملائکہ - بیشتر مفاخرت می نماید و نازش می کند بہ بندگان کہ حاضر اند در آن موقف ملائکہ را فقیول ما اراد ہولاء پس می گوید ہلا کہ چہ می خواهند این بندگان من بلفظ استفہام تعجب تا ملائکہ اعتراض کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از معنی کہ در ایشان می کردند و رواہ مسلم

الفصل الثانی - عن عمرو بن عبد اللہ بن صفوان - تابعی قرشی ست ذکر کردہ اورا ابن حبان در ثقافہ عن حال لہ لقال لہ یزید بن شیبان کہ روایت می کند عبد اللہ از خالیکہ مر اورا ست گفتہ میشود اورا یزید بن شیبان صحابی ست - فقال کثانی موقف لنا بمرکزہ - گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقعی کہ بود ما را در عرفہ در قدیم الزمان در عمد جاہلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما اینجا وقوف کردہ آمدہ اند - یابعدہ عمر و من موقف الامام جد و دومی انداخت لینے وصف می کرد بہ بعد آن موقف را عمرو بن عبد اللہ از موقف امام سیار و البتہ فاما تا ہا پس آورد

ابن ربیع الانصار - کہسوم و سکون را و فتح موحده نام او زیدست یا زید بن عبد اللہ - فقال انی رسول رسول اللہ - پس گفت من فرستادہ پیغمبر خدایم - صلی اللہ علیہ وسلم الیکم - بسوے شما - ليقول لکم فقولوا علی مشاعرکم می گوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود - فاکلم علی ارث من ارث ابیکم ابراہیم - پس رستیکہ شما بر میراث از میراث پدر کلان شما کہ ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام ست حاصل منے حدیث آن ست کہ ہر قومے و قبیلہ را از عرب پیش از زمان اسلام موقعی معین بود از عرفات کہ در اینجا وقوف بے کردند و موقف قبیلہ این یزید بن شیبان در جائے بود کہ بسیار دور بود از موقف آنحضرت کہ موقف امام عبارت از است پس اینہا خواستند کہ عرض نمایند کہ نزدیکتر بایستند یا حضرت خود تفرس نمود کہ خواهند در خواست پس صحابی را کہ ابن ربیع میقتند بر ایشان فرستاد کہ بجائے خود بایستند و از موقف قدیم کہ از پدران آمدہ است و مشاعر ایشان عبارت از ان ست انتقال نہ کنند کہ عرفات ہمہ موقف ست و ورمی و زویکی از موقف امام تفادے نداد تا در تازع

وتخالف یفتند۔ رواه الترمذی والوداد والنسائی وابن ماجه۔ وعن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کل عرقه موقف۔ هم عرقه وهر جزو سے موقف است هر جایکه وقف کنند صحیح است۔ وکل منی مغر۔ وهم منا مغر است وهر جابے دی که مخر کنند جائز است وکل المرو لقمه موقف۔ وهم منو لقمه موقف است۔ وکل فجاج مکة طریق ومغر۔ وهم راهاسے مکة راه ومغر است فجاج بکسر فاجع فتح ففتح راه کثاده میان دو کوہ یعنی از ہر راہ کہ مکہ در آیند درست است وهر جایکہ در مکہ مخر کنند رواست مخر در حرم باید و مکہ حرم است لیکن در منی عادت شدہ است در روز مخر کہ وہم ذی الحجہ است در منی می باشند آنجا قربانے می کنند و وہاسے دیگر مثل ہدی و دم شکر تمتع و نذر و جزا آنها اگر در مکہ کنند مقصورے ندارد و مقصود از تسویہ مواضع مذکورہ اصل جواز و خروج از عمدہ است والا فضیلت موقف آن حضرت ومغر و طریق سے باقی است کما لا یخفی۔ رواه ابو داؤد والدارقطنی۔ وعن خاتمہ۔ بن ہودۃ۔ یفتح ہاوسکون وادو والہجہ۔ قال راہب البنی۔ گفت دیدم پیغمبر را۔ صلی الله علیه وسلم خطب الناس یوم عرقہ۔ خطبے سے کرو مردم را روز عرقہ یعنی در عرفات۔ علی بعیر قائمانی الرکابین۔ بیشتر سواران ایستادہ و ہر دمہ کاب گویا کہ این بقصد ارتفاع و حصول توت در کلام بود تا از دور و نزدیک ہمہ بشنوند۔ رواه ابو داؤد۔ وعن عمر بن شعیب ان ابیہ عن جدہ ان البنی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعا یوم عرقہ۔ بہترین دعا بادعای روز عرقہ است کہ در عرفات کنند یا ہر جا کہ کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیان است۔ و غیر ما قلت انا والنبیون من قبل۔ و بہترین دعا و ذکر سے کہ گفت من و پیغمبران کہ پیش از من بودہ اند این است۔ لا اثم الا الله وحده لا شریک لہ لہ الملك ولہ الحمد و بہو علی کل شئ قدیر رواه الترمذی وروے مالک عن طلحہ بن عبید اللہ الی قولہ لا شریک لہ وعن طلحہ بن عبید اللہ بن کریر۔ بہ فتح کاف و کسر راوسکون ثمانۃ وثمانین و در آخر ذاسے و عبید اللہ بلفظ تصغیر ابن جین واقع شدہ است و نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شدہ است در بعضی نسخ مصباح و کاشف فی بعض کتب دیگر و مصواب عبید اللہ بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسامی الرجال است تابعی است روایت می کند از دے حمید الطویل و حمد بن سلمہ و مالک و جزایشان و حدیث او مرسل است و طلحہ بن عبید اللہ از عشرہ مبشرہ است و دے طلحہ بن عبید اللہ بن عثمان است و عثمان نام ابو تمیمہ است والد ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رقی الشیطان یوما ہو فیہ اصغر۔ گفت آنحضرت دیدہ نشدہ است شیطان در پنج روز سے کہ دے در ان روز خرد تر باشد۔ ولا ادرجہ بدال دھاسے مہمیتین و نہ دور تر در اندہ تر۔ ولا احقر۔ و نہ خوار تر و خرد تر۔ ولا اعظم منہ۔ و نہ خشم و غصہ خوردہ تر از خودش۔ نسخ لازم عرقہ کہ در روز عرقہ می باشد یعنی شیطان ہمیشہ از مشاہدہ خیر و خوبے از آدمیان غصہ می خورد و خواریگر و در روز عرقہ از ہمہ روزها بیشتر و زیادہ تر است خواری و غصہ دے۔ و ما ذلک الا لما یرى من تنزل الرحمۃ۔ و نیست آن

را ندگی و خواہی و غصہ و غم شیطان در روز عرفہ مگر کجاست چیزے کہ می بیند از فردا آمدن رحمت بزرگ و میان بدو کجا  
 اللہ عن الذنوب العظام۔ روز گذشتن خدا سے تعالیٰ از گنہاں بزرگ ایشان۔ الا ما رمی یوم بدر مگر آنچه  
 دیدہ شد از خواہی و زاری و زاری شیطان روز بدر کہ روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام  
 بود و در آن روز خواہی و غم و غم شیطان بود و یا بشیر۔ فانه قد راے جبرئیل یزع الملائکۃ۔ پس بدرستی کہ  
 کہ شیطان بہ تحقیق دید جبرئیل را در روز بدر کہ بہ ترتیب می دهد ملائکہ را و صفہا را است می کند بر اے جنگ شرکان  
 و در فتح بزرگ و عین مہلہ بازداشتن و منع کردن و لشکر را فراہم کردن و شروع بہ فتح و او سرنگ و سالار  
 لشکر و بازو از زندہ۔ رواہ مالک و فی شیخ السنۃ بلفظ المصانح۔ و روایت کو این حدیث را و شرح سنہ بہ  
 لفظی کہ در مصانح مذکور است۔ و عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم عرفۃ ان اللہ  
 ینزل الی السماء الدنیا۔ چون می باشد روز عرفہ بدرستی کہ خدا سے تعالیٰ فرود می آید با ملائکہ تا بیان عزت  
 یعنی قریب می شود بہ رحمت و احسان و کرم۔ فیما ہی بہ الملائکۃ۔ پس می نازلند با و میان فرشتگان را و فیقول  
 انظر الی عبادی۔ پس می گوید و بندگانم بخانہ بنگرید بہ موسیٰ بندگان من۔ التوفی ششایخ و اصحابہ من آدمہ اند  
 در گاہ رحمت مراد و ولیدہ موسیٰ عبا را آلودہ فریاد کنندہ بر آرنندہ آواز بار ابرہ تلبیہ و ذکر و شہادت بضم شین  
 جمع اشعث و غیر بضم غین جمع انحر و وضع بضم و مجہ بانگ و فریاد کردن۔ من کل فج عقیق را از ہر راہ کشادہ دور و دراز  
 شنیدم کہ انی قد غفرت لہم۔ گواہ می گیرم شمار ابراہیمیکہ بدرستی کہ من آمرزیدم ایشان را و یقول الملائکۃ یارب فلان  
 کان یرشق۔ پس میگویند فرشتگان اے پروردگار فلان کس از میان این حاضران شیو و کہ نسبت بر حق کردہ شد  
 و بر حق ہدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن۔ و فلان و فلانہ۔ و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند  
 قال لکفرت آن حضرت۔ یقول اللہ۔ ہی گوید خدا سے۔ عزوجل قد غفرت لہم۔ بہ تحقیق آمرزیدم مرا ایشان را  
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فہامن یوم اکثر عتیقنا من النار من یوم عرفۃ۔ گفت آن حضرت پس نیست  
 هیچ روزی بیش از روزی آزاد شدن در روز اڑا تش و در رخ اندر روز عرفہ۔ رواہ فی شرح سنہ

**الفصل الثالث۔ عن عائشہ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان قریش ومن وان و ہنا۔ گفت عائشہ بودند**  
 قریش رکنا یکہ گرفتہ بودند و قریش را و تابع ایشان بودند۔ یقفون بالعرقة و وقف میکردند بعرقة  
 از جہت ترفع و تفرق بر مردم و میگفتند یا اہل اللہ و یا کنان حرم ادیم حرم بیرون نمی آیم از حرم و روز عرفہ حرم است  
 و عرفات حل۔ و کانا لیسون احسن۔ و بودند قریش کہ نام کردہ می شدند خمس بضم حاء و سکون سین مہلہ  
 جمع احسن یعنی شجاع از حارہ یعنی سترت و شجاعت یا از جہت شہرت ایشان در دین خود یا از جہت الجاہلی  
 ایشان مجہسا کہ نام کعبہ است زیرا کہ سنگاے اوسیاہ اند ما کل بہ سفیدی و آن سخت میباشد۔ فکان سائر العرب

یلقون برفه - پس بودند باقی عرب که وقوف می کردند برفه - فلما جاز الاسلام امر الله تبیه - پس هنگامیکه آمدین اسلام  
 امر کرد خدا یتعالی مریم خجسته خود را - صلی الله علیه وسلم ان یاتی عرفات - که بیاید عرفات را - فیتقف بها - پس وقوف  
 کند در روی - ثم یقیض منها - پس برانند و بیدار کند به شبانی از دس یقیض بضم یا از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت  
 و یکبار روان شدن از عرفات - فذلک قوله تعالی - پس آنست معنی قول خدا یتعالی - ثم ایضوا من حیث افاض  
 الناس - پس تر روان شود و برآید از آنجا که روان می شوند و همه اند مردم این خطاب برای قریش است و لازم  
 می آید ازین امر بر مسلمانان را نیز متفق علیه - و عن عباس بن مرواس صحابی است از مولف القلوب سلام  
 آورده پیش از فتح باندک زمانه و نیکو شد اسلام و سه و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از  
 قوم خود می از جامعه است که حرام گردانیده بودند خدا بر نفس خود در جاهلیت - ان سوان الله صلی الله علیه وسلم -  
 روایت است از و یک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و عا لامة عشیة عرفة بالمغفرة - دعا کرد مرادت خود را در شبانگاه  
 روز عرفه بآمر زبیده شدن گناہان مراد امتی است که حاضر شده اند برفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است بقیاب  
 الی قد غفرت لهم ما خلا المظالم - پس اجابت کرده شد و قبول کرده شد و عا لامة انحضرت باین طریق که بدستگیر  
 تحقیق آوریدیم مراد ایشان را همه گناہان را جز مظالم که مراد بآن حقوق عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و  
 بعضی فقه نامند اندیشه غم را نیز بخوبی کرده اند و مظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض صفای آخذ المظالم  
 منه - پس بدستگیر که من گیرنده ام و بدل البتہ از برای مظلوم حق دور او این قسم از گناہان را نمی بخشیم و اخذ لفظ مظالم  
 نیز روایت است - قال ی رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة - گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی  
 میدی مظلوم را از نعمت بهشت یعنی در بدل حق و سه که ظالم گرفته است - و غفرت للظالم - و می آمرزمی مظلوم را -  
 فلم یحب عشیة پس اجابت نکرده شد و قبول کرده نشد و عا لامة انحضرت در شبانگاه عرفه - فلما أصبح بالمدینة - پس  
 هنگامیکه صبح کرد انحضرت برفه - عا لامة باز کرد و عا ر - فاجیب الی ما سال - پس اجابت کرده شد انحضرت  
 بسوی چیزیکه سوال کرد و قبول فتاد و عا لامة انحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناہان اگر چه ظالم باشد قال ضحک  
 رسول الله - گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او قال تبسم - یا گفت راوی بجای ضحک تبسم -  
 فقال له ابو بکر و عمر - پس گفتند مر آن حضرت را ابو بکر و عمر - بانی انت و اخی ان هذه الساعة ما كنت لضحک فیها  
 پدر و مادر من فدای تو با و بدستگیر که این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در روی یعنی نشان ده صفحا  
 حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاویل از برای آن می کنم که ابو بکر  
 و عمر آن حضرت را هرگز پیش ازین در مرفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت  
 فلما اذی الضحک الضحک الله ضحک - پس چه چیز خدا نید ترا همیشه بخنداند خدا تعالی او را ان ترا نیت



است از شادی و خوشحالی - قال - گفت آنحضرت - ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائه وغفر لامته - بدرستی که دشمن خداست که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی به تحقیق قبول کرد دعای مرا و بیا مزید مراست مرا - اخذ البزاق فحبل یخوذه علی راسه - گرفت خاک را پس گشت که می اندازد بر دوش و خاک را بر سر خود - دید عوبالوین و البثور - و دعای کند بویل و بثور و پاک و میگوید یا دیلاه و یا بشوراه و یل یعنی دای و بخی و بثور یعنی پلاک و در قاموس گفته که یل یعنی حلول شرست و بثور بنا بر معنی قضیت و گفته اند که یل نام وادی است در دوزخ - فاشحانی ما رایت من جزمه - پس در خنده آورد مرا چپ که دیدم من از بی صبری ناله و فریاد و - رواد این ماجه و در مع البیعتی فی کتاب البعث و النشور - بدانکه ازین حدیث معلوم میگردد که حج مکرم نظام نیز بشود و بطرفی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از دقای حقوق و بمعنی گفته که مراد از حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه و تعالی را در آن ذلک کافی است و ظلم داخل در مادیون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که حج کند و ریش نکند و فسق نوزد و میردن آید از گناهان هم چون روزیکه زامیده است او را مادیون مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله و در حقوق الله نیز ساقط نمیکند و نفس حقوق پس کسیکه بر ذمه او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکند و زیرا که آن حقوق است نه ذلوف بنیت که تا آخر دس پس نفس تا میرد می ساقط میگردد و حج نه آن حقوق بانفسها پس حج بر و ساقط میگردد و اندام فحالت را از حقوق و آن تنبیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و اند چیز را که واجب بر دای از حقوق خدا هم چون آنکه بر ذمه او است مثلاً توبه داده شود او را ازین قول او اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمیکند و حق دمی که حج اجماعاً ائمتی و درین کلام از تشدید و تصیق چیز است که مخفی نیست مشهور است که حقوق الله منقور است حج و در حقوق عباد و خلاف است و جمهور بر اینند که منقور نیست و ظاهر احادیث عدم است الله عالم

### باب الدفع من عرفه والمزول

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آن است که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بر دفع بجهت آن کردند که چون الاوجام بود وقت برگشتن بعضی مردم را بعضی دفع می کردند یا بر او دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول - عن هشام بن عروة - تابعی است مثل پدرش - عن ابيه قال - سوايت می کند از پدر خود که گفت - سل اسامة بن زید کیف کان رسول الله - پرسیده شد اسامة بن زید را که چگونه بود پس خبر خدا

صلی اللہ علیہ وسلم سیر فی حجۃ الوداع حین دفع۔ بچہ کیفیت سیری کرد و حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات۔ قال  
گفت اسامہ۔ کان لیسیر العنق۔ بود آنحضرت کہ سیری کرد شتاب و عنق فحتمین سیر سرسبع و بعضی گفته اند میان آہستگی  
و شتابی زیادہ برشی و بعضی گفته گام کشادہ ہناردن۔ فاذا وجد فجوة نص۔ پس چون می یافت فرج تیز تر میرفت فی الصراح  
فجوة بفتح فاء سکون حیم قولہ تعالیٰ فی قصۃ اصحاب الکہف (وہم فی فجوة منہ یخفون) بصا و مسلمہ سیر شدید فوق عنق و فی الصراح  
نص نیک راندن نص ناقتہ می گویند و قتیکہ بر آمد نہایت آنچه در و است از سیر و اصل سے استقصا رسیدن نہایت  
چیزی ست متفق علیہ۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔ انه دفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم عرفة۔ روایت است  
از ابن عباس کہ وہ دفع کرد و بیرون آمد ہر اہ آن حضرت روز عرفہ فمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم و راہ زجر اشد پیدا  
و ضرب بالابل۔ پس شہید آن حضرت در پس خود منع سخت و ندون مرثر ان را کہ مردم مبالغہ نے کردند و تیز راندن  
و شتاب رفتن واضطراب می نمودند۔ فاشار بسوطہ الیم۔ پس اشارت کرد آن حضرت بتازیانہ خود بسوے مردم  
و قال۔ گفت۔ ایہا الناس علیکم بالسکینۃ۔ ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار و وزید۔ فان البریس  
بالایضاح۔ زیرا کہ نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن واضطراب نمودن  
و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرکات و مکروہات نمودن و از رفتن و فسوق و در بودن۔ رواہ البخاری۔  
و عنہ ان اسامہ بن زید کان روت النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفة الی المزدلفۃ۔ وہم از ابن عباس ست  
کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آنحضرت در سوار شدن از عرفہ بسوے مزدلفہ۔ ثم اردت الفصل من المزدلفۃ  
الی منی۔ پست سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می کہ اسن اولاد عباس بود از مزدلفہ بسوے  
منی۔ مگلاہا قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود  
پنجم صلی اللہ علیہ وسلم۔ یلی حتی رمی جمرۃ العقبتہ۔ تبلیہ میکرد تا آنکہ رمی کرد در جمرۃ عقبہ در روز نحر و بعد از تسبیح  
تہام کرد و ذکر جمرۃ العقبتہ در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عباس  
قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء کجمع۔ گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشاء دورا  
در یک وقت کہ وقت عشاء است بگذارد و در مزدلفہ و جمع نام مزدلفہ است چنانکہ گذشت۔ کل واحدہما  
باقاتہ۔ گزارد ہر یکی ازین دو نماز را با قیامت یعنی ہر یکی را تکبیر جدا برد و اگر چہ اذان یکے بود چنانکہ در فصل اول  
از باب حجۃ الوداع گذشت۔ و لم یسج بینہما۔ و نگذازد نماز نفل میان این دو نماز۔ و لعلہ اثر کل واحدہما۔  
و نہ در پی ہر یکے ازینا یعنی نماز نفل اصلا نگذازد نہ را بہ مغرب و نہ عشاء۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ  
بن مسعود۔ قال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوۃ الا لیقاتا۔ گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا  
را کہ گزارد مسج نماز۔ اگر در وقتش۔ الا صلوۃ المغرب والعشاء کجمع۔ مگر دو نماز کہ مغرب و عشاء باشد در مزدلفہ

از اینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روايت ميکنند بر آن وجهي که شافعيه فهميده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر و روز و رفته نگفت از جهت شهرت امر درست - و صلى الفجر يومئذ قبل ميقاتها - و بگذارد نماز بامداد را در روز و رفته پیش از وقت و یعنی وقت متاخره که همیشه در گزارد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شب که شبهه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلى الله عليه وسلم دریافت نمود و وحی یا بنمیرید علمی که داشت و حدیث دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و صریح است یا آنکه بعد از طلوع فجر گزارد و پیش از وقت و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که و گزارد نماز فجر را بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آن حضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی تو هم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطاست و مخالف اجماع متفق علیه - و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قدم البني صلى الله عليه وسلم ليلة الزدلفة في ضيقه الله

گفت ابن عباس من از جمله کسانی بود که پیش فرستاده بود آن حضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل عیال خود از نساء و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمره العقبه بکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام ابی حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمره العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر بقاعده مستمره شافعیه آن است که مطلق را حمل بر مقید میکنند و الله اعلم متفق علیه - و عن الفضل بن عباس و كان روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - روايت است از فضل و بود و پس آن حضرت نشینده بر ناقة - انه قال في عشية عرفة و قد اذاع جمع للناس حين دفعوا - که آن حضرت گفت در شبگاه عرفة و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز را اندزد و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند و علیکم بالکینه - بر شما بادا که مردم که قرار و آرام بکنند و شباقی و اضطراب نورزید - و هو کان ناقة - و حال آنکه آن حضرت باز دارند بود و ناقة خود را از تیز رفتن کان به تشدید تا از کف یعنی بازداشتن حتی دخل محسرا - تا آنکه در آمد وادی محسرا پسین کمسوره مشدوده - و هو من منى - و این وادی محسرا مناسبت و بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آن است که بر نزع است میان هر دو چنانکه گذشت - قال علیکم بحیثی مثل حصى الخذف المذی یرمی به الحجرة - گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزه بار ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن حجرة و سابقا بیان حصى الخذف گذشت ظاهرا این حدیث آن است که سنگریزه بار از راه برداشتن و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر صنفی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوسه رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلاصه دلی و افضل است و نیز اختلاط کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی حجرة العقبه امر و بکار خواهند بود

یا مفضل که گفت امر فرخواستند و شدت و سه براس روزهای دیگر - و قال لم یزل رسول الله - وگفت  
 فضل بن عباس همیشه بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - تبلیغ میگفت - حتی رمی جمره العقبه - بعد از رمی جمره از بلعین  
 باز میماند - رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینه - افاضه کرد یعنی بر آن شد  
 آن حضرت از مزدلفه و حال آنکه بود برومی قرار و آرام - و امرهم بالسکینه - و امر کرد مردم را نیز بسکینه و آرامی - و اوضع فی  
 وادی محسر - و تیزراند و وادی محسر بیان این سابقا گذشت - و امرهم بان یرویوا مثل حصی الخذف - و امر کرد مردم را که  
 رمی کنند باند شکرینه خذف که مقدار نخود یا مقدار ششک باشد چنانکه گذشت - و قال لعل لاراکم بعد علی هذا - وگفت  
 آنحضرت با صاحب شماید که من نه بیستم شمار اید ازین سال یعنی پس بیا موزید احکام دین را و ازین جهت این حج را  
 حجه الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد و از آن را و مولف میگوید که - لم یجد نه الا حدیث فی صحیحین  
 نیانتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابح آنرا در فصل اول دلالت  
 میکند بر وجود آن در صحیحین - الا فی جامع الترمذی - مگر در جامع ترمذی آنرا یافتیم - مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی  
 الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

**الفصل الثانی عن محمد بن قیس بن خزيمة - بین فتحیم و سکون خاسه عجمه و فتح زادیمیم تابعی ثقة است قال**  
 خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة كانوا یقعون من عرفه حین تكون الشمس کانهما کم  
 الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه  
 میبود آفتاب گویا که دس دستارهای مردان ست در رویاهای ایشان - قبل ان تغرب - یعنی پیش از آن  
 که فرو رود و آفتاب طلعتی در میان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزهای که می افتد از تور  
 آفتاب هنگامیکه نزدیک میشود بافتق بهما میزیرا که نور آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن  
 بیاض عمامه انتی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غروب می گردد نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا که شکل  
 عمامه نصف کره است و من المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حین تكون کانهما عمامم الرجال فی وجوههم - و روان  
 میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه می شد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان  
 و انما لاندفع من عرفه حتی تغرب الشمس - و بدرستی که مردان نمی شویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب - و نرفع من المزدلفه  
 و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس - پیش از آنکه طلوع کند آفتاب - بدینا مخالفند لمدی عبدة الاوثان -  
 سیرت و روش مایان مخالفست بر سیرت پرستندگان بتان زان - و التبرک - و مخالفت سیرت شرک را یعنی اهل شرک را  
 رواه البیہقی فی شعب الایمان و قال فیہ - و گفته است بیہقی در رویه - خطبنا و ساقه نحوه - و رانده است حدیث را  
 و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلفست در بعضی الفاظ و اصل کتاب این جا بیاضست و این عبارت را

جزیرے نوشتمہ و در تخریج ابن جر - از جہ البیہقی من حدیث مسور بن خزیمہ نحوہ - وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 قال قد متا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ المزدلفۃ پیش فرستاد مارا آنحضرت در شب مزدلفۃ غیلۃ بنی عبدالمطلب  
 لاکہ کو دکان عبدالمطلب یا شیم - علی حیرات - سوار بر حرکان - فجل طلیح انفاؤنا - پس گشت آنحضرت کہ میزد بکف دست  
 بان ہائے مار بر وجہ تملط و در وداع فی الصراح طلیح بطاوحا سے مہلتین بکف دست بر پشت زدن کہے را زم زم  
 ویقول - ویسکنت - ابنی - بضم ہمزہ و فتح موحده و سکون تحتانیہ و کسر نون و فتح یاء شد وہاے پس رکان سن در  
 تصحیح ابن لفظ عن بسیارست در شرح بیان کردہ ام - لا ترموا الحجرة حتی تطلع الشمس - رمی نکیند جبرہ را تا آنکہ  
 طلوع کند آفتاب وقت صبح بر اے رے نزد ما این ست تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جاگزست ولیکن  
 اساتمی دارد و نزد شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم رساست بی اسارت بشرطیکہ بعد از نصف لیل باشد  
 رواہ ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ - وعن عائشہ - رمی اللہ عنہا - قالت ارسل النبی صلی اللہ علیہ وسلم بام سلمہ  
 لیلۃ النحر - گفت عائشہ فرستاد آنحضرت ام سلمہ را در شب نحر - فرست الحجرة قبل الفجر - پس رمی کرد حجر در پیش از فجر  
 ثم صنت فاخاضت - پس گزشت ام سلمہ پس طواف افاضہ کرد - وکان ذلک الیوم الذی یکون رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم عنہا - و بود آن روزے کہ ہی بود آنحضرت نزد ام سلمہ یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت بہت  
 بہ سبب استنجال و سے در رمی و اخاضت و اللہ اعلم و گفته اند کہ این رخصتی بود خاص بام سلمہ و درین حدیث  
 مقال ست و اساطین علم حدیثہ منکر اند آزا - رواہ ابو داؤد - و در فرستادن ام حبیبہ و سوده نیز احادیث اند  
 و ظاہر آنست کہ ہمہ را فرستادہ بودند - وعن ابن عباس - قال لیلی القیم او المتمر حتی یسلم الحجر - تبلیہ می کند  
 بقیم یا متمر تا آنکہ استلام حجرے کند و شروع در طواف می نماید و حکم او بر اے شک راوی ست و مراد بقیم  
 کسی ست کہ آفاست بکہ کردہ است و عمرہ بجای آورد پس مراد بمتمر و مقیم کے ہی افتد و مقصود آن ست کہ در عمرہ  
 قطع تبلیہ نزد استلام حجر میکنند چنانچہ در حج رمی حجرة العقبہ می نمایند - رواہ ابو داؤد - و روایت کردہ است  
 انحدیث را ابو داؤد و ترمذی و نووی و عیسی بن عوف - و قال - و گفته است - و رے موقوف علی ابن عباس و در روایت  
 کردہ شدہ است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود -

الفصل الثالث - عن یعقوب بن عاصم بن عروہ انه سمع الشریہ - روایت ست از یعقوب بن  
 عاصم بن عروہ بن سعد ثقفی تابعی ثقات است کہ وے شنید شریہ را بفتح شین مجہ و کسر راء سکون تحتانیہ و دال  
 مہملہ در آخر کہ از صحابہ است و وے نیز ثقفی ست و بضم گفتمہ اند از حفصہ موت ست - یقول - سبے گفت شریہ  
 انصت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - افاضہ کردم از عرفات ہمراہ آنحضرت - فاست قدماہ الارض حتی اتی  
 جمالیس نمود پایمیاں آنحضرت زمین را تا آنکہ آمد مزدلفہ را مقصود آن ست کہ در تمام راہ سوار رفت و پیادہ راہ ز رفت

نہ آنکہ اصلاً فرد دنیا مد الاور کہہ دوڑ حدیث بخارے از حدیث اسامہ آمدہ است کہ در راہ بجانب شیب رفت و بول کرد و دھند ساخت پس اسامہ گفت الصلوٰۃ یا رسول اللہ فرمود کہ نماز در پیش تست یعنی در مزدلفہ است۔ رواہ ابو داؤد و عن ابن شہاب۔ از مشاہیر تابعین ست زہرے کہ گویند ادست۔ قال اخبرنی سالم ابن ابی الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر۔ گفت ابن شہاب خبر داد مرا سالم بن عبد اللہ بن عمر کہ حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشہور در سائے کہ فرود آمد بکہ بہ جنگ عبد اللہ بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گزارد۔ سال عبد اللہ کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة۔ پرسید از عبد اللہ بن عمر کہ چگونه کنیم نماز را روز عرفہ۔ فقال سالم۔ پس گفت سالم کہ پسر عبد اللہ بن عمر ست بخاج۔ ان کنت ترید السنۃ فہجر بالصلوٰۃ یوم عرفة۔ اگر هستی تو کہ میخواہی سنت را پس ہجر کن بنماز و در نیمروز بگذار و روز عرفہ و ہجر و باجوتخی گرمی در نیمروز و ہجر و ابجا ریس کردن و در نیمروز۔ فقال عبد اللہ بن عمر صدق۔ پس گفت ابن عمر راست گفت سالم۔ انہم کانوا یجوعون بین الظہر والعصر فی السنۃ۔ بدستیکہ ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند کہ جع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از ہمت سنت و در روایتی آمدہ است کہ گفت ابن عمر راست و درست نام کردہ است اورا ما در او سالم یعنی کلمہ حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از بدہمت در پیش بخینین ظالمی نقلت لسالم۔ زہرے میگود پس گفت مرا سالم را ابن عمر فعل صحابہ نقل کرد۔ افضل ذلک حل لہم آیا کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال سالم۔ پس گفت سالم۔ و ہل یتبعون فی ذلک الا سنۃ۔ و آیا ہست کہ پیروے می کردند و در ان یعنی در ہجر و گزاردن نماز در نیمروز مگر سنت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری

### باب رمی الجمار

ہمار و اصل بمعنی سنگاے خودے آید و ہمار حج نام سنگینہ ہاست کہ رے کردہ می شود و آن مواضع را کہ آنجا رمی می کنند ہجرات می گویند ہجبت رمی ہمار و در ان یا ہجبت آنکہ محل اجتماع حصاست و ہجر بمعنی جمع می آید و بمعنی گویند کہ اجار بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن آمدہ است کہ آدم علیہ السلام رمی کرد ابلیس را بنہا پس بگنجیت ابلیس از پیش وے بہشتابے

الفصل الاول۔ عن جابر۔ رضی اللہ عنہ۔ قال۔ رايت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یرمی علی راحلۃ یوم النحر۔ گفت جابر دیدم من آن حضرت را کہ رمی میکرد سوارہ بر شتر خود روز نحر۔ و یقول لتاخذوا منا سلکم و یگوید باید کہ بگیرید و بیاموزید مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وے در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتے بعد از سوارے ہم ہست کہ تا ہمہ بہ بنیند دور یا بنند۔ فانی لا ادری لعلہ لا حج بعد حتی ہذہ۔ زیرا کہ ہرستیکہ من در نمی یابم شاید کہ حج نکتم بعد از حج من کہ این است۔ رواہ مسلم و درین حدیث دلیل سنت بر جواز رمی سوارہ و در ہدایہ گفتہ است کہ ہر رے کہ بعد از وے رمی ست چنانکہ



رے جرات دیگر غیر حجة القیبه افضل آن است که پیاده کنیز را که بعد از وے ایستادن و دعا کردن و تضرع نموده  
 و حالت مشی اقرب است به تضرع و بیان انضلیت بروی است از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم  
 بن جراح که گفت در آرم برای یوسف در مرض موت وے پس بکشا چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر است  
 یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کرد وے پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر  
 رمی که بعد از وے ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از وے ایستادن نیست سواره فاضلتر است  
 پس برخاستم از وے تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت وے برخاست پس تعجب کردم و حیران شدم از  
 حرص وے بر علم و منزل این حالت رحمه الله علیه دانچه در احادیث صحیح آمده آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 رمی جمره عقبه کرد در روز نحر سواره و در روز هائے دیگر رمی کرد پیاده در کل - و عنه قال راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم رمی الجمره بمثل حصی الخریف - و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را که رمی جمره میکرد و در مانند  
 حصی خرف شرح این گذشته در باب حجة الوداع - رواه سلم - و عنه رمی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 الجمره یوم النحر بمثل حصی الخریف - و هم از جابر است که رمی کرد آن حضرت جمره را روز نحر وقت چاشت - و ما بعد فلیک فاذا انزل  
 الشمس و ما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بنیان آن سایه متقی علیه  
 و عن عبد الله بن مسعود بنی الله عنهما انه اتی الی الجمره الکبری - روايت است از ابن مسعود که وے  
 برسید جمره کبری که در جانب مسیخین است فقبل البیت عن لیساره و من عن یمنه - پس گردانید خانه کعبه  
 را بجانب دست چپ خود و گردانید بنار از جانب دست راست خود - در رمی به مسلح حصیات - و انداخت  
 سهفت سنگ ریزه را - یکبر مع کل حصاة - یکبر می گفت با هر سنگ ریزه - ثم قال - پیتر گفت ابن مسعود که از رمی  
 الی می انزلت علیه سورة البقرة - اینچنین رمی کرد آن کسیکه فرود آورده شده است بر وے سورة البقرة عبارت  
 است از ذرات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تحفیس سورة البقرة بکبت آنست که بروی نماز  
 حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و سورة البقرة الطول و ارفع سورة قرآنی است چنانکه در حدیث واقع  
 شده است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه - و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم الا تجار تؤ - بفتح ثناء و تشدید و او معنی فرو و طاق و مراد باستجار مسح کردن بجا برست در مستجا  
 از غایط یعنی سنت و زیاک کردن موضع استجار آن است که بر سه کلوخ و سنگان کنند و شرح این در کتاب الطهارة  
 در باب آداب الخلاء مذکور است و بعضی گفته اند بخور مراد است که در محرم میوزند یعنی سه قطاع از عود مثلاً یکبرند  
 یا سه بار بگردانند - و رمی الجمار تؤ - و انداختن سنگ ریزه یا ورج نیز طاق است که سهفت سنگ ریزه ای اندازند و در  
 بعضی روایات رمی چهار مذکور نیست و مراد باستجار همین است - و السعی بین الصفا و المروة تؤ - و سعی در میان

صفاد مرده نیز سفت بارست - و الطواف تو - و گشتن گرد کعبه نیز منعت بارست - و اذا استبحر احدکم فلیستبح بقوله  
و چون استبحار کند یکی از شما باید که استبحار کند بطریق دیگر بر بر اے تاکید است مر حکم سابق را بحجت ایتام و مبالغه  
در رعایت تثلیث - ر واه مسلم -

**الفصل الثانی - عن قدیمه -** یضم قاف و تخفیف دال - بن عبد الله بن عمار - به فتح حین و تشدید میم  
صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد یکبار و هجرت نکرد بدینیه - قال راایت رسول الله صلی الله  
علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقته صباراً - گفت دیدم آن حضرت را که رمی میکرد جمرة را روز نحر بر شتر را و ده  
سفید موی که سر بر اے موی دس سرخ بود فی الصراح اصهب شترے که سفیدی دس با سرخی آمیخته بود باین  
نوع که بالاسه پشم دس سرخ بود و ورون دس سفید - لیس ضرب و بلاط و - و بنو ذر و نذرانند یعنی مردم  
را از پیش می رانده باشند و نیز دس باشند چنانکه پیش ملوک و امرا رے کنند - و لیس قبل الیک الیک  
و بنو ذر گفتن یکسو شو و و ذر و قبل بمنے قول است - ر واه الثانی و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارے -

**و عن عائشة -** رضی الله عنہا شان البی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار و السی بین الصفا و المروة  
لایقام ذکر الله فرمود آن حضرت مشروح گردانیده نشده است انداختن سنگریزه ها و دویدن میان صفا و مروه  
مگر از بر اے یاد کردن خدا به تعالی چون افعال حج اکثر اذان قبیل بود که در عقل بنی آید انشراح آن  
و درک نمی کند معنی عبارت در آن خصوصاً سنگریزه با کیفیت مخصوص انداختن و ازین جاتا آنجا دویدن که  
این امور تعبیه محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریح این امور از بر اے اقامت ذکر خدا و یاد کردن او است  
تعالی در حد ذات شان با نچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگر چه ظاهر نزد عقل شکار آید باینکه عاقل اگر  
تفکر کند در بعضی درمی مثل استبحر می شود و فهم نمی کند مگر اذان تعبیه محض می یابد و عقل خود را مغفول و محفل می شمارد و  
بنی بنید مگر امر شایع را و یاد نمی آرد ما سوا اے حق را و این قسم از فناست که اخس النوع ذکر حقیقه است و  
این باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود و قوت آنحضرت در آن اما کن در موافقت و اتباع و تقویت  
دس صلی الله علیه وسلم در رسیدن دهان و دست و پای در اینجا که دس نهاده لذت و نورانیت و ذوق لذت  
می بخشد و اثر با و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق (رح) ذوق این

می شناسی بخدا تا بخشی - اللهم ارزقنا و اذقنا - ر واه الترمذی و الداریمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح  
و عن عائشة قالت قلنا - و هم از عایشه است که گفت گفتیم یا ابراهیم - یا رسول الله الانبی لک بار الطلک بنی - آیا  
نه بر آیم بر اے تو بنای و خانه که سایه کند ترا بمینا - قال لا - گفت آنحضرت بنای کنید در دنیا خانه - یعنی منافع من  
سبقت میا جائے فرود آمدن و نشستن کسی سست که پستی کرده و پیشتر آنجا رسیده منافع در اصل نعت جامع شستن

شترست و مراد اینجا منزلست یعنی مناجاے نیت کہ مخصوص کسی باشد جائے عبادت اگر در اینجا بنا کنند  
 تنگ گردو جائے بر بندگان خدا این توجیہ شافعیہ است و نزد ما و ہنہی آنست کہ زمین حرم و وقفست زیرا کہ  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتح کرد مکہ را و وقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا بیع یکے والا آن  
 عربان جا با ساختہ و محلما بنا کردہ اند و عمارتہاے عالی بنا نمودہ کہ کنس را بجال نیت کہ در آن تواذ نشست  
 حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبدالوہاب متقی یاد می آمد رحمۃ اللہ علیہ کہ خادمی الیشان جانی بکرا در منار گرفتہ  
 و متین ساختہ بودند چنانکہ الآن عادتست قاضی صالح سندبی مدنی کہ فرد صالح و اعلم و فاضل بود آنجا آمد  
 و نشست خادمی آن بحضرت شیخ آمدہ گفتند کہ قاضی صالح آمدہ از ما بزور آنجا را گرفتہ نشستہ است فرمودند قرص  
 نکنید و بگذارید و چند طبق از فواکہ طعام مہیا ساختہ نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند الیشان عرض کنید کہ ملازمان  
 خوب کردند کہ اینجا آمدہ نشستند جائے شامست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مہاسطت است کار

فرمودند۔ رواہ الترمذی و ابن ماجہ و الدارمی

**الفصل الثالث۔ عن نافع بن قال ان ابن عمر کان لقیف عند الجمرتين الاوليين۔** گفت نافع کہ  
 ابن عمر بود کہ می ایستاد نزد دو جمرہ اولی یعنی بعد از رمی۔ و قوفا طویلاً۔ ایستاد فی دراز یعنی بسیار می ایستاد  
 بکبر اللہ۔ تکبیرے گفت خدا را۔ و سبح۔ و تسبیحے کرد و سے تعالی را۔ و سجده۔ و حمد میگفت اورا بجد بہ تخفیف  
 و تشدید ہر دو روایتست۔ و یدعو اللہ۔ و دعا میکرد و خدا را بسیار ایستاد و درین دو مقام دعا کردن  
 و تضرع بمذون مستحب و مسنونست و گفتہ اند مقدار قرارت سورۃ بقرہ می باید ایستاد و بعضے از غربائی شیطانی  
 زلال رحمت چندان ایستادہ اند کہ پایاے الیشان آما سیدہ شدہ و باللہ التوفیق۔ و لایقفت عند جمرۃ العقبہ  
 و ہنی ایستاد بعد از رمی نزد جمرہ عقبہ در روز نحر و نہ در ایام دیگر و در باب یوم نحر بایک کہ گفت ابن عمر ہم چنین  
 دیدہ ام پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عقبہ راہ بر آمدن بر کوہ و این جمرہ در پایان کوہ واقع شدہ است  
 و وجہ عدم وقوف نزد این جمرہ عقبہ و طول وقوف نزد دو جمرہ دیگر ہا بخاند کور گردان شار اللہ تعالی رواہ مالک

## باب الہدی

بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید ہر دو آمدہ اول لغت اہل حجاز و لغت قرآنست و ثانی لغت بنی تمیم و ہر دو  
 قرارتست و واحد ہر دو ہدیہ و ہدیہ است دوی چیز است کہ فرستادہ می شود از چہار پایا بکہ تافج کردہ شود  
 و کلبے بر مطلق اہل نیز اطلاق می یابد و وجہ تسمیہ ہدی آنست کہ بندہ ہدیہ می فرستد بجناب حق و تقرب  
 می جوید نزد و سہ بدان و ہدیہ از اہل و بقر جائزست با اتفاق و در غم خلافتست و نزد ما جائزست و  
 جائز نیت در ہدایا اگر آنچه جائزست در ضعی یا۔

**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر بذي الحليفة - گفت ابن عباس گزار و آنحضرت نماز پیشین را در وقتیکه برآمدن حج در وی الحلیفه کہ میقات اہل مدینہ است - ثم دعا باقوتہ پیشر طلبیدہ و خواندہ ناقہ خود را کہ میخو است آزا اہرے گرداند - فاشترى فی صفحہ ثامنا الايمن - پس نیزہ زد آن ناقہ را در کرآنہ راست کو ہاں و سے فی الصراح صفحہ کرآنہ ہر چیز صفحہ الشان پہلوی و سے - و سلف الدم عنہا - و بستر و پاک کرد خون را از ان - و قلد بالغلین - و آنچیت در گردن ناقہ خود فعل را فی الصراح تقلید چیزے در گردن سبتور قربانے در آنچیت بحبت علامت ہدی و این از عادات جاہلیت بود کہ میکردند تا معلوم گردد کہ ہدی است و بچکس نیزہ و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض - ثم رکب را حاتمہ - بعد از ان سوار شد آن حضرت بر شتر سوارے خود کہ ناقہ قصوا بود - فلما استوت به علی البیداء اہل باج - پس ہنگامیکہ برداشت ناقہ آن حضرت را بر بیدار کہ نام موضعی ست تبلیہ کرد حج - رواہ مسلم - بدانکہ اشعار پارہ گردن یکجا ست کو ہاں است تا آنکہ روان شود و از وے خون مشتق از شتر ست بچے علم یعنی تا بداند کہ این ہدی ست و تمیز گردد و نزد احتلاط و شناختہ شود و نزد گم شدن و باز آیند از ان و زردان و بخورند آزا فقرا اگر ہلاک گرد و اتفاق داند بر ترک اشعار در غم بہ سبب ضعف و سے و نیز مستور سے گردد در موہیا سے او و در غم تقلید بس است و اشعار سنت ست نزد جمہور اکمہ و روایت کردہ شدہ است از امام ابو حنیفہ کہ سنجب ست تقلید و کردہ است اشعار زیر کہ این مثلہ است و تعذیب حیوان ست و آن حرام ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کردہ بود از جهت آن کہ کہ مشرکان بازمی آمدند از تعرض آن مگر با اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیدہ گفتند کہ این مخالف احادیث صحیحہ است کہ وارد شدہ اند در اشعار و این مثلہ نیست بلکہ در حکم فصد و حاجات و خان و در غ ست کہ برائے مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در ان وقت لغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لایعد و لا یحصی این کلام مشہور ست میان قوم و گفتہ اند کہ کہ است ابی حنیفہ مرا اشعار را از اہل زمان خود بود کہ مبالغہ میکردند و در ان چنانکہ خوف سرایت جراثیم و فساد عضو بود پس میگفت تقلید بس ست و احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نیست نہ آنکہ اصل اشعار را کردہ می پنداشت یا آنرا کردہ می پنداشت کہ اشعار کنند و تقلید نہ کنند نیز در زمان وے مردم اشعار ترک دادہ بودند و آنما کہ میکردند بہ مبالغہ میکردند و اشعار علامت احرام نمادہ بود پس کردہ پنداشت از جہت آن و اللہ اعلم و توریشتی از توجیہ این سخن زیادہ تقریر و تحریر کردہ در شرح آنرا نقل کردہ ایم و بالبد التوفیق - وعن عائشہ رضی اللہ عنہا - قالت اہرے البنی صلی اللہ علیہ وسلم مرۃ اے البیت غما - گفت عائشہ ہرے فرستاد آن حضرت یکبارے بخانہ کعبہ کو سفندی را - فقلد با - پس تقلید کرد آزا و اشعار نکرد

متفق علیہ۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ قال فرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن عائشۃ بقرۃ یوم النحر۔ گفت جابر فرج کرد آنحضرت از جانب عائشہ و از جهت دے گا و میرا روز نحر و گفتہ اند نشانہ این باذن دے بود زیرا کہ تفسیر از غیر بے اذن دے روا نبود۔ رواہ مسلم۔ وعنہ نحر البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن نسایۃ بقرۃ نے حجۃ۔ دہم از جابر است کہ نحر کرد آن حضرت از جانب زمان خود گا دے درج خود نحر اینجا یعنی فرج است زیرا کہ نحر بمعنی نیزہ زدن است مخصوص بیشتر است و مشہور نزد ائمہ آن است کہ گا دے از نہفت کس بود و نزد امام مالک از اہل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت احتجاج مالک دارد اگر زیادہ از نہفت کس کردہ باشند۔ رواہ مسلم۔ وعن عائشۃ۔ رضی

اللہ عنہا قالت قلت قلادہ بدن البنی۔ گفت عائشہ با فتم من گردن بندہای شتران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میدہی۔ بد و دست خود بدن نصبتین ہضم و سکون حج بدنہ لفحات۔ ثم قلادہا و اشترہا۔ پس تقلید کرد بدن را و انداز آنہا را و گردن آنہا و اشعار کرد آنہا را۔ و اہد اہا۔ و فرستاد آنہا را بکہ یعنی ہمراہ ابی بکر کہ در سال اول وضعت حج امیر حاج کردہ فرستادند۔ فاحرم علیہ شئ کان اصل لہ۔ پس حرام نشد بر آنحضرت چیزیکہ حلال کردہ شدہ بود و در اورا یعنی جاری نشد احکام احرام جائشہ این را بر اے آن گفت کہ رسید بوی کہ ابن عباس میگوید کہ ہر کہ ہدی بکہ فرستد حرام میگردد بر دے انچہ حرام میشود بر حرم تا برسد ہدی بحر مخرج کردہ شود پس رد کرد بر ابن عباس این قول و پیرا متفق علیہ و عنہا قالت قلت قلادہ بدن عین کان عندی۔ و ہم از عائشہ است کہ گفت باقم قلادہ

بدن آن حضرت را از صوفی کہ بود نزد من حسن بکسر و سکون ہا پشم یا پشم رنگین۔ ثم ثبت بہا مع ابی۔ پس فرستاد آن حضرت بدن را ہمراہ پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ

عنہ و ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رای رجلا یسوق بذتہ۔ آنحضرت دید مردے را کہ میراند شتر ہما۔ فقال کہیا۔

پس گفت آنحضرت سوار شو آزا۔ فقال انہا بدتہ۔ پس گفت آنرا و این بدنہ است یعنی شتر ہدی است چون سوار شوم۔ قال ارکہا و یلک۔ باز فرمود سوار شو آزا و اے بر تو من میفرمایم کہ سوار شو و تو عذر می نمائی۔

فی الثانیۃ او الثالثۃ۔ در کرت دوم گفت آنحضرت این را یاد در کرت سوم و از اینجا ذکر کرد درین حدیث معلوم

می شود کہ در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دوم باز آمدہ است و علما اختلاف

کردہ اند کہ سوار شدن بر ہدے درست است یا نہ تو نے بر اند کہ درست است اگر زیان نگیرد اورا جمعی میگویند

اگر مضطر گردد و درست است و الا نہ و قول امام ابو حنیفہ است و حال این رجل معلوم نیست کہ چه بود و اللہ اعلم

متفق علیہ۔ وعن ابی التیمیر۔ نام دے محمد بن مسلم کی است تابعی است و اسخ العلم۔ قال سمعت جابرا بن

عبد اللہ سئل عن رکوب الدے۔ گفت شنیدم جابر را در حالی کہ بر سیدہ شد جابر از سوار شدن بر ہدی

نقال سمعت اسئلہ۔ پس گفت جابر شنیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ دے گفت۔ ارکہا بالمرءوف۔

سوار شود و از ابا معتدل و اندازد بی افراط و تجاوز از حد اعتدال - اذا التحمت اليها - این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد - حتی بخند نظر - تا آنکه بیای تو پشت را یعنی مرکب که پشت او سوار نشوی - رواه مسلم - وعن ابن عباس - رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ستّة عشر بدنة مع رجل - گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بکس همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی است - و امره فيها - و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنه که نگاهبانی آن بکند و خبر داد باشد - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول الله کيف اصنع بما ابدع على منها - چگونه کنم و چه سازم بدنه که اندازد شود و هلاک گردد و ابداع باز آمدن شتر از سینه بجهت ماندگی یا بارگران ابداع لغیر هزه و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و بزبان علم در شرح ذکر کرده شده است حاصلش همین است که گفته شد - قال - گفت آن حضرت - انحرها - انحر کن او را - ثم اصنع عليها فی دهما - پشترنگ کن هر دو فعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در خون دس - ثم اجعلها علی صفحتها - پشتر بگردان فعل را گو یا هر دو فعل یکی اند و انداز حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید فعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه سنام بدنه تا بداند که بگردان که بدی است پس بخورند از دس فقره اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است - ولا تأکل منها انت ولا احد من اهل رقتک - و بخور از آن بدنه تو و نخور و هیچ کس از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در بی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن در رفع قنوت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهمانه سازد و در فقره لغیر او کس نیز گفته اند و سکون فاجامعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت باین است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بخورد و از بدنه قلع و بیدان خود و اگر گویند چنانچه بخور و سباع بخورند و درین قضیة مال است جوایش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند و در پس ایشان و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافله دیگر هم میرسد و نفع میگیرد - رواه مسلم -

و عن جابر قال سئل رسول الله - گفت جابر بن جابر که ما با پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم عام الحديبية البقرة من سبعة و البقرة من سبعة - در سال حدیبیه که بعمره آمدند و محضر شدند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس بدنه نزد شافعیه مخصوص شتر است نزد خفیه بقره را هم بدنه میگویند و این نیست بظاهر مود قول شافعیه است که بدنه را یا بقره مقابل بناد و در باب الجمع نیز هم چنین آمده است غالب این است ولیکن ما میگوئیم که اینجا بقریه مقابل شتر مراد است و اگر نه شامل اهل و بقره و غنم است کذا قال اهل اللغة - رواه مسلم - وعن ابن عمر - انه أتى على رجل قد اناخ بدنة فخرها - و از این عمر آمده است که بدستش و سبک آمد بر مردی که نشانداده است بدنه خود را در حالیکه خرمی کند آنرا - قال - گفت ابن عمر - العثا قيا م مقيدة - بر انگیز آن را در حالیکه ایستاده است



بسته شده یعنی پاپے چپ بسته محمد - لازم گیر سنت محمد را - صلی اللہ علیہ وسلم سنت در شتر بخیرست و طریق بخیرست  
 که پاپے چپ شتر را بر نیامانی بر بند و دور بالاے سفید و سینه زنده تا خون رود و خفید و درگاه و گو سفید و فرج است  
 و در شتر نیز فرج رواست ولیکن سنت نخست بر وجه مذکور متفق علیہ - و عن علی رضی اللہ عنہ قال سئل  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اقوم علی بدنہ - گفت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ امر کرد مرا آن حضرت  
 کہ با ستم بر بدن دے و خبر دار باشم اذکار و بار آن - و ان التصدیق بلجہا و امر کرد کہ تصدیق کنم بکشت آن -  
 و جلو و یا - و پوسنتهای آن - و اجلتها - و جلہامی آن - و ان لا اظلی الجزا منہا - و امر کرد کہ ندیم شتر کشته را یعنی اجرت  
 اورا ازان - قال - گفت آن حضرت - سخن نعطیہ من عندنا - بامید ہم جزا را از پیش خود - متفق علیہ - و عن جابر  
 قال کنا لانا کل من لحوم بدن فوق ثلث - گفت جابر بودیم ما کہ منخوڑیم از گوشتہاے قربانیہای خود بالای ہر روز  
 سینے و رسمہ روز بخش میکردیم وی خور ویم و ہر دم می دادیم و زیادہ برسمہ روز جابر بود نگاہداشتن آن  
 و شخص انار رسول اللہ - پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فقال کلا و تزودوا - پس گفت بخوڑید  
 و توشہ سازی یعنی زیادہ برسمہ روز - فاکلنا و تزودنا - پس خور ویم و توشہ کردیم چون احتیاج ہر دم در ابتدا  
 امر بسیار بود حکم کردہ بودند کہ تصدیق کنند و توشہ سازند و زیادہ برسمہ روز نگاہ نذر اند بعد ازان کہ احتیاج  
 بر طفت شد و قربانی کردن ہمہ کس را میسر شد رخصت کردند کہ اگر زیادہ برسمہ روز نگاہدارند باکی نیست  
 چنانکہ در حدیث سلمہ بن الاکوع ہایید - متفق علیہ - و ضابطہ و زخوڑدن و بائج آنست کہ از انھیہ و دم  
 منتع و تسمہ ان بخوڑد و از دم جنایات نخوڑد

الفصل الثانی - عن ابن عباس - رضی اللہ عنہما - ان ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم اہدے عام احد پیغمبر  
 فی ہدایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جلاکان لابی جہل - روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم فرستاد و در سال حدیبیہ کہ محضر شد و نگذاشتند اورا قریش کہ بکہ و برآید و عمرہ برآرد و در ہدایاے خود شتر را  
 کہ فرا ابو جہل را بود و در روز بدر یغنیمت بدست آمدہ بود - فی راہہ برہ من غنمہ - در سر آن شتر یعنی دینی  
 دے حلقہ بود از نقرہ برہ لضم با و فتح راے مخففہ حلقہ کہ در بینی شتر یا در بچہ بینی دے اندازند کذا فی القاموس  
 یغنیہ بک المشرکین - و در خشم می انداخت و نگین میبخت بہ سبب آن مشرکان را تا بہ بنید از او دست  
 مسلمانان افتادہ و فوج کشته و از انجا محارم پیشود کہ نگین گرد آیند کفار و در غم و غصہ انداختن ایشان  
 مستحسن و محبت است قولہ تعالیٰ لیغیظہم الکفار - رواہ ابو داؤد - و عن ناجیۃ الخزاعی - صحابیہ است  
 نام دے فکوان بود آن حضرت ناجیہ نام کردہ و ہدایاے خود را بوسہ پیروہ و بکہ فرستادہ بود چنانکہ در فصل  
 اول گذشت و ما نا کہ تسمیہ او ناجیہ بحبت نجات یافتن او بود از قریش - قال قلت - گفت ناجیہ گفتسم

من یارسول اللہ کیف اصنع باعطاب من البدن - چگونه کنم معا بله بچیزے کہ ہلاک دماندہ گردد از بدن فقال  
انخرها ثم انفس نعلها فی دھما - گفت آن حضرت نخر کن آنرا پستر غوطہ دہ نعل اور اکہ قلاوہ اوست - ثم خل بین النکاح  
وبینہا - پستر سرودہ و بگزار و مانع برادر میان مردم و میان آن بدنہ - فیما کلمونا - پس می خوردند مردم از اینے فقرا  
غیر جماعہ کہ رفیقانہ چنانکہ گذشت - رواہ مالک و الترمذی و ابن ماجہ و رواہ ابو داؤد و الدارمی عن ناجیہ  
الاسلمی - ظاہر آنست کہ اختلاف در نسبت ست و ذات یکے ست زیرا کہ ناجیہ در صحابی یکی ست و در کتب  
اور الاسلامی گفتہ اند و مولف خراعی گفتہ - وعن عبد اللہ بن قرط - لقیم قاف و سکون را در آخر طای محملہ  
صحابی ست نام او شیطان بود آن حضرت عبد اللہ نام نہاد - عن البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اعظم الايام  
عند اللہ یوم النحر - گفت آن حضرت بدستیکہ بزرگترین روز ہا نزد خدا روز نحر ست - ثم یوم القر - بفتح قاف  
و تشدید را - قال ثور - گفت ثور کہ راوی حدیث ست - و ہوا یوم الثانی - یعنی یوم القر روز دوم از روز  
نحر ست نامیدہ شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت در زمین الشیان در مٹی بعد از تعب کشیدن  
در ادای مناسک و مراد آنست کہ از جملہ اعظم ایام روز نحر ست و الا در حدیث آمدہ است کہ افضل ایام  
روز عرفہ است پس افضل ایام عشرہ ذوالحجہ است و روز نحر از جملہ این ایام ست و در روز جمعہ نیز آمدہ است  
کہ افضل ایام ست و مردم اختلاف کرده اند و عرفہ و جمعہ بعضے گفتہ اند کہ افضل ایام ہفتہ جمعہ است و افضل  
ایام سال روز عرفہ است واللہ اعلم - قال - گفت عبد اللہ بن قرط - قرب لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
بذات خمس اوست - نزدیک گردانیدہ شد از برائے نحر برائے آن حضرت بدنہ ہا پنج ہشتاد و پنج  
یزد و لفن الیہ بائین میدا - پس در ایستادند بدنہ ہا کہ نزدیک میشدند بسوے آن حضرت تا بکدام از ایشان  
آغاز کند در نحر - فلما وجبت جنوبہا - پس ہنگامیکہ ساقط بشد و افتاد بر زمین پہلو ہاے بدنہ ہا یعنی سر شدند  
و افتادند قال - گفت راوے - مکلم بکلمہ خفیہ - پس تکلم کرد آن حضرت بکلمہ ہینان یعنی آہستہ گفت - لم افہما  
کہ نہ نفہمیدم من آن کلمہ را - قال و قلت ما قال - گفت راوے پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسیکہ در پہلوے  
آن حضرت بود و در بعضے نسخ و فضالت الذمعی یلیم یعنی پس پرسیدم من کسے را کہ پیوستہ بود با حضرت کہ چہ گفت  
ان حضرت - قال قال - گفت آنکس کہ گفت آن حضرت - من شار اقتطع - ہنہ کہ خواہد برد از این شتران ہای  
خود و قطعہ رواہ ابو داؤد - و از اینجا استدلال کردہ اند بعضے علما بر جو از منہب و غارت در شمار بعد از اذن  
مالک - و ذکریشا ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضیئہ - و ذکر کردہ شد حدیث ابن عباس و جابر کہ در بعضے  
درین باب مذکور اند و را ضحیحہ

الفصل الثالث - عن سلمہ بن الاکوع - صحابی مشہور ست از شجاعان و تیر اندازان نامے بود

وپیادہ باسواران جنگ میکرد و سبقت می نمود۔ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من صم منکم فلا یجوز ان یلزمہ کفہ  
 سلمہ گفت آنحضرت آن کسے کہ قربانی کند از شما پس باید کہ هیچ نکند آنکس بعد از شب سوم۔ و فی بیتہ منہ سنۃ۔  
 و حالانکہ باشد در خانہ و سہ ازان چیزے۔ فلما کان الیام المقبل قالوا۔ پس ہنگامیکہ شد سال آیندہ گفتند۔ یا رسول  
 اللہ نقل کما فعلنا الیام الماضی۔ کہنیم چنانکہ کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاہ نداریم گوشت اضحیہ را بعد از سہ روز۔  
 قال۔ گفت آن حضرت۔ کلو ادا طعاموا و ادخروا۔ بخورید و بخور ایند و ذخیرہ کنید۔ فان ذلک الیام کان بالناس  
 جد۔ زیرا کہ بد رستی در این سال بود و مردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج۔ فاددت ان نغنیو انہم پس  
 خواستیم من بہی اذ اذخار کہ احانت کنید و مردم بخور ایندن آن چون اسال احتیاج بر طرت شد ہی نیز بر طرت  
 گشت و اگر نہ رخصت ست۔ یتفق علیہ۔ و عن نبیشۃ یضم لون و فتح موحده و سکون تحاتیہ و شین معجم  
 صحابی ست اورا نبیشۃ الخیر می گویند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما کانہینا کم عن کھوہا ان تا کاد ہا فو  
 تملک۔ گفت آنحضرت بد رستی ما بودیم کہ ہی میکردیم شمار از گوشت ہاے قربانی ما کہ بخورید انرا بالای سہ روز زیادہ  
 ہر ان۔ لکی تسکم۔ برای آنکہ تا گنجایش کند شمار از فراخی شود میان شما و ہمہ کس برسد۔ جاء اللہ بالسنۃ۔ آورد خدا  
 لثالی فراخی و گنجایش را۔ فکلو ادا و ادخروا۔ پس بخورید و بنہید۔ و ادخروا۔ بہزہ یعنی طلب کنید بوی اجز و اب را نہ  
 از تجارت والا بہ تشدید مای بود و تجارت و در گوشت قربانی درست بود یعنی تصدق کنید و بخور ایند مردم را  
 شاید کہ در خوردن نیز اجرے و ثوابی باشد کہ ایام ضیافۃ اللہ است چنانکہ فرمود۔ الا ان ہذہ الایام ایام کل  
 و شرب۔ و انا و آگاہ باشید بد رستیکہ این روز ہا یعنی روز ہاے منی روز ہاے قربانی و روز ہاے خورق  
 و آشامیدن ست چون سال تمام ریاضت کشید و محنت دیدید و رین چند روز کج کردید و مغفوار شدید  
 بخورید و بنوشید و روے آسایش بینید ابا با وجود آن خدایا و درید و از ذکر خدا غافل میا شدید چنانکہ  
 فرمود و ذکر اللہ۔ و این روز ہاے ذکر خدا ست۔ رواہ ابو داؤد۔

### باب الحلق

حلق ستردن موے و اتقاق دارند بر آنکہ حلق افضل ست از قصر حاج و معتررا مگر زنازا کہ حلق حرام ست بر  
 ایشان و وجہ انضایت آن ست کہ مقصر باقی دارندہ است بر نفس خود و ذنبت را از موی و حاج و معتررا مازند  
 ترک ذنبت و تبدل و انکسار و ادنی قصر آن ست کہ بگیرند از موے سر خود و مقدار سہ انگشت و کفایت میکند  
 و بر حلق نیز و ا حلق ربع راس و حلق تمام سر از ب ست بہت چنانکہ در مسح و ثنابت نہ شدہ است حلق ازان  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غیر حج و عمرہ و در حلق سائر شہور بدن کلام ست مذکور در موضع خود و نیست  
 کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آن ست



علیہ وسلم اتی منا فاتی البجرة فرماہ۔ روایت است از انس کہ آن حضرت آمد بمنائیس آمد جبرۃ العقبة راپس نہی کرد آنرا  
 و این قدر روز نحر است کہ از مرد لہ آمد چنانکہ گذشت۔ ہم اتی منزلہ بمناد نخر سک۔ پستہ آمد در منزل خود کہ مناد شد  
 و نخر کرد قربانی خود را۔ ہم دعا باحلاق۔ پستہ طلبید سر تراشش را کہ نام دے معمر بن عبد اللہ است قرشی عدوئے  
 قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمدہ کہ چون عمر آمدہ و استرہ در دست گرفتہ بر سر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 ایستاد آنحضرت گفت یا معترکن گردانید ترا پیغمبر خدا بردوزم کہ گوش خود و در دست تو استرہ است یعنی ہشیار  
 باش و قدر این نعمت بدان معتر گفت یا رسول اللہ بدرستی کہ این از نعمتہای خداست و منت است بر من  
 آن حضرت گفت آرسے بچنین است۔ و ناول الحائق شفعہ الامین۔ و داد سر تراش را بجانب راست خود ظاہر  
 این حدیث آن است کہ معتبر در ابتدا امین مخلوق است و بعضی نمین حائق اعتبار کنند۔ مخلوق پس حلق کرد جانب  
 راست آن حضرت را۔ ہم دعا باطلحۃ الانصارے فاعطاه ایاہ۔ پستہ خواند آنحضرت ابو طلحہ انصاری را کہ  
 از مشاہیر صحابہ است و دوست کہ بعد قبر شریف را حفر کردہ و زوج ام سلیم است کہ مادر انس بن مالک است و زین  
 جہت در بعضیہ روایات آمدہ کہ با م سلیم داد۔ ہم نادال الشق الا یسر فقال احلق۔ پستہ داد آنحضرت جانب چپ  
 خود را پس گفت تبراش مخلوق۔ پس تراشد۔ فاعطاه ابو طلحہ پس داد موسی را بابی طلحہ۔ فقال اتمہ بین النکاح  
 پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بہر یک را یک تارہ موسی و دو تارہ موسی نصیب رسیدہ گویا شاعر  
 باین قصہ اشارت کردہ است۔ بیت۔ مرا از زلف تو موسی بسندست فھو لے میکتہم بوسے بسندست یا بچنین  
 ناخشان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات در میان امت تا الی یومنا ہذا باقی ماند کہ باعث  
 تذکرہ و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گویا بوسے بسندست کہ گفتہ است  
 انہی منی مراد است۔ متفق علیہ۔ وعن عائشہ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کنت اطیب رسول اللہ۔ گفت عایشہ  
 بودم من کہ طیب میکردم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ان یحرم۔ پیش از آنکہ احرام بندد۔ و یوم النحر قبل ان  
 یطوف بالبيت۔ و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکہ طواف کند بخانہ کعبہ بعد از حلق۔ و لیس ثیاب لطیب  
 فیہ مسک۔ بخوشبوی کہ در دے مشک می بود و گفتہ اند کہ افضل و اولی در طیب احرام مشک و گلاب است کہ  
 بوسے دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می بر آیند و ہمہ چیز خلل میشود مگر نسا و بعد از طواف نسائیز  
 حلال می شوند۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افاض یوم النحر من ریح  
 فصلی النظر بمنہا۔ روایت است از ابن عمر کہ آن حضرت آمد روز نحر بکہ و طواف کرد پستہ باز گشت بہ منی  
 پس بگذارد و ظہر را بہنی۔ رواہ مسلم۔ در حدیث جابر و عایشہ آمدہ کہ گذارد و ظہر را بکہ و درین دو حدیث  
 تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عایشہ از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر

در صحیحین است - متفق علیہ اگر چه اینجا از مسلم آورده

الفصل الثانی - عن علی وعائشۃ - رضی اللہ عنہما قالانی رسول اللہ - گفتند بنی کریم خدایا - صلی اللہ علیہ وسلم ان یخلق المرأة راسها - از خلق کردن زن سرش را - رواه الترمذی وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس علی النساء الخلق نیست بر زنان خلق و چون این عبارت تحمل جو از خلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر - نیست بر زنان مگر تقصیر - رواه ابو داؤد و الدارمی و دینا الباب خال عن الفصل الثالث -

### باب در لواحق و متمات مابقی

الفصل الاول - عن عبد الرحمن بن عمار بن العاص ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس لیسألونہ - آن حضرت توقف کرد و ایستاد و در جای در حجة الوداع بمنی برای مخاطب مردم که سوال می کردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند - فجاء رجل فقال لم اشتر خلقت قبل ان افج - پس آمد آن حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس خلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید کرد - فقال افج ولا حج - پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست - فجاءه آخر فقال لم اشتر فخرت قبل ان ارمی - پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم - فقال ارم ولا حج - گفت آن حضرت بنید از نیست هیچ حج - فمائل البنی صلی اللہ علیہ وسلم عن شیء قدیم فلا ازال قال افعل ولا حج - پس پرسیده نشد آنحضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست - متفق علیہ فی روایة مسلم - و در روایتی مرسل را این چنین آمده که - اتاه رجل فقال خلقت قبل ان ارمی - آمد آن حضرت را مردی پس گفت خلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم - قال ارم ولا حج - گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست - و اتاه آخر فقال انضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حج - تقدیم و تاخیر درین صورت بدو سه واسطه است - وعن ابن عباس - رضی اللہ عنہما قال کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم لیال یوم النحر بمنی فیقول لا حج - گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده شد روز نحر بمنی پس نے گفت نیست هیچ حج - فساله رجل فقال - پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت - رمیت بعد ما اسیت - رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت با د اوست - فقال - پس گفت آن حضرت - لا حج - و نزد آنکه اگر تاخیر کند تا غروب لازم می گردد و مرد از مردانزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمی شود و چیزیست و اگر تاخیر شد تا فردا لازم می شود - رواه البخاری - بدانکه انفعال روز نحر چهارست رمی و ذبح و طواف و احکامات کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علماء



برائند و شافعی و احمد از ایشانند کہ سنت است متمسک با نخیذیث و جماعت کہ امام ابوحنیفہ و مالک از ایشانست  
 میگویند واجب است و میگویند مروی حج رفع انتم است از جنت جہل و نسیان و لیکن ذم واجب است و طبری گفتہ کہ ابن عباس  
 روایت کردہ مثل این حدیث دو واجب گردانیدہ دم را پس اگر نمی نمیدوی یعنی را امر میکرد و نجلات آن و اللہ اعلم  
 الفصل الثانی - عن علی - رضی اللہ عنہ قال اتاہ رجل فقال - گفت علی آمد آن حضرت را مروی  
 پس گفت یا رسول اللہ - انی افضنت قبل ان احلق - من طواف افاضلہ کردم پیش از حلق - قال لہ اقل  
 او اقص و لاحق گفت آن حضرت مر آن مرد را حلق کن یا لتقصیر کن و نیست حج چون تغنیف کرد بر دے در مرتب  
 زیادہ کرد و در ترخیص یعنی اگر حلقی ہم کنی بقصر الکفا کنی نیز جائز است - و جابر آخر فقال و نجت قبل ان اعمی  
 و آمد دیگرے پس گفت فحج کردم پیش از رمی - قال ارم و لاحق - این دو صورت را احادیث سابقین  
 مذکور نشدہ بود - رواہ الترمذی

الفصل الثالث - عن اسماء بن شریک - بفتح شین و کسر اسمیابی ست نزول کرد کوثر را و حدیث  
 او در کوفیان است - قال خرجت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاجا فکان الناس یا قونہ - گفت برآمد  
 من بآل انحضرت قصد حج کنندہ پس بودند مردم کہ می آمدند نزد آنحضرت - فمن قائل - پس بعضی گویندہ بود این را  
 کہ - یا رسول اللہ سمیت قبل ان الطواف - سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکہ طواف کنم - و آخرت شیان  
 او قدمت شیان - یا گویندہ بودند کہ تاخیر کردم چیزے را بیشتر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن - فکان یقول  
 لاحق - پس بود آنحضرت کہ میگفت یحج پاک نیست و یحج بزه نیست - الا علی رجل اقترض عرض مسلم - و لیکن  
 حج و بزه بر مردی است کہ بریدہ و پاره کرد آبروے مسلمان را بغیبت و ابانت و جز آن فی الصراح عرض  
 بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل سحر و ذم از آدمی خواه در نفس دے باشد یا در پیر آن یا  
 در ہر حج لازم امر است و مخبر میکند بدان از حسب و شرف و نگاہ میدارد آن را از نقص و عیب کردن -  
 و ہو ظالم - و حالانکہ آنمزدستم کنندہ است و بناحق آزار رسانندہ است و برائے عرض صحیح و بی نکرده  
 چنانکہ حج رواہ و شہود بہ تفسیق و تکذیب و مانند آن می کنند - فذلک الذی حج و ہلک - پس آنکس است  
 کہ بزه کار شدہ و ہلاک گشتہ بمعصیت و حج بکسر است بروزن سحر - رواہ ابو داؤد -

### باب خطبہ یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع

خطب بہ محبتین شان و امرے کہ واقع می شود در دے مخاطبت و خطبہ کلام مشورہ سحر کذا فی القاموس و  
 بمنعے خطاب کردن نیز می آید و غالب آمدہ در عرف بر موعظت چنانکہ خطبہ بکسر خاے در طلب امرآة و ایام تشریق  
 نام سہ روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتہاے قربانی بمبادیرین ایام قدید

می کنند ایام تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قمر بانهار افج در وقت طلوع آفتاب می کنند پس از شروق یعنی منور شمس باشد و در حدیث آمده است من فجع قبل التشریق فلیعده و مراد بتوابع و دواع کردن کعبه است به طوائف دواع یا دواع کردن آن حضرت است مردم را و اینها حج آنحضرت راجعه الوداع نام کردند

**الفصل الاول - عن ابی بکره - یفتح یا و سکون کاف تا و آخر صحابی مشهور است - قال خطبنا البنی**

صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد و انما آنحضرت در روز نحر - قال ان الزمان قد استدار کئیتة یوم خلق الله السموات والارض - گفت آنحضرت که زمان پیشی سال به تحقیق بازگشت همچو پشه و حالت ذی یعنی وضع حساب ذی که در روز پید کردن خدا تعالی آسمانها و زمینها را بود - اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که (انما عدده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض) الایه معنی کلام آنست که عربها تا خیر می کردند محرم را تا مسفر تا قتل کنند و روی و میگردند این اواخر سال و از هر سالی یک روز می زدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسه العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در وی حج گذارد و جهان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود و همچنین همراه بجای خود آمد و میگویند ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود که میقات اوست - منها اربعه حرم - از این دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرمترین جمع حرام است - ثلثا متوالیات - سه ماه حرام پیهم آئیده اند - ذوالقعدة - یفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در روستا از سفرها - و ذوالحجه - بکسر حاء ماهی که در مسجد میکهد و در روز و بعضی یفتح است - و رجب بکسر راء یعنی میفهمیم و فتح ضا و مجید بن نزار که ابو قبیلہ است و مسفر در اصل شیر ترش را گویند که خرات است و وی دوست منیدشت و بسیار بخیر و آرا از خجبت نام او مسفر افتاد و از جهت سفیدی رنگ او نام کردند و اضافت حبیب بضر بحبت آنست که مبالغه میکردند ایشان در محافظت تحریم وی - الذی بین جمادی و شعبان - آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبانست صفت رجب حضرت از برای زیادت بیان - و قال - و گفت آنحضرت - ای شهرزاد کدام ماه است - این ماه مقصود ازین سوال تمسید و تاسیس بیان مقصود است و تقریر آن در اوایل ایشان قلنا الله و رسوله اعلم - گفتیم ما خدا و رسول خدا و انما ترست عادت صحابه بود که نزد سوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میدادند اگر چه خود جواب آرا میدادند مستند خصوصا در نجاکه با وجود آنکه معلوم و متعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند - فسکت - پس خاموش ماند آن حضرت - حتی قلنا انه یسئیم بغیر اسمه - تا آنکه گمان بردیم مگر آنحضرت نزدیک است که نام می برد آرا بخبر نام مشهور که دارد - فقال الیس ذوالحجه - پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه - قلنا بلی - گفتیم آری این ماه ذی الحجه است - قال



رمی میگوید و برفه - قاعدت علیه البسالة - پس باز عرض کردم بروی مسئله را - فقال کنا تحتین - پس گفت ابن عمر  
بودیم که انتظار می بردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را - فاذا زالت الشمس رمينا - پس وقتیکه  
می گشت آفتاب رمی میکردیم - رواه البخاری و عن سالم عن ابن عمر انه کان یرمی جمرة الدنيا بسلج حصيات  
روایت می کند سالم از ابن عمر که بود که رمی میکرد و جمره را که نزدیک ترست از منازل که در جانب مسجد  
خفیف است بهفت سنگریزه - یکبر علی اثر کل حصیات - در حالیکه تکبیری گفت بر پی هر سنگریزه - ثم یقدم - پیتر  
بیشتر میرفت - حتی یسهل - یعنی یا کسرها تا در می آید زمین نرم را و سهل ضد خرن بفتح حامی مهله و سکون نای زمین  
درشت - فیقوم مستقبل القبلة طویلا - پس می ایستاد و مقابلہ قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد  
که سکه سورۃ بقره بخواند چنانکه گذشت - و یدعو - و دعا میکرد - و یرفع یدیه - و بر میداشت هر دو دست خود را  
ثم یرمی الوسطی - پس رمی میکرد و جمره میانه را - بسلج حصیات یکبر کلمه رمی بحصاة - تکبیری گفت هرگاه که می انداخت  
سنگریزه را - ثم یأخذ بذات الشمال - پیتر میکرد پشت را و رمی رفت بجانب دست چپ - فیسهل و یقوم مستقبل  
القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا - و می ایستاد و دراز - ثم یرمی جمرة ذات العقبة من لطن الوادی - پیتر  
رمی میکرد و جمره العقبة را از خاک وادی - بسلج حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها - و نمی ایستاد و نزد  
جمرة العقبة - ثم ینصرف - پیتر بر می گشت - فیقول هكذا رایت رسول الله - پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را -  
صلی الله علیه و سلم لفعاله - میکرد و آنرا رواه البخاری - بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی و جمره اولی  
می باید ایستاد و بسیار ایستاده در و دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و برگردند و نالینند و دعا نکنند نیز از این شایع می نمایند  
ارکان حج و افعال آن بعدی است که عقل را بدریافت کند آن راهی نیست و این نیز از ان قبیل است و لهذا  
گفت ابن عمر رضی الله عنهما بکذا رایت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نالین و نالین و این بود که درین روز  
مشاغل بسیار بودند از فرج و حلق و افاضه بکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقودست و بعضی گویند  
جمرة العقبة در راه و اعتسبت پس وقوف نزد آن موجب از وحام و تصنیق طریق است و حقوق ضررست بگذردگان  
راه بخلاف و جمره دیگر که بر کرانه راه اندند در میان آن و بعضی گفته اند و دعا در صلب عبادت و وسط و می میباشد  
نه در نهایت و می و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز  
در تشهد بود پیش از سلام بر آمدن از نماز و و جمره ابدی در وسط اند پس دعا کرد و در آنها و بعد از جمره عقبة ششمی گشت  
عبادت و باین وجه اشارت کرده است و بر هله و شمی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز ظلی  
از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از  
انظار صوم نیز آمده و به تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز نای فرض و عقیب

تلاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجاوز الله عنه و عطا و تئیکه مشرف شد باین عبادت انداخته شد و در دل وی  
 بنی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمره عقبه و امید است که صواب باشد و آن اینست  
 که در عدم وقوف نزد این جمره اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمره اولی مجاهده کرد و حضرت  
 و شقت کشید و مبالغه کرد در آن و با شیاد و بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و او را نمود حق خدمت بر وسع و  
 طاقت خود آسان گردانید و یتعالی کار را بر دوش و مبالغه گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و حق  
 کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسای درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و نتائج مغفرت است  
 چنانکه بیک دقیقه و عرفات تمامه گنایان می بخشد گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تشنگی شد  
 و مجاهده کردید یکدیگر می آرام گیرید و آسوده باشید که گنایان شمار انجشیدم و بر شمار رحمت کردم و این نکته را بر ابرار  
 علمای مکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم خصوصاً شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاسمی  
 جبار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الاحرام الشیراز بنظره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیریت  
 کردند و الله اعلم - و عن ابن عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ان یسب بکلمه لیلی منی - روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب  
 با من کند بکه در شبهای منی - من اجل سقایه - از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس  
 ایشان بود در الوقت و سقایه جای آب دادن - فاذن له - پس اذن کرد آنحضرت مرعیان را بابتیوت  
 مکه - متفق علیه - بدانکه بیت بمنی واجب است نزد جمهور علماء و سنت است نزد امام ابو حنیفه و همچنین در روایتی از حنفی  
 و احمد معتبر در بیت اکثر لیل است و همچنین سنت حکم در مواضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بتیوت  
 یکساعت کفایت است و تمسک قول بنیت آن باین حدیث است که اگر واجب میبود و چون اذن میفرمودند  
 آنحضرت عدم عباس را بابتیوت مکه و جواب میگویند که بحجت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ  
 واقعه بجای اذن و گاهی مشک می کنند که اگر سنت بودی چه حاجت استیذان بود و منی بنی اذن نیز میرفت  
 و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام از جهت استلام  
 این محاببت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که  
 در ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بتیوت بمنی از  
 مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر یک بتیوت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی  
 لازم نمی آید بر دوش چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله  
 عنه ادب میکرد بر ترک آن - و عن ابن عباس - رضی الله عنهما - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جازا الی





روز چهارم از روز نخست که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون کرده باز گشتن حایجان از مناسن قال بالبط  
گفت کرد و نماز عصر بالبط که همان محصب است - ثم قال - پست گفت انس - فعل کما یفعل امرارک - بکن چنانچه میکنند  
امری نویسی آنحضرت خود انجین کرده و تو همچنان کن که امرای تو میکنند و مخالفت کن که باعث تیج شرک و دوداری  
ضروری بهم نیست متفق علیه - وعن عائشه - رضی اللہ عنہا قالت نزل الابطح لیس سبتہ - گفت عائشه  
فرو آمدن آن حضرت ابطح را نیست سنت و از مناسک حج و آن حضرت آنرا بطریق سنت و تبعه نکرد - انما نزل  
رسول اللہ - فرود نیامد پیغمبر خدا در و سب - صلی اللہ علیہ وسلم لانه کان اجمع لخر درجه اذا خرج - مگر از جبت آنکه  
نزدل در آن موضع سلسله و آسانتر بود بر اسب پیرون آمدن آن حضرت و قتیکه پیرون آید زیر که چون در  
نزدل فرمود و اسباب و متاع و رانجا گذاشت و بکمر آمد و طواف کرد تا از نهان راه به مدینه رجوع  
نمودن آسان باشد متفق علیه - بدانکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا  
بعضی می گویند و ابن قول ابن عمر است که آن از سنن حج و غیمه مناسک است زیرا که آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم در منا گفت ما فرود آئینده ایم انشاء اللہ تعالی فرود انجیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده بودند  
و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالفت نه کنند و منا کحت و مبايعت نکنند و مواجعت  
نمایند تا آنکه محمد را تسلیم نمانند و با نسیارند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر  
اسلام - و در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را و شکر نعمت خدا و فضل و بے اجل و علما را نماید و بطریق رواد  
از عمر بن الخطاب آورده که و سب رضی اللہ عنہ فرمود از جمله سنت است نزول بالبط و ریل یوم النفر و امیر و در  
را بدان و در هدایه گفته که صحاح است که نزول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم محصب بقصد نمودن مشرکان بود و لطیف  
صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری التفاق  
بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گماشته و غمده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را تسلیم اللہ علیہ  
و سلم آنجا زده چسب التفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است  
و این قول ابن عباس است چنانکه بخاری از و سب آورده است و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق  
علیه آمده مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بخا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق التفاق بود اتباع  
وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطاے خود گفته که نزول  
در محصب احسن است و اگر ننگد چیز لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن  
سیف الدین الصلح اللہ حاله و احسن مبداءه و ناله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم او صد عبد الوهاب رحمة اللہ  
علیہ حج گزارد و نفرمود با و سب از مناد رسید محصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگزارد نماز ظهر را و جواب رفت

وگزارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شويد اين قدر در يافت سعادت ابتاع كافيست و فرمود يگفتي  
 بزرگوار اين قول شيخ مني است براينچه گفته اند كه نزول بحسب سنت است وليكن توقف آنحضرت تا عشا از براس عمره  
 عايشه بود چنانكه بايد و الله اعلم و عنهما قالت احرم من التيمم بعمره - گفت عايشه احرام تيمم من از تيمم براي عمره -  
 فدخلت مكة - پس درآمد كه را نفقت عترتي - پس قضا كردم عمره خود را كه از جهت حدود حيف فوت شده بود چنانكه  
 در باب قصه حجة الوداع گذشت - و انتظرني رسول الله - و انتظار كردم را پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم بالاطح -  
 در الطح كه در آنجا نزول فرموده بودسته فرغت - تا آنكه فارغ شدم من - فامر الناس بالرحيل پس امر كرد  
 مردم را بگريج كردن بجانب مدنيه - فخرج فمر بالبيت - پس بيرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه كعبه  
 فطاف به قبل صلوة الصبح - پس طواف كرد بخانه كعبه پيش از نماز با مداد و اين طواف و دواع است و طواف  
 صدر بفتح وال نیز گويند و در دوسه رمل نيت و بعد از دوسه سعي نه - ثم خرج الى المدنيه - پيتر بيرون آمد  
 بسوسه مدنيه - هذا الحديث ما وجدته برواية الشيخين - مولف ميگويد كه اين حديث نيافتم من آنرا بروايي  
 بخاريسه و مسلم - بل برواية ابي داود - بلكه يافتم برواية ابي داود مع اختلاف يسير في آخره - باندك  
 اختلافي در آخر حديث - وعن ابن عباس - رضى الله عنهما - قال كان الناس ينفرون في كل وجه  
 بودند مردم كه برمي گشتند در هر طرف و مقيد بدر آمدن در مكه و بر آوردن طواف و دواع مقيد نمي شدند -  
 فقال رسول الله - پس گفت پيغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم لا يفر من احدكم حتى يكون آخر عمره بالبيت -  
 بايد كه بزرگوار يكي از شما و كوچ كنند تا آنكه باشد آخر زمان پيمان و امان و بچانه كعبه كنيت است از طواف  
 و دواع - والله خففت عن الحالف - مگر آن است كه سبك گرداننده است كار بر حالف و ساقط گرداننده  
 شد از دوسه طواف و دواع اگر طواف زيارت كرده است متفق عليه - اين حديث دلالت دارد بر وجوب طواف  
 و دواع و اين سنت مذهب ابي حنيفه و احمد و صحيح از مذهب شافعي و سنت است نزد مالك و فرض نيت اتفاق  
 و اما حديث سابق اگر چه ظاهر و در امر بر حيل است بي تقيد بطواف محمول است برين بقرينه اين حديث -  
 وعن عائشة - قالت عاصت صفية ليلة النفر - حيف كرو صفيه در شب نفراد همين شب است كه آن حضرت  
 در محصب بود و شب در باب الحج مصاف بر و ز سابق ميگردد و نه بر آينده چنانكه متعارف است فقالت ما  
 اراني الا جالستكم نميدانم خود را مگر موقوف دارنده و مانع آينده شناسين از رحيل بنده خيزد كه من حيف كردم  
 و طواف نكرده ام - قال النبي صلى الله عليه وسلم عقرى - بفتح عين و سكون قاف - حلتى - بفتح حا و سكون لام و اين  
 دعاست كه بزرگ كنند و ليكن حقيقت دعاء او نميست همچنين زبان زو عادت عرب شده است چنانكه در مثال  
 آن و عقر مجروح كردن و قتل كردن و هلاك ساختن يا بمعني نازا ميدن و حلق رسيدن در دور حلق يازدن چيزي

در حلق و آسمی گفتہ کہ این کلمہ است کہ در محل نجیب استعمال میکنند و این دو کلمہ را زیادہ برین تحقیق است کہ در شرح کردہ شدہ است۔ اطافت یوم النحر۔ آیا طواف کردہ است روز خروا طواف زیادت قیل نعم۔ گفتند اگر کردہ است قال گفتند آنحضرت خطاب بصفیہ۔ فالتفری پس برای کج کن متفق علیہ

**الفصل الثانی۔ عن عمر بن الاوص۔** رضی اللہ عنہ بفتح ہمزہ و سکون حائے مہملہ و بضم و مہملہ صحابی است

روایت کردہ است از دوسے پیروے سلیمان۔ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول فی حجة الوداع اے یوم نہا۔ گفت شنیدم آن حضرت را کہ می گفت در حجة الوداع کدام روز است این روز۔ قالوا یوم الحج الاکبر گفتند و حج اکبر نام حج است مطلقاً چنانچہ در قرآن مجید واقع شدہ است و میگویند اکبر در مقابلہ اصغر است کہ عمرہ است و اورا حج اصغری نامند و آنکہ الآن مردم حج را کہ روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف نہ بان علم و شریعت نیست و حدیثی ہم روایت کردہ اند کہ حج روز جمعه برا بر بقا و حج است و گفتند اند کہ این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی کہ آن حضرت کردہ صلی اللہ علیہ وسلم روز جمعه بود و بیشک در حج روز جمعه مشقتی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان۔ قال فان دماؤکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کہ تمہ یومکم ہنأ فی بلدکم نہا۔ شرح این در فضل اول سلوم شدہ است۔ الا لایحی جان علی نفسہ۔ آگاہ باشید باید کہ گناہ نکنند و ستم نکنند و حج گناہ کنند و ستم کنندہ بر نفس خود مقصود نہی از گناہ کردن و ستم کردن است بر غیر چه ہر کہ بر کسی ستم می کند بحقیقت بر خود می کند کہ انہم و جزاے آن راجع بدوست پس این خبر و معنی ہنی است و در روایتی است۔ الا علی نفسہ و برین تقدیر بمعنی خیر است نہ بمعنی ہنی۔ الا لایحی جان علی ولدہ۔ آگاہ باشید باید کہ جنایت نکنند و حج جنایت کنندہ بر فرزند خود۔ و لا مولود علی والدہ۔ و جنایت نکنند و حج فرزند می برد والد خود را این حدیث نجیب آن است کہ قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب یا محبت اکابر حکم جنایت بر نفس است بکثرت جریان عادت جاہلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت و سے و باین وجہ این تاکید حکم سابق است فافہم۔ الا ان الشیطان قد ایس ان یسب فی بلدکم نہا ابد۔ آگاہ باشید بدو شیطان تحقیق تا امید شد ازین کہ عبادت کردہ شود اورا گنایت است از بت پرستیدن در شہر شما کہ این است یعنی کہ ہمیشہ تا روز قیامت۔ و لکن شگون کہ طاعت فیما تحت قدم من اعالمکم فیرضی بہ۔ و لیکن سدا انجام است کہ باشد شیطان بفرمان بردارے در چیزے کہ حقیر و کم ہنما دیدن شما از علماے خود یعنی کار ہائے کنید و گناہانے و در زید و آنرا خود و حقیری پندارید و در ان علما طاعت شیطان است کہ را حنی میگردد و شیطان بدان دان علما مودی بفتن و ہيجان حروب و شرور میگردد۔ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیح۔ و حکم بصحت کردہ است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمر و المزنی۔ یعنی ہم و غنخہ و بیون نسبت بہ ہنما صحابی است

روایت کردہ از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث - قال راایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطب الناس  
 بمنی حین ارتفع الضحی - گفت و دیدم آنحضرت را کہ خطبہ میکرد و مردم را بمنی ہنگامی کہ بلند شد چاشت گاہ - علی بن ابی  
 صہبہ - سوار بر اسب صہبہا و صہبانہ کہ بالاسے نشیم و سہ سخی بود و درون سفیدے چنانکہ شمر از بشین می  
 وقاف - و علی یبرعہ - و علی مرتضی رضی اللہ عنہ تفسیرے کرد از آنحضرت و ہر دم می شنوایند و می شنیدند  
 و میرسانید بآن کسان کہ دور بودند آنچہ آن حضرت می فرمود - و الناس بین قائم کو قاف - و مردم بعضے ایستادہ  
 بودند و بعضے نشستہ و رج سہ خطبہ سنون سبب یکی در روز تروی یکہ دوم روز عرفہ سوم در منی و در ہر جا احکام کہ  
 بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین می فرمود - رواہ ابو داؤد - و عن عائشہ و ابن عباس رضی اللہ عنہما صلی اللہ علیہ  
 وسلم آخر طواف الزیارۃ یوم النحر الی اللیل - و روایت سبت از عائشہ و از ابن عباس کہ آنحضرت تاخیر کرد طواف  
 زیارت را تا شب ظاہر این معارض سبت بحدیث عائشہ کہ آنحضرت طواف کرد و ظہر یکہ گزارد و این اضطراری است  
 کہ در حدیث عائشہ واقع شدہ و بسبب این تقدیم و ترجیح کردہ اند حدیث ابن عمر را کہ صحیحین واقع شدہ کہ آنحضرت  
 ظہر بنگار گزارد چنانکہ گذشت و اللہ اعلم - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما صلی اللہ علیہ  
 وسلم اللہ علیہ وسلم لم یزل فی سبیل الذی افاض فیہ - روایت سبت از ابن عباس کہ آنحضرت رمل نکرد و در  
 طواف افاضت از نیجا معلوم میشود کہ رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع ہم نیست پس رمل  
 نیست مگر در طواف قدوم - رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ - و عن عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ  
 وسلم قال اذا رمی لحدکم جمرۃ العقبۃ فقد حل لکم کل شیء الا النساء - گفت آنحضرت و قتیکہ رمی کرد یکی از نما جمرۃ العقبۃ  
 را پس تحقیق از احرام بر آمد و حلال شد مرا و را ہمہ چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواہند شد  
 رواہ فی شرح السنۃ و قال اسنادہ ضعیف و فی روایۃ احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی بالحجرۃ فقد حل  
 لکم کل شیء الا النساء - و عنہا قالت افاض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اخر یومہ حین صلی اللہ - گفت  
 عائشہ افاضہ کرد و در وان گشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بجانب مکہ برای طواف در آخر روز خود و در وقتیکہ گزارد  
 ظہر اظاہر این حدیث نیز ہمین است کہ ظہر بنگار گزارد - ثم رجع الی منی - پس برگشت بسوئے منی - فکلت بہایالی  
 ایام التشریق - پس در بنگ کہ دہنی شبہای روز تشریق - یرمی الحجۃ اذالت الشمس - رمی میکرد و جمرہ را وقتیکہ  
 برگشت اقرب از جانب مشرق بسوئے مغرب - کل جمرۃ بسبع حصیات - ہر جمرہ ہفت سنگریزہ یکبر مع کل  
 حصاة - تکبیر میگفت باہر سنگریزہ - و یقف عند الاولی والثانیۃ - رمی ایستاد نزد جمرہ اولی و ثانیہ بعد از رمی  
 و طلیل القیام - و در رمی کرد ایستاد و نرا - و یتضرع - ہزار رمی میکرد و در دعا چنانکہ گذشت و ہر رمی ثانی  
 ثلاثین عندہا - و رمی میکرد و جمرہ سوم را پس نے ایستاد نزد آن رے میکرد و میگذاشت - رواہ ابو داؤد

وعن ابی البدر ارجح - فتح موحده وتشدید دال و حامی مہلین - بن عاصم بن عدی - ابو البدر ارجح تلبی  
 ثقہ است و پیر زوے صحابی ست - عن ابیہ روایت میکند از پدر خود - قال رخص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 ارجاع الابل فی البیت و تکلف رخصت کرد آنحضرت برای چرانندگان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در مابیت  
 تکلف رخصت است - ان یوم ایوم النحر - رخصت کرد کہ رمی کنند روز نحر - ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر - پس جمع  
 کنند رمی دوروز را کہ بعد از روز نحر است - فیرموا فی احدہما - پس رمی کنند در یکے ازین دوروز بر رواہ مالک  
 والترمذی والنسائی وقال الترمذی ہذا حدیث صحیح

### باب ما یختص بہ الحرم

باب در بیان چیزهای کہ بہ ہیزے کند آنرا محرم یعنی حرام ست بروے کردن آن خواہ واجب گرد و بروے  
 دم یا صدقہ یا نہ و صدقہ نصف صلح از گندم یا صاع از شغیر یا چیزے قلیل غیر مقدار بمقدار می معین و ہم مذکور  
 در کتب فقہ در سایل مناسک و جملہ ازان در رسالہ فارسی مناسک بیان کردہ ایم -

الفصل الاول - عن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ان رجلا سال رسول اللہ - مروے پرسید  
 از پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یا یلبس المحرم من الثیاب - چه چیز جائز است کہ پوشد محرم از جامہ یا وجہ چیز پوشد  
 فقال - یس گفت آنحضرت ہمہ چیز پوشد لیکن - لا تلبسوا القصص - پوشید پیراہن ہا را القصصین حج قصص  
 ولا الخمام - و پوشید دستار ہا را - ولا السراويلات - پوشید از اہار ہا را و پوشید ان قمیض و سراويل ثینان  
 آنہا ست بزوجہ متعارف در ان چنانچہ پیراہن را در بر افکنند و مہتابان را در پایا کنند والا اگر بر تن نکنند  
 مثل رواج چیزے لادم نمی آید زیرا کہ درین صورت نمیکویند کہ پیراہن پوشیدہ و از اہار پوشیدہ - ولا البرنس  
 و پوشید بر تنسار او بر تن لضم موحده و لون و سکون را در میان اینہا تفسیر کردہ اند اورا القبلتہ طویلہ  
 یعنی کلاہ دراز و این تفسیر قاصرت در معرفت آن و انچہ مشہور ست این ست کہ از بلا و شام می آرد تمام بدن و  
 سر و گردن را می پوشد و در وقت باران نمی پوشند - ولا الخفاف - و نہ پوشید موزہ ہا را - الا احدی الخلعین  
 فیلبس خفین - مگر کسی کہ نیاید خلعین را پس پوشد موزہ ہا را - ولیقطعہا اسفل من الکعبین - و باید کہ بہر دو  
 ہر دو موزہ را پایاں تراز ہر دو یا ششہ تا از حد موزگی بر آسید - ولا تلبسوا من الثیاب شیانہ عفران -  
 و پوشید از جامہ ہا چیزے را کہ سودہ است آنرا از عفران - ولا ورس - و بنجامہ کہ سودہ است آنرا ورس  
 بفتح واد و سکون را گیاہ زردست کہ رنگ کردہ میشود بدان و آنرا اسیرک گویند متفق علیہ از ابی جاری  
 فی روایت - و زیادہ کردہ است بخارجے در روایتی لرجن عبارت را - ولا تنقب المرأة الحرمہ - و نقاب و می  
 نیفکند نہ فی کہ محرم ست و در بعض نسخ لا تنقب بتایین و تشدید قاف و نقاب یکسر لون روی برد - ولا تلبس

التقارین - و پوشیدن زن بر دست فقار را یمن قاف و تشدید فاذرای در آخر پوششی است که زمان عرب برای رفع سرامور و دستها پوشند که انگشتان رکعت و ساعد همه برای پوشیدن در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از دیو است که زمان در دستهای پوشند - و عن ابن عباس - رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخطب و هو یقول - گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت یا ایاکم یحید الحرم لعین لعین - و تبتیکم یا بدحرم لعین را بپوشد موزه بدار - و اذالم یحید ازار العین سرامور را چون نیاید بپوشد بپوشد تنبانی را و لیکن قطع می کند موزه ازار از زیر پاشنه با چنانکه در حدیث سابق بیان کرد جمهور برین اند و اگر بهمان طور در دست پوشد خدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن اصابت نال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند کمال خود بپوشد و خدیه نیست و در سرامور دلیل نیز خلافت است و نزد امام ابوحنیفه پاره کند و ازار سازد - متفق علیه - و عن علی - رضی الله عنه - و سکون عین مهله - بن امیه - لعنهم الله و فوجهم و تشنه بدید تحتانی صحابی است اسلام آورد در رتج و حاضر شد حنین و طائف را - قال کننا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجوانه از جواهر رحل اعرابی - گفت بودیم مانند آن حضرت در جوانی که بر یک مرحله از کعبه است و آن حضرت از انجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه - علیه جبهه و هوش با مخلوق بران مرد چه بود و حال آنکه آن مرد آلوده بود بخلاق بفتح خاصه معجمه و قاف در آخر نام طیب است که عربان میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و فتح لفضاد و خانی تین آلودن جسد لطیف چنانکه گویایم چکد از دوسه - فقال - پس گفت آموزد - یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و نذره علی - بدرستی که من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود - فقال - پس گفت آنحضرت - اما الطیب الذی یک فاعسله ثلاث مرات - اما شستنی که باشت و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه احتمال زعفران حرام است بر مردانی از آن جهت که بقایه اثر طیب بعد از احرام منفسد احرام است فاقم - و اما الحجه فازرعها - و اما جبهه که تو پوشیده پس بر کیش آنرا و بر آزار بدن - ثم اصنع فی عمرتك کما تفتن فی حجب - بستر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عا بود با حکام حج نه عمره پس تنبیه داد آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و سرامور و احکام عمره نیز همان است و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بر نذر و عدم آن متفق علیه - و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحج المجرم ولا یحج ولا یخطب به هر سه لفظ نافع و جرم مردی است محکوم کند محرم خود را و نکند محکوم دیگر را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکشد خازن خواستن و این مذہب شافعی و جمهور علماء است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد و احرام همه و دلیل ما ترجیح میوه است - رواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه - ان ابی صلی الله علیه و سلم



تزوج میمونه و هو محرم۔ روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی اللہ عنہا و حالانکہ آنحضرت  
 محرم بود براسے عمرہ تقضا متفق علیہ۔ وعن یزید بن الاصم بن اخت میمونه حمہ۔ خواہر زاد میمونه بعضے گویند  
 کہ او را روایت است و صحابی است و صحیح آن است کہ تابعی است ثقه کثیر الحدیث۔ عن میمونه روایت میکند از حال  
 خود میمونه۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تزوجها و هو حلال۔ کہ آنحضرت تزوج کرد او را و حالانکہ محرم بود  
 رواہ مسلم قال الشيخ الامام محی السنہ رحمہ اللہ و الاکثر من علی انہ تزوجها حلالا۔ گفت محی السنہ اکثر بر آنکہ آنحضرت  
 تزوج کرد میمونه را و حالیکہ حلال بود۔ و ظہر از تزوجها و هو محرم۔ و ظاہر شد امر تزویج وے در حالیکہ آنحضرت  
 محرم بود۔ ثم بنی بہا و هو حلال۔ پس بنی کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حالانکہ وے حلال بود۔ بسبب فی طریق  
 مکہ۔ نکاح میمونه و بنای وی در سبب بود بفتح مسین مہملہ و کسر را و بقای نام موضعی است بر زاد مکہ پرده میل  
 از مکہ و از عجائب اتفاقات آنکہ فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الآن در اینجا در قدوی عمارتی است  
 کہ بعضی امر ساخته اند بدانکہ حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم ہر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس  
 ناطق است بآنکہ تزویج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم و ناطق است و او بر آنکہ در حالت حلال  
 بود و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا کہ ابن عباس افضل و اکمل است  
 در حفظ و اتقان و فقه و حدیث و سے متفق علیہ است بآنکہ حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ دال است  
 بر ہنی ناول است بآنکہ مراد آن است کہ نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست کہ مشغول است  
 بکار دیگر بآنکہ مراد مجرم است و آنکہ حمل کرده اند شافعیہ حدیث ابن عباس را بر آنکہ ظاہر شد امر تزویج وی  
 در احرام باین اعتبار کہ تزویج و ہو محرم تکلف است و ہنی است کہ مراد حل صلی است کہ قبل الاحرام  
 بود و حالانکہ اکثر روایات و زان است کہ حمل عارضی بود کہ بعد از احرام بینا شد و برین تقدیر حدیث ابن اصم  
 را نیز حمل میتوان کرد کہ مراد آن است کہ ظاہر شد امر تزویج و حالانکہ حلال بود و کلام و در اینجا در کتب اصول  
 زیادہ برین است جملہ از ان در شرح ذکر کرده ام مقدم بر۔ وعن ابی ایوب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 کان یغسل راسہ و هو محرم۔ روایت است از ابی ایوب القاری کہ بود آن حضرت کہ می شست سر مبارک خود را  
 و حالانکہ وے محرم است متفق علیہ۔ بدانکہ جائز است محرم استستن سر از براسے جنابت با اتفاق و در  
 ستر و خلعت است و ہم چنین در استستن بختی و مانند آن نیز خلعت است و در ہدایہ گفتہ است کہ لباس است  
 در غسل کردن و بحام در آمدن و در شرح گفتہ است زیرا کہ بجز استستن نمیرود و زویدگی بوی بلکہ زیادہ کند  
 تلبد مشغول و دانش و سروریش بختی زیرا کہ وے نوعی از طیب است و وے سے کثہ ہوا مہر ویر۔ وعن  
 ابن عباس۔ رضى اللہ عنہما۔ قال اجم النبی صلی اللہ علیہ وسلم و هو محرم۔ گفت ابن عباس کہ خون کم کرد

آن حضرت و حالانکہ وہ محرم بود اکثر علما بر جو از حجامت محرم اند اگر موی شکستہ نشود میقتضی علیہ۔ وعن عثمان رضی اللہ عنہ۔ حدث عن رسول اللہ۔ حدیث کرد عثمان رضی اللہ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو محرم۔ و رقی مری کہ چون شکایت کرد مری در چشم خود را یعنی چون چشمان او بدو آید۔ فمد بها بالقبیر۔ تفصیل کند مری در چشم را به قبر و قید عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز بدو آید درست است بہ طریق اولی و قبر بہ فتح ضا و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شرف قبر دار و دے تلخ مشہور است کہ در چشم را بدان دو کنند و در چشم بکشند تفصیل و تفصیل جراح است بستی است بضمادہ یعنی بضمادہ و نہادن دار و را بر جراح است نیز گویند اگر چه عصا بہ بستہ نہ شود و ظاہر آن است کہ مراد اینجا بستی عصا بہ باشد زیرا کہ دے می پوشد جز دے از دے را و محتاج است بہ بیان کردن آنکہ این چون بکلم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواہ مسلم۔ وعن ام الحسین۔ صحابہ است حاضر شد حجۃ الوداع را۔ قالت راایت اسامہ و بلال و احد ہما اخذ بخطام ناقۃ رسول اللہ۔ گفت دیدم اسامہ و بلال را رضی اللہ عنہما ذیکی ازین دو کس گیرندہ بود مہار ناقۃ پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و الآخر ارفع توبۃ تیرہ من الحرم۔ و دیگر بردارندہ بود جائزہ خود را کہ می پوشید آنحضرت را یعنی سایہ میکرد او را از گرمی آفتاب حتی می حجرۃ بلقنبہ۔ تا آنکہ گرمی کرد آنحضرت حجرۃ العقبہ را و در وایتی آمدہ است بردارندہ مانند تاج چیزی بر سر و و این حدیث دلیل است بر جو از استظلال مرجم را طیبہ گفتہ کہ این قول اکثر علما راست و مالک و احمد کردہ میدارند آنرا سد رواہ مسلم۔ وعن کعب بن عجرۃ۔ بضم عین مہملہ و سکون جیم و راصحابی انصاری است از اصحاب شجرہ گویند کہ او را بتی بود کہ می پرستید آن را و عبادہ بن صامت یار او بود و روزی بروی درآمد دید کہ بت را بر ستیدہ از خانہ بیرون آمد و عبادہ بن صامت در خانہ او را بدت را بتکست و چون کعب درآمد بت را بتکستہ دید بہ چشم آمد و خواست کہ دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر دین بت چیزی می بود نگاہ میداشت خود را پس مسلمان شد۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مر بہ و ہو با کذبیتہ قبل ان یدخل مکہ۔ روایت میکند کہ آن حضرت گذشت بروے و آن حضرت در حدیبیہ بود پیش از آنکہ درآمد بکہ۔ و ہو محرم و ہو یو قد تحت قدر۔ و حالانکہ کعب محرم بود و دے آتش می افروخت زیر میگے۔ و لعل تتماقت علی وجہ۔ و سپشامی افتادند بروے دے۔ فقال اتو ذیک ہواک۔ پس گفت آن حضرت آیا آزار سے کنند ترا سپشامے تو۔ قال نم۔ گفت کعب آراء آزار سے کنند۔ قال فاعلق راک۔ گفت آن حضرت پس اگر این چنین است بتراش سر خود را۔ و اعلم فرقا بین ستہ مساکین۔ و بخوران و ستہ کن فرق را میان شش مسکین۔ و الفرق بفتح الفاء ثلثہ اصع۔ و فرق ستہ صاع است پس ہر مسکین اینم صاع است

از گندم بدہ و اصح جمع صلح و اصل و می اصنع قلب کردند اصح خوانند چنانکہ آو جمع داری کنند و صم ثلثہ ایام یا روزہ و ارسہ روزہ - او اشک - بضم سین بلفظ امر نیکیہ - یا فرج کن و بحیرہ را متفق علیہ

**الفصل الثانی - عن ابن عمر - رضی اللہ عنہما - انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یہی الناس فی احرار عن الققازین و الثقاب و ماس الروس و الزعفران من الثیاب -** ترجمہ این از حدیث ابن عمر و فضل اول ظاہر شد - و تلبس بعد ذلک ما جئت من الوان الثیاب - و باید کہ پوشد بعد از بر آمدن از احرار ہم ہر جہت دارد از اصناف جامہ ہا و بیان کرد آن را بقول خود - مصفر او خرا و حللی او سر او یل او تمیص او خف فی الصراح و مصفر رنگ سرخ مصفر معروف و خرا بخرا - بجمہ و زائے نیز نوعی از جامہ و در قاموس گفتہ مصفر نسبت معروف است مصفر جامہ رنگ کردہ شدہ بآن نسبت معروف و حللی زیورست و در این داخل لباس اعتبار کردہ - رواہ ابو داؤد - و حسن علی الشیخ - رضی اللہ عنہما قالت کان الکبان یرون بنا - بو و ند سواران کہ میگفتند ہا - و نحن مع رسول اللہ - و ما یفنی زوجات ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم محرم محرم بودیم - فاذا جازوا بنا سدت احدانا جلایا ہا - پس چون نزد یک آمدند یعنی مردان از ما و میگفتند شتند از پیش ما فردے ہشت یکی از ما چادر خود را - من را سہا علی و جہلا - از سر خود بروے خود و لفظ جازوا ہم چنین واقع شدہ است از جواز در سنن ابی داؤد و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ جازوا بجائے ممانہ و ذال عجم نیز آردہ - فاذا جازوا و نا - پس چون سے گزشتند از پیش ما - کشفناہ - دو و میگرددیم با چادر از روی و سے کشادیم رومی را و برہنہ سے کردیم روسے را - رواہ ابو داؤد و ولابن ماجہ معناہ - و عن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یدہن - بفتح یا و تشدید وال - بالزیت و ہو محرم - بود آن حضرت طلای کہ در روغن زیت را بر خود و حالانکہ و سے محرم بود - غیر المقتت - اما زیت غیر مقتت - یعنی غیر المطیب زیت خوشبوئے نکرده شدہ و مقتت بضم میم و تشدید تا زیتی کہ ریختہ شدہ در وی ریاحین یا آمختہ شدہ بروغن ہائے خوشبو و مقتت و لقیقت روغن در گل پروردن و نزد امام ابو حنیفہ زیت مطلقا از طیبست زیرا کہ اصل او ست کذا قالوا - رواہ الترمذی

**الفصل الثالث - عن نافع - ان ابن عمر رضو و جد القراء روایت است از نافع کہ مولای ابن عمر کہ ابن عمر یا بنت ہر وی و سر ما خورد - فقال - پس گفت - ان علی ثوبایا نافع - بینداز بر من جامہ ذای نافع کہ سردی میخورم نافع می گوید - فالقیقت علیہ برنسا - پس انداختم بر بالائے ابن عمر بر نشی را - فقال تلقی علی ہذا و قد نہی رسول اللہ - پس گفت - ابن عمر آیامی اندازی بر من این را و حالانکہ یہ تحقیق ہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان طیبہ المحرم - از نیکہ پوشد بر نشی را محرم ظاہر اندہب ابن عمر اجتناب غیظ بود مطلق ہر نوع**

که پوشند و سابقاً معلوم شد که اگر خط را بپوشند نه بروی که متعارف در آن است بایک نذر و یا از جهت احتیاط  
 کرد و الله اعلم - رواه ابو داود - وعن عبد الله بن مالک ابن نجیة - مالک به تنوین است و این صفت ثانی  
 عبد الله است و همچنین بضم با و فتح حای ممل و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر اوست و اگر بی تنوین بود  
 لازم آید که بجهت مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه اوست و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام فتدبر - قال احقر رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم - خون کشید آن حضرت و حال آنکه مسموم بود - طحی الجمل - لفتح لام و سکون حای ممل  
 و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت - من طریقی مکه فی وسط راه - خون کشید  
 در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است گفته  
 اند که این محمول بر ضرورت است زیرا که بطن شتر بخوابد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست  
 جائز است بی فدیة - متفق علیه - وعن الشیخ قال احقر رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم علی ظهر القدر  
 حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه مسموم بود بر پشت پا - من وجع کان به - از جهت دروسه که بود در پشت پا  
 و پا جاسه موی نیست غالباً با وجود آن دروسه هم داشت رواه ابو داود و النسائی - وعن ابی رافع  
 مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که بجهت بخشید طحی بود و چون خبر اسلام او عباس بر آسایند  
 آردش کرد و حاضر شد احد را و خندق را نامش بضم صعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام  
 او پیش از پدر بود و لیکن در پدر حاضر نشده - قال تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم میمون و هو حلال - نکاح  
 کرد آنحضرت میمون را و حال آنکه آنحضرت حلال بود - و بنی بها و هو حلال - و دخول کرد آنحضرت میمون را و حال آنکه  
 آنحضرت حلال بود - و کنث انا الرسول بنیها - و بودم من میانجی میان آنحضرت و میمون - رواه احمد و الترمذی قال نه احد من

## باب المحرم

یجتنب الصيد - بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن و نه دیگر را بصید و اشارت کردن بدان حرام است  
 باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم می گردد جزا ادا خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند  
 یا غیر وی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم یا زن و بی  
 بے اذن وی در اینجا مذاهب و اقوال است مرعلا را مذاهب بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طائفت  
 و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقاً بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جهم که باید و مذاهب  
 مالک و شافعی و احمد آن است که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام  
 است اما اگر غیر محرم صید کند بر او خود و چیز بر اذن بر او محرم بدیهه کند حلال است و مذاهب امام ابی حنیفه و اصحاب  
 وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت

واعانت بران نہ نمایند وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی مفید کرده میشود چنانکہ حدیث ابی قتادہ بیان دلالت  
دارد این است تحریر مناسب و احادیث درین بحسب ظاہر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفر السعودۃ این  
را بہ تفصیل ہر جہت تمامہ استیفا کردہ شدہ است آنجا باید نگریست واللہ اعلم

**الفصل الاول - عن الصعب - بفتح صاد و سکین عین مہلین - بن جنامہ - بفتح جیم و تشدید ثلثہ صحابی است**  
ابن عباس ازوے روایت دارد مات فی خلافتہ ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہما اہدی رسول اللہ - روایت ست از وی  
کہ وہی ہدیہ آورد برای پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم حمار وحشیہ - گورخر سا کہ شکار کردہ بود - و ہوبالہ بود - و  
آنحضرت در ابواب و بفتح ہمزہ و سکون موحده - او بود ان - یا در روان بود بفتح واو و تشدید و ال نام دو موضع  
است میان مکہ و مدینہ نزدیکتر مدینہ و میگویند کہ قبر عبد اللہ والد آن حضرت در ابوست و این صعب ابن جنامہ  
آنجا ساکن بود - فرد علیہ - پس برگردانید آنحضرت بروے و قبول نکرد - فلما برای مانی و ہجہ - پس ہنگامیکہ دید آنحضرت  
چیزے را کہ دروے دوست از ناخوشی و انفال و اندوہ از قبول ناکردن آن حضرت ہدیہ اورا - قال گفت  
آن حضرت - انا لم زده علیک الا انا حرم - بدرستی کہ ما برگردانیدہ ایم آن را بر تو اگر بحسب آنکہ ما حرامیم و حرم ہستیم  
جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفتہ کہ جمع حرام است - متفق علیہ پوشیدہ نماند کہ ظاہر  
این حدیث در ان است کہ صعب بن جنامہ حمار وحشی زندہ بہدیہ آورد و محرم را اجازت نیست قبول آن لیکن  
سخن در گوشت شکار است کہ محرم را خوردن آن رواست یا نہ و در روایات آمدہ است کہ ہدیہ کچم حمار وحشی  
بود پس در روایات مسلم آمدہ کہ ہدیہ کرد سربین حمار وحشی را کہ خون از وی میکید و در روایتی آوردہ شق حمار  
را و شق بکسر نیمی ہر چیزے و در روایتی آورد و عضو را ازوے و در روایتی پامی اورا پس بقرنہ این روایات  
درین حدیث نیز ہمین مراد خواہد بود - وعن ابی قتادہ انہ خرج مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت  
است از ابی قتادہ صحابہ مشہور کہ وے بیرون آمد ہراہ آن حضرت و این در عام حدیبیہ بود و در سال  
ہشتم از ہجرت - تخلف مع بعض اصحابہ و ہم محرمون - پس پس ماند ابو قتادہ بالبعض از یاران خود و یاران  
وے محرم بودند - و ہونہر محرم - و وے محرم بنود - فرا حمار وحشی قبل ان یراہ - پس دیدند یاران وے  
حمار وحشی را پیش از آنکہ بنہید وے آن را - فلما راوہ ترکوہ - پس ہنگامیکہ دیدند یاران او گناشتند اورا  
و دلالت و اشارت نکردند بدان سحے راہ ابو قتادہ - تا آنکہ دید آنرا ابو قتادہ - فکب فرساہ - پس سوار شد  
ابو قتادہ اسے را کہ مراور بود - فسالہم ان ینادوہ سوطہ - پس سوال کرد ایشان را کہ بدہند بدست وی  
تا زیانہ اورا بعضے گفتند کہ مراد بسوطہ آنجا سیف است و در بعضے روایات با سوطہ محمد نیز مذکور است -  
فلما - پس ایا آوردند یاران از دادن سوطہ بدست وے بحسب احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید

فتناؤلہ۔ پس خود آدما بوقتادہ از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط در مخ را حمل علیہ پس حملہ آورد  
و بتاخت بر تار و جشی فقہ۔ پس پے کرد و بیگند و بکشت اور۔ پنم اکل فاکلوا۔ پس خورد البوقتادہ پیر خوردند یا ران  
دی نیز۔ قند موا۔ پس پشمان شدند بعد از خوردن کہ چر گوشت شکار در حالت احرام خوردند البوقتادہ بارہ  
گوشت را نگاہداشتہ بود۔ فلما اور کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سالوہ۔ پس ہنگامیکہ دریافتند آنحضرت  
را و بلازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت را از حکم آن کہ روا بود خوردن  
آن یانہ۔ قال ہل معکم من شیء۔ گفت آن حضرت آیا ہست با شما از ان چیزی۔ قالوا معنا رطلہ۔ گفتند بابا پائے  
اوست و در روایتی بازوے اور۔ فاجذبہا البنی۔ پس گرفت آنرا پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاکلوا۔ پس خورد پای  
آزرا۔ متفق علیہ و فی روایتی لہما۔ و در روایتی مرغبارے و مسلم را ہر دو آئینہ آورہ کہ۔ فلما اتوا رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم قال۔ پس چون آمدند نزد آنحضرت فرمود۔ انکم اجدامہ ان حمل علیہا۔ آیا از شما بیج کی بود کہ امر  
کرد البوقتادہ را کہ حملہ کند و بتازد او بر و بے۔ او اشار الیہا۔ یا اشارت کردہ باشد بجانب دینی یعنی افاقتا  
کردہ باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آزرا۔ قالوا لا۔ گفتند نکرہ۔ قال فکلوا ما بقی من لحمہا۔ گفت آنحضرت  
پس خوب کردید کہ خوردید و بخوردید آنچه باقی ماندہ است از گوشت و سے این حدیث دلالت بر اباحت  
میکند ما دمی کہ خود صید نکرہ یا دلالت و اشارت و اجانت بر ان نکرہ است و حدیث سابق بر حمت آن  
مطلقاً دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در ہر دو جانب آورہ و لابد بعضی تاخیر بقیہ خواہد بود و تحقیق فی  
موضع۔ وعن ابن عمر۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم خمس لاجنح علی من فیکن فی الحرم والاحرام بیج چیز اند کہ گتہ  
نیست بر کسی کہ بکشد آنرا در زمین حرم اگرچہ در زمان احرام باشد۔ الفارۃ۔ بر تخفیف راموش۔ والزواب۔ زراغ  
والحدادۃ۔ بکسر حاد فتح دال و حمزہ بر وزن غلبہ جانور سے معروف است کہ آنرا غلیبہ از سیگوند و در صراح خات گفتہ  
والعقرب۔ و کثروم۔ والکلب العقور۔ و سگ جراحات کنندہ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا  
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال خمس نواسیق لعلین فی الحلال والحرم۔ بیج چیز از حیوانات فاسق اند کشتہ میشوند  
در زمین حل و حرم و سے کشد آنرا حرم۔ الحیۃ۔ مار۔ والزواب الالبقع۔ بموحده و قاف زراغ بیشہ کہ سیاه و سفید  
می باشد و در پشت و شکم و سے سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصراح بقیہ پسگی در مرغ و در شکار  
مردشان قاتل سیدنا امام حسین سلام اللہ علیہ و علی آباءہ الکرام واقع شدہ است کہ گفت آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وسلم کہ گویا من می بینم لبوے کلب البقع کہ دہان می اندازد و در خون اہل بیت من دبو و شمر ملعون ابرص۔  
والفارۃ۔ و موش۔ والکلب العقور۔ و سگ گزیدہ۔ والحدیاء۔ تصغیر حدادۃ است کہ در حدیث سابق مذکور  
شد متفق علیہ۔ بدانکہ در ہر کی ازین دو حدیث بیج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق



عقرب مذکور شدہ حیہ و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاہی مطلق مذکور میشود و گاہی موصوف با تفع و کفہ اند کہ مقتول در حل و حرم کہ قاتل و رمی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکہ ہمہ موفیات را حکم همین است و سباع ہمہ مانند شیر و گرگ و پلنگ ہمہ داخل کلب عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جزا قتل محرم مرایشان را و ہر سودی را جزا قتل و رمی در حل و حرم و ا قتل جانی خواہ در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و زہد و اگر در حرم کرده باشد یا پناہ بحرم ببدہ تنگ ساختہ شود بر دے محال منبع اکل و شرب تا مضطر گردد و بخرج پس قتل کرده شود و حد زده شود

**الفصل الثانی** - عن جابر بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کم الصيد لکم فی الاحرام حلال مالم تقیدوہ - روایت است از جابر کہ آن حضرت گفت گوشت شکار مر شمارا در احرام حلال است مادام کہ صید نکنید شکار کہ محرمید - او بجا و لکم - یا صید کرده شود بر اے خاطر شما اگر صید کنندہ محرم نبود نہ بہ مالک و شافعی این است و این متوسط میان دو مذہب دیگر چنانکہ مذکور شد - رواہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی - وعن ابی ہریرۃ ان ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ابراد من صید البحر - گفت آن حضرت کہ مرغ از شکار در ریاست یعنی حکم وی حکم صید بحر است و ارد شدہ است کہ جراد از زمینی افشاؤن ماہی است و بعضی گفتہ اند کہ متولد میگردد و از ماہی مانند اگر کما پس می اندازد ایشان را در یا بسا حل و پرویش سے یا بدو باین حدیث تجویز کرد نہ بعضی از علما کہ صید کنند و در محرم زیرا کہ دے صید بحر است و صید بحر حکم قول حق سبحانہ (و اعل لکم صید البحر ما دتم حرا حلال است اما کسیکہ تجویز نمی کند می گوید کہ دے صید بحر است کہ استقرار او در اینجا است و بعضی می کند در زمین و قوت نمیکند از انجہ بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفتہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در از صید بحر گفت مراد آن است کہ در حکم صید بحر است در حل اکل بی فرج و تذکیہ و اللہ اعلم - رواہ ابو داؤد و الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ عن ابنہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لقیل الحرم السبع العادی - فرمود و یکشد محرم در زندہ حمله کنندہ را و دے در حکم کلب عقور است چنانکہ گفتہ شد - رواہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عون عبد الرحمن بن ابلہ عمار - بن نفع عین مہملہ و تشدید میم تا بی است مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت شمول عفت و سلامت - قال سألت جابر بن عبد اللہ عن الفصیح اصیدی - گفت پرسیدم جابر را از وضع بفتح معجمہ و صم موحده حیوان معروف کہ آن را اگر گ گفتار گویند آیا شکار است و رمی کہ حرام است قتل آن محرم را - فقال نعم - پس گفت جابر آرمی وضع از جملہ شکار است - فقلت ایوکل - پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است خوردن آن - فقال نعم - پس گفت جابر آرمے خورده می شود - فقلت سمعہ من رسول اللہ - پس گفتم من آیا شنیدے تو آن را از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم - گفت آرمے شنیدم از آن حضرت - رواہ الترمذی و النسائی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح - بدانکہ اختلاف کرده اند در اباحت لحم صیغ از سعد بن

ابن عوف خاص آمده که در مسینور دوازده ابن عباس نیز باحت آن مروی است و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمی کرده از هر فرمی نابذ رباع و حدیثی در کراهت لحم اعلی مخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعی میگویند که ضعیف مخصوص است از عموم نمی از هر رباع بقدر حدیث جابر و الله اعلم - و عن جابر رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضبع قال هو صید - گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن حید است که بکشتن آن بر محرم جنایاتی نمائد میشود گفت آن حضرت ضبع صید است - و یحبل فیہ کبشا اذا صابہ المحرم - و می گرداند و صید هر محرم در جزای آن قبیح است و اوقتی که برسد و بکشد آن را محرم - رواه ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن خزیمه یعنی ضعیف خای پیچ و فتح زامی - بن جزئی - به فتح جیم و سکون زامی بعد از و سه هزه و فتح جیم و کسر زامی و پایان میگویند بعضی بکشد زامی میخورند بنی یا - قال سالت رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا را - صلی الله علیه و سلم عن اكل الضبع ادخرون ضبع - قال ادیاكل الضبع احد - گفت آن حضرت آیا می خورد و ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی از آن بخورد - و سالت عن اكل الذئب - و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ - قال ادیاكل الذئب احد فی غیر - گفت آیا می خورد و ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است - رواه الترمذی و قال لیس اساده بالقوی

الفصل الثالث - عن عبد الرحمن بن عثمان النخعی - عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادر زاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعت الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد باین زیر در یک روز - قال کنان مع طلحه بن عبید الله و نحن حرم - گفت بودیم ما باطلحه و حالانکه ما محرم بودیم - فاهدی له طلع بن هذیه آورده شد بر آن طلع پرندگان بچته - و طلحه مرا تده - و طلحه خوابیده بود - فمنا من اكل - پس بعضی از ما که بود که خورد - و منا من تورع - و بعضی از ما که بود که برهنه گاری نمود و خورد - فلما استيقظ طلحه و افق من اكله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد و یا از آن چیز که باقی مانده بود بخورد - قال فاکلناه مع رسول الله - گفت طلحه پس خوردیم ما آن را با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم یعنی بر اے آن حضرت نیز اهدا کرده بودند و بخورد زیرا که بر اے ایشان حید نکرده بود و این تاویل کسی است که می گوید بخورد و محرم از آن پیچ بر اجمی و صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسیکه بخورد و بکشد احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلاله یا اشارت و اعانت و الله اعلم

باب الاحصار وفوت الحج

حضرت احمد اصرار منع و حبس و بازداشتن کے را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احمد المرض و السلطان  
 نے گویند و قتیکہ باز و از بیماری یا بادشاہ منع کند از کار و مقصد رے کہ دار و دویم چنین میگویی بند حضرت هم اللہ بہین

منشی و چون محضر شد محرم نتوانست به مقصد رسید جائز نیست اورا کہ از احرام برآید لیکن آنکہ تلبیسے گویند کہ ہا  
 نخے باشد مگر بعد و چنانکہ در واقعہ حدیثیہ شدہ و بر بعضی از ایشان بستی می ماند بر احرام و اگر عند زائل گشت  
 وج فوٹ شد برآید از احرام بعل عمرہ و نزد احتیاط بر بعضی نیز پیاس شدہ و در حدیث آمده است کہ کسی لنگ شد  
 یا شکست پائے او بر آید از احرام و بروست و رسال آئینہ درین باب خلائی و دیگر است و آن این است کہ ہدی  
 می فرستد نزد ما مجرم زیرا کہ شناختہ نشدہ است رختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد  
 شافعیہ موقوف نیست بر حرم و فوج کند ہا بجا کہ محضر شدہ چنانکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ رضی اللہ عنہم  
 ہم در حدیثیہ فوج کردند و حدیثیہ از زمین حل است جوالتش آن است کہ ممکن بنود فرستادن ایشان ہدی را مجرم  
 پس بحکم ضرورت ہاں جا کردند و بعضیہ گفتہ اند کہ حدیثیہ پاره از حل و پاره از حرم است پس شاید کہ فوج در حرم وی  
 کردہ باشند و در مواہب لدنیہ از محب طبری آورده کہ حدیثیہ اکثریش از حرم است و خلائی دیگر آنکہ چون محضر شود قضا کنند  
 و نزد شافعی قضا نیست تسمیہ بعمرہ القضا مؤد نہ سبب است و ایشان میگویند قضا اینجا بمنی صلحت

الفصل الاول - عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال احقر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق را سمہ و جامع لسانہ و خرمیہ  
 گفت ابن عباس جہاں کردہ شد آن حضرت یعنی در حدیثیہ و منع کردند مشرکان مکہ اورا از در آمدن مکہ و عمرہ گزاردن پس  
 برآمد آنحضرت از احرام و خلق کرد و سربار کس خود را و جامع کرد زنان خود را و خردشتران خود را کہ ہمراہ داشت حتی  
 اعمر حاکما تا بابا تا آنکہ عمرہ کرد سال آئینہ بمقتضای صلی کہ بابل مکہ واقع شدہ - رواہ البخاری - وعن عبد اللہ بن عمر  
 قال خرج جامع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت ابن عمر بیرون آمدیم با آنحضرت یعنی بعمرہ پس نزول کرد آنحضرت  
 بحدیبیہ فحال کفار قریش دون البیت - پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزو خانہ کعبہ فخر  
 پس نخر کرد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدایہ - ہدیہ ہا می خود را کہ ہمراہ داشت - و خلق کرد آنحضرت - و قصر  
 اصحابہ - و تفسیر کردند اصحاب آن حضرت و خلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی خلق کردند بعد از توقف بسیار در  
 بر آمدن از احرام بحبت غم و اندوہ ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمہ گفت یا رسول اللہ تو بر آئی از احرام خلق  
 کن تا ہمہ خواهند کرد پس آن حضرت از احرام برآمد و خلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس خلق کردند بعضی  
 و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکہ بیان کرد آن حضرت فضل خلق را با وجود آن تفسیر کردند - رواہ البخاری -  
 وعن المسور - کہ سیریم و سکون سین و فتح داو - بن خزیمہ یفحیمیم و سکون خای مجہور - قال ابن رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم نخر قبل ان یخلق و امر اصحابہ بذلک - نخر کرد آن حضرت پیش از خلق چنانچہ معبود است و در  
 ہدایہ گفتہ کہ نیست خلق یا تفسیر در احصار و در قول ابی حنیفہ و محمد رحمہما اللہ و ابو یوسف ہم میگویند باید کردہ اگر نکرند  
 جزاے نیست زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق کرد و حام حدیبیہ و ایشان سے گویند کہ خلق قربت و

عبادت بر تقدیر نیست که مرتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از شک نیست و آن حضرت و صحابه که کردند بر آن کردند تا دانسته شود استحکام غنیمت بر انصراف و الله اعلم - رواه البخاری - وعن ابن عمر انه قال ليس حبكم سنة رسول الله - گفت ابن عمر آیا کافی نیست شمار سنت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - سنت آن است که آن جس اخذکم عن الحج طاف بالبيت وبالصفاء والمروة - اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از شمار حج طواف کند بخانه کعبه و بصفاء و مروه یعنی عمره کند - ثم حل لمن كل شيء - پسر حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود - حتی الحج عاما قبالا - تا آنکه حج کند سال آینده - فیندی - پس فحج کند هر سه را - او یوم ان لم یجد بهیا - یاروزه دارد اگر نیابد هر می را درین حدیث بیان احکام احصار کرد و گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلائی میکردند و آن پس گفت ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره بزرگ و از احرام برآید و بعد از آن حج را قضا کند - رواه البخاری - وعن عائشة رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی صباحة بنت النزیر - گفت عایشه در آمد آن حضرت بر صباحة بنم فنادت عجمه و تخیف موحده و بعین مملکت بنت عم آنحضرت است و زبیر بن عبد المطلب یکی از انعام اوست که بشرف اسلام مشرف شده صباحة صحابی است از مهاجرات آن حضرت بروی در آمد - فقال لعلک اردت الحج - پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تطیيع و مهربانی - قالت - گفت صباحة آری اراده حج دارم و لکن - والله ما اجد فی الاوجیه - تجدوا سگند یعنی یایم خود را نگه بدار و در و دناک یعنی در خود وضو می یایم و معنی دانم که قدرت بر اتمام حج یایم یا نه و حج بفتح جیم ورد و بکسر و در و دناک چنانکه در و دوع - فقال لها حجی - پس گفت آن حضرت بر صباحة راجع کن یعنی احرام حج بربند - و اشترطی و قولی - و شرط کن و بگو - اللهم تحلی من حیث حبشתי - خدا یا مکان بر آمدن من از احرام بها نجاست که حبس کنی و باز واری تو مرا در آنجا تحمل بفتح میم و کسر حاکمان یا زمان حل میفنی علیه - و این حدیث دلالت دارد بر تحقیق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشراط و جماعه که میگویند احصا نیست مگر بعد و میگویند که اگر مرض مبیح تحمل میبود احتیاج به اشراط چه بود می جواب میگویند که اشراط برای تحمل تحمل است که اگر اشراط بودی متاخر باشد تحمل تا رسیدن بدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشراط پیش از خردن تحمل می تواند کرد همچنین است مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است بوسه در تحقیق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جائز نیست تحمل با وجود اشراط و این حکم مخصوص است بصباحة و الله اعلم و بصحت رسیده است از ابن عمر که بوسه اشراط را انکار می کرد در حج و قول و در حدیث سابق الیس حبکم سنة رسول الله بحیث این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل نیست باحصار از جهت مرض فافهم

الفصل الثانی - عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه

ان یبدلوا الہدی الذی تخروا عام الحدیثیۃ فی عمرۃ القضا۔ روایت سبت از ابن عباس کہ آنحضرت اہم کرد  
 اسباب را کہ تبدیل کنند ہدی را کہ خر کرده اند در سال حدیبیہ و عمرہ قضا یعنی سالیقتا در وقت احصاء خر کرده  
 بودند سال آیندہ کہ عمرہ قضا بجا آرند ہدی دیگر خر کنند تا بخرد در حرم واقع شود زیرا کہ ہدی احصاء فرج کرده نمیشود و اگر  
 در حرم چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ است و این بر تقدیر میست کہ بخرد در حدیبیہ و در غیر حرم بود ظاہرست و اگر گوئیم  
 حدیبیہ نیز در حرم بود زیرا کہ حدیبیہ اکثرش در حرمست چنانچہ در شرح ترجمہ اشارت بدان کردیم پس تبدیل بکحت  
 احتیاط و ادراک فضیلتست ثانیاً و امر برائے استحباب است۔ رواہ ابو داؤد۔ و در بعضی نسخ این عبارت زیلہ  
 است کہ وفیہ عتف و فی سندہ محمد بن اسحق۔ وعن حجاج ابن عمرو الانصاری۔ صحابی سبت مرد و در اہل  
 مدینہ و حدیث دے نزد حجازین سبت روایت کرد از دومی عکرمہ و جزوے۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم من کسر کسیکہ شکستہ شود بلفظ مجهول یعنی پائی او۔ او عرج۔ بکسر را بلفظ معلوم یا لنگ شود۔ فقد حل پس  
 بہ تحقیق حلال شد یعنی باید کہ از احرام بر آید۔ و علیہ الحج من قابل۔ و بردارست حج از سال آیندہ  
 این حدیث نیز دلالت دارد بر آنکہ احصاء بغیر عدو ہمی باشد چنانکہ مذہب ابوحنیفہ است و تقیید با شتر اط  
 مکلفست۔ رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و زاد ابو داؤد و فی روایتی از  
 و زیادہ کردہ است ابو داؤد و در روایت دیگر۔ او مرض۔ یا بیمار شود۔ و قال الترمذی ہذا حدیث  
 حسن۔ و در نسخہ حسن صحیح۔ و فی المصابیح ضعیف۔ و در مصابیح گفته است کہ این حدیث ضعیفست و ذکر  
 گفتہ کہ حکم بضعف این حدیث باطلست و گفته کہ مرادین حدیث را تئمۃ الیست از قول عکرمہ و دومی یکے  
 از او یان حجاج بن عمر است و ان تول این سبت کہ گفتہ قد ذکر ت ذلک لابی ہریرہ و ابن عباس  
 عکرمہ گوید کہ بہ تحقیق ذکر کردم من آنرا مرابی ہریرہ را و ابن عباس را کہ حجاج بن عمر ہم چنین میگوید  
 (فقلاً صدق) پس گفت ابو ہریرہ و ابن عباس ثراست گفته است و عن عبد الرحمن بن یعمر نفی  
 تجانیہ و سکون عین مہلہ و فتح میم۔ الذیلے۔ بکسر دال مہلہ و سکون تخانیہ صحابے است کہ نزول کردہ  
 کوفہ و وفات یافت بہ خراسان۔ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الحج عرفۃ۔ گفت بشنیدم  
 آن حضرت را کہ می گفت حج عرفہ است یعنی ملاک حج و معظم ارکان وے و قوت سبت ہر فرہ اگر چہ طواف نیز  
 رکنست اما ابن عظیم ترست از آنکہ بے وی حج اصلاً صورت ندارد۔ من ادبرک عرفۃ لیلة جمع قبل طلوع  
 الفجر فقد ادبرک الحج۔ کسیکہ در یابد و قوت عرفہ را در شب مزدلفہ کہ شب دہم از ذی الحجہ است پیش از  
 طلوع صبح صادق پس بہ تحقیق در یافت حج را اول وقت و قوت ہر فرہ بعد از زوال روز عرفہ است و آخر و  
 تا طلوع فجر عیدست و معنی وقوف استادن در ان واد است اگر چہ یک ساعت بود اگر چہ در خواب باشد اینجاست

می آرند کہ یکی در جزو اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده است بجهت آنکه اگر توقف کند نماز از دست برود  
و اگر مقید نماز شود حج درست نیاید چه کار کند نماز کند و حج گزارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادت است  
و بعضی گفته اند که حج کند که در قضاے او عنقریب تمام و مشتت عظیم است و هوالمختار ایام منی ثلثه - روزیابی منی سه  
روز است یا زده و دوازده که آسمان را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و درمی باید کرد - من محل  
فی یومین فلا اثم علیہ - پس کسیکه شبانی کند و در روز در آنجا باشد و در آخر روز دوم بر آید پس نیست هیچ بنده بر او  
و نیست در روزے ترک واجب - و من تاخر فلا اثم علیہ - و کسیکه پس ماند و در سیزدهم هم بایستد پس نیست  
ایچ بنده بر او و نیست در روزے از تکاب بدعت و مجاوزت یعنی هر دو برابر اند و هر دو از اگر چه توقف و تاخیر  
افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آوردن آنکه اہل جاہلیت و فخر تم بودند بعضی  
تعمیل را گناہ دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل کہ تعمیل و تاخیر هر دو برابر اند و در ایچ یکی اشئی  
و حرجی نیست - رواہ الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح

### باب حرم مکہ حریمہا اللہ تعالیٰ

حرم مکہ زمینی است کہ احاطہ کرده است بدان و گرد آیدند است اور خداے تعالیٰ اور حکم آن بحجت  
تنظیم و تشریف و تسمیہ بحرم بحجت آن است کہ حرام گرد آیدند است وے بجائہ تعالیٰ در روزے بسیاری  
از آنچه حرام نیست و در غیر روزے و سبب تحریم بعضی گفته اند آن است کہ چون آدم علیہ السلام را زمین فرستادند  
ترسید از شیاطین تا ہلاک نہ کنند اور این فرستاد وے بجائہ ملائکہ را تا نگہبانی و پاسبانی وے کنند پس درین  
مناضع کہ خدا و حرم است از ہر جانب ایستادند و ہر چه از زمین و در میان مکہ و مضافت ملائکہ بود حرم  
گشت و بعضی گفته اند کہ چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علیٰ بنیاد و وقت بناے  
کعبہ نمود روشن گشت ہوے در بین و شمال و شرق و غرب وے پس ہر چه از زمین روشن شد نور حجر حرم  
شد و حدود حرم را علامات است و آن منارہ ہاست کہ بنا کرده شدہ اند در جمیع جوانب مگر در جانب جدہ و حورانہ  
کہ درین دو جانب اتفاق نیفتادہ و اول کسیکہ نصب کردہ ابراہیم خلیل است علیہ السلام بدلائل جبرئیل علیہ السلام  
بعد از وے فعلی بن کلرب و بعضی گفته اند کہ اسمعیل علیہ السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وے قصہ و گفته اند  
عدنان بن ادس اول کسی است کہ نصب کرد و انصاف حرم را اور و قتیکہ رسید کہ مندرس نگرد و حرم و بعد از وی  
قریش کرد و بعد از ان حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سال فتح پسر عمر بن الخطاب پسر عثمان بن عفان  
بعد از وے معاویہ بن ابی سفیان و حدود حرم از ہمہ جانب مساوے نیست و نزدیک تر از ہمہ جانب  
تعمیم است و در تاریخ کہ ہمزہ را بہ تفصیل بیان کرده است واللہ اعلم



**الفصل الاول** - عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن  
 جادونية - گفت آن حضرت در روز فتح مکہ نیت هجرت ولیکن باقی ست جهاد و نیت بیان آن ست کہ ہجرت از مکہ  
 بمکہ نہ فرض بود بر کسی کہ استقامت دارد بعد از ہجرت آوردن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ نہ و چون  
 فتح شد مکہ منقطع گشت آن ہجرت کہ فرض بود زیرا کہ مکہ دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند ہجرت از دیار کفر بدار اسلام  
 از برائے صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل ست تحت جهاد و نیت یعنی باقی ماند جهاد کہ گرد آورده  
 شود بداران از فضیلت و ثواب انچه قوت پذیرفتہ از ہجرت و باقی ماند جهاد کہ تصحیح نیت و نیک کردن آن در ہر  
 عمل و درین نیز معنی ہجرت ست یعنی ترک ہوائے نفس و سیردن آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن انچه نہی  
 کرد شارع اذان - و اذا استقرتم - و چون خوانندہ شوید و بر آورده شوید برائے جهاد یعنی حکم کند امام کہ برائید  
 بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمان را - قال فردا - پس بر آید واجابت نماید و امتثال کنید امر او را - و قال  
 يوم فتح مكة - و گفت آن حضرت روز فتح مکہ - ان هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والارض - بدرستیکہ این  
 شہر یعنی مکہ حرام گردانیدہ است اورا خدا تعالی اونی کرده است از ارتکاب چیزے چند در آن روزے کہ پیدا  
 کرده است آسمانها از زمینها یعنی تحریم و سے امر قدیم و شریعت سالفہ است و نیت از ان قبل کہ حادث بود  
 و مخصوص باشد بشریعی و دن شریعتی یا مراد آن ست کہ این زمین را در وقتیکہ پیدا کردہ است محرم کردہ شدہ  
 است و این صفت در و سے نہادہ اگر گفتہ شود کہ در باب حرم المدینہ بیاید کہ ابراہیم عم حرام گردانیدہ مکہ را و  
 ساخته است اورا حرم و من حرم گردانیدہ ام مدینہ را و ساخته ام اورا حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و چون  
 اسناد آن بابرہیم علیہ السلام چہ باشد جوابش آنکہ اسناد تحریم بابرہیم علیہ السلام از جهت آن باشد کہ وی رسانید  
 و اعلام کرد حکم الہی را زیرا کہ حاکم بشرائع و احکام خدا تعالی ست و حکم و سے قدیم ست و انبیا صلوات اللہ  
 و سلامہ علیہم رسانندہ آن احکام اند یا چون برداشتہ شد خانہ بیت المعمور یا آسمان در وقت طوفان لوح عم  
 و مندرس و منکس گشت عمارتے کہ بنا کردہ بود آدم علیہ السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مزکہ  
 نمیش تا آنکہ احیا کرد او را ابراہیم علیہ السلام - فهو حرام بحرمۃ الله تعالى يوم القيمة - پس این بلد حرام ست  
 بحرم گردانیدن خدا تعالی تا روز قیامت - و انه لم یحل القتال فیہ لاحد قبلی - و ہزستی شان این ست  
 کہ ہرگز حلال نگردد کارزار کردن و در این بلد مزبج یکی را پیش از من - و لم یحل لے الاساعۃ من ہند - و  
 محال نشد بر اگر یک ساعت از روز اشارت ست بوقوع قتال از خالد بن الولید و لابد آن بام و اذن  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علماء و امام ابو حنیفہ از ایشان ست میگویند کہ فتح مکہ بقرہ  
 و قبلہ ست کہ آنرا در کتب فتنہ فتح عنوہ نے گویند و مذہب شافعی و روایتی از احمد آن ست کہ فتح او

بلصل است زیرا که ایشان تهنیتی بنودند بر اے حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد بنی القدره و لخص  
 بعضی مشرکان مراور او اعتذار آن حضرت بجلال شدن قتال مراور او ساعتی صبح است در وقوع قتال فتح عنوه  
 و ثمره خلافت آن است کسیکه می گوید فتح عنوه بود جائز نمیدارد و فروختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را  
 زیرا که آنحضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسیکه میگوید بصلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره  
 را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان - فوج امام بخرمه الله الی یوم القيمة  
 حکمیه از برای تفریر و تاکید است - لا یفند شکوه - بریده نشود خار او چه جای اشجار و در بدایه گفته که هر که خشیش  
 حرم یا درخت آنرا ببرد که ملوک نیست و خود رسته است بر و است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از انان و در آنکه  
 خشک شده همان نیست زیرا که نامی نیست و چراغینده نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خود امام ابو یوسف گفته با کسی  
 نیست به چر ایندن از جهت وجود ضرورت و تقدیر منع و اب از ان و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد این حدیث  
 است و نیز برداشتن آن از حل مکن است پس ضرورتی نباشد و از خستنی است چنانچه در حدیث بیاید و  
 جائز است قطع او در عی او و کمارت نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق  
 اوست جائز است رعنی بهائکم در کلا حرم و مذہب امام احمد بمحجوز مذہب امامت و شیخ امام اجل عارف و ارج  
 جامع عبد الوهاب متقی از عارضه عی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب بامرومی بود که وی  
 را احضار می گفتند روزی گلی از حرم آورده بدست مامیسا و به تقدیر آتی سپرد و آنرا بوی کردیم بجز دوی  
 کردن المی در مینی ما و دید چنانچه مورچه دو دو بدماغ رسید و از دماغ هر دو چشم برآمد و در زیر و زیاده شد تا رسید  
 بهائی که رسید ما شاء الله و لایق فرسیده - در مانیده در بناییده نشود شکاز و چون تنفیر حرام شد مثل  
 و التلات بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرده هم در نفا ریش از سکون تلف شد ضامن گردد - و لا یلحق القطع  
 الامن عرفنا - و بر ندارد بر زمین افتاده حرم را اگر کسی که تعریف کند و شناسد آن را یعنی در لفظ حرم نیست مگر  
 تعریف تا آنکه باید مالک آنرا پس خراج نمی کند آنرا مالک نمیکرد و تصدق نمیکند چنانکه حکم لفظ بقاء و دیگر است  
 که تعریف کند و اگر فقیر باشد خراج کند و بعد از آنکه صاحب او را بیاید بدید اما اینجا ندید یعنی در لفظ حرم جز تعریف نیست  
 در این انظر قولین شافعی است و اکثر علماء فرق نکرده اند میان لفظ حرم و غیره از اماکن و مذہب مانیز همین است  
 و دلیل بر ان اطلاق احادیثی است که وارد نشده اند در لفظ چنانکه در باب لفظ بیاید ان شاء الله تعالی میگویند  
 که معنی قول رے الامن عرفنا درین حدیث آن است که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جای کند  
 مخصوص با پیام موسم نیست و این خلاص ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام بر این بیان فصل حرم که ذکر خصا  
 اوست و اگر حکم لفظ رے حکم لفظ سار بقاء باشد ذکر آن را فائده نمی بینم فند بر - و لا یحتلی خلاصا - و بریده نه شود

علف تروے و خلا مقصور علف ترویش خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا که حکم تنوک دارد و  
 بعضی خلار ابرار روایت کرده اند و آن خطاست که اقال التورشی - فقال العباس - پس گفت عباس - یا رسول الله  
 الا الاذخر - مگر اذخر که آنرا استخوان کن از میان خلاد اذخر بکنسر عجزه و سکون ذال منجبه نام گیاهی شهیدست خوشبوی -  
 فانه یقیم - زیرا که اذخر برای آهنگران مروت است و در بعضی روایات یقیم ثاقبون جمع قین بفتح قاف و سکون  
 تحتانی آهنگر صاحب منایه گفته آهنگر وزیر یعنی محتاج اند با ذخر در گذاختن آهن و زر - و لیوهم - و از برای خانی  
 مردم نیز کاری آید که بدان سقف خانه می سازند و در روایت صحیح آمده - فانا نجمله فی قبورنا و یومئذ - زیرا که مای  
 گروانیم اذخر را در قبرها و خانه های ما اذخر را عرب در میان گورهای نیز می انداختند - فقال - چون التماس کرد و عک  
 استثنای اذخر را از آنحضرت وحی آمد پس استثنای کرد و فرمود - الا الاذخر - مگر اذخر که رواست قطع کردن و در نزد  
 بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد بود و بهر که خواهد خلل و حرام گرداند و بعضی  
 گویند با جهنم و گفت و اهل الصبح و اظهرست والله اعلم - و روایت ابی هریره لایعصد تجرها ولا یلقط طاب اظلماتها  
 الا منشد - بر نندازد و بر زمین افتاده که را اگر منشد و انشا و تعریف گم شده کردن - وعن جابر بن عبد الله قال سمعت  
 النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لایحل لا یحل ان یحل بکة السلاح - گفت جابر شنیدم آنحضرت را که می گفت  
 روایت مرکی را از شما که بر دارد بکة سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مرده است مطلقا و  
 قول اول صحیح ترست و قول جمهور علامت زیرا که آنحضرت در عزمه قضا سلاح در آمد و لیکن کافران گفتند که آنها  
 را در قرب دارد و روز فتح نیز مسلح آمد - رواه مسلم - وعن النبی صلی الله علیه و سلم ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 دخل مکة یوم الفتح و علی رأسه المغفر - روایت است از انس که آنحضرت در آمد بکة روز فتح و بر سر مبارک وی می مغفر  
 بود و بکسریم و سکون غنیمت و فتح فازره خود که در زیر کلاه می پوشید گذانی الصراح - فلما نزع جاره رجل و قال ان ابن  
 خطل متعلق با ستار الکعبه - پس هر گاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل  
 بفتح معجمه و مهمله و و حنیته است بپرده های کعبه - فقال آتله - پس گفت آن حضرت بکش او را و ابن خطل نام او  
 عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته اگر خبیث بود و آنحضرت را و مسلمانان را بگو میزد و گفته  
 اند که او را در داه بود و خبیثه که بگو مسلمانان یعنی میزد و قوی می گفته که درین حدیث دلیل است بر کینه او داشت  
 است اقامت حدود و قصاص در حرم که چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جائز نیست و جواب میدهند که  
 حکم ابن خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود - و من یحل السجدة فوا من یحل  
 در آید سجده را آمن است و نیز می گویند که اباحت قتل در ساعت اباحت حرم بود و شاید که بر آورده  
 کشته باشند والله اعلم - متفق علیه - وعن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة

و غلبه عامه شود از - روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و رفیع مکه و بروست دستار سیاه بود - بغير احرام  
 در آمدی احرام - رواه مسلم - و این حدیث دلیل است بر آنکه سیاه پوشیدن سواد چنانکه مذکور است و بعضی  
 میگویند سیاه نبود بلکه باستقال و هین و نمودن آهن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام  
 داخل شونده مکه را نکرده باشد و نیز ج و عمره کند واضح قولین شافعی این است و جواب مخفیة آن است که حلال کرده  
 شد در آنحضرت را ساعی - و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یز وجیش الکعبه -  
 غزایم کند لشکری کعبه را تا خراب کند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی است  
 یا دشتاه مصر و بعد بمکه می مود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست - فاذا کانوا بهدای من الارض یخسف  
 باولم و آخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی  
 میگویند بعد از نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید - قلت - گفتیم من - یا رسول الله - کیف یخسف باولم  
 و آخرهم و فهم اسواتم - و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشان اهل بال و بال  
 ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقة است بمعنی رعیت - و من لیس منهم - و کسیکه نیست از ایشان  
 یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزاکردن بآل آن بلکه ضعیف و بنده یا نذر مثل اهل خلیف باولم  
 و آخرهم - گفتند آنحضرت خسف کرده میشوند باول ایشان و آخر ایشان - ثم یقتولون علی سیاهتم - پس بر آنحضرت می شوند  
 بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الی غزایم هلاک می کند اختیار البشوی اشرار که قتل اند میان ایشان  
 بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت یسحق علیه - و عن ابی هریره رط قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یخریب الکعبه ذو السو قین من الجبته - ویران میکند کعبه را شخصی که او را ذو السو قین میگویند  
 که از جبته است و سولقه تصغیر ساق و سولقین تشبیه او است و جبته را اکثر ساقهاست خرد و خیف و باریک میباشد  
 و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و نرود ترا دارند و حکم الی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست  
 جبته است و این محل عبرت است که کعبه باین قدر عظمت و عظمت بر دست احقر الناس خراب میگردد و سفیانان  
 بآن شوکت و عظمت به قصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه خراب  
 شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظمه  
 کرم است یسحق علیه و عن ابن عباس رط عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کافی به - گفتند آنحضرت گویا که  
 من ی بنیم خراب کننده کعبه وی بنیم او را وی حاضر است نزد من - اسود - سیاه است - انج - بفاو به تقدیم  
 حاسی مهله بر جم آنکه در دو پای وی فرجه کشاده باشد و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در شوی وی بالای قدین  
 نزدیکی باشد و در پاشنه پا دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه شتر و گاو و گوسفند نزد و دشوار

کنند. ایضا حجاج - برمی کند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سرور قوم باشد و با وی لشکری بود - رواه البخاری

**الفصل الثانی - عن لعلي بن أمية قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال احتكار الطعام في الحرم الحرام فيه غلبه نكاحه استحقاقا بغيره فأنى فزوتهم در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منعی است و در مکة سخت تر است حرمت آن و احکام از دین برگشتن و از کتاب آنچه حرام است در حرم - رواه ابو داود و عن ابن عباس ربه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكة ما يملك من بلد - چه عجب خوش شهری بودی تو - احبک الی - و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قوسه اخرجونی منك ما كنت غیرک - اگر نه بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو - رواه الترمذی و قال نجاد بن حنبل عن حماد بن عمار عن عبد الله بن عدي بن حماد - قرنی زهری است و بعضی گفته اند ثقیفی حلیف بنی زهره صحابی است بعد و در اهل حجاز - قال رايت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا - صلى الله عليه وسلم واقفا على الحذرة - استاده بر حذرة بفتح خا و سلون زاسه مجله و فتح واو و تاد را آخر و بفتح بفتح زاسه و تشدید و او در وایت کرده اند و عوام که تصنیف می کنند و عذره می گویند بعین ممله در اصل تل عنبر را گویند و الاکن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است - فقال والله انك خير ارض الله ترین زمین خدای نزد خدا - و لولا انی اخرجت منك ما خرجت - و اگر منی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون منی آدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزد خروج وی از مکة در عمره مقنا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید من نه نشیند و بعضی گمان برده اند که نزد خروج بجزرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت دوی سوار بود بر امله خود و در خروج بجزرت باین صفت نبود بلکه پنهان برآمد و در ترین ازین آن است که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج بنود مذکور**

آنکه تذکر حال سابق کرده باشد و الله اعلم - رواه الترمذی و ابن ماجه

**الفصل الثالث - عن أبي شريح العمري - بفتح حین و دال صحابی است روایت است از وی**

انه قال لعمر بن سعد - که وی گفت مرعور بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان - و هو یحب البعوت الی مکة - و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر با رابوی مکة برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح - انکذل الی ایها الامیر احد ثلک قولاً قام به رسول الله - و ستوری و مرا ای امیر احدیست

گفتم ترا سخنی که خطبه خواند آن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم الفتح - فردای روز فتح مکة سمعته اذ نامی  
 شنیده است این سخن را هر دو گوش من - ووعاه قلبی - و یاد داشته است آزاد من - والبصره عینای - و دیده  
 است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده - حين يكلم به - هنگامیکه تکلم کرد آنحضرت آن سخن را حمد الله  
 و اشنی علیه - ستایش کرد و مر خدا را از ذکر کرد صفات وی تعالی را - ثم قال ان ما حرما الله لیترکتم آنحضرت  
 بدستیکه مکة حرام گردانیده است و در خدای تعالی - ولم یحرما الناس و حرام نکر دانیده اند او را مردم - فلا یحیل الی  
یومن بالله و الیوم الآخر پس حلال نیست بر مردی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت - ان ینکب باوا  
 این که بریزد و در مکة خون را - ولا یضربها بشجرة - و نه حلال است که برزد و زنی درختی را - فان ترخص احد  
رسول الله پس اگر رخصت بخوید یکی و حجت آرد بکار زاری پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فیهما - و در مکة و گوید که پیغمبر خدا  
قال کرد ما نیز کنیم - فقلوا له ان الله قد اذن رسول - پس بگویند مراد بر که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را - و لم یاذن  
لکم و اذن نکرده است مر شمارا - وانما اذن لی فیها ساعة بین بنار - و اذن نکرده است خدای تعالی مراد بری  
 مگر یکساعت و زمان قلیل از روز - وقد عادت حرمتها الیوم مگر تنها با لاس - و تحقیق بازگشته است حرمت او و او را  
 همچو حرمت او در روز - و لیسلع الشاهد الغائب - و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از  
 من هر که غائب است - یقیل لابی شریح باقال لک عمرو - پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در  
 برابر این سخن - قال - گفت ابو شریح - قال - گفت عمرو بن سعید - انا اعلم بذلك - من از آنم باخبرم که تو گفتی  
 تو - یا با شریح یعنی من هم میدانم که مکة حرام است - ولیکن - ان الحرم لا یغید عاصیا - بدستیکه حرم نیاید بگناهکار که  
 خلافت امر داری کند و خروج نماید بر وی - ولا تارایهم - و نه نیاید بدگرینده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته  
 و در حرم در آید - ولا تارایهم - و نه نیاید بدگرینده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته  
 یکم فساد می دهد وین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکم را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد و بجرم گریزد و جزای  
 آن از وی ساقط نگردد و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید  
 آنجا نشاندیش میدهم و اگر نه در حرم نشاندیشم - تفق علیه ذی النجاری الخربة الحیاء - یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربة الحیاء  
وعن عیاش بفتح عین و تشدید تخانیه و شین معجم - بن ربیع - بفتح را و کسر موحده - الخزومی - بخای  
 معجمه و زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از ماورق و آنحضرت او را دعایک و در قنوت اللهم  
انج عیاش بن ربیع چنانچه در باب القنوت گذشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة  
 بخیر باعظمو هذه الحرمه - همیشه اند این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا مادامی که تعظیم کنند این حرمت را  
 یعنی حرمت مکة و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه منی کرده اند در آن - حق تعظیمها - چنانچه باید و شاید تعظیم



دری کرد و مبالغه احتیاط در آن نبود. فاذا اصبحت اذ لك بلكوا لیس فی ان ضلالتی گردانند آن حرمت اهلان شد و اوله آن

**باب حرم المذنبه حریمها البتة لعلی**

احادیث و در تحریم حرم مذنبه مطهره آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحریم بر آن و مذنبه اهلیم الی حقیقه آن سنت که مبنی بر حرمت در آن حجر و تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام و دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و غیره که بعضی از آن اتم میگردد و جزائی نیست بر آن و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مرشافعی را و نو و نه گفته که مشهور از مذنب مالک و شافعی و جمهور علماء آن است که ضمان نیست در صید مذنبه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و نورشتی گفته که قائل نه شدند به تحریم صید مذنبه مگر چندین عدد و از صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطلاح و خبر از آن در مذنبه و بر سیده است ما را فی از آن به طریق که اعتماد توان کرد بر آن بعضی علماء گفته اند که واجب است در وقت جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مذنبه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص میاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین گرفتاری و قول قدیم

**الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن و**

ما فی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی بنوشتم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن را و چیزی که درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید صحیفه و دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم ما از آن حضرت جز قرآن را و آنچه درین صحیفه است و آن ورثه بود که در وحی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مذنبه نیز بود که میگوید

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المذنبه حرام ما بین عمر الی ثور - مذنبه حرام است و خودی از بنی فلتح عین

مردم و سکون مختار بنیه تا ثور بفتح مثله و سکون و از این نام ذکر کرده است بمذنبه مطهره که حرم است - فمن احدث فیها

حدثا - پس کسیکه نو پدید آورد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند و از کتاب آن درین حرم - او آدمی محدثا -

یا جامی و هر دو در وحی و پناه و هر دو اعانت کند حدیث پیدا کننده را و محدث بفتح و ال نیز روایت است یعنی امر

محدث متبع و آدمی یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا را رضی گرد و بدعت از غیر خود فعلیه لفته الله و الملائکة و الناس

اجمیعین پس بدست لغت خدا و لغت فرشتگان و آدمیان همه - و لا یقبل منه صرمت و لا عدل - و پذیرفته نشود

از آنکس و رقیفه و نه نقل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را به شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که تخن

عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز میگرداند بنده را از محصیت و تفسیر کرده اند عدل را بقدره زیرا که وی مساوی

و مساوی صفی است و از جمله احکامیکه در صحیفه نوشته بود این بود که نوشته مسکین و اجدد سبی بها و انا هم و عهد مسلمانان یکی است سبی میکنند بآن ذمه و درین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود مثل بنده و زن امان هر

کافر می را و عهد بند و بوسه و در پناه خود در آورد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را زخم اذن گویند که نقض آن موجب مذمت است. فمن اخفر مسلما پس کسیکه عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهد سوسه و شقی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهد یک مسلمانی بنده بسته است بشکند چنانکه سوسه کلام در آن است. فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل ومن والى تو بالغير اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را بی اذن در ضامی دوستان و پیوستگان وی فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل. بدانکه ولاد و قسم است یکی را ولای موالاة گویند و عادت عرب بود که یکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهد می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد و یکدیگر شریک و مدد و معاون باشند و بادوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن دور جا پلست در باطل و ناحق نیز آمد و معاونت میکردند و در اسلام در حق میکردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده با صحابه عقد موالاة می بستند و دوم ولای عتاقه است که هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و زود عدم دارشان محسوب و ارث میکرد و از بوسه پس احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مردی را موالی باشد پس نباید که قومی دیگر اموالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و بی استئذاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافران را بقصد ایدای مسلمانان احرام دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بنیر متقی خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بنیر پدر خود مستحق لعنت است. متفق علیه و نه روایتی نه من ادعی الی غیر ایه ادعوی غیر موالیه و کسیکه وغوی کند و انتساب کند بسوسه غیر پدر خود یا والی گیر و غیر موالی خود را فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل. این روایت تایید اراده ولایت عتاقه می کند چنانچه در حدیث آمده است (المتفق لجملة كلمة النسب یعنی عتیق پیوند می در رابطه است مانند رابطه نسب. تنبیه. اشکالی که درین حدیث شده است این است که غیر خود نام کوئی است به نیت منوره اما جیل ثور پس آن بکه است نه بدشیه و آن کوئی است که آنحضرت در غار آن هجرت مخفی شده بود اما در مدینه حبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری از اینهم گفته اند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور بایض گذاشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آن است که اصل مابین عیرالی احد بوده است و زود احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته اند که غیر نام حبلی است بکه در معنی حدیث آن است که حرم مدینه مقدس است که میان عیر و ثور است بکه در فتح الباری در قاموس گفته که ثور حبلی است صغیر مدینه در حدیث حبلی احد پس ذکر ثور صحیح است و دوم نیست چنانکه آمده که ان بزرده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است و در شرح آن نقل کرده ام. وعن سعد بن قاتان

رسول الله صلى الله عليه وسلم انی احرم ما بین لابی المدنیة ان یقطع عضاها او یقلل صیدها - گفت سعد بن ابی  
 وقاص که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میگردد و لایب مدنیة که بریده شود و درختان آن و کشته شود و شکاف  
 آن لایب به تخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدنیة سنگستان است و مدنیة در میان آن است و عضاها  
 بکسر عین و ضا و تجمه و با در آخو جمع عضا درخت کلان خاردار - و قال - و گفت آنحضرت المدنیة خیر لم یکنوا علی ان  
 مدنیة بهتر است مرایشان را اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدنیة  
 بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدنیة بهتر است مرایشان را اگر بدانند - لایب عبا احد رغبته عننا الا ابدل  
 الله منها من هو خیر منه - میگوید از مدنیة راجح یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه  
 بدل میکند و بجای اومی از خدا می توانی کسی را که آنکس بهتر است از اومی - و لایبیت احد علی لادها  
 و جهدها - و پابر جانانید هیچ یکی و صبر نکنید بر سختی و اگر سنگی مدنیة و شقت و محنت مدنیة - الا کنت له شفیعا و شهیدا یوم القیمة  
 مگر آنکه باشم من مراد از شفاعت کنندگان بان در او گواهی دهند بر طاعتهای او و زقیامت و تقیید  
 و جهد با در نسخ بضم یصح کرده اند و ظاهر آن است که بفتح باشد یعنی شقت و بغم یعنی وسع و طاقت است و بیفت  
 اند این هر دو لغت است بهر دو معنی - رواه مسلم - و عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم قال لا یصبر علی لادها المدنیة و شدتها احد من امتی - گفت آنحضرت صبر نکنید بر شدت و محنت مدنیة  
 هیچ یکی از امت من - الا کنت له شفیعا یوم القیمة - مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت -  
 رواه مسلم - و عنه - قال کان الناس اذا ارادوا اول الثمرة جاؤا به الی ابی النبی صلی الله علیه وسلم - و چهار  
 ابی هریره رضی الله عنه است که گفت بودند مردم چون میدیدند اول میوه را که آنرا نو باوه میگویند می آوردند آنرا  
 بسوی آنحضرت - فاذا اخذه قال - پس چون میگرفت آنحضرت میوه را می گفت و نیجو اند این دعا - اللهم بارک  
 لنا فی ثمرنا - خداوند ابرکت ده ما را در میوه ما برکت بفتح را گو الیدن و افزون شدن یعنی ثبات و دوام نیز  
 آید - و بارک لنا فی مدینتنا - و برکت ده ما را در شهر ما - و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی دنا - و برکت ده  
 ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد بالغم میم و تشدید دال صلع و مد هر دو پیانه است ولیکن مد یک رطل  
 و یک شلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد تو سه رزق و برکت در آن است اللهم  
 ان ابراهیم عبدک و خلیک و نیک - خداوند ابراهیم بنده خاص تست و دوست جانی تست خیر تست  
 و انی عبدک و نیک - و بدرستی که من بنده تو ام و پیغمبر تو ام اثبات خلعت برای خود نکرد و با وجود نبوت آن در  
 ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب که اکمل است از خلعت زیرا که حبیب محبی است  
 که بجهان محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف اوست از جهت تواضع و اقتفا کر و ثبوت عبودیت که خاصه اکمل صفات

و ارفع مقامات است عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام محبت است و هر که غیر اوست فروتر است  
 از وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص  
 و ملقب بآن مقامات شده باشد و الله اعلم - و آن دعا که مکیده و بدرستیکه ابراهیم دعا کرد ترا برای که در حرم ساختن وحی  
 بمانا و دعوی که المذیبة بمنزل دعا که مکیده و بدرستیکه ابراهیم دعا کرد ترا برای مدینه بماند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا براسه مکه  
 و مثله مع و مانند آن بآن یعنی مدینه را و و چند آن میخواهم که مکه راست - ثم یدعوا صر و لیدله - لم یترکوا انما انحضرت خردترین  
 خردیرا که بود مرا انحضرت را از اهل بیت و سنی علیه ذلک العشر - پس میداد آن خرد را آن میوه و تحقیق خردان از جهت  
 زیادت رحم و شفقت بر خردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع هست میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خردان  
 راغب تر و مایل تر و خوشحال تر اند بدان و در ایشان را غیر ارشاد و تعلیم است راست را برقع شتره شوی و مخصوصاً  
 در آنچه میل طبع بدان بیشتر و نخت درست چنانچه نوباوه - رواه مسلم - و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم  
 قال ان ابراهیم حرم مکه فحلبها حراما - گفت انحضرت بدرستیکه ابراهیم حرام گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی  
 دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند - و انی حرمت المذیبة حراما - و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را حرام گردانیدنی  
 باین ماز میباید - چیرنه که میان دو طرف اوست از کوه ها و دژها که بکسر زای تنگی میان کوه ها که بکسر بکسر چینه در دو لایه است  
 که در حدیث سعد گذشت - ان لایراق فیها دم - که ریخته نشود و در وی خون - و لایحیط فیها سلاح - و در حدیث  
 نشود و در وی سلاح برای کارزار کردن - و لایحیط فیها شجرة الالوف - و ریخته نشود و در وی برگهای درخت مگر برای  
 خودش ستور و خبط زدن و درخت بعضا تا بریزد برگهای او و خبط بختین برگ که اندازد درخت یعنی خبط و چون نخستین برگ  
 از درخت جاز نشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود - رواه مسلم - و عن عاصم بن سعد - تابعی ثقة است مراد بعد  
 سعد بن ابی وقاص است - ان سعدا ركب الی قصرة بالعقیق - روایت می کند عامر که سعد پدر او سوار شد  
 بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام وضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع  
 شده است در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند - فوجد عبدالمطلب شجرة الحیطة - پس یافت سعد غلای را که می برد  
 درخت وادی ریزد برگ آنرا - فسلبه - پس گرفت سعد جامه و سلاح او را - فلما رجع سعد جابه اهل البعده پس و فتنکه باز  
 آمد سعد بدینیه آمدند او را کسان آن غلام - فخلنوه ان یرد علی غلامهم - پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح  
 بر غلام ایشان او علیه السلام یا بر ایشان شک - راوی است بجای علی غلامهم علیه السلام یعنی بدر یا ایشان - فاخذ  
 من غلامهم - چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح - فقال معاذ الله ان اردت انما فقلنی رسول الله  
 پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز در هیچ چیز را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پس خدای صلی الله  
 علیه و سلم یعنی گفته است انحضرت که هر که برود درخت مدینه را سلب و غنیمت است مر که را که بگیرد و او را

بفتحین غنیمت انفال جمع وحی تفیل غنیمت دادن - و ابی ان یرد علیہم - و ابابا آور و سعد از این کہ باز گردانہ سلب  
اور ابرایشان این جزای ترض کردن بجزم مدینہ است چنانکہ در شرح ترجمہ اشارت بآن رفت - رواہ سلم - وعن  
عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ وکنا ابو بکر وبلال - گفت عایشہ  
وقتیکہ قدم آورد آنحضرت مدینہ را تپ زدہ شد ابو بکر و بلال رضی اللہ عنہما و حکمت پیاورد تپ و فی الصراح  
و حکمتیزی پ - فحبت رسول اللہ فاجرہ - پس آمد نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس خبر کردم اورا - فقال پس گفت  
آنحضرت - اللهم حبب الیہا المدینۃ کما مکہ او اشد - خداوند آنجوب گردان بسوی مدینہ را مانند محبت ماکہ را بلکه سخت تر  
و بیشتر از محبت کہ - و محبا - و دوست و نیک گردان ہوای مدینہ را محبت بمعنی تندرستی است و مراد تندرستیکہ بساکنان  
مدینہ است - و بارک لنا فی صاعما و مدبا - و برکت دہ مارا در صلاعی مدینہ و در مدینہ - و اقل حماہا - و بجای دیگر بہر پ مدینہ  
را ناچاہلہا با محبت پس بگردان و بہر پ مدینہ را بچفتہ بضم جیم و سکون حای مہملہ و بلفظ نام موصی است میان مدینہ و مکہ  
ساکنان او و در آن وقت یہود ناہبود بودہ اند گفتہ اند کہ زمین مدینہ پیش از ہجرت سید البشر صلی اللہ علیہ وسلم زمین  
و باد بلا و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا کہ بر زمین کفار رو و در یحیث دلیل است بر جو از دعا بر کفار بابر من  
و اسقام و موت و ہلاک و فساد بلاد ایشان - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمر بنی روای اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
فی المدینۃ رايت امرأة سوداء تارة الراس - روایت است از عبد اللہ ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت  
در شان مدینہ دیدم من زنی را سیاہ زو لیدہ موی - خرجت من المدینۃ - بیرون آمد آن زن از مدینہ - حتی  
زلزلت مہیتہ - تا آنکہ فرو آورد موصی را کہ نام او مہیتہ است بفتح ہیم و سکون ہا و فتح تحتانیہ و عین مہملہ تا و آخر  
فتا و لہما ان و بار المدینۃ - گفت آنحضرت پس تعمیر کردم من این رویارایا آن زن را کہ آن پت و بیماری  
مدینہ بود - نقل الی مہیتہ - بروہ شد بسوی مہیتہ - مہی الحفۃ و مہیتہ نام حفۃ است کہ در حدیث سابق مذکور شد  
فی الصراح و بابت و قصر بیماری عام کہ اورا مرکب گویند و فی القاموس با طاعون باہر بیماری عام و در حزن  
ون گفتہ طاعون و باد و فی الصراح طاعون مرگ و با - رواہ البخاری - وعن سفیان بن ابی زہیر بضم زای  
فتح ہا و سکون تحتانیہ عجابی است خود و در اہل مدینہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ليقول بفتح الیم  
نیاتی قوم یسبون - بفتح تحتانیہ و ضم ہو خدہ و تشدید سین مہملہ گفت سفیان شنیدم آنحضرت را کہ میگفت فتح کردہ شد  
بین پس می آیند گرد ہی کہ پسرے کنند و زم میر و ندومی را نند ستور آن خود را بس سیر نرم و اندن ستور چنانکہ  
در قرآن مجید دلق شدہ است و دبست الجبال بسا قیتمون باہلیم و من اطاعہم پس کوچ می کنند با کسان  
خود با کسانیکہ اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشان را یعنی با اہل و عیال و تواج و لواحق خود - و المدینۃ خیر لم  
لو کانوا یعلمون و یفتح الشام نیاتی قوم یسبون قیتمون باہلیم و من اطاعہم و المدینۃ خیر لم لو کانوا یعلمون و یفتح

العراق فیما فی قوم یسعون فیتحلون بالهمیم ومن اطاعهم والمدینه خیر لهم لو كانوا یعلمون یعنی ولایتهما در سلام فتح میشوند  
و مردم برای طلب سعادت سعادت و حطام دنیا و حظوظ فانیه و مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم واقامت در محبط وحی و منزل برکات اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت میسر  
آنان را اقامت بهمدینه بهتر باشد پس درین تدبیر و تحقیق حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم از ولایات  
و بلاد بر آیند و بهمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و انظر  
ست الحدیث والله اعلم متفق علیه - وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم ان رب یقرئ تامل القری - امر کرده شده ام من بجزرت کردن یقرئ که می خورد و قریه های دیگر را یعنی غالب  
می آید و فرمودی بر دهمه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن می سازد و غالب می آید و فتح میکنند همه بلاد را  
و این خاصیت این بلده عظیم الشان است که هر که در وی ساکن باشد و غالب گردد و نخست عمالقه آمدند و غالب  
شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از ان یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رسیدند  
و غالب شدند بر یهود و پسر سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و وجه غلبه  
که ایشان را حاصل شد که عالم نادر مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذبا القلوب  
الی دیار المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده منظره اکاله القری و اکاله  
البلدان است از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند از  
بعضی بزرگواران فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اما کن گویا فضائل همه مضحل و مستوری اند و جنب فضائل  
وی چنانکه مکرر ام القری گفتند از جهت احوالت و عواقب و نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون  
اکاله القری ابلغ و اکمل از معنی ام القری است چه امور است تقاضا نمایی کند محو و هلاک را اگر ثبوت احوالت و  
حق امور را بخلاف اکل که مقتضی تواضع و اضمحلال است و در این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز  
بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم - یقولون شیرب - می گویند مردم در زمان قدیم آن بلده را شیرب -  
و می المدینه - و نام وی الآن مدینه است اسم این لقبه شریفه پیش از زمان نبوت شیرب و اقرب بود و چون  
مسجد پس آنحضرت در مدینه نام نهاد از جهت شدن و اجتماع مردم و استیلا و تسلط ایشان در وی و می گوید  
از خواندن به شیرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشتق از شیرب یعنی هلاک فساد و تشریب یعنی  
توخیج و طاعت است یا به تقریب آنکه شیرب در اصل نام صنی یا یکی از جبار بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده  
که هر که یکبار شیرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که آنست که گفتار کند  
یعنی گفته اند که تعزیر باید کرد قائل اثر و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل شیرب از زبان منافقان است که در آن



قصدا بانه آن میکردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در استعاره لفظ شیرب آمده - متقی الناس کما یقی الکلب خیر الخدیر  
میراند و در میکنند مدینه مردم بدر او پلید را چنانکه دور می کند کوره آهننگان چرک و پلیدی آهن را و کیک بر کف  
و سکون تختانی کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدنند بعضی گفته اند که بنا کرده شده  
گل را کوزه گویند و مشک را که بدان در و منذ کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک  
اند که از انجالبقت اسلام برآورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف ازان پاک کرده شد - متقی علیه  
و عن جابر بن سمره - یفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است <sup>۱</sup> قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سعى المذنبه طایفه - بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است  
بدینه را بر زبان حبیب خود طایفه و همچنین طایفه یفتح طای و سکون تختانی و طایفه به تشدید و طایفه از جهت طهارت  
وی از انجاس شرک و موافقت هوای و طایفه سلیمه را و طایفه عیش و خوشی زندگانی در وی و طایفه را که می  
و هم چیز و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک بدینه دور و دور وی رولح طایفه می آید که در می یابد آنرا یک  
شامه باطن و در بزم کام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و مذکوم نباشد و شاید که بمشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق  
نیز ازان رسیده باشند و بحسب باطن و ظاهر آنرا دریافته باشند بدین در ان زمین که نسبی و در زطره درست  
چه جای دم زدن نامهای تا تار است <sup>۲</sup> ابو عبد الله عطار گفته است شعر طیب رسول الله طایفه نیمه

فما المسک و الکافور و المندل الرطب <sup>۳</sup> رواه مسلم - و عن جابر بن عبد الله ان اعرابا یابح رسول الله  
صلی الله علیه وسلم - روایت میکند جابر که باو یثینی بیعت می کرد بان حضرت - فاصاب الاعرابی و عک بالمذنبه -  
پس رسید آن اعرابی را پتی بدینه - فاتی البی - پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قال - گفت  
یا محمد اقلنی سبیتی - باز گردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله بر انداختن بیع - فابی رسول الله  
پس ابا آورد و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از بر انداختن بیعت و قبول کردن قول دے - ثم جاءه - پس  
باز آمد آن اعرابی آن حضرت را - فقال - پس گفت - اقلنی سبیتی فابی ثم جاره فقال اقلنی سبیتی فابی ثم خرج

الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المذنبه کالکیر تنقی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه مکرانند و مدینه  
آهننگر که دور میکنند پلید خود را و خالص میگردانند پاک خود را یعنی دور میگردانند و بدر میکنند مردم پلید را و خالص  
میگردانند مردم پاک را از مردم پلید و تنصع لعباده و عین مهلبین از تنصوع است بمعنی خلوص مناصع خالص از هر چیز دیرین  
تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند که از نفع بمعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها منصوب است و بعضی  
تا و یفتح نون و کسر صاد مشدود از تنصع نیز روایت است و تنصع بموحده بجای نون و صاد و مدینه نیز روایت  
کرده اند از نفع بمعنی جمع و موحده و ضا و حجه نیز از نفع بمعنی قطع کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا

وفتح طاووس یاسی مشدوده هر دو روایت است و ثانی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و نفع  
 یا در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید و جنبانیده و نشانی  
 میشود مدینه به سه کت پس بیرون آید و در دو بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت  
 آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مدعی بود چون بیرون  
 آوردند او را گفت می ترسم از آنها نباشم که بدینیه نفی آنها میکنند و همچنین می ترسد هر که از آن مکان شریف  
 برآمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع در رعایت حق شرعی برآمده باشد بیست ضرورت است و گفته خدا سه  
 میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است و دوری ز حضرت تو بختم با اختیار خود زده را زهر جباری بیه  
 در خور است پس سؤال الله العافیه و حسن العاقبه و عن ابی هریره رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینه شرارها - برپا نمیشود قیامت تا آنکه نفی میکند مدینه بدان را که در دید - کما  
 یفی الکبر خبث الحدید - این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد - رواه مسلم - و عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی انقاب المدینه ملائکه لا یدخلها الطاعون ولا الدجال - بر راههای مدینه  
 فرشتگان نگهبان اند که در می آید مدینه را به نگهبانی آنها و باوند دجال لقب لفتح لون و ضم نیز آمده و سکون قات  
 راه در میان دو کوه یا فخره میان دو کوه بدر آمدن دجال بیشک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی تا در آمدن  
 و یا بعد از آن وقت خواهد بود یا همیشه است - متفق علیه - و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لیس من بلد الا سیطاه الدجال - نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا و دجال و در آید -  
 الملائکه و المدینه - مگر مکه و مدینه - لیس لقب من انقابها الا علیه الملائکه - نیست هیچ راهی از راههای مدینه  
 مگر آنکه بر سه فرشتگانند - صافین - صغها زده - یجر سوننا - پاس میدارند او را - فینزل السجده پس  
 نزول میکند و فردمی آید و دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بجهنمین مهله و موحده و خای نمیه  
 مفتوحات و سکون موحده نیز آمده شورستان - فترجف المدینه باهلها - پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را  
 ثلاث رجفات - سه بار جنبانیدن - فیخرج الیه کل کافر و منافق - پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق  
 متفق علیه - و عن سعد بن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینه احد الا انما  
 کما یئاع الملح فی النار - بدستگالی نکند و ایند انکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد و غریب  
 چنانکه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال نیریدشتی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت پلاک شد و  
 بعقاب الهی و الموق و سل بگداخت و فانی شد متفق علیه - و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان  
 اذا قدم من سفر فنظر الی حدرات المدینه - روایت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد از سفر

این نظر میکرد و پسوند دیوار را می بردینه - او وضع را جلوه - نیز میراند شتر سوار می خورد - و امکان علی و ابیه  
 و اگر سوار می بود بر دیوار دیگر که مراد بد آن اسب و استرومانند آن است - هر کجا من جهامی جنبانید آن را  
 بجای نوبت بدینه استخوان الضیاع مخصوص بشتر است و در غیر شتر ترکیب استخوان می یابد - رواج البخاری -  
 و عن ابن ابی شیبہ صلی اللہ علیہ وسلم طلع لہ احدین و منهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت بر ایل حدیثی نظر  
 شریفه دی بران افتاد - فقال پس گفت آن حضرت - ہذا ایل یجنا و نجہ این کویت است که دوست میدارد  
 ما را و دوست میداریم ما را - اللهم ان ابراهیم حرم مکہ - خداوند ابراستیکه ابراهیم حرام گردانید که را - والی  
 ابریم ما بین لایبنا - و بدرستی که من حرام میگردد از منی را که میان دوستان مدینه است متفق علیہ است  
 محبت اخذ بعضی تاویل می کنند و می گویند که این همه تکلم بچاریست باعتبار محبت ایل آن که در آن بودند  
 و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است (ع) و من مذہبی حب الدیار لا لہما و در مقابل این در  
 بعضی روایات زیادہ آمده است کہ - غیر جبل بنیغنا و بنیغنا - و غیر بنیغنا و بنیغنا کویت است کہ دشمن میدارد  
 ما را و دشمن میداریم ما را زیرا کہ ساکنان دی منافقان بوده اند و تحقیق است کہ این مجمل بر ظاهر  
 است از جهت ایداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جادات بران و جی کہ لائق بحال تمام  
 خصوصاً با بنیاد و اولیا خصوصاً بنیاد سلطان اولیا کہ محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که  
 خدا را دوست داشت همه چیز در همه کس او را دوست دارند زیرا کہ هر چیز خلق و محکوم او است و چنین جمل  
 بمنازعت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اولی دلیل است بران و چنین جمل حدیث مشهور است کہ لیسر خود را  
 رسیده است - و عن سهل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - سهل بن سعد را حدیثی کہ  
 از مشاہیر صحابه است گفت کہ گفت آن حضرت - (جبل یجنا و نجہ رواج البخاری)

الفصل الثاني بعن سليمان بن ابی عبد اللہ - تابعی است بخاری از مهاجران را در یافته روایت  
 میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صہیب ثقفی است - قال رايت سعد بن ابی وقاص اخذ رجل  
 فی حرم المذنبه الذی حرم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت و ندیم سعد بن ابی وقاص کہ گرفت مرد را  
 کہ شکار میکرد در حرم مدینه کہ حرام گردانید آن حضرت و خدا آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صیغہ و جز آن  
 در آن منع کرده - فسلبه ثیابه - پس بر او سعد و گرفت جامه های آن مرد را - فجازوا لیه ملبوسه فیه - پس آمدند  
 صاحبان آن مرد پس سخن کردند نزد درمشان او کہ جامه های او را بدین - فقال ان رسول اللہ - پس گفت  
 سعد کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم حرم هذا الحرم - حرام گردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را - و قال من اخذ  
 اخذ البصیه فیه فلیس بکافر - و گفت هر کسی کہ بگیرد یکی را کہ شکار می کنند درین حرم پس بدید کہ بگیرد درخت و سلب

اور اے فلا رو علیکم طعمہ اطمیننا رسول اللہ - پس باز بھی گردانم بر شما و بختی و ہم خوردنی را که خور اینده است مرا آن خودش  
 پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم - و عطا یکہ کردہ است بمن و تنہ الصراح طعمہ بالضم خوردن و وجہ کسب یعنی من کہ نمیدہم  
 آن را بجهت آنکہ این عطاست از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمن و کسی ست کہ من بغیر مودہ آن حضرت  
 حاصل کردہ ام - و لکن ان شئتم وعت الیکم شئہ - ولیکن اگرے خواہید شما و بسیار بجا اید میدہم شما بہای آنرا  
 از پیش خود - رواہ ابو داؤد - و عن صلح موملے سعد - روایت ست از صلح کہ مولی بود مر سعد بن ابی  
 وقاص را - ان سعد او جد عبید ابن جبیہ المدنیہ یقطعون من شجر المدنیہ - سعد یافت چیزی غلام را از غلامان  
 اہل مدینہ کہ می بریدند یعنی از درختان مدینہ را - فاخذ متاعہم - پس گرفت رخت و جامہ آنها را - و قال یعنی بگویم  
 و گفتم سعد یعنی مولی ایشان را و قتیکہ طلب کرد و مرد کردن آن متاع بسوی ایشان - سمعت رسول اللہ  
 شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم شئی ان لقطع من شجر المدنیہ شئی - ہنی میکرد از آنکہ بریدہ شود از درختان  
 مدینہ چیزے - و قال - و گفتم آن حضرت - من قطع شئہ شیافلمن اخذہ سلیمہ - کسیکہ بہ برد از درختان مدینہ چیز را  
 پس مرے راست کہ گرفتہ است آن برندہ را متاع او و رخت او - رواہ ابو داؤد - و عن الزبیر روایت  
 ست از زبیر بن العوام بہ تشدید و او کہ از عشرہ مبشرہ است و ابن عمر رسول اللہ است صلی اللہ علیہ  
 وسلم - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان صید مرج و عفتاہہ - گفت آن حضرت کہ شکار و ج و درختان  
 مرج بفتح و او تشدید جیم نام وادی ست بطائف - حرم - حرام ست بکسر حاء و سکون را بمعنی حرام ست  
 حرم لہ - حرام کردہ شدہ است بر اسے خدا تا کید حرم ست - رواہ ابو داؤد و قال فی السنۃ رحمہ اللہ مرج  
 ذکر و انما من ناحیۃ الطائف - مرج ذکر کردہ اند علمای حدیث کہ وے از جانب طائف ست - قال الخطابی و  
 گفته است خطابی - انه - بضمیر مذکور بدل آنها یعنی موثقت کہ در روایت فی السنۃ است و بر ہر تقدیر راجع بوجہ ست  
 و در اسمائے مواضع تذکیر و تانیث ہر دو درست ست تانیث بتاویل بقعہ و ناحیہ و تذکیر باعتبار موضع و مکان  
 و گفته اند کہ حرمت مرج بر سبیل جمی بود کہ آنحضرت برای اہل صدقہ گرد کردہ بود و بطریق حرم و اگر بطریق  
 حرم بود در وقتی بود بعد از ان نسخ شد شافعیہ برین اند و حقیقہ مثل این در حرم مدینہ نیز گفته اند و اکثر علمای اہل  
 کہ حرم مدینہ و وجہ باعتبار رعایت تعظیم و احترام ست نہ باعتبار تحریم جنایت و وجوب جزا - و عن ابن عمر  
 رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطلع ان یموت بالمدنیۃ فلیت بہا - گفت آن  
 حضرت کسیکہ میخواہد کہ بمیرد مدینہ پس گو کہ بمیرد و روی یعنی این قصد و نیت مبارکت باید کہ بفعل آرد از او انیت  
 کند و روئے تا آنکہ بمیرد و روے - فانی اشفع لمن یموت بہا - پس ہر سنینکہ من شفاعت می کنم مرے را  
 کہ بمیرد مدینہ و در بعضی نسخ اشفع بہ تشدید فانی مقبول الشفاعتہ گردانیدہ می شوم و حاء امیر المؤمنین عمر



علیہ وسلم قال۔ روایت سنت ازانس از ان حضرت کہ گفت۔ اللهم اجعل بالمدینہ شفقی ما جعلت بکلمۃ من البرکۃ خدا  
بگردان در مدینہ دو چند ان ایچہ گردا میدہ در کہ از برکت چنانچہ در فصل اول فرمود و مثله مؤثرین حدیث  
و امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینہ بر مکہ و این مسئلہ مختلف فیہ است میان علماء دلائل جانبین را  
در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثمہ متفق علیہ۔ وعن رجل من آل الخطاب۔ و روایت است  
از مروی از اولاد خطاب۔ عن النبی۔ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت آن حضرت۔ من زارنی شہدا کان  
فی جوارہ یوم القیمۃ۔ کسیکہ زیارت کند مرا بہ قصد نہ بہ طفیل گارے دیگر باشد آن کس در ہم سایگی من و  
پناہ من است روز قیامت از بعض عارفان می آرند کہ وسع حج کرد و زیارت نیامد گفت زیارت آن حضرت  
را نمی خواہم کہ بہ تیغ و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم است لیکن  
صواب آن است کہ قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علماء وقت زیارت بعد از ادای حج داشتہ اند مقصود  
آن است کہ مشوب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج نباشد بلیت رفت بر بومی سرزلف تو حقی بچمن بہ ورنہ کی  
بوی نسیم سحری بود و غرض بہ و تحقیق در ہر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی  
صلی اللہ علیہ وسلم (رع) ہر دو جامی تست یا بد را لدجی۔ و من سکن المدینۃ و صبر علی بلائہا کنت لہ شہیداً و شفیعاً  
یوم القیمۃ۔ و کسیکہ سکونت ورزد در مدینہ و صبر کند بر بلائی وی و شدت و سختی وی خصوصاً چنانکہ در زمان  
آنحضرت بود و در بعضی روایات علی لا و اہلہا چنانکہ سابقاً گذشت با ششمین فرار اگر اگواہ و شفاعت کنندہ روز  
قیامت گفتہ اند شہادت بر طاعات و شفاعت در معاصی۔ و من مات فی احد الحرمین بعثہ اللہ من الامینین  
یوم القیمۃ۔ و کسیکہ بمیرد در یکی از حرمین مکہ یا مدینہ بر انگیزد او را خدا تعالی از بی بیان از عذاب روز قیامت  
و آبدہ است کہ مقبرہ مکہ و مدینہ را می نشانند در بہشت چہنیں بی سوال و حساب و مکابا۔ وعن ابن عمر  
مروعا من حج فزار قبرے بعد موتی۔ کسیکہ حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من۔ کان کن زارنی  
نہ حیواتی۔ باشد ہم چون کسیکہ زیارت کرد و ملاقات نمود مرا و حیات من و یکی از نواید و نشان از زیارت  
شریف آن است کہ زائر را از نصیب صحبت معنوی و ایچہ از لوازم و آثار آن است حاصل می گردد و این بنی بر  
ثبوت حیات است مرآن حضرت۔ صلی اللہ علیہ وسلم حیات حقیقی دنیاوی و نبلا مت شدہ کہ بحیات معنوی  
مشرت اند و این مسئلہ را بہ تفصیل ہر چہ تمام تر در جذب القلوب بیان کردہ ام و باللہ التوفیق۔ رواہما۔  
روایت کرد این ہر دو حدیث را۔ البیہقی فی شعب الایمان۔ وعن یحیی بن سعید بن یحیی بن سعید  
دو است یحیی بن سعید قطان از کبار ائمہ حدیث و ثقات ایشان و روایت مے کند از مالک و شعبہ  
و ثوری و جز ایشان و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت مے کند از وے مالک و شعبہ



و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا وقبر یحییٰ بالمدينة - انحضرت نشسته بود و گوزی اکتدو  
 میشد در مدینه - قاطع رجل فی القبر - پس نظر کرد و فرمود در قبر - فقال یس مضع المومن - پس گفت آن مرد بخوابگاه مومن  
 ست گور - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یسما قلت - بدر حفری بود که تو گفتی که نکویش گور  
 کردی برای مسلمان - قال الرجل انی لم ارد هذا - گفت آن مرد بدستیکه من مرادند انتم باین سخن نکویش  
 موت برای مومن - انما اردت القتل فی سبیل الله - اراده نکردم مگر مرگ و تحسین کشته شدن در راه خدا که  
 اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 لا مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن بمدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل و اکمل است  
 ما علی الارض بقعة احب الی ان یموت قبره بها من ان یموت بر روی زمین یا جایی که محبوبتر باشد نزد من که  
 باشد قبر من در اینجا از مدینه - ثلث مرات - سه بار گفت آنحضرت این سخن را این چنین تفسیر کرد و طلبی این حدیث  
 را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در مدینه افضل است از بهشت و مدفون شدن در جای  
 دیگر و این حدیث ابلغ و داخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در مدینه و آنرا پوشیده نمائند که  
 ظاهر ترین تقدیر آن است که گفته می شد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و لفظ حدیث احتمال این هم دارد  
 که گفته شود مراد آن است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مومن بمدینه مثل قتل فی  
 سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در مدینه  
 افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تفسیر مفهوم می شود فضیلت موت بمدینه از موت در  
 سایر بلاد و لیکن باقی می ماند فضیلت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد - رواه مالک  
 مسلا - روایت کرده است این حدیث را مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید  
 انصاری است که تابعیت و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت دارند یحیی بن سعید  
 بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه بر وی روایت از امام مالک و از هشام  
 بن عروه و یحیی بن سعید انصاری و شعبه و ثوری دارند و قد بر - و عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 قال قال عمر ابن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را - و هو یوادی العقیق - و حال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام  
 وادی است از آنکه به مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا میرفت و نماز  
 می گزارد - ليقول - میگفت آن حضرت - انانی اللیله آت من ربی - آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب  
 پروردگار من - فقال سل فی هذا الوادی المبارک - بگذار نماز و رین وادی مبارک - و قیل عمره بن حنبله

و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده می شود در جمیع افعال - و فی روایت و قل عمره و حجه - مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره و حج دارد - رواه البخاری

خاتمه الطبع

بجس توفیق خدای برتر کتاب برکت خطاب جلد ثانی ترجمه فارسی مشکوٰۃ شریف مسمی به ائمه السموات که شامل است بر احادیث نبوی از کتاب الصوم تا کتاب الحج مترجمه فاضل جزیل عالم نبیل شیخ عبدالحق محدث دہلوی طاب ثراه حسب خواهش طالبان دین بار چهارم بصحت تام و فکر غائر بمقام لکھنؤ در مطبع نامی منشی نول کشور سی - آئی - ای - بلاء پریل ۱۹۹۲ء مطابق ماه شوال المکرم ۱۴۱۱ هجری لباس پوش الطباع شد خدای تعالی مرغوب و لهامی اہل عالم کنا و بمنہ و کرمہ

بقیان - در حکم تہاکو و حق از ملا سعدین الدین -

عجائب منطلوم مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -

نام حق - مشہور و سی از شیخ شرف الدین بخاری -

ماکتہ مسائل - تنو مسائل از مولانا احمد عبدالرحمن -

شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ ملقبی الاجر از شاہ عبدالرحمن محدث دہلوی -

مسائل المتقین - رفوب علماء ولایت از مولوی اکرم یار خان -

فتاویٰ برہنہ - جامع الجواب فقہ از مفتی نصیر الدین -

قدیر عمری - ترجمہ مولانا ابوالقاسم حبیب الطبع -

شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالرحمن جامی -

کفر فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی مشہور مع فرسنگ -

الابدینہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ -

شرح مختصر وقایہ کور میری - از مولانا جلال الدین سر قندی -

رسالہ تجلیۃ الانسان - در حالت و حرمت جالوزان -

رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -

### فقہ اردو

غایۃ الاوطار - ترجمہ اردو و مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد حسن کامل چار جلدین -

راہ نجات - ضروری مسائل نماز و روزہ و غیرہ -

مفتاح الحجۃ - از مولوی کرامت علی جوہری -

حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نازان -

ترجمہ فتاویٰ عالمگیری - کامل ہر چار جلد مع مقدمہ جلد اول

ترجمہ مولانا عثمان الدین و ابوالقاسم جلد مع مقدمہ

ترجمہ مولانا امیر علی - یہ ترجمہ نہایت فصیح و بلیغ ہوا ہے -

کشف الحاجات - ترجمہ اردو و الابدینہ از مولوی محمد نور الدین -

تفسیر بے لفظ فیضی - سے بسوا طبع الالعام - علم

کے سرکاتج لیجے جو کتاب خزانہ اکبری شہنشاہ اکبر

عین گوہر نایاب محقق تھی اپنے خزانہ کی منزلت کیجیے

بب صنعت ہر بالکل سبب لفظ اسپر عجیب بلاغت و

ملاست بھر متباد و خبر اور شرط و جزا کی اصطلاح

بہ لفظ - روایات کا ترجمہ سبب لفظ شہنشاہ ہند کا عزت

بنا واقعی بجا تھا اور فیضی مصنف کا غریب و بیسار ہی

یا حبیباً سنا تھا مطبع کی تمام کو ششش سے نہایت

بیس نسخہ ملا جبکہ جو ہر رقم خوشنویس نے لکھا

بت عمدہ چھپا -

تفسیر الدین فی شرح الجلالین - تفسیر حلالین

کہ عم پر شرح مولانا تراب علی مرحوم -

النظم - خواص و تاثرات آیات و سورہ تراجم

آئی مولفہ قاضی ابوالحسن المصری -

تاریت - زبان عربی ترجمہ بطور اصل کے اسکے

نے فارسی ترجمہ موجود تھا اور اردو ترجمہ بصرف

نظم مطبع ہذا کی طرف سے اضافہ ہوا - تاکہ اردو خوان

اس سے مستفیض ہوں -

### فقہ فارسی

ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت میں ترجمہ فارسی

مع شرح از ملا سے کلکتہ چودت سے سدا اول

دو جلد کامل -

شیخ سفر السادات - از مولانا عبدالرحمن دہلوی مروف -

نسخہ الچ - سے اب غایۃ الشعور از علامہ شاہ -

تذکرۃ الحجۃ - احکام حجہ از مولوی عبدالسلام -

ہزار مسئلہ شامل فقہت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل فقہ  
(۳) صدوی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ باری تعالیٰ  
(۵) حلیۃ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل مولفہ  
مولوی عبداللہ بن عبدالسلام -  
شرح محمدی منظوم - مسائل فقہیہ از محمد خان قندھاری -  
تبیین القائلین - مسائل دینیہ -  
حیرت الفقہ - مسائل مشکلفہ از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -  
جواب السائلین - بطور استفانہ -  
کثر الدقائق - مسی بہجتہ العجم - اردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان خان  
چہل مسائل فقہ - از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری -  
اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان -  
رسالہ تجزیہ و تفسیر مسیبت - از محمد عمر -

## فقہ عصری

الحوالہ المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبداللہ بن محمد معروف  
برجندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبدالعلی برجندی سہم شرح -  
جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد فتانی متداول -  
فتح القدیر میں خط نسخین اور شرح خط استعین بین کل درجہ  
از امام کمال الدین بن الہام نہایت مستند و با عظمت  
شرح مشہور و معروف اور آخرین مکملہ زین الدین آفندی  
شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ - از شیخ محمود بن الیاس  
علینی - یعنی بنیایہ شرح ہدایہ از قاضی القضاۃ بدر الدین  
عینتابی معروف بزمینی نہایت معتبر کامل شرح چہ جلدات ضخیم -  
ہدایہ - حاشیہ جدید نہایت عمدہ و زائد و فوائد بخشی مولوی  
محمد حسن سنبلی مرحوم ہر چار جلد کامل و دو جلدات بین -  
مجلد اول (۱) و دو لون جلدین اولین عبادات -

(مجلد دوم) دو لون جلدین آخرین معاملات -  
در المثنیٰ شرح تنویر الابصار - مختصر منقح از علامہ علامہ  
حصکفی معروف متداول ہر چار جلدات کامل -  
فتاویٰ عالمگیری - ہر چار جلد کامل در سہ جلد -  
ہدایہ مع الکفایہ - از سید جلال کرلانی نہایت مستند  
شرح مشہور معروف حامل المثنیٰ -  
اسکے جلدات اربعہ میں سے جلد اول و دوم تا کتاب النکاح  
و جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب -  
فتاویٰ قاضی خان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور  
قاضی خان مستند معروف متداول و دو جلد کامل -  
شرح وقایہ - از امام صدر الشریعہ حلی قلم مع کامل حاشیہ  
ذخیرۃ النقی ابن جنید چلی داخل درس لقطیع کلان -  
شرح وقایہ خود - مع دائرہ ہندیہ متوسط قلم -  
ذخیرۃ العقبہ - حاشیہ شرح وقایہ از یوسف بن جنید  
چلی متداول معروف -  
اشباہ والنظائر مع شرح حموی معروف مستند متداول  
ملا علیہ - از میوے تا وصایا بہ بخشی جدید -  
کثر الدقائق - بخشی متداول درسی کتاب -  
ستخلص الحقائق - شرح کثر الدقائق مشہور متداول -  
یعنی شرح کثر الدقائق - بخشے مستند معروف و متداول و دو جلد  
میں یعنی جلدین اولین عبادات میں و جلدین آخرین معاملات میں -  
مختصر وقایہ بخشی - از امام صدر الشریعہ درسی متداول -  
عمدۃ البصائر - فی مسائل الرضاۃ از مولوی نواب علی مرحوم -  
قدوری بخشی - از امام ابو الحسن درسی متداول -

This book must be returned to the  
Library on or before

--	--	--	--